سلسله پژوهش‌هایی دربارهٔ وضو (۱)





وضوی پیامبر

بحث تاریخی

نویسنده: سید علی شهرستانی
مترجم: سید هادی حسینی



وضوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

نویسنده:

علی شهرستانی

ناشر چاپی:

عروج اندیشه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله

مشخصات کتاب

سرشناسه:شهرستانی، علی، ۱۳۳۷ -

عنوان قراردادی:وضوء النبی: البحث التاریخی... .فارسی

عنوان و نام پدیدآور:وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله: بحث تاریخی: تاریخ اختلاف مسلمانان در وضو، و اسباب و انگیزه های آن/ نویسنده سیدعلی شهرستانی؛ مترجم سیدهادی حسینی.

مشخصات نشر:تهران: دلیل ما، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:۶۳۸ ص.

فروست:سلسله پژوهش هایی درباره وضو؛ ۱.

شابک:۱۹۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۹۶۴-۳۹۷-۷۹۱-۷

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:کتابنامه:ص.[۶۰۷]-۶۳۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع:وضو -- تاریخ

موضوع:فقه تطبیقی

شناسه افزوده:حسینی، سیدهادی، ۱۳۴۳ - ، مترجم

رده بندی کنگره:BP۱۸۵/۵/ش۹و ۶۳۰۴۱ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی:۲۹۷/۳۵۲

شماره کتابشناسی ملی:۲۷۲۳۷۴۲

ص: ۱

اشاره

سلسله پژوهش هایی درباره وضو (۱)

وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله

بحث تاریخی

تاریخ اختلاف مسلمانان در وضو ، و اسباب و انگیزه های آن

نویسنده

سید علی شهرستانی

مترجم

سید هادی حسینی

فهرست مطالب

ص: ۵

پیش گفتار مترجم

عنوان «تشریع و ملابسات اَحکام» حوزه گسترده ای از تغییرها ، تحریف ها ، تصحیف ها ، افزودن ها و کاستن ها ، ترفندهای حاکمان (تهمت ها ، شایعات ، گنده ساختن بعضی از سخنان و اشخاص و قالب تراشی برای آنها ، دروغ پردازی ، افسانه پراکنی ، تخریب شخصیت ها ، ...) حدیث سازی و سند بافی ، معنای لغات ، وجوه مختلف قرائت ها و به طور کلی مناقشات سندی و متنی روایات و بسیاری از مسائل دیگر را در بر می گیرد با این رویکرد که می بایست متن در بسترهای سیاسی و تاریخی و تفسیری و فضای صدور و توجه به چگونگی کاربرد واژه ها ، وارسی و بازکاوی شود و نوع گزینش روایات(۱) و تدوین و تنظیم آنها در گذشته ،(۲) از نظر دور نماند .

تأخیری که در تدوین حدیث پس از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود آمد و سامانِ نخستین کتاب حدیثی اهل سنت (المُوَطَّأ) بر اساس خواست حاکمان(۳) (و سازگار با اندیشه ها و نیت ها و اعتقادات و فرهنگ و آداب و رسومی که نظام حاکم رواج آن را در میان مردم می پسندید) و مقاصدی که در نظر داشتند ، همراه با پیشگیری و سرکوبِ هر

۱- ۱ . بخاری از میان صدها هزار حدیث ، نزدیک به هشت هزار حدیث را بر می گزیند .

۲- ۲ . به عنوان نمونه ، در جوامع حدیثی اهل سنت ، مسح بر پاها ، در ضمن باب «مسح بر پاافزار» آمده است .

۳- ۳ . در این کتاب ، حتی یک حدیث هم از امام علی علیه السلام روایت نشده است .

صـدای دیگری که این رونـد را بر نمی تـافت ،(۱) از بزرگ ترین آفت هـا و آسـیب هـای جـبران ناپـذیری است که بر پیکره تعالیم اصیل پیامبر و فرهنگ اسلام وارد آمد و از زوایای بسیاری بر آن تأثیر نهاد .

به حاشـیه رانـدنِ فرهنـگ اهـل بیت علیهم السـلام و دشـمنی همه جانبه با این خانـدان که آموزه های دین و احکام شـریعت و اعتقـادات حق را از زبان آبا و اجـدادشان و به نقل از پیامبر صـلی الله علیه و آله و وحی واگویه می کردنـد ، و قتل و کشـتار و تبعیـد و شـکنجه آنهـا ، به شـرایط تقیه ای شدیـدی انجامیـد که به نـوبه خود ــ از زاویه دیگر ــ وارسـی نصوص را در غربـال ملابسات ، ضروری می سازد .(۲)

فرمان روایی قدرت طلبان و دنیامداران و فرومایگان و لذت طلبان و شـیطان صفتانی که دین را بازیچه خود ساختند و از تعالیم و احکـام آن ، چیزی در چنته ذهن خـود نداشـتند و از حقیقت اسـلام و روح شـریعت ، بویی نـبرده بودنـد و خلافـت را نوعی حکومت دنیـایی و سیطره بر مردمـان می انگاشـتند و به رأی گرایی و ... در راسـتای اسـتوار سـازی (فرمـان روایی شان) روی آوردند و حرف و سـخن خود را دین قلمداد کردند و گفته و سـیره خود را به جای سنت اصیل پیامبر و فرمایشات آن حضرت نشاندند و در رواج آن کوشـیدند ، در بستر تشـریع و قانون گذاری اسـلام ، بلای خانمان سوزی گردید که برای همیشه مسـیر کج و بیراهه را در آیین ناب محمدی رقم زد .

در هیاهوی همین ملابسات و ورود آرا و افکار شخص حاکم و عالمان نمایان

۱- ۱ . نقل شده است که در ایام حج ، جار می زدند : کسی جز مالک برای مردم فتوا ندهد (متن کتاب ، ص۴۷۹) .

۲- ۲ . امـام صـادق علیه السـلام به داود زُرْبی دسـتور می دهـد که اعضـای وضو را سه بار بشویـد ، بوسه ، لمس آلت و ... را ناقض وضو می شمارد ؛ امام کاظم علیه السلام برای علی بن یقطین وضوی اهل سنت را می نویسد و از او می خواهد که بدین شیوه وضو بگیرد . همه اینها ــ بر اساس قراین و شواهد و روایات دیگر ــ در راسـتای نجات جان این اشـخاص صورت گرفت و این تعالیم ، تقیه ای صادر شد .

درباری و نفوذی های بیگانگان ـ به ویژه مسلمان نمایان یهودی ـ به حوزه دین ، و سنتْ انگاشته شدن نظرات آنها بود که بسیاری از احکام دین باژگونه گشت و در بدیهی ترین مسائل آن ، اختلافات عمیق و گسترده ای روی داد و مسلمانان دچار پراکندگی شدند و فرقه های گوناگونی به وجود آمد .

مسئله وضو ، نیز از کشمکش های میان جریان حاکم و نصِ اصیل ، مصون نماند و از این روست که به رغم سال ها وضوی پیامبر در معرض دید صحابه ، هم اکنون چند وضوی متفاوت در جوامع اسلامی نمود دارد که شیوه هر کدام از دیگری متمایز می باشد .

استاد سید علی شهرستانی از بزرگ اندیشمندانی است که باب وارسی متن را به همراه ملابسات تشریع گشود تا انواع دخل و تصرف ها و کج روی ها و ناخالصی ها و زنگارها و رأی گرایی ها را بنمایاند و پرده هایی را که بر چهره دین و احکام شریعت سایه افکنده است ، کنار زند و واقع گرایانه آنچه را راست و درست به نظر می رسد ، در دسترس محققان و همه کسانی قرار دهد که در پی حق و حقیقت اند .

وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله اولین موسوعه از این مجموعه است که استاد آن را از نگاه تاریخی ، روایی ، قرآنی ، فقهی و لغوی وارسی می کند و در این بررسی از ملابسات بسیاری پرده بر می دارد و حقایق فراوانی را می نمایاند .

از بحث های نوآورانه و تحسین برانگیز استاد ، طرح مسئله «نسبه الخبر إلیه» (نسبت خبر به شخص) است . در این روش ، استاد اَخباری را که در عرصه ملابسات ـ در بحث وضو ـ مطرح اند ، در بوته نقد می گذارد و آن را در کنار دیگر اخبار می نهد و با خط مشی ها و باورهای اعتقادی صحابه یا شخصی که خبر را به وی نسبت داده اند می سنجد و با سیره عملی و رفتار و کردار او محک می زند ، و زمانی به چنین نسبتی تن می دهد و صحتِ خبر را می پذیرد که با قامتِ زندگی شخصِ مد نظر ، و نگرش و بینش

کلی او همخوانی و تناسب داشته باشد و گرنه ، استاد آن نسبت را به صحابه مذکور یا اهل بیت علیهم السلام بر نمی تابد ، هر چند در ظاهر ، سند آن صحیح به نظر آید .

از ابتکارات استاد ، بسنده ندانستن وارسی ها و مناقشات سندی و دلالت های متنی اَحادیث ، در مسائل اختلافی است .

استاد ، این رویکرد را بسیار مهم می شمارد و خود بدان پایبند است و همه دانشوران را فرا می خواند که در این عرصه ، تنها به بررسی سند و دلالت اکتفا نکنند ، بلکه با توجه به نقش حُکّام در تغییر و تحریف دین و انحراف در متون حدیثی و سیاست ها و برنامه و ترفندها و خواسته های قدرت طلبان ، به وارسی نصوص بپردازند و از جریانات تاریخی و آثار تفسیری و لغوی و ... و فضای وحشت و ترس و تقیه ، غافل نمانند و متن را در بستر کل فرهنگ اسلامی و حوادث تلخ و غم باری که بر دین گذشته است بجویند و با ژرف نگری از لابلای همه این ملابسات ، سخنِ حق و حدیثِ صحیح و درست را بیابند .

استاد از شخصی به نام «حُمران بن اَبان» پرده بر می دارد ، همو که بسیاری از روایاتِ وضوی غَسْلی عثمان را روایت می کند . این یهودی زاده ، کسی است که در سال سوم خلافت عثمان ، به آیین اسلام گروید و از اسیران «عین التَّمر» به شمار می آید .

حُمران تازه مسلمان ، به شدت از حامیان وضوی غَسْلی عثمان می شود و با شیوه های ماهرانه ای به تبلیغ آن می پردازد و با تقویت پایه های حکومت اُموی ، رازدار عثمان می گردد و چنان شخصیتی می یابد و به مقامی می رسد که معاویه و مروان برایش لُنگ می اندازند و مشت و مالش می دهند و عبا بر دوشش راست می کنند !

وجود حُمران در روایات وضویی و نقش برجسته او در آنها به شدت مسئله برانگیز است و استاد شهرستانی ، این شخصیت مرموز را از زوایای گوناگون می کاود و در این میان ، ناگفته های بسیاری رخ می نماید ؛ از جمله اینکه آدابی شبیه وضوی حُمران

(شستنِ پاها) ، در تورات (سِفر خروج ، فصل ۴۰ ، آیه ۳۱) یافت می شود .

افزون بر روش جدیدی که استاد در عرصه تشریع و ملابسات احکام پیش روی پژوهشگران می نهد ، بحث ها ، متون و نقل قول های قدیم و جدیدی که استاد از درون میراث فرهنگی اسلام بیرون می کشد ، بسیار ارزشمندند و با رویکردهای دیگر می توانند آموزه های سودمندی در زمینه های علوم مختلف (پدیده شناسی فقه و مذهب ، روان شناسی قدرت و خلافت ، تاریخ پژوهی و ...) به شمار آیند .

این متون ، در زمینه بحث های فقه مقارن و مقایسه نصوص نیز بسیار کار سازند . با مطالعه آنها بسا آذرخش هایی در پهنه فقه حاکم در گذشته رخ نماید که با واکاوی آن بتوان به لایه های نهفته و پوشیده بسیاری دست یافت و به پشت صحنه جریان های مرموز بعضی از رویدادها و خط مشی ها پی بُرد .

این یادکرد بجاست که این کتاب نیز ـ مانند دیگر آثار علامه شهرستانی ـ آکنده از نکات بدیع و تحلیل های ژرف و تیزبینانه و کارساز و روشنگر و درس آموزی است که استاد در ذیل بعضی از احادیث و متون تاریخی می آورد و در واقع ، پشت پرده بسیاری از جریانات سیاسی و عوام فریبی و صحنه سازی های حاکمان ستمگر را به خواننده می نمایاند و اهداف شوم آنها را (که دغدغه دین نداشتند و تنها تشنه قدرت و شیفته کامروایی و لذت بودند) می شناساند .

طرح مسئله وضو ـ بدین شیوه ـ و اینکه آغازگر اختلاف در وضو ، عثمان بود و پیش از او ، اثری از اختلاف در متون اسلامی به چشم نمی خورد و قرائنی به آن رهنمون نیست ، نخستین بار از سوی استاد شهرستانی تبیین شد و کتاب «وضوء النبی» (وضوی پیامبر) پیشتاز و سردمدار این میدان است که برای اولین بار در سال ۱۴۱۴ هجری به چاپ رسید و پس از انتشار آن ، آثاری از این سو و آن سو ، زینت بخش محافل علمی گشت .

در عظمت کـار اسـتاد و محتوای غنی و قـالب گیرا و زبـان علمی و تأثیر گـذار و مطـالب پویـا و نـاب کتـاب و اصـالت متون و معیارهـای اسـتوار و راهگشای آن ، همین بس که در کانون توجه بزرگان و رجال علم قرار گرفت . عالمانِ فرهیخته با دقت به مطالعه و وارسی آن پرداختند و از کنار و گوشه جهان (لندن ، دمشق ، صنعا) تقریظ های پیاپی سوی استاد روانه شد .(۱)

مراکز علمی داخـل ایران نیز کتاب را سـتودند که در میان آنها تقریظ بزرگْ مردِ عرصه تحقیق و آیتِ سترگ الهی ، دانشـمند تیزبین و نواندیش ، علامه سید مرتضی عسکری رحمه الله (۲) درخشش ویژه دارد و عنایت و لطف ایشان را نسبت به کتاب و استاد شهرستانی گویاست ، آنجا که می نویسد :

لقـد تَصَفَّحْتُ کتابَیْکَ وُضوءَ النّبی ـ المَدْخل ـ وَمنع تدوین الحدیث ، فَوَجَدْتُ فیهما بُحُوثاً مُتْقَنَةً رَصینَةً ، لَمْ یَسْبِقْکَ إلیها أَحَدٌ ، عَلَی کثره ما کُتِبَ فی کلٍّ واحدٍ منهما ؛

کتاب «وضوء النبی» و «منع تـدوین الحـدیث» شـما را از نظر گذراندم ، در این دو کتاب بحث های اسـتوار و متینی را یافتم . با وجود کثرت نوشته ها در هر کدام از آنها ، هیچ کس بر شما ـ به این وارسی ها ـ سبقت نگرفته است .

و تقریظ ریاستِ وقت دانشگاه امام صادق علیه السلام آیه اللّه مهدوی کنی (حفظه اللّه) که می نگارد :

کتـاب وضوء النبی ، که در جای خود ، الحقّ کتاب مفیـد و سودمنـد و بر اساس تحقیق و اسـتقراء و نظراتِ دقیق نگاشـته شـده است .

جای بسی افتخار است که ترجمه چاپ جدید کتاب «وضوء النبی» (وضوی

۱- ۱ . بعضی از این تقریظ ها در پایان کتاب «وضوء النبی» آمده است .

۲- ۲ . رئیس دانشکده اصول دین ، در آن زمان .

پیامبر صلی الله علیه و آله) که با اضافات بسیاری همراه است و ویرایش نوینی از آن _ که در آینده نزدیک به چاپ می رسد _ با قلم این جانب به انجام رسید و بزرگواری و مهرورزی استاد _ چونان همیشه _ مددکارم گشت و دشواری ها را بر من آسان نمود .

در پایان ، لازم می دانم زحمت های آقای سیّد سعید معلّم پور را در تایپ این کتاب _ بدین صورت زیبا و چشم نواز _ ارج نهم و الطاف ایزد منان را برای ایشان خواستار باشم .

آرزومندم خدای بزرگ بر ما منت نهد و در سامانِ هرچه بیشتر سلسله بحث های تشریع و ملابسات احکام (که موسوعه «وضوء النبی» سرآغاز آن است) به استاد شهرستانی ، طول عمر و سلامت و توفیق روزافزون ارزانی دارد و این گونه بحث ها ، همه واقع گرایان و حق جویان و رهپویان صراط دانش را سودمند افتد .

مشهد مقدس ، ذی حجه ۱۴۳۲

سید هادی حسینی

مقدمه

اشاره

محققانِ پیشین ، در پژوهش های تاریخی و حدیثی شان ، دو شیوه را می پیمودند :

۱ . بررسی سند .

۲ . نقد دلالت .

لیکن در نوشته های اندیشمندانِ معاصر و فقهای اسلام ، بیشتر روش اول را شاهدیم .

می دانیم که نقـدِ متن و وارسـی آن ، چیز جدیـد و نوپیـدایی نیست که زاییده عصـرهای پسـین باشد ، بلکه شـیوه ای است که پیشینیان آن را در پیش گرفتند و صحابه و تابعان و بسیاری از فقها ، بدان عمل کردند .

حاکم در المستدرک علی الصحیحین در کتاب عتق ، به اسناد از عُرْوَه بن زُبَیر ، روایت می کند که گفت :

به عایشه خبر رسید که ابو هُرَیره می گوید ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «اگر در راه خدا [به سربازی] تازیانه ای دهم و [از ثواب این کار] بهره منـد شوم برایم دوست داشـتنی تر است از اینکه زنازاده ای را آزاد سازم» ، «زنازاده ، بـدترین آن سـه نفر است» ، «مُرده ، به گریه بستگان ، شکنجه می شود» .

عایشه گفت : خدا ابو هُرَیره را رحمت کناد ! بد شـنید و بد بیان داشت ! آن گاه که این آیه نازل شد : « فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْعَقَبَهُ * فَکُّ

رَقَبَهٍ »(۱) (به آن گردنه دشوار درنیامد ! می دانی آن راه سخت [که گذرنامه سرای سعادت است] کدام است ؟! بنده ای را آزاد ساختن) گفتند : ای رسول خدا ، برده ای نداریم که آزاد سازیم جز اینکه کسانی از ما کنیزکانِ سیاهی دارند که در خدمتْ کوتاهی نمی کنند ، اگر آنان را به زنا واداریم و فرزندانی آورند ، می توانیم آنها را آزاد کنیم [و به این رستگاری که خدا فرموده دست یابیم] .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : اگر تازیانه ای [به مجاهدی] در راه خدا دهم [که با آن مرکبش را براند و بر دشمن بتازد] و [بدین وسیله از ثواب آن [بهره مند شوم ، برایم محبوب تر است از اینکه کنیزی را به زنا وادارم ، سپس فرزندش را [که برده است] آزاد کنم .

اما این حدیث که : «زنازاده ، بدترین آن سه تاست» معنای دیگری دارد ؛ یکی از منافقان پیامبر را آزار می رساند ، آن حضرت فرمود : «چه کسی شر این را کم می کند ؟» گفتند : ای رسول خدا ، او زنازاده است ! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : او بدترین آن سه تن است ، خدای متعال می فرماید : « وَلَا تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی » ؛(۲) گناه کسی را دیگری بر دوش نمی کشد .

و نیز اینکه : «میت به گریه زندگان عذاب می شود» این معنای ظاهری ، مقصود نمی باشد . رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه یک یهودی گذشت که مرده بود و بستگانش بر وی می گریستند ، آن حضرت فرمود : در حالی بر او می گریند که او اهل عذاب است ، خدا می فرماید : « لَا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسا إِلَّا وُسْعَهَا » ؛(۳) خدا هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی کند .(۴)

۱- ۱ . سوره بلد (۹۰) آیه ۱۱ _ ۱۲ .

۲- ۲ . سوره انعام (۶) آیه ۱۶۴ ؛ سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۵ ؛ سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۸ .

۳- ۳ . سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶ .

۴- ۴ . المستدرک علی الصحیحین ۲ : ۲۳۴ ، حدیث ۲۸۵۵ ؛ السنن الکبری (بیهقی) ۱۰ : ۵۸ ، حدیث ۱۹۷۷۶ .

چنـان که عایشه به نقـد ابو هُرَیْرَه می پرداخت ، عُمَر و عبـد اللّه (فرزنـد عُمَر) و مُغِیْرَه بن شُـعْبَه را نقـد می کرد . ابو هُرَیره ، از پیـامبر صـلی الله علیه و آله روایت آورده که : «هر که مرده ای را حمـل کنـد ، بایـد وضـو بگیرد» عـایشه گفت : آیـا مردگـانِ مسلمانان ، نجس اند ؟ اگر شخص چوبی را بر دوش کشد ، چه چیزی بر اوست ؟(۱)

آن سه تن ، از پیـامبر صـلی الله علیه و آله روایت کردنـد که : «مُردَه به گریه بسـتگانش بر او ، عـذاب می شود» عـایشه گفت : خـدا عُمَر را رحمت کناد ! به خـدا سوگنـد ، رسول خـدا نفرمود که : «خدا مؤمن را به گریه بسـتگانش بر او ، عذاب می کند» لیکن فرمود : «خدا عذاب کافر را با گریه خانواده اش بر او ، افزون می سازد» همین شما را بس که قرآن می فرماید : « وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی » ؛(۲) گناه کسی را دیگری بر دوش نمی کشد .

در این هنگام ابن عباس گفت : [در قرآن می خوانیم که] « أَضْحَکَ وَأَبْکَی » ؛(۳) خدا می خنداند و می گریاند .(۴)

یعنی گریاندن اشخاص به دستِ خداست ! اگر چنین است چرا میت ، به گریه بستگانش بر او ، شکنجه بیند ؟!

سپس عایشه سبب ورود حـدیث مـذکور را در نقدِ سـخن ابن عُمَر بیان داشت ، گفت : خدا ابو عبد الرَّحمان را رحمت کناد ! چیزی را شـنید و خوب به خاطر نسپرد ! رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بر جنازه یک یهودی گـذشت که [خاندانش] بر وی می گریستند ، فرمود : شما [بر او] می گریید ، در حالی که او عذاب می شود !(۵)

۱- ۱ . الإجابه لإیراد ما استدرکته عائشه (زرکشی) ۱ : ۱۲۲ ؛ و بنگرید به ، السنن الکبری (بیهقی) ۱ : ۳۰۷ ، حدیث ۱۳۶۸ .

۲- ۲ . سوره زمر (۳۹) آیه ۷ .

۳- ۳ . سوره نجم (۵۳) آیه ۴۳ .

۴- ۴ . صحیح مسلم ۲ : ۶۴۲ ، حدیث ۹۲۹ ؛ و بنگرید به ، صحیح بخاری ۱ : ۴۳۲ ، حدیث ۱۲۲۶ .

۵- ۵ . صحیح مسلم ۲ : ۶۴۲ ، حدیث ۹۳۱ ؛ و بنگرید به ، شرح معانی الآثار ۴ : ۲۹۴ .

مشاهده می کنیم که عایشه ، گاه روش نقد کنایه ای را در پیش می گیرد ، از جمله :

ابو هُرَیره و ابن عُمَر و بعضی از صحابه روایت کرده اند [که پیامبر فرمود] : «اگر درون یکی از شما پر از چرک و خون شود ، برایش بهتر است از اینکه آکنده از شعر گردد» .(۱)

عایشه _ به کنایه _ این حدیث را به نقد می کشید و می گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله برای حَسّان در مسجد منبری می گذارْد ، حَسّان بر آن می ایستاد و به تمسخرِ کسانی می پرداخت که پیامبر را ریشخند می کردند و آن حضرت می فرمود : تا هنگامی که حَسّان از رسول خدا دفاع کند ، روح القُدُس با اوست .(۲)

در حدیث دیگر ، عایشه احتمال می داد که خبر مذکور ، چنین باشد : اگر درونتان پر از چرک و خون باشد ، بهتر است از اینکه آکنده از شعری باشد که دیگران به ریشخند گرفته شوند .(۳)

همچنین عایشه ، اشتباهات عُمَر را یادآور می شد . عُمَر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که آن حضرت از نماز ، بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید و بعد از نماز عصر تا هنگام غروب ، نهی کرد .(۴) عایشه گفت : عُمَر ، به اشتباه افتاد [پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سخنی نگفت] آن حضرت نهی کرد از اینکه انسان در انتظار طلوع و غروب خورشید ، برای انجامِ نماز باشد .(۵)

۱- ۱ . صحیح بخاری ۵ : ۲۲۷۹ ، حدیث ۵۸۰۲ (از ابن عمر) و حدیث ۵۸۰۳ (از ابو هریره) ؛ مسند احمد ۱ : ۱۷۵ ، حدیث ۱۵۰۶ (از سعد بن ابی وقاص) و ۳ : ۸ ، حدیث ۱۱۰۷۲ (از ابو سعید خدری) .

۲- ۲ . سنن ابی داود ۴ : ۳۰۲ ، حدیث ۵۰۱۵ ؛ مسند ابی یعلی ۸ : ۶۷ ، حدیث ۴۵۹۱ ؛ المعجم الکبیر ۴ : ۳۷ ، حدیث ۳۵۸۰ .

۳- ۳ . مسند احمد ۱ : ۱۷۷ ، حدیث ۱۵۳۵ ؛ مسند سعد ۱ : ۱۴۲ ، حدیث ۸۱ .

۴- ۴ . صحیح مسلم ۱ : ۵۶۶ ، حدیث ۸۲۶ ؛ المصنَّف (ابن اَبی شیبه) ۲ : ۱۳۳ ، حدیث ۷۳۴۲ .

۵- ۵ . صحیح مسلم ۱ : ۵۷۱ ، حدیث ۸۳۳۳ ؛ مسند احمد ۶ : ۱۲۴ ، حدیث ۲۴۹۷۵ .

نیز از عبد اللّه بن عُمَر روایت شده که با اشاره ، خطای پدرش را گوشزد کرد و گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : همان گونه که اصحابم نماز می گزارند ، نماز می خوانم ؛ هیچ کس را از اینکه بخواهد در ساعتی از شب و روز نماز گزارد ، باز نمی دارم جز اینکه نباید طلوع و غروب خورشید را [برای انجام نماز] انتظار بکشید .(۱)

عایشه نیز از نقد صحابه مصون نماند ، وی به «رضاع کبیر»(۲) قائل شد .(۳) زنان پیامبر صلی الله علیه و آله این دیدگاه او را برنتافتند و به او گفتند : با رضاع کبیر ، کسی بر ما محرم نمی شود و ما این را رخصتی می دانیم که رسول خدا تنها در حق «سالم» اجازه داد .(۴)

افزون بر اینها ، امام علی علیه السلام حکم عُمَر را درباره رجم زنی که شش ماهه فرزند زایید ، نابجا شمرد و به قرآن استدلال کرد که فرمود : « وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ »(۵) (مادران دو سال کامل ، فرزندانشان را شیر دهند) و « وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرا »(۶) (مدتِ حمل و شیر دهی ، سی ماه است) پس دو سال ، زمان شیر دهی است و شش ماه ، مدت بارداری . با این بیانِ امام ، عُمَر آن زن را رها ساخت .(۷)

یا زنی را می نگریم که بر حکمِ عُمَر درباره «مَهر» اعتراض می کند و می گوید : ای

ص: ۲۳

۱- ۱ . صحیح بخاری ۱ : ۲۱۳ ، حدیث ۵۶۴ ؛ الجمع بین الصحیحین ۲ : ۱۹۶ ، حدیث ۱۳۰۱ .

۲- ۲ . رضاع کبیر : شیر خواری کودک بزرگ تر از دو سال از شخصی به جز مادر ، با شرایطی که در رضاع صغیر (کودک زیر دو سال) معتبر است (م) .

۳- ۳ . یعنی رضاع کبیر ، در محرم شدن ، به منزله رضاع صغیر است . بعضی این سخن را به آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده ، نادرست دانسته اند ؛ چرا که فرمود : «بعد از پایان زمان شیردهی ، رضاعی پدید نمی آید» و فرمود : «رضاع زمانی است که استخوان را محکم سازد و گوشت برویاند» . بنگرید به ، شرح زرقانی ۳ : ۳۱۳ ، حدیث ۲ ؛ بدائع الصنائع ۴ : ۵ .

۴- ۴ . صحیح مسلم ۲ : ۱۰۷۸ ، حدیث ۱۴۵۴ ؛ سنن ابن ماجه ۱ : ۶۲۶ ، حدیث ۱۹۴۷ ؛ سنن بیهقی ۷ : ۴۵۹ ، حدیث ۱۵۴۲۶ و ۱۵۴۲۸ .

۵- ۵ . سوره بقره (۲) آیه ۲۳۳ .

۶- ۶ . سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵ .

۷- ۷ . معرفه السنن و الآثار ۶ : ۶۶ ، حدیث ۴۶۸۳ ؛ سنن بیهقی ۷ : ۴۴۲ ، حدیث ۱۵۳۲۶ .

امیرمؤمنان ، آیا مردم را بازداشتی از اینکه در مَهر زنان از چهارصد درهم فراتر روند ؟ عُمَر گفت : آری . آن زن گفت : مگر آنچه را خـدا در قرآن نازل کرد ، نشـنیدی ؟ عُمَر گفت : کدام آموزه ؟! آن زن گفت : اینکه فرمود : « وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارا »(۱) (اگر به یکی از زنان به اندازه پوست گاوی آکنده [از طلا] چیزی دادید ، باز مستانید) عُمَر گفت : پروردگارا ، پوزش ! همه مردم از عُمَر فقیه ترند ...(۲)

چنـان که امام علی علیه السـلام خوردنِ عثمان را ــ که در حالِ احرام بود ــ از صـیدِ مُحل (کسـی که از احرام درآمـده است) خطا شمرد ، روایت شده است :

عثمـان به همراه علی علیه السـلام حـج گزارد . گوشتی را که شـخص مُحِـل شـکار کرده بود ، برایش آوردنـد ، عثمـان از آن خورد و علی علیه السـلام به آن لب نزد . عثمان گفت : به خدا سوگند ، نه ما صـید کردیم و نه به آن دسـتور دادیم و نه اشاره داشتیم ! علی علیه السـلام فرمود : خدای متعال می فرماید : « وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُما » ؛(۳) تا زمانی که در [لباس] اِحرامید [گوشت] شکار حیوانات خشکی بر شما حرام است .(۴)

و آن گاه که عثمان درباره مردی که با زنش آمیزش کرد و انزال رخ نداد ، فتوا داد که : وضوی نماز بگیرد و آلتش را بشوید ،(۵) امام علیه السلام برآشفت(۶) و فرمود :

آیا [در آمیزش جنسـی] حَد و رَجْم را واجب می دانید و صاعی از آب را دریغ می ورزید ؟! هرگاه ختنه گاه به هم رسند [و آلت مرد به اندازه

۱- ۱ . سوره نساء (۴) آیه ۲۰ .

۲- ۲ . بنگرید به ، سنن بیهقی ۷ : ۲۳۳ ، حدیث ۱۴۱۱۳ ؛ مجمع الزوائد ۴ : ۲۸۴ .

۳- ۳ . سوره مائده (۵) آیه ۹۶ .

۴- ۴ . تفسیر طبری ۷ : ۷۰ ؛ کنز العمال ۵ : ۱۰۱ ، حدیث ۱۲۸۰۰ ؛ الدر المنثور ۳ : ۱۹۹ .

۵- ۵ . صحیح بخاری ۱ : ۱۱۱ ، حدیث ۲۸۸ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۲۷۰ ، حدیث ۳۴۷ .

۶- ۶ . همچنین امام علیه السلام نظر بعضی از اصحاب رأی را نمی پذیرفت ؛ بنگرید به ، مسند احمد ۵ : ۱۵ ، حدیث ۲۱۱۳۴ ؛ تحفه الأحوذی ۱ : ۳۱۱ .

ختنه گاه در مهبل زن فرو رود] غُسل بر وی واجب می شود .(۱)

ابن عباس نیز ، به نقـد ابو هُرَیره می پرداخت . وی از رسول خدا صـلی الله علیه و آله روایت می کرد که : «اگر دست به چیزی زدید که با آتش تماس یافته ، وضو بگیرید» ابن عباس گفت : آیا بعد از لمسِ آبِ داغ باید وضو گرفت ؟!(۲)

یعنی اگر وضو برای لمسِ آنچه با آتش تماس داشـته ، واجب باشد ، با استعمال آبِ داغ وضو واجب است ، در حالی که هیچ کس به آن قائـل نیست . معهـود در شـریعت این است که بـا خروج چیز نجس از انسـان ، وضو از بین می رود ، نه بـا مصـرف چیزهای حلال و پاک . چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله خوراک های حلال و پاک را ناقض وضو ، بداند ؟!

بعضـی احتمال دادنـد که لَمسِ فَرْج (شـرمگاه زن و آلتِ مرد) از نواقض وضوست ؛ از آنهاست عرب بیابان نشـینی که در این بـاره از پیـامبر صـلی الله علیه و آله پرسـید و آن حضـرت پاسـخ داد : آیـا جز این است که آن ، پـاره ای از گوشت او یا انـدامِ جنسی [و بخشی از بدن] اوست ؟!(۳)

* * *

[حقـایق فراوانی را در این زمینه می توان خـاطر نشان ساخت] ما بعضـی از این متون را آوردیم تا روشِ سَـلَف را در تعامل با احکام و روایاتِ صـحابه ، بنمایانیم و یادآور شویم که آنان بعضی از احادیث را بر نمی تافتند ؛ چرا که با اصول ثابتِ شریعت ، ناسازگـاری داشت و بـا عقل و فطرتِ آدمی جور در نمی آمـد . همین چنـد مورد ، می توانـد شاهـد خوبی برای اصالت این روش در میان پیشینیان باشد .

اکنون می پرسیم : آیا می توانیم این شیوه را به نویسندگان معاصر تعمیم دهیم و

۱- ۱ . تهذیب الأحکام ۱ : ۱۱۹ ، حدیث ۳۱۴ ؛ بنگرید به ، الاستذکار ۱ : ۲۷۳ .

۲- ۲ . سنن ابن ماجه ۱ : ۱۶۳ ، حدیث ۴۸۵ ؛ سنن ترمذی ۱ : ۱۱۵ ، حدیث ۷۹ .

۳- ۳ . سنن ابن داود ۱ : ۴۶ ، حدیث ۱۸۲ ؛ سنن ترمذی ۱ : ۱۳۱ ، حدیث ۸۵ .

کاربرد آن را توصیه کنیم یا اینکه این کار ــ فقط ــ برای صحابه جایز بود ، و ما نباید در این میدان درآییم ؟!

استاد احمد اَمین (آنجا که به خط مشی علمای جدید می پردازد) می گوید :

عالمان ، برای جَرْح و تعدیل ، قواعدی دارند (که اینجا محل ذکر آن نیست) اما می توان گفت که آنان به نقد سند (بیشتر از نقد متن) عنایت داشته اند . کمتر می توانیم به نقد متنِ احادیثِ منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله دست یابیم از این نظر که با ظرف زمانی آن حضرت سازگار نمی افتد یا با حوادث تاریخی مسلم در تناقض است یا در عبارتِ حدیث نوعی تعبیر فلسفی هست که با تعبیراتی که از پیامبر در ذهن داریم ، نمی خواند یا شروط و قیود موجود در حدیث ، به یک متنِ فقهی بیشتر شبیه است و ...

در این عرصه ، به یک صدمِ آنچه در جَرْح و تعدیل رجال ، پرداخته اند ، دست نمی یابیم حتی شخصِ بخاری (با وجود گرانقدری و تیز بینی اش) در ثبتِ احادیث که رویدادهای تاریخی و مشاهدات تجربی ، نادرستی آنها را گویاست ، بر وارسی رجال ــ به تنهایی ــ بسنده می کند .(۱)

دکتر صلاح الدین ادلبی ، سخن احمد اَمین را در ضحی الإسلام این گونه خلاصه می کند :

به کتاب احمد امین ضحی الإسلام نیک بنگرید ! مُحَدِّثان ، عنایتِ زیادی به نقد خارجی [نقد بیرون از متن حدیث] داشتند و این عنایت را در نقد داخلی [نقد متنِ حدیث] به کار نمی بردند .

محدثان ، نهایتِ تلاش را در نقد حدیث ، نسبت به جَرْح و تعدیل راویان به کار می برند و اینکه آیا راویانِ حدیث ثقه اند یا ناثقه ، و درجه ثقه بودنِ آنها چه

۱- ۱ . فجر الإسلام : ۲۱۷ ــ ۲۱۸ .

مقدار است ، آیا راوی و مروی عنه ، یکدیگر را ملاقات کرده اند یا دیداری نداشته اند ؟

و به این اعتبار ، حدیث را به صحیح و حَسَن و ضعیف ، و مُرسَل و منقطع و شاذ و غریب (و غیر آن) تقسیم می کنند .

لیکن آنان در نقد داخلی ، بحث را زیاد نمی گسترانند و به این نمی پردازند که آیا متن حدیث با واقع مطابق است یا نه ؟!

همچنین محدثان ، بیشتر وقت ها ، به انگیزه های سیاسی که گاه به جعلِ حدیث می انجامد ، نمی پردازند . از این روست که نمی بینیم آنان در بسیاری از احادیث ، بدان خاطر که دولت اموی یا عباسی یا علوی را پشتیبانی می کنند ، به شک افتند و بسترهای اجتماعی را در عهد پیامبر و خلفای راشدین و اموی ها و عباسی ها (و اختلافاتی که رخ داد) به طور کامل نمی کاوند تا دریابند آیا حدیث با این بسترها (که گفته می شود در آنها پدید آمده) همراهی دارد یا نه ؟

و در موارد بسیاری ، زمینه های شکل گیری شخصیتِ راوی (و انگیزه هایی که می توانست او را به حدیث سازی وادارد) از وارسی ها به دور می ماند .(1)

دکتر صلاح الدین بیان می دارد که اگر مُحَدِّثان ، رویکردی شایان توجه به نقد متن می داشتند و آن را (همچون وارسی های سندی) از هر نظر بررسی می کردند ، از احادیث فراوانی پرده برداشته می شد و ساختگی بودنِ آنها نمایان می گشت ؛ مانند بسیاری از احادیثِ فضائل که در ستایش اشخاص و قبیله ها و امت ها و مکان هایند و منتسبان به آنها سوی ساختِ این احادیث شتافتند و این متون حجمِ زیادی از کتاب های حدیثی را دربرگرفته است .

۱- ۱ . منهج نقد المتن : ۱۲ .

وی ، سپس سخن ابن خلدون را می آورد که می نویسد :

در جاهای بسیاری مُورِّخان و مفسران و ناقلان [حدیث] در حکایت ها و رخدادها به اشتباه افتادند ؛ چرا که تنها بر نقل (خواه استوار باشد یا نااستوار) اعتماد کردند و آن را بر اُصول [و قواعد معتبر در این عرصه [عرضه نداشتند و با نظایرشان نسنجیدند و با معیار حکمت و آگاهی بر سرشتِ موجودات و نظر استوار و با بصیرت در اَخبار ، به ارزیابی آنها نپرداختند . از این رو ، گمراه شدند و در وادی پندار و اشتباه ، سرگردان ماندند .(۱)

در کتاب ظهر الإسلام (اثر احمد اَمین) می خوانیم :

از اشکالات بر مُحَدِّثان این است که عنایتِ آنها به سند ، بیشتر از رویکردشان به متن است . گاه متنی را که به راستی آشفته است می پذیرند با اینکه عقل و واقع آن را بر نمی تابد ، بلکه بعضی از محدثان ، بدان جهت که در سند خدشه ای نمی یابند ، چنین حدیثی را صحیح می شمارند .

بخاری و مسلم هم ، از این آسیب ، مصون نمانده اند .

بسا اگر حدیث با اصول اسلام محک بخورد ، پذیرفته نشود ، هر چند سندِ آن صحیح باشد .(۲)

خلاصه سخن ، این است :

وارسی سند حدیث ــ به تنهایی ــ برای اثباتِ صحت آن ، کفایت نمی کند ، بلکه باید متن حدیث را نیز بررسی کنیم تا شبهه ها و نارسایی ها و ضعف ها از بین برود . هر گاه «سند» درست و «متن» استوار بود ، حدیث صحیح است .

در این باره ، می توانیم از زندگی روزانه مان مثالی بیاوریم :

۱- ۱ . مقدمه ابن خلدون : ۹ .

۲- ۲ . ظهر الإسلام ۲ : ۴۸ .

هر گاه شخصی از فرد دیگری برایت خبری را نقل کند ، نخستین چیزی که به ذهنت می رسد این است که با نگاه به حالِ گوینده و امانت داری و رفتارش (و دیگر ملاحظاتی که در این راستا لازم است) نسبت به راست گویی خبر دهنده ، اطمینان یابی . سپس باید به خودِ خبر بنگری و آن را با سخنان و حالاتِ گوینده بسنجی ، اگر آنها با اطلاعاتی که از او داری ، هماهنگ درآمد ، به صدقِ آن خبر و اطمینان بدان ، شک نمی کنی و گرنه باید در پذیرش آن خبر درنگ ورزی ، نه به جهت شک در گوینده (چرا که اطمینان داری که او راست گوست) بلکه برای شبهه ای که در خبر دیده ای و می تواند مرجعِ آن اشتباه یا فراموشی گوینده باشد یا به رازی در خبر برگردد که به جهتی آن را بیان نمی دارد .

به همین علت ، بر ماست که در خبرها درنگ ورزیم تا به درستی آنها اطمینان یابیم و شتاب زده آنها را دروغ ندانیم .

هرگاه این رویه [شتابزدگی] را در پیش گیریم ، برای کسی که به ما خبر داده است ، حرف درآورده ایم [و بر او دروغ بسته ایم] در حالی که او را تصدیق می کنیم و به وی اطمینان داریم .

عین این رویکرد ، برای علما در احادیث پیامبر ۹ روی داده است .(۱)

سید مرتضی (در پاسخ آنچه از امام صادق علیه السلام درباره قدرتِ خدا ــ در کافی ــ روایت شده) می گوید :

بدان که اقرار به آنچه روایات دربردارند ، واجب نمی باشد . حدیثِ روایت شده در کتاب های شیعه و کتاب های همه مخالفانِ ما ، دربردارنده انواعِ خطاها و باطل های محالی است که نباید به ذهن آید . از مواردی که

ص: ۲۹

۱- ۱ . نقد الحدیث ۱ : ۴۳۱ ــ ۴۳۲ ، دکتر حسین الحاج حسین ، مؤسسه الوفاء ، بیروت .

بطلان و فسادِ آن با دلیل به اثبات می رسد ، تشبیه ، جبر ، رؤیتِ خدا [با چشم [و قائل شدن به صفات قدیم است .

یاوه های بی شماری از این دست ، در اَحادیث هست ؛ به همین خاطر [نخست] باید حدیث را بر عقل عرضه داشت و هرگاه [از اشکالاتِ عقلی [مصون ماند ، آن را بر دلایل صحیح (مانند قرآن و آنچه معنای قرآن در آن هست) عرضه کرد ، پس از سلامت [از این مرحله [می توان خبر را حق دانست و گوینده را صادق شمرد .

به هر خبری که ممکن است حق باشد و از طریقِ یک نفر رسیده ، نمی توان قطع یافت که گوینده راست گوست .(۱)

به این ترتیب ، ضرورتِ وارسی متن را دریافتیم ؛ چرا که واقعیات ، خطای بعضی از متون [حدیثی] را می نمایاند و فضاهای سیاسی ساختگی بودن شمار دیگری از آنها را آشکار می سازد . اگر متن با ظرف زمانی و بستری که راوی در آن می زیسته ، مقایسه گردد و ملابساتِ سیاسی و اجتماعی حاکم در آن زمان و انگیزه های ناقلانِ حدیث ، بیان شود و بر اصول اسلام و فطرتِ آدمی (به دور از رسوب های طایفه ای و گرایش های اقلیمی) عرضه گردد . متون ــ خود ــ خویشتن را می نمایانند و خواننده در می یابد که بسیاری از آنها تحت نظارتِ حاکمان سامان یافته اند و آرای فقهی و سیاسی آنان را باز می گویند یا اینکه برخاسته از مسائل اجتماعی و اقلیمی اند و تحتِ شرایط خاصی شکل گرفته اند .

این احادیث و احکام ، تا زمان حاضر ، در کتاب های بزرگان مذاهب اسلامی ، باقی اند و پژوهشگران و ناقدان به وارسی و نقد آنها نپرداخته اند .

شایان ذکر است که نقد متن ، در صدر اسلام ، پدیده ای رایج به شمار می رفت و

۱- ۱ . رسائل المرتضی ۱ : ۴۰۹ .

بعضی از صحابه و تابعان ، به آن عمل کردند و در کلماتِ فقها و محدثان دوره نخست ، آن را می نگریم .

به عنوانِ نمونه ، آغاز این حدیث ابو هُرَیره که می گوید : «هرگاه یکی از شما به سجده رود ، چونان شتر زانو بر زمین نزند ، دست هایش را پیش از زانوها بر زمین نهد»(1) با پایانِ آن ناسازگاری دارد ؛ زیرا اگر نمازگزار ، دست هایش را پیش از زانوها بر زمین گذارد ، به خوابیدنِ شتر می ماند ، چرا که شتر ابتدا دو دستش را بر زمین می نهد و پاهایش ایستاده اند و آن گاه که بر می خیزد با پاهایش بلند می شود و دستانش بر زمین است .(2)

چنان که مُحَدِّثان از عایشه روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «حیض (خون روش) کیفری است برای زنان» در حالی که این خبر ، در تعارض با اَحادیثی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را یک روندِ طبیعی برای زنان می شناساند [که نشانگر تکاملِ دستگاه جنسی زنان و از شگفتی های ساختار بدنی انسان به شمار می آید] و ربطی به عقوبتِ زنان ندارد .

در مسیر حج پیامبر صلی الله علیه و آله دید که عایشه می گرید ، پرسید : تو را چه شده است آیا عادت شده ای ؟ گفت : آری . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

هذا أمرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَناتِ آدم فَاقْضی ما يَقْضَى الحاجّ ؛(3)

۱- ۱ . سنن ابی داود ۱ : ۲۲۲ ، حدیث ۸۴۰ ؛ سنن دارمی ۱ : ۳۴۷ ، حدیث ۱۳۲۱ ؛ مسند احمد ۲ : ۳۸۱ ، حدیث ۸۹۴۲ .

۲- ۲ . در شرح سنن ابن ماجه ، جلد۱ ، ص۶۳ ، می خوانیم : پوشیده نماند که آغاز این حدیث بر خلافِ آخر آن می باشد ، زیرا هرگاه شخص دستش را پیش از زانوها بر زمین گذارد ، چون شتر زانو می زند و در حدیث از آن نهی شده است . و اینکه گفته اند زانوهای انسان در پاهاست و زانوی چهار پایان در دست ها ، از سوی صاحب قاموس رد شده و گفته : این سخن اشتباه و خطاست و بر خلاف نظر لغویان می باشد .

۳- ۳ . صحیح بخاری ۵ : ۲۱۱۰ ، حدیث ۵۲۲۸ (و صفحه ۲۱۱۳ ، حدیث ۵۲۳۹) ؛ سنن ابن ماجه ۲ : ۹۸۸ ، حدیث ۲۹۶۳ .

این امری است که خدا بر دختران آدم ، جاری ساخت . آنچه را حج گزار انجام می دهد ، به جای آور .

نزدیک به این سخن را برای اُمّ سَلَمه بیان فرمود .(۱)

همچنین ملاحظه می کنیم که ابو هُرَیره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که : «خدا خاک را در روز شنبه آفرید و کوه ها را در روز یکشنبه و درختان را در روز دوشنبه ، ...» و همین گونه می شمارد تا آفرینش جهان را در هفت روز به پایان می برد .(۲)

این سخن ، بر خلاف صریح تعالیم قرآنی است که در هفت آیه در هفت سوره قرآن بیان می دارد خدای سبحان ، عالَم را در شش روز آفرید .(۳)

باری ، مناقشه در دلالتِ متن ، رویکردی است که سَلَف بدان عمل کردند و عقل ، انسان را به آن فرا می خواند و سیره فقها و تابعان به شمار می رود و به زمان و دوره ویژه ای اختصاص ندارد و این رخصت ، منحصر به صحابه ـ فقط ـ نمی باشد ؛ زیرا شریعت اسلام ، آیین فطرت و عقل است و اوامر و نواهی ، تابع مصالح و مفاسدند . خردمندانه نمی نماید که شرع مقدس ، اجتهاد در احکام را به بعضی اجازه دهد و از بعضی دیگر دریغ ورزد .

آری ، آنجا که مؤیدی از قرآن یا سنت در میان نباشد ، خدا بر نمی تابد که احادیث در برابر احکامِ عقل ، قربانی شوند . این روند را شریعت نمی پسندد ؛ چرا که احکام شرعی ، امور توقیفی و تعبُّدی اند .

صدور قرآن ، قطعی است . پس جای سخن در آن نیست . اما صدور سنت ، ظنی

۱- ۱ . سنن دارمی ۱ : ۲۵۹ ، حدیث ۱۰۴۴ ؛ المعجم الکبیر ۲۳ : ۲۶۳ ، حدیث ۵۵۵ .
۲- ۲ . صحیح مسلم ۴ : ۲۱۴۹ ، حدیث ۲۷۸۹ ؛ مسند احمد ۲ : ۳۲۷ ، حدیث ۸۳۲۳ ؛ المعجم الأوسط ۳ : ۳۰۳ ، حدیث ۳۲۳۲ ؛ التاریخ الکبیر ۱ : ۴۱۳ ، ترجمه ۱۳۱۷ .
۳- ۳ . سوره اعراف ، آیه ۵۴ ؛ سوره یونس ، آیه ۳ ؛ سوره هود ، آیه ۷ ؛ سوره فرقان ، آیه ۵۹ ؛ سوره سجده ، آیه ۴ ؛ سوره حدید ، آیه ۴ ؛ سوره ق ، آیه ۳۸ .

می باشد . از این رو ، باید در سند و دلالتِ آن درنگ ورزید و فضای سیاسی حاکم در آن زمان را در نظر گرفت و بر اصول ثابتِ شریعت آن را عرضه داشت و در این مناقشات ، نمی توان جنبه ای را بر جنبه دیگر ترجیح داد ، بلکه می بایست هر دو جانب (هم سند و هم متن) را لحاظ کرد تا بتوانیم در این میان ، حجت را بپیراییم .

اما رواج بحث سندی ــ طبق اصول مذهبِ خاص ــ به دور از نقد متن ، به پژوهشگر علمی کمک نمی کند و نمی تواند او را به فقه اسلامی ــ آن گونه که بایسته است ــ برساند .

افزون بر این ، ناقدانِ متن ، بر این باورند که کارشان از افراط و تفریط به دور است و قربانی ساختن حدیث در برابر سلطان عقل ، شریعت را از تعبّد به احکام خدا خارج می سازد و همان حکومتِ هوای نفس در حدیث می باشد ، نه سنجش حدیث در ترازوی عقل .(۱)

همزمان با این رویکرد ، آنان به هر حدیثی که با اصول مسلم شرعی و فطرت بشری مخالف می باشد و صحت آن در جوامع حدیث ثبت است ، تن نمی دهند ؛ چرا که اعتقاد به درستی این احادیث و قطع به صدور آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله دستاویزی برای کسانی می شود که می خواهند شأنِ مقدس اسلام را پایین آورند .

بعضی از بزرگان ، برای تصحیح بعضی از این احادیث (احادیث مخالف عقل و فطرت) به مناقشات لفظی و تأویلاتِ بعیدی دست یازیده اند و همین توجیهات ، دستاویزی به دستِ مغرضان داده است تا اصالت فکر اسلامی را زیر سؤال ببرند و بر سنتِ پیامبر صلی الله علیه و آله بتازند .

اگر در پژوهش هامان ، هر دو جانب (سند و متن) را لحاظ کنیم ، دو کفه ترازو برابر [و تعادل برقرار] می شود و می توان حکم الهی را که با عقل و فطرت همسوست ،

۱- ۱ . بنگرید به ، ضحی الإسلام ۳ : ۸۵ .

دریافت . در شریعت ، چیزی که وجدانِ آدمی آن را برنتابد ، وجود ندارد و احکامِ شرعی میان مذاهب ، بر حکمِ واحد [حکم عقل و فطرت] اتحاد می یابند .

بعضی از شیوع این رویکرد در پژوهش های حدیثی بیمناک اند و می گویند این شیوه ، به خروج بعضی از احادیث [از متون و شریعت] می انجامد .

دکتر اَدلبی در منهج نقد المتن به آنان خطاب می کند و می نویسد :

نسبت به کسانی که به تنگ شدن دایره شروطِ روایتِ صحیح و عدم سخت گیری در آن تمایل دارند و بر این باورند که باید دائره آن را توسعه داد تا روایاتِ مقبول (خواه صحیح و خواه حَسَن) را دربرگیرد [باید گفت : [پارسایی این اَفراد ، آنان را واداشته که مبادا به ضعفِ روایتی حکم کنند و در حقیقت ، آن روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده باشد .

این اشخاص در نیافته اند که در امر حدیث ، زیاده و کم ، میزان نیست . در اینجا فحص و تیزبینی مهم است .

افزون بر این ، احادیثی که صدور آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است ، ما را به هر خیری هدایت می کند و از هر شری دور می سازد و برای هدایت یابی ، نیاز به هیچ کس جز او نداریم .

اما موضوع پارسایی ، به راستی ، مهم است . اما آیا بپرهیزیم از اینکه مبادا حدیثی از پیامبر باشد و ما آن را به حساب نیاوریم ، و بیمی از این نداشته باشیم که آنچه را سخن پیامبر نیست ، به عنوان حدیثِ آن حضرت نقل کنیم ؟!

حقیقت این است که هر دو طرف این قضیه ، اهمیت دارد ، لیکن باید دید بر هر کدام از آنها چه چیزهایی مترتب است تا دریابیم خطرِ کدامشان بیشتر است ؟

به نظر می رسد وارد ساختنِ آنچه حدیث نیست در متونِ حدیثی ، زیادتی

در نص به شمار می رود و بسا حکمی را افزون سازد و با این کار ، بیم آن هست که انسان تحت وعید شدیدی درآید که پیامبر صلی الله علیه و آله بر کسانی که بر او دروغ بندند ، هشدار داد .

و از آن سوی ، بیرون آوردنِ آنچه حدیث هست از نصوص حدیثی ، نقصی در متون می باشد و بسا حکمی از بین برود و در این روند ، بیم آن می رود که انسان تحتِ وعید سختی درآید که پیامبر صلی الله علیه و آله بر کسانی که علمی را کتمان کنند ، نهیب زد .

لیکن در یک مجموعه کامل شامل ، نظائر و موارد مشابهی هست که می توان در جاهای بسیاری بر آنها استدلال کرد و مقصود را دریافت و نقصان ها را جبران نمود .

بنابراین ، خطر ترس از نقصان اگر از خطر ترس از زیادت کمتر نباشد ، بیشتر از آن نیست (و دانای حقیقی خداست) .(۱)

باری ، ما نمی خواهیم به یکی از این دو دیدگاه گرایش یابیم و دیدگاه دیگر را باطل سازیم ، بلکه بر لزوم وارسی هر دو سوی این قضیه (سند و متن) در بحث های علمی تأکید داریم و اینکه مورِّخ یا فقیه نباید به یکی از آنها بسنده کند و دیگری را وانهد و بررسی سند روایات بی شناختِ ملابسات تاریخی و جغرافیایی و سیاسی حکم ، برای پژوهشگر علمی سودمند نمی باشد و آگاهی مجتهد ــ و حتی مکلَّف ــ بر تاریخ تشریع و تکاملِ حکم و ملابسات صدور آن ، رویکرد جدیدی را در اختیارش قرار می دهد و پیشاپیش او ، افق های گسترده ای را می گشاید .

ما این شیوه را بدان جهت در پژوهش هامان به کار گرفتیم که این گونه وارسی ها در مراکز علمی ما و دانشگاه های اسلامی رایج شود و سیر تکاملی یابد . آرزومندیم که

۱- ۱ . منهج نقد المتن : ۲۳ .

آنان در استوار سازی این رویکرد و تکامل آن ما را یاری رسانند و در این وارسی های فقهی ــ تنها ــ به پژوهش های سندی (بی شناختِ ملابسات تاریخی و سیاسی حکم) بسنده نکنند .

به نظر ما طرح مانند این پژوهش ها سطحِ بحث های فقهی و اصولی را ــ در میان مذاهب اسلامی ــ ارتقا می بخشد و نقطه نظراتِ مسلمانان را به هم دیگر نزدیک می سازد و روح آزاد اندیشی را بین آنها ریشه دار می کند و به گرایش های احساسی مختلف پایان می دهد و با دور ساختنِ آنها از عرصه بحث های علمی ، اجازه نمی دهد که پس مانده های فرهنگی طایفه ای و رسوب های ذهنی ، در مثل این گونه بحث های علمی نظری ، حکم براند .

اگر مانند این روش را در همه ابواب فقه ، در پیش گیریم به آسان ترین راه و سالم ترین شیوه ، به حقیقت فقه اسلامی می رسیم و بر تاریخ تشریع و ملابساتِ آن آگاه می شویم و پشت پرده بعضی از احکام بر ایمان روشن می گردد و حکم خدای یگانه را ــ که همه در پی آنند ــ می شناسیم .

امیدواریم که در بحث مان ، اهلِ جَدَل و در زمره کسانی نباشیم که به آن اندازه که هواداری از آرا و مذاهبشان برایشان اهمیت دارد ، شناختِ واقع بر ایشان مهم نیست .

به نظر می رسد که طرح آرام و واقع گرایانه این اندیشه ها ، همراه با ارائه انواع رویکردها در میانِ مسلمانان ، عاملی در تقریب مذاهب اسلامی به یکدیگر باشد و سطحِ بینش های علمی را بین آنها بالا برد ؛ چرا که مردم [در عرصه های دینی و فرهنگی] از روی جهل و ناآگاهی با هم دشمنی می ورزند ، و با روشن شدن نقاطِ قوت و ضعفِ دیدگاهشان ، بسا موجِ نارواگویی یا تکفیرِ دیگران ، فروکش کند .

پژوهش ما در چگونگی وضوی پیامبر ، برای دست یابی به این هدف است ، و در ورای آن ، جز جنبه علمی و توسعه اُفق تفاهمِ سازنده میان علمای مسلمان را

نمی جوییم .

این بررسی ، مناقشه علمی پیراسته ای به شمار می رود که در آن ، اندیشه ها با درنگ و واقع نگری طرح می شود و قصدِ تشکیک به فقه مذهبی یا جریحه دار کردن عقیده طایفه ای را نداریم ، بلکه تنها یک نظریه علمی است که بر اساس شواهد تاریخی و فقهی به آن دست یافته ایم و با اینکه به صحتِ آن اعتقاد داریم ، عدم خطا در آن را ادعا نمی کنیم .

از برادرمان انتظار داریم که با این طرح ، آن گونه برخورد کنند که ما در تعامل با آنیم و به همان اندازه که احتمال خطا در آن می دهند برای صحت مُدعا نیز بهره ای قرار دهند و پیش از مراجعه به منابع ، بهتان نزنند و ما را به یاوه بافی نسبت ندهند .

در نوشتار حاضر ، جنبه های فقهی و فتوا ، لحاظ نشده است و به جزئیات مسائل و فروع آنها (مانند : موجبات وضو و نواقض آن ، مستحبات وضو) نپرداخته ایم و به این گونه بحث ها به اندازه ای اشاره کرده ایم که در وارسی کیفیت وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله و شرایط و ملابساتی که این حکم شرعی را دربرگرفته اند و انگیزه های اختلاف در آن ، سودمند می افتاد . سپس به خط مشی جدیدی در پژوهش فقه (به ویژه فقه اختلافی) فراخوانده ایم .

به نظر ما ، محاکمه نص یا نقد کلام صحابی (از خلالِ متن و مناقشات مطرح در آن) به معنای تفسیق یا تکفیر او نیست ، هر چند آموزه هایی از قرآن یا سنت ، آن را تأیید کند یا متون تاریخی و رویدادهای سیاسی حاکم در زمانِ صدور نص ، مؤید آن باشد . همچنین اینکه سخن کسی را می آوریم ، بدان معنا نیست که ما به درستی همه گفته های وی اعتقاد داریم و آرا و اندیشه هایش را پذیرفته ایم .

پدیده جعلِ حدیث ، از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت ، لیکن (چنان که می گویند) بعد از قتلِ عثمان و تقسیم مسلمانان به گروه ها و احزاب ، انتشار یافت . بجاست

نصوصِ این مرحله و مابعد آن ، واکاوی شود ؛ به ویژه آن گاه که احتمال دهیم هواهای سیاسی در آن دخیل اند یا امکانِ اشتباه صحابی (یا راوی) در نقل حدیث یا اشتباهِ وی در فهمِ احکام ، هست ؛(۱) چرا که دریافتیم بعضی از احادیث صحابه ، بعضِ دیگر را تخطئه می کرد و بعضی از فتوا دهندگان (به جهت قوتِ دلیل ناقد و موافقت سخنِ او با قرآن و عقل) از آرایشان برمی گشتند .

آرای فراوانی در شریعت هست که لازم است در اطرافِ آن تحقیق شود و دلالتِ آنها محل تأمل قرار گیرد ؛ با اینکه بعضی از آنها [در ظاهر] از مسلمات بدیهی اند و امکانِ تشکیک در آنها نمی باشد ، لیکن اگر آنها را بر قرآن عرضه داریم و با حوادث تاریخی و رواياتِ دیگر مقایسه شوند ، خودشان گویایند به اینکه قابل تشکیک اند .

ما مطمئنیم که اگر این ادله و شواهد بر صاحب آن رأی یا ناقلِ حدیث ، ارائه می شد ، می توانست او را از رأیش باز گرداند (چنان که بزرگان صحابه و تابعان ، به این کار دست یازیدند) اما ترکِ مناقشه در روایات و عدم بررسی آنها ، بلکه انداختنِ هاله ای از تقدیس بر همه احادیثِ [کتاب های] صحاح و لزوم تعبُّد به آنها و سپس تأویل تراشی برای آنها را وجدان انسانی برنمی تابد و شرع و عقل این رویه را نمی پذیرد .

مُسلم بن حَجّاج در مقدمه کتاب صحیح خود ، از محمد بن سیرین (یکی از فضلای تابعان) نقل می کند که درباره فتنه ، بیان داشت :

افراد از اِسناد نمی پرسیدند ، چون فتنه روی داد ، گفتند : رجالتان را نام ببرید تا [مردم] به اهل سنت بنگرند و حدیث آنان را بگیرند ، و به اهلِ بدعت بنگرند و حدیثشان را نستانند .(۲)

۱- ۱ . بنگرید به کتاب «الإنصاف فی بیان سبب اختلاف الصحابه» اثر دهلوی .

۲- ۲ . صحیح مسلم ۱ : ۱۵ .

همین سخن ، برای ما ثابت می کند که وارسی شخصیت های این دوره زمانی ــ به طور ویژه ــ ضرورت دارد .(۱)

۱- ۱ . ما آنچه را که بعضی از نویسندگان ابراز داشته اند که «عبد اللّه بن سبا» همان کسی است که میان مسلمانان اختلاف افکند ، باور نداریم ؛ چرا که وی یک شخص یهودی بود که در زمانِ عثمان اسلام آورد . چگونه ممکن است وی به این اندازه بر صحابیان بلند مرتبه اثر گذارد و کسانی چون ابوذر را بفریبد که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود : آسمان سایه نیفکند و زمین به خود ندید شخصی را که راست گوتر از ابوذر باشد . (سنن ترمذی ۵ : ۶۶۹ ، حدیث ۳۸۰۲ ؛ مسند احمد ۵ : ۱۹۷ ، حدیث ۲۱۷۷۲ و جلد ۶ : ۴۴۲ ، حدیث ۲۷۵۳۳) . یا بتواند عمّار را منحرف سازد که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود : سر تا پای عمّار آکنده از ایمان است . (حلیه الأولیاء ۱ : ۱۴۰ ؛ کنز العمال ۱۱ : ۳۳۱ ، حدیث ۳۳۵۴۱) . آیا درست است که صحابی ای همچون عبد اللّه بن مسعود را که پیامبر بر سرش دست کشید و فرمود : «تو نوجوانی دانش آموخته ای» (المعجم الصغیر ۱ : ۳۱۰ ، حدیث ۵۱۳ ؛ مسند احمد ۱ : ۴۶۲ ، حدیث ۴۴۱۲ ؛ طبقات ابن سعد ۳ : ۱۵۱) از کسانی قرار دهیم که از عبد اللّه بن سبا اثر پذیرفتند . این فتوای عایشه به چه معناست که می گوید : «نَعْثَل را بکشید ! او کافر شده است» آیا فتوا به قتلِ صحابی مسلمان و خلیفه ای چون عثمان ، جایز است ؟! اگر تن دهیم به اینکه اینان از پیروان ابن سبا بودند و به سخن او فریب خوردند ، درباره موضع شخصِ زیرکی همچون عَمْرو بن عاص ، چه می توانیم بگوییم که مردم را علیه عثمان می شوراند ؟! (انساب الأشراف ۶ : ۱۹۲ ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۵۵ ؛ البدایه والنهایه ۷ : ۱۷۰) . چگونه معقول است که عثمان در برابر یک شخص یهودی همچون عبد اللّه بن سبا ، ساکت بماند در حالی که می بیند او مردم را بر ضد او می آشوباند ؟ با اینکه وی ، ابوذر را به «رَبَذَه» تبعید کرد و عمار بن یاسر را چنان زد که باد فتق گرفت . چه کنیم با کسانی که علیه عثمان مجهز شدند و در میانشان کسانِ زیادی از بدری ها حضور داشتند ؟! به نامه آن دسته از اصحاب پیامبر که در مدینه بودند چه کنیم که به شهرها نوشتند : اگر می خواهید جهاد کنید ، بشتابید ؛ چرا که دین محمد را این خلیفه تباه ساخت ! بیایید و آن را به پا دارید (الکامل فی التاریخ ۳ : ۵۸) . در «تاریخ طبری ۳ : ۴۰۰ ــ ۴۰۱» می خوانیم : اصحاب پیامبر به کسانی از آنها که در سرزمین های دیگر بودند ، نوشتند : ... شما برای جهاد در راه خدای بزرگ [از خانه هاتان] بیرون شدید [و سیطره] دین محمد را خواستارید . اشخاصی را که بر جای گذاشتید ، دین محمد را فاسد ساختند و وانهادند ! بیایید دین محمد را به پا دارید ...) به نظر نگارنده ، می توان اختلافاتِ مسلمانان را به تصرفات عثمان و سیرتِ زشت او و نزدیک ساختنِ عشیره و قبیله اش را به خود (که به کینه وری صحابه بر او انجامید) و پروراندنِ اشخاص گمنامی همچون حُمران بن اَبان (در جلد دوم این پژوهش ، به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت) ، نسبت داد ، نه به نقش هایی که برای عبد اللّه بن سبا تراشیده اند (مهاجر غریبی که عشیره و قبیله ای در حجاز نداشت) زیرا چگونه ممکن است به این شخصِ ناآشنا اجازه دهند که با آرای خلیفه مسلمانان مخالفت ورزد ؟!

بنـابراین ، بحث سـندی ـ به تنهـایی ـ در پژوهش هـای فقهی بسـنده نیست ؛ به ویژه در احـادیثی که در زمـانِ فتنه بزرگ (یا آنچه بـدان وابسته بود و ارتباط داشت) صادر شـد مگر هنگامی که این روایات با همتایانشان مقایسه شونـد و ظروف سیاسـی حاکم در آن زمان ، لحاظ گردند .

اگر خواننـده ، بر رویکرد منفی بعضـی از این روایات ، پی ببرد ، در پیمودنِ این شـیوه برای شـناخت احکام شـرعی و محاکمه نصوص ، با ما همراه می شود .

از خواننـدگانِ گرامی می خواهم که پیش از خوانـدنِ همه ابواب کتـاب (و آگـاهی بر رویکردها در آنها) درباره ما به داوری ننشـینند و آرزومنـدیم از کسـانی نباشـند که بـا پژوهش های علمی همچون کتاب های طنز و داسـتان برخورد می کننـد ؛ چند صفحه از اول کتاب را می خواننـد و به وسط آن می پرند و گاه چنان کتاب را به کنار می نهند که گویا به عمق کتاب دست یافته اند و نظراتِ نویسنده آن را می دانند .

همچنین انتظـار دارم رفیق نیمه راه نباشـند و در هر چهار بُعـد این پژوهش ما را همراهی کننـد و رنـج راه را همچون ما به جان بخرند و شتاب نورزند ، سپس به آنچه می خواهند قضاوت کنند .

از عالمـانِ بزرگ و دانشوران و اندیشـمندان و همه کسانی که در این سـفر علمی با ما همـدم انـد ، خواسـتارم که نظراتشان را برای ما هدیه کنند و ما را بر نقاط ضعف این

پژوهش بیاگاهانند .

ما با آمادگی کامل ، حاضریم هر نقد سازنده ای را ـ که به ما برسد ـ بپذیریم به شرط آنکه حرفشان منطقی و علمی باشد (نه دشنام و ناسزا) و از واقع نگری بیرون نروند ؛ چرا که نقد سازنده ، روح دشمنی را از انسان دور می کند و گوینده را بر نقاط ضعف آگاه می سازد و خود بزرگ بینی را از او می زداید و با این رویکرد ، ادله در دسترس مردم هست ، آنان مختارند هر کدام را که خواهند برگیرند ؛ درباره دانش پژوهان این جمله ورد زبان است که : آنان فرزندانِ دلیل اند ، به هر کجا دلیل روی آورد ، گرایش می یابند .

مسئله وضو را ما از چهار بُعد وارسی کرده ایم :

۱. بُعد تاریخی

جنبه تاریخی ، بحث های مقدماتی به شمار می آید که به منزله پیش درآمد این پژوهش است . در این بُعد ، با وارسی تاریخ اختلاف مسلمانان در وضو ، از عهد پیامبر تا پایانِ دوران عباسی اول (سال ۲۳۲ه) زمانِ اختلاف و انگیزه های آن را مشخص ساخته ایم و به مسائل پشت پرده آن (و چیزهای نوپیدایی از سوی خلفا که با آن همراه شد) اشاره داریم .

۲. بُعد روایی

در این راستا ، از سویی اختلاف نقل های بعضی از صحابه را آورده ایم و از دیگر سو ، تعالیم اهل بیت علیهم السلام و سخنانِ بعضی دیگر از صحابه را در ویژگی وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله خاطر نشان ساخته ایم و این کار ، بر اساسِ معیارهای رجال و درایه نزد هر دو طرف (شیعه و سنی) صورت گرفته است همراه با اشاره به بعضی اصولِ اختلاف و عواملی که در تصحیح این یا آن اثر ، پیروی شد بدونِ آنکه به نقل صحابی و اهل بیت اذعان شود مگر هنگامی که سیره عمومی و مبانی فقهی و دیگر سخنان ، با آن همسو باشد و این را ما «نسبةُ الخَبَر إلیه» (نسبتِ خبر به او) نامیده ایم .

این بُعد ، در دو قسمت می باشد :

قسم اول ، مناقشه روایات جمهور اهل سنت (از نظر سند و دلالت و نسبت) است و آنچه را صحابه در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله بیان داشته اند . اینان عبارت اند از : عثمان بن عفّان ، عبد اللّه بن عباس ، عبد اللّه بن زید بن عاصِم مازِنی ، عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص ، رُبَيِّع بنتِ مُعَوِّذ ، علی بن اَبی طالب ، عبد اللّه بن اَنس ، عایشه .

قسم دوم ، مناقشه روایات اهل بیت علیهم السلام در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله به لحاظِ شست و شو و مسح (از نظر سند و دلالت و نسبت) است ، و بیان ظروف و اسبابی که گاه آنان را به شستنِ پاها وامی داشت .

و در پایان ، کوشیده ایم میانِ آنچه در کتاب های صحاح و سُنَن در وصف وضوی پیامبر آمده و آنچه در روایات اهل بیت است ، سازگاری ایجاد کنیم و یکسانی این دو گونه نقل از پیامبر را ــ در حد توان ــ بنمایانیم و چگونگی وضوی آن حضرت را پیش مردم بیان داریم و عواملی را یادآور شویم که بعضی از صحابه را واداشت تا قاطعانه حکایت کنند که رسول خدا پاهایش را می شست ، بی آنکه میانِ مقدمه و ذی المقدمه [شستن پا برای وضو و شستن به عنوان وضو] را تمیز دهند .

تأکید می کنیم که جلد دوم این پژوهش ، نکات مهمی را دربردارد و می توانیم آن را تلاش برجسته ای بشماریم که بر دامنه دانشِ پژوهشگران معلوماتی را می افزاید که پیش از این ، بدان آگاه نبودند .

خدا را شاکریم از اینکه ما را از نعمت و فضل خویش بهره مند ساخت و توفیقمان داد و بر ما منت نهاد تا بتوانیم وجه صحیح وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را (پس از ۱۵ قرن از تاریخ اسلام) در کتاب های اهل سنت ، به دست آوریم .

۳ . بُعد قرآنی و لغوی

در این جهت ، مهم ترین اسباب اختلاف فقها را بیان کرده ایم که همان اختلاف آنها

در قرائت های قرآنی است ؛ چرا که مشرب های فقهی در این زمینه به اختلاف قرائت ها ، مختلف می شود .

در آغاز این بحث ، راز تأکید عثمان را بر قرائتِ مصحفِ خودش (یعنی مصحف زید بن ثابت) و پرهیز از دیگر قرائت ها ، روشن ساخته ایم و اینکه چرا او می کوشید مسلمانان را بر همین یک قرائت وادارد با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به قرائت اُمّ عَبْد (عبد اللّه بن مسعود) تأکید می کرد و مصحف های ابوبکر و عُمَر و علی علیه السلام و اُبَیّ و ابو موسی اشعری و ... وجود داشتند .

اینکه عثمان قرآن ها را سوزاند و ابن مسعود را تبعید کرد و بعدها قاریان بر حَجّاج بن یوسف شوریدند ، نیازمند بحث و بررسی اند و ما این واکاوی ها را به منزله مقدمه برای جنبه قرآنی مسئله وضو ، آورده ایم .

سپس به قرائت های سه گانه آیه وضو (جَرّ ، نَصب ، رَفع) می پردازیم و بر استدلالی که برای شستن شده ، مناقشه داریم و مطابق زنجیره زمانی وفاتِ مفسران و علمای نحو ، دلایل و شواهدی را بیان می کنیم ، از زمان ابو اَسود دُئلی تا عصر حاضر .

این بُعد را ما در سه فصل و یک خاتمه ، ارائه کرده ایم .

آرزومندیم که احادیثِ «ویلٌ للأعقاب مِنَ النّار» (وای بر پاشنه ها از آتش) و دیگر ادله مددکار آن و دلایلی را که از آنها در شستن پاها استفاده شده (از نظر سند و دلالت) به نقد کشیم و مقدار حجیتِ این احادیث را در الزامِ مکلّف به شستن پاها ، در این بُعد از بحث ، نشان دهیم .

۴ _ بُعد فقهی و لغوی

هر چند این جنبه از بحث تا حدی در جواب سه گانه پیشین ، وارسی شده است ، لیکن می کوشیم آن را از زاویه دیگری توضیح دهیم و فرق میان شستن و مسح را روشن سازیم و حدّ صورت و آرنج ها و قوزک پاها را بیان داریم و این راز را بگشاییم که چرا

خـدای متعـال آن گونه که به « إلی الکعبین » (تا برآمـدگی روی پاها) تصـریح کرد ، «إلی المرفقین» نفرمود یا چنان که « إلی المرافق » (تا آرنج ها) گفت ، «إلی الکعاب» نیاورد .

همه اینها ، همراه با ارائه اقوال و ادله فقهای مـذاهب ، در بیان حکم هریک از اعضای وضو می باشـد . ما به مناقشه ادله مطرح در ایـن زمینه می پردازیم و در نقـل اقـوال و عرضه آراء ، موضـع بی طرفـانه را در پیش می گیریم و نظر خـود را بـا شواهـد و دلایل تقویت می کنیم .

بـدین ترتیب ، این مسـئله فقهی را از همه جـوانب می کـاویم و بـا این کـار ، روش جدیـدی را در پژوهش هـای فقه اختلافی کلامی ، پیش رو می نهیم .

آرزومندیم که این وارسـی ، پژوهشـگران را مقبول افتد و رضایتِ خاطر آنان را به دست آورد و هسته و کانونی برای کارهای آینده شان در فروعِ دیگر فقهی باشد .

در همین جا ـ پیشاپیش ـ از همگان طلب بخشش دارم و از اینکه در بحث ها گاه تکرار را شاهدند ، پوزش می خواهم . این تکرار ، به جدید و تازه بودن طرح و خط مشی ، باز می گردد و به لزوم وارسی تنگاتنگِ ملابسات احکام شرعی با ادله آنها .

بـاری ، به جهت اهمیتِ زیادی که وضو دارد ، بررسـی آن را در اولویت قرار دادم و بـدان خاطر که نخستین باب از ابواب فقه به شـمار می رود ، بلکه دشوارترین مسائل اختلافی میان مسـلمانان ، در آن هست ؛ چرا که همه مذاهب اسـلامی بر شستن پاها متفق انـد و تنها شـیعه به وجوبِ مسـح پا معتقـد است و چنین چیزی را ما در فروع فقهی دیگر نمی یابیم ؛ زیرا در دیگر جاها ، دیـدگاه فقهای امامیه ، در میان مـذاهب دیگر قائل دارد ؛ گاه در مذهب حنفی و گاه در شافعی و گاه در مالکی و گاه در فقه حنبلی .

لیکن مسـئله وضو ، چنین نیست . همه بر خلافِ مـذهب اهـل بیت علیهم السـلام قائـل انـد و همین ما را واداشت که آن را در نوک پیکـان وارسـی هامـان قرار دهیم . بـا خود می گفتم اگر در این بحث کامیـاب شوم ـ به خواست خـدا ـ در بحث هـای فراوان دیگر ، توفیق یارم

خواهد بود .

از عالمـان ارجمنـد و همه کسـانی که با فقه و حـدیث و تاریـخ و لغت سـر و کار دارنـد ، می خواهم که به این دکترین اهتمام ورزند و در قبول یا رد آنچه نوشته ایم ، عجله نکنند مگر بعد از مطالعه محورهای چهارگانه ای که در آن ارائه کرده ایم ؛ چرا که این بحث هـا به هم مرتبط و در هم تنیـده انـد ، نمی توان به قرائت یک جنبه آن ـ بی شـناخت رویکرد ما در جانب دیگر آن ـ بسنده کرد .

اکنون ، به بحث های مقدماتی این پژوهش می پردازیم .

ص: ۴۵

بحث های مقدماتی

اشاره

تاریخ اختلاف مسلمانان در وضو

و اسباب و انگیزه های آن

ص: ۴۷

بخش اول: وضو در عهد پیامبر و خُلفا

اشاره

آیا در وضو دو تشریع روی داد ؟

هسته های نخستین اختلاف در وضو

چه زمانی این اختلاف رخ داد ؟

چگونه این اختلاف شکل گرفت ؟

چه کسی آن را آغازید ؟

اختلاف کنندگان در چه جایگاهی اند ؟

آیا سند و متن با هم متفق اند یا خیر ؟

مفردات اختلاف وضویی چیست ؟

ص: ۴۹

درآمد

بسیار پیش می آید که بعضی از سببِ اختلاف میان مذاهب اسلامی ، در احکام شرعی می پرسند ؛ علی رغم آنکه مصادر حکم شرعی (کتاب ، سنت ، اجماع) نزد همه ، یکی است .

آیا منشأ این کار ، به اختلاف آنها در تعریف این ادله و نحوه دلالتِ آنها برمی گردد یا برخاسته از تردید در حجیتِ قیاس ، استحسان ، مَصالحه مُرسله ، عُرف و ... است ؟

و یا برگشتِ آن به دیدگاه هایی است که درباره مقتضای اصل عملی و دلیل لفظی دارند ؟

و یا کانونِ این اختلافات ، گرایش فردی و فشارهای سیاسی و ... می باشد ؟

بی گمان ، همه اینها در پیدایی اختلاف نقش دارند و جزئی از علت (و نه تمامِ آن) را تشکیل می دهند . ما در صدد پاسخ یابی برای این سؤالات نیستیم ، آنچه برای ما مهم است و صاحب نظران را بدان فرا می خوانیم ، وارسی فقه بر اساسِ روش های جدید است و اینکه نباید در تحقیقاتشان بر مناقشه نصوص شرعی و دلالتِ آنها (به دور از وارسی ریشه های مسئله و ملابساتِ مختلفی که آن را در برگرفته) بسنده کنند ؛ چرا که پژوهش فقه همراه با ملاحظه ظروف تاریخی و سیاسی و اجتماعی [تنها [روشی است که بحث علمی را به خدمت می گیرد و [فقیه را] به معرفتِ حقیقی می رساند .

چنان که بحثِ جدّی و امانت علمی ، می طلبد که آراء مختلف و اقوال گوناگون را ــ

از هر گوشه و کنار ــ بجوییم و نگرش ها را از زاویه محدود مذهبی فراتر بریم و از چارچوبی که در آن زندانی شده اند آزاد سازیم و به عالَم وسیعی درآوریم ؛ چرا که تنگ نظری و نبود آزادْاندیشی ، راه های تفاهم و شکوفایی افکار را می بندد و در نتیجه ما را از چیدن میوه های ارتباط با دیگران و گفت و گو با آنان ، محروم می سازد .

اکنون ، امر عبادی مهمی پیش روی ماست . نگاه ها را به آن معطوف می داریم تا مقدارِ عمقِ ریشه های اختلاف و ماهیتِ آن ، در یک مصداق ، برای ما روشن گردد و بسا از خلالِ آن ، نمودهای چهره اختلاف در بسیاری از احکام شرعی ، آشکار گردد .

این امر عبادی ، وارسی کیفیتِ وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله است و اینکه چگونه میان مسلمانان در این امر مهم ، اختلاف روی داد ؟!

چرا در چیزی مانند وضو ، اختلاف شد ؛ کاری که پیامبر صلی الله علیه و آله هر روز ــ پیش روی مسلمانان ــ به مدت بیست و سه سال ، آن را انجام می داد ؟

وضویی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن تأکید داشت و آن را شرط نماز قرار داد (که ستون دین است) آن حضرت فرمود : «لا صَلاةَ إلاّ بِطَهُور»(۱) (نماز ، بی وضو نمی شود) ، «الوضوءُ شَطْرُ الإیمان»(۲) (وضوء جزئی از ایمان است) .

بنابراین ، وضو ، یک امر عبادی است . پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور مسلمانان ، به آن دست می یازید و آنان ، بعد از آموزش عملی و بیانِ قولی پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت را می پیرویدند . این کار ، امری پوشیده نبود و تشریع موقت به شمار نمی آمد که به فاصله زمانی ویژه ای (و نه در همه ایام) مختص باشد تا نشانه هایش از بین برود و آب و رنگش مخفی بماند و به گونه ای که به اختلاف در آن بینجامد .

۱- ۱ . صحیح مسلم ۱ : ۲۰۴ ، حدیث ۲۲۴ ؛ سنن ابی داود ۱ : ۱۶ ، حدیث ۵۹ ؛ سنن ابن ماجه ۱ : ۱۰۰ ، حدیث ۲۷۱ (متن از این مأخذ است) .

۲- ۲ . سنن ترمذی ۵ : ۵۳۵ ، حدیث ۳۵۱۷ ؛ سنن نسائی ۵ : ۵ ، حدیث ۲۴۳۷ ؛ سنن ابن ماجه ۱ : ۱۰۲ .

اگر امر ، چنین است ، پس انگیزه هـای اختلاف در آن چیست ؟ حقیقت بیـانِ پیـامبر صـلی الله علیه و آله در این مسئله مهم ، کدام است ؟

برای پاسخ به این دو پرسش (و دیگر سؤالات) باید بحث به شکل دقیقی ویرایش یابد تا پذیرای روشِ علمی جدید ، گردد و لازم است به هر آنچه در این زمینه وارد شده ــ با دقت و پیرایش ــ تن داد . این روند را ما در وارسی هامان به کار می گیریم تا از امور پیچیـده ای که در این عبادت راه یافته (و آن را موضوع پـذیرش و رد قرار داده است) پرده برداریم ؛ از این رو ، می گوییم :

مسلمانان به پیروی از اختلاف صحابه ــ در نقل و بیان وضوی پیامبر صـلی الله علیه و آله ــ دو دسته مختلف شدند و دو خط مشـی بنیادین را در پیش گرفتنـد .(۱) برای هریـک از آن دو (بر اسـاسِ آنچه از سـلف به مـا رسـیده است) پیروان و یارانی از صحابه و تابعین ، وجود دارد . سـپس امامان و مـذاهب از آنچه به نظرشان درست می آمد و عقیده یافتند ، دفاع کردند و برای آن ، ادله و براهینی را به پا داشتند .

لیکن بجـاست پیش از فرو رفتن در فراز و نشـیب بحث و منـاقشه ادله و انـدازه حجیت آنها ، برای آمادگی در این موضوع ، به مقدمه ای بپردازیم و در آن ، تاریخ اختلاف در وضو و اسباب و انگیزه های آن را بررسی کنیم .

در این راستا ، از وضوی مسلمانان در صدر اول اسلام ، شروع می کنیم و از رهگذرِ آن ، ریشه های این اختلاف را روشن می سازیم .

۱- ۱ . این دو روش ، در وضوی مـذاهب چهـار گانه اهل سـنت و وضوی شـیعه امامیه ، خلاصه می شود ؛ یکی از آنها پاها و اعضای وضو را سه بار می شوید و گاه برداشـتن آب را برای مالیدن به سـر مجاز می شـمارد ، و دیگری بر لزوم مسح پا عقیده دارد و بر این باور است که هر که دو بار وضو بگیرد ، خـدا دو بهره [از رحمتش] به او بخشـد و شسـتن سه باره اعضا بـدعت می باشـد و آب بر سـر ریختن جـایز نیست ؛ چرا که حکم مسـح را که آیه وضو بیان می کنـد ، به کلی ساقط می سازد [و در این حالت ، سر شسته می شود ، نه آنکه مسح گردد] .

وضو در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله

بی گمـان مسـلمانان در صـدر اول اسـلام ، همان گونه وضو می گرفتنـد که پیامبر صـلی الله علیه و آله وضو می ساخت ، هیچ اختلافی میان آنها ذکر نشـده است . اگر اختلافی یافت می شـد ، نشانه ای که به آن اشاره کند ، به ما می رسـید و کتاب های حدیث و سیره و اخبار ، آن را نقل می کردند ؛ چرا که قانون گذار میان امت به سـر می بُرد و در پیِ تعلیم و ارشاد برای امتِ نوپایش بود ؛ چنان که فرمود : «صَـلُّوا کما رَأَیْتُمُونی اُصَـلِّی»(۱) (همان گونه که می بینیـد من نماز می خوانم نماز گزاریـد) یا «خُذُوا عَنِّی مناسِکَکُم»(۲) (مناسک [و اعمال عبادی [خود را از من بیاموزید) .

بعیـد به نظر می رسـد که در این امر عبادی ، میان مسـلمانان اختلاف روی داده باشد ؛ همه شان برای دریافتِ دین [و آداب و اعمال و فرامین آن] به یک شخص مراجعه می کردند و از او حرف شنوی داشتند ؛ خدای سبحان می فرماید :

« فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ ِ وَالرَّسُولِ » ؛(۳)

اگر در چیزی اختلاف یافتید ، آن را به خدا و رسول بازگردانید .

مشاهده عملکرد پیامبر صـلی الله علیه و آله را می توان بر این افزود ، فعلی که «سُـنّت» به شمار می رود و هر پوشیدگی و ابهام را از میان برمی دارد .

از دیگر سو [می دانیم] که اختلاف در بسـیاری از امور امت ، زاییده عصرهای پسین (و پس از عهد پیامبر صلی الله علیه و آله) می باشد . دکتر محمد سلام مدکور ، می نویسد :

در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله میان صحابه در احکام فقهی ، اختلاف راه نیافت . آن

۱- ۱ . صحیح بخاری ۱ : ۲۲۶ ، حدیث ۶۰۵ (و ۵ : ۲۲۳۸ ، حدیث ۵۶۶۲ ؛ و ۶ : ۲۶۴۷ ، حدیث ۶۸۱۹) ؛ مسند احمد ۵ : ۵۳ ، حدیث ۳۰۵۴۹ .

۲- ۲ . الجمع بین الصحیحین ۲ : ۳۹ ، حدیث ۱۶۴۰ ؛ و بنگرید به ، صحیح مسلم ۲ : ۹۴۳ ، حدیث ۱۲۹۷ ؛ سنن أبی داود ۲ : ۲۰۱ ، حدیث ۱۹۷۰ .

۳- ۳ . سوره نساء (۴) آیه ۵۹ .

حضرت در میانشان بود و شریعت را برای آنها بیان می کرد .

اما پس از وفات پیامبر ، اسباب گوناگونی به اختلاف نظر و تباینِ گرایش ها ، انجامید و گاه سیاست در این امر ، نقش داشت (۱).

آری ، گاه گفته اند : سبب اختلاف امت در وضو ، وجودِ دو تشریع از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به نحو تخییر است که آن حضرت ، هر دو شیوه را انجام می داد و اشاره ای به [دلیل] آن نکرد ؛ یعنی گاه آن گونه وضو می گرفت که عثمان ،(۲) عبد اللّه بن زید بن عاصم ،(۳) رُبَیِّع (دختر مُعَوِّذ) ،(۴) عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص ،(۵) از پیامبر روایت می کند .

و گاه وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله همان وضویی است که علی علیه السلام ،(۶) رِفاعه بن رافع ،(۷) اَوس بن اَبی اَوس ،(۸) عَبّاد بن تمیم بن عاصم ،(۹) و ... از آن حضرت ، روایت کرده اند .

اگر این مطلب ثابت شود ، هر دو شیوه وضو صحیح است و مکلَّف می تواند هر شیوه را که خواست انجام دهد و دیگری را رها کند و در این صورت ، وضو ، به دیگر احکام تخییری می ماند .

لیکن این احتمال ، بسیار بعید است ؛ زیرا می دانیم مشروعیتِ احکام شرعی (خواه تعیینی باشند و خواه تخییری) برگرفته از کتابِ خدا و سنت است . به عنوان مثال ، بر کَفّاره قسم ، دلیلِ قرآنی هست که می فرماید : « فَکَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَهِ مَسَاکِینَ مِنْ

۱- ۱ . مناهج الإجتهاد فی الإسلام : ۱۴۴ .

۲- ۲ . صحیح بخاری ۱ : ۷۱ ، حدیث ۱۵۸ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۲۰۴ ، حدیث ۲۲۶ .

۳- ۳ . صحیح بخاری ۱ : ۸۰ ، حدیث ۱۸۳ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۲۱۰ ، حدیث ۲۳۵ .

۴- ۴ . سنن اَبی داود ۱ : ۳۱ ، حدیث ۱۸۳ ؛ سنن بیهقی ۱ : ۶۴ ، حدیث ۳۰۴ ؛ الإصابه ۷ : ۶۴۱ ترجمه ۱۱۱۶۶ .

۵- ۵ . صحیح بخاری ۱ : ۳۳ ، حدیث ۶۰ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۲۱۴ ، حدیث ۲۴۱ .

۶- ۶ . صحیح ابن حِبّان ۴ : ۱۷۰ ، حدیث ۱۳۴۰ ؛ صحیح ابن خُزَیمه ۱ : ۱۰۱ ، حدیث ۲۰۲ .

۷- ۷ . سنن ابن ماجه ۱ : ۱۵۶ ، حدیث ۴۶۰ ؛ سنن دار قطنی ۱ : ۹۵ ، حدیث ۴ .

۸- ۸ . سنن اَبی داود ۱ : ۴۱ ، حدیث ۱۶۰ ؛ سنن بیهقی ۱ : ۲۸۶ ، حدیث ۱۲۷۱ .

۹- ۹ . صحیح ابن خزیمه ۱ : ۱۰۱ ، حدیث ۲۰۱ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۸۶ ، حدیث ۲۶۸۲۲ .

أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكَمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ » ؛(۱) کفّاره سوگند ، خوراک دادن به ده مسکین است (از سطحِ متوسط غذاهایی که به مصرف خانواده تان می رسانید) یا پوشاندن لباس بر آنان یا آزاد کردن یک بنده .

در پرتو این آیه ، در می یابیم که حکم کفّاره قسم ، تخییری است ؛ پذیرایی از ده مستمند یا پوشاندن لباس بر آنها یا آزاد سازی یک برده .

در کَفّاره روزه ماه رمضان ، حدیث اَعرابی(۲) و روایت ابو هُرَیره ،(۳) دلالت دارند و نسبت به دیگر احکام تخییری ، حکم بر همین منوال است .

اما درباره وضو ، نه دلالت قرآنی هست و نه نصی از سنت نبوی ، و نه نقلی از صحابی داریم که دلالت کند پیامبر وضو را تخییری انجام می داد و حتی یک روایت (هر چند ضعیف) از سوی شیعه و سنی در دسترس نیست که بر تخییر ، رهنمون باشد .

آنچه هست ، صدور یک گونه وضو از پیامبر صلی الله علیه و آله است . اگر آن حضرت در وضو ، دو شیوه را به کار می بست ، معقول نمی نمود که راوی حدیثِ «غَسل» (شستن پا) ندیده باشد که پیامبر بر پاها مسح می کشد و به عکس .

این حقیقت ، عدم لحاظِ تخییر را در وضو ، ثابت می کند .

آری ، در نقلِ فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف است . بعضی بر این باورند که آن حضرت ، پاهایش را شست و بعضی دیگر بر این عقیده اند که پیامبر بر پاها مسح کشید و هر کدام از این دو ، بر نظرِ خویش ، به قرآن و سنت ، استناد می کنند .

اگر پژوهشگر ، اقوال علمای اسلام را جست و جو کند ، در می یابد که «وضو» نزد آنان تعیینی است ، نه تخییری ؛ بیشتر پیروانِ مذاهبِ چهارگانه اهل سنت به لزوم شستنِ پاها قائل اند (نه چیز دیگر) اما شیعه امامیه ، جز مَسح را بر نمی تابد .

ص: ۵۶

۱- ۱ . سوره مائده (۵) آیه ۸۹ .

۲- ۲ . موطأ مالک ۱ : ۲۹۷ ، حدیث ۶۵۸ .

۳- ۳ . موطأ مالک ۲ : ۶۸۴ ، حدیث ۱۸۳۴ ؛ صحیح مسلم ۲ : ۷۸۱ _ ۷۸۲ ، حدیث ۱۱۱۱ .

هر کدام از این دو (افزون بر ادعای استظهار ادعاشان از قرآن) آن را به فعلِ پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهند ، که در روایاتِ صحیح آنها آمده است .

اما کسانی که به جمع (میانِ غَسْل و مَسْح)(۱) یا تخییر(۲) قائل اند ، بر این اساس که پیامبر صلی الله علیه و آله میان آن دو جمع کرد یا به یکی از این دو روش مخیّر ساخت یا آیه قرآن به جمع یا تخییر فرا می خوانـد ، گرایش ندارند ، بلکه از آن رو قائل به جمع انـد که این شیوه ، مطابق با احتیاط است یا احتیاط ، طریق نجات می باشد ، زیرا نزدشان ثابت است که در قرآن «مَسْح» وارد شده و در سنت «غَسْل» (شستن) به چشم می خورد ، پس از باب احتیاط بایـد هر دو را پاس داشت ، نه اینکه بر این اساس باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله میان هر دو روش جمع کرد یا جمع میان آن دو ، از پیامبر روایت شده است .

نسبت به قائل به تخییر نیز ، ماجرا به همین نحو است . آموزه «مَسْح» و «غَسْل» نزد وی با هم برابرند اگر مکلّف ، به هر کدام از آن دو عمل کند ، معذور است ؛ زیرا هیچ یک از آن دو ــ نزد وی ــ بر دیگری رجحان ندارد تا او را ملزم به آن سازد .

بنابراین ، ادعای تخییر ، تنها رأی گروهی انـدک از فقهای پیشین ماست و اجماع مرکّب میان مسلمانان را (بر اینکه وضو یا مَسْحی است و یا غَسْلی می باشـد) نمی توان بـا نظریه این گروه ناچیز ، از بین بُرد ، بلکه ادله ای در اینجا هست که بر اساسِ آنها یکی از دو طرف را ترجیح می دهیم و در نتیجه معنایی برای «تخییر» باقی نمی ماند .

۱- ۱ . مانند «الناصر للحق» (از امامان زیدیه) و داود بن علی ظاهری (و دیگران) .

۲- ۲ . نظیر «حسن بَصْری» ، «ابو علی جُبّائی» ، «ابن جَریر طَبَری» (و دیگران) .

دوران ابوبکر (۱۱ _ ۱۳ه)

تاریخ ، اختلافی را در وضو _ میان مسلمانان _ در این دوران ، نقل نمی کند و این ، به جهتِ نزدیکی آن به عهد پیامبر صلی الله علیه و آله است . اگر اختلافی می بود ، آشکار می شد ، بلکه تحقیق ، نبودِ اختلاف را گویاست ؛ چرا که حکم وضو ، مانند دیگر احکام شرعی (عاریه ، شُفعه ، عتق ...) نمی باشد که امکانِ ادعای بی خبری یا نفهمی حکمِ آن رَوَد به این دلیل که این احکام ، چندان محل ابتلا نبودند و از اهمیتی که در وضو نهفته ، تهی اند .

وضو ، کاری است که مسلمان ، روزانه چند بار به آن دست می یازد و مهم ترین امور عبادی بر آن توقف دارد . اختلاف در امری این چنین ، دهشت آور و تعجب برانگیز است و شگفتی آنجا فزونی می گیرد که وقوع آن را همراه با فقدانِ دلیل یا نص شرعی (که بر آن دلالت کند) تصوّر کنیم .

در اینجا با تأکید می گوییم : وضو ، از اموری است که قاعده «لو کان لَبانَ» (اگر می بود ، آشکار می شد) بر آن منطبق می شود . عدم ورود نص [در آن] از عدم وجود اختلاف خبر می دهد و فقدان واکنشی از سوی صحابه (یا چیزی شبیه آن) در امر وضو ، شاخصِ استقرارِ وضع ، میان مسلمان در این زمینه و تعبُّد آنها به سیره پیامبر است .

علی رغم آنکه ما با دقت ، کتاب های تاریخ را ورق زدیم تا یک نشانه را بیابیم که ما را به اختلاف مسلمانان در یکی از احکام وضو _ در این دوره _ رهنمون باشد ، به اثر قابل ذکری دست نیافتیم .

باری ، عدم بیانی برای وصفِ وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خلیفه اول ، دلیل دیگری بر استقرارِ امت بر وضوی نبوی است ؛ زیرا وضو ، از بدیهیاتی گشت که احتیاج به آموزش در آن احساس نمی شد ، بلکه از امور معروف ، واضح و متداولی بود که به تأکید خلیفه بر تعلیم و بیان کیفیتِ وضو و تکرارِ آن ، نیاز نداشت .

اگر در آن زمان اختلافی رخ می داد یا چیزی که بیان و توضیح را می طلبید ، نمود می یافت ، ابوبکر (برای قطع ریشه اختلاف) ویژگی وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای مردم تبیین می کرد ؛ به ویژه آن گاه که بر فعلِ فرزندانِ ابوبکر (محمد ،(۱) عبد الرَّحمن ،(۲) عایشه(۳)) پی ببریم و اینکه وضوی آنان با وضوی مخالفانِ عثمان ، هماهنگ است .

می دانیم که ابوبکر با «اهل رَدّه» جنگید با این توجیه که آنان میان نماز و زکات جدایی انداختند ، چگونه می توانست کسی را که به تحریف وضو دست می یازید پذیرا باشد (اگر آن در عهد وی رخ می داد) ؟!

اینها قراین جدی اند که بر عدم وجود اختلاف در زمانِ وی دلالت دارند ؛ زیرا اگر اختلافی می بود ، در مصادر معتبر وارد می شد ؛ چنان که در موارد مشابه ، ثبت چنین اختلاف هایی را در منابع می بینیم .

۱- ۱ . شیخ مفید (م۴۱۳ه) در کتاب «امالی : ۳۶۷» از ابو اسحاق همدانی (ابراهیم بن محمد ثقفی ، صاحب کتاب الغارات) روایت می کند که گفت : علی علیه السلام به محمد بن ابوبکر نوشت «وانظر إلی الوضوء فإنّه من تمام الصلاه» (به وضو بنگر که آن از تمامِ نماز است) سپس امام چگونگی وضو را برایش بیان می کند و در آن ، مسح بر پاها هست . لیکن در «الغارات ۱ : ۲۴۴ _ ۲۴۵» که به چاپ رسیده ، به جای مسح پاها «غسل الرجلین» (شستن دو پا) ثبت است ! تفصیل کلام در این زمینه ، خواهد آمد .

۲- ۲ . صحیح مسلم ۱ : ۲۱۳ ، حدیث ۲۴۰ ؛ مسند احمد ۶ : ۱۱۳ ؛ نیز بنگرید به بحث «دوره امویان» در همین پژوهش .

۳- ۳ . این را در بحثِ «دوره امویان» روشن خواهیم ساخت .

روزگار عُمَر بن خطاب (۱۳ _ ۲۳ه)

بـا اینکه همه جـا را گشـتیم و تاریـخ اختلاف مسـلمانان را در وضـو _ در این دوران _ وارسـی کردیم بر نشـانه ای به وجـود اختلافِ جوهری میانِ مسـلمانان (در این زمینه) دست نیافتیم به جز در مسئله ناچیزی که درباره جواز مسح بر پاافزار و عدمِ آن است .

در تفسیر عیّاشی ، از زُراره بن اَعْیَن و ابوحنیفه ، از ابوبکر بن حَزْم ، آمده است که گفت :

مردی وضو گرفت و از روی کفش بر پا مسح کشید ، و به مسجد درآمد و نماز گزارْد .

علی علیه السلام آمد و بر گردنش پا نهاد و فرمود : وای بر تو ! بی وضو نماز می خوانی ؟!

آن مرد گفت : عُمَر مرا به این کار امر کرد !

امام علیه السلام دستش را گرفت و پیش عُمَر بُرد ، با صدای بلند فرمود : بنگر بر تو چه روایت می کند ؟!

عُمَر گفت : آری ، من او را دستور دادم ؛ رسول خدا [بر کفش]مسح می کرد .

علی علیه السلام پرسید : پیش از نزولِ سوره مائده یا بعدِ آن ؟

عُمَر گفت : نمی دانم .

علی علیه السلام فرمود : چرا به چیزی که نمی دانی فتوا می دهی ؟! قرآن ، بر مسح بر پاافزار پیشی گرفت .(۱)

در این حـدیث ، اشـاراتِ فراوانی هست . آنچه در این مقـام برای مـا مهم است عبـارت «مـا یَرْوی هـذا علیـک» (چه چیز بر تو روایت می کند) به جای «ما یَرْوی هذا عنک» (چه چیز از تو

۱- ۱ . تفسیر عیاشی ۱ : ۲۹۷ ، حدیث ۴۶ .

روایت می کند) می باشد .

از سخنِ امام علی علیه السلام به دست می آید که آن حضرت ، این شخص را متهم ساخت که سخنِ خودش را به عُمَر نسبت می دهد ؛ زیرا بدیهی می نمود که متنِ سنت ، مَسح بر پاهاست ، نه بر پاافزار .(۱)

از ظاهر قول امام می توان دریافت که مسح بر پا ــ نزد همگان ــ در نهایتِ وضوح بود و گرنه انکارِ آن حضرت درست نبود و نمی توانست ادعا کند که سخنِ آن مرد چرند است .

طَبَرانی ــ به سند خود ــ از ابن عباس نقل می کند که گفت :

سعد و عبد اللّه بن عُمَر ، نزد عُمَر ، درباره مسح بر پاافزار سخن می گفتند . عُمَر به عبد اللّه ، گفت : سعد از تو فقیه تر است .

عبد اللّه گفت : ای سعد ، انکار نمی کنیم که رسول خدا بر پاافزار مسح می کرد ، لیکن آیا هنگامی که مائده نازل شد ، بر پاافزار مسح می کرد ؟ این سوره ، هر چیزی را استوار ساخت و بعد از سوره برائت ، آخرین سوره قرآن است .(۲)

ما درصدد سامان بحث ، در راستای جواز مسح بر پاافزار یا عدم آن نیستیم . سخنِ ما این است که : اختلاف [در این زمینه] مکتبِ وضوئی کاملی را پدید نیاورد ، بیشتر روایاتی که از عُمَر درباره وضو رسیده ، بر مدار یک نقطه می چرخد و حالت معینی از

۱- ۱ . به دلیل آنچه از صحابه و اهل بیت علیهم السلام روایت شده است . بنگرید به ، تفسیر فخر رازی ۱۱ : ۱۲۷ ، مسئله ۳۷ ؛ الأنساب (سمعانی) ۵ : ۴۰۵ ؛ مسند زید بن علی : ۸۲ ؛ مقاتل الطالبیین : ۳۱۱ . به زودی روشن خواهیم ساخت که محدثان در تحریف اخبار وضو ، نقش زیادی داشتند و این کار ، از طریق شرحِ عناوین ابواب فقهی بر اساس فهم مذهبی شان صورت گرفت ؛ چرا که روایات مسح بر پاها را تحتِ باب مسح بر پاافزار ، آوردند و این ، خیانت بزرگی است .

۲- ۲ . المعجم الأوسط ۳ : ۲۰۵ ؛ مجمع الزوائد ۱ : ۲۵۵ .

حالات وضو را بیان می دارد و بر اختلاف دیگری میان اصحاب ــ در آن زمان ــ دست نیافتیم .

اختلافی که هم اکنون در وضو هست ، در آن روزگار وجود نداشت ؛ مثل اینکه آیا حکم شستن دست ها از سر انگشتان تا آرنج می باشد یا به عکس است ؟ آیا باید همه سر را مسح کشید یا مسح بعضی از سر جایز می باشد ؟ حکمِ مسحِ گردن چیست ؟ آیا از آداب وضوست یا خیر ؟ و ...

عدم نقلِ وضوی بیانی از سوی عُمَر و عدم تأکید او بر آموزش وضو برای مسلمانان ، دلیل بر این است که اختلاف میان مسلمانان [در وضو] اندك بود و دو مکتب و دو نوع وضو را (که امروزه شاهدیم) تشکیل نداد ؛ زیرا اگر چنین بود ، عُمَر در ارشاد مردم می کوشید و آنان را به وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله فرا می خواند .

بر اساسِ آنچه کتاب های سیره و تاریخ ، نقل کرده اند ، عُمَر بدان خاطر که ابراهیم بن عبد الرّحمان بن عوف ، لباسِ حریر پوشید ، پیراهنش را درید(۱) و بر فرزندِ او عبد الرّحمان اوسط (که به ابو شَحْمَه کنیت داشت) به جهتِ شرب خمر ، برای بار دوم ــ در حالی که وی مریض بود ــ حَدّ جاری کرد .(۲) عُمَر ــ تنها ــ به سبب غزلِ زن آوازه خوانی ، برخورد تندی با یک جوان کرد(۳) (و دیگر موضع گیری ها) .

۱- ۱ . التاریخ الکبیر ۱ : ۲۹۵ ، رقمِ ۹۴۷ ؛ المطالب العالیه ۱ : ۳۵۸ ، رقم ۲۲۴۵ ؛ الطبقات الکبری ۳ : ۱۳۰ ؛ کنز العمال ۱۵ : ۲۰۰ ، حدیث ۴۱۸۶۶ .

۲- ۲ . الإصابه ۵ : ۴۴ ، ترجمه ۶۲۳۱ ؛ بنگرید به ، مجموعه طه حسین ۴ : ۵۱ و ۱۶۵ .

۳- ۳ . این جوان ، نَصْر بن حجاج بود ، زنی در غزلی عشقِ خود را به وی ابراز داشت : هَل مِن سَبیل إلی خَمْر فَأَشْرَبَها ***م هل سَبیل إلی نَصْر بن حَجّاج ــ آیا می توان به باده ای دست یافت که سر بکشم ؟ آیا راهی برای وصالِ نَصْر بن حَجّاج هست ؟! عُمَر این را شنید و نصر را از مدینه ، سوی بصره بیرون راند . بنگرید به ، حلیه الأولیاء ۴ : ۳۲۲ ؛ الإصابه ۶ : ۴۸۵ ، ترجمه ۸۴۴۵ .

هنگامی که اهتمام عُمَر به احکام شریعت بدین پایه است ، اگر میان مسلمانان در وضو اختلاف درگرفته بود ، چرا از سوی او شاهد وضوی بیانی نیستیم ؟!

والیان به نقل اخبار میگساری (و دیگر چیزها) از شهرها به خلیفه اهتمام داشتند ، چرا نقل خبری درباره وضو را نمی بینیم ؟!

اگر وقوع اختلاف در وضو در این دوران ، درست باشد ، سکوت عُمَر در این زمینه چگونه ممکن است ؟! وضو از واجباتی است که بسیاری از عبادات (نماز ، حج و ...) بر آن متوقف اند .

بنابراین ، پیدایش گرایش وضویی مخالف با سنت پیامبر و فعل آن حضرت را ــ در عهد عُمَر ــ بعید می شماریم ؛ چرا که اگر می بود ، نقل می شد . عدم توجه عُمَر به این مسئله مهم و حساس ، دلیل استقرار مسلمانان بر وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله است .

عَیْنی در عُمده القاری عُمَر را از راویان وضوی مَسْحی از پیامبر ، می شمارد ؛ زیرا می گوید : «ومنها حدیث عُمَر ...» از آنهاست حدیث عُمَر ، که ابن شاهین در کتابِ ناسخ و منسوخ آورده است .(1)

۱- ۱ . عمده القاری ۲ : ۲۴۰ . وی پس از این سخن ، در آن به جهتِ «عبد اللّه بن لَهِیْعَه» خدشه می کند . در بحث روایی به مناقشه این خبر ، خواهیم پرداخت .

دوره عثمان (۲۳ _ ۳۵ ه)

اشاره

عُثمـان بن عَفّـان _ از میـانِ خلفـای سه گانه نخست _ تنها خلیفه ای است که ویژگی وضوی پیامبر را به طور کامل ، حکایت می کند و برای ما از پیامبر صلی الله علیه و آله وضوی بیانی را بر زبان می آورد .

بُخاری و مُسلم _ به سندشان از ابن شهاب _ روایت کرده اند که ، عَطاء بن یزید لَیْثی به او خبر داد که حُمْران (مولای عثمان) او را خبر داد که :

عثمان بن عَفّان [آب] وضویی خواست ، سپس وضو گرفت . دو کفِ دستش را سه بار شست ، سپس مضمضه و استنشاق کرد ، آن گاه سه بار صورتش را شست و پس از آن ، سه بار به شستن دست راست تا آرنج پرداخت و دست چپ را هم مثل این شست و آن گاه سرش را مسح کرد . پس از این کار ، سه بار پای راستش را تا قوزک پا شست و پای چپ را همین گونه شست .

سپس گفت : به این شیوه که من وضو گرفتم ، دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفت و آن گاه فرمود :

هرکس به همین شیوه منِ وضو بگیرد ، سپس برخیزد و دو رکعت نماز گزارد ، و در این میان ، حدیثِ نفس نکند ، گناهانِ گذشته اش آمرزیده شود .

دو حدیث بنیادین

۱ . مُتَّقی هندی ، از ابو مالک دمشقی نقل کرده است که گفت :

حُدِّثتُ أَنَّ عثمان بن عَفّان ، اخْتُلِفَ فی خلافته فی الوضوء ؛[1]

برایم روایت شده است که در خلافتِ عثمان ، در وضوء اختلاف پدید آمد .

۲ . مسلم در صحیح خود از قُتَیْبَه بن سعید و احمد بن عَبْدَه ضَبِّی

۱- ۱ . کنز العمال ۹ : ۱۹۳ ، حدیث ۲۶۸۹۰ .

آورده است که گفتند : برای ما حدیث کرد عبد العزیز (که همان دراوَرْدی است) از زید بن اَسْلَم ، از حُمران (بنده آزاد شده عثمان) که گفت : برای عثمان آب وضویی آوردم ، وی وضو گرفت ، سپس گفت :

إنَّ ناسا يَتَحَدَّثونَ عن رسول اللّه بأحاديث ، لا أَدْرى ما هى ! إلاّ أَنّى رَأَيتُ رسولَ اللّه تَوَضَّأَ مثلَ وضوئى هذا ، ثُمَّ قال : مَن تَوَضَّأَ هكذا غُفِرَ له ما تَقَدَّم مِن ذَنبه ؛(۱)

مردمانی احادیثی را از پیامبر روایت می کنند که نمی دانم چیستند ! جز اینکه دیدم پیامبر مانند این وضویم وضو گرفت ، سپس فرمود : هرکه این گونه وضو بگیرد ، گناهان گذشته اش آمرزیده شود .

سخنی درباره این دو حدیث

این جلد از موسوعه وضو ، به بُعد تاریخی آن اختصاص دارد و پیداست که مُورِّخی که در پی استقراء و تحلیل است از هر سخنی که او را سودمند افتد ، کمک می گیرد ؛ گاه از اَخباری که تاریخ نویس باز می گوید ، بهره می برد یا از روایتِ مُحدِّث استفاده می کند یا به کلام فقیه متکلم مدد می جوید ، و گاه شاهدی از بیت شاعری را شکار می کند یا از هر چیز دیگری که به دستش آید ، سود می برد .

ما در این پژوهش ، گاه یک امر تاریخی را از متنِ روایی یا کتابی که در قرن های نخست سامان یافته ، بیرون می کشیم . از آنجا که این دو حدیث در قرن دوم و سوم هجری صادر شده اند از نظر تاریخی حایز اهمیت اند ؛ زیرا مُتَّقی هندی در سال ۹۷۵ هجری و سُیُوطی در ۹۱۱ هجری درگذشتند و این دو ، این خبر را از سُنَن سعید بن منصور نقل می کنند که در سال ۲۲۷ هجری از دنیا رفت و او ، از ابو مالک دمشقی تابعی

۱- ۱ . صحیح مسلم ۱ : ۲۰۷ ، حدیث ۲۲۹ ؛ مسند اَبی عوانه ۱ : ۱۹۰ ، حدیث ۶۰۲ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۸۴ ، حدیث ۲۶۷۹۷ .

روایت می کند که در صحابی بودنش اختلاف است .(1)

این حدیث ، به وضوح بیان می دارد که اختلافِ مسلمانان در امر وضو ، در خلافتِ عثمان ، ورد زبان شد .

نسبت بـه خـبر مسـلم بن حَجّاج قُشَیری نیز حـال چنین است . او از امامـان حـدیث می باشـد و نَصّ وی صـریح است که این اختلاف در عهـد عثمان روی داد ؛ زیرا وی از قُتَیبه بن سـعید (م۲۰۴ه) روایت می کنـد و قُتَیبه و احمـد بن عَبْدَه ، از عبد العزیز بن محمد بن عبید دَراوَرْدِی (م۱۸۷ه) حدیث می آورد و عبد العزیز از زید بن اَسْلَم (م۱۳۶ه) نقل می کند و زید از حُمران ، و او از عثمان .

بدین ترتیب ، این دو خبر ، صرف نظر از ارزش حدیثی شان ، به لحاظ تاریخی ارزشمندند و نقل ما تنها به خاطر اعتبار حدیثی آن دو و عـدم اعتبارشـان نیست ، بلکه برای جایگـاه تـاریخی آنهـا نزد ما و هر پژوهشـگری است . پس هر آنچه در این بخش خواهد آمد ، با این رویکرد است ، نه استدلال بر آنها بر اساسِ ضوابط و معیارهای رجالی و درایت حدیث .

این نکته ای است که دوست می دارم خواننده ـ پیش از شروع بحث ـ بدان توجه کند .

اکنون به تحلیل این دو حدیث و چگونگی اسـتفاده از آن دو ـ به لحاظ تاریخی ـ می پردازیم تا تاریخ اختلاف مسـلمانان را در وضو و نزاع هایی را که در اطرافِ آن هست ، بشناسیم .

ص: ۶۶

---

۱ - ۱ . در «تاریـخ دمشـق ۶۷ : ۱۹۷» آمـده است که وی در میان صـحابه ذکر شـده ، ولی ثابت نشـده که صـحابی باشـد ؛ در «الجرح و التعدیل ۹ : ۴۳۴» وی شخصی مجهول به شمار آمده است .

پیدایش اختلاف در وضو

اشاره

دو متنِ پیش گفته ، ما را بر امور زیر آگاه می سازد :

یک : این دو حدیث ، از پیدایش اختلاف میانِ مسلمانان در وضو ، خبر می دهد و اینکه آنان دو خط مشی متمایز یافتند :

الف) وضوی خلیفه ، عثمان بن عفّان .

ب) وضوی گروهی از مسلمانان .

هر کدام از این دو ، با انتساب وضویشان به پیامبر ، عمل خود را مشروع می دانستند . گروهی از مردم (آن چنان که عثمان می گوید) از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کردند ، اما خلیفه ، به آنچه خود دید استدلال می کند و می پندارد که وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله همان وضوی اوست ؛ چرا که می گوید : دیدم که رسول خدا چونان من وضو گرفت .

دو : نص اول ، بیان می دارد که اختلاف در وضو ، در عهد عثمان رخ داد ؛ زیرا ابو مالك می گوید : «برایم حدیث شده است که در خلافتِ عثمان ، در وضو اختلاف پدید آمد» . این ــ خود ــ اشاره دارد به اینکه پیش ازین دوران ، اختلافی در وضو وجود نداشت .

در آینده درخواهیم یافت که عثمان در بخشی از خلافتِ خویش ، همچون دیگر مردم وضو می گرفت .(1) و این وضوی جدیدش ، شبیه نماز او در «مِنی» است که نماز را در آن تمام به جای آورد ، بعد از آنکه در عهد پیامبر و در روزگار ابوبکر و عُمَر و در بخشی از خلافتِ خود ، آن را شکسته می خواند .

همچنین عثمان ، اذانِ سومی را در روز جمعه ، افزود و خطبه را در نماز عید فطر و قربان [که بعد از نماز است] پیش از نماز خواند .

سه : این عبارتِ خلیفه که «مردمانی حدیث می کنند» مشروعیت فعل آنان را

۱- ۱ . بنگرید به ، کنز العمال ۹ : ۴۳۶ ، حدیث ۲۶۸۶۳ .

می رساند که از رسول خدا مروی است ؛ زیرا عثمان ، روایتِ آنها را در وصفِ وضو ، دروغ نمی شمارد ، بلکه به این سخن که «لا أدری» (نمی دانم) بسنده می کند .

بدین ترتیب ، وضوی آن مردمان [که عثمان نسبت به حدیث آنان خود را به نفهمی می زند] همان وضوی پیامبر است ؛ چرا که معقول نمی نماید مسلمانان وضویی را حدیث کنند و خود بدان عامل نباشند ، به ویژه آن گاه که حدیثشان بر خلاف عمل (و وضوی) کسی باشد که بر مسلمانان حکم می راند ، اما مردم ، وضوی او را نمی پذیرند و آن را وضوی پیامبر نمی شمارند .

پوشیده نماند که اختلاف میان مردم و خلفا ، اختلافی فکری و ریشه دار بود ؛ زیرا خُلفا از تدوین حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و نقل آن باز می داشتند به عکس گروهی از صحابه که به تدوین و تحدیث می پرداختند ، هر چند شمشیر آخته بر گردنشان نهند .(1)

چهار : جمله «ناسا» (مردمانی) یا «لا أدری ما هی» (نمی دانم که آنها چیست) حاکی

ص: ۶۸

۱- ۱ . مانند سخن ابوذر که گفت : «لو وَضَعْتُم الصَمْصامه علی هذه _ وَأَشار إلی قفاه _ ثمّ ظَنَنْتُ أَنّی أُنفِذُ کلمهً سَمِعْتُها مِن رسول اللّه قبلَ أن تُجیزوا عَلَیّ لأَنْفَذْتُها» ؛ اگر شمشیر تیز بر گردنم نهید و من احساس کنم که سخنی را که از رسول خدا شنیده ام باید بگویم ، پیش از آنکه سر از بدنم جدا سازید ، آن را بر زبان آورم [صحیح بخاری (یک جلدی) : ۹۱ ، ذیل حدیث ۶۷] . بنگرید به ، تاریخ دمشق ۶۶ : ۱۹۴ ؛ سنن دارمی ۱ : ۱۴۶ ؛ سیر أعلام النبلاء ۲ : ۶۴ ؛ طبقات ابن سعد ۲ : ۳۵۴ . در «حلیه الأولیاء ۱ : ۱۶۱» آمده است که جوانی از قریش [از مزدوران حکومت] بالای سر ابوذر بود و گفت : مگر امیرالمؤمنین تو را از فتوا نهی نکرد ؟! در «فتح الباری ۱ : ۱۶۱» ابن حجر می گوید : کسی که به ابوذر خطاب کرد ، مردی از قریش بود و عثمان او را از حدیث بازداشت . بخاری در «صحیح بخاری ۱ : ۳۷» این حدیث را می آورد بی آنکه نهی عثمان را ذکر کند و به آن جوان قریشی که مراقب ابوذر بود ، اشاره نماید . در شرح حال سهل بن سعد ساعدی آمده است : حجاج دستور داد که بر دست جابر بن عبد اللّه انصاری و بر گردن سهل بن سعد ساعدی و اَنس بن مالک ، مُهر نهند . با این کار می خواست آنان را ذلیل سازد و مردم از آنها دوری کنند و حدیث نشونند . بنگرید به ، الاستیعاب ۲ : ۶۶۴ ، رقم ۱۰۸۹ ؛ اُسد الغابه ۲ : ۳۶۶ .

از ناچیز انگاری این مردمان از سوی خلیفه است و اینکه آنها صحابیانی بی نام و نشان انـد . آیا به راستی چنین بود ؟ یا عثمان با این شیوه می خواست با آنان درافتد و سرشتِ ستیزه جویی ، می طلبید که خلیفه ، آنان را ناچیز بداند .

چرا اختلاف در این دوران روی داد و در عهـد ابوبکر و عُمَر دیـده نمی شود ؟ چرا صحابه ، بـدعت و دین سازی را به عثمان نسبت می دهند و این گونه نسبت ها را درباره شیخین نمی بینیم ؟

اگر قائل شویم که این وضوی جدیـد را عثمان پدید آورد ، سبب و انگیزه اش از چنین رویه ای چه بود ؟ با اینکه می دانست این کار ، اعتراض صحابه را در پی خواهد داشت .

آیا وضو ، از امور مالی یا سیاسی یا حکومتی است تا با آن ، بر اساسِ مصلحتِ حکومت و سرزمین ها ، برخورد شود ؟

چگونه ممکن است گروهی از مردم ، بر شعور مسلمانان بی باکانه بتازند و به وضویی دست یازند که بر خلافِ وضوی خلیفه و وضویی است که مسلمانان ، مدت ها به آن پایبند بودند ؟!

آیا معقول است که آنان دو دستگی میانِ مسلمانان را آغازیده باشند و با وجود این ، کتاب های سیره و تاریخ از آنها بی خبر بماند و اسامی شان را خاطر نشان نسازد ؟!

چرا رویارویی بزرگانِ صحابه را با آنان نمی نگریم و وضوهای بیانی از سوی آنها بروز نمی نمایـد تا این خط مشی بـدعت آمیز جدید را درهم شکند ؟

به چه سبب ، خلیفه می گوید : «نمی دانم ...» آیا به راستی او نمی دانست ؟

چگونه وی ــ با اینکه از مسلمانانِ نخست و خلیفه کنونی آنان بود ــ از این وضو ، بی خبر ماند ؟

اگر عثمان ، در این باره چیزی نمی دانست ، چگونه به خود اجازه داد اَحادیثِ

کسانی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کردند ، مجهول بداند ؟ و اگر می دانست که آنان بر پیامبر دروغ می بندند و آنچه را نادرست است به او نسبت می دهند ، چرا آنان را شهره نساخت و به زندان نیفکند ؟

این سؤالات و پرسش های دیگر را در لابلای این پژوهش ــ به خواست خدا ــ پاسخ خواهیم گفت .

لیکن شایان توجه در این عرصه این است که خلیفه ــ خود ــ عهده دار مسئله وضو شد ، سببِ این کار چه بود ؟

چرا روایتِ عثمان ــ در حکایت وضوی پیامبر ــ بیشترین و صحیح ترین روایت مورد اعتماد (در ابواب فقه و کتاب های حدیث) به شمار می رود ؟ با اینکه می دانیم صورتِ وضو ، از بزرگان صحابه (که در رکاب پیامبر بودند و گرد آن حضرت می چرخیدند و روزگار گذراندند و به صدها تن می رسیدند) نقل نشده است .

چرا از اینان که صاحب بیشترین روایات اند ، کیفیت وضو نقل نشده است ؟ با اینکه بسیاری از آنها اهل فقه و علم و گنجه آثار بودند و به دقایقِ امور توجه داشتند ، و همین کسان اند که نظر اسلام را در عرصه های مختلف حیات ، برای ما بیان کرده اند .

آیا معقول است که مُقرَّبان و صاحبانِ احادیث فراوان ، در بیانِ چگونگی وضو ساکت بمانند (اگر در آن امر پوشیده ای باشد که بیان و توضیح بخواهد) ؟!

چرا عثمان ، ذاتا به وضو تأکید دارد (نه فروع اسلامی دیگر) ؟

آیا این تأکید ، از سوی عثمان است یا حُمران (برده آزاد شده او) اصرار دارد که آن را میانِ مسلمانان نشر دهد ؟

چرا مسئله وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله در وقتی تحریک می شود که خلیفه از مشکلات و بحران های شدید در اداره سیاسی و سیاستِ مالی و مکتب فقهی اش (بلکه در طرز تفکر و دیگر شئون خویش) درماند ؟

آیا حالتِ طبیعی اقتضا نداشت که نصوص بیانیِ حاکی از وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله در حالتِ استقرار اوضاع و از سوی صحابه ای چون اشخاص زیر ، صادر می شد ؛ از اَمثالِ : اَنس بن مالک ، عبد اللّه بن مسعود ، عمّار یاسر ، ابوذر غِفاری ، جابر بن عبد اللّه انصاری ، اُبَیّ بن کعب ، مُعاذ بن جَبَل ، سلمان محمدی ، ابو موسی اَشعری ، بِلال بن رَباح ، ابو رافع ، زنانِ پیامبر ، موالی آن حضرت ، و دیگر کسانی که پیوسته در رکابِ پیامبر بودند .

اعتراضِ اَنس بن مالک (خادم پیامبر) بر حجّاج در اهواز (هنگامی که حجاج در توجیه وضوی غَسْلی بیان داشت که آلودگی را بهتر می زداید) به چه معناست ؟

چرا بر وضوی بیانی از سوی عبد اللّه بن مسعود دست نمی یابیم با اینکه وی صاحب ظرف وضوی پیامبر و نعلین(۱) و مسواک(۲) و اَشترِ آن حضرت است ؟

اِصرار عثمان را بر تبعید عَمّار و ابوذر (و دیگر صحابه) به چه چیز می توانیم حمل کنیم ؟

چرا حَجّاج بر دست جابر بن عبد اللّه انصاری و اَمثالِ وی (اگر آنچه را روایت می کردند خشنودشان می ساخت) مُهر می زند [و اجازه نقل حدیث نمی دهد] ؟

از همه مهم تر ، چرا عثمان کودکی از صحابه همچون زید بن ثابت را پیش می اندازد و ابن مسعود را (که ششمین مسلمان است) پس می زند ، در حالی که می نگریم عبد اللّه بن عَمْرو از پیامبر روایت می کند که فرمود : «قرآن را از چهار تن برگیرید : ابن

۱- ۱ . سنن ترمذی ۵ : ۶۷۴ ، حدیث ۳۸۱۱ ؛ المستدرک علی الصحیحین ۳ : ۴۴۳ ، حدیث ۵۶۷۹ ؛ فتح الباری ۷ : ۹۲ ؛ الجمع بین الصحیحین ۱ : ۴۶۴ ، حدیث ۷۴۴ . بخاری در «صحیح بخاری ۳ : ۱۳۶۸ ، حدیث ۳۵۳۲» از ابو درداء نقل می کند که : ابن اُمّ عبد [عبد اللّه بن مسعود] صاحب نعلین و وساده و آفتابه پیامبر .

۲- ۲ . عمده القاری ۱۶ : ۲۳۷ ؛ تاریخ دمشق ۳۳ : ۹۰ ؛ الإستیعاب ۳ : ۹۸۸ ؛ الوافی فی الوفیات ۱۷ : ۳۲۴ .

مسعود ، اُبَیّ بن کَعْب ، مُعاذ بن جَبَل ، سالم غلام اَبو حُذَیفه»(۱) و در میان آنها زید بن ثابت را نام نبرد .

چرا وضوی غَسْلی به گروه محدودی (مانند : عثمان ، عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص ، رُبَیِّع بنت مُعَوِّذ و ...) اختصاص دارد ؟

چرا روایاتِ این وضو ، بیشتر از سوی کسانی صادر شده که به دین سازی و بدعت متهم اند ، و کسانی که به دو بارِ شتر [یا دو لنگه خورجین] از کتاب های یهود در جنگ «یرموک» دست یافتند ،(۲) و آنان که در آن کتاب ها نظر افکندند و به آنها توجه کردند (به تعبیر ذَهَبی درباره عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص)(۳) و از کسانی بودند که در برابر سخن پیامبر _ در عهد آن حضرت _ اجتهاد ورزیدند .

افزون بر این ، طبیعتِ اشیا فراوانی احادیث وضو را در روایاتِ اشخاصِ کثیر الحدیث _ که نزد پیامبر قرب و منزلت داشتند _ اقتضا می کرد (با آگاهی بر اینکه ابن مسعود ، از عثمان و عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص ، بیشتر حدیث دارد و پیشتر از آن دو اسلام آورد) اگر وضوی بیانی از رسول خدا ضرورت داشت ، چرا در کتاب های صحاح و سُنَن ، ابن مسعود آن را برای ما حکایت نمی کند ؟

به نظر می رسد در ورای این مسئله امر پوشیده ای هست ؛ به ویژه بعد از آنکه در این باب ، از شیخین وضوی بیانی را نمی نگریم ، با اینکه آن دو ، بسیاری اوقات به مصلحت استدلال می کردند و نیز در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله اجتهاد ورزیدند ؛ چنان که هر دوشان _ همچون عثمان _ کم حدیث اند ، لیکن در بیان وضوی پیامبر _ طبق رأیشان _ به

۱- ۱ . صحیح بخاری ۳ : ۱۳۸۵ ، حدیث ۳۵۹۷ (و ۴ : ۱۹۱۲ ، حدیث ۴۷۱۳) ؛ صحیح مسلم ۴ : ۱۹۱۳ ، حدیث ۲۴۶۴ ؛ الجمع بین الصحیحین ۳ : ۴۲۶ ، حدیث ۲۹۲۷ ؛ سنن ترمذی ۵ : ۶۷۴ ، حدیث ۳۸۱۰ .

۲- ۲ . البدایه والنهایه ۲ : ۱۰۷ و۳۲۶ (و ۱ : ۶۱) ؛ السیره النبویه ۱ : ۳۲۸ .

۳- ۳ . سیر اَعلام النبلاء ۳ : ۸۱ .

اجتهاد دست نیازیدند و مصلحتی بر وضوی خاصی پای نفشردند .

آیـا ابوبکر و عمر ، از بزرگـان قوم و از سابقـان در اسـلام نبودنـد ؟ آیا فقیه تر و فرانگرتر از عثمان به شـمار نمی آمدنـد و در ضبطِ روایت ، دقیق تر نیستند ؟

اگر امر چنین است ، چگونه می توان پـذیرفت که آن دو ، موضوع عبادیِ بـدین پایه از اهمیت را واگذارند ؛ با اینکه در تعلیم احکام شرعی به مسلمانان و رساندنِ آموزه های دین به آنها ، به سخت کوشی و شدت عمل ، مشهورند .

هرگـاه بپـذیریم که نبردهای معروف به «جنگ های ردّه» و فتـح عراق و بحرین (و دیگر جاها) ابوبکر را از اهتمام به بعضـی از مسائل شـرعی بازداشت ، نسبت به عُمَر ، این سخن جا ندارد ؛ چرا که مشهور است که وی تازیانه اش را بر دوش می انداخت و در بازارها و راه ها و کوچه ها می گشت تا اگر فسادی دید ، اصلاح کند و احکام و آداب و سنن لازم را به مردم بیاموزد .

چنان که گفته اند : وی به قضایای مسـلمانان و احکام آنها اهتمام می ورزید و هرگاه بعضی از مسائل بر او دشوار می گشت ، بزرگانِ صحابه را گرد می آورد و از آنان نظر می خواست و در آن مسئله با آنان بحث می کرد .

[در این جلسـات مشورت] عُمَر ، احکـام جدیـد و رویـدادها را بـا کسانیماننـد علی علیه السـلام ، عبـد اللّه بن عباس ، زُبَیر ، طَلْحه ، عبد اللّه بن مسعود (و دیگر بزرگان صحابه) مطرح می ساخت .

اگر در آن زمان ، اختلاف یا اِبهامی در وضو بود ، چرا این مسئله مهم ، در مجالس این دسته از صحابه ، راه نیافت ؟!

این امر ، اسـتقرار مسـلمانان را در وضو (به همان گونه که در عهـد پیامبر وجود داشت) نشان می دهد ، بلکه این مسـئله به پایه ای از بداهت و شیوع بود که از اَوّلیّات رسالت محمدی و از مُسلَّمات آن (بی کمترین شک و تردید یا شبهه ای) به شمار

می آمد .

روشن است صحابی ای که وضو را نشناسد یا از چگونگی آن بپرسد ، شخصی بی خیال و سهل انگار در دین به شمار می رود ، بلکه این سؤال او ، از تشکیک در نماز و عباداتش خبر می دهد و چنین کسی تنها ادعای هم نشینی با پیامبر را دارد (نه چیز دیگر) زیرا چگونه ممکن است شخصی با پیامبر مصاحبت داشته باشد و در عین حال ، وضو و اصول دین و فروع آن و آداب و سنن و واجباتش را نداند ، با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۳ سال در میانِ آنان به سر بُرد .

اگر به ما بگویند : یکی از فقهای مسلمان در زمان حاضر ، تفاصیل وضو را نمی داند یا در این زمینه پرس و جو می کند ، ما در این حالت ، آنچه را درباره او گویند تصدیق نمی کنیم یا او را به جهل و نادانی متهم می سازیم ، به رغم آنکه وی با عصر رسالت ۱۴ قرن ، فاصله دارد .

چگونه می توان این ناآگاهی را درباره یک صحابی تصوّر کنیم ؟! بلکه درباره صحابه ای که با پیامبر صلی الله علیه و آله زیستند و در سفر و حَضَر ، با او همدم بودند و به چشم خود می دیدند که آن حضرت عبادات و مناسکی را که خدای متعال (بر او و بر مسلمانان) واجب ساخت ، چگونه به جا می آوَرَد .

آری ، گاه یک صحابی و تابعی و فقیه ، به خاطر سالمندی ، چیزی را از یاد می بُرد ؛ چنان که برای عثمان پیش آمد ، چرا که از قَتاده نقل شده که گفت : حُمران بن اَبان با عثمان نماز می گزارد ، هرگاه عثمان خطا می کرد ، صواب را بر زبانش می انداخت .(۱)

انکار نمی کنیم که وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی راوی یا پرسش او از خصوصیاتِ احکام ، گاه برای تعلیمِ دیگران بود ، لیکن می پرسیم : چرا در کنار عثمان (که از صحابه کم حدیث به شمار می رود و ملازمانی اطراف اویند که از سوی مسلمانان

۱- ۱ . تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۴ ؛ تاریخ مدینه دمشق ۱۵ : ۱۷۷ ؛ تاریخ الإسلام ۵ : ۳۹۶ و۶ : ۵۳ .

بیشتر سؤال برانگیزند) احادیث وضو را صحابه ای که دارای روایاتِ فراوان اند (و کسانی که در تاریخ اسلام نقش مهمی دارند) از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نمی کنند ؟

و از این رو ــ و بر اساسِ آنچه آوردیم ــ با اطمینان می گوییم : اختلاف میان مسلمانان در وضو ، در مرحله آغازین تاریخ اسلام ، به راه نیفتاد ، بلکه در دوران عثمان پدید آمد ، همو که چندین روایت بیانی ــ در وصف وضوی پیامبر ــ از او رسیده است ؛ به ویژه روایاتی که برده آزاد شده اش ، حُمران بن اَبان تمری ، از وی روایت می کند و دارای چندین طریق و سندند .

چنان که این وضو ، از رویکردهایی است که با روحیه عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص ، همنواست همان شخصی که همه روزها روزه می گرفت و شب زنده دار بود و با زنان همبستر نمی شد . پیامبر صلی الله علیه و آله از او خواست که دو روز در میان روزه بگیرد ، عبد اللّه گفتم : طاقتم بیش از این است ! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : با فضیلت تر از این ، وجود ندارد .(۱)

و در حدیث دیگر آمده است که گفت : با پیامبر بگو مگو کردم و چانه زدم تا اینکه فرمود : محبوب ترین روزه ها را ــ در نزد خدا ــ پیشه کن ، روزه برادرم داود ! یک روز در میان روزه بگیر .(۲)

گفته اند : عبد اللّه ، در آخر عُمر پشیمان شد ؛ زیرا از وی نقل شده که گفت : به پیری زودْرس و ضعف و ناتوانی گرفتار آمدم ، آرزو می کردم کاش خانواده و اموالم را غرامت می دادم و رخصت پیامبر را (که در هر ماه ، سه روز روزه ، پیشنهاد فرمود) می پذیرفتم .(۳)

۱- ۱ . صحیح بخاری ۲ : ۶۹۷ ، حدیث ۱۸۷۵ و۳ : ۱۲۵۶ ، حدیث ۳۲۳۶ ؛ صحیح مسلم ۲ : ۸۱۲ ، حدیث ۱۱۵۹ ؛ سنن اَبی داود ۲ : ۳۲۲ ، حدیث ۲۴۲۷ .

۲- ۲ . الطبقات الکبری ۴ : ۲۶۴ ؛ و بنگرید به ، صحیح ابن حبّان ۸ : ۴۰۰ ، حدیث ۳۶۳۸ ؛ صحیح ابن خزیمه ۳ : ۲۹۳ ، حدیث ۱۲۰۵ .

۳- ۳ . حلیه الأولیاء ۱ : ۲۸۴ ؛ سیر اَعلام النُبلاء ۳ : ۹۱ ؛ مسند احمد ۲ : ۲۰۰ ؛ الطبقات الکبری ۴ : ۲۶۴ .

ذَهَبی ــ پس از سخنی طولانی ــ بر حدیث پیشین ، این گونه تعلیق می زند :

اگر شخصِ عابد ، هر روز ، یک ختم قرآن کند ، شیوه ای بر خلافِ آیین یکتاپرستی اسلام را (که دینی آسان و ساده گیر است) در پیش گرفته است و نمی تواند بیشتر آدابی را که گفتیم به جا آورد و درآنچه می خواند نیک بیندیشد و تدبر کند .

این سید عابد صاحب(1) است که در سالمندی می گوید : کاش رخصت پیامبر را می پذیرفتم ! او پیوسته با پیامبر درباره توانمندی اش در روزه گرفتن چانه می زد تا آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : یک روز در میان روزه بگیر ، که روزه برادرم داود است .

و از آن حضرت ثابت است که فرمود : برترین روزه ها ، روزه داود است و از روزه همیشگی نهی کرد و به خوابیدنِ بخشی از شب ، امر فرمود و بیان داشت که : من می خوابم و برمی خیزم و روزه می گیرم و افطار می کنم و به ازدواج با زنان (و زناشویی با آنها) دست می یازم و گوشت می خورم ؛ هر که از سنتم روی گرداند ، از من نیست .

هر که در اَوراد و شیوه بندگی ، خود را به سنت پیامبر واندارد ، پشیمان می شود و به رهبانیت [خود ساخته و فلاکت آور] می افتد و مزاجش به هم می ریزد [و جسم و روحش آسیب می بیند] و خیر فراوانی را که می توانست با پیروی سنت پیامبر مهربان و دل سوز به مؤمنان و حریص بر نفع ایشان ، به دست آورد ، از کف می دهد .

پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته امت را به بهترین اعمال ، رهنمون می شد و آنان را از دنیا گریزی و رهبانیت [و زُهد خود سرانه ای] که بدان برانگیخته نشده بود ، بر حذر می داشت .

۱- ۱ . مقصود از سید عابد صاحب ، عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص است .

روزه پی در پی (در طول ماه) روزه وِصال (وصل کردن روزه امروز به روزه فردا و عدم افطار در شب) بیشتر شب را به عبادت سپری ساختن (مگر در دهه پایانی ماه رمضان) با وجود توانمندی ، تن به ازدواج ندادن ، نخوردن گوشت (و دیگر اوامر و نواهی) از شریعت اسلام به شمار نمی آید و پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها نهی کرد .

عابدی که ناآگاهانه به این کارها دست یازد ، بهانه ای دارد و از پاداش بی نصیب نماند .

و عابدی که آثار و اَحادیث پیامبر بداند و مرکب نفس ، فراتر از آن براند ، خود بفریبد و فضلی در میان نبیند .

محبوب ترین اعمال نزد خدای متعال آن است که پایدار باشد ، هر چند اندک به شمار آید .

خدا ما و شما را متابعتِ نیک [از پیامبر] عنایت کند و از هواپرستی و مخالفت باز دارد .(۱)

مسلم در صحیح خود از عُبید بن عُمَیر روایت می کند که گفت :

به عایشه خبر رسید که عبد اللّه بن عَمْرو ، از زنان می خواهد که هنگام غسل ، موها را بپراکنند و در میان آنها آب جاری سازند [تا آب غسل به همه جای سر و موها برسد] .

عایشه گفت : شگفتا از ابن عَمْرو ! او که زنان را به چنین کاری فرا می خواند ، چرا امرشان نمی کند که سرهاشان را بتراشند ؟! من و پیامبر از یک ظرف آب برمی داشتیم و غسل می کردیم ، من سه مشت آب بیشتر بر سر نمی ریختم [پیامبر این را می دید و دستور خاصی به من نفرمود] .(۲)

۱- ۱ . سیر اعلام النبلاء ۳ : ۸۵ _ ۸۶ .

۲- ۲ . صحیح مسلم ۱ : ۱۷۹ ، حدیث ۳۳۱ .

باری ، بعید نمی نماید که عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص (و کسانی مانند او که در عهد پیامبر اجتهاد می ورزیدند) پشت صحنه وضوی غَسْلی ــ در کنار عثمان ــ باشند .

این صحابی ــ و اَمثالِ وی ــ شیفته تقرّب به خدا بودند و عبادت هرچه بیشتر و پُر مایه تر را بهترین راه برای این کار می انگاشتند ؛ پاهاشان را ــ به جای مسح ــ می شستند ، چون از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند که فرمود : «أَفْضَلُ الأَعمال ، أَحْمَزُها»(۱) (برترین اعمال ، پر مشقت ترین آنهاست) و با این رویکرد ، نص صریحِ قرآن ــ که به مسح پاها امر می کند ــ(۲) و نهی پیامبر از رهبانیت در اسلام و جایز نبودن تعمُّق در دین را بر نمی تافتند .

در حالی که اسلام ، تسلیم در برابر گفته های خدا و پیامبر است ، نه اجتهاد بی در و پیکر ، در هر گزاره دینی .

همه اینها ما را وا می دارد که در روایاتِ وضوی عثمان و عبد اللّه بن عَمْرو ، جانب احتیاط را در پیش گیریم ؛ چرا که ابن کثیر از پذیرش همه احادیثِ عبد اللّه بن عَمْرو ، بر حذر می دارد (زیرا احتمال آن هست که وی آنها را از کتاب هایی که از یهود به چنگ آوَرْد ، گرفته باشد) و پس از نقل روایتی از او ، درباره بنای کعبه ، می نویسد :

این روایت ، از احادیثی است که تنها ابن لَهِیْعَه آن را نقل می کند . وی شخصی ضعیف است (دانای حقیقی خداست) بیشتر به نظر می رسد که سند این روایت بر «عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص» موقوف باشد و او آن را از دو بار شتر از کتاب های یهود نقل می کند(۳) که در جنگ «یَرْموک» به آنها دست یافت

۱- ۱ . أَحْمَز : سخت تر و دشوارتر بر نفس . بنگرید به ، مرقاه المفاتیح ۶ : ۵۰۰ ؛ بدائع الصنایع ۲ : ۷۹ ؛ حاشیه العطار علی جمع الجوامع ۲ : ۴۲۵ .

۲- ۲ . در بحث قرآنی ، این سخن را روشن خواهیم ساخت .

۳- ۳ . این جمله ، ترجمه عبارتِ «ویکون مِنَ الزّامِلَتَیْن اللَّتَیْن اَصابَها یَوم الیرموک» می باشد . در «لسان العرب ، ماده زمل» از «فَرّاء» نقل شده که می گوید : «الزّامِلَه : البَعیر الذی یُحْمَل علیه الطَّعامُ والمتاع» (زامله ، شتری است که خوراک و کالا بر آن حمل می شود) ابن سِیدَه می گوید : «الزّامِلَه ، الدابّه التی یُحْمَلُ علیها مِن الإبل وغیرها» (زامله ، حیوانی است که بر آن بار حمل کنند ، شتر و غیر آن) (م) .

و از کتاب های اهل کتاب آن را بیان می دارد ؛ چرا که وی تعالیم این کتاب ها را حدیث می کرد .(۱)

از این رو ، اَخبار وضو ، شبیه اَخبار بنای کعبه است ؛ به جهت وجود آنها در تورات (بر اساس آنچه در آینده روشن خواهیم ساخت) و وضوی دانشمندان یهود به آنها .

اگر پژوهشگر ، در روایات عبد اللّه بن عَمْرو و عثمان ، خردمندانه بنگرد ، در می یابد که این اَخبار ، دربردارنده اشاراتِ فراوانی است که بر پیدایش اختلاف در زمان عثمان دلالت دارد و به نقش عبد اللّه بن عَمْرو و حُمران بن اَبان ، در استوار سازی وضوی غَسْلی ، پی می برد .

افزون بر این ، عثمان (یا برده آزاد شده اش حُمران) از هر فرصتی که پیش می آمد استفاده می کردند تا وضوی پیامبر را به مردم بنمایانند !! هدف آنان را از این کار نمی توان دریافت مگر اینکه شخص آغازگر این اختلاف را شناسایی کنیم و ببینیم که آیا وضوی او ، همان وضوی پیامبر بود یا اینکه آن را از پیش خود ساخت ؟ چطور مسلمانان را در وضو ، به دو دستگی افکند ؟ چرا به این کار دست یازید ؟

آغازگر اختلاف

اشاره

به بعضی از پرسش های پیشین باز می گردیم و می گوییم :

فرض مبنایی این است که گرایش های انحرافی یا خطاهای فکری (که خطاهای رفتاری و عملی را در پی دارد) از افتادن ها و لغزش های مردمان عامی ، بر می خیزد و نقشِ حاکم در این عرصه ، قوام بخشی به آموزه های درست است و اینکه خطاها را اصلاح کند و از اندیشه های تک روانه یا از رفتارها و عملکردهای جدایی طلب ، باز دارد .

آشکارا شاهدیم که ملت ها در مراحل مختلف سیر تکاملی شان ، از کسانی که بر خویش می گمارند (یا از اشخاصی که بر مسند قدرت اند) انتظار دارند که کژی ها را

ص: ۷۹

۱- ۱ . تفسیر ابن کثیر ۱ : ۳۸۴ ؛ عمده القاری ۹ : ۲۱۱ .

راست کننـد و اسـتوانه هـای [فرهنگ] جامعه را اسـتوار سازنـد و راه و روش آنان را پاس دارنـد و مراقبت کننـد و از افکار و اندیشه هاشان دفاع نمایند .

لیکن شاخص ها و نشانه ها در مسئله وضو ، ما را بر خلاف این روند ، سوق می دهد ؛ زیرا این بار ، مخالفانِ عثمان از بزرگانِ صحابه و فقهای اسلام اند(۱) و در میان آنها شخصی را نمی توان یافت که از نظر فقه و علم و پافشاری بر قوام بخشی جامعه و پاس داشتِ اصول و ارکان دین اسلام (از دستِ تحریف و التقاط و مشتبه سازی) از عثمان ، کمتر باشد .

اینان ، جزو عوامِ مردم نیسـتند که فراوان به اشـتباه می افتند و درک دینی درست و لازم را ندارند و نیز از صحابیانِ متأخِّر نمی باشـند که زمان اندکی را با پیامبر صـلی الله علیه و آله زیستند ، بلکه به عکس ، به اندازه ای شکوه و عظمت دارند که شأنشان فراتر از نیازمنـدی به کسـی است که آنـان را به پا دارد و بر آنچه از پیامبر صـلی الله علیه و آله دیـده انـد و روایت کرده انـد ، نظارت کند .(۲)

از اموری که مدعای ما را بیشتر روشن می سازد (و تأکیدی است بر اینکه عثمان و عبد اللّه بن عَمْرو ، در پس پرده مسئله وضو بودند) جدولِ آماری نامِ راویانِ وضوی ثلاثی غَسْلی(۳) است . بـا نگـاهی به این جـدول ، در می یابیم که این مرویات ـ که سندشان نزد جمهور اهل سنت صحیح به شمار می رود ـ تنها در اشخاص ذیل منحصرند :

۱- ۱ . در بحث های آینده ، نام های آنان را خواهیم آورد .
۲- ۲ . اسامی و احوال آنها را در آینده ـ به تفصیل ـ خواهید شناخت .
۳- ۳ . از این پس ، دو اصطلاح را به کار می بریم : یک : وضوی ثلاثی غَسلی (سه بار شستن اعضای وضو ، به همراه شستن سر و پـا) که همـان وضوی عثمان است . دو : وضوی ثنایی مَسْحی (دو بار شسـتن اعضای وضو ، به همراه مسـح سـر و پا) که وضوی مخالفان عثمان می باشد . این دو اصطلاح را از آنجا گرفتیم که عثمان صحابه را بر وضوی خود شاهد گرفت .

۱ . عثمان بن عفّان .

۲ . عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص .

۳ . عبد اللّه بن زید بن عاصم .

۴ . رُبَیِّع بنت مُعَوِّذ .

پیداست که روایت عبد اللّه بن زید عاصم در وضوی ثلاثی غَسْلی ، با روایت دیگری تعارض دارد که ابن اَبی شَیْبَه از وی روایت می کند به اینکه : رسول خدا سرش و پاهایش را دو بار مسح کشید .(۱)

روایت رُبَیِّع ــ دختر مُعَوِّذ ــ نیز تهی از اشکال نیست . ابن عباس در وضوی غَسْلی او مناقشه کرد و گفت : [بعضی از] مردم جز شستن پا را بر نمی تابند ، در حالی که در کتاب خدا جز مَسح بر پاها را نمی یابیم .(۲)

این سخن ، بیانگر آن است که نقلِ رُبَیِّع ، از سوی اهل بیت پذیرفته نشد .

و این ــ خود ــ بدان معناست که راویان وضوی ثلاثی غَسْلی در عثمان و عبد اللّه بن عَمْرو ، منحصرند ، هر چند شایع ساختند که عبد اللّه بن زید بن عاصم مازنی ، سردمدار این وضوست ، در حالی که به زودی در خواهیم یافت که مذهب وی ، مَسح بر پاهاست نه شستن آنها .

روایاتی که نزد اهل سنت ، صحیح اند ، همین هاست . در این مسئله روایات دیگری نیز وجود دارد که از نظر سند و نسبت ، نزد آنان ، ضعیف می باشند و باید به مناقشه آنها پرداخت .

از این روایات ، حدیثی است که از علی و ابن عباس در شستن پاها روایت شده است ، که افزون بر نامعتبر بودن سند آن ، با روایاتِ صحیح و متواتری از آن دو تعارض

۱- ۱ . مصنّف ابن اَبی شیبه ۱ : ۱۶ ، حدیث ۵۷ ؛ عمده القاری ۲ : ۲۴۰ .

۲- ۲ . مصنف عبد الرزاق ۱ : ۳۷ ــ ۳۸ ، حدیث ۱۱۹ ؛ مصنّف ابن اَبی شیبه ۱ : ۲۷ ، حدیث ۱۹۹ ؛ مسند اسحاق بن راهویه ۵ : ۱۴۱ ، حدیث ۲۲۶۴ .

دارد که بر وضوی ثُنایی مسحی ، رهنمون اند .(۱)

این دو نفر ، بر کسانی که وضوی ثلاثی غَسْلی را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دادند ، بر می آشفتند . همین ، خود تأکیدی است بر اینکه وضوی خودشان ، ثُنایی مَسْحی بود .

پیش از این ، اعتراض ابن عباس بر رُبَیِّع (بنت مُعَوِّذ) گذشت . امام علی علیه السلام با کسانی که کف پا را اَولی به مسح از روی پا می دانستند ، احتجاج کرد و نیز اَنس بن مالک با حجّاج بن یوسف ثَقَفی ، به محاجه پرداخت .

باید دانست که اصحاب رویکرد وضویی جدید ، بسیاری از دیدگاه های خود را به کسانی همچون امام علی علیه السلام ، طلحه ، زُبیر (و دیگر صحابه ای که وضوی غَسْلی را بر نمی تابند) نسبت می دهند .

تِرمِذی ، اسامی کسانی که وضوی بیانی را از پیامبر روایت کرده اند ، می شمارد و پس از نقل حدیثی از علی علیه السلام می نویسد :

در این باب ، احادیثی رسیده است از عثمان ، و عبد اللّه بن زید ، و ابن عباس ، و عبد اللّه بن عَمْرو ، و رُبَیِّع ، و عبد اللّه بن اَنیس ، و عایشه .(۲)

حال پنج نفر از این اشخاص (اندکی پیش) روشن شد . از این تعداد ، تنها دو نفر باقی می ماند :

عبد اللّه اَنیس

عایشه

مبارکفوری (در شرح خویش بر سنن ترمذی) پس از اِرجاع اَحادیث این باب به منابعِ آنها در کتاب های صحاح و سنن ، می نویسد :

و اما حدیث عبد اللّه بن اَنیس [بر ساخته کسی است که آن را نقل می کند

۱- ۱ . همان .

۲- ۲ . سنن ترمذی ۱ : ۶۸ ، باب ما جاء فی وضوء النبی کیف کان ، حدیث ۴۸ .

و] همو که آن را آورده ، باید در آن بنگرد . و اما به حدیث عایشه ، من دست نیافتم .(۱)

بـدین ترتیب ، می توانیم یـک شـناختِ اجمـالی بر احـادیث این بـاب به دست آوریم و دریـابیم که راویان وضوی غَسْلی ، به عثمان و عبـداللّه بن عَمْرو ، منحصـر می شود (چنان که در آینده ، به نقش عثمان و حُمران بن اَبان ــ هوادار عثمان ــ در نشـر این وضو ، بیشتر پی خواهید برد) .

در بیشـتر احکـام دین [از جمله در وضو] فرض بر این است که راویـانِ آن از صـحابه و رُواتِ پیشـین ــ که به پیـامبر نزدیک بودنـد ــ باشـند ، کسانی که از تعالیمِ آن حضـرت بیشترین بهره ها را بُردند و روایات فراوانی از آنها در دست است ، نه اینکه اَحادیث وضو ، به عثمان و چنـد نفر (که به راستی انـدک انـد) اختصاص یابـد ؛ کسانی که از تعالیمِ اهل کتاب اثر پذیرفتنـد ؛ هواداران عثمان ، مثل حُمران و ... رجالی از قریش مثل عبد اللّه بن عَمْروبن عاص بن هُصَیْص بن کَعْب بن لُؤَی قُرَشی سَهْمی !

آری ، اگر آغـازگرِ اختلاـف وضویی ، گروهی از صـحابه می بودنـد ، رونـد طبیعی اقتضـا داشت که راویان حـدیث (بزرگان صحابه و فقهای آنها) رویاروی این گروه بایستند و آنچه را از پیامبر دیده و شنیده اند ، روایت کنند .

در حـالی که در میـانِ روایـات این دسـته از صـحابه ، اَحادیثی را نمی یابیم که با روایاتِ عثمان سازگار باشـد ، آنچه هست بر خلافت مرویات عثمان است و یا بر آنها مُهر تأیید نمی زند و در مجموع ، همه آنها با یک دهمِ آنچه عثمان ــ به تنهایی ــ در مسئله وضو بیان می دارد ، برابری نمی کند و این خود ، به واقعیت نهفته ای رهنمون است ! آن ناپیدا ،

ص: ۸۳

۱- ۱ . تحفه الأحوذی لشرح الترمذی ۱ : ۱۳۶ ، باب وضوء النبی . شایان ذکر است که : حدیث عبد اللّه بن اَنیس را طبرانی در «المعجم الأوسط ۴ : ۲۵۸ ، حدیث ۴۱۳۳» (و به نقـل از آن ، مجمع الزوائـد ۱ : ۲۳۳) آورده است ؛ و حـدیث عائشه ، ممکن است همان حدیثی باشد که نسائی در «المجتبی ۱ : ۷۲ ، حدیث ۱۰۰» روایت می کند و در آن ، نام این دو شخص نیست .

چه می تواند باشد ؟

جدول ذیل ، اسامی صحابه ای می باشد که روایات فراوان دارند و شمار اَحادیث آنها در وضوی بیانی (و توصیفی را که آنان از وضوی پیامبر دارند) در آن ، نمودار است .

با نگاهی به این فهرست ، می توان به صحت آنچه ما می گوییم (و بدان قائلیم) پی بُرد .

شماره نام صحابی مجموع احادیثی که از روایات صحابی ملاحظات

W۰۱.png^

ردیف صحابی روایت شده در وضوی بیانی

۱ ابوهُرَیْرَه دَوْسی ۵۳۷۴ ___

۲ عبد اللّه بن عُمَر بن خطّاب ۲۶۳۰ ___

۳ اَنس بن مالک ۲۲۸۶ ___

۴ عایشه ۱۲۱۰ ۱ یک روایت را به عایشه نسبت داده اند،

مبارکفوری انکار می کند که این وضوی حکایت

شده از او ، وضوی بیانی باشد .

۵ عبد اللّه بن عباس ۱۶۶۰ اًابن عباس ، چندین حدیث دارد ، که بعضی از

آنها مَسْحی و بقیه آنها غَسْلی است .(۱)

۶ ابو سعید خُدری ۱۱۷۰ ___

۷ جابر بن عبد اللّه انصاری ۱۵۴۰ ___

۸ عبد اللّه بن مسعود ۸۴۸ ___

۹ عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص ۷۰۰ اًوی چند روایت مَسْحی و غَسْلی دارد .

۱۰ علی بن اَبی طالب ۵۳۷ اًامام علی علیه السلام دارای شماری از اَحادیث در

این زمینه است که بعضی از آنها ثنایی مَسْحی و بقیه آنها غَسلی اند .(۲)

ص: ۸۴

۱- ۱ . این روایات را در جلد سوم وارسی خواهیم کرد ، آنجا که در روایاتِ بیانی صحابه ، مناقشه کنیم .

۲- ۲ . در جلد سوم این پژوهش ، در این باره ، بحث خواهیم کرد .

۱۱ عُمَر بن خَطاب ۵۲۷ ___

۱۲ اُمّ سَلَمه ، اُمّ المؤمنین ۳۷۸ ___

۱۳ ابو موسی اَشعری ۳۶۰ ___

۱۴ بَراء بن عازِب ۳۰۵ ___

۱۵ ابوذر غِفاری ۲۸۱ ___

۱۶ سَعْد بن اَبی وَقّاص ۲۷۱ ___

۱۷ ابو اُمامَه باهلی ۲۵۰ ___

۱۸ حُذَیْفَه بن یمان ۲۰۰ ___

۱۹ سَهْل بن سعد ۱۸۸ ___

۲۰ عُباده بن صامت ۱۸۱ ___

۲۱ عِمران بن حُصَین ۱۸۰ ___

۲۲ ابو دَرداء ۱۷۹ ___

۲۳ ابو قَتاده ۱۷۰ ___

۲۴ بُرَیْدَه اَسْلَمی ۱۶۷ ___

۲۵ اُبَیِّ بن کعب ۱۶۴ ___

۲۶ معاویه بن اَبی سفیان ۱۶۳ ___

۲۷ مُعاذ بن جَبَل ۱۵۵ ___

۲۸ عثمان بن عفّان ۱۴۶ آعثمان، نزدیک به بیست حدیث، درباره وضو دارد.

۲۹ جابر بن سَمُرَه انصاری ۱۴۶ ___

۳۰ ابوبکر ۱۴۲ ___

با ملاحظه این جدول آماری ،(۱) به دست می آید که هیچ یک از صحابه پُر حدیث و خلفای سه گانه (ابو بکر و عُمَر و علی) و زنانِ پیامبر و موالیان آن حضرت ، در وضوی

ص: ۸۵

۱- ۱ . تسلسل ذکر شده در این جدول ، از کتاب «أسماء الصحابه الرواه وما لکل واحد منهم من العدد» (اثر ابن حزم اندلسی) گرفته شده است ، اما شمار روایات آنها در وضوی بیانی ، بر اساس بررسی آماری نگارنده است .

بیانی ، روایتی را بیان نکرده اند مگر امام علی علیه السلام و عبد اللّه بن عباس ؛ و این خود ، مایه شگفتی است و توضیح می طلبد !

آیا بدان جهت بود که این دو پس از عثمان زیستند و وضوی او را مخالف وضوی پیامبر دیدند ؛ از این رو ، وضوی صحیح پیامبر را برای مردم روایت کردند ؟

همین ، خود تأکیدی است بر اینکه در زمان ابوبکر و عُمَر ، اختلافی در وضو ، وجود نداشت .

یا اینکه این دو ، از اهل بیت پیامبر و از صحابیان گرانقدری به شمار می آمدند که آنچه را عثمان از پیامبر نقل می کرد ، نمی پذیرفتند .

بعید به نظر نمی رسد که امام علی علیه السلام و ابن عباس ، به فتوای بعضی از اهل رأی ــ که می کوشیدند وضوی غسلی را رایج سازند ــ پی بُردند ؛ مانند عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص و رُبَیِّع (دختر مُعَوِّذ) و اَمثال این دو ، از موالیان عثمان که با امویان رابطه داشتند (مانند حُمران بن اَبان و ابن دارَه) کسانی که با این و آن ، خلوت می کردند و وضوی عثمان را بر ایشان شرح می دادند .

این کارها و اَمثال آن ، علی علیه السلام و ابن عباس و ... را برانگیخت وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقل کنند و بر خط مشی دیگران و اَشخاصی که این وضوی انحرافی را شایع می ساختند ، برآشوبند .

از عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص ، حکایت شده است که از دعوت کنندگان به شستن سه بار اعضای وضو بود و جایگزینی برای آن ، بر نمی تافت و از پیامبر روایتی را حکایت می کردند که با روایاتِ دیگری که از آن حضرت صادر شده است ، ناسازگاری داشت ؛ این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود : «فَمَن زادَ أو نَقَصَ ، فَقَد ظَلَمَ» ؛ هر که بیش از این ، بر وضو بیفزاید یا از آن بکاهد ، ستم کرده است .

تأکید رُبَیِّع بر شستن پاها ، سپس تشکیک وی در مقدار آب وضوی پیامبر (به مُد یا

یک مـد و یک چهارم مُـد) و این ، بعـد سؤال ابن عباس از ظرفی است که پیامبر صـلی الله علیه و آله به آن وضو می گرفت و مقدار آبی که این ظرف می توانست دربرگیرد .

پیداست که یک مُد آب برای شستن سه بار اعضای وضو ، کفایت نمی کند ؛ به ویژه اگر شستن پاها از آن ، منظور باشد ،(۱) و ده ها پرسشِ مطرح دیگر .

و امّـا روایاتِ عثمان به ۱۴۶ حـدیث می رسـد ، که نزدیک به بیست حدیث وی درباره وضوسـت(۲) و این روایـات ، به طُرُق مختلف و اسنادهای گوناگون ، در جوامع حدیثی پراکنده اند .

ابن کثیر (م۷۷۴ه) در جامع المسانید والسنن احادیث عثمان را می شمارد و رقم می زند و به ۲۱۳ حدیث می رساند .

هفت حـدیث در دعا و رجا (امیدواری) ، یازده حدیث در باب مُحَرَّمات اِحرام ، بیست و دو حدیث در مرگ و تشییع جنازه و ولایت بر فرزنـدان نابالغ و آنچه در قتل عثمان حکایت شـده است ، دوازده حدیث در حقوق و واجبات ، پنج حدیث در ایمان ـ اسـلام و تواضع ـ صبر ، بیست و پنـج حـدیث در احکـام روزه و نمـاز و حـج و زکات و دیگر طاعات به جز وضو ، هشـت حـدیث در داد و سـتد و معاملات ، ده حـدیث در فضل قرآن و لزوم یادگیری آن ، شانزده حدیث در مساجد و لشکرکشـی و بیعت ، یازده حدیث در جهاد و مرزبانی و حراست و حدود ، هفت حدیث در لباس و زینت و شهادت .

اما در وضو ، بیش از بیست حدیث از عثمان رسیده است ؛ همه این احادیث در حالی است که وضو ، جزئی از واجب به شمار می رود و مانند نماز ، حج ، زکات ، همه واجب نمی باشد تا گنجایش کثرتِ فروع و روایات را یابد ، چنان که وضو ، چونان داد و

۱- ۱ . یا شستن سر با وجود مکروه بودن ، نزد بیشتر علمای مذاهب چهار گانه اهل سنت .

۲- ۲ . در جلـد دوم این پژوهش (بحث روایی ، وضوی عثمـان از پیـدایش تا انتشار) به تفصـیل این روایات را می آوریم و به وارسی آنها می پردازیم .

ستد و معاملات و ازدواج (که فراوان در معرض پرس و جویند) نیست .

اکنون فهرستِ شمار این روایاتِ وضوئی ــ نزد ابن کثیر ــ را می آوریم با این پیش آگاهی که نسبت هفده درصد روایات (به عنوان احادیث وضو) نسبت ناچیزی نمی باشد . عثمان ، دوازده سال بر مسند خلافت و فتوا تکیه زد و به عنوان خلیفه ، داماد پیامبر ، صاحب دو نور (یعنی شوهر دو دختر پیامبر) لَقب یافت و از پیشتازانِ نخستین و کسانی به شمار می آمد که با پیامبر صلی الله علیه و آله هم عصر شدند و در بیشتر دوران رسالت ، با آن حضرت ، به سر بُردند .

این روایاتِ انبوه او در وضو ، چه معنایی می دهد ؟ با اینکه وضو ، از اموری است که هرگز به روایت نیاز ندارد ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «صَلُّوا کما رَأَیْتُمونی أُصَلِّی» ؛ آن گونه که می بینید من نماز می گزارم ، نماز گزارید .

روایاتی را که در این فهرست می آوریم ، بر اساسِ شماره های ابن کثیر است ، هر چند ما بر اساسِ راوی اخیر از عثمان ، آنها را مرتب کردیم .

روایاتِ حُمران از عثمان ــ در ترتیب ابن کثیر ــ ذیل شماره های ۴۰ تا ۴۳ ، ۴۵ تا ۵۵ ، ۵۷ تا ۵۹ و ۶۳ ، آمده است .

روایتِ اَبان بن عثمان ، از عثمان ، ذیل رقم ۱۵ .

روایت ابو النظر از عثمان ، در شماره های ۳۰ و ۱۹۹ .

روایتِ بُسر از عثمان ، در شماره های ۳۲ و ۳۳ .

روایتِ ابن دارَه ، در شماره ۷۴ .

روایت شَقیق بن سَلَمَه ، در شماره های ۹۲ و ۹۶ و ۹۷ .

روایت ابن اَبی مُلَیکه ، در شماره ۱۱۵ .

روایت ابن بَیْلَمانی از جدش ، در شماره ۱۲۲ .

روایت عطا از عثمان ، در شماره های ۱۳۴ و ۱۳۵ .

روایت شخصی از اهل مدینه ، از عثمان ، در شماره ۲۰۵ .

روایت مردی از انصار ، از عثمان ، در شماره های ۲۰۶ و ۲۰۷ .

روایت عُمَر بن میمون ، از عثمان ، در شماره ۱۴۵ .

روایت مالك بن اَبی عامر اَصبحی ، از عثمان ، در شماره ۱۵۱ .

آری ، این روایاتِ وضویی با این نسبت زیاد و شگفت آور ، از عثمان صادر شده است با اینکه مجموعه روایات او نسبت به بزرگان و فقهای صحابه (کسانی که عثمان در این رویکرد وضویی با آنان مخالفت می ورزد) اندك اند .

از این روست که این دیدگاه رجحان می یابد که بگوییم : تنها عثمان (نه دیگر صحابه و فقها) است که اندیشه وضوی ثلاثی غَسْلی را دربرمی گیرد و آن را می پروراند و رواج می دهد .

از شگفتی های حیرت آور این است که روایاتِ عثمان در وضوی بیانی ، حتی از احادیث ابو هُرَیره در این زمینه ، فراتر می رود ؛ همو که معروف است به اینکه هیچ خُرد و کلا نی را وانگذاشت مگر اینکه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد و مجموع روایاتش به رقم بالای ۵۳۷۴ حدیث می رسد .(1)

و نیز روایات وضویی عثمان ، فزون تر از احادیث کسانی است که صاحب شمار بسیاری از احادیث اند ؛ مانند : ابن عُمَر (۲۶۳۰) حدیث ، جابر بن عبد اللّه انصاری (۱۵۴۰) حدیث ، عایشه (۱۲۱۰) حدیث ، اَنس (۲۲۸۶) حدیث ، ابو سعید خُدری (۱۱۷۰) حدیث ، عبد اللّه بن مسعود (۸۴۸) حدیث ، عُمَر بن خطّاب (۵۲۷) حدیث و ...

از این پدیده ، جز تأکید آنچه ما گفتیم به دست نمی آید ؛ یعنی این شیوه وضویی را

---

۱ - ۱ . حدیث ابوهُرَیره را در میزان حِلْیت مؤمن و چگونگی وضوئش ، در بحث قرآنی خواهیم آورد . برای آگاهی به روایات او ، بنگرید به ، جلد دوم این پژوهش ، در عنوان دوران انتقالی .

عثمان بنیاد نهاد و پیش از وی ، متعارف نبود و پس از تأسیس ، مکتب وضویی جداگانه ای گشت که بر خلاف سیره مسلمان در وضو (به پیروی از وضوی پیامبر) پدیـدار شد ؛ به ویژه هنگامی که در می یابیم بیشتر راویان از عثمان و کثرت طُرُق شان از او ، افراد خاص اند و نام ده تن از آنها چنین است :

۱ . حُمران بن اَبان .

۲ . ابو سَلَمه بن عبد الرَّحمان .

۳ . ابن اَبی مُلَیکه .

۴ . شَقیق بن سَلَمه (اَبو وائل) .

۵ . ابن دارَه .

۶ . عبد الرَّحمان بَیْلَمانی .

۷ . جَدّ عُمَر بن عبد الرَّحمان بن سعید مخزومی .

۸ . بِشر بن سعید .

۹ . ابو نَضْر سالم .

۱۰ . عطاء بن اَبی رَباح .

امام علی علیه السلام در زمان خلافتش کوشید در برابر وضوی عثمانی بایستد و با هر آنچه در توان داشت (نقلِ روایت ، اقدام عملی ، نـامه به کارگزارانش در شـهرها)(۱) وضوی صـحیح را تبیین کنـد ، لیکن _ بـا همه این کارهـا _ روایاتِ وضویی آن حضرت ، به شمار روایاتی که ویژه عثمان است (نه کس دیگر) نمی رسد و راویان از آن حضرت ، به این مقدار نمی باشد .

به انـدکی پیش بـاز می گردیم و می گـوییم : اگر به تعـبیر عثمـان «مردمـانی» اختلاـف در وضـو را می آغازیدنـد ، راویـان پُر حدیث (با حساسیتی که داشتند و به انگیزه پاسداری

۱- ۱ . در بحث «موضع عملی امام علی علیه السلام نسبت به وضوی بِدْعی» این موضوع ، خواهد آمد .

از دین) به بیان وضوی پیامبر می پرداختند [و اختلاف را از میان می بردند] چنان که پیش از آن ، با کسانی که از دادنِ زکات خودداری می کردند ، چنین رویه ای را در پیش گرفتند و با این اقدام ، تکلیف را از دوشِ خلیفه ــ برای رویارویی با آنان ــ برمی داشتند .

از بزرگان صحابه ، روایاتِ فراوانی در کیفر مانعان زکات و حرمت نپرداختنِ آن رسیده است ، از آنهاست : علی بن اَبی طالب ، ابو هُرَیره دَوسی ، عبد اللّه بن مسعود ، جابر بن عبد اللّه انصاری ، ابو ذر غفاری ، اَنس بن مالك (و دیگر صحابه سرشناس) .

این کار ، یک روند طبیعی در همه اَدیان و مذاهب ، در طول قرن هاست و در عرصه های مختلف دین (به ویژه در ابواب فقهی و مسائل شرعی) سیره مسلمانان بر آن جاری می باشد .

چرا جریانِ این قاعده عرفی را در اینجا نمی یابیم و خلافِ آن را شاهدیم ؟

آیا همین ــ خود ــ شك و تردید و نااطمینانی به روایات عثمان (و یاران او) را دامن نمی زند و حساسیت دینی و امانتداری ، ما را وانمی دارد که در پی حقیقت ماجرا برآییم ؟

می گوییم : اگر به جز عثمان ، شخص دیگری به اختلاف در وضو ، دست می یازید ، خلیفه با قدرت اجرایی که داشت می توانست به یکی از راه های سه گانه زیر ، درگیری ها را پایان بخشد :

یک : برخورد قاطع و بازدارنده

همان شیوه ای که عُمَر با صَبیغ در پیش گرفت ؛ صَبیغ بن عِسْل حنظلی را چنان کتك زد که سرش به خون آلایید ، آن گاه او را بر پالانی چوبین نشاند و به «بصره» تبعید کرد و از حقوق بیت المال محرومش ساخت و مردم را از هم نشینی با او بازداشت و [با این رفتار] وی که برای خود شخصیتی داشت به پستی و زبونی افتاد . همه اینها بدان

سبب صورت گرفت که وی از متشابهات قرآن پرسید ![(۱)]

این شیوه را امام علی علیه السلام برنمی تافت . آن گاه که ابن کَوّاء از آیات متشابه همچون « الذاریات » ، « والمرسلات » ، « والنازعات » (و مانند آنها) پرسید (همان سؤال هایی که صَبیغ از عُمَر پرسید و به خاطر آنها تازیانه خورد) امام علیه السلام به وی پاسخ داد .

آری ، عثمان ، که شیوه زور را ــ در کمترین چیزها ــ با مخالفانش در قلمرو گسترده به کار می گرفت ، چرا در برخورد با مخالفانِ وضویی اش این روش را به کار نبرد ؟ با اینکه فضای عمومی جامعه بر این باور بود که خلیفه با مخالفان درمی افتد و خطاکاران را اَدب می کند و منحرفان را به آنچه مصلحت بداند (دینی یا دنیایی) کیفر می دهد .

دو : یاری خواستن

عثمان می توانست از همه مسلمانان یاری بطلبد که به آنچه این دسته از مردم در دین وارد کرده اند ، پایان دهند و این را بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله اعلان می داشت (چنان که ابوبکر با اهل رَدّه و مدعیان نبوت ، همین کار را کرد) و این یاری خواهی را به گروه اندکی ــ برای گواهی دادن به وضویش ــ محدود نمی ساخت ؛ یعنی عثمان می بایست از فهم عرفی عمومی مسلمانان (برای سرکوب این بدعت) استفاده می کرد .

سه : احتجاج و مناظره

عثمان می توانست از این «بعضی از مردم» دلیل بخواهد تا ادعای دروغین آنها را روشن سازد ؛ زیرا بر فرض بدعت بودن وضوی آنها ، دلیلی بر ادعاشان یافت نمی شد و مردم پی می بردند که شیوه وضویی آنها پیوندی با دین ندارد و از قلمرو شریعت بیرون است[(۲)] و بدین ترتیب اَربابان این وضو ، در برابر وضوی عمومی مسلمانان

۱- ۱ . سنن دارمی ۱ : ۶۶ ــ ۶۷ ، حدیث ۱۴۴ و۱۴۸ ؛ تاریخ دمشق ۲۳ : ۴۰۸ ، ترجمه ۲۸۴۶ ؛ الإصابه فی تمییز الصحابه ۳ : ۴۵۸ ، ترجمه ۴۱۲۷ ؛ مسند احمد ۲ : ۵۳۹ ، حدیث ۱۰۹۷۰ ؛ الدر المنثور ۲ : ۱۵۲ ؛ فتح القدیر ۱ : ۳۱۹ .

۲- ۲ . مانند رفتار ابن عباس با خوارج ؛ برای آگاهی کامل به آن ، بنگرید به ، مسند احمد ۱ : ۸۶ ؛ المستدرک علی الصحیحین ۲ : ۱۶۵ ، حدیث ۲۶۵۷ ؛ البدایه والنهایه ۷ : ۲۷۹ ــ ۲۸۱ .

درمی ماندند و دیدگاه آنها به ریشخند گرفته می شد و از میان می رفت ؛ چرا که قدرت حاکم به همراه توده صحابه ، بر ضد آنها ، پشتیبان هم بودند .

دهشت آور ــ در اینجا ــ این است که عثمان هیچ یک از این راه ها را به کار نمی گیرد ، و عجیب تر اینکه به عکسِ این راه چاره ها پناه می برد و رفتارش به گونه ای است که گویا متهمی انگشت نما می باشد ؛ چرا که موضع دفاعی ــ به خود ــ می گیرد و به هر خُرد و کلانی چنگ می آویزد تا از بینش خود پشتیبانی کند و چنان می نمایاند که گویا وضو از عباداتِ آشکار در شریعت اسلامی نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله در معرض دید مسلمانان وضو نگرفت و آنان برای دست یابی به قطرات آب وضوی آن حضرت ، از یکدیگر پیشی نمی جستند !

آری ، عثمان به طریقه نخست گرایش داشت ، لیکن نه آن گونه که مصلحت دین و ملت اقتضا می کرد ، بلکه می خواست دیدگاه مخصوص خودش را استحکام بخشد و در این راستا ، استفاده از قدرت ، بهترین شیوه به نظرش می آمد تا افکارش را در دل ها بنشاند و معارضانش را ــ در دورانِ دوازده ساله حکومتش ــ زمین گیر سازد ؛ زیرا وی قدرت را شیوه ای کامیاب تر و کارسازتر می دانست و به همین جهت ، در مسائل ساده و کم اهمیت آن را به کار می بست و در سطحی گسترده برای سرکوب معارضان فکری اش ، آن را در اختیار می گرفت ؛ با اینکه احتمال می رفت آنان به حق نزدیک تر باشند و عثمان ، صدها فرسنگ از حق به دور افتاده است .

با گشوده بودن باب گفت و گو و مناظره ــ به طور کامل ــ هر دو دیدگاه در یک سطح می بودند یا نظریه عثمان برتر می نمود ، به کارگیری قدرت در این سطح گسترده ، چه توجیه درستی می توانست داشته باشد ؟!

ما در این مجال اندک ، نمی خواهیم آمار همه جانبه ای را درباره سیاست اعمالِ زوری که عثمان با صحابه در پیش گرفت ، ارائه دهیم ، هر چند خواننده به بعضی از

آنها پی خواهد برد ، از جمله اینکه عثمان در سال ۳۳ هجری ، گروهی از کوفیان را به شام روانه ساخت ؛ زیرا بر سیاستِ سعید بن عاص (که قریش را [بر دیگران] برتری داد و زمین های آباد و سرسبز عراق را بوستان قریش ساخت) اعتراض کردند .(۱)

عثمان ، پیش از این ماجرا ، ابوذر را به «رَبَذَه» تبعید کرد ،(۲) و ابن مسعود را از قرائت قرآن بازداشت ،(۳) و عمّار یاسر را کتک زد و چنان شرمگاهش را لگدمال ساخت که به فتق دچار شد .(۴)

گفته اند : چون عثمان خبر مرگ ابوذر را دریافت ، گفت : «خدا او را رحمت کناد !» عمّار بن یاسر گفت : آری ، رحمتِ خدا از سوی همه ما بر او باد !

این سخن ، بر عثمان گران آمد ، گفت : سنگ دیگران را به سینه می زنی !(۵) خیال می کنی بر تبعید او پشیمان شدم ؟ دستور داد او را بیرون اندازند ، عمّار به عقب هُل

۱- ۱ . طَبَری در تاریخش می نویسد : کسانی را که عثمان به شام تبعید کرد ، ۹ نفر بودند : از آنهاست مالک اشتر ، ثابت بن قَیْس ، کمیل بن زیاد ، صَعْصَعه بن صَوْحان (تاریخ طبری ۳ : ۳۶۵ ، حوادث سال ۳۳ هجری) . بنگرید به ، الکامل فی التاریخ ۳ : ۳۲ ، حوادث سال ۳۳ هجری ؛ الأغانی ۲ : ۱۶۷ .

۲- ۲ . المعارف : ۱۹۵ ؛ المستدرک علی الصحیحین ۳ : ۵۲ ، حدیث ۴۳۷۳ ؛ تاریخ یعقوبی ۲ : ۱۷۲ ، باب أیام عثمان بن عفان ؛ تاریخ الإسلام ۲ : ۶۳۲ و۳ : ۴۰۷ و ۴۱۱ ؛ سیر اعلام النبلاء ۲ : ۵۷ و ۷۱ .

۳- ۳ . سنن ترمذی ۵ : ۲۸۵ ، حدیث ۳۱۰۴ . از زُهری روایت شده که گفت : به من خبر داد عبید اللّه بن عبد اللّه بن عُتْبَه که : عبد اللّه بن مسعود ، خوش نداشت زید بن ثابت ، مصحف ها را بنویسد ، گفت : ای مسلمانان ، آیا از کتابت قرآن دست شسته اید و این شخص عهده دار آن شده است ؟! به خدا سوگند ، من اسلام آوردم و نطفه او هنوز در پشت شخصی کافر بود ! ای اهل عراق ، مصحف هایی را که نزدتان هست ، کتمان کنید ؛ خدا می فرماید : « وَمَن یَغْلُلْ یَأْتِ بِما غَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ » (سوره آل عمران : ۱۶۱) ؛ هر که خیانت کند ، در رستاخیز ، خیانت خویش را به همراه می آورد . خدا را با قرآن هاتان ملاقات کنید . ترمذی می گوید : سند این حدیث «حَسَن» است .

۴- ۴ . اَنساب الأشراف ۶ : ۱۶۳ ؛ شرح نهج البلاغه ۳ : ۴۷ و ۵۰ .

۵- ۵ . این ضرب المثل به جای عبارتِ «یا عاضّ أَیْرِ أبیه» (آلت پدرت را می جوی) گذاشته شد .

داده شـد . عثمان گفت : به همان جای ابوذر برو ! چون عمّار آماده شـد که برود ، بنی مخزوم پیش علی علیه السـلام آمدند و از او خواستند که با عثمان در این باره ، سخن کند .

علی علیه السـلام به وی گفت : ای عثمـان ، از خـدا بترس ! مسـلمانی نیکوکـار را تبعیـد کردی و او [در غربت] جـان سپرد و اکنون می خواهی دیگری را نفی بلـد کنی ؟! میان آن حضـرت و عثمان سـخن بالا گرفت تا آنجا که عثمان به علی گفت : تو از عمّار به تبعید سزاوارتری ! علی علیه السلام فرمود : اگر می خواهی همین کار را بکن !

مهاجران گرد آمدنـد و به عثمان گفتنـد : [این چه رویه ای است که در پیش گرفته ای !] هرگاه کسـی با تو حرفی می زنـد [که خوشاینـدت نمی افتـد] او را تبعید و آواره می سازی ! این شـیوه ای را که تو دنبال می کنی ، کار درستی نیست ، از عَمّار دست بردار .(۱)

آری ، اگر امام علی و مهاجران با سیاستِ اعمالِ فشار و زور ، به مخالفت برنمی خاستند ، عثمان از عمّار دست برنمی داشت ؛ زیرا وی از این سیاست ، به عنوان راهی برای تحمیل نظراتش بهره می جُست .

همه این برخوردهای شدیـد و کوبنـده ای که عثمان بر ضـدّ بزرگان صـحابه و فقها و عابـدان و زاهدان و پارسایانِ آنها به کار می بست ، بدان خاطر بود که آنان :

در قضـیه قرائتِ قرآن ، با عثمان مخالفت ورزیدنـد ؛ چنان که در ماجرای ابن مسـعود و شکسـتن دنـده های وی ، ملاحظه می شود .

در کیفیت توزیع اموال و ثروت هـای عمومی جـامعه ، شـیوه عثمـان را برنمی تافتنـد ؛ چنـان که در برخورد عثمـان با ابوذر (و دیگران) شاهدیم .

برخی از آنهـا زیر بار فتوای کَعْب الأحبار نمی رفت ، فتوایی که با دیـدگاه خلیفه همسو بود ؛ چنان که در پس زدن نظر کعب از سوی ابوذر ، این مسئله به چشم

۱- ۱ . اَنساب الأشراف ۶ : ۱۶۸ .

می خورد و ابوذر به کعب برمی آشوبد و می گوید : ای یهودی زاده ، تو را با دین ما چه کار ؟!(۱)

بعضـی از آنها فضـلی برای فرزنـدان ابن عاص نمی دیـد ؛ و در اینجا همین بس ، که کسانی نسـبت به آنها عیب می گرفتند یا حدیثی بر ضد آنها روایت می کردند .

و ماجراهای فراوانی از این دست .

و این چنین ، شـکی برای هیچ کس باقی نمی ماند که فشار و خشونتی که عثمان بر ضد بزرگانِ صـحابه و اندیشمندان آنها به کار گرفت ، در راستای دفاع از دیدگاه هایش بود .

با توجه به ثبوت این امر ، می پرسیم :

چرا هیـچ اعمال قدرتی از سوی عثمان در برابر مخالفانش در مسـئله وضو ، نمی بینیم با اینکه ادعا دارد وضویش همان وضوی پیامبر است ؟!

اگر ادعای عثمان درست می بود ، می بایست وضوی مسـلمانان ، همان وضوی خلیفه باشـد و با وضوی آنان ، وضوی «بعضـی از مردم» در هم می شـکست و مسـلمانان آن بعض را کفـایت می کردنـد و هزینه درگیری بـا آنهـا به دوش عثمان نمی افتاد و ناگزیر نمی شد همواره ، وضوی خویش را بنمایاند .

این نـتیجه گیری وقـتی بیشتر روشن می شود که به آنچه از عثمـان نقـل شـده توجه کنیم ؛ اینکه مراقب جزئیـات اوضـاع بود و ستمگران و منحرفان را کیفر می داد .(۲)

یک بار ، شخصی به عباس بن عبد المطّلب توهین کرد . عثمان او را کتک زد و این

۱- ۱ . تاریخ طبری ۳ : ۳۳۶ ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۱۱ حوادث سـنه ۳۰ ؛ حلیه الأولیـاء ۱ : ۱۶۰ ؛ تاریـخ دمشق ۶۶ : ۱۹۷ ترجمه۸۴۹۵ .

۲- ۲ . چنان که با کبوترپران ها و آنان که گُروهه (جسم دایره ای شکل کوچک که از گل می سازند) می انداختند ، برخورد کرد و شخصـی را گمـاشت که آنـان را از این کار باز دارد (بنگریـد به ، تاریـخ طبری ۲ : ۶۸۰ ؛ الکامل فی التاریـخ ۳ : ۷۰ ، حوادث سنه ۳۵) .

اقدامِ او زیبا و بجا جلوه نمود ، عثمان گفت : مگر می شود رسول خدا عمویش را گرامی بدارد و من اجازه دهم به او اهانت کنند ! هر که به این کار دست یازد و هر کس بدان خرسند باشد ، با پیامبر مخالفت کرده است .(۱)

چگونه میان غیرت دینی عثمان و پاسداری شدید او از احترام به عموی پیامبر صلی الله علیه و آله (چرا که وی به چشم خود دید که پیامبر صلی الله علیه و آله عمویش را بزرگ می داشت و ارج می نهاد و همین کار ، او را واداشت که حکم دهد توهین کننده به او و خرسند به آن ، مخالف پیامبر است) و میان عملکردی که وی در وضو در پیش گرفت ، سازگاری دهیم !؟

با توجه به این پیشینه ، از عثمان چه انتظاری درباره کسانی می رفت که با شیوه پیامبر در طول ۲۳ سال از عمرش (که بارها آن را تکرار کرد و بر آن تأکید نمود و سخن خدا را به مردم رساند که وضو نیمی از ایمان است و نماز بر آن توقف دارد) مخالفت کنند ؟

این مخالفت ، بسی مهم و سنگین می نمود ، اما عثمان هیچ اقدام کوبنده ای را بر ضد مخالفانِ وضویش به کار نبست ؛ با اینکه این معارضه وضویی ، ورد زبان ها بود و وضوی ضد وضوی عثمان ، علیه او بر می آشفت ؛ چرا که عثمان می گوید : «مردمانی حدیث می کنند ...» .(۲)

آری ، عثمان ، موضعی را که ابوبکر در بسیج مسلمانان بر ضد مانعان زکات در پیش گرفت ، نپیمود ؛ ابوبکر ، بی آنکه از خود ملایمت نشان دهد و از صُلح و آشتی سخن به

۱- ۱ . تاریخ طبری ۳ : ۴۲۹ ، حوادث سنه ۳۵ ؛ تاریخ دمشق ۲۶ : ۳۷۲ ، ترجمه ۳۱۰۶ .

۲- ۲ . با این سخن ، درمی یابیم که عثمان با فراخوان عمومی ، مسلمانان را به یاری نطلبید ، بلکه اشخاص ویژه ای در نظر گرفت و از آنها نصرت خواست (همچون کسی که بذر اندیشه ای جدیدی را می پاشد و برای آن یاور می خواهد) از این رو ، شاهد گرفتن در اینجا ، از شاهد گرفتن در برابر عموم مردم جداست ، و یاری خواستن از افراد جزئی و محدود با فراخوان عمومی از همگان ، فرق می کند .

میان آورد ، با این افراد جنگید ، حتی آنان را مرتد و بی دین خواند . آنها ــ با رغبت یا از ترس شمشیر ــ به پرداخت زکات و تسلیم آن به ابوبکر ، تن دادند و آن گاه که ابوبکر نظرش را در این زمینه با مسلمانان در میان نهاد ، بسیاری به او گرویدند ، علی رغم آنکه بعضی از آنها [مانند مالک بن نُوَیره] از پیامبر اجازه داشتند که زکات و صدقات را بگیرند و میان نیازمندان و مستمندان قومشان توزیع کنند .(۱)

هرگاه با تیزبینی ژرفای تاریخ را بکاویم ، در می یابیم که حتی خواص عثمان و بله قربان گویان حکومتش (مانند : زید بن ثابت و مُغِیره بن شُعبه) جرأت نکردند وضوهایی شبیه وضوی خلیفه شان را بیان دارند ، بلکه از هیچ یک از آنها واکنشی در مقابله با مکتب مردمان دیگر در وضوی پیامبر ، نرسیده است .

عثمان (با تنی چند از موالیان و یارانش) بر وضویی که از پیامبر دیده بود تأکید داشت و به زور آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می داد و بعد از آنکه توانست این گروه اندک را برای مصلحتِ خویش در سیطره اش درآورد ، درصدد برآمد بر رویکرد وضویی اش هاله ای از عنایت و اهتمام افکند .

بسا این گروه اندک ، از نظر تأثیرگذاری و واقع ، در برابر انبوه کسانی که رویاروی عثمان ایستادند (و با همه توان و احساس مسئولیت ، بر سر عثمان بانگ می زدند و از او می خواستند که به کتاب و سنت بازگردد) چیزی به شمار نیاید .(۲)

۱- ۱ . در این زمینه ، بنگرید به ، الإصابه ۵ : ۷۵۵ ، ترجمه ۷۷۰۲ ؛ نیل الأوطار ۴ : ۱۷۶ ؛ الإکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول اللّه ۳ : ۱۲ ؛ المنتظم ۴ : ۷۷ ؛ تاج العروس ، ماده «ن و ر» .

۲- ۲ . مانند موضع گیری ابن عباس در مقابل رُبَیِّع بنت مُعَوِّذ ، و موضع گیری امام علی علیه السلام در برابر اصحاب رأی و این سخن آن حضرت که فرمود : اگر دین بر اساس رأی (و نظر شخصی و ظاهر بینی) باشد کف پا از روی آن ، به مسح اَولی تر است جز اینکه من دیدم پیامبر روی پاها را مسح می کشید . و سخن انس بن مالک که گفت : حجّاج ، دروغ می گوید ! در قرآن ، مسح نازل شده است . این دسته از صحابه ، با این سخنان ، در برابر خلیفه و یارانش می ایستادند .

با همه اینها ، عثمان نتوانست حتی با یک شخص از پیروان مکتب دیگر وضویی مناظره کند تا دیدگاه وضویی او را در حضور مسلمانان باطل سازد ، بلکه نتوانست یکی از آنان را به صراحت نام ببرد تا او را ــ در برابر آنچه از پیامبر روایت می کرد ــ در کانونِ واکنش های مسلمانان قرار دهد .

شیوه های عثمان در اعلام وضوی جدید

ابو عَلْقَمَه ، از عثمان بن عَفّان نقل می کند که وی روزی آبی برای وضو خواست ، سپس اصحاب پیامبر را فراخواند ، آن گاه با دست راست بر دست چپ آب ریخت و آن را سه بار شست ، پس از آن ، سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد ، آن گاه سه بار صورتش را شست ، سپس دو دستش را تا آرنج ، سه بار سه بار ، شست ، آن گاه سرش را مسح کشید و پس از آن ، پاهایش را شست و شو داد و آنها را تمیز ساخت ، سپس گفت :

رسول خدا را دیدم که همانند این وضویی که گرفتم و شما دیدید ، وضو گرفت و آن گاه فرمود : هرکس وضوی نیکویی بگیرد و سپس دو رکعت نماز گزارد ، مانند روزی که از مادر زاده شده ، از گناهان پاک می شود .

پس از آن عثمان [رو به شخصی کرد و] گفت : ای فلا نی ، آیا چنین است ؟ او پاسخ داد : آری . آن گاه [به شخص دیگری رو کرد و] گفت : ای فلا نی ، آیا چنین است ؟ او هم گفت : آری .

و به همین ترتیب ، تنی چند از صحابه را شاهد گرفت ، سپس گفت : سپاس خدای را که با من بر این شیوه از وضو موافقت کردید .(1)

این حدیث ما را بر بعضی از شیوه هایی که عثمان در استوار سازی رویکرد وضویی اش می پیمود ، آگاه می سازد که همان دعوت از بعضی از صحابه در فاصله های زمانی پیاپی بود تا وضویش را به آنها بنمایاند .

اکنون می پرسیم :

آیا صحابه نیازمند تماشای وضوی خلیفه بودند یا اینکه آنها را بر وضویش شاهد

۱- ۱ . سنن دار قطنی ۱ : ۸۵ ، کتاب الطهاره ، باب ما روی فی الحث علی ... حدیث ۹ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۹۲ ، حدیث ۲۶۸۱۳ ؛ و بنگرید به ، مسند بزار ۲ : ۸۹ ، ترجمه ۴۴۳ .

می گرفت تا دهان مخالفان را ببندد ؟

چگونه می توانیم تصور کنیم که پس از گـذشت نیم قرن از ظهور اسـلام ، یـک صـحابی ، وضوی پیامبر را ندانـد ؟ اگر چنین باشد ، چطور می توانیم او را صـحابی بنامیم ؟ اگر اختلاف در وضو ، در زمان عثمان پدید نیامد ، این تلاش پر شتاب از سوی او ، برای آموزش وضویش از چه روست ؟

چرا ابـوبکر و عُمَر ، این کـار را نکردنـد ؟ اگر ــ به روایـتی ــ میـان مسـلمانان اختلاـف روی داد و تعلیم وضو برای مسـلمانان ضروری می نمود ، آیا ابوبکر و عُمَر ، برای این امر ، شایسـته تر نبودند ؟ به چه سبب وضوی آموزشی ، بیشتر با وضوی غَسْلی همراه است ؟

روایت کرده انـد که امـام علی علیه السـلام سـرزده به ابن عباس ، فرمود : «آیا نمی خواهی نشانت دهم پیامبر چگونه وضو می گرفت ؟»(۱) سپس وضوی غَسْلی را از آن حضرت نقل می کنند با اینکه ابن عباس ــ حتی بعد از شهادتِ امام علی ــ آشکارا وضوی مَسْـحی می گرفت و موضع گیری هایش با رُبَیِّع (دختر مُعَوِّذ) که وضوی غَسْـلی را بیان می داشت ، مشـهور می باشد . آیـا می توان پـذیرفت که دانشـمند این امت ، کسـی که بـا پیامبر در یک غرفه (زیر یک سـقف) می خوابیـد ، وضو گرفتن را ندانـد و امـام علی علیه السـلام وضوی غَسْـلی (و نه مَسْـحی) را همین طوری و بی سؤال قبلی ، به او تعلیم دهـد ؟ یـا ابن عباس وضوی اشتباهی بگیرد و امام علیه السلام شیوه درست وضو را به او بیاموزاند ؟

درباره امام حسـین علیه السلام نیز این ماجرا نقل شده است ؛ در بعضی اَخبار می خوانیم : امام علی علیه السلام بعدها ، وضوی غَسْلی را به امام حسین علیه السلام تعلیم داد ،(۲) نه مَسْحی را !

این اخبار ما را برمی انگیزاند که از بحث و تحقیق دست برنداریم . اکنون به خبر

۱- ۱ . سنن اَبی داود ۱ : ۲۹ ، حدیث ۱۱۷ ؛ سنن بیهقی ۱ : ۵۳ ، حدیث ۲۴۸ .

۲- ۲ . سنن نسائی (المجتبی) ۱ : ۶۹ ، حدیث ۹۵ .

پیشین باز می گردیم تا جاهای استفاده از آن را مدّ نظر قرار دهیم که می توان فشرده آنها را در ضمن چند امر بیان داشت :

یـک : نیرومنـدی مخالفـان عثمان و سـعی خلیفه در یاری خواهی از بعضـی اصـحاب و خواص ، برای تأییـد آنچه وی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند .

دو : ضعف موضع عثمان و ناتوانی وی در برابر «گروهی از مردم» که این امر از دو نکته به دست می آید :

۱ . در پیش گرفتن سیاست دفاعی (نه تهاجمی) چنان که در حدیث حُمران می نگریم ؛ این سخن عثمان که می گوید : «مردم روایاتی را بیان می دارند که من واقعیت آنها را نمی دانم جز اینکه دیدم پیامبر ، همچون من وضو گرفت» و آنچه را ابو عَلْقَمه روایت می کنـد که : «عثمـان گروهی از اصـحاب پیـامبر را فراخوانـد» ، «به آنـان گفت : سـپاس خـدای را که بر این کار ، مرا موافقت کردید» .

و دیگر نصوصی که بر ضعف خلیفه دلالت دارند و به زودی خواهد آمد .

افزون بر این ، عثمـان موالیـانش (ماننـد حُمران و ابن دارَه) را بسـیج می کرد تـا اخبار وضوی او را نقل کننـد و بیان دارنـد که وضوی پیـامبر همین است و این را میـان مردم نهـادینه سازنـد یـا موالیـان عثمان جـداگانه به تعلیمِ وضوی پیامبر ــ طبق روایت عثمان ــ دست می یازیدند .

بَیْهَقی از محمّـد بن عبـد اللّه بن اَبی مریم روایت می کند که ابن دارَه ، صدای مضـمضه او را شـنید ، وی را صدا زد تا وضوی خلیفه را به او بیاموزاند و [پس از انجام وضو به شیوه عثمان] گفت : این است وضوی پیامبر .(۱)

دار قُطنی ــ به اسناد از محمد بن ابی عبد اللّه بن اَبی مریم ــ از ابن دارَه روایت کرده است که گفت : بر منزل عثمان درآمدم ، صدای مضمضه ام را شنید ، گفت : ای محمد !

۱- ۱ . سنن بیهقی ۱ : ۶۲ ، حدیث ۲۹۸ .

گفتم : بلی ، گفت : آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله برایت حدیث نکنم ؟ گفتم : چرا ، گفت :

رسول خدا را دیدم که در «مقاعد»(۱) بود و آبی را [جهت وضو [برایش آوردند ، آن حضرت سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد و صورتش را سه بار شست و دستانش را تا آرنج سه بار شست و شو داد و سرش را سه بار مسح کشید و هر کدام از پاها را سه بار شست .

سپس عثمان گفت : وضوی پیامبر این چنین بود ، دوست داشتم آن را به شما بنمایانم .(۲)

در حدیث دیگر ، از عُمَر بن عبد الرّحمان نقل شده که گفت : جَدّم برایم حدیث کرد که :

عثمان با گروهی از یارانش بیرون آمد تا اینکه بر «مقاعد» نشست ، آبِ وضویی خواست ، آن گاه دستش را سه بار شست ، و سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد و سه بار صورت و سه بار دست ها را تا آرنج شست و سرش را یک بار مسح کشید و پاها را سه بار شست و شو داد .

سپس گفت : رسول خدا را دیدم که این چنین وضو گرفت ، من وضو داشتم ، لیکن دوست داشتم به شما نشان دهم که پیامبر چگونه وضو می گرفت .(۳)

جوامع حدیثی و کتاب های صحاح ، اَحادیث دیگری را آورده اند که عثمان در «مقاعد» و «باب الدرب» می نشست تا وضوی پیامبر را به مردم تعلیم دهد .

۱- ۱ . مقاعد ، دکان های نزدیک خانه عثمان اند ؛ و گفته اند : مقاعد ، پله کان هایند ؛ و گفته اند : مقاعد ، جایی نزدیک مسجد بود که عثمان برای رسیدگی به نیازهای مردم و تعلیم وضو (و مانند آن) در آنجا می نشست (شرح النووی علی صحیح مسلم ۳ : ۱۱۴ ، باب فضل الوضوء) .

۲- ۲ . سنن دار قطنی ۱ : ۹۱ ، باب تجدید الماء للمسح ، حدیث ۴ .

۳- ۳ . سنن دار قطنی ۱ : ۹۳ ، حدیث ۸ .

۲ . عثمان جرأت نکرد آن مردمان را به دروغ گویی یا بدعت گذاری یا تشریع ، متهم سازد ، بلکه به این سخن که «نمی دانم اینها چیست» بسنده کرد ؛ چرا که می دانست وضوی این دسته از مردم ، همان وضوی پیامبر است و اینکه آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کنند ، آشکارا بر مشروعیت وضوی آنان دلالت دارد و وضوی آنان ، همان وضویی است که در عهد پیامبر صورت می گرفت .

اگر عثمان یک دلیل ــ هر چند ضعیف ــ در اختیار می داشت در طعنه بر مخالفانش کوتاهی نمی کرد و با تندی و شدت به ردّ آنان می پرداخت و در حالی که پیوسته با مخالفان درگیر بود ، ناچار نمی شد که بگوید «نمی دانم این اَحادیث از کجاست ؟!»

آیا از شخصی که زمان زیادی با پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه زیسته است ، این سخن عجیب نیست که بگوید : «نمی دانم این اَحادیث چیست ؟»

بنابراین ، تجاهلِ عثمان را در برابر نیرومندی معارضانش ، باید دلیل ضعفِ او شمرد .

از آنچه پیش از این گذشت ، روشن شد که عثمان در برابر معارضان خویش در مسئله وضو منطق قدرت و زور را (که به طور عام در برخورد با مخالفانش به کار می بست) در پیش نگرفت و با آنان در نهایت نرمی و متانت رفتار می کرد با آنکه آنها از سرسخت ترین دشمنانش بودند و می توانستند افکار عمومی را بر ضدِّ وی برانگیزند .

در این راستا می بینیم عثمان هنگامی که یکی از صحابه او را در وضویش همراهی می کند ، از خوش حالی می خواهد به پرواز درآید و خدا را بر این همگامی سپاس می گوید .(۱)

آری ، روش خلیفه در بیشتر اوقات این بود که هنگامِ توصیف وضوی پیامبر ، توضیحی را در ذیلِ آن بیاورد . همین پدیده ، پژوهشگران را به تحقیق برمی انگیزاند ،

۱- ۱ . سنن دار قطنی ۱ : ۸۵، باب ما روی فی الحث علی المضمضه ... حدیث ۹ .

زیرا این پرسش به ذهن می آید که : این همه تأکید از چه روست ؟ چرا این توضیح اضافی را در روایات بیانی نقل شده از دیگر صحابه درباره وضو ، نمی نگریم ؟ راز اختصاص این تذییل به روایاتِ عثمان (و نه دیگر صحابه) چیست ؟

عثمان از سردمداران مکتب مخالف خویش دلیل نخواست (مطالبه دلیل همان شیوه سوم برای بازداشتن و ردّ بود) و از این کار چشم پوشید ؛ زیرا می دانست که آنان از سویی ــ به لحاظِ نوعی و کمی ــ جریان فکری قوی و بزرگی را نمایندگی می کردند(۱) و از دیگر سو ، عثمان توان احتجاج با آنها را نداشت .

بزرگان مکتب مخالف با عثمان ، از نظر مصاحبت با پیامبر و سابقه و پیشینه در اسلام و تفقه در دین ، منزلت والایی داشتند ، آنان چگونگی وضوی پیامبر را از آغاز تشریع تا زمان رحلت آن حضرت سوی آفریدگار متعال ــ به چشم خویش ــ دیده بودند و آن را برای مسلمانان نقل می کردند و علی رغمِ مخالفتِ خلیفه با آن ، بر وضویی که از پیامبر به یاد داشتند ، ادامه می دادند .

شگفتی بیشتر اینجاست که عثمان بر صحتِ وضو و سلامت فهم خویش ، ادله و برهان هایی را برای مسلمانان ارائه نداد ، بلکه در نقل خویش ، تنها به این بسنده کرد که دید رسول خدا صلی الله علیه و آله همچون وضوی او ، وضو می گرفت و به شاهد آوردن کسانی که در صحت نقل او را همراهی می کردند ، پناه آورد و بعید نمی نماید که خلیفه معارضانش را به زور به این شهادت واداشته باشد .

در بیشتر اوقات ، عثمان این رویه را می پیمود ؛ زیرا صحابه را بر روایات و مفاهیم ثابت شاهد می گرفت تا از رهگذر آنها به مفاهیم اختلافی نقب زند .

مقرّب داشتن پیامبر اهل بیت را ــ به پیروی از قرآن ــ نمی تواند دلیلی برای عثمان به

ص: ۱۰۵

---

۱ - ۱ . این امر با وارسی جنبه روایی ــ در جلد دوم و سوم این موسوعه ــ در بحث «مناقشه روایات صحابه درباره ویژگی وضوی پیامبر» روشن خواهد شد .

شمار رود تا آن را دست مایه خود قرار دهد و خویشاوندانش (آل اَبی اُمیه) را مُقَرَّب سازد ، لیکن عثمان با اجتهاد ــ از پیش خود ساخته اش ــ این کار را کرد و برای ردّ مخالفانش به این گونه رفتارها دست می یازید .

از سالم بن اَبی جَعْد روایت شده که گفت :

عثمان گروهی از اَصحاب پیامبر را ــ که در میانشان عَمّار بن یاسر بود ــ فرا خواند ، گفت : از شما چیزی را می پرسم و دوست دارم مرا تصدیق کنید ! شما را به خدا سوگند ، آیا نمی دانید که خدا قریش را بر سایر مردم برگزید و بنی هاشم را بر دیگر قریشیان برتری داد ؟!

آنان خاموش ماندند و سخنی بر زبان نیاوردند .

عثمان گفت : اگر کلیدهای بهشت به دست من بود ، آنها را به بنی اُمیه می دادم تا آخرین نفر آنها به بهشت درآید ، سپس سوی طلحه و زبیر پیک فرستاد که نزدش حاضر شوند [آن گاه عثمان سخن را سوی جایگاه عمّار سوق داد و] گفت : آیا برایتان از عَمّار سخن نگویم ؟! پیش رسول خدا رفتم آن حضرت دستم را گرفت و در سرزمین بَطحاء قدم می زدیم تا اینکه بر پدر و مادر عمار ــ و خود او ــ گذرمان افتاد که شکنجه می شدند ، پدر عمار گفت : ای رسول خدا ، روزگار ما چنین است ! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : بُردبار باش ! سپس فرمود : پروردگارا ! آل یاسر را بیامرز .(1)

همه اینها خبر از این می دهد که عثمان خود را در موضع اندیشمندی می دید که فکر جدیدی را مطرح می سازد که گروه بزرگی از صحابه با آن مخالف اند .

وی وضویش را به روایاتی که میان مسلمانان ، اتفاق نظر است مُدَلَّل می سازد و شاهد می گیرد و در این میان می کوشد ذهن آنها را از چیز معلوم و مُسَلّم ، به اثباتِ شی ء

۱- ۱ . مسند احمد ۱ : ۶۲ ، حدیث ۴۳۹ .

مجهولی انتقال دهد .

از حُمران نقل شده که گفت :

آب وضویی برای عثمان آوردم ، وی برای نماز وضو گرفت ، سپس گفت : شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود : هرکه وضو بگیرد و آن را پاکیزه به جای آورد ، گناهان گذشته اش پوشانده می شود .

سپس رو به اصحابش کرد و گفت : ای فلا نی ، آیا آن را از رسول خدا شنیدی ؟ (تا اینکه به سه نفر از یارانش این خطاب را کرد) همه شان گفتند : آن را شنیدیم و به خاطر سپردیم .(۱)

از عَمْرو بن میمون روایت شده که گفت ، شنیدم عثمان می گفت :

رسول خدا فرمود : هر که آن چنان وضو بگیرد و نماز بخواند که امر شده است ، از گناهان بیرون می آید مانند روزی که مادرش او را به دنیا آورد .

سپس گروهی از اصحاب پیامبر را شاهد گرفت که آیا پیامبر این را نفرمود ؟ آنان گفتند : آری .(۲)

عثمان در «مَقاعِد» می نشست و وضو می گرفت و وضویش را به اَحادیث اِسباغ و اِحسان در وضو (وضوی کامل و نیکو گرفتن) مُذَیّل می ساخت و این کار را در «باب الدرب» تکرار می کرد و کسانی را که با او هم رأی بودند و بینش او را داشتند ، بر این کار شاهد می گرفت تا نظاره گران قانع شوند که وضوی عثمان همان «اِحسان» و «اِسباغ» است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن فرا خواند .

این نشانه ها رهنمون است بر اینکه عثمان این فهم جدید را اختراع کرد و بسا وی از بعضی از روشن فکرانی اثر پذیرفت که از تمدن های مجاور آمدند (از موالیان عثمان یا

۱- ۱ . بغیه الباحث (زوائد هیثمی) ۱ : ۲۱۱ ، کتاب الطهاره ، باب ما جاء فی الوضوء ، حدیث ۷۳ ؛ کنز العمّال ۹ : ۱۸۴ ، حدیث ۲۶۸۰۰ .

۲- ۲ . حلیه الأولیاء ۵ : ۸ ترجمه ۹۲ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۸۴ ، حدیث ۲۶۸۰۲ .

غیر آنها) زیرا ادله شرعی ای که در ذهن عثمان جرقه زد ، او را واداشت ابعاد جدیدی را در وضو مطرح سازد که پیش از آن در ذهن مسلمان معروف نبود .

اندیشه عثمان و دیدگاه وضویی او میان توده مسلمانان رخنه کردو از سوی بعضی پذیرفته شد ؛ زیرا به نظافت اهمیت داده می شد و قداست در آن رخ می نمود و عنایت فزون تری به وضو و شست و شو و مسح می گشت .

پیداست که این وضو ، با روحیه وسواسی هایی همچون عثمان و عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص همخوانی داشت و نیز با طبیعت جغرافیایی عراق و وجود نهرهای فراوان ، نه جزیره العرب که آب در آن کیمیاست .

نمی توان از سبب خنده عثمان و تبسّم او قبل از وضوهای ثلاثی اش (که در نهایتِ وسواس انجام می گرفت) پرده برداشت و به این نیت او نمی توان پی برد که از حاضران می خواست که از سبب خنده اش بپرسند (کسانی که هیچ توجیه دور و نزدیکی برای آن نمی دیدند) مگر پس از اینکه دریابیم عثمان از هر فرصتی استفاده می کرد تا نگاه حاضران را به وضویش جلب کند تا او را از اندازه صحتی که در این زمینه به نظرش می آمد ، بپرسند .

از اینجاست که دور پاسخ های او به میان می آید ، جواب هایی که با آنها می خواست بیشترین مؤیدان ممکن را برای مکتب وضویی اش به دست آورد .

از حُمران نقل شده که گفت :

عثمان آب وضویی خواست و وضو گرفت ، سپس خندید ! گفت : آیا نمی پرسید از چه رو خندیدم ؟

گفتند : ای امیر مؤمنان ، چه چیز تو را خنداند ؟

عثمان گفت : دیدم رسول خدا همان گونه که من وضو ساختم ، وضو گرفت ؛ مضمضه و استنشاق کرد و سه بار صورتش را شست و سه بار

دست ها را شست و شو داد و سر و پشت پایش را مسح کشید .(۱)

و نیز از حُمران روایت شده که گفت :

نزد عثمان بودم ، آب وضویی خواست و وضو گرفت . چون از وضو فارغ شد ، گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان که من وضو ساختم ، وضو گرفت ، سپس تبسّم کرد و فرمود : آیا می دانید از چه رو خندیدم ؟

گفتند : خدا و رسولش داناتر است .

فرمود : بنده مسلمان هرگاه وضو بگیرد و وضویش را کامل به جا آورد ، سپس به نماز ایستد و نماز را کامل گزارد ، از گناهان مانند روزی که از مادر زاده شد ، بیرون می آید .(۲)

از حُمران نقل شده که گفت :

عثمان را دیدم که آبی خواست ، سه بار کف دست هایش را شست ، مضمضه و استنشاق کرد و سه بار صورت و سه بار دست ها را تا آرنج شست و شو داد و سر و روی پاها را مسح کشید ، سپس خندید و گفت : نمی پرسید چه چیز مرا خنداند ؟

گفتیم : چه چیز تو را به خنده درآورد ای امیر مؤمنان ؟

گفت : این امر مرا خنداند که بنده هرگاه صورتش را بشوید ، خدا هر خطایی را که با صورت مرتکب شده ، پاک می کند و آن گاه که دست ها را تا آرنج شست و شو دهد خدا گناهانی را که با دست انجام داده ، بزداید و زمانی که سرش را مسح کشد ، خدا گناهان سر را می آمرزد و هنگامی که

۱- ۱ . مصنف ابن اَبی شیبه ۱ : ۱۶ ، کتاب الطهارات ، باب فی الوضوء ... ، حدیث ۵۶ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۹۰ ، حدیث ۲۶۸۶۳ .

۲- ۲ . کنز العمال ۹ : ۱۹۱ ، حدیث ۲۶۸۷۲ ، به نقل از حارث و اَبی نُعیم در «المعرفه» و این روایت ، صحیح است .

پاهایش را تطهیر کند ، خدا گناهانی را که با پاها انجام داده ، از بین می برد .(۱)

این متن (تا زمانِ صدور این اخبار از خلیفه) دلالت دارد که عثمان سر و روی پاهایش را مسح می کشید ، ما در آینده ، این ادعا را به روایات دیگری تقویت خواهیم کرد .(۲)

اما موضوع تبسّم عثمان و خنده او (آن گونه که عثمان ادعا می کند و از سیاق حدیث به دست می آید) بیانگر شادی اش از پاداشی که وضو نزد خدا دارد ، نمی باشد ، بلکه سخن عثمان به امر پنهانی اشاره دارد ؛ او می خواست صحابه ای را که در آنجا حضور داشتند بیازماید که درباره شستنِ سه بار اعضای وضو چه واکنشی دارند ، دید که آنان خاموش ماندند .

اینکه عثمان از مردم می پرسد «نمی خواهید بدانید از چه رو خندیدم» تحریک برانگیز است ، چرا او به این تحریک دست یازید ؟

بسا نصوص پیشین (و و این سخن عثمان که گفت : «مردمانی اَحادیثی می آورند که نمی دانم چیستند») نقطه عطفی در تاریخ وضو به شمار آید و به منزله سرآغازی برای تغییرات کلی در آن باشد و سه بار شستن ، به عنوان سنت قلمداد شود .

زیرا به اعتقاد نگارنده ، این کار با تأثیر پذیری عثمان از مولایش حُمران صورت گرفت ، وی با صائبی ها و مجوسیان عراق معاشرت داشت ، کسانی که در طهارت ، سه بار اندام هاشان را می شستند . عثمان می خواست این را تعمیم دهد و عملکردی را که از پیامبر دیده بود ، سنتِ آن حضرت به شمار آورد ، در حالی که هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را انجام می داد ، در پی آن می فرمود : «این ، وضوی آن حضرت و وضوی پیامبران

۱- ۱ . مسند احمد ۱ : ۵۸ ، حدیث ۴۱۵ ؛ حلیه الأولیاء ۲ : ۲۹۷ ، ترجمه۹۷ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۹۳ ، حدیث ۲۶۸۸۶ (متن از این مأخذ است) .

۲- ۲ . در جلد دوم ، خواهیم آورد که چگونه راویان ، جمله «وظَهْر قَدَمَیْه» (پشت پاهایش را) به جمله «وطَهَّرَ قدمیه» (پاهایش را تطهیر کرد) تحریف کردند تا شستن پا را از آن به دست آورند .

پیشـین است» و این سـخن بدان معناست که عمومیت دادن آن بر همه مسلمانان جایز نمی باشد ؛ چرا که دین خدا ، دین آسان گیری است و نه سخت گیری .

آری ، عثمان می خواست تأثیر آنچه را حُمران حکایت می کرد و آنچه را [ادعا می کرد خودِ] او دیده است و از رسول خدا روایت می کرد ، در جـان مسـلمانان بیازمایـد و بر این اعتقـاد بود که این وضو ، از سوی بعضـی پـذیرفته می شود و بعضـی به مخالفت با آن بر می خیزند ؛ چرا که تعمّق و وسواس بیش از حد در وضوست .

وی می خواست بر تـأثیر این وضوی جدیـد و میزان روی آوری صـحابه به آن ، پی ببرد ، اینکه آیـا با انتقاد آنان رو به رو می شود یا نه ؟ و هرگاه زمینه برایش فراهم آمد ، شستن پاها و غیر آن را ، بر آن ملحق سازد .

روایتِ مصـنّف ابن اَبی شَـیبه (که پیش از این ذکر شـد) اثبات می کنـد که خنـده عثمان برای پاداشـی که مؤمن در این وضـو دریـافت می دارد ، نبـود ؛ زیرا در آن سـخنی از اَجر در میـان نیست و از این رو نمی تـوانیم قطعی حکم کنیم که سـبب خنـده عثمان ، ریختن گناهان از وضو گیرنده است و این ، به جهت شناختی است که از ملابسات امور داریم .

نمی دانیم اگر از سبب خنده عثمان و از ربط میان خنده و وضو سؤال می شد ، او چه پاسخی می داد ؟!

چرا دیگر صحابه ای که وضوی پیامبر را بیان می دارند ، احادیثشان را با اَ لفاظ «اِسباغ» (وضوی کامل) و «اِحسان» (نیکو وضو گرفتن) نمی آرایند (چنان که عثمان این کار را می کرد) ؟

چرا هیچ یک از آنها کسی را بر وضوشان شاهد نمی گیرد ؟

چرا آنان قبل و بعد از وضو ، لبخند نمی زنند ، چه رسد به خنده ؟

چرا تنها عثمان خنده پیامبر را در اَحادیث وضو نقل می کند ، نه دیگر صحابه ؟

آیا این امر ، جای حیرت و شگفتی نیست ؟

احمد در مسندش ، دو روایت درباره وضوی عثمان می آورد که در آنها عثمان خنده اش را نسبت می دهد به اینکه وی دید پیامبر بعد از وضویش خندید و به اصحاب فرمود : «آیا نمی پرسید چه چیز مرا خنداند ؟» و بدین وسیله خنده اش را توجیه می کند و هر توهمی را که به ذهن شنونده آید ، می زداید .

در حالی که می دانیم نقل عبارت «بنده هرگاه آب وضویی بخواهد و با آن صورتش را بشوید ، خدا هر گناهی را که با چهره انجام داده ، پاک می سازد و هرگاه دست ها را تا آرنج بشوید ، گناهانی را که با دست انجام داده ، از بین می رود ...» خنده آور نمی باشد .

تعلیل خنده عثمان به اینکه دید پیامبر در مکانی که او در آن وضو گرفت ، خندید ، تأکید بیشتر بر شرعیت وضوی ثلاثی است و توجیهی برای خنده ها و تبسّم ها و دنباله هایی به شمار می رود که نظاره گر تیزبین را آگاه می سازد به اینکه عثمان در پی اِحداث چیزی در وضوست و می خواهد نگاه ها را به رویکرد وضویی اش جلب کند .

نکته شایان ذکر _ در اینجا _ این است که اغلب روایاتِ نقل شده از عثمان (که روایات نقل شده در صحاح نیز از آنهاست) به مولایش حُمران بن اَبان ، اختصاص دارد ، همو که در یکی از معابد یهود در «عین التَّمر» به اسارت درآمد و نزد آنان علوم شریعت یهود را می آموخت .(1)

حُمران بن اَبان ، به جز روایات وضویی عثمان ، روایات معتبر دیگری ندارد که در ابواب کتاب های صحاح و سنن آمده باشد و همین ، این نظریه را رجحان می بخشد و پشتیبانی می کند که مؤسس مکتب وضویی جدید ، عثمان است یا کسانی که در اطراف عثمان اند (مانند حُمران و ابن دارَه) از تابعان وامانده [و بی اهمیتی] که احادیث وضویی آنها در جوامع حدیثی به جهت جایگاه عثمان (نزد مُدوِّنان حدیث در عهد

۱- ۱ . تاریخ دمشق ۲ : ۸۷ ؛ المعارف (ابن قتیبه) : ۲۴۸ ؛ نزهه الألباب (ابن حجر) : ۴۴۸ ؛ المنتظم ۴ : ۱۰۷ ؛ تاریخ طبری ۲ : ۵۷۶ _ ۵۷۸ ؛ الکامل فی التاریخ ۲ : ۳۹۴ ؛ و بنگرید به تاریخ یعقوبی ۳ : ۱۳۳ .

عُمَر بن عبدالعزیز) راه یافته است .

این دسته از راویان گاه از کسانی اند که از اهل کتاب اثر پذیرفتند (مانند عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص) یا تحت نفوذ یهود بودند و اسلام آنها مشکوک است (مانند حُمران) اَمثال اینان ، به مکتب وضویی جدید ، متعهد شدند و تبلیغ آن را در میانِ محدثان بر دوش گرفتند و این و آن را به وضویی که از عثمان مشاهده کردند ، خبر دادند و به وصف وضوی پیامبر [به شیوه عثمان] پرداختند .

این روند ، بزرگان صحابه و تابعان را واداشت که از حکایت وضوی عثمان (که از سنت پیامبر به دور بود) فاصله بگیرند .

تاکنون ثابت شد که مکتب وضویی جدید به دست عثمان پدید آمد و پرورش یافت و «مردمانی» (به تعبیر عثمان) آغازگر اختلاف در وضو نبودند و تنها به خواستِ عثمان تن نمی دادند و وضویی را که مشروع می دانستند ، آشکار می ساختند . عثمان با همه توان فکری و تبلیغی خود ، دست به کار شد پایگاهی به دست آورد تا او را در آنچه از پیامبر دیده یا شنیده ، تأیید کند .

ص: ۱۱۳

راز رویکرد وضویی عثمان

راز اینکه عثمان به حُمران رو می کند و می گوید : «مردمانی اَحادیثی بر زبان می آورند ...» در چیست ؟ در حالی که شاهدیم حُمران در وضوی عثمان شک ندارد یا درباره مشروعیت وضوی جدید او ، چیزی نمی پرسد یا وی وضوی مردمانی را (که در خط مخالفِ وضوی عثمان اند) مطرح نمی کند یا در صدد یاری آن بر نمی آید .

همه ماجرا این است که حُمران ، آبی را برای عثمان می آورد ، وی وضو می گیرد ، سپس می گوید : «مردمانی ، حدیث می کنند ...» پس چرا عثمان ، بی هیچ پیشینه هشدار دهنده ای ، به این خبر دست می یازد ؟!

در بحث های پیشین آوردیم که عثمان ، روی پاها را مسح می کشید ،(1) بعضی از روایاتی که بر این حقیقت دلالت داشت (و در کتاب های سنن و مسانید آمده و بیشتر آنها از حُمران است) در گذشته بیان شد .

گفتیم که عثمان با خنده اش می خواست واکنش صحابه را در [سه بار] شستن اعضای وضو ، بداند و دریابد که آیا آنان با وی مخالفت می کنند یا نه ؟

همچنین یادآور شدیم که عثمان ، صحابه را بر وضوی خود شاهد می گرفت و اَحادیثش را به آنچه از پیامبر شنیده یا دیده بود ، می آراست تا از بیان امر معلومی به اثبات چیز مجهولی دست یازد .

این رویکردها (مانند دیگر موضع گیری های عثمان) بعضی از صحابه را می آزرد ؛ زیرا آنان ندیده بودند که رسول خدا چنین کاری کرده باشد و نشنیده بودند که به این کار فرا خواند .

مسلمانان یا از ترس و یا به جهت حفظ وحدت اسلامی ، ناچار می شدند در این

۱- ۱ . چنان که در خبر ابن اَبی شیبه آمده است ؛ بنگرید به ، المصنّف ۱ : ۱۶ ، کتاب الطهارات ، باب فی الوضوء کم مرّه هو ، حدیث ۵۶ ؛ مسند احمد ۱ : ۵۸ ، حدیث ۴۱۵ ؛ مسند بزّار ۲ : ۱۷ ، حدیث ۴۱۹ (از مسلم بن یسار) .

رویکردها عثمان را همراهی کنند ، حتی دسته ای از مردم از امام علی علیه السلام خواستند که با عثمان درباره این بدعت های پیاپی و فراوان ، گفت و گو کند .

امام علی علیه السلام بر عثمان درآمد و فرمود :

إنَّ النّاسَ وَرائی ، وَقد اسْتَسْفَرُونی بَیْنَکَ وَبَیْنَهم ، وَوَاللّهِ ما أدْرِی ما أَقُولُ لَکَ ! ما أَعْرِفُ شَیئا تَجْهَلَهُ وَلا أَدُلَّکَ عَلَی أَمْرٍ لا تَعْرِفُهُ .

إنَّکَ لَتَعْلَمُ ما نَعْلَمُ ؛ ما سَبَقْناکَ إلی شَیْءٍ فَنُخْبِرُکَ عَنْهُ وَلا خَلَوْنا بِشَیْءٍ فَنُبَلِّغَکَهُ وَقَدْ رَأَیْتَ کَما رَأَیْنا وَسَمِعْتَ کَما سَمِعْنا وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللّهِ کَما صَحِبْنا .

وَما ابنُ أَبی قُحافه وَلا ابنُ الخَطَّاب أَوْلی بِعَمَلِ الحَقِّ مِنْکَ وَأَنْتَ أَقْرَبُ إلی رَسُولِ اللّهِ وَشِیْجه رَحِمٍ مِنْهُما وَقَد نِلْتَ مِنْ صَهْرِهِ ما لَمْ یَنالا .

فَاللّهَ اللّهَ فی نَفْسِکَ فَإِنَّکَ ما تُبَصِّرُ مِن عَمیً وَلا تُعَلِّمُ مِنْ جَهْلٍ وَإنَّ الطُّرُقَ لَواضِحه وَإنَّ أَعلامَ الدِّینِ لَقائِمهٌ .

فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبادَ اللّهِ _ عِنْدَ اللّهِ _ إمامٌ عادِلٌ هُدِیَ وَهَدی فَأَقامَ سُنَّهً مَعْلُومَهً وَأَماتَ بِدْعَهً مَجْهوله ، وَأَنَّ السننَ لَنَیِّرَهٌ لَها أَعْلامٌ وَأنَّ البِدَعَ لَظاهِرَهٌ لَها أَعْلامٌ .

وَإنَّ شَرَّ النّاسِ _ عِنْدَ اللّهِ _ إمامٌ جائرٌ ضَلَّ وَضُلَّ به ، فَأَماتَ سُنَّهَ مَأْخُوذَه وَأَحْیا بِدْعَهَ مَتْرُوکَه .

وَإنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللّه یَقُول : یُؤْتی یَومَ القیامهِ بِالإمامِ الجائِر وَلَیْسَ مَعَهُ نَصیرٌ وَلا عاذِر ، فَیُلْقی فی نارِ جَهَنَّمَ فَیَدُورُ فیها کَما تَدُورُ الرَّحی ثُمَّ یَرْتَبِطُ فی قَعْرِها ؛(۱)

۱- ۱ . نهج البلاغه ۲ : ۶۹ خ۱۶۴ ؛ نیز بنگرید به ، تاریخ طبری ۳ : ۳۷۶ ، احداث سنه ۳۴ه_ ؛ البدایه والنهایه ۷ : ۱۶۸ ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۴۳ ، احداث سنه ۳۴ه_ .

«مردم ، پشت سر من انـد و مرا میانِ تو و خودشان میانجی کرده اند . به خدا ، نمی دانم با تو چه بگویم ؟! چیزی نمی دانم که تو آن را ندانی ، تو را به چیزی راه نمی نمایم که آن را نشناسی .

تو می دانی آنچه مـا می دانیم . ما بر تو در چیزی سـبقت نجسـته ایم تا تو را از آن آگاه کنیم . جـدا از تو چیزی نشـنیده ایم تا خبر آن را به تو برسانیم ؛ دیدی چنان که ما دیدیم ، شنیدی چنان که ما شنیدیم ، با رسول خدا بودی ، چنان که ما بودیم .

پسر ابو قُحافه و پسر خَطاب در کار حق از تو سزاوارتر نبودند . تو از آنان به رسول خدا نزدیک تری ، که خویشاوند پیامبری ، داماد او شدی و آنان نشدند .

خـدا را خـدا را ، خویشـتن را بپای ! به خدا تو کور نیستی تا بینایت کنند ، نادان نیستی تا تو را تعلیم دهند . راه ها هویداست و نشانه های دین برپاست .

بدان که فاضل ترین بندگان خدا ــ نزد او ــ امامی است دادگر ، هدایت شده و راهبر ، که سنّتی را که شناخته است برپا دارد و بدعتی را که ناشـناخته است بمیراند . سـنت ها روشن است و نشانه هایش هویداست و بدعت ها آشکار است و نشانه هایش برپاست .

و بالاـترین مردم نزد خـدا ، امـامی است سـتمگر ، خود گمراه و موجب گمراهی کسـی دیگر ، که سنّت پـذیرفته را بمیرانـد و بدعت واگذارده را زنده گرداند .

و من از رسول خدا شنیدم که گفت : روز رستاخیز ، امام ستمگر را بیاورند و او را نه یاری بود ، نه کسی که از سوی او پوزش خواهد ، پس او را در دوزخ افکنند و در آن چنان گردد که سنگ آسیا گردد ، سپس او را در ته دوزخ استوار ببندند» .(۱)

روایاتِ دیگری است که بر این حقیقت دلالت دارد و اینکه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برای کسب رضایتِ خدا عثمان را به قتل رساندند و به جهتِ بدعت هایی که در دین

۱- ۱ . نهج البلاغه (ترجمه شهیدی) : ۱۶۷ ــ ۱۶۹ ، خطبه ۱۶۴ .

پدید آورد ، او را کیفر دادند .(۱)

می توانیم بیان داریم که اَخبار مَسح سر و پا ، از شش سال اول خلافت عثمان ، از وی بروز یافت ؛ به ویژه در سه سال اول که از بـدعت گـذاری هـایش در دین ، اثری نیست ، امـا در سه سال دوم ، به سه بار شسـتن اعضای وضو به همراه مسـح روی پا ، دست یازید .

اَخبار شسـتن پاها ، در شـش سال پایانی حکومت عثمان ، صادر شد ؛ در این هنگام بود که اصحاب او را به بدعت گذاری در دین ، متهم ساختنـد و ما در آینـده به عوامل تغییر سـیاست عثمان در این سال ها اشاره خواهیم کرد و انگیزه های طرح وضوی غَسْلی را از سوی او ــ به طور ویژه ــ باز خواهیم گفت .

در پرتـو آنچه گـذشت ، احتمـال می دهیم که عثمـان می خـواست سؤالی را که ممکن است در ذهن «حُمران» خَلَجـان کنـد ، برطرف سازد (اینکه : چرا خلیفه هم اکنون پاهایش را می شوید در حالی که در همین گذشـته نزدیک آنها را مسح می کشید ؟!) از این رو ، عثمان به حُمران خطاب کرد و گفت :

مردمـانی در وضـو اَحـادیثی را بر زبـان می آورنـد کـه برایم روشن نیست جز اینکه دیـدم پیـامبر صـلی الله علیه و آله همچـون وضوی من ، وضو می گرفت .

جمله «إلاّ ـ أَنّی رَأَیْتُ رسولَ اللَّهِ یَتَوضَّأُ نحو وضوئی هـذا» (پیامبر را دیـدم کهماننـد همین وضوی من ، وضو می ساخت) اشاره است به اینکه عثمان برای عمل جدیـدش که بر خلاف سـیره صـحابه (و نیز عملکرد خود او در شـش سال اول خلافتش) بود ، مشروعیت می جُست .

یا وی می خواست آنچه را که حُمران برایش حکایت می کرد ، به اسـلام اِسـناد دهـد و تقویت سازد ؛ اینکه عثمان ، به چشـم خود دید پیامبر اعضای وضو را سه بار شست و

۱- ۱ . تاریخ طبری ۳ : ۳۷۶ ؛ البدایه والنهایه ۷ : ۱۶۸ .

پاهایش را آب کشید (همان گونه که در دیگر اَدیان این کار مرسوم است) .

از مؤیدات این سخن ، اختصاص حدیث فوق به حُمران بن اَبان(۱) است ؛ همو که در «عین التَّمْر» به اسارت درآمد و از کسانی است که با یهود و ستاره پرستان می زیست و دیده بود که خاخام های یهود ــ در عراق ــ هنگام ورود در معبد (برای عبادت) پاهاشان را می شویند .

آری ، حُمران در عهد ابوبکر و عُمَر ، بر دین یهود باقی ماند و تنها در سال سوم خلافت عثمان بود که به اسلام درآمد و این بدان معناست که حُمران دیده بود که عثمان بر پاها مسح می کشید سپس دریافت که وی پاها را می شوید (یعنی حُمران دید که عثمان در شش سال نخست خلافت بر پاها مسح می کشید و در شش سال بعد آنها را می شست) و این ، یعنی عثمان بود که وضو را تغییر داد و وضوی جدیدی را ــ به دلایلی که به نظرش آمد ــ بنا نهاد .

بعید نمی نماید که عثمان از حکایتِ مشاهدات حُمران درباره وضوی دیگر اَدیان موجود در عراق ، اثر پذیرفته باشد و به تدریج این مکتب وضویی به ذهنش آمده است .(۲)

پس از همه اینها ، می توانیم بیان داریم که منشأ اختلاف و توجیهاتی که وضو را

۱- ۱ . نام وی ، حُمران بن اَبان (و گفته اند : حمران اُبی ، و گفته اند : حمران بن أبّا) بن ، خالد بن عَمْرو ، بن عقیل ، بن عامر ، بن جَنْدَلَه ، بن جَذِیْمَه ، بن کَعْب ، بن سعد ، بن اَسلم ، بن اَوس مَناه ، بن النَمِر ، بن قاسط ، بن هِنْب ، بن أقصی النَمِری ، مَدَنی ، برده آزاد شده عثمان بن عفان (و گفته اند از موالی غیر عرب بود) . وی در سال ۷۵ هجری درگذشت و در جریانات سیاسی و دینی عصر خود ، نقش مهمی را بازی کرد . برای آگاهی درباره سیره این شخص ، به جلد دوم این پژوهش مراجعه کنید ؛ نیز به ، تهذیب الکمال ۳ : ۲۱ ، ترجمه ۳۱ ؛ تهذیب التهذیب ۳ : ۲۱ ، ترجمه ۳۱؛ تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۲ ، ترجمه ۱۷۴۱ .

۲- ۲ . در جلد دوم ، بحث «مناقشه در روایات عثمان» این مطلب را روشن خواهیم ساخت .

بحرانی ساخت ، همه ، به عثمان برمی گردد که چه بسا وی تحتِ تأثیر تلقین های حُمران و عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص قرار گرفت . حُمران از موالیان عثمان بود و عبد اللّه ، از کسانی است که در جنگ «یَرْموک» به دو بار شتر [یا یک خورجین] از کتاب های یهود دست یافت و روایات نهفته در آنها را آورد تا از این طریق ، وضوی غَسْلی را استوار سازد .

لیکن این دیدگاه به نظر رجحان دارد که نخستین بدعت گذار در وضو ، عثمان است ؛ زیرا وی با کنایه و صراحت ، رویاروی مخالفانش ایستاد و در مناسبت های مختلف خود را به زحمت می انداخت تا دلایل صحت وضویش را بیان دارد .

این کار ، پس از آن صورت می گرفت که وی وضویش را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می داد و می گفت : «شنیدم رسول خدا می فرمود : ... وضوی کامل بگیرید ... وضو را نیکو و شایسته به جای آورید» و عباراتی مشابه اینها که بتوان در راستای پشتیبانی از دیدگاه سه بار شستن اعضای وضو ، آنها را به کار گرفت به این اعتبار که تکرار دفعاتِ شستنِ اعضا ، نهایت «اِسباغ» وضوست ؛ چنان که وی از «احسانِ وضو» فزونی نظافت اعضا را فهمید و شستن پاها را از مَسح بسنده دانست ؛ زیرا این کار هم مسح است و هم چیزی افزون بر مسح یا بدان جهت که کف پا از روی آن بیشتر می آلاید ، و این رویکرد را در تعلیل های پیروان عثمان مشاهده می کنیم .

چکیده سخن این است که در مسئله وضو ، میان عثمان و صحابه ، کشمکش افتاد و کسی که سنگ بنای این درگیری را نهاد ، شخص عثمان بود .

بعید به نظر نمی رسد که بعضی از این روایات ، بعدها از زبان عثمان افزوده شده باشد و خود وی از آنها مبراست و بسا نه این باشد و نه آن ، بلکه امر سومی است .

به هر حال ، این امر نیازمند وارسی و تحقیق است . برای آنکه واقع نگر باشیم باید رویدادها را جداگانه بررسی و تحلیل کنیم . بدین شیوه ، امید است به هدف دست یابیم .

بدعت در وضو چرا ؟

اشاره

اکنون به آنچه در پیش مطرح کردیم ، باز می گردیم :

چگونه عثمان از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله روی برتافت و وضویی را آورد که با وضوی مسلمانان مغایرت داشت ؟

سببی که عثمان را بر این تصمیم برانگیخت چه بود ؟ با اینکه می دانست این روند ، معارضه صحابه را در پی خواهد داشت و بسا به اموری بینجامد که فرجامِ آن خوشایند نیست .

برای پاسخ به این سؤال ، هر چند به اجمال ، سامان مقدمه ای لازم است که در آن انگیزه های اختلاف مسلمانان در دوره عثمان و اسباب قتل او را یادآور شویم .

مُورِّخان اجماع دارند که قتل عثمان به خاطر بدعت هایی بود که او پدید آورد و این بدعت ها را به بذل و بخشش مالی به خویشاوندانش تفسیر می کنند و مناصب و اموالی که در اختیار آنها قرار داد .(۱)

لیکن آیا این بدعت ها _ به تنهایی _ می تواند عامل قتلِ عثمان باشد ؟ یا اینکه در اینجا عوامل دیگری است که تاریخ نویسان آن را نیاورده اند ؟

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه درباره بدعت های عثمان می نگارد :

اینها گرچه بدعت اند ، جز اینکه به پایه ای نمی رسند که ریختن خون عثمان مباح شود . بر آنان واجب بود که عثمان را از خلافت خلع کنند ؛ چرا که برای این کار شایستگی نداشت و نباید در قتل او شتاب می کردند .(۲)

هر گاه این مطلب درست باشد ، سبب قتل عثمان چیست ؟

اثر انگیزه های مالی و سیاسی در گسترش آتش اختلاف و تحریک امت بر ضدّ عثمان ، انکار شدنی نیست ، لیکن _ با وجود این _ سبب دیگری در قتل عثمان احتمال

۱- ۱ . اَنساب الأشراف ۶ : ۱۵۵ _ ۱۶۰ ، باب أمر المُسیّرین من ... ؛ شرح نهج البلاغه ۳ : ۱۷ ؛ الطبقات الکبری ۳ : ۶۴ ، باب ذکر بیعه عثمان .

۲- ۲ . شرح نهج البلاغه ۱ : ۱۹۹ _ ۲۰۰ .

می رود که در پشت صحنه نهفته است و پژوهشگران و محققان درباره آن بحث نکرده اند .

زیرا شیوه ناشایست مالی عثمان ، قتل او را واجب نمی ساخت . خبر ثابت از وی هست که اموال انبوهی را سوی همه سرشناسان سرازیر می ساخت تا آنجا که بعضی احتمال داده اند نرمی و طبع سخاوتمندانه و کریمانه اش به قتل او انجامید و بخشش های فراوان عثمان به دشمنانش کمتر از آنچه به خویشاوندانش تخصیص می داد ، نبود .

روایت شده که طلحه از عثمان پنجاه هزار [دینار] قرض گرفت ، روزی به عثمان گفت : مالت را فراهم ساخته ام ، کسی را بفرست آن را بستاند . عثمان ، همه آن را به طلحه بخشید .(۱)

در جای دیگر آمده است :

عثمان دویست هزار [دینار] به طلحه صله داد ، چهار پایان و بندگان طلحه فزونی یافت و تنها درآمد غلّات وی از عراق ــ به تنهایی ــ روزانه هزار دینار بود .(۲)

ابن سعد در طبقات می نویسد :

زمانی که طلحه مُرد ، میراثش به سی میلیون درهم می رسید ، که دو میلیون و دویست هزار درهم و دویست هزار دینار از آنها نقد بود .(۳)

بعید به نظر می رسد که طلحه (با این همه بهره مندی) از مخالفانِ سیاستِ مالی عثمان باشد ؛ از این رو این سؤال مطرح است که سبب مخالفتِ طلحه با عثمان چه

۱- ۱ . بنگرید به ، تاریخ طبری ۳ : ۴۳۳ ، باب بعض من ... ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۷۳ ، باب ذکر بعض سیره ... .
۲- ۲ . بنگرید به ، مقدمه ابن خلدون ۱ : ۲۰۴ ، فصل ۲۸ ؛ الإستقصا لأخبار دول المغرب الأقصی ۱ : ۹۶ ، باب فتح أفریقیه .
۳- ۳ . بنگرید به ، الطبقات الکبری ۳ : ۲۲۲ .

بود ؟ آیا طمع در حکومت او را بر این کار واداشت یا غیرت دینی اش او را در صف مخالفانِ عثمان درآورد ؟

نگارنـده بر این بـاور است که چشم داشت به تختِ حکومت ، پشت صـحنه موضع گیری طلحه بود و همین را عایشه نیز انتظار می کشید .

اما در خصوص عبـد الرّحمان بن عوف ، باید گفت که عثمان با وعده حکومت می کوشـید دل او را به دست آورد و وصـیت نامه ای نیز در این زمینه نوشت ، لیکن نمی خواست این وصـیت نشـر یابد ؛ زیرا در صـحیح بخاری خبری آمده که اشاره دارد عثمان قصد داشت خلافت را به زُبَیر بن عَوّام بسپارد(۱) (بر خلاف آنچه که برای کاتب خود ، حُمران بن اَبان ، دیکته کرد) .

در تاریخ الاسلام و سیر أعلام النبلاء و الکاشف (که همه آنها از ذَهَبی است) می خوانیم :

عثمـان خون دماغ شـد [و از این بیماری به تنگ آمـد] حُمران را خواست و گفت : بنویس که خلافت بعـد از من ، برای عبد الرّحمان است .(۲)

در فتح الباری و تاریخ دمشق آمده است :

عثمان از کاتب خویش ــ حُمران ــ خواست این مطلب را بنویسد و کتمان دارد . حُمران پیش عبد الرّحمان چاپلوسی کرد [و آن را فـاش سـاخت] . عبـد الرَّحمـان عثمـان را بر این کار [اینکه به حُمران اعتماد کرده و این راز را با او در این میان نهاده و مکتوب ساخته است] سرزنش نمود . عثمان بر حُمران خشمگین شد و او را از مدینه به بصره تبعید کرد .(۳)

۱- ۱ . صحیح بخاری ۳ : ۱۳۶۲ ، حدیث ۳۵۱۲ و۳۵۱۳ .

۲- ۲ . تاریخ المدینه (ابن شبه) ۲ : ۱۳۸ ــ ۱۳۹ ؛ تاریخ الإسلام ۳ : ۳۹۵ ، و جلد ۵ : ۳۹۶ ــ ۳۹۷ ؛ سیر أعلام النُّبلاء ۱ : ۸۸ ، و جلد ۴ : ۱۸۳ .

۳- ۳ . فتح الباری ۷ : ۸۰ ؛ تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۸ (در این مأخـذ آمـده است که عثمان از حُمران خواست که هیچ کس را از این ماجرا با خبر نسازد) .

امـام علی علیه السـلام در سـخنی با ابن عوف (آن گاه که در «یوم الـدار» دست بیعت به عثمان داد) به این حقیقت ، اشاره می کند و می فرماید :

حرّکَکَ الصَهْرُ وَبَعَثَکَ عَلَی ما صَنَعْتَ ، واللّه ما أَمَّلْتَ منه إلاّ ما أَمَّلَ صاحِبُک مِن صاحبه ؛ دَقَّ اللّه بینکما عِطْرَ مَنْشِم ؛(1)

اینکه داماد عثمان بودی تحریکت کرد و بر این کار واداشت ، به خـدا سوگند [با این بیعت] همان آرزویی در سرت بود که عُمَر از ابوبکر [در پی بیعت با او] انتظار داشت ، خدا میانتان عِطر مَنْشِم بپاشد .(2)

در روایت دیگری است که امام علیه السلام به عبد الرحمان فرمود :

[از این سـخن] بگـذر ! عثمان را به خلافت برگزیدی تا بعد از وی آن را به چنگ آوری ! خدا عِطر مَنْشِم را میانتان بپراکند [و شرارت را بگستراند] .(3)

از سـویی ، معروف است که ابن عـوف ، ثروت هنگفت و امـوال فراوانی داشت ؛ هزار شـتر ، صـد اسب ، ده هزار گوسـفند و زمینی که بـا آبیـاری بیست شتر آبکش کشت می شـد . هریک از چهار زنِ او ، سـهم شان را از میراثی که بر جای گـذاشت ، بیرون آوردند ، هشتاد و چهار هزار شد .(4)

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه ۱ : ۱۸۸ ؛ الإرشاد ۱ : ۲۸۷ .
۲- ۲ . مَنْشِم ، نام زنی عطّار در مکه بود که «خُزاعه» و «جُرهم» هرگاه سوی جنگ رهسپار می شدند ، از عطرِ وی به خود می زدنـد و هرگـاه چنین می کردنـد ، کـار زارشـان شـدت می یافت و کشـتار فراوانی بر جای می گـذاشت «اَشَأَم من عطر مَنْشِم» ضرب المثلی است که در گسترش شرارت ، بر زبان می آید (المنجد ، فرائد الأدب ، حرف «ع») (م) .
۳- ۳ . شرح نهج البلاغه ۹ : ۵۵ ؛ السقیفه و فدک (جوهری) : ۸۹ .
۴- ۴ . مروج الـذهب ۲ : ۳۳۳ ، بـاب ذکر خلافه عثمان ؛ ابن سـعد در «الطبقات الکبری ۳ : ۱۶۳» می افزایـد : در میراث عبد الرحمان ، پاره هایی از طلا بود که با تبر قطعه قطعه می شد ، حتی دست اشخاص در این کار ، تاول زد .

اما درباره دارایی های زبیر بن عوّام ، هرچه خواهی بگوی که اموالش فزون از شمار بود .(۱)

بنـابراین ، نمی توان انتقاد ابن عوف از عثمان را به حساب طمع در حکومت و مال انگاشت ، هر چنـد طمعِ «طلحه» و «زُبیر» در حکومت ، بعید نمی نماید .

مال به اندازه ای بخشش می شد که گروه فراوانی را راضی نگه دارد . عثمان نخستین کسی است که به اِقطاع دست یازید ؛ به عبـد اللّه بن مسـعود ، سـعد بن اَبی وقّاص ، طلحه ، زُبیر ، خَبّاب بن اَرَتّ ، خارجه ، عَـِدی بن حاتِم ، سـعید بن زیـد ، خالـد بن عُرْفُطَه (و دیگران) زمین های ویژه ای را واگذارْد .(۲)

از ابن سیرین نقل شده که گفت :

در زمانِ عثمان به قدری مال فراوان شد که کنیز به [درهم های [هم وزن خودش فروخته می شد ، و اسب به صد هزار درهم ، و نخل به هزار درهم .(۳)

ص: ۱۲۴

۱- ۱ . بخاری در «صحیح بخاری ۳ : ۱۱۳۸ ، حدیث ۲۹۶۱» می گوید : زبیر کشـته شد و جز زمین هایی بر جای نگذاشت که «غابه» (بیشه زار) از آنهاست ، و یازده خانه در مدینه ، و دو خانه در بصـره ، و یک خانه در کوفه ، و یک خانه در مصـر . زبیر «غابه» را به یکصـد و هفتاد هزار خریـد و فرندش عبد اللّه ، آن را یک میلیون و ششـصد هزار فروخت . وی سـپس می افزاید : زبیر چهار زن داشت ، ثلث اموالش برداشته شد [سپس میراثش را تقسیم کردند] به هر زن یک میلیون و دویست هزار رسید . ابن سعد در «الطبقات الکبری ۳ : ۱۰۸ _ ۱۱۰ ، باب ذکر وصـیه الزبیر ...» می نویسد : زبیر در مصر ، در اسکندریه ، در کوفه ، سرزمین هایی داشت و در بصره خانه هایی را مالک بود و غلاتی از اَطرافِ مدینه برایش می آمد .

۲- ۲ . تاریخ المدینه (ابن شبه) ۲ : ۱۳۳ _ ۱۳۴ ، حدیث ۱۷۸۳ _ ۱۷۸۵ و ۱۷۸۷ .

۳- ۳ . الإستیعاب ۳ : ۱۰۴۱ ؛ تهذیب الکمال ۱۹ : ۴۵۱ ، ترجمه ۳۸۴۷ ؛ الکاشف ۲ : ۱۱ ، ترجمه ۳۷۲۶ ؛ تاریخ المدینه ۲ : ۱۳۴ ، حدیث ۱۷۸۸ . وی این سخن را به عبد اللّه بن سعدی قرشی عامری صحابی (م۹۷ه_) نسبت داده است .

اگر این نقل ها درست باشد ، انگیزه شورشگران چه بود ؟

اگر گفته شود : طمع در حکومت ، عامل قیامِ مردم بود ، تصوّر آن نسبت به بعضی معقول است امّا قیام همه مردم به طمعِ حکومت ، محال می باشد . افزون بر اینکه طمع ورزان باید برای برانگیختن افکار عمومی به اموری استناد می کردند ؛ بدعت های مالی و نزدیک ساختن پسر عموها به خود ، موجب ارتداد و قتل نیست ، پس نکته های مهمی که مخالفان علیه عثمان بر آنها استناد می جستند ، چه بود ؟

در اینجا اموری برای ما آشکار می شود که طَبَری و دیگران (از باب رعایت حال توده مردم !) از بیانِ آن ترسیده اند .

طَبَری می نویسد :

بسیاری از عواملی را که قاتلان عثمان آنها را دستاویز قتل وی ساختند ، آوردیم و از بسیاری از آنها (به [دلیل مصالحی که به نظرمان آمد و] جهاتی که چشم پوشی از آنها را اقتضا داشت) صرف نظر کردیم .(۱)

و در جای دیگر می نگارد :

(برایم حدیث کرد یزید بن ظَبْیان همدانی که) محمد بن ابوبکر چون بر مصر ولایت یافت ، به معاویه نامه نوشت . وی [یعنی یزید بن ظَبْیان] مکاتباتی را که میان آن دو روی داد ، آورده است . من ذکر آنها را خوش نداشتم ؛ چرا که مطالبی در آنهاست که عامه مردم تاب شنیدنش را ندارند .(۲)

ابن اثیر درباره عوامل قتل عثمان می نویسد :

بسیاری از انگیزه هایی را که مردم دستاویز قتل عثمان ساختند ، رها

۱- ۱ . تاریخ طبری ۳ : ۳۹۹ ، احداث سنه ۳۵ه ، باب فی ذکر الخبر عن قتله ...

۲- ۲ . تاریخ طبری ۳ : ۵۷۷ ، احداث سنه ۳۶ه ، باب ذکر ولایه محمد بن أبی بکر ...

کردیم ؛ به علت هایی که به این کار فرا می خواند .(۱)

اکنون ، سؤال را تکرار می کنیم و آن گونه که طَبَری ادعا می کند ما نمی خواهیم افکار عمومی را برانگیزیم یا چیزی را بیاوریم که آنها دوست نمی دارند ، بلکه می خواهیم به دور از احساس ها و عواطف ، به حقیقت دست یابیم و واقع را بشناسیم ؛ زیرا رویدادهای تاریخی را باید همان گونه که هستند وارسی کنیم و شایسته نیست گرایش ها و عواطف در آنها نقش بیافرینند .

ما دوست نداریم همچون طَبَری و ابن اثیر و خلیفه بن خیاط (و اَمثال آنها) باشیم ، کسانی که رویداد تاریخی را به جهت سبب های پنهانی [و مصلحت اندیشی های خودشان] بی دنباله نقل می کنند و باکی ندارند از اینکه بخشی از آن را نیاورند ، هر چند این کار ، به تحریف واقعیت و دگرگون سازی حقیقت ، بینجامد .

طَبَری ــ در تاریخ خود ــ می نویسد :

در این سال (سال ۳۰ هجری) ماجرای ابوذر و معاویه و کوچ دادن معاویه او را از شام به مدینه ، روی داد . در سبب کوچاندن ابوذر ، امور فراوانی ذکر شده است و من نمی پسندم بیشتر آنها را بیاورم .

اما کسانی که معاویه را ــ در این کار ــ معذور می دارند ، در این زمینه داستانی را یادآور می شوند که «سری» [بن یحیی] آن را برایم نوشت [و در آن [ذکر می کند که سیف بن عُمَر از عطیّه از یزید فَقْعَسی ... برای شعیب نقل کرد ...(۲)

۱- ۱ . الکامل فی التاریخ ۳ : ۵۸ ، اَحداث سنه ۳۵ه . خلیفه بن خیاط عُصْفُری از ابو عبیده و علی بن محمد (و غیر این دو) نقل کرده است که آن دو درباره هجوم خالد با نیروهایش بر «عین التَّمْر» گفتند : خالد به عین التَّمْر آمد ، آنان را محاصره کرد تا اینکه به حکم وی گردن نهادند، سپس آنها را کشت و اسیر ساخت... در گروهی که شمارشان به چهل نفر می رسید، و من خوش ندارم نامشان را بیاورم (تاریخ خلیفه بن خیاط : ۷۹).

۲- ۲ . تاریخ طبری ۳ : ۳۳۵ ، باب فی اَخبار أبی ذر .

ابن اثیر می نگارد :

در این باره امور فراوانی ذکر شده است (اینکه : معاویه ابوذر را دشنام داد و تهدید به قتل کرد و او را از شام به مدینه بر مرکبی بی سایبان [یا بر شتری با پالانی چوبی] روانه ساخت ، و تبعید ابوذر از مدینه بر وجهی زشت و نفرت آور) که نقل آنها صحیح نمی باشد و اگر این خبرها درست آید ، باید عثمان را معذور داشت ؛ چرا که امام می بایست رعیت خویش را اَدب کند (و دیگر عذرها که می توان آورد) نه اینکه این کارها را سبب طعن بر وی قرار داد .(۱)

این نقل طَبَری چه معنایی می دهد که عذر تراشان معاویه و خبر سیف بن عُمَر را می آورد و از اسباب فراوان دیگر ، خودداری می کند ؟!

چرا ابن اثیر نمی پسندد که ماجرای ابوذر را نقل کند و اینکه معاویه او را دشنام داد و به قتل تهدید کرد و بر مرکبی بی سایبان [یا بر شتری با پالانی چوبی] راهی مدینه ساخت ، در حالی که نقل این ماجرا از سوی همه مُورّخان متواتر است .

آیا این موضع گیری ها از سوی آنها در راستای خدمت به سلطان و حکومت نبود ؟ و دور ساختن امت از حقیقت به شمار نمی آید ؟

خواننده چه نتیجه ای خواهد گرفت اگر دو متن (ماجرای قتل عثمان و ماجرای تبعید ابوذر) را در تاریخ طبری و ابن اثیر با هم مقایسه کند ؟ آیا این کار ، روی آوری به یک سمت (و نه سوی دیگر) نیست ؟ زیرا طَبَری ، دیگر انگیزه های قتل عثمان را از بیم عامه مردم نمی آورد ، اما ــ در اینجا ــ نمی پسندد که اندکی از عوامل تبعید ابوذر را (به همان علت پیشین) نقل کند ، لیکن طَبَری ، اَخبار عذرتراشان معاویه را با همه جزئیاتش می آورد ؛ گویا می خواهد کفه آنها را رجحان بخشد ! چرا وی به این کار دست

ص: ۱۲۷

۱- ۱ . الکامل فی التاریخ ۳ : ۱۰ ، اَحداث سنه ۳۰ه ، باب فی تسییر أبی ذر ...

می یازد ؟

آیا بعد از آگاهی بر این گزارش ها ، می توانیم به توجیهاتی که طَبَری و دیگران ، در عدم نقل اسباب قتل عثمان آورده اند ، اطمینان کنیم ؟

آری ، ناسازگاری اهداف این متون ، ما را در کلام طَبَری و دیگران به شک می اندازد و روح حقیقت جویی و یافتن عواملی غیر از آنچه را که مورخان ذکر کرده اند ، در ما برمی انگیزد .

بدین ترتیب انقلاب مردم ـ به نظر ما ـ تنها به جهات مالی محض نبود (هر چند فسادهای مالی در آن نقش بزرگی ایفا کرد) بلکه انگیزه دینی را در خود نهفته داشت و حتی مسئله برگزیدنِ عثمان خویشاوندان و خاندانش را ، بدان جهت که نزدیکانِ اویند ، نبود ، بلکه به خاطر ناپیراستگی این مقربانِ خلیفه ، صحابه آزرده شدند و ترسیدند که مبادا شریعت ـ در آینده ای نزدیک ـ به دستِ این بردگان آزاد شده تبه کار روز فتح مکه (که با روح اسلام و اهداف آن آشنایی نداشتند) بیفتد .

آری ، نزدیک ساختن عثمان ، خویشاوندانش را به خود ، تنها بدان جهت که آنان فامیل عثمان بودند ، دغدغه آور نشد ، بلکه این آلودگی آنها و دعوتشان به چیزهایی که حجت خدایی بر آنها وجود نداشت ، نگرانی ها را برانگیخت .

ساده اندیشان ، ممکن است ما را به فزونی ادعاها و اقوال متهم سازند و این به جهت هاله ای از قداست است که برای خلفا در ذهن خویش ترسیم کرده اند ، لیکن با مطالعه متونی که اندکی بعد خواهد آمد و اقوال صحابه ، درخواهند یافت که آنچه را بر زبان می آوریم ثابت و مستند ، در مصادر معتبر هست .

اینک بعضی از اعتراضات صحابه را بر عثمان بنگرید که از آنها رایحه نفرتشان از عثمان به مشام می رسد و اینکه اختلاف آنها با عثمان ، امور مالی محض نبود . در پایان ، دیدگاه جدیدی را در قتل عثمان ارائه خواهیم داد که تاکنون مطرح نشده است .

اکنون بـا بیانِ بعضـی از رویـدادهایی همراه می شویم که می توان از رهگـذر آنها به شـمار انبوه مخالفان عثمان و انگیزه های دشمنی با او ، پی بُرد .

۱ . وَلید بن عُقْبَه و شرابخواری

عثمـان ، سـعد بن اَبی وقّاص را از ولایـت «کوفه» عزل کرد و به جـای وی برادر [مادری] اش ولیـد را بر آن گمارد . ولیـد ، شراب آشامیـد و به مسـجد درآمـد و بـا مردم دو رکعت نماز گزارد ، سـپس گفت : [می خواهیـد چنـد رکعت] بیشتر برایتان بخوانم ؟!

ابن مسـعود گفت : خدا تو را خیر ندهد و کسـی را که تو را سوی ما فرسـتاد خیر نرساند ! و مشتی ریگ برگرفت و به صورت ولیـد پاشـید . مردم [هم] او را ریگ باران کردنـد و ولیـد در حالی که ریگ ها سویش سـرازیر می شد و تلو تلو می خورد ، وارد قصر شد .(۱)

گروهی از کوفیان برای پیگیری این ماجرا سوی عثمان رهسپار شدند و او را از آن باخبر ساختند .

ابن عوف گفت : او را چه می شود ؟ آیا جن زده شده است ؟

آنان پاسخ دادند : نه ، لیکن شراب می آشامد و هشیار نیست .

عثمان از جُنْدَب بن زُهیر پرسـید : تو دیدی که برادرم شـراب می آشامید ؟ وی گفت : پناه بر خدا ! لیکن گواهی می دهم که او را مسـت یـافتم و دیـدم کـه از دهـانش شـراب بیرون می آمـد و من انگشـترش را از دسـتش بیرون آوردم و او مست بـود و نفهمید .

سپس عثمان ، آن کوفیان را تهدیـد کرد ، آنان سوی عایشه به راه افتادنـد و ماجرایی را که میان آنها و عثمان رخ داد ، برایش باز گفتند . عایشه ، داد زد : عثمان حدود را باطل ساخت و به تهدید شهود پرداخت !...

۱- ۱ . السیره الحلبیّه ۲ : ۵۱۳ ؛ و بنگرید به ، اَنساب الأشراف ۶ : ۱۴۲ (در این مأخذ ، ماجرا به عَتّاب بن عِلاقَه نسبت داده شده است) .

عثمان پاسخ داد : آیا سرکشان عراق و تبهکاران آنها پناهگاهی جز خانه عایشه نیافتند ؟! عایشه لنگه کفش پیامبر را برافراشت و گفت : سنت رسول خدا _ صاحب این نعل _ ترک شد !

مردم این صدا را شنیدند و به مسجد آمدند و مسجد پر از جمعیت شد ؛ بعضی می گفتند : مرحبا به عایشه ! و بعضی ابراز می کردند که زنان را به این کارها چه کار ؟! تا اینکه با ریگ ها و لنگه کفش ها به جان هم افتادند و این اولین درگیری بعد از پیامبر بود که در میانِ مسلمانان به وقوع پیوست .(1)

این یکی از موارد اعتراض امت بر عثمان به شمار می آید که در درون خود ، دغدغه های دینی بسیاری را نهفته دارد ، از جمله :

گماردنِ شخصی فاسد بر مسلمانان .

تهدید شاهدان از سوی عثمان .

اجرا نکردن حدّ بر کسی که سزاوار حدّ شرعی است .

برنتافتن عزل مسئولی که صلاحیت ولایت بر مردم را ندارد .

همه اینها حقوق اسلامی اند و مسلمانان حق دارند آنها را مطالبه کنند .

۲ . نگرش والیان عثمان در اموال مسلمانان

عثمان ، سعید بن عاص را به جای ولید بن عُقْبَه ، بر «کوفه» گمارد . هنگامی که سعید به کوفه آمد ، گروهی از [سرانِ] آنها را برگزید تا شب ها نزدش گفت و شنود کنند ، روزی [و در یکی از آن شب ها] سعید گفت : سواد [زمین های آباد و سرسبز] کوفه ، ملک قریش و بنی امیه است .

---

۱ – ۱ . الأغانی ۵ : ۱۴۳ ؛ و بنگرید به ، أنساب الأشراف ۶ : ۱۴۳ _ ۱۴۴ ؛ مروج الذهب ۲ : ۳۳۴ _ ۳۳۶ ؛ صحیح مسلم ۳ : ۱۳۳۱ ، حدیث ۱۷۰۷ ؛ البدء و التاریخ ۵ : ۲۰۱ ؛ فصل ۲۰ ؛ تخریج الأحادیث و الآثار (زیلعی) ۳ : ۳۳۳ _ ۳۳۴ ، باب سوره الحجرات (در این کتاب ، مصادر خبر گردآوری شده است) ؛ الوافی بالوفیات ۲۷ : ۲۷۶ _ ۲۷۷ ، ترجمه ۳ .

مالک اشتر ، بر این نگرش اشتباه او برآشفت و گفت : آیا می پنداری زمین هایی که خدا با شمشیرهای ما ملکِ مسلمانان ساخت ، بوستانِ تو و قوم توست ؟!

مسئول انتظامات سعید [با خشم] گفت : آیا سخن امیر را رد می کنی ؟!

نَخَعی ها در حضور سعید ، بر رئیس پلیس او حمله ور شدند [و او را چنان زدند که بر زمین افتاد] و پایش را کشیدند [و به گوشه ای انداختند] .

این کار ، بر سعید گران آمد ، درباره برخورد با آنها به عثمان نامه نوشت ، عثمان دستور داد آنها را به شام تبعید کند .(۱)

در این رویداد نیز اموری بر خلاف شریعت اسلامی است که اگر پژوهنده ، نیک بیندیشد آن را درمی یابد ، و نمی ارزد که نگارنده خود را به زحمت اندازد و آنها را شرح دهد .

۳ . عثمان و اذان سوم روز جمعه

بَلاذُرِی در انساب الأشراف ، از سائب بن یزید نقل می کند که :

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که برای نماز روانه می شد ، مُؤذِّن اَذان می داد و اقامه می گفت . در روزگار ابوبکر و عُمر و در نیمه نخستِ خلافت عثمان ، امر بر همین منوال بود . سپس عثمان ــ در سال هفتم خلافتش ــ اذانِ سومی را ندا داد ، مردم بر این کار خُرده گرفتند و آن را بدعت شمردند .(۲)

۱- ۱ . بنگرید به ، تاریخ طبری ۳ : ۳۶۵ ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۳۲ ، باب فی ذکر تسییر من تسیّر من أهل الکوفه إلی الشام ؛ تاریخ ابن خلدون ۲ : ۵۸۹ ، باب بدء الإنتفاض علی عثمان ؛ تاریخ الإسلام ۳ : ۴۳۱ ، احداث سنه ۳۵ه .
۲- ۲ . انساب الأشراف ۶ : ۱۵۰ ولایه سعید بن العاص علی الکوفه ؛ و بنگرید به ، احکام القرآن (جصّاص) ۵ : ۳۳۶ سوره الجمعه ؛ فتح الباری ۲ : ۳۹۴ ، باب الأذان یوم الجمعه ؛ تحفه الأحوزی ۳ : ۴۰ ، باب ما جاء فی أذان یوم الجمعه .

در اعتراضات صحابه بر عثمان آمده است که وی اموری را آورد که در عهد پیامبر و شیخین ، سابقه نداشت .

ابن اَبی شَیْبَه از طریق ابن عُمَر نقل می کند که گفت :

اذان اول ، در روز جمعه بدعت است .(۱)

از زُهْری روایت شده که :

نخستین کسی که اذان اول را [در روز جمعه] بدعت نهاد ، عثمان است ، این اذان ، برای بازاریان ندا می شد .(۲)

از آنچه گذشت و از اعتراضاتِ صحابه بر عثمان ، می توان دریافت که آنان به امور شرعی اهتمام داشتند و عثمان ، چیزهایی را بدعت گذارْد که در عهد پیامبر و دو خلیفه پیشین ، متعارف نبود و همین ، ادعای ما را روشن می سازد که شورش علیه عثمان ، عِرق دینی را در خود نهفته داشت و تنها به خاطر قوم و خویش بازی عثمان ، روی نداد .

۴ . عثمان و نماز در مِنی

از بدعت های عثمان ، تمام خواندن نماز در «مِنی» است . گروهی از صحابه (از جمله عبد الرَّحمان بن عوف) بر این کار اعتراض کردند .

طَبَری و ابن اثیر (و دیگران) از عبد الملک بن عَمْرو بن اَبی سفیان ثَقَفی ، از عمویش نقل کرده اند که گفت : عثمان نماز [ظهر] را در «مِنی» چهار رکعت گزارد ، شخصی پیش عبد الرّحمان بن عوف آمد و گفت : برادرت را دریاب ، با مردم چهار رکعت گزارد !

عبد الرَّحمان ، با اصحابش نماز [ظهر] را دو رکعت گزارد ، سپس سوی عثمان روانه شد ، بر او درآمد و پرسید : مگر تو در این مکان با رسول خدا دو رکعت

۱- ۱ . مصنّف ابن اَبی شیبه ۱ : ۴۷۰ ، حدیث ۵۴۳۷ .

۲- ۲ . مصنّف ابن ابی شیبه ۱ : ۴۷۰ ، حدیث ۵۴۳۸ .

نگزاردی ؟ گفت : چرا . پرسید : مگر با عُمَر دو رکعت نخواندی ؟ گفت : آری . پرسید : مگر در دوره آغازین خلافتت دو رکعت نگزاردی ؟ پاسخ داد : چنین است .

عثمان گفت : ای ابا محمّد ، خوب گوش کن ! با خبر شدم که بعضی از حاجیانِ یمنی نیز مردمانِ سطحی نگر و درشتْ خوی ، در همین سال گذشته ، گفتند : نماز برای شخصی که در مکه اقامت دارد ، دو رکعت است ! این پیشوایتان عثمان است که نماز [چهار رکعتی] را دو رکعت می خواند !

من در مکه زن گرفتم ، به نظرم آمد از بیمی که بر [دین] مردم دارم ، این نماز را چهار رکعت بخوانم ، و [نیز بدان جهت که] بار دیگر در مکه زنی را به همسری اختیار کردم و در طائف مالی دارم و بسا از مالم سرکشی کنم و بعد از انجامِ مناسک در آنجا سکنا گزینم .

عبد الرّحمان گفت : هیچ یک از اینها معذورت نمی دارد ؛ اینکه می گویی : «[از مکه] زن گرفتم» [اکنون] زنت در مدینه است ، هر گاه بخواهی او را بیرون می آوری و هر گاه بخواهی او را [به مدینه] می بری ، او زنِ توست ، هر جا ساکن شوی سکونت می ورزد .

و اینکه می گویی : «در طایف مالی دارم» میانِ تو و طایف ، سه شب راه است و تو از اهل طایف نمی باشی .

و اما اینکه : «حاجیان یمن و دیگران ، در بازگشت می گویند : این امامتان عثمان است ، با اینکه مسافر نیست ، نماز چهار رکعتی را دو رکعت گزارد» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی نازل می شد و در آن زمان اسلام در میان مردم اندکی رواج یافته بود ، زمان ابوبکر هم مثل زمان پیامبر گذشت ، سپس دوره عُمَر فرا رسید و اسلام همه جا گسترش یافت ، عُمَر تا هنگام مرگ ، در «منی» با مردم دو رکعت نماز گزارد .

عثمان گفت : این دیدگاه و فتوا ، رأیی است که خود پسندیدم .(۱)

در انساب الأشراف آمده است : برایم حدیث کرد محمد بن سعد ، از واقدی ، از محمد بن عبد اللّه ، از زُهری ، از سالم بن عبد اللّه ، از پدرش ، که گفت :

با رسول خدا در «مِنی» [نماز چهار رکعتی را] دو رکعت گزاردم و نیز با ابوبکر و عُمَر و دوره آغازین خلافت عثمان ، سپس عثمان آن را چهار رکعت گزارد ، مردم در این زمینه خرده گرفتند و به عیب گویی از او پرداختند .

از عثمان خواسته شد که از این عقیده بازگردد ، لیکن وی از روش خویش دست نکشید .(۲)

طَبَری ــ در تاریخ خود ــ از واقدی از عُمَر بن صالح بن نافع ، از صالح (از موالیان تَوْءمه) روایت می کند که گفت ، شنیدم ابن عباس می فرمود :

نخستین چیزی که مردم بر عثمان عیب گرفتند این بود که وی در زمانِ خلافتش در «مِنی» نماز [چهار رکعتی را] دو رکعت می گزارد تا اینکه در سال ششم خلافت آن را تمام به جا آورد ، بسیاری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را زشت شمردند و سرزنش گران در زمینه به خرده گیری پرداختند تا آنجا که یکی از آنها پیش عثمان آمد و گفت : نه امر تازه ای رخ داده و نه عهدی کهنه شده است ! زمان پیامبر را به یاد داری که [در «منی» نماز چهار رکعتی را] دو رکعت گزارد ، سپس ابوبکر و آن گاه عُمَر بر همین شیوه رفتار کردند و تو نیز در دوره نخست خلافتت بر این رویه بودی ، چه شد که از آن بازگشتی ؟!

عثمان پاسخ داد : رأیی است که به اجتهاد خود آن را دریافتم .(۳)

۱- ۱ . تاریخ طبری ۳ : ۳۲۳ ، احداث سنه ۲۹ه ؛ الکامل فی التاریخ ۲ : ۴۹۴ ، احداث سنه ۲۹ ؛ تاریخ ابن خلدون ۲ : ۵۸۸ ، باب بدء الإنتفاض علی عثمان .

۲- ۲ . انساب الأشراف ۶ : ۱۵۰ ، باب ولایه سعید بن العاص .

۳- ۳ . تاریخ طبری ۳ : ۳۲۲ ، اَحداث سنه ۲۹ه .

۵ . دادن فدک و خمس آفریقا به مروان بن حکم

ابن قُتَیْبه در المعارف و مَقْدِسی در البدء و التاریخ آورده اند :

از چیزهایی که کینه توزی را علیه عثمان برانگیخت این بود که «فَدَک» را به مروان واگذارد .(۱)

مسلمانان ، این بدعت را بر خلافِ عمل شیخین و ادله شرعی شمردند ؛ زیرا اگر فدک (آن گونه که ابوبکر ادعا می کرد) جزو اموالِ عمومی مسلمانان بود ، چرا عثمان آن را به مروان اختصاص داد ؟

و اگر میراثِ خاندان پیامبر بود (چنان که زهرا در خطبه اش به آن احتجاج کرد) چگونه فرزندان زهرا را از آن بازداشتند ؟!

نسبت به خمس افریقا ماجرا چنین است ،(۲) از چه رو عثمان آن را به ملکیت مروان درآورد ؟!

این اعتراض ، وجهه دینی داشت ؛ زیرا می بینیم مردم به عثمان و نیز بر کارگزارانش (به جهت افکار و اصولی که بدعت گذاردند و تعالیم و مفاهیمی را که زیر پا می گذاشتند) برمی آشوبند . این بدعت ها و خودسری ها ، در شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله ریشه نداشت و ابوبکر و عُمَر به آنها دست نیازیدند .

* * *

اینها بعضی از اموری است که آوردیم تا برای خواننده وجه دیگری روشن شود که عَلَم های مخالفتِ مسلمانان را علیه عثمان برافراشت و از این انتقام ، امور دینی استنباط می شد و اینکه عثمان بدعت هایی پدید آورد که آنان به خاطر نداشتند .

ص: ۱۳۵

۱- ۱ . المعارف : ۱۹۵ ، باب خلافه عثمان ؛ البدء و التاریخ ۵ : ۲۰۰ ، فصل ۲۰ ؛ کشف المشکل (ابن جوزی) ۱ : ۳۰ .

۲- ۲ . بنگرید به ، تاریخ طبری ۳ : ۳۱۵ ؛ الکامل فی التاریخ ۲ : ۴۸۴ ، احداث سنه ۲۷ه ؛ الملل و النحل ۱ : ۲۶ ، المقدمه الرابعه ؛ تاریخ الخلفا : ۱۵۶ .

بسا سبب بعضی از این بدعت ها ، فتواهای جدید (و بی سابقه) عثمان بود که تحتِ تأثیر موالیانش (اَمثال حُمران بن اَبان و دیگران ، که خالد آنها را از عراق به مدینه آورد) بروز یافت ؛ چرا که اینان از روشن فکران و نویسندگانی بودند که پنهانی و نامرئی ، می کوشیدند اسلام را دینی ناقص جلوه دهند و سخنانشان را تحت پوشش شعار مصلحت مطرح می ساختند و با زبان خیرخواهانی امین ، میان مردم ظاهر می شدند .

با مطالعه مواضع و مناصب این موالیان در دولتِ نوپای اسلامی (به ویژه بعد از قتل عثمان) می توان به نقش تخریبی آنها پی برد .

خاطر نشان می سازیم که صحابه گناه اصلی را بر گردن عثمان و تصرّفات ناشایستِ او می انداختند و اینکه وی این بدعت ها و کارهای بی پیشینه را در دین ایجاد کرد ، نه اینکه گناه را به گردن این ضعفای پر نفوذ [و تازه به دوران رسیده ها ، اَمثال حُمران و ...] اندازند .

نیز با مطالعه اَقوال صحابه در برابر بدعت های عثمان ، انسان به این نظر قطعی می رسد که آنان کینه عثمان را به دل گرفتند و از خلافتِ وی ناخرسند بودند .

اینک بعضی از سخنانِ آنها را در این عرصه می آوریم .

موضع گیری صحابه علیه سیاست عثمان و بدعت های او

۱ . طَلْحَه بن عبد اللّه

بَلاذُرِی آورده است که طلحه به عثمان گفت :

تو بدعت هایی را [در دین] پدید آوردی که مردم آنها را به یاد نداشتند .(۱)

ثَقَفی ــ در تاریخش ــ و ابن اَعثم در الفتوح می نگارد که طلحه به پا خاست و به عثمان گفت :

ای عثمان ، مردم ، به خاطر این بدعت ها و کارهای بی سابقه ای که به آنها

ص: ۱۳۶

۱- ۱ . انساب الأشراف ۶ : ۱۵۶ ، باب فی امر المسیّرین ...

دست یازیدی ، تو را سفیه می دانند و خلافتِ تو را خوش ندارند ، و این بدعت ها جایی در ذهن آنها ندارد ؛ اگر به راه آیی برایت بهتر است و اگر روی برتابی ، زیان کارتر از تو _ در دنیا و آخرت _ کسی نیست .(۱)

روایت شده که طلحه به مالک بن اَوس گفت :

ای مالک ، من عثمان را اندرز دادم و او نپذیرفت ! بدعت هایی پدید آورد و کارهایی کرد که چاره ای نیافت جز اینکه آنها را تغییر دهد .(۲)

۲ . زُبَیر بن عَوّام

در شرح نهج البلاغه آمده است که زُبیر می گفت :

عثمان را بکشید که دینتان را تغییر داد !

گفتند : پسرت در آستانه در از او حمایت می کند !

زُبَیر گفت : بدم نمی آید که عثمان به قتل رسد ، هر چند این کار را با کشتنِ فرزندم بیاغازند .(۳)

۳ . عبد اللّه بن مسعود

در انساب الأشراف آمده است :

چون ابن مسعود ، کلیدهای بیت المال را جلو ولید بن عُقْبَه انداخت ، گفت : هرکه [دین خدا را] تغییر دهد ، خدا آنچه را که در دستِ اوست تغییر می دهد ، و هرکه [دین خدا را به چیز دیگر] جایگزین سازد ، خدا بر وی خشم می گیرد !

۱- ۱ . الفتوح ۲ : ۳۹۵ ، باب فی ذکر قدوم العَنَزِی علی عثمان ؛ بحارالأنوار ۳۱ : ۲۸۵ ، باب ۲۵ ، طعن ۲۰ .
۲- ۲ . بنگرید به ، بحارالأنوار ۳ : ۲۸۷ ، باب۲۰ ؛ در «الإمامه والسیاسه ۱ : ۴۰ ، باب رجوع محمد بن اَبی بکر به مدینه» آمده است : طلحه _ هنگامی که عثمان او را شاهد گرفت _ این گونه گفت : بدان جهت که تو دین را دگرگون ساختی و تغییر دادی .
۳- ۳ . شرح نهج البلاغه ۹ : ۳۶ شرح خطبه ۱۳۷ .

سردمدارتان را جز بر این رویه نمی بینم که به تغییر و تبدیل دست یازید .

آیا شخصی همچون سعد بن اَبی وَقّاص را از ولایت بر کنار می سازد و ولید بن عُقْبَه را به جای آن می گمارد ؟!(1)

ابن مسعود ، پیوسته این سخن را بر زبان جاری می ساخت :

راست ترین سخن ، کتابِ خداست و بهترین هدایت ، رهنمون محمد است و بدترین چیزها ، اموری اند که [در دین سابقه ندارند و] نو پیدایند ، و پیدایش هر امر بی پیشینه [در دین] بدعت به شمار می رود و هر بدعتی گمراهی است و هر شخصِ گمراهی در دوزخ جای دارد .(2)

۴ . عَمّار بن یاسر

مورّخان آورده اند که عمّار ــ در جنگ صِفّین ــ خطبه خواند و گفت :

ای بندگان خدا ، با من سوی گروهی برخیزید که می پندارند خون خواه کسی اند که به خویش ستم کرد ، بر بندگان خدا به چیزی که در کتابِ خدا نبود ، حکم راند ؛ او را انسان های شایسته ای به قتل رساندند که تجاوزگری را بر نمی تافتند و به نیکوکاری فرا می خواندند . اینان که اگر دنیاشان بسامان باشد باکی از فروپاشی و نابودی دین ندارند ، گویند : چرا عثمان را کشتید ؟ گوییم : به خاطر بدعت هایی که گذارد ...(3)

در کتاب صِفّین ــ در ماجرایی که میان عَمْرو بن عاص و عمّار گذشت ــ آمده است :

عَمْرو پرسید : چرا عثمان را کشتید ؟

عمّار پاسخ داد : عثمان می خواست دین ما را دگرگون سازد ، از این رو او

۱- ۱ . انساب الأشراف ۶ : ۱۴۶ فی امر عبد اللّه بن مسعود ؛ و بنگرید به ، شرح نهج البلاغه ۳ : ۴۲ شرح خطبه ۱۳۷ ؛ الإعتصام (شاطبی) ۱ : ۶۹ ؛ مصنّف ابن اَبی شیبه ۷ : ۱۰۶ ، حدیث ۳۴۵۵۲ .

۲- ۲ . همان .

۳- ۳ . کتاب صفّین : ۳۱۹ الجزء الخامس ؛ شرح نهج البلاغه ۵ : ۲۵۲ .

را کشتیم .

عَمْرو گفت : شنیدید ! او به قتل عثمان اعتراف کرد !

عمّار گفت : پیش از تو ، فرعون این سخن را بر زبان آورد ؛ چرا که [به اطرافیانش] گفت : « أَلَا تَسْتَمِعُون »(۱) ؛ آیا نشنیدید [موسی چه گفت] ؟!(۲)

۵ . عَمْرو بن عاص

علی رغم اینکه ابن عاص ، پس از قتل عثمان ، برای خون خواهی او یاری می طلبیـد ، در دوران حیاتِ عثمان ، به انتقاد از وی می پرداخت ؛ آن گاه که عثمان ، عمّار را کتک زد ، گفت :

این ، منبر پیامبرتان است و این ، جامه اوست و این موی اوست که [هنوز] در میانتان هست و نپوسـیده است در حالی که شما [دین او را] دگرگون ساختید و تغییر دادید !

عثمان ، چنان [از این سخن] به خشم آمد که نمی دانست چه می گوید .(۳)

۱- ۱ . سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۵ .
۲- ۲ . کتاب صفّین : ۳۳۹؛ شرح نهج البلاغه ۸ : ۲۲ ، باب عود إلی اخبار صفین .
۳- ۳ . انساب الاشراف ۶ : ۲۰۹ ، باب ما عابوه علی عثمان . شایان ذکر است که عمرو بن عاص از کسانی است که مردم را بر عثمان می شوراند ؛ زیرا عثمان از امارتِ مصـر اورا عزل کرد . مورخان آورده اند که عَمْرو بن عاص هنگامی که در محاصـره اول عثمـان حضور یـافت ، به عثمـان گفت : ای عثمـان ، مردم را به هلاکت کشانـدی ، از خـدا بترس و توبه کن ! عثمان به او گفت : ای پسـر نابغه ، برای اینکه تو را از ولایت مصـر برداشـتم ، طاغیان را بر من می شورانی ! ابن عاص ، به فلسطین رفت و در آنجـا به سامـان اموالش پرداخت و مردم ــ حتی چوپانـان ــ را علیه عثمـان تحریـک می کرد . چون خبر قتـل عثمان به وی رسـید ، گفت : من ، ابو عبد اللّه ام ! هرگاه زخمی زنم آن را می خراشم . برای آگاهی بیشتر ، بنگرید به : انساب الأشراف ۶ : ۱۹۲ ، باب فی اَمر عَمْرو ؛ تاریـخ طبری ۳ : ۳۹۲ ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۵۵ ، احداث سنه ۳۵ه ؛ تاریخ دمشق ۵۵ : ۲۶ ، ترجمه ۶۸۶۳ .

۶ . سعد بن اَبی وَقّاص

ابن قُتَیبه ، پاسخی را که سعد بن اَبی وقّاص پیرامون دفاع های عثمان داده ، می آورد :

سعد گفت : ما از یاری عثمان دست کشیدیم و اگر می خواستیم از او دفاع می کردیم ، لیکن عثمان [دین را] تغییر داد و [خودش نیز] تغییر یافت ، هم به خوبی ها دست یازید و هم مرتکب بدی ها شد ؛ اگر کار خوب کردیم [که به یاری عثمان برنخاستیم] باکی بر ما نخواهد بود و اگر این رفتارمان ناشایست باشد ، از خدا آمرزش می طلبیم !(۱)

۷ . هاشم مِرْقال

هاشم مِرْقال ، به جوان شامی ، گفت :

تو را چه به ابن عفّان ؟! اصحاب محمد و فرزندانِ اَصحابش و قاریان قرآن او را به قتل رساندند ؛ چرا که [در دین] بدعت گذارْد و با حکمِ قرآن مخالفت ورزید .

اَصحاب محمد ، اهل دین اند و برای نظر در امور مسلمانان ، از تو و اصحابت اَولیترند . گمان نمی کنم که امر این امت و امر دین ، به اندازه یک چشم به هم زدن ، نیازمند تو باشد .(۲)

۸ . مالک اشتر

در نامه مالک اشتر به عثمان آمده است :

از مالک بن حارث ، به خلیفه گرفتار خطاکار ، رویگردان از سنت پیامبر ، آن

۱- ۱ . الإمامه والسیاسه ۱ : ۴۸ .

۲- ۲ . بنگرید به ، کتاب صفّین : ۳۵۵ ؛ تاریخ طبری ۴ : ۳۰ ، احداث سنه ۳۷ه (خبر فوق ، از این دو مصدر به هم تلفیق شده است) .

که حکم قرآن را انداخت پشتِ سر ، اما بعد ...(۱)

و این سخن مالک که گفت : عثمان [دین را] تغییر داد و دگرگون ساخت .(۲)

۹ . عایشه

بعد از آنکه عثمان هر کاری که دلش خواست با عمّار کرد ، این سخن از عایشه مشهور است که گفت :

چه زود سنت پیامبرتان را ترک کردید ؟! این موی پیامبر و کفش اوست که هنوز نپوسیده است !(۳)

پس از آنکه گروه اهل عراق (برای شکایت از عثمان) پیش عایشه آمدند ، گفت :

سنت رسول خدا ــ صاحب این کفش ــ وانهاده شد !(۴)

ابو الفداء می نویسد :

عایشه با کسانی همراه بود که عملکردهای عثمان را برنمی تافتند . وی پیراهن پیامبر را برافراشت و می گفت : این پیراهن و موی اوست که [هنوز] نپوسیده است در حالی که دینش از میان رفت .(۵)

یعقوبی می آورد که عایشه گفت :

این ، لباسِ رسول خداست که [هنوز] کهنه نشده است در حالی که عثمان سنتش را کهنه ساخت .(۶)

۱- ۱ . انساب الأشراف ۶ : ۱۵۹ ، باب المسیرین من ... ؛ و بنگرید به ، الفتوح ۱ : ۳۹۹ ، باب فی جواب الأشتر ...
۲- ۲ . انساب الأشراف ۶ : ۱۵۷ ؛ الفتوح ۱ : ۳۹۶ ، فی خبر الأشتر و خروجه ...
۳- ۳ . انساب الأشراف ۶ : ۱۶۲ ، فی امر عمار ... ؛ شرح نهج البلاغه ۳ : ۴۹ .
۴- ۴ . الأغانی ۵ : ۱۴۳ ، باب فی ما وقع بین عثمان ... ؛ الغدیر ۸ : ۱۲۳ .
۵- ۵ . تاریخ ابی الفداء ۱ : ۱۷۲ .
۶- ۶ . تاریخ یعقوبی ۲ : ۱۷۵ ایام عثمان ؛ شرح نهج البلاغه ۶ : ۲۱۵ .

عایشه ، نخستین کسی است که عثمان را «نَعْثَل»(۱) نامید و به قتلش حکم کرد .(۲)

۱۰ . محمد بن اَبی بکر

ابن سعد و ابن عساکر و ابن کثیر و بلاذُرِی (و دیگران) آورده اند که محمد بن ابی بکر به عثمان گفت :

ای نَعثل ، تو بر چه دینی هستی ؟

عثمان گفت : بر دین اسلامم ، نَعثل نیستم ، امیر مؤمنانم .

گفت : [حکم] کتابِ خدا را تغییر دادی !

عثمان گفت : میان من و شما ، کتاب خدا [حاکم] باشد .

محمد بن ابی بکر ، پیش آمد و ریش عثمان را گرفت و گفت : روز قیامت از ما نمی پذیرند که بگوییم : « رَبَّنا إِنّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلاَ » ؛(۳) پروردگارا ، ما رئیسان و بزرگانمان را پیرویدیم ، آنان ما را به گمراهه کشاندند .

و عثمان را با دستش از خانه (به عرصه منزل) بیرون کشید .

عثمان می گفت : ای فرزند برادر ، پدرت ریش مرا نمی گرفت ...(۴)

ص: ۱۴۲

۱- ۱ . ابن ناصر الدین دمشقی می گوید : نعثل ، یکی از یهودیان مدینه بود که عثمان به وی شباهت داشت ؛ بنگرید به ، توضیح المشتبه ۱ : ۵۷ . و گفته اند : نَعْثَل [به معنای] پیرمرد احمق است ، و گویند : نام مرد دراز ریشی در مصر ، نعثل بود و عثمان به وی شباهت داشت (الفائق ۴ : ۵۲ ؛ النهایه فی غریب الأثر ۵ : ۷۹) .

۲- ۲ . با این سخن که «بکشید نَعْثَل را» ، «خدا بکشد نَعْثَل را» (الفتوح ۱ : ۴۲۱) یا این سخن که : بکشید نعثل را که کافر شده است (تاریخ طبری ۳ : ۴۷۷ ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۱۰۰ ، احداث سنه ۳۶ه ؛ کتاب الفتنه و وقعه الجمل : ۱۱۵) .

۳- ۳ . سوره احزاب (۳۳) آیه ۶۷ .

۴- ۴ . الطبقات الکبری ۳ : ۷۳ ذکر مقتل عثمان ؛ تاریخ دمشق ۳۹ : ۴۰۳ و ۴۰۸ _ ۴۰۹ ، ترجمه ۴۶۱۹ ؛ البدایه والنهایه ۷ : ۱۸۵ ، احداث سنه ۳۵ه (متن از این مأخذ است) .

۱۱ . کَعب بن عبده

هنگامی که عثمان ادعا کرد که وی کتاب خدا را بهتر از او می داند ، کعب بن عبده ، گفت :

ای عثمان ، کتاب خدا برای کسانی است که به آن دست یابند و آن را بخوانند ! ما در قرائتِ قرآن با تو شریکیم ؛ هرگاه خواننده به آنچه در قرآن است عمل نکند ، قرآن ، حجتی علیه اوست .(۱)

۱۲ . ابوذر غفاری

از ابوذر نقل شده که گفت :

به خدا سوگند ، کارهای بدعت آمیزی رخ داد که برای ما ناآشناست ! و اللّه ، آنها در کتاب خدا و سنت پیامبر وجود ندارد !

به خدا سوگند ، حقی را می بینم که می خاموشد ، و باطلی را که جان می یابد ، و راستی را که تکذیب می شود ، و گزینشی را که از سر تقوا نیست و شخص نیکوکاری را که دیگران را به جای او برگزینند .(۲)

۱۳ . عبد الرّحمان بن عوف

وی ، یکبار به عثمان گفت : «آنچه را که درباره ات دروغ می پنداشتیم ، راست درآمد ! از بیعتی که با تو کردم ، به خدا پناه می برم» .(۳)

این سخن ، اشاره است به اِخبار امام علی علیه السلام در «روز شورا» که فرمود :

أما ! إنّی أَعْلَم أَنّهم سَیُوَلُّون عثمانَ ، وَلَیُحْدِثَنَّ البِدَعَ وَالأَحْداثَ ، وَلَئِنْ بَقِیَ لأُذَکِّرَنَّکَ وَإن قُتلَ أو ماتَ لَیَتَداوَلُنَّها بَنی أُمیّه بینهم ، وإن کنتُ حیّا لَتَجدُنی حَیْثُ تَکْرَهُون ؛(۴)

۱- ۱ . انساب الأشراف ۶ : ۱۵۴ ، باب فی ولایه سعید بن العاص .

۲- ۲ . انساب الأشراف ۶ : ۱۶۷ ، باب فی امر ابی ذر ؛ شرح نهج البلاغه ۳ : ۵۵ .

۳- ۳ . شرح نهج البلاغه ۱ : ۱۹۶ .

۴- ۴ . شرح نهج البلاغه ۱ : ۱۹۲ .

هـان ! می دانم که آنـان عثمان را [به خلافت] خواهنـد گمارد ؛ او به بـدعت ها و کارهای بی سابقه ای دست می یازد ، اگر باقی مانـد به یادت خواهم آورد و اگر به قتل رسـد یا بمیرد ، بنی امیه آن را دست به دست می کنند ؛ اگر زنده ماندم ، مرا در جایی که خوش ندارید ،(۱) خواهی یافت .

و این سخن عبد الرّحمان که به امام علی علیه السلام گفت :

اگر می خواهی شمشیرت را بر گیر و من نیز شمشیرم را می گیرم ! عثمان با عهدی که به من سپرد ، مخالفت ورزید .(۲)

نتیجه گیری

از متونی که گـذشت ، به روشـنی به دست آمد که صـحابه از عثمان و عملکرد او (در نزدیک ساختن خویشاوندان و بخشـش مناصب و اموال به آنها) ناخرسـند بودنـد و از اینکه عثمان موالیان و اُمَوی ها را به خود نزدیك می ساخت ، ناخشـنود شدند و دیدگاه آنان بر خلافِ نگرش های فکری عثمان و فتواهای دین مدارانه او بود .

از این رو ، صـحابه ، عثمـان را به بـدعت گـذاری و بر ساخته های دینی متهم ساختنـد و آوردنِ چیزهایی که در کتاب خـدا و سنت پیامبر یا در سیره ابوبکر و عُمَر ، ریشه نداشت .

صحابه ــ خود ــ اهل فقاهت بودند و زبان دین را می دانسـتند و به اصـطلاحاتِ مکتب و عباراتِ آن و نقل های شـرعی اش ، از دیگران بیشتر آگاهی داشتند .

دو واژه «بدعت» و «اِحداث» بر ایجاد چیزی دلالت دارند که پیش از آن نبود و در شـریعت محمدی برای مسـلمانان آشـنا نمی نمود . نسـبت به دیگر چیزهـا نیز حـال چنین است ؛ زیرا این تعبیرها را در سـخنان صـحابه می نگریم : «عثمان به اموری دسـت یازید

۱- ۱ . در «بحارالأنوار ۳۱ : ۳۹۷» به جـای «تَکْرَهونَ» ، واژه «یَکْرَهونَ» ضـبط شـده است و بر اسـاس آن ، معنـای جمله اخیر ، چنین است : مرا در جایی که آنها خوش ندارند ، خواهی یافت (م) .

۲- ۲ . اَنساب الأشراف ۶ : ۱۷۱ ، باب فی قول عبد الرحمان ... ؛ الفتوح ۲ : ۳۷۰ .

که در کتابِ خـدا و سـنت پیامبرش نیست» ، «هرگاه قاری قرآن به تعالیم آن عمل نکند ، قرآن حجتی بر اوست» یا سـخن اشتر که می نویسد : «به خلیفه گرفتار خطاکار ، که از سنت بر پیامبر روی برتافت و حکم قرآن را به دور انداخت» .

فساد مالی عثمان و قوم و خویش بازی اش و خطاهایی از این دست را ــ در اصـطلاح ــ «بـدعت» و «اِحداث» نمی نامند . اینها مخالفت با شریعت و عدم پایبندی دینی یا رویگردانی از سیره پیامبرند یا الفاظ و تعبیرهایی مشابه اینها .

اگر بپـذیریم که در این گونه کارها ، لفظ «بـدعت» و «احـداث» به کار می رود ، به اولویت ــ لفظ مـذکور ــ فتواهای جـدید عثمان و دیـدگاه های فقهی بر ساخته او را شامل می شود ؛ مانند : تمام خواندنِ نماز در «مِنی» ، مقدم داشـتن خطبه عید فطر و قربان بر نماز ، و دیگر آرای فقهی او که پیشتر از سوی خود او (و نیز از سوی صحابه هم زیست او) سابقه نداشت .

عباراتِ تنـد صـحابه درباره عثمان که او را به بـدعت گذاری و دین سازی متهم ساختند ، همراه با گشایش چارطاق در فتنه ــ در روزگـار او ــ و در پایـان قتـل وی ، بی هیـچ شـک و تردیـدی بر متقاعـد شـدن افکـار عمومی بر عزل عثمـان از خلافت و برنتـافتن اجتهـادات او ، دلالـت دارد و از آنجـا که عثمـان به اراده امت (و کناره گرفتن از خلافت) تن نـداد و گفت : «پیراهن خلافتی را کـه خـدا بر من پوشانیـد در نمی آورم»(۱) مردم قتلش را جـایز شـماردند و ریختن خـونش را حلال دانسـتند و از خطابات شارع مقدس خود را مصون یافتند که می فرماید :

« وَلاَ تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ » ؛(۲)

نفسی را که خدا حرام ساخت ، جز به حق ، مکشید .

ص: ۱۴۵

۱- ۱ . بنگریـد به ، تاریخ المدینه ۲ : ۲۹۰ و ۳۷۰ ، حدیث ۲۳۳۰ و۲۳۴۹ ؛ تاریـخ طبری ۳ : ۴۲۱ ، احداث سـنه ۳۵ه ؛ تاریخ دمشق ۳۹ : ۴۳۸ ، ترجمه ۴۶۱۹ .

۲- ۲ . سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱ .

« مَن قَتَلَ نَفْسا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعا » ؛(۱)

هرکس شخصی را نه برای قصاص یا تباهی آفرینی در زمین [بلکه بی گناه [به قتل رساند ، چنان است که همه مردم را کشته است .

« وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنا مُتَعَمِّدا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابا عَظِيما » ؛(۲)

هرکه مؤمنی را به عمد بکشد ، کیفرش دوزخ است ، جاودان در آن بماند و خدا بر او خشم گیرد و او را لعن کند و برایش عذاب بزرگی آماده سازد .

امت در آن زمان ، چه کسانی بودند ؟ آیا جز این است که بیشتر آنها را صحابه تشکیل می دادند ؟!

پافشاری صحابه بر عدم دفن عثمان ؛ مانند این سخن یکی از آنها(۳) که گفت : «لا ـ وَاللّه ، لا تَدْفِنُوه فی بَقیع رَسولِ اللّه»(۴) (شما را به خدا ، او را در بقیع رسول خدا دفن نکنید) با اینکه می دانستند پیامبر بر دفن مردگانِ مؤمن و غسل و کفن و نماز بر آنها تأکید داشت و حرمتِ مرده مسلمان را همچون حرمتِ زنده آنان می انگاشت .

در قبال این ماجرا ، یکی از این دو روش را می توانیم در پیش گیریم ؛ یا به انحراف همه صحابه از راه صواب و بی موا لاتی آنها قائل شویم و بگوییم آنان به تعالیم قرآن و سفارش های پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نکردند ، یا انحراف عثمان را بپذیریم و بر این اعتقاد

۱- ۱ . سوره مائده (۵) آیه ۳۲ .

۲- ۲ . سوره نساء (۴) آیه ۹۳ .

۳- ۳ . وی ، جبله بن عَمْرو بن اَوس ساعدی انصاری ، از فقهای صحابه است که در «اُحُد» حضور یافت و در «صِفِّین» با امام علی علیه السلام بود و در سال ۵۰ هجری با معاویه بن خَدیج ، در جنگ افریقا شرکت جُست و در مصر سکنا گزید تا در گذشت (الإصابه فی تمییز الصحابه ۱ : ۴۵۷ ، ترجمه ۱۰۸۱ ؛ الإستیعاب ۱ : ۲۳۵ ـ ۲۳۶ ؛ تاریخ الإسلام ۴ : ۲۸) .

۴- ۴ . الإمامه والسیاسه (تحقیق زینی) ۱ : ۴۶ (و با تحقیقِ علی شیری ، صفحه۶۵) .

باشیم که وی دیدگاه صحابه را برنتافت و خودسرانه اجتهاد ورزید و به نظر اصحاب اهمیت نداد .

اگر به عدالت صحابه قائل شویم و ـ بنابر نظر بعضی از اهل سنت ـ بپذیریم که آنان بر رأی خطا اتفاق نظر نمی یابند ، باید به قول دوم بگرویم ؛ به ویژه آن گاه که در میان مخالفان ، کسانی را می بینیم که گفته اند آنها جزو ده نفری اند که مژده بهشت به آنها داده شد ؛ مانند سعد بن اَبی وَقّاص ، طَلْحه ، زُبَیر و دیگر بزرگان صحابه که احادیثی در ارجمندی و عظمتِ منزلتشان ، وارد شده است ؛ امثال : ابن مسعود ، ابوذر ، عمّار .

امّا اگر ساحت عثمان را از گناه و انحراف پاک شماریم ، باید به فسق صحابه تن دهیم و این را هرگز اهل سنت بر نمی تابند ؛ زیرا خطای یک شخص (با جزم به اینکه معصوم نمی باشد) معقول است ، لیکن متهم ساختن بسیاری از صحابه ـ برای حفظ شخصیتِ یک نفر همچون عثمان ـ به دور از منطق و وجدان می نماید ؛ به ویژه آنکه در میان آن جمع ، کسی باشد که در حدیث اشاره شده وی با «حق» همراه است ،(1) و کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله بهشت را به آنها مژده داد ؛ چونان : عمّار ، ابوذر ، ...(2)

شگفت اینجاست که ابن حَزم بعد از اقرار به صحت اخباری که درباره عمّار رسیده

---

۱ - ۱ . مسند بزّار ۹ : ۳۴۲ . از پیامبر نقل شده که به علی فرمود : تو «فاروق» هستی ، حق و باطل را از هم جدا می سازی (تاریخ بغداد ۷ : ۲۳۵ ؛ تاریخ دمشق ۱۴ : ۳۲۰) در «مجمع الزوائد ۷ : ۴۴۹» می خوانیم که پیامبر فرمود : علی با حق است یا حق با علی است . نیز از پیامبر نقل شده که فرمود : هرگاه مردم با هم اختلاف کنند ، ابن سمیّه با حق همراه است (المعجم الکبیر ۱۰ : ۹۵ ، حدیث ۱۰۰۷۱ ؛ تاریخ الإسلام ۳ : ۵۷۵ ؛ مجمع الزوائد ۷ : ۲۴۳) .

۲ - ۲ . در «صحیح بخاری ۱ : ۱۷۲ ، حدیث ۴۳۶» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود : «افسوس ! گروهی سرکش عمّار را به قتل می رسانند ؛ عمّار آنها را به بهشت فرا می خواند و آنان عمّار را به دوزخ دعوت می کنند» و در «الدر المنثور ۲ : ۹۴» آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود : «آیا دوست داری با من بیعت کنی و بهشت سرای تو باشد !» و در «سنن ترمذی ۵ : ۶۶۷» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود : «بهشت سوی سه کس اشتیاق دارد : علی و عمّار و سلمان» و در «حلیه الأولیاء ۱ : ۱۴۲» آمده است که : بهشت به چهار نفر مشتاق است و مقداد را بر آن سه تن ، می افزاید .

است (مانند این سخن که : «دریغا ! گروه سرکش عمّار را می کشد» ، «هرکه با عمّار دشمنی ورزد ، خدا او را دشمن می دارد و هرکه بر عمّار کینه توزد ، خدا بر او کینه ورزد») می گوید :

ابو الغادیه ، یَسار بن سَبُع سلمی ، عمّار را به قتل رساند . وی در «بیعت رضوان» حضور یافت و از شاهدان الهی است که خدا دانست در قلبش چه می گذرد و سکینه اش را بر او نازل کرد و از وی خشنود شد .

ابو الغادیه [در قتل عمّار] تأویل می شود به اینکه : وی به خطا اجتهاد کرد و بر عمّار تاخت و یک پاداش دارد و این شخص ، مانند قاتلان عثمان به شمار نمی رود ؛ چرا که جایی برای اجتهاد آنها نیست ، زیرا عثمان ، کسی را نکشت ، محارب و قاتل نبود ، به دفاع نپرداخت ، زنای محصنه نکرد و مرتد نشد تا با تأویل ، جنگ با او جایز باشد .

بلکه قاتلانِ عثمان ، فاسقانِ محاربی بودند که خون محترمی را به عمد _ بی هیچ تأویلی _ از روی ظلم و عدوان ، بر زمین ریختند ؛ آنان تبهکار و ملعون اند .(۱)

از ابن حَزْم ، می پرسیم : اگر ابو الغادیه _ با تأویل _ مجتهدی است که یک پاداش دارد ، چرا قاتلان عثمان ، از مجتهدان نباشند در حالی که میانِ آنها بزرگان صحابه و قاریان امت و عایشه (همسر پیامبر) هست .

این سخن ابن حَزْم به چه معناست که می گوید : «این کار ، مانند عملکرد قاتلان عثمان نیست ؛ زیرا مجالی برای اجتهادشان در قتل عثمان نمی باشد ، چرا که او کسی را نکشت ...» آیا بدین معناست که این امور (قتل ، زنای محصنه ، ارتداد ...) در صحابی والامقام ، عمّار بن یاسر ، وجود داشت و همین ها اجتهاد در قتل او را اجازه داد ؟!

۱- ۱ . الفصل فی الملل و النحل ۴ : ۱۲۵ .

اگر فرض کنیم که قاتلان عثمان ، فاسقانی ملعون بودند ، از چه رو ابن حَزْم (و دیگر بزرگان اهل سنت) ادعا می کنند که همه اهل بیعتِ رضوان ، بهشتی اند ؟ با اینکه عبد الرّحمان بن عُدَیْس بَلَوی (که از بیعت کنندگانِ رضوان است) در میان قاتلان عثمان می باشد ، بلکه از سردمداران آنهاست !

روشن است که هرکس در بیعت رضوان حضور یافت ، آمرزیده نیست . در میانِ آنان کسانی (مانند ابو الغادیه) یافت می شوند که پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح کرد دوزخی اند ؛ زیرا فرمود : قاتل عمار و کسی که جامه و سلاح او را از تنش برباید ، در دوزخ جای دارد .

و از آنها کسانی دشمنی با امام علی علیه السلام را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله سرلوحه کار خود قرار دادند و خواه ناخواه ، جایشان جهنم است .

منافاتی میان خشنودی خدا (هنگام وجود سبب آن) و خشمِ الهی (هنگام صدور رفتاری که خشم خدا را برانگیزد) نیست ؛ چنان که میان ایمان و ارتداد از سوی یک شخص ، ناسازگاری وجود ندارد ؛ گاه خدا از شخصی به خاطر کار شایسته ای که انجام می دهد ، خشنود می گردد و گاه به جهت عمل نادرستی که از وی بروز می یابد ، بر او خشمگین می شود .

رضایت الهی مشروط بر این است که آدمیان بر عهد خدا پایدار بمانند و از راه دین تا پایان زندگی شان ، انحراف نیابند .

خدای سبحان ، با این آیات (و اَمثال آنها) به هیچ کس ، سند عفو مادام العمر نداده است .

خدا از آنان به جهت هجرت و سبقت سوی اسلام و ایمانشان به خدا و قیامت ، خشنود گشت . اما آن گاه که بعضی از سابقان نخستین ، مرتد می شدند ؛ مانند عبد اللّه بن جَحْش (که از سابقان در هجرت به حبشه است) یا عبد اللّه بن سعد بن اَبی سَرْح (که بر اساس بعضی از روایات ، کاتب وحی بود ؛ همو که عثمان پناهش داد تا دست عدالت به وی نرسد ؛ چرا که سوی مشرکانِ قریش بازگشت و خدا و پیامبر را ریشخند می کرد) یا رَجّال بن عُنْفُوه بن

نَهْشَل (که مرتد شد و در دشمنی با اسلام به مُسَیْلِمَه کذّاب ، پیوست) خشم الهی علیه آنها بر می افروخت .

این نمونه ها ، تأکیدی است بر اینکه رضای الهی ، مطلق نمی باشد ، بلکه در گرو پایداری افراد بر ایمان است .

بنابراین ، صحابه از عملکرد عثمان ناخرسند بودند و از برادران مؤمن خویش در شهرها یاری می طلبیدند تا آنان را از این امر برهانند .

در تاریخ طبری می خوانیم :

چون سال ۳۴ رسید ، اصحاب پیامبر به یکدیگر نامه نوشتند که : بیایید ! اگر اراده جهاد دارید ، جای جهاد نزد ماست .(۱)

و در الکامل آمده است :

مخالفان عثمان ، فراوان شدند و زشت ترین عیب ها را بر او می گرفتند ، و اَصحاب پیامبر این رفتار را می دیدند و این خُرده ها را می شنیدند و در میانِ آنها هیچ کس آنها را باز نمی داشت و از عثمان دفاع نمی کرد مگر چند نفر که از آنهاست : زید بن ثابت (همو که عثمان صحابه را به قرائتِ او فراخواند) ابو اُسَیْد ساعدی ، کَعْب بن مالك ، حَسّان بن ثابت .

مردم ، گرد آمدند و با علی بن اَبی طالب سخن گفتند ؛ علی ، بر عثمان درآمد و گفت : پشتِ سر من مردمانی اند که با من درباره تو سخن کردند ! به خدا ، نمی دانم با تو چه بگویم ! چیزی را نمی دانم که تو از آن بی خبر باشی و بر امری رهنمونت نتوانم که آن را نشناسی ؛ آنچه را ما می دانیم تو ــ خود ــ می دانی ...(۲)

۱- ۱ . تاریخ طبری ۳ : ۳۷۶ ، احداث سنه ۳۴ه ؛ جواهر المطالب (باعونی) ۲ : ۱۸۴ .

۲- ۲ . الکامل فی التاریخ ۳ : ۴۳ ، فی ذکر ابتداء قتل عثمان .

بنابراین ، معترضان ، همان مردم بودند که جهاد علیه عثمان را خواستار شدند و به یکدیگر _ برای این کار _ نامه نوشتند . آنان ، گروه اندکی به شمار نمی آمدند که از مصر و بصره و کوفه (چنان که بعضی از نویسندگان ادعا کرده اند) آمده باشند .

به فرض که این گونه باشد ، آیا معقول است که همه صحابه (که بیشتر آنها اصحاب بدر بودند) دم فرو بندند و از رویارویی با مخالفان دست کشند ، در حالی که خلیفه مسلمانان را در خطر می دیدند ، و هیچ یک از آنها این افراد را باز ندارد و از خلیفه دفاع نکند ؟!

آیا این سکوت آنها ، ناچیز انگاری و تحقیر صحابه به شمار نمی آید ؟ کسانی که روزهای سختی را با پیامبر سپری ساختند و از امتحانات سرافراز بیرون آمدند .

اگر عثمان در ادعایش بر حق می بود ، آیا خردمندانه می نماید که صحابه از این گروه اندک که در برابر وضوی عثمان ایستادند ، بترسند ؟ با اینکه صفحات درخشانی در تاریخ از جهاد جانانه آنان سراغ داریم .

عثمان به چه کارهایی دست یازید که صحابه را به چنین رفتاری واداشت ، تا آنجا که طلحه گفت : و اگر روی بر تابی ، کسی زیان کارتر از تو _ در دنیا و آخرت _ نیست .(۱)

پشت صحنه ترک یاری عثمان ، چیز مهمی نهفته است که همان عمل نکردن وی به قرآن و سنت و سیره شیخین است و تغییر و تبدیل احکام الهی و بر ساختن احکامی که مسلمانان آنها را به یاد نداشتند .

۱- ۱ . الفتوح ۱ : ۳۹۵ .

توجیهات تغییر سیاست عثمان در شش سال پایانی خلافت

اشاره

هر کس بی طرفانه سیره عثمان را پیگیری کند ، می تواند به آنچه ما دست یافته ایم ، برسد ؛ اینکه عثمان _ به ویژه در شش سال آخر خلافتش _ دریافت که مردم او را دست کم می انگارند و منزلت و هاله قداستی را که برای ابوبکر و عُمَر قائل اند ، برای وی بر نمی تابند ، بلکه به او به دیده شخصی می نگرند که سیره آن دو را می پیماید و آنچه را در عهد آنها بنا نهاده شده ، اجرا می کند و دست نشانده ای بیش به شمار نمی رود .

عثمان _ خود _ در آغازِ خلافت ، از محدثان خواست جز آنچه را که ابوبکر و عُمَر بدان عمل کرده اند ، حدیث نکنند ؛(1) زیرا همین در ضمنِ پیمانی بود که ابن عوف (در روز شورا) از او ستاند .

عثمان ، با گذشتِ شش سال از خلافتش از خود می پرسید :

چرا عُمر حق داشته باشد که به تشریع دست یازد یا برای مصلحتی که به نظرش می آید ، امر و نهی کند (چنان که در نماز تراویح و صیغه زنان ، این کار را کرد) و من حق نداشته باشم که خطبه را بر نماز عید فطر و قربان مقدم دارم یا اذان سومی را در روز جمعه ندا دهم ؟!

چگونه است که مردم اجتهادات عُمَر و سیره او را می پسندند و به کارهای من تن نمی دهند ؟!

آن دو چه امتیازات و ویژگی هایی داشتند که من ندارم ؟!

چرا باید پیرو سیاست و اجتهاد ابوبکر و عُمَر باشم و همچون آنها نتوانم بعضی از اصول را ترسیم کنم ؟!

آیا سابقه آنها در اسلام و درایتشان به امور و منزلتشان نسبت به پیامبر ، از من ویژه تر و نزدیک تر بود ؟!

۱- ۱ . الطبقات الکبری ۲ : ۳۳۶ ؛ تاریخ دمشق ۳۹ : ۱۸۰ ؛ کنز العمال ۱۰ : ۱۳۱ ، حدیث ۲۹۴۹۰ (به نقل از محمود بن لبید) .

آیا آنان بیشتر از من اموالشان را در راه خدا بخشیدند و به یاری دین شتافتند ؟!

اگر ابوبکر و عُمَر از این موهبت بهره مندند و به این شرافت دست یافتند که رابطه خویشاوندی با پیامبر برقرار سازند و دخترشان را به او بدهند و هر کدام پیوند نوری با آن حضرت یابند ، من که با دو دختر پیامبر ازدواج کردم و از دو جهت به این پیوند نورانی دست یازیدم و «ذو النُّورین» (صاحب دو نور) هستم !

چرا حتماً باید پیرو دو خلیفه پیشین باشم و شخصیت مستقلی برای من نباشد ؟

عثمان بر این امر تأکید داشت و اشاره می کرد که به جهت نزدیکی با بنی امیه ، یاران بیشتری دارد و از عُمَر در این عرصه توانمندتر است .

وی ، خطاب به معترضان گفت :

به خدا سوگند ، چیزهایی را بر من عیب می گیرید که مثل آن را برای ابن خطّاب گردن نهادید ! او لگدمالتان کرد و دست رویتان بلند ساخت و با زبانش شما را کوبید ! [و از بیم خشمِ او] بر آنچه دوست داشتید یا خوشایندتان نبود ، تن دادید .

اما من ، نرمی نشان دادم ، و بر دوشم سوارتان کردم و دست و زبانم را از شما بازداشتم ! از این رو ، بر من جرأت یافتید [و جسارت می کنید] .

بدانید که به خدا ، نفراتِ من توانمندتر و بیشتر و برای یاری آماده ترند ! اگر فرایشان بخوانم ، سویم می شتابند . برای هریک از شما هماورد [سرکوب کننده] در نظر گرفته ام و از نیروهای احتیاطی هم غافل نمانده ام و قدرتم را به شما نشان خواهم داد .

مرا به خویی واداشتید که دوست نداشتم آن را بروز دهم و به زبانی که نمی پسندیدم آن را به کار گیرم .(1)

۱- ۱ . تاریخ طبری ۳ : ۳۷۷ ، احداث سنه ۳۴ه ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۴۴ ؛ المنتظم ۵ : ۴۵ ، فی اجتماع المنحرفین علی عثمان .

آری ، این پرسش ها را عثمان در ذهن خویش مرور می کرد ؛ زیرا می دید مردم ، به هر خواسته عُمَر تن دادند و سیره ابوبکر و عُمَر را بی چون و چرا پذیرفتند و خط مشی آن دو را گردن نهادند ، پس چرا به کارهای او و عزل و نصب هایش اعتراض دارند و آنها را بدعت و دین سازی می شمارند ؟! مگر این او نبود که مسجد الحرام(۱) و مسجد النبی(۲) را توسعه داد ، برای مهمانان منزل هایی ساخت(۳) و دریافت های مالی مردم را افزود ،(۴) و از زیادی اموال ، ماهانه سه درهم به بردگان کوفه پرداخت بی آنکه صاحبانشان از اَرزاقِ آنها بکاهند(۵) (و دیگر کارهایی که به نفع مردم انجام داد) .

در تاریخ طَبَری (و دیگر جاها) آمده است که عثمان ، هنگام توسعه مسجد الحرام ، به کسانی که خانه هاشان خراب شده بود و بهای آن را نمی پذیرفتند ، گفت :

می دانید چه می کنید ؟! شکیبایی ام شما را بر من جری ساخت ! اگر این کار را عُمَر می کرد ، بر سرش فریاد نمی کشیدید (۶).

مردمی که بر سیاست عثمان اعتراض داشتند ، افزون بر دو دلی و قانع نبودن به کارهایش ، او را به تغییر سنتِ پیامبر صلی الله علیه و آله متهم می ساختند .

هنگامی که عثمان می خواست مسجد النبی را گسترش دهد (از خود عثمان رسیده که) مردم گفتند :

مسجد رسول خدا را می گستراند و سنتِ آن حضرت را تغییر می دهد .(۷)

۱- ۱ . اَخبار مکه (فاکهی) ۲ : ۱۵۸ ؛ الإصابه ۴ : ۷۱ ، ترجمه عثمان .

۲- ۲ . البدء و التاریخ ۴ : ۸۶ ، فصل ۱۳ ؛ البدایه و النهایه ۷ : ۱۵۴ ، احداث سنه ۲۹ه ؛ النجوم الزاهره ۱ : ۸۶ ، فی ذکر ولایه ابن اَبی سرح ...

۳- ۳ . تاریخ طبری ۳ : ۳۲۷ ، احداث سنه ۳۰ه ؛ الوافی بالوفیات ۱۵ : ۲۷۵ ، ترجمه ۳ .

۴- ۴ . تاریخ طبری ۳ : ۳۰۷ ؛ الإکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول اللّه ۴ : ۴۰۸ .

۵- ۵ . تاریخ طبری ۳ : ۳۲۸ ، احداث سنه ۳۰ه .

۶- ۶ . تاریخ یعقوبی ۲ : ۱۶۵ ؛ تاریخ طبری ۳ : ۳۱۰ ؛ تاریخ الإسلام ۳ : ۳۱۵ .

۷- ۷ . أنساب الأشراف ۶ : ۱۵۰ ، فی أمر الحمی ...

خلیفه (چنان که گفتیم) در حالتِ روانی بحرانی به سر می بُرد . از سویی اعتراضات مردم را علیه خود می شنید در حالی که در گذشته خود شاهد بود که مردم در برابر اجتهاداتِ عُمَر ، سکوت اختیار می کردند ، بلکه آنها را می پسندیدند و علی رغم آنکه بعضی از آنها از آنچه او تشریع کرد ، شدیدتر و جسورانه تر بود ، شیوه زندگی شان ساختند .

از سوی دیگر ، عثمان نمی توانست از سیره ابوبکر و عُمَر ، روی برتابد ؛ چرا که با ابن عوف و مسلمانان در روز شورا ، پیمان بسته بود که به روش آن دو ، رفتار کند .

اما هم اکنون ، او از نظر روانی آمادگی اجرای آن را نداشت ؛ چرا که اعتراض ها پشت سر هم ، علیه او درگرفت . عثمان (در شش سال پایانی خلافتش) کوشید سیاستش را تغییر دهد و روش معینی را در پیش گیرد .

در این راستا ، وی همراه با سیاستِ اعمال فشار پیشین [در دوران عُمَر] به طرح آرای جدیدی بر خلاف سیره ابوبکر و عُمَر و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت با این اعتقاد که طرح این نوساخته ها مردم را سرگرم می سازد و از وارسی بدتدبیری ها و گماردن خویشان و نزدیکانش در مسئولیت ها و واگذاری حکومت و اموال به آنها (نه دیگر مسلمانان) باز می دارد .

عثمان امیدوار بود که مسلمانان به مناقشه در اجتهادات او می پردازند و این احکام نزد ساده لوحان ، جایگاهی به دست می آورد ؛ چرا که در آنها جانب قداست و زهد و حیرت لحاظ شده است .

آنچه بیشتر در این دین سازی ها به چشم می خورد ، لحاظِ زیادت در آنهاست . نماز در «مِنی» و اذان سوم در روز جمعه ، وضوی غَسْلی (و دیگر برساخته ها) دارای فزونی است و توده مردم سوی اعمالی می شتابند که در آنها زیادت باشد و بر این باورند که این اعمال ، قداست افزاست ؛ به ویژه آن گاه که با استحساناتی خردپسند پشتیبانی

شوند .

مسلمان عادی ، آن اندازه که استحسان ها برایش جذاب است ، به ریشه های مسئله و مشروعیتِ آن _ در کتاب و سنت _ نمی نگرد . اگر وضو ، پاکیزگی است ، این کار با شستن ، بهتر از مسح به دست می آید یا اینکه بعدها گفتند : «شستن هم مسح است و هم چیزی زیاده بر آن» و استحسان های دیگری مشابه این .

دریافتیم که عثمان در اعتراض به نماز چهار رکعتی اش در «مِنی» گفت : «این رأیی است که خود بر آن شدم»(۱) با اینکه می دانست پیامبر و دو خلیفه پیشین ، نماز را در «مِنی» شکسته می خواندند و خود او نیز در دوره ای از خلافتش همین رویه را داشت .

عثمان می خواست بدعتی را که گذارْد ، تقویت کند . از این رو از امام علی علیه السلام خواست که چونان او نماز گزارد .

در کتاب کافی آمده است که عثمان خود را به مریضی زد تا با این کار ، بدعتش را استوار سازد به مؤذن خویش گفت :

پیش علی برو و بگو نماز عصر را با مردم گزارد .

مؤذن ، نزد امام علی علیه السلام آمد و گفت : امیر مؤمنان فرمانت داد که نماز عصر را با مردم گزاری .

امام علیه السلام فرمود : در این صورت ، جز دو رکعت نخواهم گزارد ، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله همین گونه نماز خواند .

مؤذن ، پیش عثمان رفت و او را به آنچه علی علیه السلام فرمود ، خبر داد .

عثمان گفت : سوی او برو و بگو : تو را به این کارها چه ، برو و همان گونه که امر شدی نماز گزار .

علی علیه السلام فرمود : به خدا سوگند ، این کار را نمی کنم .

۱- ۱ . بنگرید به ، تاریخ طبری ۳ : ۳۲۳ ؛ البدایه و النهایه ۷ : ۱۵۴ ، احداث سنه ۲۹ه .

عثمان _ خود _ بیرون آمد و با مردم نماز را چهار رکعت گزارد .(۱)

همه این متون ، اشاره دارد به اینکه عثمان می خواست در اسلام رویکردی را ایجاد کند که دارای نشانه های خاص او باشد ؛ وی در برابر نص ، اجتهاد ورزید با اینکه می دانست پیامبر ، خلافِ آن را انجام داد و در این راستا ، می خواست خاندانِ پیامبر و صحابه را برای استوار سازی بدعتِ خویش به کار گیرد .

اینها بعضی از برساخته های عثمان به شمار می روند که بر خلافِ سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عُمَرند و او با این باور به آنها دست یازید که از اعتراضات مردم نجاتش دهد ، لیکن این کارها _ از دیدگاه امام علی علیه السلام _ مهم ترین عامل قتل او را فراهم آورد ؛ چرا که فرمود : «وأَجْهَزَ علیه عَمَلُه»(۲) (عملکرد عثمان ، مردم را بر او شوراند) .

این سخن نائله کَلْبی (همسر عثمان) است که هنگامِ یورشِ مهاجمان بر عثمان ، گفت : «می خواهید بکشیدش و می خواهید از او دست بدارید ! او همه شب را به یک رکعت _ که در آن قرآن را تلاوت می کرد _ زنده می داشت» .(۳)

همین ، تأکیدی است بر اینکه : هجومِ شورشیان بر عثمان ، بُعد دینی داشت ، در صلاحیت و تقوا و لیاقتِ عثمان برای اداره امت اسلامی ، به شک افتادند و «نائله» می خواست این دو دلی را از میان بردارد و تأکید کرد که عثمان قرآن را تلاوت می کرد و سراسر شب را در یک رکعت به صبح می رساند و این خود ، عمقِ ایمان و شدت تقوای او را گویاست .

تأکید عثمان بر وضوی غَسْلی

سخن در این باره را با آنچه حُمران از عثمان روایت می کند می آغازیم که در ذیل آن

۱- ۱ . الکافی ۴ : ۵۱۸ ، حدیث ۳ ؛ وسائل الشیعه ۸ : ۴۶۵ ، حدیث ۱۱۱۸۴ .

۲- ۲ . نهج البلاغه ۱ : ۳۵ ، خطبه ۵ .

۳- ۳ . حلیه الأولیاء ۱ : ۵۷ ، ترجمه عثمان ؛ تاریخ المدینه ۲ : ۲۸۲ ، حدیث ۲۲۹۳ ؛ الإستیعاب ۳ : ۱۰۴ ؛ تاریخ دمشق ۳۹ : ۲۳۵ ، ترجمه عثمان .

آمده است :

عثمان گفت : دیدم که رسول خدا ، چونان همین وضوی من وضو گرفت ، سپس رسول خدا فرمود : هر که مانند این وضویم وضو گیرد ، آن گاه دو رکعت نماز [خالص برای خدا] گزارد و در آن حدیث نفس نکند ، گناهان گذشته اش آمرزیده می شود .(1).

در سنن دارمی ، می خوانیم : «مَن تَوَضَّأَ وضوئی هذا» ؛(2) هرکه [مانند] همین وضوی من وضو بگیرد .

در سنن ابی داود و سنن نسائی و مسند احمد ، آمده است : «مَن تَوَضَّأَ مثلَ وضوئی

۱- ۱ . صحیح بخاری ۱ : ۷۲ ، حدیث ۱۶۲ (از ابو یمان ، از شُعیب ، از زُهْری ، از عَطاء بن یزید ، از حُمران ، از عثمان) ؛ صحیح ابنِ حبّان ۳ : ۳۴۳ ، حدیث ۱۰۶۰ (به اسناد از شُعیب ، از زُهْری ...) ؛ مصنّف عبد الرزّاق ۱ : ۴۴ ، حدیث ۱۳۹ (از مَعْمَر ، از زُهْری ...) ؛ السنن الکبری (نسائی) ۱ : ۸۲ ، حدیث ۹۱ (به اسناد از شُعیب ، از زُهْری ...) ؛ سنن بیهقی ۱ : ۴۸ ، حدیث ۲۱۸ (به اسناد از لیث بن سعد ، از عقیل ، از زُهْری) ، و صفحه ۴۹ ، حدیث ۲۲۵ (به اسناد از یونس بن یزید ، از زُهْری ...) . نیز این حدیث با لفظ «رأیتُ رسولَ اللّه تَوَضَّأَ نحو وضوئی هذا» (رسول خدا را دیدم که مانند همین وضوی من وضو گرفت) در منابع زیر آمده است : صحیح بخاری ۲ : ۲۸۲ ، حدیث ۱۸۳۲ (از عَبْدان ، از عبد اللّه ، از مَعْمَر ، از زُهْری ، از عَطا ، از حُمْران ، از عثمان) ؛ صحیح مسلم ۱ : ۲۰۴ ، حدیث ۲۲۶ (از ابن وَهْب ، از یونس ، از زُهْری ، از عطاء) و صفحه ۲۰۵ ، حدیث ۲۲۶ (از یعقوب بن ابراهیم ، از پدرش ، از زُهْری) ؛ سنن نسائی (المجتبی) ۱ : ۶۴ ، حدیث ۸۴ (از مَعْمَر ، از زُهْری ...) و صفحه ۸۰ ، حدیث ۱۱۶ (از یونس ، از زُهْری ...) ؛ مسند احمد ۱ : ۵۹ ، حدیث ۴۱۸ (از ابراهیم بن سعد ، از زُهری ...) طَبَرانی ، طریق دیگری دارد که آن را در «المعجم الأوسط ۷ : ۳۸ ، حدیث ۶۷۸۳» از مسلم بن یَسار ، از حُمْران ، روایت می کند .

۲- ۲ . سنن دارمی ۱ : ۱۸۸ ، حدیث ۶۹۳ (از مَعْمَر ، از زُهْری ، از عطاء ، از حُمران) ؛ در «مسند احمد ۱ : ۶۸ ، حدیث ۴۸۹ این حدیث به طریق دیگری آمده است (از ابن اسحاق ، از محمد بن ابراهیم تیمی ، از مُعاذ بن عبد الرحمن ، از حُمران) ؛ مسند بزّار ۲ : ۷۹ ، حدیث ۴۲۹ (از مَعْمَر ، از زُهْری ، از عطاء لیثی ، از حُمران) .

هذا» ؛(۱) هرکس مثل همین وضوی من ، وضو بگیرد .

در صحیح مسلم ، عبارت چنین است : «إلاّ ـ أنّي رأيتُ رسولَ اللّه تَوَضَّأَ مثلَ وضوئي هـذا» (جز اینکه دیدم رسول خدا مثل وضوی من ، وضو گرفت) سپس پیامبر فرمود : هر که این چنین وضو بگیرد ، گناهان گذشته اش آمرزیده می شود و نماز و رفتنش به مسجد ، نافله (افزون بر این صواب) است .(۲)

در نص دیگری در سُنن اَبی داود می خوانیم : «رَأَيْتُ رسولَ اللّه تَوَضَّأَ مثلَ ما رَأَيْتُموني تَوَضَّأْتُ» ؛(۳) رسول خدا را دیدم که وضو گرفت مثلِ وضویی که من گرفتم و شما دیدید .

در سُنن دار قُطنی می خوانیم : «رأيتُ رسولَ اللّه فَعَلَ كما فَعَلْتُ» ؛(۴) رسول خدا را دیدم که همان کاری را که من کردم ، انجام داد .

۱- ۱ . سنن اَبی داود ۱ : ۲۶ ، حدیث ۱۰۶ (از عبد الرزّاق ، از مَعْمَر ، از زُهْری ، از عَطاء ، از حُمْران) لفظ حدیثی که عبد الرزاق آورده ، چنین است : «يتوضَّأ نحو وضوئي» (مانند وضوی من ، وضو بگیرد) ؛ سنن نسائی (المجتبی) ۱ : ۶۵ ، حدیث ۸۵ (از شعیب ، از زُهری ...) . برای این حدیث ، طریق دیگری است که از حُمران روایت شده و در منابع زیر آمده است : سنن ابن ماجه ۱ : ۱۰۵ ، حدیث ۲۸۵ (از شقیق بن سلمه ، از حُمران) ؛ مسند احمد ۱ : ۶۴ ، حدیث ۴۵۹ (از مُعاذ بن عبد الرحمان) ؛ مسند بزّار ۲ : ۸۹ ، حدیث ۴۴۳ (از اَبو عَلْقَمَه ـ بنده آزاد شده عثمان ـ از عثمان) ؛ مسند بزّار ۲ : ۸۱ ، حدیث ۴۳۱ (از زید بن اَسلم ، از حُمران) و صفحه ۸۴ ، حدیث ۴۳۶ (از مُعاذ بن الرحمان ، از عثمان) .

۲- ۲ . صحیح مسلم ۱ : ۲۰۷ ، حدیث ۲۲۹ (از عبد العزیز دَراوَرْدی ، از زید بن اَسلم ، از حُمران ، از عثمان ، از پیامبر) ؛ مسند بزّار ۲ : ۸۱ ، حدیث ۴۳۲ (از احمد بن اَبان ، گفت : برای ما حدیث کرد عبد العزیز بن محمد ، از زید بن اَسلم ...) ؛ مسند ابو عوانه ۱ : ۱۹۰ ، حدیث ۶۰۲ (از یزید بن سنان و صَغانی و یعقوب بن سفیان ، گفتند : برای ما حدیث کرد ابن اَبی مریم [گفت :] به ما خبر داد ابو غَسّان [گفت :] برای ما حدیث کرد زید بن اَسلم ...

۳- ۳ . سنن اَبی داود ۱ : ۲۷ ، حدیث ۱۰۹ (به اسناد از عبد اللّه بن عُبَید بن عُمَیر ، از ابی عَلْقَمَه ، از عثمان) ؛ سنن بیهقی ۱ : ۴۷ ، حدیث ۲۱۵ .

۴- ۴ . سنن دار قطنی ۱ : ۸۶ ، حدیث ۱۳ (از شَقیق بن سَلَمَه ، از عثمان) ؛ سنن بیهقی ۱ : ۶۳ ، حدیث ۲۹۹ ؛ صحیح ابن خُزیمه ۱ : ۷۸ ، حدیث ۱۵۲ .

در این احـادیث ، نکـاتی هست که در تأییـد آنچه ادعا کردیم ، می توان از آنها اسـتفاده کرد ؛ اینکه عثمان می خواست یک مکتب وضویی را در ضمن نقشه و برنامه کلی اش در شریعت بنیان نهد .

یـک : جمله «رَأَیتُ رسولَ اللّه تَوَضَّأَ نحو وضوئی هـذا» (دیـدم که رسول خـدا ماننـد همین وضویم وضو گرفت) یـا این سـخن عثمـان «مثـل وضوئی هـذا» (ماننـد این وضوی من) که در چنـدین حـدیث تکرار شـده است ، دلالـت دارد که عثمـان بـا مردم اختلاف داشت و وضوی جدیـدی را ساخت و فعل خود را معیار و قاعده در وضو قرار داد ؛ زیرا می گوید : «رَأَیتُ رسولَ اللّه تَوَضَّأَ نحو وضوئی هـذا» و نمی گویـد : «تَوَضَّأْتُ کمـا رأیتُ رسولَ اللّه تَوَضَّأَ» ؛ وضو گرفتم همان گونه که دیـدم رسول خـدا وضو ساخت .

اگر این موضوع ، یک مسئله عادی بود و عنایت به تشریع در آن مدّ نظر قرار نمی گرفت ، باید عبارتِ دوم (و جملاتی مشابه آن را) بر زبان می آورْد .

در طرحِ عبـارتی این چنین بر زبـانِ عثمـان ، اشاره روانی نهفته ای به این [واقعیت [است که او می خواست بر وضوی [ثلاثی غسـلی اش] تأکید ورزد ؛ از این روست که وضوی پیامبر را به وضوی خویش بر می گرداند ، نه اینکه به فعلِ پیامبر صـلی الله علیه و آله اقتدا کند .

دو : سـخنی را که عثمان از زبانِ پیامبر باز می گویـد که فرمود : «مَن تَوَضَّأَ مثلَ وضوئی هـذا» (هر که مثل همین وضویم وضـو بگیرد) یا «نحو وضوئی هذا» (مانند این وضوی من) بدان معناست که پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از یک نوع وضو داشت ؛ می پرسیم : آیا [به راستی [پیامبر صلی الله علیه و آله در وضو ، چند روش داشت ؟ چرا آن حضرت [در این میان] بر وضوی ثلاثی تأکید کرد و آن را وضویی قرار داد که گناهان به آن (نه دیگر وضوها) آمرزیده می شود ؟

در حـالی که می دانیم ابن عُمَر از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود : «مَن تَوَضَّأَ مَرَّتَیْن ، أعطـاهُ اللّه کِفْلَیْن» (هر که با دو بار شستن وضو بگیرد ، خدا دو بهره به او بخشد)

ص: ۱۶۰

سپس به بیـان وضـوی ثلاـثی پرداخت و فرمـود : «هو وُضوئی ووُضوء الأنبیـاء مِن قبلی» (این وضو ، وضوی من است و وضوی پیامبرانِ قبل از من) .

این سـخن بـدان معنـاست که وضوی ثلاـثی را نمی توان به همه مؤمنـان عمومیت داد ، بلکه ویژه پیامبر صـلی الله علیه و آله و انبیای پیش از آن حضرت است .

لیکن عثمان و عبـد اللّه بن عَمْرو بن عاص (و امثال این دو) خواسـتند آن را حکمی عام برای همه مسـلمانان قرار دهنـد و این ، عین بدعت و دین سازی است در حالی که پیامبر صـلی الله علیه و آله ــ با سـخن پیشین ــ می خواهد به مردم بگوید : خود را به بیش از آنچه خـدا شـما را بدان فرا خواند ، به زحمت میندازید ؛ زیرا این کار بر شـما واجب نمی باشد . هر کس با یک بار شسـتن وضو بگیرد ، واجب الهی را انجام داده است و هر که با دو بار شسـتن این کار را انجام دهـد ، خدا دو بهره [و پاداش] ارزانی اش دارد .

بنابراین ، توقّفِ غُفران الهی ، بر وضوی ثلاثی (چنان که برای همگان روشن می باشد) محل تأمل است .

سه : این عبارت که «لا یُحَـدِّث فیهما نَفْسَه بشـیء» (در آن دو رکعت ، دل را به چیزی [جز خـدا] مشـغول نـدارد) دربردارنده پیرایش ادعای عثمان [از نارواها] و صیانت از آن است . وی می خواهد مؤمن مسلمان را به وضوی پیشنهادی اش به گونه ای وادارد که بی دغدغه خاطر یا شک در مشروعیت ، آن را بپذیرد ؛ چنین تعبّدی آمرزش گناهان را در پی دارد ، نه غیر آن .

پیروانِ عثمان ، بر وضوی ثلاثی غَسْـلی ــ با همه ابزارها و توان ــ تأکیـد داشـتند . از آن جمله است آنچه عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص (همو که از شرایعِ پیشین اثر پذیرفت و دو بار شتر [یا یک خورجین] از کتاب های یهود نزدش بود) روایت می کند .

عَمْرو بن شُـعَیب ، از پـدرش ، از جـدش ، از پیـامبر صـلی الله علیه و آله روایت می کنـد که آن حضـرت پس از آنکه وضوی ثلاثی غَسْلی گرفت ، فرمود :

هر که بر این بیفزاید یا از آن بکاهد ، بد کرده و [به خویشتن] ستم روا می دارد (یا ستم ورزیده و به کار ناشایستی دست یازیده است) .(1)

در سنن ابن ماجَه آمده است :

به راستی که بد کرده یا پا فراتر نهاده یا ظلم نموده است .(2)

در این روایت (مانند دیگر اَحادیثِ پیشین) اشاره ای است به نقش مُحَدِّثان و اَنصار عثمان ، بر وضوی غَسْلی او .

اگر [از اشکالات گوناگون چشم پوشیم و] بپذیریم که زیاده بر شستنِ سوم در وضو ، تجاوز و ظلم است ، عبارتِ «یا بکاهد» به چه معناست ؟!

آیا از طریق صحابه (اَمثال : ابن عباس ،(3) عُمَر ،(4) جابر ،(5) بُرَیده ،(6) ابو رافع ،(7) ابن فاکهه(8)) نرسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله «مَرَّه مَرَّه» (با یک بار شستن) وضو می گرفت ؟

آیا ابو هُرَیْرَه ،(9) جابر ،(10) عبد اللّه بن زید ،(11) اُبَیّ بن کعب(12) (و دیگران) روایت نکرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله «مَرَّتَیْن مَرَّتَیْن» (با دو بار شستن) وضو می ساخت ؟

این روایت ابن عُمَر از پیامبر صلی الله علیه و آله به چه معناست که درباره وضو گیرنده ای که یک بار

1- 1 . سنن اَبی داود 1 : 33 ، حدیث 135 ؛ سنن بیهقی 1 : 79 ، حدیث 379 .

2- 2 . سنن ابن ماجه 1 : 146 ، حدیث 422 ؛ سنن بیهقی 1 : 79 ، حدیث 378 .

3- 3 . صحیح بخاری 1 : 70 ، حدیث 156 .

4- 4 . سنن ترمذی 1 : 60 _ 61 ، ذیل حدیث 42 .

5- 5 . سنن ابن ماجه 1 : 34 ، حدیث 410 .

6- 6 . مسند رویانی 1 : 65 ، حدیث 9 ؛ سنن بیهقی 1 : 162 ، حدیث 735 .

7- 7 . المعجم الأوسط 1 : 278 ، حدیث 907 .

8- 8 . مسند ابن جعد 1 : 495 ، حدیث 3447 .

9- 9 . سنن اَبی داود 1 : 34 ، حدیث 136 .

10- 10 . سنن ترمذی 1 : 65 ، حدیث 45 .

11- 11 . صحیح بخاری 1 : 70 ، حدیث 157 .

12- 12 . سنن ابن ماجه 1 : 145 ، حدیث 419 .

اعضا را بشوید ، فرمود : «هذا وضوء مَن لا تُقْبَل لَه صلاةٌ إلاّ به»(۱) (این وضوی کسی است که نماز جز بدان پذیرفته نیست) و درباره کسی که دو بار اندام های وضو را بشوید ، فرمود : «هـذا وضوءُ مَنْ يُضاعَف له الأَجْر مَرَّتَين» ؛(۲) این وضوی کسی است که پاداشش دو چندان گردد .

یا این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که در حدیث دیگر ، درباره وضوی ثلاثی فرمود : «وَمَن تَوَضَّأَ دونَ هذا ، كفاه» ؛(۳) هر که به کمتر از این وضو بگیرد ، او را بسنده است .

بنابراین ، معنای «أو نَقَصَ فَقَد أَساءَ وظَلَمَ» (هر که از سه بار کمتر بشوید ، بدی و ستم [بر خویش] روا داشته است) چه می باشد ؟!

از سویی می نگریم که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وضویی که در آن یک بار اعضا شسته شود ، می فرماید : «این وضویی است که نماز جز بدان پذیرفته نشود» و در وضو با دو بار شستن اعضا می فرماید : «پاداش این وضو دو برابر است» و در روایت دیگر است که «كِفْلَيْن»(۴) (این شخص ، دو بهره دارد) و از سویی دیگر شاهدیم که عَمْرو بن شُعَيْب (از پدرش ، از جدش ، عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص) از پیامبر روایت می کند که فرمود : هر که اعضای وضو را از سه بار کمتر بشود ، بدی [بر خود] روا داشته یا ظلم کرده است .

چگونه می توان این روایات را با هم سازگار ساخت ؟

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله گاه با دو بار شستن و گاه با سه بار شستن (چنان که در حدیث عبد اللّه بن زید بن عاصم هست) وضو نمی گرفت ؟ و آیا عالمان روایت نکرده اند که این کار ، اشکالی ندارد ؟

این اَحادیث ، چگونه با این سخن آن حضرت سازگاری دارد که فرمود : «هر که از

۱- ۱ . سنن ابن ماجه ۱ : ۱۴۵ ، حدیث ۴۱۹ .
۲- ۲ . سنن دار قطنی ۱ : ۸۰، باب وضوء رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، حدیث ۴ .
۳- ۳ . سنن اَبی داود ۱ : ۲۶ ، حدیث ۱۰۷ .
۴- ۴ . سنن ابن ماجه ۱ : ۱۴۵ ، حدیث ۱۴۰۵ .

سه بار شستن بکاهد ...» ؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله کاری ناشایست انجام داد و ستم ورزید ؟!

چنین است که احتمال می دهیم این احادیث ، از سوی یاران عثمان (همچون عَمْرو بن شُعَیب ، از پدرش ...) ساخته شد یا عبد اللّه بن عَمْرو ، آن را بر زبان آوَرْد تا وضوی عثمان را استوار سازد و بیان دارد که پایبندی به این وضو (بی هیچ زیادی یا کمی) الزامی است ، بلکه نباید کمترین شبهه ای به دل راه داد یا در مشروعیتِ آن شک کرد .

هر که احادیث وضو را مرور کند ، از خود می پرسد : چرا روایات بیانی عثمان از ویژگی وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله با ذیلی همراه است که از آن حضرت روایت شده و این ذیل گاه «اِسباغ» (کامل گرفتن وضو) است و گاه «اِحسان» (نیکو بجا آوردنِ وضو) و گاه «آمرزش گناهان» می باشد و گاه دیگر چیزهاست ؛ مانند «هرکه از سه بار شستن اعضا بکاهد ، بدی و ظلم کرده است» و این عباراتِ اضافی را در احادیثی که دیگر صحابه درباره وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند ، نمی نگریم ؟!

چرا عبارتِ «لا تُقبل الصَّلاةُ إلاّ به» (نماز جز به این وضو پذیرفته نیست) در ذیلِ احادیث عثمان نیست ؟! عبارتی که خود او ــ در زمان خلافتش ــ از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وضوی مسحی حکایت می کند .

آری ، علمای اهل سنت در توجیه این حدیث ، حیران شده اند .(۱)

ابن حجر در فتح الباری می نویسد :

مُسْلِم این حدیث را در زمره روایات «مُنْکر» عَمْرو بن شُعیب می شمارد ؛ زیرا ظاهر این حدیث ، نکوهش کمتر از سه بار شستن است .(۲)

وی سپس می نگارد :

ص: ۱۶۴

۱- ۱ . بنگرید به کلام نَوَوی در المجموع ۱ : ۴۳۸ ــ ۴۳۹ ؛ تلخیص الحبیر ۱ : ۸۳ ، حدیث ۸۲ ؛ مغنی المحتاج ۱ : ۵۹ ؛ نیل الأوطار ۱ : ۲۰۹ ؛ تحفه الأحوزی ۱ : ۱۱۴ ؛ عون المعبود ۱ : ۱۵۷ ؛ سُبُل الهدی والارشاد ۸: ۵۰ ــ ۵۱ .

۲- ۲ . فتح الباری ۱ : ۲۳۳ ، کتاب الوضوء ، باب ما جاء فی قول اللّه عزّ وجلّ « إذا قمتم ... » .

شگفت اینجاست که شیخ ابو حامد اسفرایینی از بعضی از علما حکایت می کند که کمتر از سه بار شستن جایز نمی باشد !

گویا وی به ظاهر حدیث مذکور ، تمسک کرده است .(۱)

آنچه را ما مطرح کردیم ، بعضی از شواهد بدعت گذاری عثمان و عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص در وضوست . اگر این شواهد در کنار هم قرار گیرند ، به آنچه می خواهیم اشاره کنیم ، رهنمون اند ؛ اینکه : عثمان و همراهانش ، می کوشیدند مکتب وضویی جدید ، بلکه بهتر است بگوییم مکتب فقهی تازه ای را بنیان نهند .

نتیجه

مهم ترین انگیزه های عثمان را در دست یازی به وضوی جدید ، می توان در امور زیر گرد آورد :

۱ . عثمان خود را (مانند ابوبکر و عُمَر) شایسته تشریع می دانست ؛ زیرا شأنش را کمتر از آن دو نمی شمرد . چرا آن دو فتوا به رأی دهند و برای او این کار ، روا نباشد ؟ با اینکه همه شان پیرو مکتب اجتهاد و رأی اند و هر یک ، خلیفه ای به شمار می آیند که مقتداست .

۲ . از آنجا که عثمان از پیروان مکتب اجتهاد و رأی بود ، به خود حق می داد به طرح افکارش بپردازد و آنها را برای مسلمانان تشریع کند . وی این کار را با آنچه از فعل پیامبر (بنابر آنچه خود او حکایت می کند) به نظرش آمد ، عملی ساخت و آن را سنت شمرد .

در حالی که آنچه را وی نقل می کند ، خبر از این می دهد که سه بار شستن اعضای وضو ، به پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص دارد ؛ چرا که فرمود : «این وضوی من و وضوی انبیای قبل از من است» به عکس یک بار شستن و دو بار شستن [که حکم عمومی برای همگان است] .

۱- ۱ . فتح الباری ۱ : ۲۳۴ ؛ نیز بنگرید به جلد دوم این پژوهش (مرحله انتقالی در وضوی عثمان) .

مؤید این سخن ، قول ابن عباس است که گفت :

رسول خدا ، بنده ای مأمور بود . آن حضرت ، ما را به چیزی (سوای مردم) اختصاص نداد مگر سه حکم : از ما خواست وضو را کامل به جا آوریم ، صدقه نخوریم ، خر را بر اسب نجهانیم .(۱)

از اَنس رسیده که گفت :

پیامبر صلی الله علیه و آله برای هر نمازی وضو می گرفت .

پرسیدم : شما چه کار می کنید ؟

اَنس گفت : ما را یک وضو (تا زمانی که حَدَثی روی ندهد) بسنده است .(۲)

از اینها می توان دریافت که چیزهایی ممکن است به پیامبر اختصاص یابد و بر مردم واجب نباشد ؛ مانند دو سوم شب را بیدار ماندن و به عبادت سپری ساختن (و اَمثال آن) که ویژه پیامبر است و بر هیچ یک از مسلمانان واجب نیست ، اما عثمان (تحتِ تأثیر حُمران ــ از موالیانش ــ یا به جهت وسواس در پاکیزگی) خواست این نگرش را عمومیت دهد و سنتی سازد که بر اساسِ رأی او (و استحسانی از سوی حُمران) باید آن را پیروید .

عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص ، نیز همین رویه را داشت ؛ زیرا در محضر پیامبر به اجتهاد دست یازید و در مسئله «روزه دهر» ، «ختم قرآن» ، «نزدیکی با زنان» (بر اساس آنچه در پیش گذشت) به چانه زنی پرداخت .

از این رو ، بعید نمی نماید که عبد اللّه بن عَمْرو ــ مثل عثمان ــ سه بار شستن اعضای وضو را پاکیزه تر و تمیز کننده تر شمارد ؛ چرا که هر دو اَخباری را در سیاق نفس خود ، روایت می کنند .

۱- ۱ . سنن ترمذی ۴ : ۲۰۵ ، حدیث ۱۷۰۱ ؛ مسند احمد ۱ : ۲۲۵ و ۲۴۹ ، حدیث ۱۹۷۷ و ۲۲۳۸ .

۲- ۲ . صحیح بخاری ۱ : ۸۷ ، حدیث ۲۱۱ .

۳ . معروف است که عثمان نسبت به ظواهر دین ، سخت گیر بود (این گونه سخت گیری ، مورد نهی است) حتی گفته اند که او هر روز یک بار غسل می کرد ،(۱) و هنگام وضو ، سلام مؤمن را پاسخ نمی داد .(۲) عثمان خود می گوید : از زمانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرده به آلتِ خویش دست نکشیده است .(۳)

نیز گفته اند : عثمان ، مردی پاکیزه و اهل نظافت بود .(۴) هنگام ساخت مسجد النبی _ در مدینه _ یک خشت را به دست می گرفت و آن را از لباسش دور نگه می داشت و آن گاه که خشت را می نهاد ، دو دستش را فوت می کرد و به جامه اش می نگریست ، اگر گرد و خاکی بر آن نشسته بود ، آن را می زدود (به عکس عمّار بن یاسر که با وجود ضعف

۱- ۱ . از حُمران نقل شده که گفت : عثمان از زمانی که اسلام آورد ، هر روز یک بار غسل می کرد (مسند احمد ۱ : ۶۷ ، حدیث ۴۸۴ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۸۴ ، حدیث ۲۶۸۰۳ ؛ البدایه والنهایه ۷ : ۲۱۱) . ابن حزم در «المحلی ۲ : ۱۶» می نویسد : با صحیح ترین سندها ثبت شده که عثمان هر روز غسل می کرد . بدون شک ، روز جمعه ، یکی از روزهاست . از روایت مسلم گاه به دست می آید که عثمان ، هر روز پنج بار غسل می کرد ؛ زیرا در آغاز حدیث می خوانیم که حُمران گفت : برای عثمان آب شست و شویش را می گذاشتیم ؛ «فَما أَتی علیه یومٌ إلاّ وَهُو یُفیضُ عَلَیه نُطْفَةً» این جمله را به غسل هر روزِ او تفسیر کرده اند (صحیح مسلم ۱ : ۲۰۷ ، حدیث ۲۳۱) . نَووی در «شرح صحیح مسلم ۳ : ۱۱۵» می نگارد : مقصود این است که عثمان ، روزی را بی غسل سپری نمی ساخت ، و اینکه وی از غسل دست نمی کشید به جهت محافظت او برای فزونی پاکیزگی است . اگر معنای صدر حدیث ، غسل کردن باشد ، ذیل حدیث ، پاکیزگی و غسل پنج بار او را در هر روز گویاست ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «هرگاه مسلمانی خود را پاک سازد و طهارتی را که خدا بر او واجب ساخته ، تمام و کمال به جا آورد و نمازهای پنج گانه را بخواند ، هر طهارتی کفاره گناهانی است که میان دو نماز از او بروز یافته است» . در راستای یک نواختی صدر روایت با ذیل آن ، باید به غسل پنج بار در روز عثمان قائل شد ، لیکن آنان ذیل حدیث را بر وضو و صدر آن را بر غسل حمل کرده اند .

۲- ۲ . سنن دار قطنی ۱ : ۹۲ ، باب تجدید الماء للمسح ، حدیث ۵ .

۳- ۳ . المعجم الکبیر ۵ : ۱۹۲ ، حدیث ۵۰۶۱ ؛ السنّه (ابن اَبی عاصم) ۲ : ۸۵۸ ، حدیث ۱۱۷۷۰ .

۴- ۴ . بنگرید به ، العقد الفرید ۵ : ۹۰ ، به نقل از اُمّ سلمه .

بدنی ، دو خشت را برمی داشت) و دیگر حالاتِ عثمان که خوی وسواسی او را در فزونی نظافت و تمیزی گویاست .

طبیعی است که این نظافت و پاکیزگی ، با طبیعتِ جغرافیایی سرزمین بین النهرین و وجود نهرهای دجله و فرات در آن ، هماهنگی دارد ؛ به ویژه شهر «عین التَّمر» عراق که آب ها و چشمه ها در آن فراوان اند و همچنین ادیان و مذاهبی در عراق که به شست و شو با آب اهمیت می دهند ؛ دین هایی همچون صائبی ها که فرقه ای از آنها به «مُغَسِّلَه» معروف اند یا مجوس (زردشتی ها) که پاهاشان را روزانه سه بار می شویند وضوی فرزندانِ موسی و حاخامات یهود که هنگام ورود به مَعْبَد در «بابل» قدم هاشان را شست و شوی می دهند ، و غیر اینها .(۱)

آری ، وضوی غسلی با وضعیتِ جزیره العرب و کمبود آب در آن ، سازگاری ندارد و نیز با این حقیقت که اسلام ، دین آسان سازی است (نه سخت گیری) و دیگر اموری که به عدم همخوانی اسلام با دیدگاهِ وضوی عثمان ، اشاره دارد و به امکان تحریک افکار عمومی علیه عثمان ــ به جهت پافشاری بر رأی خودش ــ رهنمون است ، ماجرایی که سرانجام تحقق یافت .

۴ . استفاده عثمان از احادیث ثابت از پیامبر صلی الله علیه و آله مانند : «هر که وضویی نیکو سازد ، سپس نماز گزارد ، گناهان میان این وضو و نمازش ، آمرزیده می شود» ،(۲) «وضو را کامل به جا آورید» ، «وای بر پاشنه ها از آتش» برای استوار ساختن اندیشه اش .

زیرا عثمان به وضو ، به عنوان طهارت و نظافت می نگریست و از این روست که در نگاه او سه بار شستن اعضا و شست و شوی جاهای مسح ، پاکیزگی و طهارت بیشتری در پی دارد .

۵ . پیش از این اشاره کردیم که شورش علیه عثمان ، انگیزه دینی را در خود نهفته

۱- ۱ . در جلد دوم به وارسی این امور خواهیم پرداخت .

۲- ۲ . صحیح مسلم ۱ : ۲۰۶ ، حدیث ۲۲۷ .

داشت و انقلابی ها از عثمان می خواستند که به قرآن و سنت عمل کند . موضع گیری آنان بر ضد عثمان ، گویای آن است که آنـان در ایمان عثمان به شک افتادنـد ، بلکه او را مرتـد دانسـتند ، در حالی که عثمان بر ایمان خود تأکیـد داشت و پیشـینه خود را در اسلام خاطر نشان می ساخت .

شگفت اینجاست که عثمان ، مخالفانش را بر این موضع گیری ها شاهد می گرفت .

در مسند احمد از عَمْرو بن جاوان نقل شده که گفت :

اَحنف می گویـد : به قصد حج روانه شدیم و بر مدینه گذشتیم . در منزلگاه بودیم که شخصـی آمد و گفت : مردم در مسـجد برآشفته اند ! من و دوستم سوی مسجد رفتیم ، دیدیم که مردم دور چند نفر جمع شده اند . از میان آنها راه باز کردم تا به آنها رسیدم ، دریافتم که علی بن ابی طالب ، زُبَیر ، طلحه و سعد بن اَبی وقّاص است .

دیری نپایید که دیدم عثمان آمد و پرسـید : آیا اینجا علی هست ؟ گفتند : آری . پرسید : آیا اینجا زُبَیر هست ؟ گفتند : آری . پرسید : آیا اینجا طلحه هست ؟ گفتند : آری . پرسید : آیا اینجا سعد هست ؟ گفتند : آری .

عثمان گفت : شـما را به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند ، آیا به یاد ندارید که رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود : هر که فضـای خالی پشتِ خانه بنی فلان را بخرد ، خـدا او را می آمرزد ! من آن را خریـدم و به پیامبر خبر دادم ، آن حضـرت فرمود : آن را جزو مسجد قرار ده و پاداشش برای تو باشد ؟ گفتند : آری .

عثمان گفت : شما را به خدای یکتا سوگند ، آیا به یاد ندارید که پیامبر فرمود : چه کسی «بِئْر رُومَه» را می خرد ؟ من آن را به فلان مقدار خریدم و ماجرا را به اطلاع پیامبر رساندم ، فرمود : آن را برای آب آشامیدن

مسلمانان قرار ده و اجرش مال تو باشد ؟ گفتند : آری .

عثمان گفت : شما را به خدای یگانه سوگند ، آیا به یاد ندارید که در «جیش العُسْرَه» پیامبر به چهره ها نگریست و فرمود : هر کس اینان را تجهیز کند [و برای جهاد آماده شان سازد] خدا او را می آمرزد ! من برایشان ساز و برگ لازم را فراهم آوردم تا آنجا که افسار و پابند را از قلم نینداختم ؟ گفتند : آری .

عثمان گفت : خدایا شاهد باش ، پروردگارا شاهد باش ! سپس از آنجا رفت .(1)

عثمان با یادآوری این امور ، می خواست به قداست خویش اشاره کند و آتش قیام را از خود دور کند . عین این مسئله ، مبالغه وی در وضوست ، فزونی قداست را در وضو اظهار داشت تا مردم را از قتل خویش منصرف سازد ، لیکن درد را با درد معالجه کرد ، نه با دوا .

۶ . عثمان قصد داشت مردم را به اختلافات فقهی و دست دوم ، سرگرم سازد تا به سیاست های ناشایست مالی و اداری او نپردازند . ابن عوف ، ابن ابی وقّاص و علی (و دیگر بزرگان صحابه) به مناقشه آرای جدید عثمان پرداختند و تلاش و وقت زیادی را در این راه صرف کردند جز اینکه این کارها فرجام نیکی برای عثمان در پی نداشت و از این رو ، امام علی علیه السلام فرمود : عملکرد عثمان ، مردم را بر او شوراند .

۷ . از بزرگ ترین و عمیق ترین انگیزه ها در تغییر سیاست عثمان ، این بود که بنی امیه دورش را گرفتند و بزرگان صحابه از همکاری با او دست کشیدند . این امر ، به ایجاد

---

۱ - ۱ . مسند احمد ۱ : ۷۰ ، حدیث ۵۱۱ ؛ سنن نسائی (المجتبی) ۶ : ۴۶ ، حدیث ۳۸۸۲ ، و صفحه ۲۳۳ ، حدیث ۳۶۰۶ _ ۳۶۰۷ ؛ سنن دار قطنی ۴ : ۱۹۵ ، حدیث ۱ ؛ مصنف ابن ابی شیبه ۶ : ۳۵۹ ، حدیث ۳۲۰۲۳ ، و جلد ۷ : ۵۴۰ ، حدیث ۳۷۷۹۸ . نیز بنگرید به ، تاریخ طبری ۲ : ۶۷۱ ، احداث سنه ۳۵ ؛ تاریخ المدینه ۲ : ۲۳۴ ؛ مسند بزّار ۲ : ۴۴ _ ۴۵ ، حدیث ۳۸۹ .

شکاف وسیعی [میان صحابه و عثمان] انجامید و نوعی خلأ فقهی و اعتقادی را پدید آورد که جز با امویان و کارگزاران آنها (مانند : مروان بن حکم ، کَعْب الأحبار ، حُمران بن اَبان) پر شدنی نبود .

۸ . وجود حالت تسلیم ، نزد بسیاری از صحابه ، به عثمان جرأت داد که از طرح آنچه به نظرش می آید بیمی به دل راه ندهد ؛ زیرا نهایتِ مخالفت آنان به این سخن عثمان می انجامید که : «رأیی است که خود ابراز داشتم» یا این سخن صحابه که : «اختلاف شر برانگیز است» یا «عثمان امام است با او مخالفت نمی کنم» و این ، یعنی سرانجام ، دیگران آنچه را وی مطرح می ساخت ، می پذیرفتند .

اینها مهم ترین نکاتی بودند که خلیفه و خلافت را از محتوا و اُبُهت و قداستش ، تهی ساخت و عثمان را به آرای فقهی اشتباه و سیاست های غیر اصولی (که بعضی از آنها با تأثیر از اهل کتاب سامان یافت) کشاند و ثمره آن ، به صورت روی بر تافتن از سیره پیامبر و ترک عمل به قرآن ، نمایان شد .

مروری دوباره

دانستیم که یورش بر عثمان ، دغدغه دینی را در خود نهفته داشت و فشرده آن این است که عثمان به قرآن و سنت ، پایبند نبود و اموری را بدعت گذارد که در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله سابقه نداشت و جزو عملکردهای ابوبکر و عُمَر به شمار نمی آمد .

واقدی به اسناد از صُهْبان (از موالی اَسْلَمِیِّن) در حدیثی طولانی آورده است که :

ابوذر به عثمان گفت : سنت ابوبکر و عُمَر را در پیش گیر ، هیچ کس بر تو حرفی ندارد .

عثمان به او گفت : بی مادر ، تو را چه به این دخالت ها !

ابوذر گفت : و اللّه ، جز امر به معروف و نهی از منکر ، بهانه ای برایم نیابی !

عثمان خشمگین شد و گفت : درباره این پیر دروغ گو ، نظر دهید ؛ او را بزنم یا به زندان افکنم یا بکشم (چون او میان مسلمانان تفرقه می اندازد) یا او را از سرزمین های اسلامی تبعید کنم ...

ابوذر به او پاسخ داد : ای عثمان ، مگر رفتار پیامبر را ندیدی و از سیره ابوبکر و عُمَر بی خبری ! آیا آنان این گونه بودند ؟... همچون جبّارانی بر من می توپی !

عثمان گفت : از سرزمین ما بیرون رو !

ابوذر گفت : چقدر در کنار تو ماندن برایم نفرت آور است ! کجا بروم ...(1)

سیاست عثمان با صحابه ، این چنین بود . کسی که به خاطر خدا می خواست او را نصیحت کند ، به تفرقه افکنی میانِ مسلمانان (در ورای این نصیحت) متهم می شد و به خشم خلیفه گرفتار می آمد و تبعید می گشت .

آیا انگیزه نصیحت ، امر به معروف و نهی از منکر نبود ؟ آیا ابوبکر به جماعت مسلمانان نگفت : «بر شما گمارده شدم و بهتر از شما نیستم ؛ اگر کار خوبی کردم ، کمکم کنید و اگر به کار ناشایست دست یازیدم ، به راه راستم وادارید» .(2)

آیا عُمَر ، همین سیره را در پیش نگرفت ؟

چرا عثمان ، خط مشی دو خلیفه پیشین را نمی پذیرد ؟ چرا در احکام شرعی با صحابه مشورت نمی کند (چنان که ابوبکر و عُمَر این کار را انجام می دادند) بلکه در احکام بدعت می گذارد و دست به تشریع می زند بی آنکه احدی جلو او بایستد .

صحابه ، همواره برای وحدت امت اسلامی ، می کوشیدند ، لیکن عثمان از این نرمش دینی آنها سوء استفاده کرد و برای استوار سازی پایه های سیاست خاصِ خود ، به دخالت در امور پرداخت .

از ابن عوف نقل شده که علی رغم مخالفت با عثمان ، در اتمام نماز در «مِنی» و اعتراض بر او ، آن گاه که از نزد عثمان بیرون آمد ، به ابن مسعود برخورد ، ابن مسعود

۱- ۱ . الفتوح ۲ : ۳۷۴ ؛ شرح نهج البلاغه ۳ : ۵۶ _ ۵۷ ، طعن ۹ (متن از این مأخذ است) و جلد ۸ : ۲۶۰ .

۲- ۲ . سیره ابن هشام ۶ : ۸۲ امر سقیفه بنی ساعده ؛ الکامل فی التاریخ ۲ : ۱۹۴ ، حدیث سقیفه ؛ البدایه والنهایه ۶ : ۳۰۱ .

گفت : اختلاف مایه شر است ؛ با خبر شدم که عثمان در «مِنی» چهار رکعت گزارد ، من هم با اصحابم نماز را چهار رکعت گزاردم .

ابن عوف گفت : به من هم خبر رسید که وی چهار رکعت گزارد ، من با اصحابم دو رکعت گزاردم . اما اکنون به همین که تو می گویی پایبند خواهم شد ؛ یعنی نماز را با او چهار رکعت می گزاریم .(۱)

به ابن مسعود گفتند : مگر حدیث نمی کنی که پیامبر در «مِنی» دو رکعت گزارد و ابوبکر دو رکعت خواند ؟ ابن مسعود گفت : چرا ، اکنون هم آن را حدیث می کنم ، لیکن عثمان امام است ، او را مخالفت نمی کنم ، اختلاف مایه شر است .(۲)

به ابن مسعود گفتند : بر عثمان خُرده گرفتی که نماز را در «منی» چهار رکعت گزارد ، آن گاه خودت همین کار را کردی ؟!

ابن مسعود گفت : اختلاف ، مایه شر است .(۳)

در طبقات ابن سعد می خوانیم : گروهی از اهل کوفه به ابوذر (که در «رَبَذه» به سر می برد) گفتند : این مردک [عثمان] هرچه خواست با تو کرد ، آیا پرچمی را می افرازی تا زیر بیرق تو با او بجنگیم ؟

ابوذر گفت : نه ، اگر عثمان از خاور مرا به باختر تبعید کند ، گوش بفرمانم و اطاعت می کنم .(۴)

بر اساس آنچه کتاب های صحاح و سنن آورده اند ، رفتار صحابه با عثمان در شش

۱- ۱ . تاریخ طبری ۳ : ۳۲۳ ، احداث سنه ۲۹ه ؛ الکامل فی التاریخ ۲ : ۲۹۴ .
۲- ۲ . سنن بیهقی ۳ : ۱۴۴ ، حدیث ۵۲۲۱ ؛ معرفه السنن و الآثار ۲ : ۴۲۶ ، حدیث ۱۵۹۵ ؛ تاریخ دمشق ۳۹ : ۲۵۴ .
۳- ۳ . سنن ابی داود ۲ : ۱۹۹ ، حدیث ۱۹۶۰ ؛ سنن بیهقی ۳ : ۱۴۳ _ ۱۴۴ ، حدیث ۵۲۱۹ _ ۵۲۲۰ .
۴- ۴ . فتح الباری ۳ : ۲۷۴ ؛ نیز بنگرید به ، مصنّف ابن ابی شیبه ۷ : ۵۲۴ ، حدیث ۳۷۷۰۲ ؛ الطبقات الکبری ۴ : ۲۷۷ .

سال اول حکومتش ، چنین بود . اما آن گاه که دین را در خطر دیدند ، سیاست عمومی آنها تغییر کرد و در مقابل او ایستادند و فتوا به قتلش دادند .

پیش از این ، سخن عایشه گذشت که گفت : «این نَعْثَل را بکشید که کافر شده است» و سخنان دیگر اَشخاص ، که درباره عثمان بر زبان آوردند .

ثَقَفی ــ در تاریخ خود ــ از سعید بن مُسَیَّب ، نقل کرده است که : مقداد و عمّار ، پشت سر عثمان نماز نمی خواندند و او را امیر مؤمنان نمی نامیدند .

از این رو ــ به نظر نگارنده ــ انقلاب ، به جهت مسائل شخصی نبود و تنها در اختلاسِ خویشاوندانِ عثمان از بیت المال و به کار گماشتن فاسقان و شکنجه صحابه و باز گرداندنِ طرد شدگان (و دیگر بدعت هایی که ذکر شد) منحصر نمی شد ، بلکه می توان انگیزه انقلاب را عنصر دینی دانست که همان عمل نکردن عثمان به کتاب و سنت است و بدعت گذاری و تغییر و تبدیل در دین خدا و دست یازی به چیزهایی که در شریعت نبود و مقدم داشتن موالیانش و برگرفتنِ احکام از اهل کتاب .

این کارها و اَمثال آنها ، بعضی از صحابه را واداشت که با ریختن خون عثمان ، سوی خدا تقرُّب جویند ، بلکه بعضی از صحابه را می نگریم که وصیت می کند بعد از مرگ ، عثمان بر او نماز نگزارد ،(1) و دیگری که سخن دیگری را در این راستا بر زبان می آورد و به همین ترتیب چهارمی و پنجمی و ...

در تاریخ المدینه آمده است : عبد اللّه بن مسعود گفت : شادمانم نمی سازد اینکه

۱- ۱ . انساب الأشراف ۶ : ۱۷۲ ، باب قول عبد الرحمان ... ؛ در «شرح نهج البلاغه ۳ : ۲۸» آمده است که عبد الرحمان وصیت کرد که عثمان بر او نماز نگزارد ، زُبیر یا سعد بن ابی وقّاص ، بر او نماز خواند . وی آن گاه که بدعت های عثمان یکی پس از دیگری رخ نمود ، سوگند یاد کرد که هرگز با او سخن نگوید . ابن مسعود نیز ، شبیه این سخن ، وصیت کرد ؛ بنگرید به ، شرح نهج البلاغه ۳ : ۴۲ .

تیرم سوی عثمان به خطا رود و مانند کوه اُحُد برایم طلا باشد .(۱)

در انساب الأشراف می خوانیم : آن گاه که عثمان به عیادت ابن مسعود آمد ، یکی از کسانی که نزد عبد اللّه بن مسعود حضور داشت ، گفت : خون عثمان حلال است .(۲)

حَجّاج بنِ غزیه انصاری ، گفت : به خدا سوگند ، اگر از عُمر عثمان به اندازه عصر تا شب ، باقی نباشد ، به ریختن خونش سوی خدا تَقرُّب می جوییم .(۳)

شعبه بن حَجّاج ، از سعد بن ابراهیم بن عبد الرّحمان بن عوف ، روایت می کند که گفت ، پرسیدم : چگونه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را از ریختنِ خون عثمان باز نداشتند ؟ وی پاسخ داد : اصحاب پیامبر ـ خود ـ او را به قتل رساندند .(۴)

از ابو سعید خُدْری روایت شده که درباره قتل عثمان از او سؤال شد که آیا کسی از اصحاب پیامبر در آنجا حضور داشت ؟ وی پاسخ داد : آری ، ۸۰۰ نفر از اَصحاب در آنجا بودند .(۵)

از عبد الرَّحمان بن عوف ، روایت شده که به علی علیه السلام گفت : اگر می خواهی شمشیرت را برگیر و من هم شمشیر به دست می گیرم [و با هم علیه عثمان برآشوبیم] چرا که او با پیمانی که به من سپرد مخالفت ورزید .(۶)

واقدی از ابن عُمَر روایت کرده است که گفت : به خدا سوگند ، در میان ما وجود

۱- ۱ . تاریخ المدینه ۲ : ۱۵۲ ، حدیث ۱۸۴۴ ؛ مصنف ابن ابی شیبه ۶ : ۳۶۴ ، حدیث ۳۲۰۵۸ ؛ کُلثوم خُزاعی می گوید : شنیدم ابن مسعود گفت :... کلثوم می گوید : وی اراده قتل عثمان را داشت . در «المعجم الکبیر ۹ : ۱۶۹ ، حدیث ۸۸۳۸» آمده است که کلثوم گفت : به گمانم ابن مسعود ، می خواست عثمان را بکشد .

۲- ۲ . انساب الأشراف ۶ : ۱۴۸ ، باب امر عبد اللّه بن مسعود .

۳- ۳ . انساب الأشراف ۶ : ۲۱۱ ، باب مقتل عثمان ...

۴- ۴ . شرح نهج البلاغه ۲۳ : ۲۷ ـ ۲۸ ؛ و بنگرید به ، انساب الأشراف ۶ : ۱۷۱ .

۵- ۵ . همان .

۶- ۶ . همان .

ندارد کسی که ذلیل ساز یا کشنده عثمان نباشد .(۱)

سعد بن ابی وقّاص می گوید : ما از یاری عثمان دست کشیدیم ، اگر می خواستیم [می توانستیم] از او دفاع کنیم .(۲)

این دو متن اخیر ، به امکان یاری رسانی اَصحاب به عثمان اشاره دارد ، لیکن آنان از این کار خودداری کردند ، چرا ؟!

در برابر این واقعیت ، یا بایـد سـعد و ابن عُمَر را فاقـد غیرت دینی بدانیم و یا به مشـروع بودن جواز قتل عثمان قائل شویم ، راه سومی وجود ندارد .

از نشانه هایی که دلالت دارد بر اینکه شورش علیه عثمان ، انگیزه دینی داشت ، نامه های اصـحاب پیامبر (که در مـدینه به سـر می بردند) به دیگر سرزمین هاست که در آنها می خوانیم :

شما برای مانـدگاری دین محمد [و گسترش آن] به جهاد در راه خدا برخاستید ، کسـی که بر شـما خلیفه است (و در الکامل آمده : خلیفه شما) دین محمد را تباه ساخت و وانهاد ... [سوی مدینه] بشتابید و دین محمد را به پا دارید .(۳)

و در نامه مهاجرانِ نخستین ، به صحابه و تابعانی که در «مصر» بودند ، آمده است :

سوی ما بیایید و خلافت الهی را پیش از آنکه به دست نااهل افتد ، دریابید . کتاب خدا دگرگون شد ، سـنت پیامبر تغییر یافت و احکام ابوبکر و عُمَر [به دیگر چیزها] جایگزین گشت !

باقی مانـده اصـحاب پیامبر و تابعان نیک کردار را به خـدا سوگنـد می دهیم که سوی ما بیاینـد و حق را بگیرند و به ما ارزانی دارند .

ص: ۱۷۶

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه ۳ : ۸ .

۲- ۲ . تاریخ المدینه ۲ : ۲۲۳ ، حدیث ۲۰۳۹ ؛ الإمامه والسیاسه ۱ : ۴۸ (متن از این مأخذ است) .

۳- ۳ . تاریخ طبری ۳ : ۴۰۱ ، باب فی ذکر الخبر عن مقتل عثمان ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۵۸ .

اگر به خدا و رستاخیز ایمان دارید ، حق را به همان شیوه روشنی که پیامبر و خلفا بر جای گذاشت به پا دارید ...(1)

به طُرُق مختلف و با سندهای فراوان ، روایت شده که عمّار می گفت : سه چیز بر کفر عثمان شهادت می دهد و من چهارمی آنهایم ، من از آن سه کوبنده ترم ؛ چرا که خدا می فرماید : « وَمَن لَمْ یَحْکُم بِمَا أَنْزَلَ اللّه ُفَأُولئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ »(2) (هرکس بر اساس آنچه خدا نازل کرده ، حکم نکند ، تردیدی در کفرش باقی نمی ماند) و من شهادت می دهم که عثمان به غیر آنچه خدا نازل کرد ، حکم راند .(3)

از زید بن اَرقم _ از طُرُق مختلف _ نقل شده که به او گفتند : به کدام برهان عثمان را کافر شمردید ؟ پاسخ داد : به سه چیز ؛ مال خدا را میان ثروتمندان دست به دست گردانید ، مهاجرانِ اصحاب پیامبر را به منزله کسانی قرار داد که با خدا و رسول درافتادند ، به غیر کتاب خدا عمل کرد .(4)

واقعیت های تاریخی فراوانی اشاره دارد به اینکه عمل نکردنِ عثمان به کتاب و سنت و سیره ابوبکر و عُمَر ، نقش بزرگی در قتل او داشت . بی اعتنایی به قرآن و سنت را نمی توان به نزدیک ساختنِ خویشاوندانِ نالایق ، تخصیص داد ، هر چند عمل نکردن به سنت ، در ضمن عمل نکردن به قرآن در می آید .

تشریع احکام ، از سوی عثمان (چنان که در آیه وضو شاهدیم) بر خلافِ صراحتِ قرآن صورت گرفت ؛ همگان متفق اند که نزول وحی ، مسح سر و پاها را _ در وضو _ گویاست ، لیکن آنان (بر اساس آنچه عثمان و عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص از پیامبر روایت می کند) آیه را به تأویل بردند و گفتند که سنت ، بر شستن جاری است .

۱- ۱ . الإمامه والسیاسه ۱ : ۳۷ _ ۳۸ .

۲- ۲ . سوره مائده (۵) آیه ۴۴ .

۳- ۳ . شرح نهج البلاغه ۳ : ۵۰ _ ۵۱ .

۴- ۴ . همان .

بر اساس تحقیق نگارنده ، این نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله درست نمی باشد و سنت آن حضرت _ به پیروی از قرآن _ مسح است ، نه شستن .

به این ترتیب ، می توان گفت که بدعت های عثمان و در آوردن او چیزهایی را در دین که جزو آن نبود [به قتلش انجامید ، و همین] اَوْلی است از آنچه در تفسیر «احداث» و «ابداع» و «تبدیل» گفته اند .

بسا کسی بپرسد که چگونه بر این نتیجه گیری اطمینان کنیم در حالی که امام علی علیه السلام درباره قتل عثمان می فرماید :

لو أمَرْتُ به لَکُنْتُ قاتلًا أو نَهَیْتُ عنه لکنتُ ناصراً ؛(۱) اگر به یورش بر عثمان فرمان می دادم ، قاتل او بودم یا اگر مردم را از عثمان باز می داشتم ، یاورش به شمار می آمدم .

ما قَتَلْتُ عثمان ولا مالَاءْتُ علی قتله ؛(۲) عثمان را من نکشتم و به قتلش چشم ندوختم .

قَتَلَه اللّه وأنا معه ؛(۳) عثمان را خدا کشت و من با خدا بودم .

این سخنان ، با آنچه شما بدان دست یافتید ، همخوانی ندارد ؛ زیرا اگر عثمان در دین بدعت می گذارد و بر کناری او از خلافت واجب می شد ، امام علیه السلام خود عهده دار قتل او می گشت و این سخنان را بر زبان نمی آورد ، نیز در تاریخ مشهور نمی شد که آن حضرت وقتی عثمان را در محاصره دید ، حسن و حسین را به دفاع از او فرستاد .

این عملکرد امام علیه السلام را چگونه توجیه می کنید ؟

پاسخ این شبهه را می توان در چهار نکته بیان داشت :

اول : این سه سخن ، بر همکاری امام علیه السلام با عثمان و روا نبودن قتل او ، دلالت ندارد . جمله «ما قَتَلْتُ عثمان» (من عثمان را نکشتم) معنایی دارد که اندکی بعد به آن خواهیم پرداخت ، بلکه در جمله «أو نَهَیْتُ عنه لکنتُ ناصراً» (اگر مردم را از عثمان باز

۱- ۱ . نهج البلاغه ۱ : ۷۱ ، خطبه ۲۹ .

۲- ۲ . تاریخ المدینه المنوره ۴ : ۱۲۶۳ و ۱۲۶۵ .

۳- ۳ . تاریخ المدینه المنوره ۴ : ۱۲۵۴ و ۱۲۶۸ .

می داشتم ، یاری رسانِ او شمرده می شدم) عکس این مطلب را می نماید ؛ چرا که دفاع از عثمان را یاری اش می داند که امام علیه السلام آن را بر نمی تافت .

بر این اساس ، امام علیه السلام [مردم را] به کشتنِ عثمان فرا نمی خواند و [نیز] از آن باز نمی داشت . این سخن امام علیه السلام آن گاه بر زبان آمد که دید مخالفانِ عثمان در مدینه با کسانی که از دیگر شهرها برای کشتن عثمان آمده بودند ، همدست شدند و یک جبهه را تشکیل دادند و اقدام آنان تکلیف واجب را از دوش امام برداشت ؛ زیرا برکناری حاکم فاسد ، واجب کفایی است ، اگر گروهی عهده دار آن شوند ، از دیگران ساقط می شود . اگر در اینجا کسی بر عزل عثمان پیش قدم نمی شد ، امام ــ خود ــ دخالت می کرد و کار خلیفه را یکسره می ساخت .

دوم : این سخن امام که فرمود : «ما قتلتُ عثمان و لا مالَأْتُ عَلَى قَتْله» (من عثمان را نکشتم و به قتل او چشم ندوختم) خاطر نشان می سازد که جمعیتِ انبوهی برای قتل خلیفه یورش آوردند به گونه ای که بعضی از صحابه گفتند : «ما منّا إلّا خاذلٌ أو قاتلٌ» (هیچ یک از ما نبود که خوار کننده یا قاتل عثمان نباشد) و اقدام این جمع ، تکلیف واجب را از دوش امام برداشت و لزوم اقدام علیه عثمان را منتفی ساخت و او را وانداشت که مانند چنین تصمیمی را صادر کند ، هر چند این جریان را می دید و آن را بر می تافت ؛ چرا که با اراده الهی سازگار بود .

به فرض محال ، اگر امام می خواست شورشگران را اندرز دهد ، از او نمی پذیرفتند ؛ زیرا بارها از عثمان عهد و پیمان محکم گرفته بود که از این اعمال دست بردارد ، لیکن عثمان پیاپی ، تعهداتش را می شکست و مسیر بدعت هایش را می پیمود .(۱)

بنابراین ، امام علیه السلام به قتل عثمان فرمان نداد و انگیزه ای ــ به این معنا ــ برای آن نداشت ، هر چند در دل ، آن را اقدامی بایسته می انگاشت ؛ چون موافقت با حکم خدا

۱- ۱ . بنگرید به ، انساب الأشراف ۵ : ۶۳ ــ ۶۴ ، و دیگر منابع تاریخی .

را دربرداشت .

سوم : در جمله «قَتَلَهُ اللّه وَأَنا مَعَه» (خدا او را کُشت و من با اویم) اشاره است به اینکه خدا _ به جهت بدعت های پیاپی عثمان _ به قتل او حکم کرد و این کار را واجب ساخت و من همان را خواهم که خدا خواهد .

پیداست که خدای متعال _ در ظاهر _ عثمان را نکشت . اضافه قتل به خدا به معنای حکم الهی و رضایتش به این کار است و امتناعی ندارد که امام علی علیه السلام خودش حکم الهی را بر زبان نیاورد و بر اجرای حکم خدا ، مدد نرساند و در آن همراهی نکند .

این معنا _ به صراحت _ در روایت ضُبَیْعی آمده است ، می گوید :

به ابن عباس گفتم : پدرم خبر داد که علی می فرمود : هان ! هر که مرا از خونِ عثمان می پرسد ، بدانید که خدا عثمان را کشت و من به همراه [حکم [خدایم .

ابن عباس گفت : پدرت راست گفت ! آیا معنای سخن امام را می دانی ؟... مقصود آن حضرت این است که خدا او را به قتل رساند و دل مشغولی من اجرای حکم خداست .(1)

همه اینها ، در صورتی است که صدور این سخنان از امام علی علیه السلام صحت داشته باشد .

چهارم : در اینکه امام علی علیه السلام حسن و حسین علیهماالسلام را برای دفاع از عثمان فرستاد ، مورّخان اختلاف دارند ؛ بعضی در صحت این خبر تردید کرده اند و برخی آن را نفی می کنند و به فرض صحت ، امام علیه السلام دو فرزندش را فرستاد تا آب و غذا به عثمان برساند و این ، یک منش اسلامی است که بروز آن از سوی امام علیه السلام بعید نمی نماید .

می دانیم که شخصِ سزامند مرگ یا خلع از خلافت ، نباید از آب و غذا محروم ماند .

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه ۳ : ۶۶ .

امام علی علیه السلام ـ در جنگ صِفّین ـ اهل شام را از دسترسی به آب محروم نساخت با اینکه توانایی این کار را داشت (۱).

باری ، بعید به نظر نمی رسد که امام علی علیه السلام از کسانی به شمار آید که ریختن خون عثمان را جایز می دانستند ، گرچه آن حضرت بر این کار فرا نخواند و دستور قتل عثمان را نداد .

می توان این سخنان امام علیه السلام را به نصوص و اقوالی که ـ پیش از این ـ از صحابه نقل کردیم ، افزود .

اکنون این مقدمه را رها می کنیم تا پژوهش حاضر را پیگیریم . امیدواریم به آنچه آوردیم ، به کسی گزند نرسانده باشیم ، بلکه این نگرشی است که طَبَری و ابن اثیر و خلیفه بن خَیّاط (و دیگر مورخان) ما را به طرح آن واداشت و احتمال می دهیم همین ، یکی از عواملی باشد که آنان از باب مماشات با عامّه ، از نقل آن می ترسیدند .

نگارنده بر این باور است که مناقشه در متون و دست یابی به حقیقت ، یک ضرورت علمی است و باید در همه اخبار تاریخی آن را پی گرفت و طرح یک دیدگاه یا ترجیح نگرشی بر دیگری ـ در این گونه پژوهش ها ـ عیب نیست ؛ زیرا این ادله اند که پژوهشگر را به اَخذ نظریه ای یا طرح یا ترجیح آن وامی دارند .

اما این کار از سوی تاریخ نگاران ، به نهایت زشت به شمار می رود ؛ چنان که می بینیم طَبَری و ابن اثیر [تنها] خبر کسانی که معاویه را [در آزار و دشنام به ابوذر و عثمان را] در تبعید ابوذر معذور می دارند (با اینکه اخبار دیگری در این زمینه هست) می آورند یا ابن اثیر با وجود تواتر نقل این حادثه ، صدور آن را بعید می داند(۲) یا خلیفه بن خَیّاط ، خوش ندارد

۱- ۱ . بنگرید به ، شرح نهج البلاغه ۳ : ۱۵ ، و دیگر کتاب های تاریخ .

۲- ۲ . بنگرید به ، الکامل فی التاریخ ۳ : ۱۰۰ ، باب ذکر تسییر ابی ذر ...

کسانی را نام ببرد که با حُمران بن اَبان اسیر شدند .(۱)

زیرا اینان مُورّخ اند و شأن تاریخ نگار این است که در نقل بی طرف باشد و به سمت و سوی خاص گرایش نیابد یا خبر موثّق یا مسندی را که به او می رسد ، کتمان نکند .

نامه صحابیان مدینه به دیگر سرزمین ها ، و نامه مهاجران به صحابه در مصر ، و سخنان صحابه و مواضع آنان در برابر بدعت های عثمان ، و تقرُّب جستن به خدا با ریخن خون او و ... تقویت کننده یکدیگرند و نظر نگارنده را رجحان می بخشند که شورش علیه عثمان ــ در درون خود ــ انگیزه دینی را نهفته داشت و عثمان ، به جهت بدعت هایی که نهاد به قتل رسید ، هر چند نقش فسادهای مالی و اقتصادی را نمی توان نادیده انگاشت .

پیداست که کسی نگفته است که عُمَر یا امام علی علیه السلام به سبب بدعت هاشان به قتل رسیدند ، بلکه می بینیم مسلمانان بر آنها می گریند و جنازه شان را تشییع می کنند و بر آن دو نماز می گزارند و با حزن و اندوه ، به خاک می سپارند و قاتلانشان را دستگیر می کنند .

در حالی که نمی بینیم کسی بر عثمان بگرید ، بلکه او را به جهت کارهایی که در شش سال اخیر خلافتش کرد ، کافر شمردند و به بدعت گذاری متهم ساختند و بعد از قتل از دفن او دست کشیدند و پس از گذشت سه روز ، او را در قبرستان یهود «حُشّ کَوْکَب» دفن کردند .(۲)

چرا مسلمانان این رفتار را با او در پیش گرفتند ؟ این سؤالی است که پاسخ می طلبد و ما فشرده ای از پاسخ را آوردیم و به بعضی از رشته های پنهانی اشاره کردیم که به قتل عثمان انجامید .

۱- ۱ . تاریخ خلیفه بن خیاط : ۷۹ .

۲- ۲ . نظیر این سخن را احمد امین در «یوم الإسلام» می آورد .

ما از دیگران نمی خواهیم که به آنچه طرح کردیم بگروند ، آنان مختارند که ایده ما را بپذیرند یا رد کنند .

این مردمان ، کیان اند و چه منزلتی دارند ؟

در بحث پیشین ، زمان اختلاف در وضو و جنبه های آن را مشخص ساختیم . برای کامل شدنِ آن ، بجاست مقصود از «مردمان» را در حدیث وضوی عثمان دریابیم .

تعیین قطعی نام اینان ، به راستی ، دشوار است ، لیکن شواهد و قراین گویاست به اینکه آنان از فقهای درجه یک صحابه بودند که در بسیاری از دیدگاه ها و موضع گیری ها با عثمان درافتادند .

بر اساس شواهد و قراین زیر ، می توان به اسامی بعضی از آنها پی بُرد :

۱ . به طور اجمالی ،(۱) بعضی از اجتهاداتِ عثمان را در ماجراهای مختلف آوردیم ، سپس نام های کسانی را که در این رویدادها با عثمان مخالف بودند ، شمردیم .

۲ . فهرست اسامی کسانی را که با اجتهادات عثمان مخالفت ورزیدند ، ذکر کردیم تا نام مخالفانِ مشهوری که عثمان را در رخدادهای فراوانی تخطئه کردند ، بشناسیم .

۳ . به این «مردمان» نظر افکندیم که آیا آنان روایاتِ همسو با وضوی عثمان را بر زبان می آوردند یا از مخالفانِ وضوی او بودند .

۱- ۱ . این مسئله را به تفصیل و همه جانبه وارسی کرده بودم ، لیکن برای پرهیز از طولانی شدن ، در اینجا نیاوردیم .

«مردمان» در دیگر بدعت های عثمان

اشاره

پیش از این ، خاطر نشان ساختیم که پژوهش ما بر بیان ملابسات احکام و گردآوری لایه های پنهان رویدادها ، مبتنی است و این امر ، ما را به قضایای گوناگونی مرتبط می سازد که گاه برای کشف بعضی از این نقاط پنهان ، ناچاریم آنها را تکرار کنیم .

۱ . نماز در مِنی

بارها خبر اتمام نماز عثمان را در «مِنی» و دیگر بدعت های او را آوردیم و در هر مرتبه ، رویکرد خاصی مدّ نظر قرار گرفت ، لیکن در اینجا با بازخوانی این اَخبار ، می خواهیم بر اسامی مخالفان عثمان در این جریانات پی ببریم ، سپس آن را در بحث حاضر ، تطبیق کنیم .

با این دیدگاه جدید عثمان ، عبد الرّحمان بن عوف ، به مناقشه پرداخت و در حدیثی طولانی ، پندارهای دروغین او را آشکار ساخت .(۱)

همچنین ابو هُرَیره ، ابن عُمَر و حتّی عایشه ، با عثمان مناقشه کردند .

اینان نماز در سفر را دو رکعت می دانستند ، لیکن عایشه (چنان که در آینده ، در خواهیم یافت) بعد از قتل عثمان ، آن را تمام خواند و چهار رکعت گزارد .(۲)

از ابن عباس روایت شده که گفت :

رسول خدا ، در کمال امنیت راهی «مِنی» شد و جز خدا از اَحدی بیم نداشت ، در آنجا دو رکعت نماز می گزارد تا اینکه [به مکه] باز می آمد .

سپس ابوبکر راهی «مِنی» شد و جز خدا از هیچ کس نمی ترسید ، در آنجا

ص: ۱۸۴

۱- ۱ . حدود ۴۰ صفحه قبل ، این حدیث را آوردیم .

۲- ۲ . بنگرید به ، زاد المعاد ۱ : ۴۷۳ ، فصل فی هدیته صلی الله علیه و آله فی سفره وعبادته . در این مأخذ می خوانیم : ابن حزم در المحلی می نویسد : و اما کاری را که عثمان و عایشه کردند ، تأویل ویژه ای از پیش خودشان بود ، دیگر صحابه با آن دو مخالفت ورزیده اند (بنگرید به ، المحلی ۴ : ۲۶۹ ، باب صلاه المسافر) .

تا زمان برگشت [به مکه] دو رکعت می گزارد .

پس از او ، عُمَر سوی «مِنی» بیرون آمد و از کسی جز خدا هراس نداشت ، در آنجا دو رکعت می گزارد تا اینکه باز می گشت .

عثمان نیز در دو ثلث حکومتش یا در بخشی از آن ، همین رویه را داشت ، سپس آن را چهار رکعت گزارد و پس از او ، بنی اُمَیّه ، همین رویه را در پیش گرفتند .(۱)

از عُرْوَه ، از پدرش روایت شده که گفت :

رسول خدا نماز چهار رکعتی را در «مِنی» دو رکعت می گزارد ، ابوبکر آن را در «مِنی» دو رکعت می گزارد ، عُمَر آن را در «مِنی» دو رکعت می خواند ، عثمان ــ در پاره ای از زمان ــ آن را دو رکعت می گزارد ، سپس آن را تمام خواند .(۲)

در پی اعتراض مردم به این عملکرد عثمان ، وی اعتراف کرد که این دو رکعت خواندن ، سنتِ پیامبر و سیره ابوبکر و عُمَر نمی باشد .(۳)

بنابراین ، فتوای جدیدی که عثمان در نماز مسافر مطرح ساخت ، از مخالفتِ افراد زیر به دست می آید : علی بن ابی طالب ،(۴) عبد الرّحمان بن عوف ،(۵) عبد اللّه بن مسعود ،(۶) ابو هُرَیره ، و پیش از همه اینها ، پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عُمَر و خود عثمان در دوره آغازین خلافتش .

اینان ، نماز را در «مِنی» شکسته می خواندند و می توان آنها را از مخالفان رأی جدید عثمان به شمار آورد .

۱- ۱ . مصنف عبد الرزاق ۲ : ۵۱۸ ، حدیث ۴۲۷۷ ؛ کنز العمال ۸ : ۱۱۳ ، حدیث ۲۲۷۲۰ .

۲- ۲ . الموطأ ۱ : ۴۰۲ ، حدیث ۹۰۲ ؛ الإستذکار ۴ : ۳۳۵ ، حدیث ۸۶۹ .

۳- ۳ . سنن بیهقی ۳ : ۱۴۴ ، حدیث ۵۲۲۳ به نقل از حمید بن عبد الرّحمان بن عوف ، از عثمان .

۴- ۴ . مصنّف ابن ابی شیبه ۲ : ۲۰۰ ، حدیث ۸۱۱۳ و صفحه ۲۰۴ ، حدیث ۸۱۶۸ ؛ مسند بزّار ۳ : ۷۹ ، حدیث ۸۴۵ .

۵- ۵ . پیش از این ، مأخذ این سخن ، ذکر شد .

۶- ۶ . مصنّف عبد الرزاق ۲ : ۵۶۱ ، حدیث ۴۴۶۶ ؛ المعجم الکبیر ۹ : ۲۸۹ ، حدیث ۹۴۵۹ .

همچنین صحابه برجسته زیر ، با عثمان در این کار مخالفت ورزیدند :

عبد اللّه بن عباس ،(۱) عبد اللّه بن عُمَر ،(۲) عِمران بن حُصَیْن ،(۳) اَنس بن مالک ،(۴) عایشه ،(۵) ابو جُحَیْفَه ،(۶) ابوذر .(۷)

بعضی از تابعان ، مانند : عُروه بن زُبَیر ،(۸) حَفص بن عُمَر(۹) (و دیگران) نیز در زمره مخالفان اند .

۱- ۱ . سنن نسائی ۳ : ۱۲۱ ، حدیث ۱۴۵۲ . در «مسند احمد ۱ : ۳۴۹» از ابن عباس نقل شده که گفت : هر که در سفر نماز را چهار رکعت گزارد ، مانند کسی است که در حضر ، نماز [چهار رکعتی] را دو رکعت بخواند . ابن عباس می گفت : برای مسافر نمازی است و برای مقیم نمازی ؛ سزاوار نیست که مقیم ، نماز مسافر را گزارد و مسافر ، نماز مُقیم را به جا آورد (بنگرید به ، مصنّف عبد الرزاق ۲ : ۵۶۱ ، حدیث ۴۴۶۶) .

۲- ۲ . صحیح مسلم ۱ : ۴۸۲ ، حدیث ۶۹۴ ؛ مصنف ابن ابی شیبه ۳ : ۲۵۶ ، حدیث ۱۳۹۷۸ . در این مأخذ آمده است : ابن عُمَر ، هرگاه [در مِنی] با امام نماز می گزارد ، چهار رکعت می خواند و هرگاه به تنهایی نماز می خواند ، آن را دو رکعت می گزارد . در «المطالب العالیه ۵ : ۹۹ ، حدیث ۷۳۶» می خوانیم : به اسناد صحیح روایت شده که از عبد اللّه بن عُمَر درباره نماز در سفر سؤال شد ، وی پاسخ داد : دو رکعت است ، دو رکعت است ؛ هر که با سنت مخالفت ورزد ، کافر است .

۳- ۳ . سنن ترمذی ۲ : ۴۳۰ ، حدیث ۵۴۵ ؛ سنن ابی داود ۲ : ۹ ، حدیث ۱۲۲۹ .

۴- ۴ . صحیح بخاری ۱ : ۳۶۹ ، حدیث ۱۰۳۹ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۴۸۰ ، حدیث ۶۹۰ ؛ سنن ترمذی ۲ : ۴۳۱ ، حدیث ۵۴۶ .

۵- ۵ . صحیح بخاری ۱ : ۳۶۹ ، حدیث ۱۰۴۰ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۴۷۸ ، حدیث ۶۸۵ (مسلم از سه طریق حدیث را روایت کرده است) .

۶- ۶ . سنن نسائی ۱ : ۲۳۵ ، حدیث ۴۷۰ ؛ مصنف ابن ابی شیبه ۲ : ۲۰۴ ، حدیث ۸۱۶۵ و صفحه ۲۰۵ ، حدیث ۸۱۷۵ ؛ المعجم الکبیر ۲۲ : ۱۰۱ ، حدیث ۲۴۷ ؛ کنز العمال ۸ : ۱۱۳ ، حدیث ۲۲۷۱۶ (از ابن نجار) .

۷- ۷ . مسند احمد ۵ : ۱۶۵ ، حدیث ۲۱۴۹۵ ؛ مجمع الزوائد ۲ : ۱۵۷ .

۸- ۸ . بنگرید به ، الموطأ ۱ : ۴۰۲ ، حدیث ۹۰۲ .

۹- ۹ . مسند احمد ۳ : ۱۵۹ ؛ مجمع الزوائد ۲ : ۱۵۵ .

از این رو ، مخالفانِ عثمان ، در دیدگاه فقهی جدیدش ــ تمام خواندن نماز در مِنی ــ اشخاص ذیل اند :

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله .

ابوبکر .

عُمَر .

علی بن ابی طالب علیه السلام .

عبد الرّحمان بن عوف .

عبد اللّه بن عباس .

ابو هُرَیْرَه .

عبد اللّه بن مسعود .

عبد اللّه بن عُمَر .

اَنس بن مالک .

ابو ذر .

عمران بن حُصَین .

ابو جُحَیْفَه .

عائشه (دختر ابوبکر) .

عبد اللّه بن زُبیر .

حَفْص بن عُمَر .

احادیثی که با دیدگاه نمازی عثمان ، معارض اند ــ به راستی ــ فراوان اند و گردآوری و شمارش همه آنها دشوار است . ما راویانِ احادیث «قصر النبی الصّلاه بِمنی» (شکسته خواندن پیامبر نماز را در مِنی) را از مخالفان نظر فقهی عثمان شمردیم و چنین است حال نسبت به فعل پیامبر و ابوبکر و عُمَر .

ابن حَجَر عَسْقلا نی می نگارد :

احمـد و بیهقی ، حـدیث عثمـان را آورده انـد که : وی در «مِنی» نمـاز را چهـار رکعت گزارد ، مردم این کار را بر او برنتافتند (۱).

از ابن عباس ، شبیه این سخن روایت شده است .(۲)

باری مخالفان عثمان ، مردمان بسـیاری از صـحابه و تابعان بودند و جریان نیرومندی را در برابر رویکرد جدید خلیفه ، تشـکیل می دادنـد ، لیکن عثمان ، قدرت را به دست داشت و برخورد شدید با مخالفان را در پیش گرفت و این روند ، فقهای صـحابه را واداشت که ساکت بمانند یا از هراسِ برخورد تند عثمان ، در بعضـی از فتاوی او را همراهی کنند یا از بیم کشانده شدنِ این اختلاف ــ در دراز مـدت و آینـده ــ به نتایجی بـد فرجام ، دم فرو بندند . از این روست که می بینیم آنان (با اینکه علمِ قطعی به بطلان ادعای عثمان و بی پایه بودن اسـتناد او دارنـد)ماننـد وی ، نماز را در «مِنی» چهار رکعت می گزارنـد و این کار یا از بیم جان است یا برای جلوگیری از فتنه ؛ چرا که مخالفت ، شر آفرین است .(۳)

اعتراضات صـحابه بر عثمان ، رهنمون است به اینکه آنان برای خلیفه ، حق بدعت گذاری در دین و تشـریع چیزهایی را که در شریعت اسلام جایز نبود ، قائل نبودند ، هر چند به جهت ترس یا طمع (یا هر چیز دیگری) با وی همراه می شدند .

حتی کسانی که در بدعت های پیشـین با عثمان همراهی می کردند ، در آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله در وضو روایت می کند ، همگام نمی شوند ، بلکه این اخبار به گروه اندکی از افراد منحصر است که تعداد آنها از شمار انگشتان دست فراتر نمی رود و سرآمد آنان «حُمران بن اَبان» است که در سال سوم خلافت عثمان ، مسلمان شد ؛ همو که در هنگامِ

۱- ۱ . فتح الباری ۲ : ۵۷۰ ؛ مسند احمد ۱ : ۶۲ ، حدیث ۴۴۳ ؛ سنن بیهقی ۳ : ۱۴۳ ، حدیث ۵۲۲۰ .

۲- ۲ . تاریخ طبری ۳ : ۳۲۲ ، احداث سنه ۲۹ هجری .

۳- ۳ . سنن ابی داود ۲ : ۱۹۹ ، حدیث ۱۹۶۰ ؛ تاریخ طبری ۳ : ۳۲۲ ؛ البدایه و النهایه ۷ : ۲۱۸ .

بیعت یهود ، به اسارت درآمد .(۱)

۲ . عَفو عُبَید اللّه بن عُمَر

ثابت است که قصاص از مهم ترین حدودی می باشد که شریعت در راستای اقامه عدالت و بازداشتن تجاوزگران از جنایت ، بر آن تأکید دارد .

هنگامی که عُمَر شنید فرزندش عُبَید اللّه با «هُرْمُزان» چه کرده است ، گفت :

اگر من مُردم از عُبَید اللّه بخواهید که بیّنه (دو شاهد عادل) بیاورد که هرمزان مرا کشته است ؛ اگر بیّنه اقامه کرد ، خون من در ازای ریختن خون اوست و اگر بیِّنَه نیاورد ، عُبَیْد اللّه را بر قتلِ هُرْمُزان قصاص کنید .(۲)

عثمان ــ پیش از آنکه خلافت به چنگش افتد ــ به همین فتوای فقهی عقیده داشت . از ابی وَجْزَه ، از پدرش روایت شده که گفت :

در آن روز ، عُبَیْد اللّه را دیدم که با عثمان درافتاد و عثمان می گفت : خدا تو را بکشد ! مردی را کشتی و دختر خردسالی (دختر ابولؤلؤ) را و دختر دیگری (جُفَینه) را که در ذمه پیامبر بود !

ابی وَجْزَه می گوید : در شگفتم از اینکه عثمان هنگامی که ولایت یافت ، چگونه از او دست برداشت .(۳)

بعد از قبضه خلافت ، عثمان در این کار درنگ ورزید و به نظرش آمد که قتل فرزند عُمر را در پی قتل او ، روا نداند و به حسب ادعای فقهی ، خود را ولی دم می دانست ، از عُبَید اللّه گذشت و او را قصاص نکرد(۴) و دیه اش را از بیت المال پرداخت .

۱- ۱ . سخن درباره حُمران ــ پیش از این ــ گذشت و در جلد دوم ، به تفصیل در این زمینه بحث خواهیم کرد .

۲- ۲ . سنن بیهقی ۸ : ۶۱ ، حدیث ۱۵۸۶۲ ؛ تاریخ دمشق ۳۸ : ۶۳ ، ترجمه عبید بن عُمَر .

۳- ۳ . الطبقات الکبری ۳ : ۳۵۷ ، باب ذکر استخلاف عُمَر ، و جلد ۵ : ۱۵ ــ ۱۶ ؛ تاریخ دمشق ۳۸ : ۶۴ ؛ تاریخ الإسلام ۳ : ۲۹۷ .

۴- ۴ . سنن بیهقی ۸ : ۶۱ ، حدیث ۱۵۸۶۲ ؛ الطبقات الکبری ۵ : ۱۵ ــ ۱۶ .

عَمْرو بن عاص ، عثمان را بر این دیدگاه برانگیخت ، با این برهان که ماجرای قتل ، پیش از خلافتِ او رخ داده است .

به این ترتیب ، عثمان با نظر هریک از اشخاص زیر مخالفت کرد :

عُمَر .(۱)

علی بن ابی طالب علیه السلام .(۲)

مقداد بن عَمْرو .(۳)

زیاد بن لَبید بَیاضی انصاری .(۴)

سَعْد بن اَبی وقّاص .(۵)

بزرگانی از اصحاب پیامبر .(۶)

مهاجران و انصار .(۷)

ص: ۱۹۰

۱- ۱ . سنن بیهقی ۸ : ۶۱ ، حدیث ۱۵۸۶۲ ؛ تاریخ دمشق ۳۸ : ۶۳ .

۲- ۲ . انساب الأشراف ۶ : ۱۳۰ ، امر الشوری و بیعه عثمان ؛ الطبقات الکبری ۵ : ۱۷ . در این دو مأخذ می خوانیم که علی[علیه السلام] فرمود : این فاسق را قصاص کن ، که به فاجعه بزرگی دست یازید ؛ مسلمانی را بی گناه کشت .

۳- ۳ . تاریخ یعقوبی ۲ : ۱۶۳ _ ۱۶۴ .

۴- ۴ . تاریخ طبری ۳ : ۳۰۱ ؛ الکامل فی التاریخ ۲ : ۴۶۷ ، احداث سنه ۲۳ ه ؛ البدایه و النهایه ۷ : ۱۴۹.

۵- ۵ . الطبقات الکبری ۵ : ۱۶ ، الطبقه الأولی من اَهل المدینه ... ؛ تاریخ طبری ۳ : ۳۰۲ ؛ الکامل فی التاریخ ۲ : ۴۶۶ ، قصه الشوری .

۶- ۶ . از آنهاست عمار بن یاسر ، ذهبی در «تاریخ الإسلام ۳ : ۳۰۶» می آورد : هنگامی که عُمَر به آن مصیبت دچار شد ، عمار پیش عُمَر رفت و گفت : امروز در اسلام بدعتی رخ داد ! عُمَر پرسید : چه بدعتی ؟ عمار گفت : عبید اللّه ، هرمزان را به قتل رساند . عُمر گفت : «إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون» (ما از خداییم و سوی او باز می گردیم) او را نزد من آورید ، و [عمر] او را زندانی ساخت .

۷- ۷ . الطبقات الکبری ۵ : ۱۷ (از زُهْری روایت شده که گفت : مهاجران و انصار ، هم عقیده بودند و عثمان را بر قتل عبید اللّه برمی انگیختند) نیز بنگرید به ، تاریخ دمشق ۳۸ : ۶۵ ، ترجمه عُبَید اللّه بن عُمَر .

مهاجران نخستين .(۱)

مردم .(۲)

۳ . رَدّ شهود و تعطيل حدود

روايت شـده كه عثمان ، شـهادتِ كسانى را كه به شـرابخوارى وَليـد بن عُقْبَه ، گواهى دادنـد ، نپـذيرفت و از اجراى حدّ بر او جلوگيرى كرد .

اشخاص ذيل ، در اين ماجرا با او مخالفت ورزيدند :

على بن ابى طالب عليه السلام .(۳)

طَلْحَه ، زُبير ، عايشه .(۴)

صَعْب بن جَثّامَه .(۵)

جُنْدَب بن زُهَير .(۶)

ابو حَبِيْبَه غفارى .(۷)

۱- ۱ . الطبقات الكبرى ۵ : ۱۵ . ابن سعد مى گويد : مهاجران نخست ، گردآمدند و قتل اينان را به دست عبيد اللّه ، بس گران دانستند و بر وى سخت گرفتند و او را [از خود] راندند .

۲- ۲ . بنگريد به ، الطبقات الكبرى ۵ : ۱۷ ؛ تاريخ يعقوبى ۲ : ۱۶۳ ؛ شرح نهج البلاغه ۳ : ۶۰ .

۳- ۳ . انساب الأشراف ۶ : ۱۴۴ . از واقدى نقل شده كه گفت : گفته اند عثمان بعضـى از شـهود را تازيانه زد ، آنان نزد على آمدنـد و از اين كـار شـكايت كردنـد . على بر عثمـان درآمـد و گفت : حـدود را تعطيل كردى و گروهى را كه عليه برادرت شهادت دادند ، تازيانه زدى و حكم خدا را واژگون ساختى . مسـعودى روايت مى كند كه : عثمان ، شاهدان را راند و به سينه شان زد و گفت : از پيش چشمم دور شويد ! آن دو نزد على آمدند ... (مروج الذهب ۲ : ۳۳۶ ، باب عمال عثمان) .

۴- ۴ . انساب الأشراف ۶ : ۱۴۴ از ابو اسـحاق روايت شده كه گفت : شاهدان پيش عايشه آمدند و ماجرايى را كه ميان آنها و عثمان روى داد و عثمان آنها را از خود راند ، باز گفتند ، عايشه ندا داد : همانا عثمان حدود را باطل ساخت و شهود را تهديد كرد .

۵- ۵ . تاريخ طبرى ۳ : ۳۲۹ ؛ المعرفه و التاريخ ۳ : ۳۲۱ ؛ تهذيب التهذيب ۴ : ۳۶۹ ، ترجمه ۷۳۶ (وى يكى از صحابه چهار گانه اى بود كه نزد عثمان شهادت داد) .

۶- ۶ . انساب الأشراف ۶ : ۱۴۴ ؛ و بنگريد به ، فتح البارى ۷ : ۵۷ .

۷- ۷. همان.

ابو زَیْنب بن عوف اَزْدی .(۱)

گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله .(۲)

پـاره ای از فتواهـای فقهی عثمـان در «وضو» و «نمـاز در مِنی» و «قصـاص و حـدود» ، شـمار بزرگی از صـحابه و تابعانی را می نمایانـد که با عثمان مخالفت ورزیدنـد . در اَ لفاظ مورّخان و راویان ــ در مواقع بسـیاری ــ از اینان به لفظ «الناس» (مردمانی) تعبیر آورده شده است تا شـمار انبوهِ کسانی را که با مکتب عثمان درافتادند و آرای فقهی او را برنتافتند ، گویا باشد . این کار ، شبیه شمار معارضان عثمان در وضوست .

این مخالفان ، دلایل قاطعی را ارائه می دانـد و بر عثمان احتجاج می کردنـد که حدود الهی را اجرا نمی کند و نگرش فقهی و نظر او ، بر خلاف آموزه هایی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله سراغ دارند و با تعالیم قرآنی پشتیبانی می شود .

مانند این را در سـخن ابن عباس و اَنس بن مالک و علی بن ابی طالب ، می توان دید ؛ زیرا آنان به قرآن و سنتِ مُسلَّم پیامبر ، بر خطـای عثمـان در شسـتنِ پاهـا ، تمسک می کردنـد ؛ چرا که شسـتن پاها با آنچه که از پیامبر صـلی الله علیه و آله در وضـو رسـیده و ثابت و مشـهور است و صـریح تعلیمِ قرآنی ، مطابقت ندارد ؛ زیرا پیامبر صـلی الله علیه و آله با یک «مُد» آب ، وضو می گرفت و با یک «صاع» غسل می کرد .

وضویی را که عثمان بـدان فرا می خوانـد ، به یقین ، بیش از یک مُد آب لازم داشت ؛ زیرا نیازمندِ چندین «رطل» آب ، بود و این اندازه آب ، در سرزمین خشک مکه به آسانی فراهم نمی آمد ، جایی که نبی خدا ، ابراهیم می فرماید :

« رَبَّنَا إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ » ؛(۳) پروردگارا من ذریه ام را در سرزمینی غیر قابل کشت ، ساکن ساختم .

۱- ۱ . همان .

۲- ۲ . الأغانی ۵ : ۱۴۳ ، به نقل از زُهْری .

۳- ۳ . سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۷ .

همچنین وضوی عثمان با این حقیقت همخوانی ندارد که دین خدا ، دین آسان سازی است ، و نه سخت گیری .

هنگامی که عثمان بر مواضع و دیدگاه های خود اصـرار می ورزید ، بعضی از اینان عملکرد عثمان را وا می نهادند و کینه اش را به دل می گرفتند و برخی دیگر با ناخشنودی ، دم فرو می بستند .

پیـداست که اخبـار ، شـمار دقیقی از آنهـا را برای ما بیان نمی دارد و اسامی صـحابه دیگری را که در برابر بـدعت های عثمان ایستادند ، به تفصیل نمی آورد ، لیکن روایات ونقل ها با الفاظ مختلف به آنان اشاره می کند ، مانند :

النّاس (مردم)

ناسٌ مِن اَصحاب النبی (مردمانی از اصحاب پیامبر) .

رَهْط من اصحاب النبی (دسته ای از اصحاب پیامبر) .

جمع من الأنصار و المهاجرین (گروهی از انصار و مهاجران) .

و عباراتی همانند اینها .

از لابلای وارسی دقیق روایت ها ، می توان بعضی از این افراد را در این عبارات کلی تشخیص داد ؛ چنان که بر سخنان ابن عباس و اَنس بن مالک و امام علی علیه السلام دست یافتیم ، اینان کسانی بودنـد که بر خطای عقیدتی عثمان در شسـتن پاها ، به قرآن و سنت ثابت پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک می کردند .

از این رو ، مقصـود از «نـاس» (گروهی از مردم) در وضـو ، یـک رویکرد عمومی ، شـبیه رویکرد مردم در «ردّ شـهود و تعطیل حدود» است ؛ زیرا از طریق زُهْری نقل شده است که :

ابن شاس جُذامی ، مردی از اَنباط شام را کشت . این خبر به عثمان رسید ، دستور داد او را بکشند . زُبَیر و مردمانی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با عثمان سخن

کردند و او را از قتل ابن شاس باز داشتند .

در پی این ماجرا ، عثمان ، دیه آن مرد را هزار دینار قرار داد .(۱)

در این متن ، ملاحظه می شود که از اسامی مخالفان عثمان ، جز نام زُبَیر بن عوّام برده نمی شود و دیگر کسان تحتِ عبارت «ناسٌ مِن أَصْحاب رَسُول اللّه» (مردمانی از اصحاب پیامبر) می آید ، لیکن وارسی ها ما را رهنمون می سازد به اینکه راویان این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود : «لا یُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِکافر» (مسلمان در برابر کافر به قتل نمی رسد) یا کسانی که نزدیک به این معنا را از پیامبر صلی الله علیه و آله یا صحابه نقل کرده اند یا کسانی که در عمل ، به این آموزه ملتزم بودند ، عبارت اند از :

عُمَر بن خطّاب .(۲)

علی بن ابی طالب .(۳)

مالک اشتر .(۴)

قَیْس بن سَعْد بن عُباده .(۵)

عایشه .(۶)

عبد اللّه بن عباس .(۷)

۱- ۱ . الأم ۷ : ۳۲۱ ؛ مسند الشافعی ۱ : ۳۴۴ ، کتاب الدیات ؛ سنن بیهقی ۸ : ۳۳ ، حدیث ۱۵۷۱۱ .

۲- ۲ . از عُمَر رسیده که در مثل چنین ماجرایی ، حکم به قصاص را نوشت ، سپس نامه دیگری فرستاد و در آن گفت : «او را نکشید ، لیکن در بند سازید» (تلخیص الحبیر ۴ : ۱۵ _ ۱۶ ، حدیث ۱۶۸۵ ؛ نیل الأوطار ۷ : ۱۵۱ ، باب لا یقتل مسلم بکافر ؛ تحفه الأحوزی ۴ : ۵۵۸) .

۳- ۳ . صحیح بخاری ۳ : ۱۱۱۰ ، حدیث ۲۸۸۲ و جلد ۶ : ۲۵۳۱ ، حدیث ۶۵۰۷ و صفحه ۲۵۳۴ ، حدیث ۶۲۱۷ ؛ سنن دارِمی ۲ : ۲۴۹ ، حدیث ۲۳۵۶ .

۴- ۴ . سنن نسائی (المجتبی) ۸ : ۲۴ ، حدیث ۴۷۴۶ ؛ مسند احمد ۱ : ۱۱۹ ، حدیث ۹۵۹ .

۵- ۵ . مسند احمد ۱ : ۱۲۲ ، حدیث ۹۹۳ ؛ سنن بیهقی ۸ : ۲۹ ، حدیث ۱۵۶۸۸ .

۶- ۶ . کتاب الدیات (ابن ابی عاصم) : ۲۵ ؛ سنن بیهقی ۸ : ۲۹ ، حدیث ۱۵۶۹۳ ؛ مسند ابی یعلی ۸ : ۱۹۷ ، حدیث ۴۷۵۷ .

۷- ۷ . سنن ابن ماجه ۲ : ۸۸۸ ، حدیث ۲۶۶۰ ؛ کنز العمال ۱۵ : ۴ ، حدیث ۲۶۵۹ .

عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص .(۱)

عبد اللّه بن عُمَر بن خطّاب .(۲)

عِمران بن حُصَین .(۳)

گمان می رود که بعضـی از اینان از کسانی بودند که با عثمان سـخن گفتند و او را از قتلِ مسـلمان در برابر ذِمّی باز داشـتند و ثابت است که این سـخنوران از راویانِ همین حدیث نبوی و از باورمندانِ آن به شـمار می آمدند ؛ زیرا معنا ندارد که آنان بی حجتی از پیامبر صلی الله علیه و آله بتوانند با عثمان سخن کنند و او را از این کار باز دارند .

۴ . مقدم داشتن خطبه بر نماز عید فطر و قربان

آرای فقهی عثمان ، بر وضوی ثلاثی غسلی ، اتمام نماز برای مسافر ، تسامح در قصاص ، فتوا به عـدم اجرای حدّ ، فتوا به قتل مسلمان در برابر ذمّی ، منحصر نشد ، بلکه تا خطبه نماز عید فطر و قربان (نیز) امتداد یافت .

عثمان ، خطبه نماز عید فطر و قربان را بر دو رکعت نماز آن ، مقدم داشت . متن ماجرا ، چنین است :

ابن مُنْذِر ، از عثمان (به اسناد صحیح تا حسن بصری) روایت می کند که گفت :

نخستین کسـی که پیش از نماز عید خطبه خواند ، عثمان بود ؛ وی با مردم نماز گزارد ، سـپس خطبه خواند ، دید مردم به نماز نرسیدند . از این رو ، به این کار دست یازید (یعنی خطبه را قبل از نماز خواند) .(۴)

۱- ۱ . سنن اَبی داود ۴ : ۱۷۳ ، حدیث ۴۵۰۶ ؛ سنن ابن ماجه ۲ : ۸۸۷ ، حدیث ۲۶۵۹ ؛ سنن ترمذی ۴ : ۲۵ ، حدیث ۱۴۱۳ .

۲- ۲ . صحیح ابن حِبّان ۱۳ : ۳۴۱ ، حدیث ۵۹۹۶ ؛ احکام القرآن (جصّاص) ۱ : ۱۷۵ ، باب قتل المؤمن بکافر ؛ موارد الظمآن : ۴۱۵ ، حدیث ۱۶۹۹ .

۳- ۳ . الأم ۷ : ۳۲۲ ؛ سنن بیهقی ۸ : ۲۹ ، حدیث ۱۵۶۹۲ ؛ و بنگرید به ، المعجم الکبیر ۱۸ : ۱۱۰ ، حدیث ۲۰۹ .

۴- ۴ . فتح الباری ۲ : ۴۵۲ ، باب المشی و الرکوب ... ؛ شرح سنن ابن ماجه ۱ : ۹۱ ، حدیث ۱۲۷۵ ؛ تحفه الأحوزی ۳ : ۶۱ ، حدیث ۵۳۱ .

این در حالی است که در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است که آن حضرت ، دو رکعت نماز عید می گزارد ، سپس خطبه می خواند .

از کسانی که این سیره پیامبر را دیدند ، اشخاص زیرند :

عبد اللّه بن عباس .(۱)

عبد اللّه بن عُمَر .(۲)

ابو سعید خُدری .(۳)

جابر بن عبد اللّه انصاری .(۴)

انس بن مالک .(۵)

عبد اللّه بن سائب .(۶)

بَراء بن عازِب .(۷)

ص: ۱۹۶

۱- ۱ . صحیح بخاری ۱ : ۳۲۷ ، حدیث ۹۱۹ ، و صفحه ۳۳۲ ، حدیث ۹۳۶ ؛ و جلد ۲ : ۵۲۵ ، حدیث ۱۳۸۱ ؛ صحیح مسلم ۲ : ۶۰۲ ، حدیث ۸۸۴ ؛ سنن دارمی ۱ : ۴۵۶ ، حدیث ۱۶۰۳ .

۲- ۲ . صحیح بخاری ۱ : ۳۲۷ ، حدیث ۹۲۰ ؛ صحیح مسلم ۲ : ۶۰۵ ، حدیث ۸۸۸ ؛ مسند احمد ۲ : ۷۲ ، حدیث ۵۳۹۴ ؛ سنن ترمذی ۲ : ۴۱۱ ، حدیث ۵۱۳ . در این مأخذ می خوانیم : حدیث ابن عُمَر ، حدیث حَسَن و صحیح است و اهل علم از اصحاب پیامبر بدان عمل کرده اند . و گفته اند : اول کسی که پیش از نماز عید ، خطبه خواند ، مروان بن حکم بود ؛ و شافعی از عبد اللّه بن یزید خطمی روایت کرده است که معاویه نخستین کسی است که خطبه را بر نماز عید مقدم داشت (بنگرید به ، الأم ۱ : ۳۳۵) .

۳- ۳ . صحیح بخاری ۱ : ۳۲۶ ، حدیث ۹۱۳ ؛ صحیح مسلم ۲ : ۶۰۵ ، حدیث ۸۸۹ ؛ سنن ابی داود ۱ : ۲۹۶ ، حدیث ۱۱۴۰ .

۴- ۴ . صحیح بخاری ۱ : ۳۱۵ ، حدیث ۸۸۹ و صفحه ۳۲۶ ، حدیث ۹۱۵ ؛ صحیح مسلم ۲ : ۶۰۳ ، حدیث ۸۸۵ .

۵- ۵ . المدونه الکبری ۱ : ۱۶۹ ، باب صلاه العیدین .

۶- ۶ . سنن ابن ماجه ۱ : ۴۱۰ ، حدیث ۱۲۹۰ ؛ سنن ابی داود ۱ : ۳۰۰ ، حدیث ۱۱۵۵ ؛ المستدرک علی الصحیحین ۱ : ۴۳۴ ، حدیث ۱۰۹۳ ؛ سنن نسائی ۳ : ۱۸۵ ، حدیث ۱۵۷۱ .

۷- ۷ . صحیح بخاری ۱ : ۳۲۸ ، حدیث ۹۲۲ ؛ سنن نسائی ۳ : ۱۸۴ ، حدیث ۱۵۷۰ .

این اشـخاص ، افزون بر خود عثمـان است ؛ زیرا وی ، نخست نماز گزارد و آن گاه خطبه خوانـد ؛ سـیره امام علی علیه السـلام همین گونه بود .(۱)

از آنچه گـذشت به دست آمـد که مخالفـانِ عثمـان از صـحابه به شـمار می آمدنـد ، نه از کسـانی که تحت تأثیر گرایش های انحرافی و به دور از واقعیتِ اسلام ، قرار گرفتند و «سبئیّه» (سبایی) نامیده می شدند .

پس از نقلِ بعضـی از دیدگاه های عثمان و اسامی مخالفانِ او که از صحابیان برجسته بودند و رونمایی از فتواهای فقهی عثمان که به عکس فقه دیگر صـحابه صـادر شـد ، برایمـان روشن گشت که مقصود از «ناس» در روایاتِ وضو ــ به طور مشـخص ــ بعضی از صحابیان بزرگ و امثالِ آنهاست و این شخص عثمان است که مکتب وضویی تازه ای را بنیان نهاد .

بـدین ترتیب ، نسبتِ بـدعت گـذاری به عثمـان در وضو (و دیگر چیزها) دور از ذهن نمی نمایـد و جای شـگفتی نـدارد . می توانیم با اطمینان بگوییم که فقه عثمان با فقه صـحابه ، همراهی نـداشت ؛ زیرا تحتِ تأثیر مبانی اهل کتاب و اقوالِ امثال حُمران بن اَبان ، قرار گرفت و عثمان بر خلاف نص (قرآن و احادیث) به اجتهادات فراوانی دست یازیـد و بـدعت هایی را گذارد و از سنتِ پیامبر و سیره ابوبکر و عمر ، روی برتافت ، بلکه رأی خود را بر اقوال آن دو ، ترجیح داد .

عثمـان در فهم و اسـتنباط و ردّ فروع بر اصـول ، راهی به خطـا پیمـود و علـل اسـتنباطی و وجوه اسـتحسانی اش ، مورد تأییـد و پـذیرش قرار نگرفت مگر از سوی گروه انـدکی که انگیزه های مختلف (فقهی ، سیاسـی ، اجتماعی ، عشایری و ...) آنان را بر این کار

۱- ۱ . الموطأ ۱ : ۱۷۹ ، ذیل حدیث ۵ ؛ مُصَنَّف ابن ابی شیبه ۲ : ۴۸ ، حدیث ۶ ؛ تاریخ یعقوبی ۲ : ۱۶۲ . ابو عُبَید می گوید : در نماز عید علی حضور یافتم ، وی نماز گزارد ، سپس خطبه خواند .

برمی انگیخت و در خلال بحث های این موسوعه ، آگاهی های بیشتری را در این زمینه ، ارائه خواهیم داد .

تعجّبی نـدارد که مخـالفتِ بزرگـان صـحابه با وضوی عثمان ، او را ناگزیر ساخته باشـد که وضوی خود را به روش های پیش گفته ، پشتیبانی کنـد ، لیکن بعضـی از صـحابه ای که با نظر عثمان موافق بودنـد (مانند عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص) و برخی از تابعان به سازگاری با نوساخته های عثمان دست یازیدند و کوشـیدند آن را در میانِ توده مسلمانان بپراکنند یا با نقل امثال عبد اللّه بن عَمْرو ، این سـخن پیامبر را که : «هر که بر این بیفزایـد یا از آن بکاهد ، سـتم کرده است» یا با نقلِ موالیان ویژه عثمان ، امثال حُمران و ابن دارَه .

با این ترفنـدها برای مردم ، وضوی عثمان را شـرح دادنـد و با گذشت زمان ، طبع بعضـی از مسـلمانان با این وضوی جدید خو گرفت تا اینکه نوبتِ روزگار معاویه و یاران او فرا رسید (همان ها که در گسترش فقه عثمانی نقش زیادی داشتند) تا آنجا که افکـار و آرای عثمـان ، مکتب فقهی پُر حجمی را پدیـد آورد ؛ مکتبی که عثمـان پـایه هـایش را گـذارد و امویـان بنای آن را برافراشتند و مبلغانی همچون «ابن شهاب زُهْری» نظریه پردازی کردند و مسلمانان بی شماری پیرو آن شدند .

بعضی احتمال داده اند که این وضو ، وضوی اُمَوی (و نه عثمانی) است ؛ بدان جهت که عَمْرو بن شُعَیب (از پدرش ، از جدش ، عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص) آن را روایت می کند .

و همچنین روایتِ حُمران بن اَبـان (همو که بر اسـاس تعبیر سـلیمان بن عبـد الملک ، ربع ارباع [یکی از چهار رکن] بنی امیه است) که اخبار صحیح از عثمان درباره وضو ، به او اختصاص دارد و روایت وی سرفصل جوامع حدیثی اهل سنت می باشد و اگر

محدِّث بخواهد در این زمینه به خبر صحیح بسنده کند ، به روایتِ حُمران از عثمان ، بسنده می کند .

نگارنـده ، قصـد نـدارد این دیدگاه را نقد کند یا ترجیح دهد ؛ چرا که بر این باور است که باید فکر و اندیشه را در فهم متونِ حدیثی به کار بُرد ، تا ذهن هامان باز شود و ما را در فهمِ امور یاری رساند .

به اصل موضوع بر می گردیم و می گوییم :

از آنچه گـذشت به روشـنی به دست آمد که صـحابه مخالف با دیدگاه عثمان ، گاه در همه آرای عثمان با او مخالف بودند ، آنان با پشـتکار و اخلاص ، می خواسـتند فقهی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله برگرفته بودند ، به همه مردم برسانند و آرای فقهی نوساخته ای را که از سوی عثمان (و رهروانش) بر می خاست ، بر نمی تافتند .

در رأس این مجموعه ، افراد زیر قرار داشتند :

علی بن ابی طالب علیه السلام .

عبد اللّه بن عبّاس .

طَلْحَه بن عُبَید اللّه .

زُبَیر بن عَوّام .

سعد بن اَبی وَقّاص .

عبد اللّه بن عُمَر .

عایشه بنت ابی بکر .

کسانی که علیه عثمان برآشـفتند و به قتل او فتوا دادند و آن را جایز شـماردند ، از میان همین افرادند ، بعضی از آنها پشت سر عثمان نماز نمی گزاردند و او را امیر مؤمنان

نمی نامیدنـد ؛ زیرا برخی همچون عبـد الرّحمـان بن عوف ،(۱) ابن مسعود(۲) (و دیگران) وصـیت کردنـد که پس از مرگ ، عثمان بر آنها نماز نخواند ، و جمعیتی که بر عثمان هجوم آوردند ، از نماز بر او و دفنش در بقیع جلوگیری کردند ،(۳) عثمان بعد از سه روز در مقابر یهود (حُشّ کوکب) به خاک سپرده شد ، این رفتارها به چه معناست ؟

اینها به سبب بدعت های پیاپی عثمان در دین بود و اعتمادش بر موالیان و خویشاوندانی که شایستگی این کارها را نداشتند .

۱- ۱ . مِزّی در «تهـذیب الکمال ۱۷ : ۳۲۸ ، ترجمه ۳۹۲۳» می نگـارد : ابن عوف در سال ۳۳ هجری درگذشت و عثمان بر او نماز گزارد ، و گفته اند «زُبیر» و نیز گفته شده که فرزند زُبیر بر او نماز خواند . پوشیده نماند که عبد الرّحمان در حال خشم بر عثمـان ، از دنیـا رفت . ابو هلاـل عسـکری در «الأوائل : ۱۳۶» می گویـد : هنگـامی که عثمـان در «طمار» یا «زوراء» قصـرش را سـاخت ، غـذایی پخت و مردم _ از جمله عبـد الرّحمـان _ را دعـوت کرد . آنـان در دعوت عثمـان حضور یافتنـد . چون عبد الرّحمان به ساختمان قصـر نگریست ، گفت : ای پسر عفّان ، آنچه را در حقیقت دروغ می پنداشتیم ، راست درآمد . از اینکه با تو بیعت کردم ، از خـدا آمرزش می خواهم ! عثمان ، خشـمگین شـد و به خـدمت کار خویش گفت : ای غلام ، این مرد را بیرون کن ! وی را بیرون انداختند عثمان دسـتور داد کسـی با عبد الرّحمان رفت و آمد نکند ؛ از این رو ، کسی با وی همنشین نمی شـد جز عبـد اللّه بن عباس که پیش عبد الرّحمان می آمد و قرآن و فرائض را از او می آموخت . عبد الرّحمان بیمار شد ، عثمان به عیادتش آمد و با او سـخن کرد ، اما عبد الرّحمان تا زمانی که مُرد با عثمان سـخن نگفت . ابن قُتَیبه در «المعارف ۱ : ۵۵» می نویسد : عثمان رابطه اش را با عبد الرّحمان بُرید تا اینکه هر دو درگذشتند . این متون ، بر خلاف بعضی از اقوال است که در تهذیب الکمال آمده و نماز عثمان را بر عبد الرّحمان گویاست .
۲- ۲ . تاریخ المدینه ۲ : ۱۵۲ ، حدیث ۱۸۳۸ ، از اسـماعیل بن ابی خالد ، نقل شده که گفت : عبد اللّه [ابن مسـعود] به زبیر وصـیت کرد و از او خواست که عثمان بر وی نماز نگزارد ، چون درگـذشت ، زبیر ، در این کار شـتاب ورزید [و بر وی نماز خواند و به کفن و دفنش پرداخت] (بنگرید به سنن بیهقی ۴ : ۲۹ ، حدیث ۶۶۹۰ ؛ تاریخ دمشق ۳۳ : ۶۱ ، ترجمه ۳۵۷۳) .
۳- ۳ . بنگرید به ، تاریخ المدینه ۱ : ۷۵ ، حدیث ۳۴۲ _ ۳۴۴ ؛ تاریخ طبری ۳ : ۴۳۹ ، احداث سنه ۳۵ هجری .

وارسی واقع گرایانه و با تأمل و به دور از تعصّبِ سلسله رخدادها در عهد عثمان ، مارا بر آن می دارد که بعید بدانیم این صحابیان (با این پیشینه درخشان و مواضع اصولی) تنها به خاطر وخامتِ اوضاع اقتصادی یا به سبب سوء مدیریت در نظام اداری (چنان که بعضی از نویسندگان ادعا می کنند) بر عثمان شوریدند [باید گفت که] عامل دینی نیز در این کار نقش داشت .

این توجیه را می توان از نصوصی ـ که بعضی از آنها گذشت ـ و فراخوانِ صحابه به قتلِ عثمان ، استفاده کرد و همین (بر اساسِ نظر این دسته از صحابه) ارتداد و کفر عثمان را می رساند .

اکنون ، بار دیگر عبارات اصحاب را ـ برای تجدید خاطره ـ جهت تأکید بیشتر مطلب ، می آوریم :

هاشم مِرْقال می گوید : اصحاب محمد و قاریان قرآن ، هنگامی که دیدند عثمان به بدعت هایی دست یازید و بر خلاف قرآن ، حکم کرد ، او را به قتل رساندند ؛ آنان یاوران دین و در خیراندیشی برای مسلمانان ، سزامندترند .(۱)

هنگامی که عَمْرو بن عاص از عمّار پرسید ، چرا عثمان را کشتید ؟ عمّار پاسخ داد : او می خواست دین ما را تغییر دهد ، ما هم او را کشتیم .(۲)

این سخن عمّار است که گفت : عثمان را بندگان صالح به قتل رساندند ، همانان که عدوان را بر نمی تافتند و به احسان فرا می خوانند .(۳)

زُبَیر می گفت : او را بکشید که دینتان را دگرگون ساخت .(۴)

این سخن عایشه است که ندا می زد : این نَعْثل را بکشید که کافر شده است .(۵)

۱- ۱ . کتاب صفّین : ۳۵۴ ؛ تاریخ طبری ۴ : ۳۰ ، احداث سنه ۳۷ هجری .
۲- ۲ . کتاب صفّین : ۳۳۹ ؛ شرح نهج البلاغه ۸ : ۲۲ .
۳- ۳ . کتاب صفّین : ۳۱۹ ؛ جمهره خطب العرب ۱ : ۳۵۷ ، خطبه ۵۴ .
۴- ۴ . شرح نهج البلاغه ۹ : ۳۶ .
۵- ۵ . تاریخ طبری ۳ : ۴۷۷ ، احداث سنه ۳۷ هجری ؛ الفتنه و وقعه الجمل ۱ : ۱۱۵ .

روایات ساختگی

هواداران مکتب عثمان ، احادیثی را از زبان مخالفانِ عمـده خلیفه ، ساخته اند تا از این طریق بتوانند وضوی او را مدد رسانند . از آن جمله است حدیثی که ابو نَضر آن را روایت می کند ، آنجا که می گوید :

عثمـان ، در حـالی که طلحه و زُبیر و علی و سـعد ، در نزدش بودنـد ، آبی برای وضو خواست و سـپس در حالی که آنان نگاه می کردند ، وضو می گرفت .

سه بـار صورتش را شـست ، آن گاه سه بار بر دست راست و پس از آن ، سه بار بر دست چپ ، با مشت آب ریخت و سـپس سرش را مسح کشـید و بر پای راسـتش آب پاشید و آن گاه سه بار آن را شست و پس از آن بر پای چپ آب پاشید و آن گاه سه بار آن را شست .

سپس برای کسـانی که در آنجـا حضور داشـتند ، گفت : شـما را به خـدا قسم ، آیـا می دانیـد همان گونه که اکنون من وضـو گرفتم ، رسول خدا وضو گرفت ؟

آنان گفتند : آری .

عثمان این کار را بدان خاطر انجام داد که درباره وضوی اشخاصی ، چیزهایی به گوشش رسیده بود .(۱)

ص: ۲۰۲

۱- ۱ . مسند الحارث ۱ : ۲۱۲ ، باب ما جاء فی الوضوء ، حـدیث ۷۴ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۹۵ ، حدیث ۲۶۹۰۷ ؛ نزدیک به این مضمون در «صحیح مسلم ۱ : ۲۰۷ ، حدیث ۲۳۰» به اسـناد متصل از سـفیان ، از ابی نضر ، از ابی انس ، آمده است که عثمان در «مقاعـد» (سـاحت مسـجد) وضو گرفت و گفت : «آیـا نمی خواهیـد وضوی پیامبر را نشانتان دهم ؟» سـپس سه بار سه بار ، وضو گرفت ... سـفیان می گوید : ابو نضـر گفت از ابی انس [رسیده که] گفت : نزد او ، رجالی از اصحاب پیامبر بودند . ابو نُعَیم در «المسـند المستخرج علی صحیح مسلم ۱ : ۲۹۳ ، حدیث ۵۴۳» می افزایـد که عثمان گفت : «آیا ندیدید که رسول خدا همین گونه وضو گرفت ؟» گفتند : آری . بیهقی در «السـنن الکبری ۱ : ۷۸ ، حدیث ۳۷۶» می نویسد : مسلم این روایت را در صحیح خود ، از قُتَیبه و ابوبکر بن اَبی شیبه و زُهَیر بن حرب (از وکیع ، از سفیان) می آورد و می گوید : در اسناد حدیث «عن اَبی انس» (از ابو انس) آمـده است وی همـان «مالـك بن اَبی عامر اَصـبحی» است . افزون بر این ، بیهقی این روایت را به طرق مختلف ، از ابو نضر ، از بشیر بن سعید ، روایت می کند (بنگرید به ، سنن بیهقی ۱ : ۷۹ ، حدیث ۳۷۷) .

این روایت ، افزون بر ساقط بودن آن از نظر سند (منقطع بودن آن به «ابو نَضْر» چنان که بوصیری می گوید)(۱) از نظر متن نیز بی اعتبار است و به نظر قوی می آید که این خبر ، تبلیغاتی و سیاسی باشد .

از جمله «وذلک لشیء بَلَغَه عَن وُضوء رجال» (به خاطر خبری که درباره وضوی اشخاصی به گوش عثمان رسید ، به این وضو ، دست یازید) بر می آید که مقصود از آن ، طلحه و زُبیر و علی علیه السلام و سعدند ، و این کار ، شبیه شاهد گرفتن آنها بر فضائل خویش است !

بنابراین ، نسبت این روایت ، به این صحابیان ، در راستای کاستن از اهمیت قضیه است ؛ زیرا (چنان که دریافتیم) آنها از مخالفانِ سرشناسِ فقه عثمان بودند و در زمره «ناس» (مردمانی) به شمار می آمدند که وضوی عثمان را بر نمی تافتند .

از این دست ، روایات حدیثی است که نسائی ــ به اسناد از شَیْبَه ــ روایت می کند که محمد بن علی [امام باقر علیه السلام] او را خبر داد ، گفت : به من خبر داد پدرم علی (زین العابدین) که حسین بن علی فرمود :

پدرم از من آبی برای وضو خواست ، نزدش آوردم . وی نخست (پیش از آنکه به وضو بپردازد) سه بار کف دست ها را شست ، آن گاه سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد ، سپس سه بار صورتش را شست و شو داد و پس از آن ، دست راستش را تا آرنج ، سه بار شست و آن گاه دست چپ را همین گونه شست و شو داد ، سپس یک بار سرش را مسح کشید و بعد پای راستش

۱- ۱ . کنز العمال ۹ : ۱۹۵ ، حدیث ۲۶۹۰۷ .

را تا برآمدگی روی پا ، سه بار شست و پس از آن ، پای چپ را همین گونه شست .

سپس آن حضرت ایستاد و فرمود : ظرف آب را به من ده ! من ظرفی را که زیادت آب وضو در آن مانده بود ، به دستش دادم ، آن حضرت ، ایستاده از آن آب نوشید .

من [از این کار] تعجب کردم ، چون مرا شگفت زده دید ، فرمود : تعجُّب مکن ! پدرت پیامبر را دیدم که مثلِ همین کار را که از من دیدی ، انجام داد .

آن حضرت این سخن را درباره همین وضویش و آشامیدنِ زیادت آب وضویش ــ در حال ایستاده ــ می فرمود .(۱)

نشانه های ساختگی بودن ، در این حدیث ، آشکار است و ارزش پاسخ را ندارد ؛ زیرا در صفحات آینده ، ثابت خواهیم کرد که وضوی علی بن حسین علیه السلام و محمد بن علی علیه السلام و جعفر بن محمد علیه السلام و ابن عباس (و دیگر اولاد علی) غیر آن چیزی است که در اینجا از علی بن حسین علیه السلام نقل شده است .(۲)

معنای این سخن چیست که : «من در شگفت ماندم ، چون مرا حیران دید ، گفت : تعجب مکن ،...» ؟!

آیا حسین بن علی علیه السلام معتقد بود که آشامنده زیادت آب وضو ــ در حال ایستاده ــ بدعت گذار است (چنان که شگفتی او از این کار ، در حدیث دیده می شود) ؟!

یا اینکه وی از آنانی است که نوساخته هایی را در دین پدید آوردند و به آشامیدن زیادتِ آب وضو ــ در حال ایستاده ــ عقیده نداشتند ؟ کسانی که حال آنان را در دوران

۱- ۱ . سنن نسائی ۱ : ۶۹ ، حدیث ۹۵ .

۲- ۲ . به خواست خدا ، در آخر همین جلد به آن اشاره می کنیم و در بحث روایی ، درنگی با این حدیث خواهیم داشت و آنچه را اهل بیت علیهم السلام در وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند ، وارسی خواهیم کرد .

امام علی علیه السلام خواهیم شناخت .

یا اینکه امام حسین علیه السلام از وضوی پدرش در شگفت ماند ! وضویی که برایش آشنا نمی نمود و در این خاندان مرسوم نبود !

آری ، پدیده روایت سازی و تزویر ، در دوره امویان ، شیوع یافت و رایج شد . در لابلای مطالب کتاب ، آگاهی های بیشتری در این زمینه ، ارائه خواهیم داد .

جانکاه تر از این ، خبر ساختگی دیگری است که بیان می دارد امام علی علیه السلام سوی ابن عباس رفت تا وضوی پیامبر را به او بیاموزاند !

ابو داود و بزّار (و دیگران) از ابن عباس روایت کرده اند که گفت :

علی (یعنی ابن ابی طالب) در حالی که پیشاب کرد [و بی وضو شد [بر من درآمد . آبی برای وضو خواست و ما تشتکی آب را برایش آوردیم و دمِ دستش گذاشتیم .

فرمود : ای ابن عباس ، آیا نشانت ندهم که پیامبر چگونه وضو می گرفت ؟

گفتم : چرا . آن حضرت ظرف را بر دستش کج کرد و آن را شست ...(۱)

ادامه این خبر همان نقل وضوی عثمان از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد .

اکنون می پرسیم : آیا با موضعی که از علی علیه السلام سراغ داریم (پیشوای مکتب وضوی ثنایی مسحی و همو که کیانِ این وضو را به آن ، باز گرداند) این خبر می تواند درست باشد ؟ آیا ــ به راستی ــ ابن عباس (همو که دانشمند امت است) نیازمند شناختِ وضو بود ؟

چگونه این خبر را با آنچه از ابن عباس (در اعتراض بر رُبَیِّع ، بنت مُعَوِّذ) نقل شده سازگار سازیم که گفت : «مردم جز شستن [پاها] را بر نمی تابند و در کتاب خدا جز

۱- ۱ . سنن ابی داود ۱ : ۲۹ ، حدیث ۱۱۷ ؛ مسند بزّار ۲ : ۱۱۱ ، حدیث ۴۶۴ ؛ سنن بیهقی ۱ : ۵۳ ، حدیث ۲۴۸ (به نقل از ابی داود) .

مَسح [پاها] را نمی یابم» و این سخن او که گفت : «وضو ، دو شستن [شستن صورت و دست] است و دو مَسح [مسح سر و پاها] » .(۱)

آیا ابن حَجَر ،(۲) ابن حَزْم ،(۳) ابن قُدامه ،(۴) عَیْنی ،(۵) ابن عباس ،(۶) از صحابیانی به شمار نمی روند که به وجوب مسح پاها قائل اند ؟

باری ، به نظر قوی می آید که «ناس» (مردمانی) که در مسئله وضو ، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کردند ، همان مخالفانِ مشهور عثمان (امثال امام علی و ابن عباس) بودند . در ترجیح این دیدگاه ، به موارد ذیل استناد می کنیم :

۱ . مخالفتِ این صحابیان با بیشتر اجتهادات عثمان (چنان که گذشت) .

۲ . نیامدنِ اسامی آنها در فهرست کسانی که وضوی ثلاثی غسلی را روایت کرده اند ، همان وضویی که سنگ بنایش را عثمان گذارد و عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص آن را تقویت کرد و حُمران بن اَبان ، آن را انتشار داد .

۳ . ورود نام های بعضی از اینان در فهرست راویان وضوی ثنائی مَسْحی .(۷)

۱- ۱ . در آینده ، نقش حکومت امویان و عباسیان را در اشاعه تحریف در متون حدیثی وضو ، وارسی خواهیم کرد .

۲- ۲ . ابن حجر در «فتح الباری ۱ : ۲۶۶» و شوکانی در «نیل الأوطار ۱ : ۲۰۸ _ ۲۰۹» آورده اند : نشستن پاها از هیچ یک از صحابه ، ثابت نشده است مگر از علی و ابن عباس و انس .

۳- ۳ . ابن حزم در «المحلی ۲ : ۵۶ ، مسئله ۲۰۰» می نویسد : گروهی از پیشینیان ، قائل به مسح پاهایند ، از آنهاست : علی بن ابی طالب و ابن عباس .

۴- ۴ . ابن قدامه در «المغنی ۱ : ۹۰ ، مسئله ۱۷۵» می گوید : از فقهای مسلمانان کسی قائل به مسح نیست مگر علی و ابن عباس ...

۵- ۵ . عمده القارئ ۲ : ۱۳۹ ؛ و بنگرید به ، تفسیر طبری ۶ : ۱۱۳ _ ۱۳۵ ؛ احکام القرآن (جصاص) ۳ : ۳۳۲ _ ۳۵۲ ؛ تفسیر ابن کثیر ۲ : ۲۷ ؛ کنز العمال ۹ : ۲۰۸ (در این مأخذ می خوانیم : مذهب امام علی ، مسح است نه غسل) .

۶- ۶ . در بخش روایی این پژوهش _ به خواست خدا _ بر اسامی آنان آگاه خواهیم شد .

۷- ۷ . در بخش روایی این پژوهش ، اسامی آنان را خواهیم آورد .

بـاری ، مجموعه ای از قراین (که بـارزترین آنهـا ذکر شـد) مـا را به این نـتیجه می رسانـد که مقصود از «نـاس» (مردمـانی) در حدیث وضو ، مخالفان عمده عثمان اند .

فشرده سخن

وحدت وضو در زمانِ پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عُمَر .

ظهور اختلاف در وضو ، در روزگار عثمان .

اختلاف عثمان با «ناس» (مردمانی) که از بزرگان صحابه بودند .

آغازگر بحث اختلاف در وضو ، شخصِ عثمان است .

ناخرسندی صحابه از دیدگاه وضویی عثمان .

مخالفت عثمان با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره ابوبکر و عُمَر .

دوران امام علی علیه السلام (۳۵ _ ۵۴۰)

اشاره

بعد از آنکه در بحث های پیشین به تعیین زمانِ اختلاف در وضو ، دست یافتیم و به جایگاه مخالفان پی بردیم ، می پرسیم :

اگر آنچه را بیان داشتیم درست باشد ، چرا علی علیه السلام در برابر این بدعت آشکار (با خطبه یا نامه یا اظهار نظری) موضع نگرفت ؟

هرگاه امر چنین باشد ، چه تفسیری می توان برای آن ارائه داد ؟

افزون بر این ، علاّمه اَمینی (که از بزرگان عالمان شیعه است) و علاّمه مجلسی و دیگر بزرگانی که مثالب عثمان را گرد آورده اند ، به این مسئله نپرداخته اند و آن را از بدعت های عثمان ، نشمارده اند !

پاسخ این پرسش ها را در ضمن چهار نکته می آوریم :

۱ . معارضه صحابه با وضوی عثمان

در بحث های پیشین روشن ساختیم که معارضه دینیِ نیرومندی در برابر عثمان وجود داشت که در کمین نشسته بود و با اجتهادات عثمان _ به مناسبت های گوناگون _ در می افتاد ، لیکن خلیفه به این مخالفت ها اعتنا نمی کرد و در اجرای آرایی که به نظرش می آمد ، مسیر خود را می پیمود و به بگو مگوهایی که بر ضدش گفته می شد ، اهمیت نمی داد .

مسئله وضو ، یکی از این موارد بود . عثمان (چنان که گذشت) در مقاعد و «باب الدرب» در حضور صحابه می نشست و آنان را بر وضوی غَسلی اش شاهد می گرفت سپس خدا را بر موافقت و همراهی آنان _ با این وضو _ می ستود .

نیز دانستیم که عثمان _ خود _ در دوره ای از خلافتش ، وضو می گرفت و پاهایش را مسح می کشید ،(۱) و هنگام حکایتِ وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله با این شیوه ، می خندید !

۱- ۱ . بنگرید به ، کنز العمال ۹ : ۱۹۰ و ۱۹۳ ، حدیث ۲۶۸۶۳ و ۲۶۸۸۶ .

لیکن سرانجام تلاش های عثمان ، هیچ و پوچ شد ؛ مخالفان بر او سیطره یافتند و به حیاتش پایان دادند .

کسانی که در نهایت ، عثمان را از صفحه روزگار برچیدند ، جزو گروه های ذیل به شمار می آمدند :

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله .

قاریان قرآن .

فقهای اسلام .

ده نفری که مژده بهشت به آنها داده شد .

همسران پیامبر

اینان (آن گونه که بعضی از نویسندگان و مُورِّخان ادعا کرده اند) یک گروه سیاسی یا حزب علوی ، نبودند .

اینکه اصحاب ، قاریان ، فقیهان ، همسران پیامبر و دیگران ، پیشتاز رویارویی با بدعت های عثمان شدند ، چه پیامی را دربردارد ؟!

هنگامی که سردمدار معارضه با عثمان ، امثال این کسان بودند ، آیا لزومی داشت که امام علی علیه السلام در ردّ این بدعت ها ، سخنرانی کند یا نامه بنویسد و به شبیه این کارها دست یازد .

معارضه اینان ، امام علی علیه السلام را از رویارویی با عثمان ــ در این مسئله ــ بسنده می کرد . آن حضرت ، هنگامی لب به سخن می گشود که دیگران از بیانِ حق دم فرو می بستند . آن گاه که جریان ردّ بر عثمان (در وضو و دیگر چیزها) [تا این حد] کوبنده بود و در آن کسانی همچون عبد الرّحمان بن ابی بکر و محمّد بن ابی بکر و عبد اللّه عُمَر ، وجود داشتند ، انگیزه و ضرورتی حس نمی شد که امام علی علیه السلام بر ضدّ عثمان نصّی را صادر کند ؛ به ویژه آن گاه که دریابیم عموم مسلمانان ــ در عهد عثمان ــ تحت

تأثیر اجتهادات او واقع نشدند ، بلکه بعضی از آنها از رهگذر همین اجتهادها (و دیگر کارهای عثمان) او را کافر شمردند .

و بعید نمی نماید که نصوصی از امام علی علیه السلام در قضیه وضو صادر شد ، لیکن دستان اموی (که تدوین تاریخ و حدیث را در اختیار داشتند) آنها را به بازی گرفت و یا آنها را از اصول حدیثی و متون تاریخی برچید .

۲ . موضع عملی امام علی علیه السلام نسبت به وضوی بِدْعی

با طرح این سؤال ، مطلب را وا می کاویم : آیا مخالفتِ قولی تأثیرگذارتر است یا اقدام عملی ؟ طبیعی است که مخالفتِ عملی مؤثرتر واقع می شود ؛ زیرا در دست یابی به مطلوب ، رساتر است ؛ به ویژه در بحث حاضر که «وضو» فعل می باشد و انجام و نمود عملی آن ، کارسازتر می افتد .

اکنون می گوییم : شواهد فراوانی در لابلای کتاب های حدیث و تفسیر و تاریخ هست که دلالت دارند بر اینکه امام علی علیه السلام با بدعت های عثمان ، در عمل مقابله کرد . از آن حضرت نقل شده که در دوران خلافتش در «رَحْبَه» وضو گرفت ، وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را توصیف نمود ، سپس فرمود :

هذا وضوءُ مَن لَمْ یُحْدِث ؛(۱)

این وضوی کسی است که بدعت نگذارد .

این عبارت ، به کسی که بدعت گذارْد ، رهنمون است . این بدعتْ گذار چه کسی است ؟ در کدام یک از دوران های پیشین این بدعت روی داد ؟ آیا می توان ابوبکر و عُمَر را از بدعت گذاران شمرد ؟ آیا می توانیم بگوییم که در زمانِ آنان وضوی بِدْعی پدید آمد ؟!

۱- ۱ . مسند احمد ۱ : ۱۱۶ ، حدیث ۹۴۳ و صفحه ۱۳۹ ، حدیث ۱۱۷۳ ؛ و صفحه ۱۵۳ ، حدیث ۱۳۱۵ ؛ مسند ابی یعلی ۱ : ۳۰۳ ، حدیث ۳۶۸ ؛ سنن بیهقی ۱ : ۷۵ ، حدیث ۳۵۹ .

در پرتو بحث های گذشته ، ثابت کردیم که اختلاف در وضو ، در عهد عثمان روی داد ؛ چرا که ابو مالک دمشقی می گوید :

برایم حدیث شد که در روزگار خلافت عثمان ، در وضو ، اختلاف رخ داد .(۱)

و مسلم از حُمران روایت می کند که عثمان وضو گرفت ، سپس گفت :

مردمانی احادیثی از پیامبر بر زبان می آورند ، که نمی دانم چیستند ! جز اینکه دیدم رسول خدا چونان همین وضویم ، وضو گرفت .(۲)

پیداست که عثمان با وضوی آن مردمان ، به مخالفت برخاست با اینکه آنان همان وضوی صحیح پیامبر را ادامه می دادند و از بزرگان صحابه شمرده می شدند و دیگر شواهد و ادله ای که پیش از این گذشت .

در اینجا بجاست اشاره کنیم که قائلان وجوب غسلی (شستن پاها به جای مسح آن) مفهوم خبر پیشین را واژگون ساخته اند تا از آن وضوی مذهب خودشان را برداشت کنند .

یکی از آنها می گوید : اینکه علی فرمود : «هذا وضوءُ مَن لم يُحْدِث» یعنی این وضوی کسی است که حَدَثی که طهارت را باطل سازد ، از او سر نزده است ، از این رو ، وضویی که از شستن پا تهی است و تنها دربردارنده مسح می باشد ، حَدَث را از بین نمی برد .

بر این اساس ، وضو ــ نزد آنان ــ دو نوع است :

الف) وضویی که حَدَث را برطرف می سازد و شاملِ شستن پاهاست .

ب) وضوی تجدیدی ، که حَدَث را از بین نمی برد و شامل مسح پا یا پاافزار است .(۳)

ص: ۲۱۱

۱- ۱ . کنز العمال ۹ : ۱۹۳ ، حدیث ۲۶۸۹۰ .

۲- ۲ . صحیح مسلم ۱ : ۲۰۷ ، باب فضل الوضوء ، حدیث ۲۲۹ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۸۴ ، حدیث ۲۶۷۹۷ .

۳- ۳ . تفسیر طبری ۶ : ۱۳ ــ ۱۱۴ ؛ رساله فی المسح علی الرجلین (شیخ مفید) : ۵ ؛ کنز الفوائد (کراجکی) : ۶۹ .

یا دیگری را می بینیم که چیز دیگری را می گوید . اگر بخت یار شد و عُمر مددکار ، ما این اقوال را در بحث فقهی و لُغوی ، خواهیم شکافت .

از سویی معروف است که امام علی علیه السلام در مسائل دین با صلابت بود و در برابر اجتهادات صحابه (که به رأی و نظر خودشان عمل می کردند و صریح قرآن و فعل پیامبر را وا می گذاشتند) می ایستاد و کوتاه نمی آمد .

از آنجا که این وضو ، بدعت در دین شمرده می شد ، امام علیه السلام نمی توانست آن را ندیده انگارد ، بلکه سخن حضرت ، بدان اشاره دارد . هنگام نقل احادیث امام علیه السلام به کلمات و افعال او آگاه خواهیم شد ؛ گفتار و عملکردی که در هم کوبنده خط مشی اجتهاد در برابر نص است و آن را باطل می سازد .

شیخ نجم الدین عسکری ، حدیثی را نقل می کند که احمد ــ در مسندش ــ آن را از ابو مَطَر آورده که گفت :

ما در مسجد با امیرالمؤمنین علی ، نشسته بودیم و آن حضرت در «باب الرَحْبَه» قرار داشت که شخصی آمد و گفت : وضوی رسول خدا را نشانم ده !

نزدیک ظهر بود ، امام قنبر را صدا زد و فرمود : کوزه آبی برایم بیاور ... سپس دو کف دست و صورتش را شست و ساقِ دستانش را آب کشید و یک بار سرش را و پاها را تا برآمدگی روی پا مسح کرد ، آن گاه فرمود : کجاست کسی که از وضوی پیامبر پرسید ؟ وضوی نبی خدا این چنین بود .(1)

لیکن در مسند احمد موجود و همچنین در مسند عبد بن حَمِید (پس از جملات آغازین) آمده است :

... کف دستان وصورت را سه بار شست ، سه بار مضمضه کرد ، سه بار ساق دست ها را شست ، یک بار سر را مسح کشید (و فرمود : از صورت آغاز و به

۱- ۱ . الوضوء فی الکتاب و السنّه ۴۰ ؛ به نقل از مسند احمد ۱ : ۱۵۸ ، حدیث ۱۳۵۵ .

پشت سر ختم می شود) و پاها را تا برآمدگی روی پا ، سه بار مسح کشید .

در کنز العمال واژه «ثلاثاً» (سه بار) ضبط نشده است .(۱)

از این حدیث به دست می آید که امام علی علیه السلام (در دوران خلافت و به تقاضای شخصی) وضوی آموزشی گرفت (۲).

واژه «اَرِنی» (به من بنمایان) که سائل به آن لب می گشاید ، بر وجود اختلاف در وضو ـ در میان امت ـ دلالت دارد و پرسنده از امام علیه السلام می خواهد که او را بر وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه سازد . این درخواست ، با بیانِ وضوی مسحی (و نه غَسْلی) از سوی امام همخوانی دارد ؛ چرا که آن حضرت ، پیشوای این مکتب است ، به عکس گروه حاکم که به وسیله راویان و عالمانشان ، می کوشیدند وضوی غَسْلی را استحکام بخشند .

نیز روشن شد که محلّ نزاع میان این دو مکتب وضویی ، این نقل راوی است که پیامبر صلی الله علیه و آله سر و پاهایش را یک بار مسح کشید یا بنابر روایت دیگر ، سه بار این کار را کرد ؟ تا بر این دلالت کند که نزاع در دو مورد زیر است :

الف) مسح [و شستن اعضا] یک بار است یا سه بار ؟

ب) حکم پاها ، مسح است یا شستن ؟

امام علی علیه السلام خواست برای پرسنده بیان دارد که وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله وضوی مشتمل بر مسح پاهاست (نه چیز دیگر) زیرا آن شخص در مقام یادگیری بود و امام در مقام آموزش ؛ از این رو ، معقول نمی باشد که از امام «مسح» بروز یابد و معنای وضوی

۱- ۱ . بنگرید به ، مسند احمد ۱ : ۱۵۸ ، حدیث ۱۳۵۵ ؛ المنتخب من مسند عبد بن حَمِید ۱ : ۶۱ و۹۵ ؛ کنز العمّال ۹ : ۱۶۹ ، حدیث ۲۶۹۰۸ .

۲- ۲ . نه اینکه ناگهانی حُمران را مخاطب سازد که : «مردمانی ...» یا به ابن دارَه پیشنهاد کند که وضوی پیامبر را به او بنماید یا در «باب الدرب» و در «مقاعد» بنشیند و صحابه را فراخواند و جلو آنها وضو بگیرد ؛ کارهایی که عثمان با مسلمانان انجام می داد .

تجدیدی را اراده کند (همان که بعضی بدان لب جنباند) یا چیز دیگری مقصود آن حضرت باشد .

حقیقت وقتی بیشتر روشن می شود که این سخن امام را با آنچه از او در جاهای دیگر صادر شده است ، مقایسه کنیم و تأکید آن حضرت را بر لفظ «اِحداث» (بدعت گذاری) و «مُحْدِث» (بدعت گذار) در نظر آوریم .

چنان که پیش از این گفتیم ، امام علیه السلام با کسانی که در احکام الهی ، به رأی خود عمل می کردند (و عثمان از آنها به شمار می آمد)(۱) با همه توان و به شدت ، مقابله می کرد ؛ زیرا در برابر نص صریح قرآن ، رأی (و نظر شخصی) حجیت ندارد .

چنان که صحابه _ از نظر بندگی خدا _ از دیگر مردم ، ممتاز نمی باشند ؛ کار خوب یا بدشان به خودشان مربوط است ، همه در برابر تکالیف شرعی که خدا بر دوششان نهاده ، مساوی اند و هیچ توجیهی برای ترجیح نظر یک شخص بر دیگری وجود ندارد مگر زمانی که یکی از آن دو با قرآن یا سنت پشتیبانی شود .

از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است که آن حضرت به «رأی» یا «قیاس» قائل نبود . معنای « وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى »(۲) (پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید ، آنچه بر زبان می آورد جز وحیی که به او شده نیست) این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به چیزی لب نمی گشود مگر آنچه را که خدا در احکام و موضوعات ، به او می نمایاند ؛ چرا که خدا می فرماید « بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ » ؛(۳) به آنچه خدا تو را نمایانْد .

آری ، امام علی علیه السلام به رویارویی با این اجتهادات بر می خاست و می کوشید اصحاب رأی را با اشاره و تمثیل ، تخطئه کند .

۱- ۱ . زیرا عثمان در پاسخ کسی که بر زیادت دو رکعت نماز او در «منی» اعتراض کرد ، گفت : «رأی رَأَیْتُهُ» ؛ نظری است که به ذهنم [مناسب] آمد .
۲- ۲ . سوره نجم (۵۳) آیه ۳ _ ۴ .
۳- ۳ . سوره نساء (۴) آیه ۱۰۵ .

از آن جمله است سخنی که مُتَّقی هندی از مُصَنَّف عبد الرَّزاق و مُصَنَّف ابن اَبی شَیْبَه و سُنَن ابی داود ، می آورد که همه شان از علی علیه السلام نقل می کنند که فرمود :

لو کان الدّینُ بالرَّأی ، لَکانَ باطنُ القَدَمَین أَحَقّ بالمَسْح مِن ظاهرهما ، ولکن رَأَیْتُ رسولَ اللّه مَسَحَ ظاهِرَهُما ؛(۱)

اگر دین به «رأی» (نظر شخصی) می بود ، کف پا از روی آن به مسح سزامندتر بود ، لیکن رسول خدا را دیدم که پشت پاها را مسح می کشید .

و در تأویل مختلف الحدیث می خوانیم :

من بر این عقیده نبودم که روی پا از کف آن به مسح سزاوارتر است تا اینکه دیدم رسول خدا روی پاهایش را مسح کشید (۲).

و در حدیث دیگر آمده است :

من کف پاها را از پشت آنها به مسح سزامندتر می دانستم تا اینکه دیدم رسول خدا پشت پاها را مسح کشید .(۳)

و دیگر روایات ، امثال اینها .

بدین ترتیب چگونگی برخورد امام علی علیه السلام را با خط اجتهاد بی حد و مرز (و تهی از معیار و قانونمندی) دریافتیم و دانستیم که آن حضرت رأی را در قبالِ فعل پیامبر صلی الله علیه و آله بی اعتبار می انگاشت ؛ زیرا عملی مُجزی است که با دلیلی از قرآن و سنت مقرون باشد . امام علیه السلام مشروعیت مسح را از فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست آوَرْد ، هر چند با

۱- ۱ . کنز العمال ۹ : ۲۶۲ ، حدیث ۲۷۶۰۹ ؛ سنن ابی داود ۱ : ۴۲ ، حدیث ۱۶۴ ؛ مصنّف عبد الرزاق ۱ : ۱۹ ، حدیث ۵۷ (در این مأخذ می خوانیم : اگر نمی دیدم که رسول خدا پشت پاهایش را می شست ...) ؛ مصنّف ابن ابی شیبه ۱ : ۲۵ ، حدیث ۱۸۳ .

۲- ۲ . تأویل مختلف الحدیث ۱ : ۵۶ .

۳- ۳ . سُنَن ابی داود ۱ : ۴۲ ، حدیث ۱۶۴ ؛ مسند اَبی یَعْلی ۱ : ۲۸۷ ، حدیث ۳۴۶ ؛ سُنَن بیهقی ۱ : ۲۹۲ ، حدیث ۱۲۹۵ .

نظر شخصـی و ذوقی اش به عنوان یک انسان (بر اساسِ این روایات) همسو نباشـد ؛ زیرا امام با قول یا فعل پیامبر مخالفت نمی ورزد ؛ یعنی امام علیه السلام می خواست مسئله را طبق آنچه مردم می فهمند ، به تصویر درآورد .(۱)

اقـدام عملی امـام علیه السـلام بر بیـان مورد پیش گفته ، محـدود نمی شود ، بلکه موضع گیری هـای فراوانی را از سوی امام با کسـانی شاهـدیم که در دین بـدعت گذاردنـد و آنچه را جزو دین نیست در آن گنجاندنـد و اجتهادات و روایاتشان را ملاک فهم احکام قرار دادند .(۲)

یکی از آنها ، مسئله وضوست که در دوران عثمان (نه دیگران) بعضی از مفاهیم در آن مطرح شد و عثمان می خواست صبغه شرعی پر رنگی به آن دهد ، از جمله :

۱ . جایز نبودن آشامیدن زیادی آب وضو ، برای وضو گیرنده در حال ایستاده .

۲ . عدم جواز جواب سلام ، برای وضو گیرنده در حال وضو .

امام علیه السـلام برای آنکه وجهه شـرعی را از این مفاهیم بزدایـد و آنها را بدعت هایی بنمایاند که در دین وارد شدند ، خود در حال ایستاده از فزونی آب وضویش آشامید و فرمود : «هذا وضوء مَن لم یُحْدِث» ؛ این ، وضوی تهی از بدعت است .

این جمله ، همواره با پدیـده «اِحـداث» (بـدعت گـذاری) می آیـد (چنان که در اینجا دیـدیم و در آینـده در خواهیم یافت) نه اینکه به معنای رفعِ حَدَث باشد (آن گونه که بعضی ادعا کرده اند) .

برای روشن تر شدن این ادعا ــ به صورت دقیق تر ــ به حدیث ذیل بنگرید :

ص: ۲۱۶

۱- ۱ . به چگونگی نگاه عثمان به ویژگی وضوی پیامبر و مطالب پیرامون آن ، در جلـد دوم این پژوهش اشاره خواهیم کرد تا آن را با آنچه از امام علی علیه السلام نقل شده مقایسه کنیم و پایبندی آن حضرت را به قول و فعل پیامبر دریابیم .

۲- ۲ . در جلد سوم این موسوعه ، هنگام وارسـی روایات وضوی امام علی علیه السـلام ، بعضـی از این امور را یادآور خواهیم شد .

از محمد بن عبد الرّحمان بَیْلَمانی ، از پدرش نقل شده که گفت :

عثمان را در «مقاعد» دیدم [که وضو می گرفت (۱)] مردی بر او گذشت و بر وی سلام کرد ، عثمان جواب سلام او را نداد ، چون از وضویش فارغ شد [از آن مرد پوزش خواست] گفت : جواب سلامت را بدان جهت ندادم که از پیامبر ۹ شنیدم که می فرمود :

هر که در وضو ، دستانش را بشوید ، سپس سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کند و سه بار صورتش را بشوید و بر دست ها تا آرنج سه بار آب بریزد و سر را مسح بکشد و پاهایش را شست و شو دهد ،(۲) سپس حرف نزند تا بگوید : «گواهی می دهم که خدایی جز اللّه نیست ، یگانه است و شریک ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست» گناهانِ میان دو وضویش آمرزیده می شود .(۳)

نمی دانیم به کدام دلیل شرعی ، عثمان جواب سلام آن مرد را نداد ؟!

آیا خردمندانه می نماید که پیامبر صلی الله علیه و آله که الگوی نیکی هاست ، جواب سلام کسی را ندهد ، در حالی که قرآن به صراحت بیان می دارد که :

۱- ۱ . کنز العمال ۹ : ۱۹۳ ، حدیث ۲۶۸۸۸ ، به نقل از بَغَوی .
۲- ۲ . در «سنن دار قُطنی ۱ : ۹۲ ، حدیث ۵» می خوانیم : دو کف دستش را سه بار سه بار شست ، سه بار استنشاق و سه بار مضمضه کرد و سه بار صورتش را شست و سه بار دستانش را تا آرنج شست و سه بار سرش را مسح کشید و سه بار پاها را شست . در هنگام وضو ، مردی بر او سلام کرد ، وی تا از وضو فارغ نشد ، جواب سلامش را نداد . چون از وضو فراغت یافت از آن شخص معذرت خواست و گفت : مرا از جواب سلام چیزی باز نداشت جز اینکه شنیدم رسول خدا می فرمود : هر که این چنین وضو بگیرد و در حین وضو سخن نکند ، سپس بگوید : «گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و شریکی برای او وجود ندارد ، و محمد بنده و فرستاده اوست ...» گناهان ما بین دو وضویش آمرزیده می شود .
۳- ۳ . کنز العمال ۹ : ۱۹۳ ، حدیث ۲۶۸۸۷ _ ۲۶۸۸۸ ، به نقل از بغوی در مسند عثمان .

« وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا » ؛(۱) هرگاه شخصی به شما تهنیت گفت ، شما با درودی نیکوتر او را پاسخ دهید یا مثل همان سلام را به او باز گردانید .

چگونه عثمان جواب سلام مسلمان را نمی دهد ، با اینکه می دانیم علمای اسلام اتفاق نظر دارند که جوابِ سلام واجب است ، هر چند انسان در حال نماز باشد .

چرا آن گاه که عثمان وضوی مسحی پیامبر و خنده آن حضرت را حکایت می کند ، این ذیل را نمی آورد ؟

این سخن عثمان به چه معناست که می گوید : «مَن تَوضَّأَ هکذا وَلَمْ يَتَكَلَّم» (هر که این چنین وضو سازد و در حین وضو حرف نزد) ؟! آیا به راستی پیامبر صلی الله علیه و آله دو نوع وضو داشت ؟ چرا آن حضرت ، سوی وضوی ثلاثی (نه غیر آن) راهنمایی می کند ؟!

اگر عدم رَدّ جواب سلام (در هنگام وضو) یک تکلیف شرعی است ، چرا عثمان از شخصی که جواب سلام او را نداد ، پوزش می خواهد ؟

این پرسش ها را وا می نهیم و آنچه را امام علی علیه السلام درباره آشامیدن زیادتِ آب وضو ــ در حال ایستاده ــ بر زبان آورد ، پی می گیریم و اینکه چگونه امام علیه السلام با این خط مشی ، در عمل ، رویارویِ بدعت های عثمان می ایستد و به تصحیح آنها می پردازد .

احمد ــ در مسندش ــ از نَزَّالِ بن سَبْرَه ، روایت کرده است که گفت :

وی دید که علی نماز ظهر را گزارد ، سپس در «رَحْبَه» برای رسیدگی به نیازهای مردم نشست . چون وقت نماز عصر فرا رسید ، تشتکی برایش آوردند . مشتی آب برگرفت و به دو دست و ساق های آنها ،(۲) و صورت و سر

۱- ۱ . سوره نساء (۴) آیه ۸۶ .

۲- ۲ . در جمله «مَسَحَ يَدَيه وذراعَيْه» (دست ها و ساق دست ها را مسح کشید) و عبارت «فَمَسَحَ بوجهه وذراعَيْه» (آب را به صورت و ساق دو دستش مالید) که در روایت چهارم خواهد آمد ، به یقین «غسل» (شستن) منظور است ؛ چرا که مسلمانان بدان اجماع دارند . اما در سر و پاها ، واژه «مسح» به همان معنای اصلی باقی می ماند . و این ادعا که «مسح» همان «غسل» (شستن) است ، بدون قرینه ، صحیح نمی باشد و در بحث فقهی و لغوی این پژوهش ــ به خواست خدا ــ ردّ آن ، به طور مفصّل ، خواهد آمد .

و پاهایش کشید ، سپس در حال ایستاده ، فزونی آب وضو را آشامید و فرمود :

إنَّ أُناساً يَكْرَهُون أَن يَشْرَبُوا وَهُم قيام ! وَإنَّ رسولَ اللّه صَنَعَ كما صَنَعْتُ ؛ وهذا وُضوءُ مَن لَمْ يُحْدِث ؛(۱)

مردمانی آشامیدن [زیادتِ آب وضو را] در حال ایستاده ، مکروه می دانند ! رسول خدا همان کاری را کرد که من انجام دادم ؛ و این وضو ، وضوی کسی است که در دین بدعت نگذارد .

و در حدیث دیگر است که امام علیه السلام فرمود :

رسول خدا را دیدم که به شیوه ای وضو ساخت که شما دیدید من وضو گرفتم ، سپس با زیادتِ آب وضو مسح کشید و فرمود : این وضوی کسی است که بدعت ننهاد .(۲)

در حدیث سومی ، می خوانیم :

ظرف آبی برای علی آورده شد ، ایستاده آب آشامید و فرمود : به من خبر رسید که کسانی خوش ندارند یکی از آنها ایستاده آب بنوشد ؛ رسول خدا را دیدم که به مانند همین کار دست یازید ، سپس از آن آب گرفت و [بر صورت و دست ها و سر و پاها] کشید ، آن گاه فرمود : این وضوی کسی است که بدعت پدید نیاورد .(۳)

۱- ۱ . مسند احمد ۱ : ۱۳۹ ، حدیث ۱۱۷۳ ؛ و نزدیک به آن در «تفسیر ابن کثیر ۲ : ۲۳» آمده است . در «صحیح بخاری ۵ : ۲۱۳۰ ، حدیث ۵۲۹۳» به جای «مسح اعضا» ، «شستن اعضا» آمده است .

۲- ۲ . مسند احمد ۱ : ۱۲۳ ، حدیث ۱۰۰۵ ؛ سنن بیهقی ۱ : ۷۵ ، حدیث ۳۵۹ .

۳- ۳ . مسند احمد ۱ : ۱۴۴ ، حدیث ۱۲۲۲ .

در طریق دیگر از نَزَّالِ بنِ سَبْرَه ، نقل شده که گفت :

علی را دیدم که نماز ظهر گزارد ، سپس برای رسیدگی به نیازهای مردم نشست . چون وقت نماز عصر رسید ، تشتکی آب برایش آوردند ، کفی از آن برداشت و بر صورت و دست ها و سر و پاها کشید ، سپس ایستاده ، فزونی آن را نوشید و گفت : مردمانی این کار را نمی پسندند ، در حالی که رسول خدا را دیدم که این کار را انجام داد .

و این وضوی کسی است که به بدعت [در دین] دست نیازید .(۱)

همچنین احمد به سندش از رِبْعی بن حِراش ، آورده است که :

علی بن ابی طالب ، در «رَحْبَه» سخنرانی کرد ؛ خدا را ستود و ثنا گفت ، و آنچه را خدا خواست بر زبان آورد .

سپس کوزه آبی خواست ، از آن مضمضه کرد و بر [اعضای وضو [کشید و زیادی آب کوزه را در حال ایستاده ، آشامید و سپس فرمود : با خبر شدم که کسانی از شما نوشیدن آب را در حال ایستاده ، بر نمی تابند ! این وضوی کسی است که بدعت نگذارد ، و رسول خدا را دیدم که چنین کرد .(۲)

بنابراین ، به بعضی از مواضع امام علی علیه السلام در مواجهه با بر ساخته های بدعت گذاران ، پی بردیم و چگونگی رویارویی آن حضرت را با کسانی که در دین چیزهایی را وارد ساختند که جزو آن نبود ، دریافتیم و دانستیم که آن حضرت با این سخن که «هذا وُضوءُ مَن لَمْ یُحْدِثْ» خواست بفهماند که این شیوه وضوی او ، وضوی کسی است که در دین بدعت ننهاد .

اما عثمان می خواست که به وضوی ثلاثی غسلی اش قداست بیشتری ببخشد . از

۱- ۱ . سنن نسائی (المجتبی) ۱ : ۸۴ ، حدیث ۱۳۰ ؛ مسند احمد ۱ : ۱۵۳ ، حدیث ۱۳۱۵ .

۲- ۲ . مسند احمد ۱ : ۱۰۱ ، حدیث ۷۹۷ ؛ المعجم الأوسط ۴ : ۳۱۲ _ ۳۱۳ ، حدیث ۴۲۹۸ .

این روست که هنگام وضو سخن نمی گوید ، برای هر نمازی یک وضو می گیرد و به یك وضو در هر روز [و نیز به یک بار شستن اعضای وضو] بسنده نمی کند و فزونی آب وضویش را ایستاده نمی آشامد و تأکید دارد که وضو به شیوه او ، باعث آمرزش گناهان می شود .

سزامند است در اینجا واژه «یُحْدِث» را روشن سازیم . این کلمه به معنای آوردن چیز ناشناخته ای است که معروف نمی باشد .

در مقاییس اللغه می خوانیم :

«حَدَث» هستی یافتن چیزی است که وجود نداشت ؛ گفته می شود : «حَدَثَ أَمْرٌ بعدَ أَنْ لَمْ یَکُن» ؛ اَمری ــ پس از آنکه نبود ــ حادث شد .(۱)

و در الصحاح آمده است :

«حدوث» پیدایش چیزی است که نبود . «استَحْدَثتُ خَبَراً» ؛ یعنی خبر تازه ای را یافتم .(۲)

مثل این سخن ، در تاج العروس هست .(۳)

در التکمله و الذیل می خوانیم :

أَحْدَثَ الرَّجُلُ : ابتَدَعَ ؛ والمُحْدِث : المُبْتَدِع ؛ ومنه الحدیث(۴) : مَن أَحْدَثَ فیها حَدَثاً وآوی مُحْدِثاً ... ؛(۵)

آن مرد ، اِحداث کرد : بدعت گذارْد ؛ مُحْدِث : بدعتْ گذار ؛ و به همین معناست حدیثی که می گوید : هر که در «مدینه» بدعتی نهد یا بدعت گذاری را پناه دهد ...

ص: ۲۲۱

۱- ۱ . معجم مقاییس اللغه ۲ : ۳۶ .

۲- ۲ . الصحاح (جوهری) ۱ : ۲۷۸ .

۳- ۳ . تاج العروس ۳ : ۱۹۳ ؛ و در صفحه ۱۹۱ آمده است : «أَحْدَثَهُ» یعنی آن را آغازید و بدعت نهاد .

۴- ۴ . التکمله و الذیل (صاغانی) ۱ : ۳۵۷ .

۵- ۵ . صحیح بخاری ۲ : ۶۶۱ ، حدیث ۱۷۶۸ .

نیز در این مأخذ آمده است :

مُحْدَثات الأُمور : چیزهایی که هوا پرستان بدعت گذاردند و سَلَف صالح ، این رویه ها را نداشتند ؛ از این ماده است حدیثی که می گوید : هر مُحْدَثی بدعت باشد و هر بدعتی ، گمراهی است .(۱)

زبان شناسان به معنای «از بین برنده وضو» اشاره نکرده اند مگر صاحب تهذیب اللغه که می نگارد :

یقال : أَحْدَثَ الرَّجُلُ : إذا صَلَّعَ أو فَضَّعَ ؛ أی ضَرط أو خَصَفَ ؛(۲)

هنگامی که بادی از شخص خارج شود یا مدفوع کند ، گویند : «حَدَث» از او سرزد .

«غریب الحدیث» نویسان نیز ، این واژه را به معنای بدعت و آوردنِ نو ساخته ای در دین ، به کار برده اند و به معنای «باطل سازنده وضو» نپرداخته اند .

در غریب الحدیث (اثر ابن جوزی) می خوانیم :

«فی الأمم مُحْدَثون» أی : مُلْهَمُون ، أی : یُصِیبُونَ إذا ظَنُّوا ؛

در میان امت ها کسانی «مُحْدَث»اند ؛ یعنی به آنها الهام می شود به این معنا که گمانشان درست از آب در می آید .

حسن می گوید : «حادثوا هذه القلوب» یعنی این قلب ها را جلا دهید و چرک [و زنگار] آنها را بشویید .

«ایّاکم و مُحْدَثاتِ الأُمور» ، مُحدَثات أمور ، چیزهایی اند که هواپرستان برای خود اختراع می کنند و سَلَف صالح بر غیر رویه آنان اند .(۳)

۱- ۱ . تهذیب اللغه ۴ : ۲۳۵ . در «جمهره اللغه ۱ : ۲۹۸» آمده است : «وَكُلُّ مَنْ أَحْدَثَ شیئاً فقد ابْتَدَعَهُ» ؛ هر کس چیزی را احداث کند ، آن را بدعت نهاده است .

۲- ۲ . بنگرید به ، تهذیب اللغه ۴ : ۲۳۵ ؛ لسان العرب ۲ : ۱۳۴ .

۳- ۳ . غریب الحدیث ۱ : ۱۹۵ _ ۱۹۶ .

در النهایه در توضیح حدیث مدینه «مَن أَحْدَثَ فیها حَدَثاً أو آوی مُحْدِثاً» (هر که در مدینه بدعتی پدید آوَرَد یا بدعت گذاری را پناه دهد) آمده است :

«حَدَث» امر حادث ناشناخته ای است که مرسوم نیست و در سنت ، معروف نمی باشد .

«مُحْدِث» هم به کسر دال (اسمِ فاعل) و هم به فتح دال (اسم مفعول) روایت شده است .

مُحْدِث ، به معنای کسی است که شخصی جنایت کار را یاری رساند یا او را پناه دهد و از دشمنش در امان دارد و نگذارد خصم او را قصاص کند .

مُحْدَث ، همان امری است که آن را بدعت نهند و معنای پناه دادن به «مُحْدَث» خرسندی و صبر در برابر آن است ؛ هرگاه شخص به بدعت تن دهد و بدعت گذار را تصدیق کند و به انکار او نپردازد ، او را پناه داده است .

و به همین معناست ، حدیث «إیّاکم وَ مُحْدَثات الأمور» (از اُمور از پیش خود ساخته بپرهیزید) «مُحدَثات» جمع «مُحْدَثَه» است به معنای چیزهای که در کتاب و سنت و اجماع ، معروف نمی باشد .(۱)

بدین ترتیب دریافتیم که غلبه استعمال در لغت و غریب الحدیث ، کاربرد واژه «اِحداث» در بدعت گذاری در دین است و تجاوز از حد وضو ، یکی از مصادیق بدعت گذاری است .

صدوق در معانی الأخبار از ابراهیم بن مُعَرِّض [مُعْرِض] نقل کرده است که گفت : به امام باقر علیه السلام گفتم : اهل کوفه از علی علیه السلام روایت می کنند که روزی آن حضرت ادرار کرد ، سپس وضو گرفت ... آن گاه فرمود : «این وضوی کسی است که حَدَثی از او سر نزد !» امام علیه السلام فرمود : آری ، چنین بود . پرسیدم : کدام حَدَث به پای بول می رسد ؟

۱- ۱ . النهایه فی غریب الأثر (ابن اثیر) ۱ : ۳۵۱ .

امام علیه السلام فرمود :

إنّما یعنی بذلک التَعدّی فی الوضوء أَنْ یَزیدَ عَلَی حَدِّ الوضوء ؛(1)

علی علیه السلام به این سخن ، تنها زیاده روی در وضو را در نظر داشت ؛ اینکه شخص بر حد وضو [و دستوری که در آن معین شده است] بیفزاید .

کُلَینی به اسناد خود تا حَمّاد بن عثمان آورده است که گفت :

نزد امام صادق نشسته بودم ، آن حضرت آبی خواست ، کفِ دستش را پر آب کرد و با آن صورتش را شست ، سپس کف دست را پر آب ساخت و دست راستش را شست و آن گاه یک مشت آب برگرفت و دست چپش را شست و سپس سر و پاهایش را مسح کشید و فرمود : «هذا وضوء مَن لَم یُحْدِث حَدَثاً» ؛ این وضوی کسی است که به حَدَثی دست نیازید .

مقصود آن حضرت از این جمله ، تعدّی در وضوست .(2)

پیداست که اهل بیت علیهم السلام جمله «هذا وُضُوءُ مَن لم یُحْدِثْ» را به معنای فراتر رفتن از حدود الهی ، به کار می بُردند و آنان به سخنان و اصطلاحاتِ خویش از دیگران آگاه ترند .

البته انکار نمی کنیم که این واژه در سخن پیامبر به معنای چیزی که وضو را باطل می سازد ، نیز به کار می رود ، لیکن بیشترین استعمالِ آن __ در اینجا __ بدعت گذاری در دین را گویاست .

شریعت اسلام ، در مسائل شرعی ، تصریح به واژه های نفرت انگیز را زشت می شمارد و برای رعایت ادب ، واژه های مشابه آنها را به کار می برد .

رسمِ عربِ اصیل هم ، همین شیوه است ؛ به عنوان نمونه ، آنان به جای لفظ «فَقْحَه»

۱- ۱ . معانی الأخبار : ۲۴۸ ، باب معنی الإحداث فی الوضوء ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۴۱ ، حدیث ۱۱۶۵ .

۲- ۲ . الکافی ۳ : ۲۷ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۸ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۳۷ ، حدیث ۱۱۴۸ .

(حلقه مَعْقَد) واژه «دُبُر» (پشت) را می آورند و در آمیزش جنسی [میان زن و مرد] واژه «مُضاجَعَه» (همبستر شدن) ، «مُواقَعَه» (با هم گلاویز شدن) و «جِماع» (با هم جمع شدن) را استعمال می کنند و لفظ «فَرْج» (شرمگاه) را برای اشاره به عضو جنسی زن و مرد ، به کار می گیرند .

بدین ترتیب ، احتمال می رود که آمدنِ «حَدَثَ» و «أَحْدَثَ» در زبانِ شریعت ، برای رعایتِ ادب باشد و خواسته اند از لفظِ «خَرِئَ» (مدفوع کرد) یا «بالَ» (شاشید) یا ... به این دو واژه ، تعبیر آورند .

باری واژه «حَدَث» (چنان که گفتیم) برای چیزی که نبود و بعداً پدید آمد ، وضع شد ، سپس آن را با توجه به ملاحظاتی ، در معنای برطرف سازنده وضو ، به کار گرفتند .

به فرض در روایتِ «... مَن لم یُحْدِثْ» هر دو معنا احتمال رود ، قائل به این سخن ، نمی تواند آن را _ فقط _ وظیفه کسی بداند که می خواهد تجدید وضو کند ؛ زیرا احتمال دیگری نیز مطرح است و آنجا که پای احتمالِ دیگر به میان آید ، جایی برای استدلال باقی نمی ماند .

علی رغم همه اینها ، روایتِ «... مَن لم یُحْدِثْ» به روشنی ، به بدعت گذاری در دین رهنمون است ، این مطلب را می توان با دو نکته زیر دریافت :

یک : ورود جمله «هذا وضوء مَن لم یُحْدِث» در ماجراهایی که رخ داد ، به منزله مؤید و مفسِّرِ سخن ماست ؛ چنان که در قضیّه «آشامیدنِ فزونی آب وضو در حال ایستاده» ، امام علیه السلام به این کار دست یازید تا عملکرد کسانی را تصحیح کند که این شیوه را ناصواب می دانند و آن را سنت بی دینان می شمارند .

دو : جمله «أَرِنی وضوء رسول اللّه» (وضوی پیامبر را به من بنمایان) در حدیث اول و این سخن امام علی علیه السلام که فرمود : «کجاست آن که از وضوی رسول خدا پرسید» روشن

می سازنـد که مسـح پاها سـنت است و رهنمون اند به اینکه امام علیه السـلام در برابر اِحداث و بدعت در وضو ، بر آن شد که وضوی پیامبر را بیاموزاند و بیان کند .

این دو قرینه ، روایت را از معنای «شاشیدن» و «مدفوع کردن» منصرف می سازد و در معنای بدعت و ساختن ـ از پیش خود ـ چیزی را که در دین نبوده است ، متعیّن می کند .

بدین ترتیب ، قول کسـی را که «حَدَث» را در روایت مذکور ، به معنای امر ناقض طهارت ، می دانست ، و می کوشـید حدیث را به تأویل بَرَد ، باطل ساختیم .

۳ . موضع قولی امام علی علیه السلام نسبت به وضوی بِدْعی

صدور بعضی از روایات از زبانِ امام علی علیه السلام در مسئله وضو (و رواج آنها در میان مردم در دوران آن حضرت) دور از ذهن نمی نماید ، لیکن احتمال می دهیم که دستان اموی یا عباسی ، در نابود سازی یا تباه ساختنِ این احادیث ، نقش فعّالی را ایفا کردند ؛ زیرا آشکارا به دشمنی با علی علیه السلام برخاستند .(۱)

از مؤیّدات این ادعا ، نامه امام علی علیه السلام به محمّد بن ابی بکر و اهل مصر است که در نسخه چاپی الغارات آمده است .

در این نامه ، می خوانیم که امام علی علیه السلام فرمود :

دو کف دسـتت را سه بار بشوی ، سه بار مضـمضه و سه بار اسـتنشاق کن و صورتت را سه بار بشوی ، سپس دست را تا آرنج سه بار بشوی و دست چپ را تا آرنج سه بار بشوی و آن گاه سرت را مسح بکش و پس از آن ، سه بار پای راست را بشوی و سپس سه بار پای چپ را بشوی .

همانا من دیدم که پیامبر ، همین گونه وضو گرفت .(۲)

۱- ۱ . به نمونه هایی از این دشمنی ، در دوران اُموی و عباسی ـ در همین کتاب ـ اشاره خواهیم کرد .
۲- ۲ . الغارات ۱ : ۲۴۴ ـ ۲۴۵ .

لیکن شیخ مفید این روایت را به اسناد از صاحبِ الغارات ، به گونه ای دیگر می آورد :

... سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کن ، رویت را بشوی ، سپس دست راست و آن گاه دست چپ را بشوی و پس از آن ، سر و پاهایت را مسح بکش ؛ چرا که خود دیدم رسول خدا همین کار را می کرد .(۱)

محدّث نوری ــ در مستدرک الوسائل ــ بعد از نقل روایت اول ، می نگارد :

می گویم : شیخ مفید در کتاب امالی اش مانند این روایت را به اسنادِ زیر از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند :

از ابو الحسن علی بن مُحَمَّد بن حُبَیْش کاتب ، از حسن بن علی زَعْفَرانی ، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمّد ثَقَفی ، از عبد اللّه بن مُحمّد بن عثمان ، از علی بن محمّد بن ابی سَعید ، از فُضَیل بن جَعْد ، از ابو اسحاق هَمْدانی ، از امیر المؤمنین علیه السلام

جز اینکه در این روایت و در امالی شیخ طوسی ،(۲) متن روایت (همان گونه که در نسخه اصل بوده) چنین آمده است :... سپس سر و پاهایت را مسح بکش .

پس روشن شد که در متن چاپی الغارات اهل سنت دست برده اند ، چرا که آنان این روایت را از همین متنِ چاپی ، نقل می کنند .(۳)

علامه مجلسی ، پس از نقل این روایت از امالی مفید بیان می دارد :

استحباب سه بار مضمضه و استنشاق ، میان متأخران مشهور است و بعضی از آنها اعتراف کرده اند که شاهدی برای آن وجود ندارد ، در حالی که این

۱- ۱ . امالی مفید : ۲۶۷ .

۲- ۲ . امالی طوسی : ۲۹ .

۳- ۳ . مستدرک الوسائل ۱ : ۳۰۶، حدیث ۶۸۸ .

خبر ، بر استحباب آن ، دلالت می کند .(۱)

مجلسی ، در چندین صفحه بعد ، می گوید :

پیش از این گذشت که این روایت می تواند برای سه بار مضمضه و استنشاق ، سند و مدرک باشد ، لیکن در کتاب الغارات دیدم که شستن دیگر اعضای وضو هم سه بار آمده است و همین ، استدلال به این روایت را ضعیف می سازد .(۲)

پیداست که واژه «ثلاثاً» (سه بار) بعد از شستن صورت و دست ها ، در نقل امالی مفید و امالی شیخ طوسی از کتاب الغارات ، نیامده است . اینکه مجلسی احتجاج به این روایت را (برای استحباب سه بار مضمضه و استنشاق) ضعیف می داند به این دلیل که در روایتِ نسخه چاپی الغارات ، شستن دیگر اعضا هم سه بار ذکر شده است ، چه جهتی دارد ؟ آیا سه بار شستن اعضاء ، به احتجاج آسیب می رساند یا شستن پاها ؟ یا هر دو با هم ؟!

آیا وارسی و تحقیق ما را ملزم می سازد که همه نسخه های الغارات را صحیح بشماریم با اینکه از تعارض و ناسازگاری میان آنها با خبریم ؟

چگونه به متن بر گرفته از نسخه چاپی الغارات اطمینان کنیم و متن نقل شده از نسخه ای را که نزدیک به هزار سال یا بیشتر بر آن گذشته (و شیخ مفید و شیخ طوسی ، به سندشان آن را روایت کرده اند)(۳) وانهیم ؟!

صدور نص موجود در نسخه چاپی الغارات از امام علی علیه السلام به جهات زیر شک برانگیز است :

۱- ۱ . بحارالأنوار ۷۷ : ۲۶۶ .

۲- ۲ . همان ، ص۳۳۴ .

۳- ۳ . شیخ مفید در سال ۴۱۳ هجری و شیخ طوسی در سال ۴۶۰ هجری در گذشت . روایتِ این دو شخصیت بر جسته ، برای ما ارزش تاریخی و علمی بسیار بالایی دارد .

یک : ثَقَفی ، در نگاه اهل سنت ، یک شیعه مُتعصِّب است و بعضی وی را به آن توصیف کرده اند .

اگر وی شیعه است ، چگونه بی هیچ اشاره یا یادآوری ، خلافِ آنچه را عقیده دارد و بدان پایبند است ، روایت می کند ؟!

آیا درست است که وی به چنین نقلی دست یازد با اینکه روایاتِ مُعارض با آن را (که این حدیث را تضعیف می کند) می داند ؟

ابن نَدیم ، ثَقَفی را از علمای شیعه می شمارد(۱) و شیخ طوسی در رجالش او را در باب «مَن لَمْ یَرْوِ عَنِ الأئمّه»(۲) (کسانی که از امامان علیهم السلام روایت نکرده اند) می آورد و به نقل از وی در الفهرست می نویسد :

ابراهیم بن محمد بن سعید بن هِلال بن عاصم بن سَعْد بن مسعود ثَقَفی ، کوفی تبار است .

و سَعْد بن مسعود ، برادر ابو عُبَید بن مسعود (عموی مختار) می باشد . علی علیه السلام او را بر مدائن گمارد و هموست که امام حسن علیه السلام در جنگ «ساباط» به وی پناه آورد .

ابو اسحاق ابراهیم بن محمّد ، به اصفهان آمد و در آن ساکن شد . وی در آغاز زیدی مذهب بود ، سپس به امامت [همه امامان علیهم السلام [اعتقاد یافت .(۳)

بیشتر رجال شناسان شیعه (مانند : نجاشی ، علامه حلّی ، ابن داود ... و دیگران) شرح حال وی را آورده اند .(۴)

ص: ۲۲۹

۱- ۱ . الفهرست : ۳۱۳ ، فقهاء الشیعه ... الفن الخامس .

۲- ۲ . رجال شیخ طوسی : ۴۱۴ ، ترجمه ۵۹۹۲ .

۳- ۳ . الفهرست : ۳۶ _ ۳۷ ، ترجمه ۷ .

۴- ۴ . بنگرید به ، رجال نجاشی : ۱۶ ، ترجمه ۱۹ ؛ خلاصه الأقوال : ۴۹ ، ترجمه ۱۰ ؛ رجال ابن داود : ۳۳ ، ترجمه ۳۱ ؛ نقد الرجال (تفرشی) ۱ : ۸۳ ، ترجمه ۱۲۳ .

تنی چند از عالمان رجال سُنی ، به خاطر شیعه بودن ابراهیم ، بر وی تاخته اند .

ابن حاتم رازی می گوید : از پدرم شنیدم که می گفت : ابراهیم بن محمد ، شخصی ناشناخته [غیر قابل اعتماد] است .(۱)

ابو نُعَیْم می نگارد : ابراهیم بن محمد از شیعیان افراطی است ، از اسماعیل بن اَبان (و دیگران) روایت می کند ... به حدیث او اعتنا نکرده اند .(۲)

سَمْعانی می نویسد : ابراهیم بن محمد به اصفهان آمد و در این شهر ساکن شد ، از اهل غُلُو در رَفْض است و کتاب هایی در تشیُّع دارد .(۳)

ذَهَبی ، می نگارد : ابن ابی حاتم می گوید : وی شناخته شده نیست ؛ و بخاری می گوید : حدیث وی صحیح نمی باشد ؛ یعنی حدیثی که از عایشه درباره ذکر کلمه استرجاع [« إِنَّا لِلّهِ وإِنّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ » ؛(۴) ما از خداییم و سوی او باز می گردیم] هنگام مصیبت ، روایت می کند .(۵)

اگر این سخنان درباره ابراهیم بن محمد ، صحیح باشد ، آیا می توان صدورِ وضوی ثلاثی غَسْلی را از او در الغارات (بی هیچ گونه یادآوری در این زمینه) راست انگاشت ؟

با توجه به اینکه امامیه (مانند شیخ مفید و شیخ طوسی و دیگران) در نامه امام علی علیه السلام به محمّد بن ابی بکر ، مسح سر و پاها را از او روایت کرده اند ، می توان گفت که خبر نسخه چاپی الغارات تحریف شده است .

دو : کتاب الغارات از کتاب هایی است که میان اهل سنت دست به دست می گردد و از آن استفاده می کنند . بعید به نظر نمی رسد که آنان از محمّد بن ابراهیم ، خبری سازگار

۱- ۱ . الجرح و التعدیل ۲ : ۱۲۷ ، ترجمه ۳۹۴ .
۲- ۲ . تاریخ اصبهان ۱ : ۲۲۸ ، ترجمه ۳۵۱ ؛ طبقات المحدثین بأصبهان ۳ : ۳۵۰ ، ترجمه ۴۰۴ .
۳- ۳ . انساب سمعانی ۱ : ۵۱۱ .
۴- ۴ . سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶ .
۵- ۵ . میزان الاعتدال ۱ : ۱۸۷ ، ترجمه ۱۹۳ .

با مذهبشان روایت کرده باشند ؛ چرا که نسخه نویسان و حاکمان ــ در طول تاریخ ــ در تحریف حقایق ، نقش بزرگی را ایفا کردند .

پیش از این گذشت که طَبَری و ابن اثیر ، از نقل بعضی از روایات (به این دلیل که عامه تحمل شنیدن آنها را ندارند) چشم پوشیدند و بعضی از نصوص را ــ برای رعایت حال عامه ــ تغییر دادند ! و عثمان بعضی از احکام را با اجتهاد خود ، عوض می کرد .

به عنوان نمونه ، طَبَری (و به نقل از وی بسیاری از مؤلفان) به جای این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در حقّ امام علی علیه السلام که فرمود : «وَوَصیّی وخَلیفَتی فیکم مِنْ بَعْدی» (هرکه مرا در این امر پشتیبانی کند ، وصی من و جانشینم بعد از من در میان شماست) در تفسیر آیه اِنذار ، واژه «کذا و کذا» را می گذارد .(۱)

در پی نوشت کتاب آراء علماء المسلمین اثر سید مرتضی رضوی (صاحب انتشارات «النجاح» در قاهره و ناشر کتاب های شیعه در مصر) آمده است :

حدود نیم قرن پیش ، دار الکتب مصر در قاهره (با مدیریت استاد علی فکری) دایر گردید تا به وارسی کتاب هایی بپردازد که از آنها تأیید شیعه امامیه یا اهل بیت به مشام می رسید .

کمیسیون تحقیق ، همه عباراتی که گرایش شیعی را دربرداشت ، از این کتاب ها حذف می کرد و (با کمال بی شرمی) در پایان کتاب ها عبارتِ «تحقیق : کمیته [ارزشیابی و] تغییر کتاب ها» را با امضای رئیس انجمن ، علی فکری ،

ص: ۲۳۱

---

۱ - ۱ . تفسیر طبری ۱۹ : ۱۲۲ ، سوره شعراء ؛ تفسیر ابن کثیر ۳ : ۳۵۲ . و بنگرید به تاریخ طبری ۱ : ۵۴۲ (چاپ دار الکتب العلمیه ، بیروت) ، باب ذکر الخبر عمّا کان من أمر النبیّ صلی الله علیه و آله . در این مأخذ ، طبری ، همه روایت را نقل می کند ؛ اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از عرضه رسالتش بر عشیره و خاندانش ، فرمود : «فأیُّکُم یُؤازِرُنی عَلَی هذا الأمر ، عَلَی أن یکونَ أخی وَوَصیِّی وَخَلیفتی فیکم ...» کدام یک از شما مرا در این امر پشتیبانی می کند تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد ؟!

می آوَرْد .(۱)

با این سخن ، ثابت می شود که اینان فرزندان همان پدران اند ، و این مردم ، عین همان مردمان می باشند و تصوّر تحریف ، بعید نمی نماید و رخ داده است ؛ زیرا نامه امام علی علیه السلام به محمّد بن اَبی بکر (پس از قتل محمد) به دست معاویه افتاد .

ثَقَفی ــ خود ــ به این حقیقت اشاره می کند . وی بعد از آنکه نامه امام علیه السلام را به محمّد نقل می کند که امام در آن شرایع دین را برای وی نگاشت ، می نویسد :

ابراهیم ثَقَفی می گوید : برایم حدیث کرد عبد اللّه بن محمّد بن عثمان ، از علی بن محمّد بن اَبی سیف ، از اصحابش که علی علیه السلام آن گاه که این جواب را برای محمّد بن اَبی بکر فرستاد ، محمّد در آن می نگریست و آن را می آموخت و بر پایه آن حکم می کرد .

چون عَمْرو بن عاص پیروز شد و محمّد را به قتل رساند ، عَمْرو همه نوشته هایی را که نزد محمّد بود گرفت و برای معاویه فرستاد . معاویه در این نامه می نگریست و از آموزه های آن به شگفت می آمد .

وَلید بن عُقْبَه ــ که نزد معاویه بود ــ چون شگفتی معاویه را دید ، گفت : دستور ده این احادیث را بسوزانند .

معاویه به وی گفت : ای ابن اَبی مُعَیْط ، دست نگه دار ! این چه سخنی است که می گویی !

ولید گفت : این چه نظری است که تو داری ؛ آیا خردمندانه است که مردم دریابند اَحادیثِ ابو تراب نزد توست ، آنها را می آموزی و به حکم او قضاوت می کنی ؟! پس چرا با او می جنگی ؟!

معاویه گفت : وای بر تو ! آیا می خواهی که علمی این چنین را بسوزانم ؟ به

۱- ۱ . آراء علماء المسلمین : ۲۴۶ (با اندکی تصرف) .

خدا سوگند ، علمی را جامع تر و استوارتر و روشن تر از آن نشنیدم .

ولید گفت : اگر از علم و قضاوتِ علی در شگفتی ، چرا با او می جنگی ؟

معاویه پاسخ داد : اگر ابوتراب ، عثمان را نمی کشت ، و به ما فتوا می داد از او می ستاندیم . سپس لحظه ای خاموش ماند و آن گاه به کسان حاضر در مجلس اشاره کرد و گفت :

ما باور نداریم که اینها از نوشته های علی بن ابی طالب باشد ، بلکه بر این عقیده ایم که اینها نوشته های ابوبکر صدیق اند که نزد فرزندش نهاد ؛ از این رو ، بر اساسِ آنها قضاوت می کنیم و فتوا می دهیم .(۱)

این نوشته ها همواره در گنجه های بنی امیه وجود داشت تا اینکه عُمَر بن عبد العزیز به حکومت رسید و او بود که روشن ساخت آنها از احادیث علی بن ابی طالب اند .

چون به امام علی علیه السلام خبر رسید که این نامه به دست معاویه افتاد ، بر آن حضرت ، بسیار گران آمد .(۲)

ابو اسحاق (صاحب الغارات) می گوید : برای ما حدیث کرد بکر بن بکر ، از قَیْس بن رَبیع ، از مَیْسَرَه بن حَبیب ، از عَمْرو بن مُرَّه ، از عبد اللّه بن سَلَمه ، که گفت : علی علیه السلام با ما نماز گزارد ، چون از نماز فارغ شد ، فرمود :

لَقَد عَثَرْتُ عثرةً لا أَعْتَذِرُ سوفَ اَکِیْسُ بَعْدَها وَاسْتَمِرُّ

وَأَجْمَعُ الأمرَ الشَّتیتَ المُنْتَشِر

ـ لغزشی کردم که پشیمانی از آن سودی ندارد ، از این پس ، حواسم را جمع

۱- ۱ . در «شرح نهج البلاغه ۶ : ۷۲» و در «بحارالأنوار ۳۳ : ۵۵۰» به جای «نقضی بها ونُفتی» آمده است : «نَنْظر فیها ونَأْخُذُ منها» ؛ در آن می نگریم و احکام را از آن می گیریم .

۲- ۲ . در مآخذ پیشین به جای «اشتدّ ذلک علیه» ، آمده است : «اشتدّ علیه حزناً» ؛ بسیار اندوهگین شد .

خواهم کرد و این امری را که پراکنده شد و انتشار یافت ، گرد خواهم آورد .

پرسیدیم : چه شده است ای امیر المؤمنین ؟ این چه سخنی بود که از شما شنیدیم ؟

فرمود : محمّد بن ابی بکر را بر مصر گماشتم ، به من نامه نوشت که سنت را نمی داند ، سنت را نگاشتم و در نامه ای برایش فرستادم ؛ وی کشته شد و نامه به دست نااهل افتاد .(۱)

آری ، تحریف نصوص و بازی با میراثِ دینی ، همواره بوده و خواهد بود و بعید نمی نماید که در آینده نیز ، به آن نیش و چنگال زند .

سه : روایت الغارات (نسخه چاپی) بر خلافِ متنِ اصلی آن است (که در بحث های پیشین آوردیم) و با آنچه در آینده روشن خواهیم ساخت ، تعارض دارد ؛ اینکه امام علی علیه السلام پیشوای مکتب وضوی ثنایی مَسْحی است و هموست که این اصالت را به وضو باز گرداند .

امّا آنچه را شیخ مفید و شیخ طوسی از الغارات نقل می کنند ، با مکتب امام علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت همخوانی دارد و هیچ گونه تعارضی میان آنها نیست و همین سازگاری ، اصالت متنِ مفید و طوسی (نه غیر آن) را رجحان می بخشد ؛ زیرا سند این دو ، نزد ابن هلالِ ثقفی ، یکی است و آنچه را از الغارات نقل می کنند به قرن چهارم یا پنجم هجری بر می گردد ؛ زیرا شیخ مفید در سال ۴۱۳ هجری و شیخ طوسی در سال ۴۶۰ هجری درگذشت و نزدیک به دوران صاحب الغارات می زیستند .

نگارنده به نسخه ای از امالی که نزدیک به عهد مؤلف بود ، رجوع کردم و در آن دیدم

۱- ۱ . الغارات ۱ : ۲۵۱ _ ۲۵۴ ؛ در «الاستیعاب ۳ : ۱۱۰۸» می خوانیم : معاویه ، مسائلی را که برایش پیش می آمد ، می نوشت تا برایش از علی بن ابی طالب بپرسند . چون خبر قتل او را دریافت ، گفت : با مرگ علی ، علم و فقه ، از میان رفت ! برادرش عُتْبه به او گفت : مبادا اهل شام این سخن را از تو بشنوند !

که امام علیه السلام به محمّد بن ابی بکر ، مسح پاها را نوشته بود (نه شستن آنها را) باری ، معنا ندارد که امام علیه السلام شستن پاها را نوشته باشد ؛ زیرا تضاد میان این سخن و مکتبِ علی علیه السلام را دریافتیم ، چگونه می توان پذیرفت که امام علیه السلام برای محمّد شستن پاها را بنویسد و خود و اهل بیت و خواص آن حضرت ، با اقتدا به پیامبر صلی الله علیه و آله پاها را مسح بکشند .

بعد از آنکه ثابت شد شستن پاها ــ در وضو ــ بدعتی بود که عثمان بنا نهاد ، نوشتن شستنِ پاها به محمّد ، چه معنایی می دهد ؟ توضیح بیشتر در آینده خواهد آمد .

حاصل آنچه گذشت این است که : نقل شیخ مفید و شیخ طوسی به صواب نزدیک تر است به خلافِ متن چاپی الغارات که بازیچه هواپرستان و متعصِّبان قرار گرفت .

علامه مجلسی رحمه الله از یاد می برد که واژه «ثلاثاً» (سه بار) جزو اصل کتاب نیست ، بازی حکّام و تحریف نسخه نویسان ، آن را به متن افزود و اگر نقل شیخ مفید و شیخ طوسی از الغارات در دست نبود ، متنِ درست از میان می رفت و امر مشتبه می شد و نسبت وضوی ثلاثی به امام علی علیه السلام بر دوش ثَقَفی می افتاد ، در حالی که ساحتِ وی از آن پاک است .

بدین ترتیب ، به ساختگی بودن نص چاپی الغارات پی بردیم و بر بعضی از ملابسات تحریف ، در خبر وضوی این کتاب ، دست یافتیم .

۴ . تدوین وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران امام علی علیه السلام

در کتاب های تراجم (شرح حال رجال حدیثی و تاریخی) آمده است که عُبَید اللّه و علی دو فرزند ابو رافع (از موالیان پیامبر) جزو کسانی بودند که به دستور امام علی علیه السلام سنت نبوی را تدوین کردند .

نجاشی می نویسد : علی بن اَبی رافع ، کتابی را در فنون فقه نگاشت (وضو ، نماز و

دیگر ابواب) سپس نجاشی سندش را به این کتاب می آورد .(۱)

شرف الدین در المراجعات اسامی کسانی که سنت پیامبر را تدوین کردند ، می شمارد و می گوید :

از آنهاست علی بن اَبی رافع (کسی که در روزگار پیامبر به دنیا آمد و آن حضرت او را علی نامید) وی کتابی در فنون فقه بر اساس مذهب اهل بیت علیهم السلام دارد .

امامان علیهم السلام این کتاب را ارج می نهادند و شیعیانشان را به آن ارجاع می دادند .

موسی بن عبد اللّه بن حسن ، می گوید : مردی از پدرم درباره «تشهّد» پرسید . پدرم فرمود : کتاب ابن ابی رافع را بیاور ! [کتاب را برایش آوردم ، آن را گرفت] بحث تشهّد را پیدا کرد و بر ما املا نمود .(۲)

این گونه نقل ها از امامان علیهم السلام به چه معناست ؟

آیا آنان نمی توانستند بی مراجعه به کتاب ابن ابی رافع ، احکام شرعی را بیان دارند ؟

این خبر که بیان می دارد ابن ابی رافع کتابی در وضو داشت ، چه دلالت و مفهومی را گویاست ؟

نزدیک ترین احتمالی که به ذهن می رسد ، در این خلاصه می شود که امامان علیهم السلام از این کار اهدافی را در نظر داشتند ، از جمله :

یک : حقیقت را به مردم بیاگاهانند و ابراز دارند که آنچه را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند ، ثابت الصدور است .

۱- ۱ . رجال نجاشی ۶ : ۲ .

۲- ۲ . المراجعات : ۴۱۲ ، مراجعه ۱۱۰ ؛ نیز بنگرید به ، الإصابه ۵ : ۶۷ ، ترجمه ۶۲۶۷ .

از آنجا که تـدوین حدیث به گروه معیّن و انگشت شـماری ، منحصـر می شد و کتاب «ابن اَبی رافع» از آن شـمار اندک بود ، امامان علیهم السـلام با ارجاع شـیعه به این کتاب ، می خواستند به آنها بفهمانند که آنان علیهم السلام به رأی و قیاس فتوا نمی دهند ، بلکه آنچه را بر زبان می آورند حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است که نسل اندر نسل ، آن را به ارث برده اند .

همه اینها ، بدان خاطر صورت می گرفت که شیعیانشان را از آسیب ها مصون دارند و بر ماجراهای پشت پرده ، آگاه سازند .

دو : از این نظر که «وضو» از اموری شـمرده می شـد که در دوره نخست اسـلام تـدوین یـافت ، احتمال می رود که آنان قصـد داشتند شیعیان را بیاگاهانند که این وضوء (مانند آن دسته از احکام شرعی ، که در دوره عثمان و دیگران ، به یاد دارند) امر از پیش خود ساخته ، نیست ، همان وضوی پیامبر صـلی الله علیه و آله می باشـد و چنان که آنها می نگرند به خط ابن ابی رافع یا در صحیفه علی علیه السلام (یا در دیگر مدوّنات حدیثی) وجود دارد .

بر این اسـاس ، می توان دریـافت که مسـئله «وضو» در میـان قُـدماء ، بحث انگیز می نمود و امامـان علیهم السـلام شـیعیان را به وارسی این کتاب ها رهنمون می شدند .

از ابو حنیفه نقـل شـده است که امام صادق علیه السـلام را «صُحُفی» می نامیـد ؛ یعنی علمش را از «صُحُف» (صـحیفه ها) می ستاند ! امام علیه السـلام با افتخار و با صراحت بیان می داشت که وی حکمِ خدا را به جز از آنچه از پدرانش از پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده ، روایت نمی کند ، می فرمود :

إنّی رَجُلٌ صُحُفِیٌّ ، فَقَد صَدَقَ ! قَرَأْتُ صُحُفَ آبائی ؛ إبراهیمَ وَ مُوسی ؛(۱)

ابو حنیفه راست می گوید ، من مردی صُحُفی ام ! صُحُف پدرانم (ابراهیم و موسی) را خوانده ام .

ص: ۲۳۷

۱- ۱ . علل الشرایع ۱ : ۸۹ ؛ و بنگرید به ، الکافی ۸ : ۳۶۳ _ ۳۶۴ ، حدیث ۵۵۳ ؛ مسائل علی بن جعفر : ۳۳۱ _ ۳۳۲ ، مسئله ۸۲۵ .

این سخن امام علیه السلام اشاره است به اینکه روایت ، باید با سند معتبر و صحیح به پیامبر برسد [و گرنه ارزشی ندارد] .

استاد محمّد عَجّاج اشاره دارد به اینکه نزد جعفر بن محمّد ، رسائل ، احادیث و نسخه هایی وجود داشت .(۱)

در سخن امام علی علیه السلام آمده است که آغاز رخداد فتنه ها ، پیروی هواها و خواهش های نفسانی است و بدعت گذاری در احکام ، تا اینکه می فرماید :

وَرَدَدْتُ الوُضوءَ والغُسلَ والصَّلاهَ إلی مواقیتِها وَشَرائِعِها وَمواضِعِها ؛(۲)

و وضو و غسل و نماز را به اوقات و احکام و جای خودشان برگردانم .

بعید به نظر نمی رسد که امام علیه السلام با این سخن ، می خواهد به بدعت های عثمان (در وضو و غیر آن) اشاره کند .

تا بدین جا روشن شد که قضیه وضو ، از دوران امام علی علیه السلام تا اواخر عهد امامان از نسل آن حضرت ، مطرح می شد و بسیاری از اصحاب ائمه و عالمانِ مکتب اهل بیت علیهم السلام در این زمینه ، رساله ها و کتاب هایی نوشته اند .

از آنهاست ، رساله های اشخاص ذیل :

علی بن مَهْزِیار اَهوازی .(۳)

علی بن حسن بن فَضّال .(۴)

۱- ۱ . السنّه ما قبل التدوین : ۳۵۸ ؛ تهذیب التهذیب ۲ : ۸۸ ، ترجمه ۱۵۶ .

۲- ۲ . الکافی ۸ : ۶۲ ، رقم۲۱ . این سخن ، به روشنی اشاره دارد به میزان انحرافی که به خاطر مصلحت اندیشی ها و هواپرستی ها ، گریبان گیر سنت شد ؛ هواهای نفسانی که بر سنت درآمد و در جاهای بسیاری با آن درافتاد . دردناک تر از همه اینها این است که این بدعت های درآمده در دین ، به سنت بَدَلی تحول یافت و جایگزین سنتِ اصیل گشت .

۳- ۳ . الفهرست : ۱۵۲ ، ترجمه ۳۷۹ .

۴- ۴ . الفهرست : ۱۵۶ ، ترجمه ۳۹۱ .

علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی .(۱)

احمد بن حَسَن بن فَضّال .(۲)

و دیگران .

و کتاب های این افراد :

علی بن بِلال .(۳)

محمّد بن مسعود عَیّاشی .(۴)

فَضل بن شاذان نیشابوری .(۵)

و نوشته های دیگران که در اثبات مسح بر پاها یا عدم جواز مسح بر کفش است .

از این رو ، این ادعا که : «حتی یک نص که از علی علیه السلام در این باب صادر شده باشد وجود ندارد» سخنی بی معنا و تهی از حقیقت است .

اما اینکه علامه مجلسی و علامه امینی (و دیگر بزرگان) آنها را نقل نکرده اند ، موجب تضعیف آنچه ما بدان دست یافتیم ، نمی شود ؛ زیرا آنان ادعا ندارند که همه بدعت های دیگران را گردآورده و در کتاب هاشان گنجانده اند ، هر چند به مناسبت ، به بعضی از آنها اشاره کرده اند .

افزون بر این ، گوییم :

اوّلاً : بحث علامه امینی به «روز غدیر» اختصاص دارد و بحارالأنوار مجلسی به جمع آوری روایات اهل بیت می پردازد .

ثانیاً : علامه امینی در کتاب الغدیر با روش «علمی ــ تحلیلی» به واکاوی قضیه وضو

۱- ۱ . الفهرست : ۱۵۷ ، ترجمه ۳۹۲ .

۲- ۲ . الفهرست : ۶۷ ، ترجمه ۱۰ .

۳- ۳ . الفهرست : ۱۶۱ ، ترجمه ۴۱۲ .

۴- ۴ . الفهرست : ۲۱۱ ، ترجمه ۶۰۴ .

۵- ۵ . الفهرست : ۱۹۷ ، ترجمه ۵۶۳ .

نمی پردازد . مـا با این شـیوه ، همه مسائل پیرامون وضو را گردآوردیم و به تألیف و شـرح و تفسـیر آن پرداختیم از روایتی که مسـلم از حُمران نقل می کند : «إنَّ ناساً یَتَحَدَّثون ...» (مردمانی حدیث می کنند ...) این ماجرا را آغازیدیم و به حقایقی آن را پایان می بریم که خواننده در انتهای پژوهش ، آن را در می یابد .

آری ، علامه امینی رحمه الله متن های ثابت و منقولی را در این بـدعت (که در کتاب های سـیره و تاریـخ ذکر شـده انـد) می آورد و آنها را وارسی می کند و بیش از این ، ادعایی ندارد .

از این رو ، از برادران پژوهشـگر می خواهیم که هنگام وارسـی مسائل اختلافی میان مذاهب ، شـیوه «علمی ـ تحلیلی» را که با شواهـد و ادلـه ثـابت مـورد اتفـاق مسـلمانان همراه باشـد ، بپیماینـد ؛ چرا که این روش به نتایـج درخشـانی می انجامـد که هر خردمند حقیقت جو ، آن را می پذیرد .

در اینجا ، آنچه را در دوران امام علی علیه السلام مدّ نظرمان بود ، به پایان می بریم .

دو اصطلاح

اشاره

از آغاز این پژوهش تاکنون دو اصطلاح را به کار گرفتیم :

۱ . وضوی ثُلاثی غَسلی = وضوی عثمان .

۲ . وضوی ثُنائی مَسحی = وضوی مخالفان عثمان ، که از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کردند .

در اینجا بجاست این دو اصطلاح را تعریف کنیم و چگونگی بر گرفتن این دو مفهوم را در پژوهشمان بیان داریم و با این بحث ، باب اول از جنبه تاریخی مسئله به پایان می رسد .

نزد حقوق دانان و اهل شریعت «اشهاد» (شاهد آوردن) از اصولِ اثباتِ ادعاست و غالباً در دعاوی مطرح می شود و پشتیبانِ نظرِ مُدّعی (= خواهان) بر خصمِ خویش است و یک حجت (و دلیل) قانونی به شمار می رود که برای فیصله دعوا به آن دست می یازند .

عثمان (چنان که متون حدیثی و تاریخی گویاست) بر این اصل تکیه کرد و آن را به کار گرفت و در این راستا ، صحابه را بر وضویش شاهد گرفت و ادعا کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله اعضای وضو را سه بار می شست . وی می خواست بفهماند که با مردم در مسئله وضو ، اختلاف دارد ؛ زیرا آنها این کار را سنت نمی شمارند .

تأکید عثمان و شاهد گرفتنِ صحابه بر وضوی ثلاثی ، دلالت دارد بر اینکه او می خواست ادعای خویش را به تقریر صحابه استناد دهد و آن را وضوی پیامبر قلمداد کند .

این در حالی است که امام صادق علیه السلام مشروعیت شستن بار سوم را ــ در وضو ــ

نمی پذیرد و آن را سنت نمی داند ، بلکه «بدعت» می انگارد .(۱)

برای توضیح بیشتر ، بعضی از این روایات را می آوریم :

احمد ــ در مسندش ــ آورده است : برایم حدیث کرد عبد اللّه [گفت :] برای ما حدیث کرد وَکیع [گفت :] برای ما حدیث کرد سفیان ، از اَبی النَضِر ، از اَنس که : عثمان در «مَقاعِد» (ساحت مسجد) سه بار سه بار وضو می گرفت . مردانی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نزدش بودند ، از آنان می پرسید : آیا ندیدید که رسول خدا این چنین وضو می گرفت ؟ می گفتند : آری .(۲)

احمد ــ در مسندش ــ می گوید : برای ما حدیث کرد عبد اللّه [گفت :] برایم حدیث کرد پدرم [گفت :] برای ما حدیث کرد اَشْجَعی [گفت :] برای ما حدیث کرد پدرم ، از سفیان ، از سالم اَبی النَضِر ، از بُسْرِ بن سعید ، که گفت : عثمان به «مقاعد» می آمد ، آب وضویی می خواست ؛ سه بار مضمضه و استنشاق می کرد ، سپس صورتش را سه بار می شست و دستانش را سه بار سه بار می شست ، آن گاه سر و پاهایش را سه بار سه بار مسح می کشید ، سپس می گفت : رسول خدا را دیدم که این چنین وضو می گرفت ، ای اشخاص (شماری از اصحاب پیامبر نزدش بودند) آیا چنین

۱- ۱ . در «تهذیب ۱ : ۸۱ ، حدیث ۲۱۲» و در «الإستبصار ۱ : ۷۱ ، حدیث ۲۱۸» از امام صادق علیه السلام نقل شده که : «الثالثه بدعه» (شستن بار سوم بدعت است) و در حدیث دیگر ، در «تهذیب الأحکام ۱ : ۸۱ ، حدیث ۲۱۰» و در «الإستبصار ۱ : ۲۱۵» می خوانیم که امام علیه السلام برای باطل ساختن این بدعت عثمانی ، فرمود : «مَن لم یستیقن أن واحده من الوضوء تجزیه ، لم یُؤْجَرْ علی الثنتین» ؛ هر که یقین نکند که یک بار شستن اعضا در وضو ، او را بسنده است ، بر دو بار شستن پاداش دریافت نمی دارد .

۲- ۲ . مسند احمد ۱ : ۵۷ ، حدیث ۳۹۹ ؛ مانند این حدیث در «سنن بیهقی ۱ : ۷۸ ، حدیث ۳۷۶» آمده است ؛ صحیح مسلم ۱ : ۲۰۷ ، حدیث ۲۳۰ (به اختصار) .

نبود ؟ آنان می گفتند : چرا .(۱)

احمد ـ در مسندش ـ می آورد : برای ما حدیث کرد عبد اللّه [گفت :] برایم حدیث کرد پدرم [گفت :] برای ما حدیث کرد عبد اللّه بن ولید [گفت :] برای ما حدیث کرد سُفیان [گفت :] برایم حدیث کرد سالم ابو النَضْر ، از بُسْرِ بن سعید ، از عثمان ، که گفت : وی آب وضویی خواست و در «مقاعد» وضو گرفت ... سه بار سه بار وضو ساخت ، سپس به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : آیا دیدید که رسول خدا همین کار را کرد ؟ گفتند : آری .(۲)

مُتَّقی هندی ، از ابو النَضْر ، به دو طریق نقل می کند :

الف) عثمان سه بار سه بار وضو می گرفت ، سپس می گفت : شما را به خدا سوگند ، آیا می دانید که رسول خدا چونان که من وضو گرفتم ، وضو می ساخت ؟ می گفتند : چرا .(۳)

ب) به لفظِ دیگری آمده است :... عثمان به کسانی که در حضورش بودند ، می گفت : شما را به خدا سوگند ، آیا می دانید که رسول خدا چنان که من الآن وضو گرفتم ، وضو می ساخت ؟ می گفتند : آری .

عثمان این کار را بدان خاطر انجام می داد ، که اخباری از وضوی اشخاصی به

۱- ۱ . مسند احمد ۱ : ۶۷ ، حدیث ۴۸۷ . این حدیث اشاره دارد به اینکه بدعت سه بار شستن اعضا ، پیش از بدعتِ شستنِ پاها ، صورت گرفت و به منزله بسترسازی برای طرح آن به شمار می آمد . دلیل این سخن ، روایت دارقطنی است که این روایت را با همین سند می آورد ، لیکن به جای مسح پاها ، شستن پاها را ذکر می کند و مسح سر را بعد از شستن پاها می آورد (بنگرید به ، سنن دارقطنی ۱ : ۸۵ ، باب فی الحث علی المضمضه والإستنشاق ، حدیث ۱۰) .

۲- ۲ . مسند احمد ۱ : ۶۷ ، حدیث ۴۸۸ .

۳- ۳ . کنز العمال ۹ : ۱۹۱ ، حدیث ۲۶۸۷۶ .

گوشش رسیده بود .(۱)

دارقُطنی ــ به سندش ــ از عَلْقَمه روایت کرده است که گفت : عثمان ، تنی چند از اصحاب پیامبر را فراخواند ، مشتی آب با دست راست بر دست چپ ریخت و آن را سه بار شست ، سپس سه بار مَضْمَضَه و سه بار استنشاق کرد و آن گاه سه بار صورتش را شست ، پس از آن دستانش را تا آرنج ، سه بار سه بار شست ، سپس سرش را مسح کشید و آن گاه پاهایش را مسح کشید و آن دو را پاکیزه ساخت ، سپس گفت : رسول خدا را دیدم که وضو ساخت ، مثل همین وضویی که شما دیدید من گرفتم ، آن گاه فرمود : هرکس وضو بگیرد و وضوی نیکویی سازد ، سپس دو رکعت نماز گزارد ، مانند روزی که از مادر زاده شده از گناهان پاک می شود .

آن گاه عثمان گفت : فلا نی ، آیا چنین نیست ؟ او گفت : چرا . پرسید : آی فلا نی ، آیا چنین نبود ؟ وی گفت : آری ... تا اینکه تنی چند از اصحاب پیامبر را شاهد گرفت و سپس گفت : سپاس خدای را که مرا بر این حدیث ، همراهی کردید .(۲)

از این روایات ، می توان نتیجه گرفت که «سه بار شستن» (در زمان عثمان) از موارد اختلاف میان مسلمانان بود ؛ زیرا خردمندانه نمی نماید که عثمان گروهی از صحابه را بر این کار ، شاهد بگیرد و تا این حد ذهن آنها را بر آن توجه دهد ؛ چنان که در روایتِ احمد ملاحظه می شود که وی گروهی از صحابه را در «باب المقاعد» شاهد گرفت ، یا شماری از صحابه را جدا جدا گواه خواست (که در روایت دارقُطنی هست و دیگر روایاتی که از چیز بی نام و نشانی پرده بر می دارد) بی آنکه در ورای این مسئله «اشهاد»

۱- ۱ . کنز العمال ۹ : ۱۹۵ ، حدیث ۲۶۹۰۷ ؛ مسند الحارث ۱ : ۲۱۲ ، باب ما جاء فی الوضوء وفضله ، حدیث ۷۴ ؛ مسند اَبی یعلی ۲ : ۸ ، حدیث ۶۳۳ .

۲- ۲ . سنن دارقطنی ۱ : ۸۵ ، باب ما روی فی الحث علی المضمضه و ... ، حدیث ۹ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۹۲ ، حدیث ۲۶۸۸۳ ؛ در این مأخذ ، به جای متن دارقطنی ، آمده است : «ثمّ مسح برأسه ، ثمّ غسل رجلیه» ؛ سپس سرش را مسح کشید و پس از آن ، پاهایش را شست .

(گواه گرفتن) حقیقتی نهفته باشد .

محل اختلاف میان عثمان و دیگران ، واضح و روشن است . اگر همه مسلمانان با هم اتفاق نظر داشتند که شیوه وضوی عثمان ، سنت است ، وی نیازی نداشت تا صحابه را شاهد بگیرد .

اما مورد دوم اختلاف (که از متون و روایات نیز به دست می آید) تأکید عثمان بر شستن پاها به جای مسح است که صحابه آن را از پیامبر به خاطر داشتند (چنان که در حدیث ابی عَلْقَمه و دیگر روایات دیده می شود) .

عثمان تعبیرهای «اِسباغ» (وضوی کامل) و «اِحسان» (وضوی نیکو) را که در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است ، به کار می گرفت و مفهوم خاصی بر آنها می افکند ، سپس از این خواستگاه ، برای نهادینه کردن دیدگاهش بهره می جست و می کوشید با این دو مفهوم ، دیگران را قانع سازد و این دو را تفسیری برای شستن پاها و سه بار شستنِ اعضا قرار دهد .

وضوی نیکو

در صحیح مسلم می خوانیم : برای ما حدیث کرد زُهَیر بن حَرْب [گفت :] برای ما حدیث کرد یعقوب بن ابراهیم [گفت :] برای ما حدیث کرد پدرم ، از صالح که ابن شهاب گفت :... لیکن عُرْوَه از حُمران حدیث می کند که گفت :... آن گاه که عثمان وضو گرفت ، گفت : به خدا سوگند ، حدیثی برایتان بخوانم که اگر آیه ای در قرآن نبود ، به آن لب نمی جنباندم ؛ شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود : شخصی که وضویی نیکو سازد ، سپس نماز گزارد ، گناهان میان آن و نمازی که در پی می خواند ، آمرزیده می شود .

عُرْوَه می گوید : آن آیه ، این است : « إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّه ُوَيَلْعَنُهُمُ اللاَّعِنُونَ » ؛(۱) کسانی که

۱- ۱ . سوره بقره (۲) آیه ۱۵۹ .

نشانه های روشن و هدایتی را که پس از تبیین برای مردم ، در کتاب نازل کردیم ، کتمان سازند ، خدا آنها را لَعن کند و لعنت کنندگان هم بر آنان نفرین فرستند .

آیا روایتی مانند این ، نیازمند چنین سوگندهای شدید («واللّه لأُحَدِّثَنَّکم» ؛ به خدا سوگند حدیثی را برایتان باز گویم ، «واللّه لولاـ آیه» ؛ به خدا قسم ، اگر آیه ای در کتاب خدا نبود) است با اینکه مسلمانان بر صدور آن از پیامبر صلی الله علیه و آله متفق اند و صحابه آن را نقل کرده اند .

روایتِ «احسان الوضوء» (وضوی نیکو ساختن) از اَنس(۱) و عُمَر (و اشخاصِ فراوان دیگر) از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است ، و از احادیثی است که هیچ کس در آن اختلاف ندارد .

از عُمَر ــ به طور ویژه ــ رسیده است : «... هر که وضو بگیرد و آن را نیکو به جا آورد» ،(۲) «هیچ کس نیست که وضو سازد و وضوی نیکو بگیرد ، سپس بگوید ...» ،(۳) «پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را دید که وضو ساخت و به جای ناخن های پایش آب نرساند ، آن حضرت از وی خواست که باز گردد و وضویش را نیکو انجام دهد» .(۴)

پیداست که این روایات عُمَر ، پیش از تحدیث عثمان است .

اگر چنین است ، انگیزه این سوگندهای شدید از سوی عثمان برای چیست ؟ و گواهی گرفتن صحابه و نقل این احادیث ، بر چه چیز دلالت می کند ؟!

وضوی کامل

۱- ۱ . به عنوان نمونه ، بنگرید به حدیث ابن ماجه از انس ، از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود : هر که وضو بگیرد و آن را نیکو انجام دهد ، سپس سه بار شهادت به توحید را بر زبان آورد ... (سنن ابن ماجه ۱ : ۱۵۹ ، حدیث ۴۶۹) .

۲- ۲ . سنن دارِمی ۱ : ۹۶ ، حدیث ۷۱۶ ؛ سنن نسائی ۱ : ۹۲ ، حدیث ۱۴۸ .

۳- ۳ . سنن اَبی داود ۱ : ۴۳ ، حدیث ۱۶۹ ؛ سنن ابن ماجه ۱ : ۱۵۹ ، حدیث ۴۷۰ ؛ و بنگرید به ، صحیح مسلم ۱ : ۲۰۹ ، حدیث ۲۳۴ .

۴- ۴ . تفسیر ابن کثیر ۲ : ۲۸ سوره المائده ؛ سنن بیهقی ۱ : ۹۷ ، حدیث ۱۲۱ ، و صفحه ۸۳ ، حدیث ۳۹۸ .

در این باره ، احادیثی در صحیح مسلم (و همچنین در موطأ مالك) به سه طریق روایت شده است . از ابی عبد اللّه سالم رسیده است که گفت : بر عایشه ــ همسر پیامبر ــ روزی که سعد بن اَبی وقّاص درگذشت ، درآمدم ، عبد الرّحمان ابن اَبی بکر آنجا آمد ، نزد عایشه وضو گرفت . عایشه گفت : ای عبد الرَّحمان ، وضو را کامل به جا آور ؛ چرا که از پیامبر شنیدم که می فرمود : «ویلٌ للأعقاب مِنَ النّار» ؛ وای بر پاشنه ها از آتش !(1)

عایشه ــ در خطاب به برادرش ــ می خواست از جمله «اَسْبِغِ الوضوء» (وضو را کامل به جا آور) و همچنین در نقل سخن پیامبر «ویلٌ للأعقاب» (وای بر پاشنه ها) لزوم شستن پاها را استفاده کند .

می پرسیم : چه اندازه این دو نص ، مقصود عایشه را گویاست ؟

چرا اینان در لزوم شستن پاها و سه بار شستن اندام های وضو ، بر مفاهیمی مثلِ «اَسبغوا» (وضو را کامل سازید) و «اَحْسِنوا» (وضویی نیکو بگیرید) و «ویلٌ للأعقاب» (وای از پاشنه ها) استناد می کنند و بیشتر احادیث باب «غسل الرجلین» (شستن پاها) در صحاح و مسانید و استدلالی که در آنها به آن شده ، نقل «ویلٌ للأعقاب» است و از وصف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله در آن خبری نیست ؟! این روند چه معنایی می دهد و بر چه چیز دلالت می کند ؟!

در کتاب های صحاح ، روایات فراوانی درباره محبوبیت «اسباغ الوضوء» (وضوی کامل ساختن) از اشخاص زیر نقل شده است :

علی بن ابی طالب .

عُمَر بن خطّاب .

ابو هُرَیْرَه .

۱- ۱ . صحیح مسلم ۱ : ۲۱۳ ، حدیث ۲۴۰ ؛ موطأ مالك ۱ : ۱۹ ، حدیث ۳۵ ؛ مسند احمد ۶ : ۴۰ ، حدیث ۲۴۱۶۹ ، از ابی سلمه .

اَنس بن مالک .

ابن عباس .

ابو مالک اشعری .

ابو سعید .

ثَوبان .

لَقِیْطِ بن صَبْرَه .

و دیگر اشخاص .

لیکن هیچ کدام اینها ، کسی را بر صدور این اخبار از پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد نگرفتند و نیازمند قسم و سوگندهای شدید ، نشدند (چنان که عثمان این کار را می کند) .

سخن پایانی

در پرتو آنچه گذشت ، روشن شد که عثمان در ورای تأکید بر دو جمله «أَحْسَنَ الوضوء» (وضویی نیکو سازد) و «أَسْبَغَ الوضوء» (وضوی کامل به جا آورد) می خواست چیزی را که در ذهنش جولان داشت ، پاس دهد و آن را به دیگران برساند ؛ زیرا شاهد گرفتن صحابه بر احادیثی که میان مسلمانان مُسلّم است ، نیازمند سوگندهای غلیظ و شدید نمی باشد .

تأکید عثمان ، امری را در خود نهفته داشت ؛ وی می کوشید مفاهیم ثابت نزد مسلمانان را به کار گیرد و از این سکو ، نگرش جدیدش را استوار سازد و با این ترفند ، مردم را سوی خود بکشاند ؛ چرا که عبارت «أَحْسَنَ الوضوء» یا «أسبَغَ الوضوء» (از نگاهی) به فزونی قداست رهنمون است و مسح (مانند شستن) این قدسیت را گویا نمی باشد .

اینجاست که معنای تأکید امام علی علیه السلام را در ردّ رأی گرایی و قیاس ، می فهمیم و به بیانِ آشکار آن حضرت پی می بریم که احکام شرعی ، برگرفته از کتاب و سنت اند و باید

ص: ۲۴۸

به نص تن دهند (نه رأی) .

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود :

تَعْمَلُ هذه الأُمَّهُ بُرْهَه بکتاب اللّه ، ثُمَّ تَعْمَلُ بُرهه بسنّه رسول اللّه ، ثمّ تَعْمَلُ بالرَّأی ؛ فإذا عَمِلُوا بالرَّأْی فَقَد ضَلُّوا وَأَضَلُّوا ؛(۱)

این امت ، در برهه ای به قرآن عمل کنند و در برهه ای دیگر به سنت پیامبر ، سپس به رأی گرایش یابند ؛ آن گاه که به رأی عمل کنند ، خودشان گمراه شوند و دیگران را نیز گمراه سازند .

بدین ترتیب ، رازِ نهی پیامبر را از رأی گرایی ، دریافتیم و به منع امام علی علیه السلام و امامان از نسل آن حضرت از اخذ به رأی ، پی بردیم . به خواست خدا ، در دو دوره اموی و عباسی ، آگاهی های بیشتری را ارائه خواهیم داد .

می توانیم اختلاف میان عثمان و صحابه را که در ماجرای وضو ، با او درافتادند ، به دو مورد زیر مشخص سازیم :

۱ . دفعات شستن ؛ زیرا عثمان ، به جای دو بار شستن ، بر سه بار شستن اصرار داشت و صحابه را بر این کار شاهد می گرفت .

۲ . شستن پاها به جای مسحِ آن ، و شاهد گرفتن صحابه بر این عمل (چنان که در روایت ابو عَلْقَمه هست) .

شاهد گرفتن صحابه بر سه بار شستن اعضا و شست و شوی پاها ، کانون اختلاف عثمان با مردم به شمار می آید ؛ زیرا عثمان بر این دو مفهوم ، اِصرار داشت . از این رو می توانیم دو نکته زیرا را بیرون کشیم :

الف) مفهوم وضوی ثلاثی غَسْلی ، برای اشاره به وضوی عثمان .

ب) از مفهومِ مخالفِ نکته فوق ، اصطلاح وضوی ثُنائی مسحی را انتزاع کنیم تا

۱- ۱ . کنز العمّال ۱ : ۱۰۳ ، حدیث ۹۱۵ .

اشاره ای باشد به وضوی مردمانی که از پیامبر حدیث می کردند و مخالف وضوی عثمان بودند .

باری ، عثمان با آوردن «وضوی ثلاثی غَسْلی» به جای «وضوی ثنایی مَسْحی» ، اَبعاد مکتب وضویی جدیدی را ــ در قبال سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ــ ترسیم کرد و عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص ، ادعای عثمان را با آنچه در کتاب های یهود دید ، تقویت نمود .

این وضو [که بر شستن پاها تأکید می ورزد] امروزه ، با آنچه در تورات (کتاب خروج ، فصل ۴۰ ، آیه ۳۱)(۱) آمده است ، سازگاری دارد .

ما در بحث لغوی ، با این نصوص و امثال آنها (مانند احادیث «اَحسنوا الوضوء» و «اَسبغوا الوضوء») درنگی خواهیم داشت و انگیزه این خط مشی عثمان و حکومت اموی را شرح می دهیم و میزان استفاده آنها را از این دو اصطلاح (و دیگر ادله تقویت کننده) روشن می سازیم و از نقش آنها در ترویج این مفاهیم ، در راستای استوار ساختن وضوی عثمان پرده بر می داریم .

۱- ۱ . بنگرید به ، کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) : ۱۸۳ (ترجمه فاضل خان همدانی ، انتشارات اَساطیر ، چاپ سوم ، ۱۳۸۸) . در این مأخذ ، آمده است : «و حوض را در میان چادرِ جماعت و مذبح قرار داد و آب را جهتِ شست و شو ، بر آن ریخت ؛ و موسی و هارون و پسرانش ، دست ها و پای های ایشان را در آن می شستند» (م) .

بخش دوم: وضو در دوران امویان و عباسیان

اشاره

وضو در دوران اموی (۴۰ _ ۱۳۲ه)

وضو در دوران عباسی اول (۱۳۲ _ ۲۳۲ه)

ص: ۲۵۱

پیش از پرداختن به مطالب بخش دوم ، لازم است عواملی که دوران اُمَوی و عباسی را از دوره های پیشین متمایز می سازد ، یادآور شویم . این عوامل ، امور ذیل اند :

۱ . قداستِ خلافت در این دوران فرو پاشید ، و هاله ای از قدسیت که در صدر اول بر خلیفه افکنده می شد ، از میان رفت .

۲ . بسیاری از صحابه ای که در دوره اُمَویان می زیستند ، از متأخران صحابه بودند ؛ و بیشتر آنها به کاروانِ خلفای سیاسی پیوستند .

۳ . در صدر اسلام ، خلیفه می کوشید ظواهر اسلامی را حفظ کند ، در حالی که در این دوران «هدف» استوار سازی حکومت بود و خلافت ، تنها یک منصب سیاسی به شمار می آمد .

۴ . به جهت شمار اندک صحابه ، احتمال تغییر در دین ، دور از ذهن نمی نمود .

۵ . در این دوران ، اموری اصالت یافت که در شریعت اسلام ، اصالت نداشت .

این عوامل ، دست به دست هم دادند و جامعه و افکاری را شکل دادند که با دورانِ خلفای راشدین ، تفاوت جوهری داشت . به همین خاطر ، ما این دوران را جداگانه آوردیم تا بتوان به طور گسترده تر به وارسی آن پرداخت .

دوره امویان (۴۰ _ ۱۳۲ه)

اشاره

بنی امیه با این ترفند که عثمان مظلوم کشته شد _ و به بهانه خون خواهی او _ حکومت را به دست گرفتند و فضائل او را نشر دادند و در برابر مخالفانِ عثمان ایستادند و منزلتِ آنان را فرو کاستند و از این رهگذر ، پایبندی به فقه عثمان و انتشار دیدگاه های او را به میان کشیدند علی رغم آنکه بعضی از آنها با آیات گویای قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت داشت .

برای بار سوم تأکید می کنیم که ما گاه بعضی از روایات را (مانند تمام خواندنِ نماز در «مِنی» از سوی عثمان) به جهت رویکردهای ویژه ای ، تکرار می کنیم ؛ زیرا این پژوهش بر بیان ملابساتِ احکام ، مبتنی است ؛ گاه روایتِ اتمام نماز عثمان را می آوریم تا بدعت های عثمان را بنمایانیم و بیان داریم که وی به اموری دست یازید که در عهد عُمَر و ابوبکر ، سابقه نداشت ، و گاه همین خبر را می آوریم تا اَسامی مخالفان عمده عثمان را از آن بیرون کشیم ، و بار دیگر این خبر را مطرح می سازیم تا ثابت کنیم که چگونه امویان در راستای تحکیم فقه عثمان و شیوه و مکتب او ، گام بر می داشتند .

از این رو ، در هر بار تکرار این متون ، هدف و مقصدی منظور است و نتیجه خاص خودش را در پی دارد .

اکنون قصد داریم از زاویه پذیرش فقه عثمان و آرای او ، بعضی از روایات را مطرح سازیم و به آنها استشهاد کنیم .

ص: ۲۵۴

رویکرد امویان به فقه عثمان

۱ . نماز در مِنی

احمـد _ به سـند خویش _ از عباد بن عبـد اللّه بن زُبیر ، از پدرش نقل کرده است که گفت : چون معاویه با قصد حج به مکه آمد ، همراهش شدیم . نماز ظهر را با ما دو رکعت خواند ، سپس به «دار النَدْوَه» باز گشت .

راوی می گویـد : عثمـان ، هرگـاه به مکه می آمـد ، نمـاز ظهر و عصـر و عشـا را تمام (چهار رکعت) می گزارد و آن گاه که سوی «مِنی» و «عَرَفات» بیرون می آمـد ، این نمازها را شکسـته می خوانـد و هنگامی که از حج فارغ می شد و در «مِنی» اقامت می گزید ، نمازها را تمام می گزارد تا اینکه از مکه خارج می گشت .

چون معـاویه ، نمـاز ظهر را دو رکعت خوانـد ، مروان بن حکم و عَمْرو بن عثمان ، برخاسـتند و گفتنـد : بر پسـر عمویت عیبی گرفتی که کسـی به این زشتی به شخصـیتِ او صـدمه نزد ! معاویه پرسـید : کدام عیب ؟ گفتند : مگر نمی دانی که او در مکه نماز را تمام می خوانـد ؟ معاویه گفت : وای بر شـما ! من با پیامبر و با ابوبکر و عُمَر ، همین گونه نماز خوانـدم که دیدیـد ، از پیش خود کـاری نکردم ! آن دو گفتنـد : پسـر عمویت نمـاز را در مکه تمـام می خوانـد و مخـالفتِ تو با نماز وی ، لکه ننگی برای اوست !

راوی می گوید : [در پی این ماجرا] معاویه سوی «مِنی» رهسپار شد و نماز را _ در آنجا _ با ما چهار رکعت گزارد .(۱)

عبـد الرزاق در المُصَـنَّف از ابن عباس روایت می کند که گفت : رسول خدا و ابوبکر و عُمَر نماز[های چهار رکعتی] را [در «منی»] دو رکعت می گزاردنـد . عثمـان نیز در دو سوّم یـا در بخشـی از حکومتش همین رویّه را داشت ، سپس آنها را چهار رکعت خواند و

۱- ۱ . مسند احمد ۴ : ۹۴ ، حدیث ۱۶۹۰۳ ؛ مجمع الزوائد ۲ : ۱۵۶ _ ۱۵۷ . هیثمی بعـد از نقل این روایت می نویسد : احمد آن را روایت کرده و رجال آن ثقه اند ؛ طبرانی ، بخشی از این روایت را در «المعجم الکبیر» آورده است .

پس از وی ، بنی امیه ، سیره او را در پیش گرفتند .(۱)

معاویه از نماز عثمان بی خبر نبود ، لیکن زیرکانه می خواست بداند تا چه اندازه دیدگاه عثمان در میان مردم (و به ویژه نزد خویشاوندان و نزدیکانش) نفوذ دارد .

۲ . ازدواج همزمان با دو خواهر از طریق مِلْک

ابن مُنذِر ، از قاسم بن محمّد روایت می کند که یکی از قبایل عرب از معاویه درباره دو خواهر پرسیدند که به ملک شخصی در می آیند ، آیا وی می تواند با هر دو همبستر شود ؟ معاویه گفت : این کار اشکالی ندارد .

این سخن را نُعمان بن بشیر شنید ، به معاویه گفت : تو به فلان مسئله ، فلان فتوا را دادی ؟! پاسخ داد : آری .

نعمان پرسید : اگر شخصی خواهر کنیزش نزدش باشد آیا می تواند [او را به عقدش درآورد و] با او آمیزش جنسی کند ؟

معاویه گفت : هان ! به خدا سوگند ، بسی دوست می داشتم [پیش از این] این حکم را در می یافتم ؛ به آنان بگو : از این کار بپرهیزند ، چرا که این کار برایشان شایسته نیست . سپس گفت : حرمت ازدواج با دو خواهر ، به خاطر خویشاوندی است ، خواه دو خواهر آزاد باشند یا کنیز .(۲)

معاویه با این فتوا ، فقه عثمان را پیروید ؛ زیرا درگذشته عثمان بدان فتوا داده بود .

مالک در المُوَطَّأ از ابن شهاب ، از قُبَیْصَه بن ذُؤَیب ، روایت می کند که شخصی از عثمان درباره دو خواهر پرسید که به ملک انسان در می آیند ، آیا می تواند با آن دو همبستر شود ؟ عثمان گفت : یک آیه آن را حلال ساخت و آیه دیگر حرمتش را بیان داشت ، امّا من این کار را دوست نمی دارم .

۱- ۱ . مصنّف عبد الرزاق ۲ : ۵۱۸ ، حدیث ۴۲۷۷ ؛ کنز العمال ۸ : ۱۱۳ ، حدیث ۲۲۷۲۰ .

۲- ۲ . بنگرید به ، مصنف ابن ابی شیبه ۳ : ۴۸۳ ، حدیث ۱۶۲۶۵ ؛ الدر المنثور ۲ : ۴۷۷ .

آن شخص از پیش عثمان بیرون آمد ، یکی از اصحاب پیامبر را دید و مسئله را از او پرسید ، وی گفت : اگر در حکومت دست داشتم ، سپس کسی را می یافتم که به این کار دست می یازید ، کیفرش می دادم .

ابن شهاب می گوید : باورم این است که این صحابی ، علی بن ابی طالب بود .(۱)

۳ . واگذاشتن تکبیر مستحب در نماز

طَبرانی ، از ابو هُرَیْرَه و ابن اَبی شَیْبَه ، از سعید بن مُسَیَّب ، روایت می کند که : نخستین کسی که تکبیر را ترک کرد ، معاویه است .(۲)

در الوسائل فی مسامره الأوائل آمده است : اول کسی که تکبیرها را کاست ، معاویه می باشد ؛ وی هنگامی که می گفت : «سَمِعَ اللّهُ لمن حَمِدَه» (خدا صدای کسانی که او را بستایند می شنود) به سجده می رفت و تکبیر نمی گفت .(۳)

ابن ابی شَیْبَه از ابراهیم نقل می کند که گفت : نخستین کسی که از تکبیرها کاست ، زیاد است .(۴)

ابن حَجَر عسْقَلا نی در فتح الباری میان این اقوال گرد می آورد و می گوید : این سخن ، با گفته پیشین ناسازگاری ندارد ؛ زیرا زیاد ، به جهت ترک معاویه ، آن را نیاورد و معاویه ، به خاطر ترک عثمان ، آن را ترک کرد .(۵)

از مُطَرِّف بن عبد اللّه ، رسیده که گفت : پشت سر علی بن ابی طالب رضی الله عنه من و عِمران بن حُصَین ، نماز گزاردیم . وی هرگاه به سجده می رفت ، تکبیر می گفت و هرگاه

۱- ۱ . الموطأ ۲ : ۵۳۸ ، حدیث ۱۱۲۲ ؛ مصنّف عبد الرزاق ۷ : ۱۸۹ ، حدیث ۱۲۷۲۸ .

۲- ۲ . بنگرید به ، فتح الباری ۲ : ۲۷۰ ، حدیث ۷۵۱ ؛ تاریخ دمشق ۵۹ : ۲۰۳ ، ترجمه ۷۵۱۰ ؛ تاریخ الخلفاء : ۲۰۰ .

۳- ۳ . الوسائل فی مسامره الأوائل : ۳۸ ، رقم ۹۴ .

۴- ۴ . مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۲۱۸ ، حدیث ۲۵۰۰ و جلد ۷ : ۲۴۸ ، حدیث ۳۵۷۴۲ .

۵- ۵ . فتح الباری ۲ : ۲۷۰ ، حدیث ۷۵۱ .

سر از سجده برمی داشت ، تکبیر می گفت و آن گاه که پس از دو رکعت [تشهد می خواند و] بر می خاست ، تکبیر می گفت .

چون نماز پایان یافت ، عُمران بن حُصَین دستم را گرفت و گفت : «این نماز ، مرا به یاد نماز محمد انداخت» یا گفت : «اکنون ، محمد با ما نماز گزارْد» .(۱)

در حدیث دیگر از مُطَرِّف بن شِخِّیر از عِمران نقل شده که گفت : پشت سر علی ، نمازی خواندم که مرا به یاد نمازی انداخت که با پیامبر و ابوبکر و عُمَر گزاردم . می گوید : برخاستم و با او نماز خواندم ؛ او هرگاه به سجده می رفت و هرگاه سر از رکوع بلند می کرد ، تکبیر می گفت .

پرسیدم : ای ابو نجید ، نخستین بار چه کسی آن را ترک کرد ؟

پاسخ داد : عثمان ، هنگامی که پیر شد و صدایش ضعیف گشت ، تکبیر را وانهاد .(۲)

شافعی در کتاب الأُمّ از طریق اَنس بن مالک روایت کرده است که گفت : معاویه در مدینه نماز گزارْد و قرائت را به جَهْر خواند ؛ «بسم اللّه الرحمن الرّحیم» را برای «اُمّ القرآن» (سوره حمد) آورد ، و برای سوره بعد آن نخواند تا آن سوره پایان یافت . هنگامی که خم می شد [و به سجده می رفت] تکبیر نمی گفت [این کار را ادامه داد] تا نمازش تمام شد .

چون نماز را سلام داد ، مهاجرانی که صدایش را شنیدند ، از هر سو ندا می دادند : ای معاویه ، از نماز دزدیدی یا فراموش کردی ؟!

بعد از آن ، هرگاه معاویه نماز می گزارد ، «بسم اللّه» را برای سوره بعد از فاتحه ،

۱- ۱ . صحیح بخاری ۱ : ۲۷۲ ، حدیث ۷۵۳ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۲۹۵ ، حدیث ۳۹۳ ؛ سنن ابی داود ۱ : ۲۲۱ ، حدیث ۸۳۵ ؛ سنن نسائی ۲ : ۲۰۴ ، حدیث ۱۰۸۲ ؛ مسند احمد ۴ : ۴۳۲ ، حدیث ۱۹۸۹۴ و صفحه ۴۴۰ و۴۴۴ ، حدیث ۱۹۹۶۶ و۲۰۰۰۹ .
۲- ۲ . مسند احمد ۴ : ۴۳۲ ، حدیث ۱۹۸۹۴ ؛ الوسائل فی مسامره الأوائل : ۱۸ ، رقم ۹۳ .

می آورد و آن گاه که به سجده می رفت ، تکبیر می گفت .(۱)

شافعی این حدیث را از طریق عُبَید بن رِفاعه نیز می آورد ؛(۲) و صاحب الانتصار آن را از طریق انس بن مالك (چنان که در البحر الزخار هست) روایت می کند .

بدین ترتیب ، دریافتیم که معاویه ، فقه عثمان را پذیرا شد و در ترک تکبیر مستحب و در جمع میان دو خواهر ـ به مِلْك ـ و در عدم قرائت بسمله برای سوره ، به عثمان اقتدا کرد .

۴ . تلبیه (لَبَّیک گفتن)

نسائی و بَیْهقی در سُنَن خود از سعید بن جُبَیر ، نقل کرده اند که ابن عباس در «عرفه» بود . پرسید : ای سعید ، چرا صدای لَبَّیك مردم را نمی شنوم ؟! گفتم : از معاویه می ترسند .

ابن عباس از خیمه اش بیرون آمد و فریاد زد : «لَبَّیك اللهُمَّ لَبَّیك» (خدایا آمدم ، گوش بفرمانم) هر چند بینی معاویه به خاك مالیده شود ؛ پروردگارا ، بر اینان لعنت فرست ، از سر کینه با علی ، سنت را وانهادند .(۳)

سِندی در حاشیه بر سنن نسائی ، می نگارد :

«مِن بُغْض عَلیّ» ؛ یعنی به خاطر دشمنی با او ، یعنی علی به سنت ها پایبند بود ، اینان به خاطر کینه توزی با علی ، سنت ها را رها کردند .(۴)

۱- ۱ . الأم ۱ : ۱۰۸ . عبد الرزّاق و ابن حِبّان ، این حدیث را از طریق عبد اللّه بن ابی بکر بن حَفْص بن عُمَر بن سعد ، از معاویه ، آورده اند ؛ بنگرید به ، مصنّف عبد الرزّاق ۲ : ۹۲ ، حدیث ۲۶۱۸ ؛ کنز العمّال ۸ : ۵۸ ، حدیث ۲۲۱۸۲ ؛ ثقات ابن حِبّان ۵ : ۵۰ ، ترجمه ۳۸۰۳ ؛ نیز بنگرید به ، التدوین فی اخبار قزوین ۱ : ۱۵۴ .

۲- ۲ . الأم ۱ : ۱۰۸ .

۳- ۳ . سنن نسائی ۵ : ۲۵۳ ، حدیث ۳۰۰۶ ؛ سنن بیهقی ۵ : ۱۱۳ ، حدیث ۹۲۳۰ ؛ صحیح ابن خُزَیمه ۴ : ۲۶۰ ، حدیث ۲۸۳۰ .

۴- ۴ . حاشیه سندی ۵ : ۲۵۳ ، حدیث ۳۰۰۶ .

ابن ابی شَیْبَه ، می آورد : رسول خدا تا هنگامِ «رَمْی جمره»(۱) لبَّیک می گفت ، و ابوبکر و عُمَر هم ، همین کار را می کردند (۲).

وی ، در میان پیروان این سنت ، عثمان را نام نمی برد .

از عبد الرَّحمان بن یزید ، نقل شده که گفت : عبد اللّه بن مسعود ، هنگامی که از مَشْعَر سوی «مِنی» آمد ، ندای لبیک سر داد . به او گفتند : این چه کاری است ؟ (و در عبارت مسلم آمده است ، که گفتند : این ، عرب بیابانی است ؟!) ابن مسعود گفت : آیا مردم فراموش کردند یا گمراه شدند ؟ از کسی که بر او سوره بقره نازل شد ، شنیدم که در این مکان می فرمود : «لَبَّیک اللّٰهُمَّ لَبَّیک» ؛ بارالها ، آمدم و دعوتت را اجابت کردم .(۳)

این دو روایت اخیر ، رهنمون است بر اینکه عثمان ، تلبیه را بر نمی تافت ، و مردم را بر ترکِ آن عادت داد تا آنجا که این کار را جزو دین نمی شمردند .

چنان که از روایت نخست به دست آمد ، معاویه ، روش عثمان را در پیش گرفت .

اینها نمونه های ناچیزی از نصوص فراوان پراکنده در کتاب هایند و بر التزام معاویه به مکتب عثمان دلالت دارند و گویای آن اند که معاویه می کوشید فقه عثمان و آرای او را بر کرسی نشاند .

اکنون می پرسیم :

با توجه به پذیرش مکتب فقهی عثمان از سوی معاویه ، آیا معقول می نماید که او وضوی عثمان را در پیش نگیرد ؟

نقل این همه فضیلت برای عثمان ، برای چیست ؟ آیا مقدمه ای برای گرایش به مکتب فقهی عثمان و عمل بر اساس آن نیست ؟

چگونه ممکن است معاویه فقه عثمان را واگذارد (در حالی که او را خلیفه مظلوم

۱- ۱ . یکی از اعمال حج ، پرتاب سنگ بر نماد شیطان (م) .
۲- ۲ . مصنف ابن ابی شیبه ۳ : ۲۵۹ ، حدیث ۱۳۹۹ ؛ و بنگرید به ، المحلی ۷ : ۱۳۶ .
۳- ۳ . صحیح مسلم ۲ : ۹۳۲ ، حدیث ۱۲۸۳ ؛ المحلی ۷ : ۱۳۶ .

اموی می داند !!) و اجازه دهد که فقه مخالفان عثمان و خودش ، انتشار یابد ؟

در بحث های آینده ، درخواهیم یافت که معاویه ، رویکرد وضویی عثمان را توسعه داد و شستن پاها را به شستن سر ــ نیز ــ کشاند . وی برای سر ، آب جدیدی را برمی گرفت و بر آن چنان می ریخت که از دو طرف سر ، قطرات آب جاری می شد .

ما قصد پرداختن به این بحث را نداریم که : آیا عثمان در میان امویان اثر نهاد یا خود از آنها اثر پذیرفت ، آنچه مورد تأکید ماست وجود وحدت فکری و هدف یکسان و آمیختگی و نزدیکی اندیشه ها میان عثمان و قبیله اش می باشد ؛ هر دو ، خط مشی واحدی دارند و در پی یک هدف اند .

از آنجا که امام علی علیه السلام یکی از کسانی بود که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وضو حدیث نقل می کرد ، طبیعی می نمود که حکومت امویان ، به شدت با این مُحَدِّثان برخورد کند ؛ زیرا سیاست آنها (چنان که گفتیم) بر دو پایه تکیه داشت :

۱ . پذیرش فقه عثمان و نشر فضایل او .

۲ . مخالفت با مکتب امام علی علیه السلام و بینش فقهی و دیدگاه های آن حضرت .

ما در بعضی از کتاب هایمان ، به تفصیل این موضوع را آورده ایم با تأکید بر اینکه بنی اُمیه ــ حتّی در صدر اسلام ــ در طرف مقابل بنی هاشم قرار داشتند ؛ زیرا آنان در کنار مشرکان پایدار ماندند ، اما بنی هاشم ــ در جاهلیت و اسلام ــ از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا نشدند .

در جلد دوم این پژوهش ، این موضوع را ثابت خواهیم کرد ؛ آنجا که اسامی بیشتر طرف دارانِ وضوی غَسْلی را بیاوریم که همه قُریشی نَسَب و ساکن بصره اند و بخش بزرگی از آنها از موالیانِ ابوبکر ، عُمَر ، آل اَبی لَهَب ، آل طَلْحه ، و از هوادارانِ ثقیف ، مراد ، عبس ، بنی اُمَیه ، معاویه و ... به شمار می آیند .

بیشتر روایاتِ عثمان را (که نزد اهل سنت ، صحیح است) عطاء بن یزید لَیْثی شامی (شخصی که گمنام و ناشناخته است) از محمّد بن مسلم (معروف به ابن شهاب زُهْری

قرشی) روایت می کند . این امر ، وجود مجموعه ای را گویاست که وظیفه نشر وضوی عثمان بر دوش آنها گذاشته شد .

از ویژگی های روشِ پژوهشی نگارنده ، اشاره به این امور ، همراه با ارائه ادله فقهی و حدیثی و قرآنی است تا خواننده ملابسات این امور را بشناسد و بر مباحث پیرامونی آنها احاطه یابد و نگاهش جامع نگرانه باشد و در چارچوبی تنگ و خاص ، محدود نماند .

در صحیح بخاری آمده است : رسول خدا ــ در جنگ خیبر ــ سهم «ذی القربی» (خویشاوندان پیامبر) را در بنی هاشم و عبد المُطَّلب ، قرار داد . عثمان و جُبَیر بن مُطْعِم ، بر حکم پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض کردند ، آن حضرت فرمود :

إنّا بنو هاشم و بنو عَبْد المُطَّلب ، شیءٌ واحد ؛(۱)

ما ــ فرزندان هاشم و پسران عبد المُطَّلِب ــ یکی هستیم .

در روایتِ نسائی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

إنَّهم لَمْ یُفارِقُونی فی جاهلیّه ولا إسلام ، وإنّما نَحنُ وهُمْ ، شیءٌ واحد (وشَبَّکَ بینَ أصابِعه) ؛(۲)

آنان در دوران جاهلیت و اسلام از ما جدا نشدند (و انگشتان را در هم فرو بُرد) [و با اشاره به آنها فرمود :] ما و آنها یکی هستیم .

در این متون ، گوشه زدن به بنی امیه ، و ستایش بنی هاشم و عبد المطّلب نهفته است ؛ زیرا آنان بارِ رسالت را بر دوش کشیدند و با پیامبر صلی الله علیه و آله در «شِعْب اَبی طالب» ماندند و با همه توانشان از آن حضرت دفاع کردند و مانند دیگران نبودند که با ناخرسندی به اسلام درآیند .

۱- ۱ . صحیح بخاری ۴ : ۱۵۴۵ ، حدیث ۳۹۸۹ ؛ کتاب الأموال (ابی عبید) : ۴۱۵ ، حدیث ۸۴۳ .

۲- ۲ . سنن نسائی ۷ : ۱۳۰ ، حدیث ۴۱۳۷ ؛ و بنگرید به ، سنن ابی داود ۳ : ۱۴۶ ، حدیث ۲۹۸۰ .

از اهداف مهم این پژوهش ، روشن ساختن نقش اهل بیت علیهم السلام و پایداری آنها بر روش صحیح وضو و دیگر مفردات سنتِ پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد ، با وجود همه ستم ها و زورگویی هایی که از سوی حاکمان اموی و عباسی ، به جان پذیرفتند .

اکنون بعضی از خط مشی ها و نقشه هایی را می آوریم که امویان علیه مکتب امام علی علیه السلام در پیش گرفتند و با سیره آن حضرت درافتادند .

ترفندهای امویان

یک : تشکیک در احادیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق امام علیه السلام فرمود ، و جعل روایاتِ مشابه آن در حق بعضی از صحابه .

در نامه معاویه ، به کارگزارانش آمده است :

پیروان عثمان و دوستداران و ولایت مدارانش و آنان که فضایل و مناقب او را روایت می کنند (و در پیش شما به سر می برند) دریابید ، به مجالس آنان بروید و آنان را به خود نزدیک سازید و گرامی بدارید و آنچه را هریک از آنها روایت می کند (به همراه نام و نام پدر و عشیره اش) برایم بفرستید .(۱)

و چون این کار رواج یافت و حدیث درباره عثمان فراوان گشت ، معاویه به کارگزارانش نوشت :

هنگامی که این نامه ام به دستتان رسید ... مردم را به روایت درباره فضایل صحابه و خلفای نخستین ، فراخوانید و هیچ خبری را که یکی از مسلمانان درباره ابوتراب روایت می کند ، وانگذارید جز اینکه خبر مناقض آن را درباره صحابه بیاورید ؛ چرا که این کار برایم دوست داشتنی تر است و چشمم را روشن تر می سازد و حجت ابوتراب و شیعه اش را بیشتر در هم می کوبد و از

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه ۱۱ : ۴۴ ، فی ذکر بعض ما منی به آل البیت ؛ احتجاج طبرسی ۲ : ۱۷ .

نقل مناقب عثمان و فضل او ، بر آنان گران بارتر است .(۱)

دو : تلاش برای نابود سازی هر فضیلت و امتیازی که امام علی علیه السلام بر دیگر صحابه داشت و او را چون یک مسلمان عادی قلمداد کردن .

از ابن عُمَر روایت شده که گفت :

ما در زمان پیامبر ، هیچ کس را هم سنگ ابوبکر ، سپس عُمَر و آن گاه عثمان ، نمی دانستیم ؛ پس از آنها ، به دیگر اَصحاب نمی پرداختیم و میانشان فرق نمی نهادیم .(۲)

از محمّد بن حنفیّه (فرزند امام علی علیه السلام) روایت شده که گفت :

به پدرم گفتم : بهترین مردم بعد از پیامبر کیست ؟ فرمود : ابوبکر . پرسیدم : سپس که ؟ فرمود : عُمَر . ترسیدم که بعد از عُمَر بگوید «عثمان» [از این رو پیش دستی کردم و] گفتم : سپس شمایید ! فرمود : اما من ، یکی از مسلمانانم .(۳)

با این روایت ها ، قصد کنایه زدن به ابوبکر و عُمَر را نداریم ، بلکه آنها را بدان جهت آوردیم که بر خلاف متون ثابت و صحیح تاریخی اند . علی علیه السلام هیچ کس را سزاوارتر از خود به خلافت نمی دید ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در «حجه الوداع» او را برگماشت و وصی (و جانشین) خویش ساخت .

نسبت به دیگر مسلمانان نخستین هم ، ماجرا به همین گونه است ؛ آنان درباره خلافت و برتری صحابه نسبت به هم ، نگرش ویژه خود را داشتند .

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه ۱۱ : ۴۵ ، فی ذکر بعض ما منی به آل البیت .

۲- ۲ . صحیح بخاری ۳ : ۱۳۵۲ ، حدیث ۳۴۹۴ ؛ البدایه والنهایه ۷ : ۲۰۶ ؛ الإجابه لإیراد ما استدرکته عایشه (زرکشی) ۱ : ۶۲ . زرکشی درباره این خبر می نویسد : ابن عبد البر در کتاب الصحابه ، صحت این خبر را انکار می کند .

۳- ۳ . صحیح بخاری ۳ : ۱۳۴۲ ، حدیث ۳۴۶۸ ؛ سنن ابی داود ۴ : ۲۰۶ ، حدیث ۴۶۲۹ .

اگر این روایات صحیح می بود و همه ، آنها را می دانستند و بر ساخته گرایش های طایفه ای دانسته نمی شد ، چرا ابوبکر به ابو عُبَیده می گوید : «پیش آی [و دستت را بده تا] با تو بیعت کنم ؛ چرا که از پیامبر شنیدم تو امین این امتی»(۱) و او را بر خود و بر عُمَر مقدم دارد . یا این سخن ابوبکر که می گوید : «بر شما ولایت یافتم و بهتر از شما نیستم» .(۲)

آیا این فضیلتِ ابو عُبَیده ، برتری اش را بر ابوبکر دلالت ندارد ؟ یا خبر دوّم ، رهنمون به این حقیقت نیست که در میان امت ، بهتر از ابوبکر هست ؟

این سخن عُمَر ــ قبل از شورا ــ به چه معناست که می گوید : اگر ابو عُبَیْده بن جَرّاح زنده بود ، او را جانشین خود می کردم و اگر پروردگارم از من می پرسید ، می گفتم : شنیدم پیامبرت می فرمود : «او امینِ این امت است» .

و اگر سالم (از موالیان ابو حُذَیفه) زنده بود ، او را به جانشینی ام می گماشتم و آن گاه که خدا از من بازجویی می کرد ، می گفتم : شنیدم پیامبرت می فرمود : «سالم به شدت خدا را دوست می دارد» .(۳)

و سخنان دیگری که عُمَر درباره علی و دیگران ، بر زبان آورد .

آیا این روایات دلالت ندارد که «ابو عُبَیده» و «سالم» و ... از عثمان برتر بودند ؟! اگر چنین است ، معنای این سخن ابن عُمَر چیست که می گوید : ما در زمان پیامبر کسی را هم طراز ابوبکر و ... قرار نمی دادیم ؟!

۱- ۱ . تاریخ اصبهان ۲ : ۱۳۷ ، رقم ۱۵۵۴ ؛ المستدرک علی الصحیحین ۳ : ۲۰۰ ، رقم ۵۱۶۴ ؛ تاریخ دمشق ۲۵ : ۴۶۳ ، ترجمه ۳۰۵۱ ؛ کنز العمال ۵ : ۲۳۷ ، حدیث ۱۴۰۵۲ (از ابن شاهین و ابوبکر شافعی در الغیلا نیات) .

۲- ۲ . الطبقات الکبری ۳ : ۱۸۲ (در این مأخذ ، به جای «أمرکم» ، «علیکم» آمده است) ؛ کتاب الأموال (ابو عبید) : ۱۲ ، حدیث ۸ ؛ مصنف عبد الرزاق ۱۱ : ۳۳۶ ، حدیث ۲۰۷۰۲ .

۳- ۳ . تاریخ طبری ۳ : ۲۹۲ ، احداث سنه ۲۳ه ؛ تاریخ دمشق ۵۸ : ۴۰۴ ، ترجمه ۳۰۵۱ ؛ تاریخ الخلفاء ۱ : ۱۳۶ .

ابن عَوْف ــ در روز شورا ــ به چه منظور می گوید : ای مردم ، در پنهان و آشکار ، درباره امامتان پرس و جو کردم ، این دو شخص را از دست مدهید [که کسی همتای آن دو نیست] یا علی و یا عثمان .(۱)

سپس در آغاز ، دست بیعت سوی علی علیه السلام دراز می کند و او را بر عثمان مقدم می دارد .

این سخن عایشه به چه معناست که در پاسخ این سؤال که اگر پیامبر کسی را جانشین خود می ساخت ، چه کسی را بر می گزید ؟ از ابوبکر و عُمَر نام بُرد و عثمان را ذکر نکرد بلکه ابو عُبَیده را بر او ترجیح داد .(۲)

آیا این موضع گیری ها ، امتیازاتی برای علی علیه السلام و ابو عُبَیده و سالم نمی باشند ؟ و بیان نمی دارند که آنها برتر از عثمان اند ؟

این سخن ابن عُمَر چه معنا می دهد که می گوید : «ما در زمان پیامبر کسی را هم شأن ابوبکر و ... نمی شمردیم» یا «میان دیگر اصحاب ، برتری و امتیازی قائل نبودیم» در حالی که در میان صحابه «العَشَرَه المُبَشَّره» (ده نفری که مژده بهشت به آنها داده شد) وجود داشت ، کسانی که درباره جایگاه بلند و گران قدری شان ، نص صریح داریم ؟!

سه : جعل احادیثی درباره عدالت همه صحابه ، مانند این سخن از زبان پیامبر که «أَصحابی كَالنُّجُوم ، بِأَيِّهِم اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ»(۳) (اصحابم چون ستارگان اند ، به هر کدامشان

۱- ۱ . تاریخ طبری ۳ : ۳۰۱ ، حوادث سنه ۲۳ه ، قصّه الشوری ؛ تاریخ الإسلام ۳ : ۳۰۵ ، بقیّه حوادث سنه ۲۴ ه (در این مأخذ ، به جای «عن إمامکم» ، «علی اَمانتکم» آمده است) .

۲- ۲ . صحیح مسلم ۴ : ۱۸۵۶ ، حدیث ۲۳۸۵ ؛ الجمع بین الصحیحین ۴ : ۲۱۵ ، حدیث ۴۲۰۸ ؛ السنن الکبری (نسائی) ۵ : ۵۷ ، حدیث ۸۲۰۸؛ کنز العمال ۱۳ : ۱۱۰ ، حدیث ۳۶۷۵۱ .

۳- ۳ . خلاصه البدر المنیر ۲ : ۴۳۱ ، حدیث ۲۸۶۸ . می گوید : این حدیث را عبد بن حَمِید از ابن عُمَر روایت کرده و دیگران از عُمَر و ابو هُرَیره روایت کرده اند و سند همه آنها ضعیف است . بَزّار می گوید : نقل این کلام از پیامبر صحیح نمی باشد ، و ابن حزم می گوید : اما حدیث مذکور ، باطل و دروغ است ، ناپاکان آن را ساخته اند ؛ به جهت وجوه ضروری ، که یکی از آنها طریق نقل نادرست است (الإحکام ۵ : ۶۱) .

اقتدا کنید ، هدایت می یابید) و ... تا ابو سفیان ، مروان بن حکم ، حَکَم بن عاص ، مُعاویه ، عبد اللّه بن اَبی سَرْح ، وَلید بن عُقْبَه (و دیگران) را در رتبه امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام و ابن عباس و ابوذر و سلمان ، قرار دهند .

و این ترفند ، پس از آن صورت گرفت که از نابود سازی اسلام و ایستادگی در برابر فرزندانِ اسلام و اعتقادات مردم ، درماندند . آنان با طرح این نقشه (و دیگر سیاست ها) می خواستند آنچه را درباره بنی امیه گفته شده و لعن و نفرینی را که نسبت به آنان بر زبان پیامبر جاری شده و در قرآن هست ، از بین ببرند .

و فراتر از این ، قصد داشتند ، سخنان این ناپاکان را از مصادر تشریع اسلامی قلمداد کنند تا با سخنان مقربانِ اصحاب پیامبر ، برابری و رقابت کند و همچون آنها مرجع مسلمانان برای دریافت معالم دین باشد .

از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است که بزرگان و سرانِ بنی امیه را لعن می کرد و در قنوت نمازش بر آنان نفرین می فرستاد و می فرمود :

پروردگارا ، ابو سفیان را لعنت کن ، خدایا بر حارث بن هشام لعنت فرست ، بارالها ، سُهیل بن عَمْر را لعن کن ، خداوندا ، بر صَفوان بن اُمَیه نفرین فرست .(1)

آن گاه که ابو سفیان به همراه معاویه می آمد ، از پیامبر صلی الله علیه و آله متواتر است که فرمود :

اللّهمّ العَنِ التّابعَ وَالمتبوع ؛(2)

پروردگارا پیروی کننده و پیروی شونده را لعنت کن .

و در حدیث دیگر است که یزید بن ابو سفیان به همراه آن دو بود ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

ص: ۲۶۷

۱- ۱ . السیره الحلبیّه ۲ : ۵۱۴ ؛ تاریخ دمشق ۲۴ : ۱۰۹ _ ۱۱۰ ، ترجمه ۲۸۸۳ ؛ تهذیب الکمال ۵ : ۲۹۸ ، ترجمه ۱۰۵۰ ، حارث بنِ هشام ؛ تفسیر طبری ۴ : ۸۸ ، در تفسیر آیه ۱۲۸ سوره آل عمران ؛ و بنگرید به ، مسند احمد ۲ : ۹۳ ، حدیث ۵۶۷۴ .
۲- ۲ . وقعه صفّین : ۲۱۸ .

اللّهمّ العَن القائدَ والسّائقَ والرّاکب ؛(۱)

خدایا ، جلودار و راننده و سواره را نفرین فرست .

این سخن پیامبر درباره مروان بن حَکَم و پدرش (طرد شده رسول خدا) مشهور است که فرمود :

الوَزَغُ بنُ الوَزَغ ، المَلْعُونُ بنُ المَلْعُون ؛(۲)

وَزَغ ، فرزند وَزَغ ؛ ملعون ، پسر ملعون .

امویان ، در تلاش بودند مفهوم بعضی از احادیث نبوی (از جمله احادیث لعن) را تغییر دهند تا لعن شدگان را منزلتی بخشند که جز وارستگان به آن دست نمی یابند و با این نقشه می خواستند در آنچه از پیامبر صادر شده ، تردید افکنند و لعن آن حضرت را ناشی از تعصّب قبیله ای بینگارند ؛ چنان که گویا آن حضرت به هیچ اصل ثابتی در زندگی پایبند نبوده است (به خدا پناه می بریم از این سخن) .

از عایشه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

پروردگارا ، من بشرم ؛ هر مسلمانی را که لعن کردم یا ناسزا گفتم ، آن را زکات و پاداش [برایش] قرار ده .(۳)

ابو هُرَیره نیز روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

همانا من یک نفر از آدمیانم ، هر مؤمنی را که آزردم یا ناسزا گفتم یا لعن کردم یا تازیانه زدم ، آن را برایش نماز و زکات و مایه قربتی قرار ده که بدان روز قیامت سویت تقرّب جوید .(۴)

۱- ۱ . وقعه صفین : ۲۲۰ .

۲- ۲ . الفتن (نُعیم بن حماد) ۱ : ۱۳۱ ، حدیث ۳۱۷ ؛ المستدرک علی الصحیحین ۴ : ۵۲۶ ، حدیث ۸۴۷۷ ؛ السیره الحلبیّه ۱ : ۵۰۹ .

۳- ۳ . صحیح مسلم ۴ : ۲۰۰۷ ، حدیث ۲۶۰۰ ؛ و بنگرید به ، مصنف ابن اَبی شیبه ۶ : ۷۱ ، حدیث ۲۹۵۴۸ .

۴- ۴ . صحیح مسلم ۴ : ۲۰۰۸ ، حدیث ۲۶۰۱ ؛ مسند احمد ۲ : ۳۱۶ و ۳۹۰ ، حدیث ۸۱۸۴ و۹۰۵۸ .

ما نمی خواهیم در این دو حدیث (و اَمثال این دو که فراوان اند) مناقشه کنیم ، بلکه برآنیم تا خواننده را بر نقش امویان آگاه سازیم که چگونه با ترسیم سیمایی برای پیامبر که ارزش ها و آداب انسانی را زیر پا می نهد و به حقوق مسلمانان می تازد سپس برایشان از خدا رحمت می طلبد ، می خواستند شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را مسخ کنند .

چگونه ممکن است پیامبر کسی را که سزامند لَعن نیست ، نفرین فرستد ؟! یا آن گونه که در حدیث ابو هُرَیره آمده ، انسان با ایمانی را لعن کند ؟

یا چگونه می توان این حدیث ابو هُرَیْرَه را با حدیث دیگرش سازگار ساخت که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود :

إنّی لم أُبْعَثْ لَعّاناً وإنّما بُعِثْتُ رَحْمَهً ؛(۱)

من برای لَعن به این و آن ، برانگیخته نشدم ! مبعوث شدم تا مایه رحمت [برای همگان] باشم .

آیا ــ به راستی ــ پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن که لعنت می فرستاد ، رحمت می طلبید ؟ چگونه میان لعنت (که به معنای درخواست دوری از رحمتِ خداست) و اینکه این نفرین ، نماز و زکات و رحمت برای ملعون باشد ، سازگاری پدید آوریم ؟!

در این صورت ، چگونه بر عدالت همه صحابه تأکید دارند ؟ و این نگرش به چه منظور است ؟

آیا در میان صحابه ، مؤمنان و منافقان ، وجود نداشتند ؟ آیا بین آنها کسانی نبودند که دوستدار خدا و پیامبرش بودند و کسانی که خدا و پیامبر بر آنها لعنت می فرستاد ؟! چگونه همه را یکسان بینگاریم و در یک سطح قرار دهیم ؟ هدف از این کار چیست ؟ چه کسی از آن سود می برد ؟ چرا این گزاره را مطرح ساختند و بدان قائل اند ؟

ص: ۲۶۹

۱- ۱ . صحیح مسلم ۴ : ۲۰۰۶ ، حدیث ۲۵۹۹ . جالب اینجاست که پیامبر (چنان که در حدیث مذکور هست) می پرهیزد از اینکه مشرکان را لعن کند یا بر آنان نفرین فرستد ، پس چگونه ممکن است کسانی را لعن کند که (بنابر ادعای اینان) مؤمن اند ؟!

این سخن را بر زبان آوردند [و نهادینه ساختند] تا مجاهدان در راه خدا را هم طراز خانه نشینان سازند و مهاجران را هم سطح با کسانی قرار دهند که در روز فتح مکه آزاد شدند [و از بردگی رهایی یافتند] و آنان را که در شِعْب ابی طالب ، مسلمانان را محاصره کردند با مسلمانان در محاصره ، دارای منزلتی یکسان بدانند و مشرکان را همپایه مؤمنان سازند و سخن ابن اَبی سَرْح و وَلید و مَروان را مشابه کلام علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام (و دیگر کسانی که می توان به آنها اطمینان کرد و قولشان را ستاند) به شمار آورند .

امام علی علیه السلام این برنامه ریزی و سیاست آنها را خاطرنشان می سازد ، در نامه آن حضرت به معاویه می خوانیم :

و لکن لَیْسَ أُمَیَّهُ کهاشم ، و لا حَرْبٌ کَعَبْدِ المُطَّلِب ، و لا أَبو سُفیان کَأَبی طالب ، و لا المُهاجِرُ کَالطَّلیق ، و لا الصَّریحُ کَاللَّصِیقِ ، و لا المُحِقُّ کالمُبْطل ، و لا المُؤمنُ کَالْمُدْغِل ؛(۱)

لیکن اُمَیه (نیای شما) همچون هاشم (نیای ما) نیست و حَرْب (جدّ شما) همپایه عبد المُطَّلب (جدّ ما) نمی باشد و ابو سُفیان به پایه ابوطالب نمی رسد و مهاجران چون آزاد شدگان (روز فتح مکه) به شمار نمی آیند و دارنده اصل و نسب درست و پاک ، چونان کسی نیست که اصل و نسب روشن ندارد ، و احیاگر حق ، به حق کُش نمی ماند و مؤمن به دَغَل باز شباهت ندارد .

امام علی علیه السلام در نامه دیگری به معاویه ، می نگارد :

فَسُبحانَ اللّهِ ! ما أَشَدَّ لُزومَکَ للأَهْواء المُبْتَدَعه وَالحَیْرَهَ المُتَّبَعه ، مَع تَضْییعِ الحَقائق وَاطِّراحِ الوَثائِقِ الَّتی هی للّه طِلْبَهٌ وَعَلَی عباده حُجَّهٌ ؛(۲)

ص: ۲۷۰

۱- ۱ . نهج البلاغه ۳ : ۱۶ _ ۱۷ ، نامه ۱۷ .

۲- ۲ . نهج البلاغه ۳ : ۶۲ ، نامه ۳۷ .

شگفتا ! چقدر پایبند گرایش های بدعت آمیز و پیرو سیره های کوری ! و در این راستا به تباه ساختن حقایقی دست می یازی و به پیمان هایی پشت می کنی ، که خدا آنها را بازخواست خواهد کرد و بر بندگانش حجت است .

جاحظ ، در اشاره به کسانی که به دیدگاه های امویان معتقدند ، می نویسد :

نوخاسته عصر ما و بدعت گذار دهر ما ، آنان را پیراست و گفت : معاویه را دشنام مدهید که او صحابی پیامبر بود ، ناسزاگویی به معاویه بدعت است ،(۱) و هرکس او را دشمن بدارد با سنت مخالفت ورزیده است .

وی پنداشت سنت در این است که انسان از کسانی که سنت را بر نتافتند ، برائت نجوید .(۲)

ما نمی خواهیم به طور مفصل در این گونه بحث ها وارد شویم ، به همین اشاره بسنده می کنیم که این اندیشه (مانند نگرش های دیگر آنها) یک دسیسه حکومتی بود که اهداف سیاسی را در خود پنهان داشت .

چهار : دامن زدن به این مسئله که خلافت و نبوت (با هم) در بنی هاشم گرد نمی آید .

پیش از این ، در اجتماع سقیفه این سخن را بر زبان ها انداخته بودند(۳) با اینکه پیداست مسلمانان و همه مردم ، در برابر حکم خدا مساوی اند و پیامبر صلی الله علیه و آله به صراحت فرمود : «خُلَفائی اثنا عَشَر کُلُّهم مِنْ قُرَیش»(۴) (جانشینان من دوازده نفرند و

۱- ۱ . اما ناسزاگویی به علی بن ابی طالب ، اشکال ندارد ؛ بنگرید به سخن جاحظ در رساله ای که در پایان کتاب «النزاع و التخاصم (مقریزی) : ۹۴» چاپ شده است .

۲- ۲ . شیخ المضیره : ۱۶۲ .

۳- ۳ . در این زمینه ، گفت و شنودی میان ابن عباس و عُمَر روی داد ؛ بنگرید به ، تاریخ طبری ۳ : ۲۸۸ _ ۲۸۹ ، احداث سنه ۲۳ هجری ؛ الکامل فی التاریخ ۲ : ۴۵۸ ؛ الإیضاح (ابن شاذان) : ۱۶۹ ؛ و دیگر مصادر .

۴- ۴ . صحیح بخاری ۶ : ۲۶۴۰ ، حدیث ۶۷۶۹ ؛ صحیح مسلم ۳ : ۱۴۵۲ ، حدیث ۱۸۲۱ ؛ سنن ترمذی ۴ : ۵۰۱ ، حدیث ۲۲۲۳ .

همه شـان از قریش انـد) و قرآن به اجتمـاع نبـوت و خلافت گویـاست ، آنجـا که می فرمایـد : « وَوَرِثَ سُلَيْمَـانُ دَاوُدَ » ؛(1) سلیمان از داود ارث بُرد .

اینهـا بعضـی از برنـامه ها و خط مشـی های امویان انـد که بر ضـدّ امام علی علیه السـلام و بنی هاشم ، به اجرا درآمـد . در این عرصه ، آنان ترفندهای فراوانی را در پیش گرفتند که به شمار در نمی آید .

پوشیده نمانـد که آنان مردم را به لَعن علی علیه السـلام در نمازهاشان و بر منابر فرا می خواندند ،(2) حتی گفته اند : مجالس واعظان در شام ، با ناسزا به علی علیه السلام پایان می یافت .(3)

امویان ، شـهادت شیعه علی و خانـدانِ آن حضـرت را برای هیـچ کس نمی پذیرفتند و معاویه دسـتور داد که اسامی آنها را از دیوان [دفتر بیت المال] پاک کنند .(4)

گفته اند : حُجر بن عدی ـ در مسجد ـ بر سر مُغِیره فریاد زد و گفت :

دسـتور ده حقوق مـا را [از بیت المـال] بپردازنـد ، آن را از مـا بازداشتی و حق نـداشتی که چنین کنی و کسان پیش از تو این طمع را نکردند ، رویّه ات این شده که حریصانه امیرالمؤمنین را سرزنش می کنی !

بیش از دو سوم مردم [حاضـر در مسـجد] برخاسـتند و می گفتند : به خدا سوگند ، حجر راست گفت و سـخن نیکی بر زبان آورد .(5)

1- 1 . سوره نمل (27) آیه 16 .

2- 2 . بنگرید به ، کتاب المحن (ابن تمام تمیمی) : 350 ـ 351 ، باب ذکر ما امتحن به صعصعه ... ؛ تاریخ یعقوبی 2 : 230 ، بـاب وفـاه الحسن بن علی ؛ البیان و التبیین : 551 ؛ السـنّه (ابن اَبی عاصم) 2 : 618 ـ 619 ، حدیث 1427 ؛ المنتظم 7 : 103 ، ترجمه 581 .

3- 3 . تاریخ دمشق 11 : 290 ـ 291 ، ترجمه 1085 ؛ اخبار و حکایات (غسانی) : 52 ـ 53 ، خبر89 .

4- 4 . شرح نهج البلاغه 11 : 45 ؛ و بنگرید به ، کتاب سلیم بن قیس : 318 .

5- 5 . تاریخ طبری 4 : 189 ، احداث سنه 51 هجری ؛ و بنگریـد به ، الکامل فی التاریخ 3 : 326 ؛ تاریخ ابن خلدون 3 : 13 ، باب بعث معاویه العُمّال إلی الأمصار .

سیره نویسان نقل کرده اند که عُمَر به مُغِیره بن شعبه (که فردی یک چشم بود) گفت :

هان ! بدان که بنی اُمیه ، یک چشم اسلام را در می آورند (چنان که این چشم تو درآمده است) سپس آن [چشم دیگر را] کور می سازند تا آنجا که شخص نمی داند به کجا می رود و از کجا می آید !(۱)

دِهْلَوی در رساله الإنصاف می نویسد :

چون دوران خلفای راشدین سپری شد ، خلافت به قومی رسید که شایستگی اش را نداشتند و از استقلال در فتوا و احکام برخوردار نبودند . از این رو دست به دامان فقها شدند و به ناچار می بایست در همه حال همراه آنان باشند .

گروهی از عالمان طراز اول باقی بودند که هرگاه حاکمان آنان را می طلبیدند ، می گریختند و از این کار روی می گرداندند .

مردمان آن زمان دیدند که با وجود روی آوری امت به این عالمان ، آنان از آنها دوری می گزینند ، برای رسیدن به جاه و مقام ، در پی کسب علم (با پول) برآمدند و در نتیجه ، فقها __ که پیش از این حاکمان به دنبالشان می آمدند __ خود به دربار آنها می رفتند و پس از آنکه با روی گردانی از سلاطین ، عزیز بودند ، با روی آوری به آنها ذلیل شدند ، مگر کسی را که خدا توفیق داد .(۲)

در روزگاری که سیاست حکومت در برابر علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت ، بدین پایه [خصمانه] بود ، آیا می توان اجرای واقعی سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را انتظار داشت ؟!(۳)

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه ۱۲ : ۸۲، به نقل از الموفقیات (زبیر بن بکار) .

۲- ۲ . الإنصاف فی بیان اَسباب الإختلاف : ۸۷ __ ۸۸ .

۳- ۳ . در جلد سوم این پژوهش ، روشن خواهیم ساخت که مکتب علی علیه السلام همان سنت صحیح و درست است .

[در این فضا ، می توان دریافت] آن دسته از مردم که از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کردند ، چه حالی داشتند ؟ آیا کسی از صحابه باقی ماند که جرأت اقدام و اعتراض داشته باشد ؟!

رویکرد حکومت و موضعِ آن نسبت به وضو ، چه خواهد بود ؟ آیا به مردم اجازه می داد به وضوی منقول از پیامبر دست یازند یا با خشونت (و دیگر شیوه های گمراه ساز) با آنها برخورد می کرد ؟

روشن است که حکومتِ اُمَوی (چنان که گفتیم) فقه عثمان را می پیروید و آن را در دستور کار خود قرار داد و به کارگزاران و قاضیان دستور داد از فقه عثمان پیروی کنند و به نشر آن فرا می خواند .

باری ، خردمندانه نمی نماید که آنان از سیاست کلی شان ، در خصوص وضو ، دست بکشند ؛ به ویژه آنکه شخصیت هایی امثال علی علیه السلام در مقابل آنها قرار داشت ، همو که سرآمد کسانی به شمار می آمد که بر سنت پیامبر ــ در وضو ــ محافظت داشتند و امویان با او حساب ویژه ای را در پیش گرفتند .

از این رو ، برای انتشار وضوی عثمانی ، امثال حُمران بن اَبان (از موالیان عثمان) و عَمْرو بن شُعیب (نوه عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص) را به یاری طلبیدند .

افزون بر این ، معروف است که امویان (پس از قتل امام حسین علیه السلام) آزار رسانی به شیعیان علی را شدت بخشیدند ، حتی کار بدانجا رسید که فقهای شیعه از فتوا در مسائل مستحدثه دست کشیدند ؛ زیرا دسترسی به ائمّه علیهم السلام دشوار شد و سیاست فشار و خشونت در همه جا گسترش یافت و این کار ارتباط رهبری را با مردم از میان بُرد .

از این روست که می بینیم عملکرد مردم در وضو (بعد از شهادت امام حسین علیه السلام) در برابر مبلغان مکتب عثمان در نشر وضوی غَسْلی ، به تدریج رو به ضعف می گذارد تا

آنجـا که وضوی مَسْـحی به بعضـی از تابعـان و اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله (و کسانی که اسامی شان را خواهیم آورد) منحصر می شود .

امیـدواریم بـا طرحِ آنچه گـذشت ، توانسته باشـیم تصویری فشـرده از نـاله هـا و ماتم هایی را که این دوره زمانی دربرداشت ، ترسیم کنیم و واقعیت اُمت و شریعت را بنمایانیم ؛ زیرا فقه اصیل و تاریخ درست ، در لابلای تصرّف و تحریف اموی ، از میان رفت و مـا بایـد «برهـانِ لِمّی» را برای کشف مجهول و رسـیدن به حقیقت ، به کـار گیریم و این کار ، به مـدد قرائن و نشانه ها شدنی است ، نه بسنده کردن به ظواهر ادله .

یعنی برای دست یابی به علت باید از معلول اسـتفاده کنیم ؛ چرا که بسیاری از متون از میان رفت یا مفاهیم آنها تحریف گشت .

حال و روز مردم در حکومت امویان

امام سـجاد علیه السـلام به حال مؤمنان در مثل چنین دورانی اشاره می کنـد که چگونه می نگرند کتاب خدا به کناری انداخته شد و سنت پیامبر رها گردید و حکم خدا دگرگون گشت ، آن حضرت در دعایش می فرماید :

اللّهمّ إنَّ هذَا المقامَ لِخُلَفائِك وَأَصْفِيائِك ؛

خدایا ، این مقام ، جایگاه خُلفا و برگزیدگانِ توست .

تا اینکه می فرماید :

حَتّی عـادَ صِـفْوَتُکَ وَخُلَفـاؤُکَ مَغْلُوبین مَقْهورین مُبْتَزّین ، یَروْنَ حُکْمَـکَ مُبَـدَّلاً وَکتابکَ مَنْبوذاً وَفَرائضَکَ مُحَرَّفهً عَن جِهاتِ أَشْراعك وَسُنَنَ نَبِیِّکَ مَتْرُوکه ... ؛(1)

تا اینکه [در پی حکومت سـتمگران] برگزیدگان و جانشـینانت ، سـرکوب شدند و در تنگنا افتادند ، حقشان را به زور از آنها ستادند [چاره ای نیافتند جز اینکه

۱- ۱ . صحیفه سجادیه : ۳۵۱ ، دعاء

[دگرگونی حکم تو را بنگرند و اینکه کتابت به کناری افتاد و فریضه هایت از مسیر اصلی تحریف گشت و سنت های پیامبرت ترک گردید .

نیز آن حضرت ــ در آنجا که به شرح اختلافِ امت می پردازد ــ می فرماید :

وَكَيْفَ بِهِم ؛ وَقَدْ خالَفُوا الآمِرين ، وَسَبَقَهُم زمانُ الهادِين ، وَوُكِّلوا إلى أَنْفُسِهِمْ ؛ يَتَنَسَّكُونَ فى الضَّلالات ، فى دَياجيرِ الظُّلُمات ؛(۱)

از ایشان چه انتظاری می توان داشت ؛ با اهل امر و نهی به مخالفت برخاستند ، هدایت گران را درک نکردند ، به خودشان وانهاده شدند ؛ در گمراهی جامه عبادت به تن کردند و در تاریکی های ظلمانی راه می پیمایند .

تا اینکه می فرماید :

وَقَد انْتَحَلَتْ طَوائفُ مِن هذه الأُمَّه بَعْدَ مُفارِقَتها أَئمَّهَ الدِّين والشَّجَره النَّبَويَّهَ ، إخلاصَ الدِّيانَه ، وَأَخَذُوا أَنْفُسَهُم فى مَخائِلِ الرَّهْبانيَّه ، وَتَغالَوا(۲) فى العُلُوم ، وَوَصَفُوا الإسلامَ بِأَحْسَنِ صفاتهم(۳) وَتَحَلَّوا بأَحْسَنِ السُّنَّه ، حَتّى إذا طالَ عليهم الأَمَدُ وبَعُدَت عليهم الشُّقَّهُ ، وَامْتُحِنُوا بِمِحَنِ الصّادقين ؛ رَجَعُوا عَلَى أَعْقابهم ناكصين عن سبيل الهُدى ، وعَلَمِ النَّجاه ؛(۴)

دسته هایی از این امت (بعد از جدایی از امامان دین و خاندان نبوت) اخلاص در دیانت را به خود بستند و خویشتن را به نشانه های رهبانیت آراستند و در [کسب] علوم [دین] زیاده روانه راه پیمودند(۵) و با نیک ترین ویژگی هاشان اسلام

ص: ۲۷۶

۱- ۱ . الصحیفه السجادیه : ۳۵۱ دعاء ۱۵۰ ؛ بحارالأنوار ۷۵ : ۱۵۷ .

۲- ۲ . در «بحارالأنوار ۲۷ : ۱۹۳» «تعالوا» ضبط شده است .

۳- ۳ . در «بحارالأنوار ۱۷ : ۱۹۳» عبارت چنین است : «ووصفوا الإيمان بأحسن صفاتهم» .

۴- ۴ . الصحیفه السجادیه : ۵۲۳ ــ ۵۲۴ دعاء ۲۱۹ ؛ و بنگرید به ، کشف الغمّه ۲ : ۳۰۹ ؛ بحارالأنوار ۲۷ : ۱۹۳ ، حدیث ۵۲ .

۵- ۵ . در بعضی از نسخه ها و منابع ، آمده است : «وتعالوا فى العلوم» ؛ و در علوم به تعالی (و پیشرفت) دست یافتند (م) .

را توصیف کردند و با پسنده ترین سنت ها [خود را] آراسته ساختند .

[این کار دیری نپایید] هنگامی که زمان به طول انجامید و مسافت دراز گردید و با محنت های راست گویان آزموده شدند [محنت هایی که در آن انسان های راستین از دغل بازان تمایز می یابند] به همان پیشینه [و فرهنگ ناانسانی] شان باز گشتند و از مسیر هدایت و شاخص های نجات [و سعادت] روی بر گرداندند .

تا اینکه می فرماید :

وَذَهَبَ الآخرونَ إلی التَّقصیر فی أَمْرِنا ، وَاحْتَجُّوا بمتشابه القرآنِ ، فَتَأَوَّلُوه بآرائِهِمْ ، وَاتَّهمُوا مَأْثورَ الخبر ممّا اسْتَحْسَنُوا ، یَقْتَحِمُونَ فی أَغْمارِ الشُّبُهات ، وَدَیاجیرِ الظُّلُمات ، بِغَیْر قَبَس نُور مِنَ الکتاب ، وَلا أَثَرِهِ عِلْم مِن مَظانِّ العلم ، بِتَحْذیرِ مُبَثِّطینَ زَعَمُوا أَنَّهم عَلَی الرُّشد مِن غَیِّهم .

وَإلی مَنْ یَفْزَعُ خَلَفُ هذه الأُمَّه ؟! وَقَد دَرَسَتْ أعلامُ المِلّه وَدانتِ الأُمَّهُ بالفُرْقَه والإختلافِ ، یُکَفِّرُ بَعْضُهم بعضاً وَاللَّه تعالی یَقُول :

« وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِمَا جَاءَهُمُ الْبَیِّنَاتُ »(۱)

فَمَنِ الموثوق به عَلَی إبلاغِ الحُجَّه وَتَأْویل الحکمه إلّا أَهْلُ الکتاب وَأَبناءُ أئمَّهِ الهُدی وَمَصابیحُ الدُّجی ؛ الَّذینَ احْتَجَّ اللّهُ بِهِمْ عَلَی عِباده ، وَلَم یَدَعِ الخَلْقَ سُدیً مِن غَیْر حُجَّه .

هَل تَعْرِفُونَهم أو تَجِدُونَهم إلاّ مِن فُروع الشَّجَرَهِ الْمُبارکه وَبَقایا الصَّفْوَه ، الَّذین أَذْهَبَ اللّه عنهم الرِّجْسَ وَطَهَّرهُم تطهیراً ؛ وبَرَّأَهم مِنَ الآفات ، وَافْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فی الکتاب ؛(۲)

و دیگرانی در امر ما قصور ورزیدند و به متشابهات قرآن احتجاج کردند ، با

۱- ۱ . سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۵ .

۲- ۲ . همان .

آرای خویش آنها را به تأویل بُردند و خبر مأثور (و مستند) را به آنچه به نظرشان پسندیده آمد ، متهم ساختند .

در اعماقِ شبهه ها و در تاریکی ظلمت ها ، بی پاره نوری از کتاب و نشانه علمی از گمان گاه آن (به تحذیر بازدارندگان) فرو رفتند ، پنداشتند که آنان از گمراهی بر راه شدند .

پسینیان این امت ، به کجا پناه برند ؟! عَلَم های ملت از میان رفت و امت به جدایی و اختلاف افتاد ، بعضی شان بعض دیگر را تکفیر می کنند ، در حالی که خدای متعال می فرماید :

« وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِن بَعْدِمَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ » ؛

و چونان کسانی نباشید که بعد از آمدنِ نشانه های روشن ، به تفرقه و اختلاف دچار شدند .

برای ابلاغ حجت و تأویل حکمت [و آیات متشابه] چه کسی قابل اعتمادتر از اهل کتاب و فرزندان ائمه هُدی و چراغ های شب های تار است ؛ کسانی که خدا بر بندگانش به آنها احتجاج ورزید و خلق را بی حجت وانگذاشت .

آیا به جز از شاخسار درختِ خجسته نبوت و بقایای برگزیدگانی که خدا از آنها پلیدی را زدود و پاك و پاكیزه ساخت و از آفت ها مصونشان داشت و مودت (و دوستی) آنها را در قرآن واجب ساخت ، کسانِ دیگری را می شناسید یا سراغ دارید ؟!

و آن حضرت به مردی که در یک مسئله فقهی با وی مشاجره کرد ، فرمود :

یا هذا ، إنّک لو صِرْتَ إلی منازِلنا ، لَاَءَرَیْناکَ آثارَ جبرئیلَ فی رِحالنا أَفَیکونُ أَحَدٌ أَعْلَمُ بالسُّنَّه مِنّا ؛(۱)

۱- ۱ . نزهه الناظر (حلوانی) : ۹۴ ، رقم ۲۸ ؛ بحارالأنوار ۷۱ : ۱۶۱ .

ای فلا نی ، اگر به منازلِ ما گـذرت می افتاد ، آثار [رفت و آمـد] جبرئیل را در بار و بنه مان به تو می نمایانـدیم ! آیا کسـی هست که به سنت از ما داناتر باشد ؟!

و نیز فرمود :

إنَّ دینَ اللّه لا یُصابُ بالعُقُول النّاقِصَه وَالآراءِ الباطِلَه والمَقاییسِ الفاسِده وَلا یُصاب إلاّ بالتَّسْلیم .

فَمَن سَلَّم لنا سَلِمَ ، وَمَن اقْتَدَی بنا هُدِیَ ، وَمَن کانَ یَعْمَلُ بالقِیاس وَالرَّأْی هَلَکَ .(۱)

وَمَن وَجَدَ فی نفسه شیئاً (ممّا نَقُوله أو نَقْضی به) حَرَجاً ، کَفَرَ بالَّذی أَنْزَلَ السَّبْعَ المثانی والقرآنَ العظیم ، وهو لا یَعْلَم ؛(۲)

همانا دین خدا به عقل های ناقص و آرای باطل و قیاس های فاسد ، به دست نمی آید و جز با تسلیم [در برابر آموزه های آن] نمی توان به آن رسید .

پس هر که تسلیم ما شد از آفات مصون ماند ، و هر که از ما پیروید هدایت یافت ؛ و هر که به قیاس و رأی عمل کرد ، هلاک گردید .

و هر که در دل خویش (از آنچه می گوییم یـا حکم می کنیم) تنگنـا و گرانی احسـاس کنـد [و سـختش آیـد] ناخودآگاه به کسی که سبع المثانی (سوره حمد) و قرآن عظیم را فرود آورد ، کفر ورزیده است .

امام باقر علیه السـلام سـبب تأکید امامان علیهم السلام و راز ارجاع مسلمانان را سوی آنان روشن می سازد به اینکه آنان وظیفه دارند احکام الهی را برای مردم بیان دارند ، لیکن سیاست ظالمانه و هواهای باطل ، مانع اَخذ احکام از آنها می شود یا آنان را از بیانِ احکام باز می دارد ، آن حضرت می فرماید :

۱- ۱ . در «بحارالأنوار ۲ : ۳۰۳ ، حدیث ۴۰» آمده است : وَمَن اهْتَدی بنا هُدِی ، وَمَن دانَ بالقیاس ...

۲- ۲ . کمال الدین : ۳۲۴ ، باب ۳۱ ، حدیث ۹ ؛ بحارالأنوار ۲ : ۳۰۳ ، حدیث ۴۰ .

بَلیّهُ النّاس عَلَیْنا عَظیمهٌ ؛ إن دَعَوناهم لَم یَسْتَجیبُوا لَنا ، وإن تَرَکْناهم لم یَهْتَدُوا بغیرنا ؛(۱)

محنت مردم بر ما بسی بزرگ است ؛ اگر آنها را فرا خوانیم ما را اجابت نمی کنند ، و اگر واشان گذاریم به غیر ما هدایت نمی یابند .

بدین ترتیب ، می توان دریافت که آثار و نشانه های سیاست به تدریج در شریعت راه یافت و احکام ، دنباله رو هوا و هوس حاکمان گشت و امر و نهی دین ، تحریف شد و حاکمان همان دینی را که خود می خواستند به مردم فتوا می دادند یا عالمان درباری را به کار می گرفتند تا طبق خواست آنها فتوا دهند .

پیش از این ، سخن ابن عباس گذشت که معاویه و پیروانش را لعنت می فرستاد ؛ چرا که از سر دشمنی با علی ، سنت را ترک کردند و می گفت :

اللّهُمّ الْعَنْهم فَقَد تَرَکُوا السُّنَّهَ مِن بُغْضِ عَلیّ ؛(۲)

خدایا ، بر ایشان لعنت فرست ، از روی دشمنی با علی ، سنت را واگذاشتند .

یا گفت : خدا فلانی را لعنت کند ، او از تلبیه در این روز (روز عرفه) نهی می کرد ؛ زیرا علی در این روز ، تلبیه می گفت (۳).

شیخ ابو زُهْرَه ، سیمای حکومت اموی را این گونه ترسیم می کند :

حکومت اموی ، در پنهان سازی آثار علی در قضاوت و فتوا ، نقش مؤثری داشت و باید چنین می کرد ؛ چرا که معقول نمی نماید که علی را بالای منبرها لعن کنند و علما را واگذارند احادیث او را بر زبان آورند و فتوا و سخنان علی

۱- ۱ . ارشاد مفید ۲ : ۱۶۷ _ ۱۶۸ ، باب فی فضائل الإمام باقر علیه السلام ؛ مناقب آل اَبی طالب ۳ : ۳۳۶ ، باب فی إمامه ابی جعفر الباقر علیه السلام ؛ بحارالأنوار ۴۶ : ۲۸۸ ، حدیث ۱ .

۲- ۲ . سنن نسائی ۵ : ۲۵۳ ، حدیث ۳۰۰۶ ؛ سنن بیهقی ۵ : ۱۱۳ ، حدیث ۹۲۳۰ .

۳- ۳ . بنگرید به ، مسند احمد ۱ : ۲۱۷ ، حدیث ۱۸۷۰ ؛ مصنف ابن ابی شیبه ۳ : ۱۹۵ ، حدیث ۱۳۳۸۴ .

را نقل کنند ؛ به ویژه در مسائلی که به اصل حکومت اسلامی مربوط می شد .(۱)

اکنون سؤال گذشته را باز می گوییم : چگونه ممکن است حکومت ، مردمانی را به حال خود واگذارد که در جامعه نقش آفرینی کنند در حالی که پیشوای مکتب آنها علی بود _ همو که لعنش می کردند _ و از مخالفان عثمان به شمار می آمدند ؟!

به این ترتیب ، دریافتیم که هر دو رویکرد (مردم و عثمان) انصار و پیروانی در وضو داشتند و از دیدگاه خویش دفاع می کردند ، و از آنجا که نظام حاکم فقه عثمان را پذیرفت و به فضائل او فرا می خواند و نظرات وی را نشر می داد ، طبیعی است که توده مردم (در پی دولت) با نیت پاک و طینت نیک ، به وضوی عثمان رو آورند ؛ زیرا آن به استحسان و رأی نزدیک تر بود ، به ویژه اگر با مشاهداتی پشتیبانی می گشت که وضوی پیامبر را حکایت می کرد ، هر چند راویان ، آن را به صورت اصلی اش باز نمی گفتند (که در آینده ، این موضوع را روشن خواهیم ساخت) .

نشانه های دیگری هست که دلالت دارد اختلاف در وضو (در این دوران) همچنان پابرجا ، باقی ماند و ما بعضی از متونِ اختلافِ مردم را با دولت خواهیم آورد تا خواننده ، بیشتر از آنچه تاکنون دریافته است ، به حقیقت ماجرا پی ببرد .

پیداست که مکتب مردم را در وضو ، باقی مانده صحابه و بعضی از تابعان رهبری می کردند .

اما عایشه ، علی رغمِ مخالفت با سیاست عثمان و فقه او و مردم نمایی ، برای استوار سازی وضوی عثمان ، جانب حکومت را در پیش گرفت و از جمله «اَسْبِغُوا الوضوء» (وضو را کامل بگیرید) و «أَحْسِنُوا الوضوء» (وضوی نیکو به جا آورید) و امثال آن _ که حکومت در راستای استوار سازی دیدگاه عثمان ، شایع می ساخت _ از روی دشمنی با علی علیه السلام استفاده می کرد و نیز بدان جهت که شستن پا با استحسان سازگارتر است و به

۱- ۱ . بنگرید به ، تاریخ المذاهب الإسلامیه (ابو زهره) : ۲۸۵ _ ۲۸۶ .

مذاق آدمی بیشتر می چسبد .

اینان ، به آموزه قرآنی که مسح پاها را گویاست ، اعتنا نکردند ؛ زیرا غالب فقها و مفسران اتفاق نظر دارند که مسح پاها ، با آیه مطابقت دارد ، لیکن می گویند : سنت ، بر شستن پا جاری شده است .

ما در این پژوهش می خواهیم ثابت کنیم که سنت ، بر شستن پا جریان ندارد ، سپس ثابت می کنیم که قرآن به مسح نازل شد و به این ترتیب «مسح پاها» حقیقتِ دومی در قرآن و سنت است .

اما به رأی و استحسان دست نمی یازیم ؛ چرا که با قرآن و سنت مخالفت دارد ، در حالی که شیوه اهل سنت بر آن استوار است .

ص: ۲۸۲

۱ . عبد الرَّحمن بن ابی بکر و عایشه

مسلم در صحیح خود ، به سندش از سالم (از موالیان شدّاد) روایت می کند که گفت :

روزی که سعد بن ابی وقّاص درگذشت ، بر عایشه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) درآمدم ، عبد الرَّحمان بن ابی بکر داخل شد و نزد عایشه وضو گرفت ، عایشه گفت : ای عبد الرّحمان ، وضو را کامل و تمام به جا آور ؛ زیرا از پیامبر شنیدم که می فرمود : «ویلٌ للأعقاب مِن النّار» ؛ وای بر پاشنه ها از آتش !(۱)

مالک در الموطأ می آورد که به او خبر رسیده که عبد الرّحمان بن ابی بکر ، روزی که سعد بن ابی وقّاص درگذشت ، بر عایشه (همسر پیامبر) درآمد ، آب وضویی خواست ، عایشه به او گفت :

ای عبد الرّحمان ، وضو را کامل به جا آور ، زیرا از رسول خدا شنیدم که می فرمود : وای بر پاشنه ها از آتش !(۲)

ابن ماجَه ــ به سند خویش ــ از ابو سَلَمَه روایت کرده است :

عایشه ، عبد الرّحمان را در حال وضو گرفتن دید [به او] گفت : وضو را کامل ساز ؛ چرا که شنیدم پیامبر می فرمود : وای بر پاشنه ها از آتش !(۳)

در مسند احمد ، می خوانیم :

۱- ۱ . صحیح مسلم ۱ : ۱۳۲ ، حدیث ۲۴۰ ؛ صحیح ابن حِبّان ۳ : ۳۴۲ ، حدیث ۱۰۵۹ (از ابی سَلَمَه) ؛ سنن بیهقی ۱ : ۶۹ ، حدیث ۳۲۹ (از سالم سبلان) .

۲- ۲ . موطأ مالک ۱ : ۱۹ ، حدیث ۳۵ ؛ شرح معانی الآثار ۱ : ۳۸ ، باب فرض الرجلین فی وضوء الصلاه .

۳- ۳ . سنن ابن ماجه ۱ : ۱۵۴ ، حدیث ۴۵۲ ؛ مصنف عبد الرزاق ۱ : ۲۳ ، حدیث ۶۹ ؛ مسند حمیدی ۱ : ۸۷ ، حدیث ۱۶۱ .

عبـد الرّحمان ، بـد وضو گرفت . عایشه گفت : ای عبـد الرّحمان ، وضو را کامل ساز ، زیرا شـنیدم رسول خـدا می فرمود : در روز قیامت ، وای بر پاشنه ها از آتش .(۱)

این احادیث ما را به سه نکته آگاه می سازد :

یـک : شـناخت تاریـخ صـدورِ روایت و اینکه این مـاجرا در اواخر دوران معاویه رخ داد ؛ زیرا سـعد بن ابی وقّاص در سال ۵۵ هجری درگذشت ، و عایشه در سال ۵۸ هجری از دنیا رفت .

پس صدور این خبر ، در سال های پایانی دوران عایشه و معاویه است .

دو : وضوی عبـد الرّحمـان ، با وضوی عایشه مغایرت داشت ؛ زیرا عایشه به وی می گویـد : «وضو را کامل ساز ؛ زیرا از پیامبر شنیـدم که می فرمود : وای بر پاشـنه ها از آتش» و بـدان جهت که راوی نقل می کنـد «عبـد الرَّحمان بد وضو گرفت ، عایشـه گفت :...» .

بـاری ، متن روایت ، به اختلاـف آشـکار در وضوی آن دو ، رهنمون است ؛ زیرا اگر وضوی عبـد الرّحمـان بـا وضوی عایشـه هماهنگ بود ، نیاز نداشت که عایشه به او تذکر دهد و بگوید : «وای بر پاشنه ها از آتش» و انگیزه ای برای سخن عایشه پیش نمی آید که به عبد الرّحمان بگوید : وضو را کامل ساز .

سه : عدم دلالت این سخن عایشه («اَسبغِ الوضوء» ؛ وضو را کامل ساز) بر وجوب شستن پاها ؛ زیرا واژه «اِسباغ» (تمام و کامل) و «ویل للأعقاب» (وای بر پاشنه ها) دارای معنای کلی است و به این دو کلمه ، نمی توان بر مطلوب استدلال کرد .

زیرا اگر عایشه از نقلِ آن ، شستن پاها را اراده می کرد (چنان که مسلم و بخاری و

۱- ۱ . مسند احمد ۶ : ۱۱۲ ، حدیث ۲۴۸۵۷ .

دیگران استفاده کرده اند) باید می گفت : «پاهایت را بشوی» زیرا من دیدم که پیامبر پاهایش را می شست . از آنجا که وی ندید که پیامبر پاها را در وضو بشوید ، بر وجوب شستن پاها به «وای بر پاشنه ها از آتش» استدلال کرد ، نه به دیدن با چشم خود .

چهار : به نظر می رسد این سخن عایشه که گفت «وضو را کامل ساز» و «وای بر پاشنه ها از آتش» پیش از ماجرای مرگ عبد الرّحمان روی داد ، همو که از سوی جاسوس های معاویه _ در راه مکه _ مسموم شد و درگذشت .

زیرا از نظر تاریخی روشن است که عبد الرّحمان ، سیاست عایشه را با امویان نمی پسندید ، بلکه با عایشه مخالفت می کرد ؛ چرا که عایشه به پشتیبانی آنها می پرداخت .

عایشه ، از سر کینه توزی با علی علیه السلام جانب امویان را می گرفت . در کتاب های تاریخی ثبت است که عبد الرّحمان آن گاه که والی مدینه او را به بیعت با یزید فراخواند ، بر وی برآشفت و گفت : می خواهید خلافت را کسروی و هرقلی سازید ، که هرگاه کسرا یا هرقلی هلاک شد ، کسرا یا هرقل دیگر جای او نشیند .(1)

در البدایه و النهایه آمده است :

پس از آنکه عبد الرّحمان و عایشه از بیعت با یزید خودداری کردند ، معاویه صد هزار درهم برای آن دو فرستاد ؛ عبد الرّحمان آنها را رد کرد و نستاند و گفت : «دینم را به دنیایم بفروشم ؟!» و سوی مکه رهسپار شد و در این سفر درگذشت ، وفاتِ وی در شش مایلی مکه رخ داد .(2)

در المستدرک آمده است که چون عبد الرّحمان سوی مکه بیرون آمد ، جاسوسان معاویه به او برخوردند و به او «سم» خوراندند (چنان که پیش از آن _ در راه مصر _ مالک

۱- ۱ . الأغانی ۱۷ : ۳۵۷ ؛ و بنگرید به ، فتح الباری ۸ : ۵۷۷ ؛ تاریخ المدینه ۲ : ۲۲۴ ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۳۵۱ .

۲- ۲ . البدایه و النهایه ۸ : ۸۹ ؛ التحفه اللطیفه (سخاوی) ۲ : ۱۳۴ .

اشتر را مسموم ساختند) سپس زنده در همان جا دفن کردند .(۱)

هنگامی که عایشه خبر مرگ برادرش را شنید ، خشمگین شد و بر معاویه اعتراض کرد .

همین ــ خود ــ رهنمون است به اینکه مدارای عایشه با گروه حاکم در وضو ، پیش از مسموم سازی عبد الرّحمان بود (نه بعد از آن) و آن ، در عمل حاصل شد .

ما امثال این امور را روشن خواهیم ساخت با تأکید بر نقش حکومت ها و چگونگی تحریف حقایق از سوی آنها ، و مقدار سوء استفاده آنها از اصطلاحات ثانویه (مانند : «أسبغوا الوضوء ؛ وضو را کامل سازید» و «أحسنوا الوضوء ؛ وضوی نیکو به جا آورید») در استوار سازی وضوی عثمان .

۲ . عبد اللّه بن عباس و رُبَیِّع بنت مُعَوِّذ

ابن ماجه ــ به سندش ــ از رُبَیِّع بنت مُعَوِّذ ، نقل کرده است که گفت : ابن عباس پیشم آمد و درباره این حدیث پرسید (یعنی حدیثی که رُبَیِّع در آن بیان می دارد پیامبر وضو گرفت و پاهایش را شست) ابن عباس گفت :

إنّ النّاسَ أَبَوا إلاّ الغُسْل ، وَ لا أَجِدُ فی کتاب اللّه إلاّ المَسْح ؛(۲)

مردم جز شستن را بر نمی تابند ، و من در کتاب خدا جز مَسح را نمی یابم .

راجح به نظر می رسد که این حدیث ، در دوره امویان ، صادر شده باشد ؛ زیرا :

یک : بحث های پیشین ما را بدین جا رساند که اختلاف میان مسلمانان در وضو ، در عهد عثمان رخ داد و در عهد پیامبر و دوران ابوبکر و عُمَر ، یادی از آن نبود .

چنان که این دیدگاه به نظرمان پسندیده تر آمد که بدعت های عثمان در شش سال اواخر حکومتش روی داد و از وی روایت کردیم که در آغاز زمامداری اش ، بر پاها مسح

۱- ۱ . المستدرک علی الصحیحین ۳ : ۴۷۶ .

۲- ۲ . سنن ابن ماجه ۱ : ۱۵۶ ، حدیث ۴۵۸ ؛ مصنف عبد الرزاق ۱ : ۳۷ ــ ۳۸ ، حدیث ۱۱۹ ؛ مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۲۷ ، حدیث ۱۹۹ .

می کشید .

همچنین به این نکته دست یافتیم که مردم از عثمان راضـی نبودنـد و به رأی (و دیـد گاه او) تن نمی دادند . احادیث فراوانی از صحابه و مخالفت آنها را با عثمان ، یادآورشدیم .

بنـابراین ، سـخن ابن عباس که می گویـد : «مردم جز شسـتن پاها را بر نمی تابنـد» جز با فرض صـدور این خبر در عصـر اُموی تناسب ندارد ؛ زیرا در این دوران ، مردم پیرو نظر دولت شدند .

دو : احتمال می دهیم که صدور این روایت در اوایل دوران اموی (میان سال های ۴۰ تا ۶۰ هجری) باشد ؛ به دو جهت :

الف) فضای آزاد و نرمشـی که معاویه با بعضـی از صـحابه در پیش گرفت و این امکان فراهم آمد که ابن عباس با رُبَیِّع مناقشه کند .

ب) تحت فشار و شکنجه واقع شدن ابن عباس پس از قتل امام حسین علیه السلام و دست کشیدنش از فتوا ، حتی گفته اند آن گاه که میان ابن زبیر و عبـد الملک بن مروان جنگ روی داد ، ابن عباس با محمّـد بن حنفیه به مکه رهسپار شد و ابن زبیر از آن دو خواست که با وی بیعت کنند ، اما آن دو نپذیرفتند (کینه توزی ابن زبیر با بنی هاشم ، برای همه روشن است) .

نسبت به مروانی هـا ، می توان گفت که ابن عباس با عبـد الملک بن مروان (و غیر او) سـرسازگاری نـداشت . از این رو ، این آزادی در عهد مروانیان برایش فراهم نبود تا با نظر رُبَیِّع مناقشه کند .

با تأکیـد بر اینکه عبـد الملک بن مروان (و دیگر خلفای اموی) از حُمران (از موالیان عثمان) و دیگر موالیانی که وضوی ثلاثی غسلی را انتشار دادند ، دفاع می کردند .

سه : از حدیث پیشین به دست می آید که ابن عباس برای ردّ نقل رُبَیِّع پیش او رفت

نه اینکه چیزی از او بیاموزد ؛ زیرا معقول نمی نماید که ابن عباس که عُمری را در بیت نبوّت سپری ساخت ، از زنی حدیث برگیرد که جزو بزرگان صحابه و ارجمندانِ آنها نمی باشد .

ابن عباس ، شخصیتی است که بیان می داشت :

نحنُ أَهْلَ البیت ، شجرهُ النُبُوَّه ، ومُخْتَلَفُ الملائکه ، وَأَهْلُ بیت الرِّساله ، وَأَهْلُ بیتِ الرَّحْمَه ، وَمَعْدِنُ العِلم ؛(۱)

ما خاندان ، درخت نبوتیم و محل رفت و آمد فرشتگان ، و اهل بیت رسالت ، و اهل بیت رحمت ، و خواستگاهِ علم .

از این سخن که ابن عباس به رُبَیِّع می گوید : «مردم جز شستن را نمی پذیرند» به دست می آید که وضوی حکومتی میان مردم حاکم بود (نه وضوی شرعی) و کیفیتِ وضویی را که رُبَیِّع روایت می کرد ، عموم مردم را خشنود می ساخت ؛ زیرا پاکیزگی ظاهری و نهایت نظافت را در برداشت ، نه وضوی مشروعی که در قرآن و سنت هست .

۳ . اَنس بن مالک و حجّاج بن یوسف ثَقفی

طَبَری ــ به سندش ــ از حمید ، آورده است که گفت : ما نزد انس بودیم که موسی بن انس ، بیان داشت : ای اَبا حمزه ، حجّاج در اهواز برایمان خطبه خواند ، ما همراهش بودیم و وضو را یادآور شدیم ، گفت « فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ » (صورت و دست هاتان را بشویید) « وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ »(۲) (سر و پاهاتان را مسح بکشید) هیچ چیز آدمی آلوده تر از پاهای او نیست ، کف پا و روی آن و پاشنه های آن را بشویید .

۱- ۱ . اُسد الغابه ۳ : ۱۹۳ ، ترجمه عبد اللّه بن عباس ...

۲- ۲ . سوره المائده (۵) آیه ۶ .

انس گفت :

خدا راست گفت و حجّاج سخن دروغ بر زبان آورد ، خدای متعال می فرماید : « وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ » ؛ سرها و پاهاتان را مسح بکشید .(۱)

مثل این روایت را قُرطُبی در تفسیرش می آورد ، نیز یادآور می شود که : اَنس ، هرگاه پاهایش را مسح می کشید ، آنها را تَر می کرد ؛ و از انس روایت شده که : قرآن ، به مسح [پاها] نازل شد .(۲)

ابن کثیر ــ به سندش ــ از عاصم اَحْوَل ، از انس آورده است که گفت : «قرآن ، به مسح [پاها] نازل گردید» سپس می گوید : اسناد این روایت ، صحیح است .(۳)

سُیُوطی ، مانند آنچه را طَبَری و قُرطُبی و ابن کثیر آورده ، روایت می کند ، می گوید : ابن جَریر از انس روایت کرده که گفت : قرآن به مسح [پاها] نازل شد .(۴)

صاحب تفسیر الخازن می گوید : از انس روایت شده که گفت : قرآن به مسح [پاها] فرود آمد .(۵)

فخر رازی می نگارد :

مردم در مسح پاها و شستن آن دو ، اختلاف دارند ؛ قَفّال در تفسیرش از ابن عباس و اَنس بن مالك نقل می کند که : [امر] واجب در آن دو ، مسح می باشد ؛ و مذهب امامیه ، بر همین عقیده است .(۶)

۱- ۱ . تفسیر طبری ۶ : ۱۲۸ ؛ سنن بیهقی ۱ : ۷۱ ، حدیث ۳۴۴ ؛ تفسیر ابن کثیر ۲ : ۲۶ .

۲- ۲ . تفسیر قرطبی ۶ : ۹۲ .

۳- ۳ . تفسیر ابن کثیر ۲ : ۲۶ .

۴- ۴ . الدر المنثور ۳ : ۲۹ .

۵- ۵ . تفسیر الخازن ۲ : ۱۷ .

۶- ۶ . التفسیر الکبیر ۱۱ : ۱۲۷ ، مسئله ۳۸ (از تفسیر سوره مائده) .

نتیجه گیری

در پرتو متونِ پیشین به سه نکته پی می بریم :

اول : حجّاج در الزام مردم به شستن پاها ، رأی [خود] را به کار گرفت با این توجیه که پاها در تماس بیشتر با آلودگی هایند .

دیدگاه امام علی علیه السلام را نسبت به اصحاب رأی نباید از یاد بُرد که فرمود :

لو كانَ الدّينُ بالرأى ، كانَ باطنُ القَدَمَيْن أَوْلي وأحَقّ من ظاهرهما ، ولكن رأيتُ النبيَّ مَسَحَ ظاهِرَهُما ؛(۱)

اگر دین به رأی [و بر اساس سلیقه شخصی] بود ، کف پاها از روی آن به مسح سزاوارتر بود ، لیکن من دیدم پیامبر روی پاها را مسح می کشید .

بدین ترتیب روشن می شود که در وضو ، دو رویکرد وجود داشت :

الف) رویکرد عثمان = رأی گرایی(۲)

ب) رویکرد مردم = تعبُّد محض به آنچه خدا و پیامبر بیان داشت .

دوم : از جمله «إنّ الحَجّاجَ اَمَرَ النّاسَ ...» (حجّاج به مردم دستور داد ...) می فهمیم که حکومت وضوی مبتنی بر فقه عثمان را پذیرفت و با وسایل و امکانات ویژه اش به آن فرا می خواند ؛ همان حکومتی که در تحریف حقایق و تغییر مفاهیم بعضی از احادیث ، سعی خویش را به کار می بست .

۱- ۱ . مصنّف ابن اَبی شیبه ۱ : ۲۰۸ ؛ کنز العمال ۹ : ۶۰۵ ، حدیث ۲۷۶۰۹ .

۲- ۲ . در بخش روایی این پژوهش ثابت خواهیم کرد که وضوی عثمان از رأی محض او صادر شد و حتی آنچه را از وضوی پیامبر روایت می کند ، اجتهاد خودش (در مقابل نص) است ؛ از این روست که با تأییدی از سوی صحابه رو به رو نشد ، بلکه مردمانی حضور داشتند که با آنچه وی از پیامبر روایت می کرد ، به مخالفت برخاستند . به فرض ، روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه صادر شده باشد ، حکم کلی برای مسلمانان نبود ، بلکه از احکام اختصاصی آن حضرت به شمار می آمد ؛ به همین خاطر ، اصحاب با رأی و دریافت ذهنیِ عثمان ، موافقت نکردند .

سوم : ادامه یـافتن خـط مشـی وضوی مردم ، حتی در زمـان حجّـاج ؛ زیرا موسـی بن انس می گویـد : «مـا با او از وضو سـخن گفتیم» و سردمداری این رویکرد از سوی بزرگان صحابه ؛ مانند : انس بن مالك (خادم پیامبر) ابن عباس (دانشمند امت) و ...

آرزومندیم ــ اگر خدای متعال بخواهد ــ به عامل شورش قاریان بر حجّاج ، در بحث قرآنی اشاره کنیم .

ایسـتادگی امثال اینان در برابر خط مشی دولت (علی رغم همه ملابسات و سیاست های زورگویانه و خشن) از اصالتِ رویکرد و درستی عملکردشان خبر می دهد .

دولت حاکم برای خروج از بُن بست (و دیگر مشـکلات) و در راستای تصحیح اجتهادات و آرایی که بر مردم تحمیل می کرد ، اندیشه تدوین سـنت پیامبر را پذیرفت تا [از این طریق] زمام امور را به دست گیرد و در آینده با مشکلی در نقل احادیث رو به رو نگردد و این مهم را به ابن شهاب زُهْری واگذارْد .(۱)

در کنز العمال از انس نقل شده است که گفت :

رسول خدا را دیدم که سه بار سه بار وضو می گرفت و می فرمود : پروردگارم مرا به این کار فرا خواند .(۲)

چگونه ممکن است خدا پیامبر را به شستن «سه بار سه بار» امر کند ، در حالی که می دانیم آن حضرت بار دوم را از باب سنت به جا آورد و برای آن پاداش دو برابر را وعده داد و کتاب های صحاح و سنن به تواتر از آن حضرت نقل کرده اند که «دو بار دو بار» وضو می گرفت ؟ آیا بعد از سنت [امر مستحب] فرض [امر واجب] تصوُّر شدنی است ؟

۱- ۱ . بنگرید به ، منع تدوین الحدیث ، اثر نگارنده .

۲- ۲ . المعجم الصغیر ۱ : ۶۴ ، حدیث ۷۶ ؛ کنز العمال ۹ : ۲۰۰ ، حدیث ۲۶۹۶۵ ؛ مجمع الزوائد ۱ : ۲۳۱ ، باب فی الوضوء ؛ المعجم الأوسط ۲ : ۳۷۷ ، حدیث ۲۲۷۷ (به نقل از ابن عباس) .

آیا احتمال نمی رود که این امر ، مختص پیامبر باشد نه مؤمنان ؟!

اگر این احادیث اَنس درست اند ، چرا اسانید آنها را در کتاب هایی که در فقه و حدیث مورد اعتمادند (مانند صحیح بخاری و مسلم و صحاح چهارگانه دیگر و شرح های آنها) نمی بینیم ؟

چرا بیشتر روایاتِ متناقض ، تنها از انس و ابن عباس و علی و جابر بن عبد اللّه انصاری (و امثال اینان) است ؟

اگر انس بن مالک در آخر عمرش پریشان حواس شد و پاسخ فتواها را با تکیه بر عقلش می داد (چنان که محمد بن حسن شیبانی از ابو حنیفه حکایت می کند)(۱) ابن عباس و علی و جابر که این گونه نبودند ، چرا احکام مختلف از آنها نقل شده است ؟ آیا اینان میان احکام خلط کردند یا اینکه سیاست حاکم تناقض گویی (بلکه گاه احکام متضاد) را به آنان نسبت می داد ؟!

آری ، اختلاف نقل از یک صحابی ، دلایل فراوانی دارد ، بعضی از آنها را در جلد سوم همین پژوهش آورده ایم .(۲) اسباب دیگری نیز هست که اگر خدا عُمری ارزانی دارد و سلامتی مددکارمان شود ، در بحث های آینده ، به آنها خواهیم پرداخت .

۱- ۱ . بنگرید به ، مختصر المؤمل فی الرد إلی الأمر الأول : ۶۳ ، خبر ۱۶۹ .

۲- ۲ . در بحث مناقشه مرویات عبد اللّه بن عباس .

رأی و نظریه سازی

اشاره

با ژرف نگری در اخبار ، می توان به نقش سیاست در تحریفِ بسیاری از اُمور پی بُرد .

فخر رازی در تفسیرش روایات متعارضی را که از انس در «بسمله» نقل شده می آورد و اینکه وی گاه آن را جزو سوره می شمارد و زمانی جزئیت آن را نفی می کند و گاه نیز نظری را ــ در این باره ــ ابراز نمی دارد .

فخر رازی ، می نگارد :

می گویم : اَنس و ابن مُغَفَّل ، عدم ذکر « بسم اللَّه الرحمن الرحیم » را به خلفای سه گانه اختصاص داده و علی را نیاورده اند ، و این دلالت می کند بر اتفاق همه بر اینکه علی « بسم اللّه » را به جهر می خواند .

وی ، سپس به سخن شیخ ابو حامد اسفراینی می پردازد ، که می گوید :

از انس در این باب شش روایت نقل شده است ، اما حنفیّه ، سه روایت از او آورده اند :

یکی از آنها این روایت است که گفت : پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله و پشت سر ابوبکر و عُمَر و عثمان نماز گزاردم ، آنان نماز را به « الحمد للَّه ربِّ العالمین » شروع می کردند .

دومِ آنها این روایت است که گفت : آنها « بسم اللَّه الرحمن الرحیم » را می آوردند .

سومِ آنها این سخن است که گفت : از هیچ یک از آنها « بسم اللَّه الرحمن الرحیم » را نشنیدم .

این روایات سه گانه ، قول حنفیّه را تقویت می کند .

و سه روایت دیگر قول آنان را نقض می کند :

یکی از آنها حدیثی است که آوردیم ؛ اینکه اَنس روایت می کند : چون معاویه « بسم اللّه الرحمن الرحیم » را در نماز ترک کرد ، مهاجران و انصار این کار را ناپسند دانستند و جایز نشمردند .

ما بیان کردیم که همین ، دلالت دارد که جهر به این کلمات ، مانند امر متواتری در بین آنها رواج داشت .

روایت دوم ، این است که ابو قِلابَه از اَنس نقل می کند که رسول خدا و ابوبکر و عُمَر ، « بسم اللّه الرحمن الرحیم » را به جهر می خواندند .

و روایت سوم ، این است که از اَنس درباره جهر به « بسم اللّه الرحمن الرحیم » و اخفاتِ آن سؤال شد ، گفت : این مسئله را نمی دانم .

پس ثابت شد که روایت از اَنس ــ در این مسئله ــ بسیار آشفته است و اضطراب دارد و تعارضِ آن از بین نمی رود ؛ از این رو ، باید به دیگر دلالت ها رجوع کرد .

و نیز تهمت دیگری در آن وجود دارد و آن اینکه : علی در جهر به «بسمله» مبالغه می کرد ، چون دولت به بنی اُمَیّه رسید ، برای اینکه آثار علی را باطل سازند ، در منع از جهر کوشیدند .

شاید اَنس از آنان بیمناک شد و به همین سبب ، سخنانش در این زمینه ، مضطرب است .

هر چند ما در بسیاری از چیزها شک می کنیم ، اما در این شک نداریم که هرگاه میان قول اَنس و ابن مُغَفَّل و قول علی بن ابی طالب (که در طول عُمر بر عقیده اش باقی ماند) تعارض واقع شود ، اخذ به قول علی [علیه السلام [اولی است .

پس این ، جواب قاطعی در مسئله است .(۱)

با این مطلب ، آنچه را ما بیان داشتیم روشن می شود ؛ اینکه امویان ، اندیشه هایی را که به نظرشان می آمد به دیگران نسبت می دادند ؛ به امام علی نسبت دادند که وضوی عثمان را به ابن عباس (دانشمند امت) آموخت ! یا طلحه و زُبَیر و سعد و علی ، تأیید کردند که وضوی عثمان ، همان وضوی پیامبر است ! با اینکه آنان از مخالفان عمده عثمان به شمار می آمدند .

یا روایتِ وضوی ثلاثی غَسْلی را به حسین بن علی علیه السلام نسبت دادند .(۲)

در دیگر ابواب فقه ، امر به همین منوال است ؛ چیزهایی را به این دسته از اصحاب نسبت می دهند که با اندیشه و خط مشی آنان ، ارتباطی ندارد ؛ به عنوان نمونه : روایات سکوت در برابر ظلمِ حاکم یا ایستاده ادرار کردن پیامبر را به حُذَیفه بن یمان (و غیر او) منسوب می سازند .(۳)

این کار ، به چه معناست ؟ آیا بدان خاطر است که حُذَیفه اسامی منافقین را

۱- ۱ . التفسیر الکبیر ۱ : ۱۶۹ .

۲- ۲ . سنن نسائی ۱ : ۶۹ ، حدیث ۹۵ ؛ امالی محاملی : ۲۱۸ ، حدیث ۲۰۳ . در جلد سوم این پژوهش ، پدیده اختلاف نقل از یک صحابی را وارسی کرده ایم .

۳- ۳ . به عنوان نمونه ، از حُذَیفه بن یمان روایت کرده انـد : «مبادا یکی از شما گامی سوی صاحب قدرتی بردارد تا او را به خواری افکند ؛ به خدا سوگند ، قومی که سلطان را ذلیل سازند تا روز قیامت ، به ذلت افتند . بنگرید به ، مصنف ابن ابی شیبه ۷ : ۴۸۷ ، حدیث ۳۴۴۸ ؛ کنز العمال ۵ : ۳۱۱ ، حدیث ۱۴۳۷۱ ؛ الجامع (معمر بن راشد) ۱۱ : ۳۴۴ ، حدیث ۲۰۷۱۵ . نیز از انس روایت شده که : بزرگان از اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله ما را از این کار نهی کردند [و گفتند که :] فرمان روایانتان را ناسزا مگویید و به آنان خیانت مورزید و نافرمانی شان نکنید ، از خدا بترسید و بُردبار بمانید . بنگرید به ، شعب الإیمان ۶ : ۶۹ ، حدیث ۷۵۲۳ ؛ تاریخ اصفهان ۱ : ۲۵۸ ، حدیث ۴۲۱ ؛ کنز العُمال ۵ : ۳۱۰ ، حدیث ۱۴۳۷۰ (از ابن جَریر) .

می دانست ؟! و صدور این روایات از او ، به منزله مبالغه در سکوت در برابر ظلمِ حاکمان است ؟

به فرض صحت صدور چنین اخباری از حُذَیفه ، این روایات به او اختصاص دارد و به منزله وصیت رسول خدا به حُذَیفه در رسوا نساختن منافقان است در این سخن که فرمود : «إلاّ أن تری کفراً بَوّاحاً» ؛(۱) مگر اینکه کفر بسیار آشکاری [از آنها] بنگری .

اما عمومیت بخشیدن این کار بر همه مسلمانان و استخراج اصل شرعی از آن ، تحریف سنت و باورِ اصیل اسلامی است که به لزوم رویارویی با ستمگران فرا می خواند و بزرگ ترین جهاد را در این می داند که : انسان ، کلمه حقی را نزد سلطان ستمگری بر زبان آورد .(۲)

چگونه اسلام اجازه می دهد که شخصی فاسق امارت مسلمانان را عهده دار شود ، در حالی که خدا در قرآن تصریح می کند که « لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ »(۳) (عهد من به ستمگران نمی رسد) این بینش به چه معناست ؟

بنابراین ، موضع اَنس بن مالک ، بر اصالت مکتب وضوی ثنائی مَسْحی رهنمون است ؛ زیرا علی رغمِ مخالفت اَنس با امام علی علیه السلام و عدم شهادت به صدور جمله «مَن کنتُ مولاه»(۴) (هر که من مولای اویم) درباره آن حضرت ، با سرسختی تمام از وضوی مردم دفاع می کند .

این رفتار او به چه معناست ؟ آیا بدان جهت نیست که این وضو ــ نزدش ــ ثابت

ص: ۲۹۶

---

۱ - ۱ . بنگرید به سنن ابی داود ۱ : ۶ ، حدیث ۲۳ (از حُذَیفه) ؛ سنن نسائی ۱ : ۲۵ ، حدیث ۲۶ ــ ۲۸ (نیز در این باب ، از مغیره بن شعبه و ابو هُرَیره ، حدیث نقل شده است) .

۲ - ۲ . سنن نسائی ۷ : ۱۶۱ ، حدیث ۴۲۰۹ (از طارق بن شهاب) ؛ مسند احمد ۳ : ۱۹ ، حدیث ۱۱۱۵۹ .

۳ - ۳ . سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴ .

۴ - ۴ . نهج البلاغه ۴ : ۷۴ ، حکمت ۳۱۱ ؛ عیون الحکم والمواعظ : ۱۶۴ ؛ و بنگرید به ، حلیه الأولیاء ۵ : ۲۷ ، ترجمه ۹۳ (طلحه بن مصرف) ؛ محاضرات الأدباء ۱ : ۴۹۰ و جلد ۲ : ۳۱۸ .

است و خود دید که پیامبر این گونه وضو می ساخت و قرآن ، همین وضو را گویاست ؟!

خبری باژگونه

امویان (از باب ملازمه) در راستای تضعیف این اخبار کوشیدند ؛ از انس روایتی آوردند که به وضوی ثلاثی فرا می خواند تا بدین وسیله ، با روایتی که در وضوی مَسْحی از او ثابت است ، درافتند .

طَبَرانی در المعجم الصغیر ــ به سندش ــ از عُمَر بن اَبان بن مُفَضَّل مَدَنی ، روایت کرده است که گفت :

اَنس بن مالک ، چگونگی وضو را به من نمایاند ؛ ظرف آب دسته داری را گرفت و بر سمت چپش گذاشت و بر دست راستش آب ریخت و آن را سه بار شست ؛ سپس بر دست راستش آب ریخت و سه بار سه بار وضو گرفت و سرش را سه بار مسح کشید و آب جدیدی را برای گوش هایش برگرفت و آن دو را مسح کشید .

پرسیدم : گوش هایت را مسح کشیدی !

گفت : ای جوان ، گوش ها جزو سرند ، نه صورت .

سپس گفت : ای جوان ، آیا دیدی و فهمیدی یا دوباره این کار را برایت تکرار کنم ؟

گفتم : کفایتم کرد ، فهمیدم .

گفت : رسول خدا را دیدم که این گونه وضو می گرفت .(۱)

در این حدیث ، چند خدشه داریم :

اول : سند این حدیث ، آشفته است ؛ زیرا در آن آمده است : برای ما حدیث کرد جعفر بن حُمَید بن عبد الکریم بن فَرّوخ بن دیزج بن بِلال بن سَعْد انصاری دمشقی

۱- ۱ . المعجم الصغیر ۱ : ۲۰۱ ، حدیث ۳۲۲ ؛ المعجم الأوسط ۳ : ۳۴۷ ، حدیث ۳۳۶۲ .

[گفت :] برایم حدیث کرد جدّ مادری ام ، عُمَر بن اَبان بن مُفَضّل .

۱ . این سند ، دلالت دارد بر اینکه حدیثی را که طَبَرانی از اَنس می آورد ، با دو طبقه فاصله است در حالی که می دانیم ، روایتِ حدیثی مثل این را طَبَرانی جز با سه یا چهار واسطه نمی تواند روایت کند .(۱)

۲ . با این فرض که «بن» را در سند به «عن» تبدیل شود و ضبط درست «عن بلال بن سعد» باشد ، می گوییم : با این نام ها ، هیچ کس از «بلال بن سعد» روایت نکرده است ، و او از جدّ مادری اش روایت نمی کند(۲) و در کتاب های رجال ، کسی به این نام شناخته شده نیست .

۳ . آری ، احتمال می رود راوی این حدیث ، از هواداران حکومت باشد و از کسانی که می خواهند آنچه را به نظرشان می رسد به فقهای درباری نسبت دهند .

ابو زُرْعَه دمشقی می گوید :

بِلال بن سعد ، یکی از علما در خلافت هشام بود و قصّه های زیبایی می گفت .(۳)

باری ، چنین اخباری به دل نمی چسبد و نمی توان به آنها اطمینان یافت .

دوم : راوی خبر گذشته ، از راویان معروف به نقل حدیث و از اهتمام ورزان به آن نمی باشد و همین بس که طَبَرانی درباره اش می گوید : عُمَر بن اَبان ، به جز این حدیث ،

ص: ۲۹۸

۱- ۱ . بدین ترتیب ، حدیث طبرانی ، بر اساس واسطه هایی که از سند افتاده اند ــ به حسب اصطلاح ــ «مُعَلَّق» یا «مُرْسَل» یا «مُعْضَل» است و به اتفاق در اینجا حجت نمی باشد .

۲- ۲ . سُبکی این حدیث را تضعیف می کند ، می گوید : در اسناد آن شیخ طبرانی (جعفر بن حُمَید) و شیخ جعفر ــ عُمَر بن اَبان ــ وجود دارند ، که هر دو افرادی مجهول (ناشناخته)اند ؛ بنگرید به ، طبقات الشافعیه (سبکی) ۹ : ۲۸۰ . ذهبی در «میزان الإعتدال ۲ : ۱۳۲ ، ترجمه ۱۵۰۱» می نویسد : معلوم نیست وی کیست ، حدیث بر ضعفِ او دلالت می کند ؛ در «لسان المیزان ۲ : ۱۱۴ ، ترجمه ۴۶۳» نیز همین سخن را می آورد .

۳- ۳ . تاریخ دمشق ۱۰ : ۴۸۲ ؛ تهذیب الکمال ۴ : ۲۹۲ ؛ تهذیب التهذیب ۱ : ۴۴۱ ، ترجمه ۹۳۲ ، بلال بن سعد بن تمیم اَشعری .

روایت دیگری را از انس نقل نکرده است .

سوم : اگر از باب جَدَل ، این روایت را صحیح فرض کنیم ، به نظر می رسد صدور آن در زمان حَجّاج و عبد الملک بن مروان باشد ؛ زیرا رویکردها و موضع گیری های او برایمان آشناست ؛ وی تنها به این جهت به آزار و اذیت صحابه می پرداخت و با آنان در می افتاد که در وضو (و دیگر احکام) از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کردند و علی رغم همه سختی ها بر سنتِ آن حضرت پایدار ماندند .

برای تأیید این گفته ، نقل خبری در این راستا تهی از فایده نیست .

ابن عساکر ــ در تاریخ خود ــ از ابوبکر عیّاش ، از اَعْمَش ، می آورد :

اَنس بن مالک به عبد الملک بن مروان نوشت : ای امیر مؤمنان ، من نُه سال به محمّد خدمت کردم [در لفظ دیگر است که : من ۹ سال در خدمت پیامبر بودم] و اللّه ، اگر یهود و نصارا شخصی را درک می کردند که پیامبرانشان را خدمت کرد ، او را گرامی می داشتند ، حَجّاج ، بافندگان بصره [و دریافت مالیات از آنها] را به من وعده می دهد .

عبد الملک به حجّاج نامه نوشت و از او خواست که از اَنس عذرخواهی کند .

حَجّاج پیش انس آمد ، تا انس از ماجرا با خبر شد ، بیرون آمد و به راه افتاد تا نزدیک حجاج رسید ، گفت : ای ابو حمزه ، آیا از من ناراحت شدی ؟

حجّاج گفت : آیا [دوست داری] ناراحت نشوم ؟! از اینکه به بافندگان بصره حواله ات داده ام ، از من شکایت کردی !

انس گفت : ای ابو حمزه ، مَثَل من و تو ، این سخن است که می گوید : «به در بگو تا دیوار بشنود» می خواستم کسی جرأت عتاب بر من را نیابد .(۱)

۱- ۱ . بنگرید به ، تاریخ دمشق ۹ : ۳۷۳ ، ترجمه ۸۲۹ ؛ تهذیب الکمال ۳ : ۳۷۴ ، ترجمه ۵۶۸ ؛ المستدرک علی الصحیحین ۳ : ۶۶۴ ، حدیث ۶۴۵۴ (با اختصار) .

با این منطق ، با صحابه مقابله می کردند و می کوشیدند نظراتِ خود را به اجرا درآورند .

بـا توجه به این واقعیت ، آیـا می توان به آن دسـته از احـادیث انس (و دیگران) که تحت فشـار و سـیطره حکام بر زبان آمـد ، اطمینان کرد ؟!

چهـارم : این سـخن راوی که «به انس گفتم : گوش هـایت را مسـح کشـیدی ؟...» می فهمانـد که راوی این کـار را جایز نمی شمرد و مسح گوش ها را بر نمی تافت ، بلکه از این کار اَنس ، تکان خورد .

وتأکید انس برای راوی و اینکه گوش ها جزو سـرند (نه صورت) و همچنین این سـخن اَنس که «آیا دیدی و دریافتی یا برایت اعاده کنم ؟ گفتم : بسـنده ام کرد ، فهمیدم» دلالت دارد بر اینکه مسح گوش جزو سـیره مسلمانان نبود و اَنس آن را در حالت خشم وانفعال [ناچاری] بر زبان آورد .

به فرض صدور این حدیث صـحیح باشد ، احتمال می رود از روایاتی باشد که برای دیدگاه مذهب مالکی به آن اسـتدلال می شود ؛ زیرا آنان بر مسـح همه سر تأکیـد دارنـد ، بـدین جهت که «باء» را در « برؤوسـکم » باء الصاق می دانند (نه باء تبعیض) چنان که در بحث قرآنی و فقهی و لغوی این پژوهش ، آن را روشن خواهیم ساخت .

پس این روایت (و غیر آن) برای مذهب مالکی سودمند است و با دیگر مذاهب همخوانی ندارد .

در این روایت ، حکم پاها را نمی نگریم که آیا مسح است یا شستن ؟ لیکن از آنجا که ثابت از انس مسح پاهاست (و این کار ، خوشایند حاکمان نبود) آن را رها کردند و از دلالت التزامی و وضوی ثلاثی اسـتفاده کردند که وی پاها را می شوید و مسح نمی کشد .

همه اینها برای آن است که اخبار انس را با حجاج ــ در اهواز ــ و تأکید او را بر مسح پاها تضعیف کنند .

اکنون حدیث دیگری را بررسی می کنیم :

طَبَری در المعجم الصغیر از ابراهیم بن اَبی عَبْلَه ، روایت کرده است که گفت :

از انس بن مالک پرسیدم : چگونه وضو بگیرم ؟

گفت : نمی پرسی رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه وضو می گرفت ؟ رسول خدا را دیدم که سه سه [شستن سه بار اعضای وضو] وضو می ساخت و می فرمود : پروردگارِ بزرگ مرا به همین شیوه ، فرمان داد .(۱)

این روایت (مانند دیگر احادیث) وجود اختلاف در وضو را در دوران اموی گویاست و اینکه یکی از محورهای اختلاف ، شستن سه بار اعضای وضو بود .

ما نمی خواهیم در این روایت یا آن روایات ، مناقشه کنیم ، بلکه خاطر نشان می سازیم که سیاستِ اموی و عباسی ، پشت صحنه طرح بعضی از مفاهیم حاکم در آن زمان (در فقه یا در حدیث) بود و این سیاست ، تفسیر قرآن و لغت و دیگر بحث ها را در برمی گرفت .

اگر این متون را با روح علمی و تُهی از تعصّب وارسی کنیم ، به حقایق تلخی دست می یابیم که عامه طاقت شنیدن آن را ندارد ؛ زیرا نقش سیاست و بازی آنها با مصادر تشریع (از طریق تدوین آنچه به نفع آنهاست و طرح آنچه خوش ندارند) برایمان ثابت می شود و اینکه حرکتِ نگارش حدیث و لغت و تاریخ (و اموری مشابه اینها) سازگار با خواسته های حکومت ها و هوا و هوس آنها ، صورت گرفت .(۲)

همه اینها ما را به پیرایش و دقت نظر در ملابسات تشریع و زمانِ تدوین حدیث (و

۱- ۱ . المعجم الصغیر ۱ : ۶۴ ، حدیث ۷۶ . طبرانی می گوید : جز قَتاده کسی این روایت را از ابن ابی عَبْلَه روایت نکرده است ؛ و در «المعجم الأوسط ۲ : ۱۵۹ ، حدیث ۱۵۷۱» می افزاید : این روایت را زبیر بن محمد قرشی ــ به تنهایی ــ از قتاده ، نقل می کند .

۲- ۲ . هنگام وارسی دوران عباسی اول ، به آگاهی های بیشتری ــ در این زمینه ــ پی خواهیم برد ؛ نیز نگاه کنید به کتاب «منع تدوین حدیث» اثر نگارنده .

بیان ملابساتی که در سنت راه یافت) وا می دارد .

توسعه دایره این بحث ها ، به معنای خروج از واقع نگری در بحث و دامن زدن به امور جانبی (که بدان ها نیازی نداریم) نیست ، بلکه تطبیق منهج جدیدی در این عرصه است که مبتنی بر وارسی همه رویدادهای مرتبط با حدیث از همه جنبه ها (تاریخی و تشریعی و سیاسی) می باشد و قوامِ این گونه بحث ها ، بر شرح ماجراهایی این گونه (و اکتفا نکردن به بررسی سندی بی شناخت ملابسات تشریع) وابسته است .

باری ، خروج و تخطی ما از خط مشیی که بدان معتقدیم ، عیب بزرگی است ؛ زیرا سیمای روشن احکام را نمی توان دریافت مگر به وسیله این قضایا و مانند آنها .

منعِ تدوین حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله در دوره ابوبکر و عُمَر ، مقرر شد تا مردم به جهل آنها پی نبرند ، سپس به جهت اسباب و انگیزه هایی ، حاکمان تدوین حدیث را در پیش گرفتند .(۱)

اکنون ، می پرسیم : حاکمانی که به تدوین سنت پیامبر فرا خواندند ، چه کسانی بودند ؟ آیا اینان ، همان فرزندان ابوسفیان و حَکَم بن عاص و کسانی شبیه آنها ، به شمار نمی آمدند ؟

آیا اینان ، همان افرادی نبودند که رویاروی پیامبر ایستادند و از سر ناچاری به اسلام درآمدند ؟!

چگونه می توان بنی مروان را بر ودایع نبوت امین دانست ، در حالی که پیامبر بر جد و پدرشان لعنت فرستاد و آن دو را از مدینه بیرون راند ؟!

چگونه می توان احکام دین را از معاویه ستاند ، همو که به مُغِیره (آن گاه که از وی

۱- ۱ . بنگرید به ، مصنف ابن عبد الرزاق ۱۱ : ۲۵۸ ، حدیث ۲۰۴۸۷ ؛ الطبقات الکبری ۲ : ۳۸۹ ؛ تقیید العلم (خطیب بغدادی) : ۱۰۷ ؛ سنن دارمی ۱ : ۱۲۲ ، حدیث ۴۰۴ (سفیان از زُهْری مثل آن را روایت می کند) ؛ جامع بیان العلم و فضله (ابن عبد البر) ۱ : ۷۷ ؛ حلیه الأولیاء ۳ : ۲۶۳ ، ترجمه ۵۴ ؛ البدایه و النهایه ۹ : ۳۴۵ .

خواست از آزار بنی هاشم دست بردارد تا نام و یادش ماندگارتر گردد) گفت :

چه آرزوی خامی ! به بقایای کدام نام و یاد دل ببندم ؟! آن برادرِ تیمی به قدرت رسید ، عدالت ورزید و آنچه را از دستش برآمد ، انجام داد ، اما پس از آنکه مُرد ، یادش از میان رفت مگر اینکه کسی یادی از «ابوبکر» کند .

سپس آن مرد عدی فرمان روا شد ، ده سال آنچه را در توان داشت به کار بست ، اما همین که هلاک گردید نامش هم از یادها رخت بربست مگر آنکه گوینده ای اسمی از عُمَر به میان آورد .

لیکن به نام ابن اَبی کَبْشَه هر روز پنج بار بانگ زده می شود : «أشهد أنّ محمّداً رسول اللّه» (گواهی می دهم که محمد رسول خداست) !

ای بی پدر ، کدام عمل باقی ماند و کدامین نام و یاد بعد از این شهادت ، دوام می آورد ؟!

به خدا سوگند ، از بنی هاشم دست بر نمی دارم تا همه آنها را به خاک سیاه نشانم .(1)

یا این سخن ابوسفیان که چون شنید مؤذن می گوید : «أشهد أنّ محمّداً رسول اللّه» (گواهی می دهم که محمّد رسول خداست) گفت :

ای فرزند عبد اللّه ، خوشا به حال پدرت ! بلند همت بودی ، برای خود جز این را نپسندیدی که نامت در پی نام پروردگار جهانیان آید .(2)

و آن گاه که معاویه به کوفه درآمد ، گفت :

به خدا سوگند ، برای این با شما نمی جنگم که نماز گزارید و روزه بگیرید و

۱- ۱ . الأخبار الموفقیات : ۵۷۶ _ ۵۷۷ ؛ مروج الذهب ۳ : ۴۵۴ ؛ شرح نهج البلاغه ۵ : ۱۳۰ ، باب أخبار متفرقه عن اَحوال معاویه ؛ کشف الغمه ۲ : ۴۶ .

۲- ۲ . شرح نهج البلاغه ۱۰ : ۱۰۱ (به نقل از احمد بن ابی طاهر در کتاب اخبار الملوک) ؛ بحارالأنوار ۳۳ : ۲۰۲ ، حدیث ۴۹۰ .

حج گزاریـد و زکات بپردازیـد ، این کارها را خود انجام می دهیـد ؛ برای امارت بر شـما می ستیزم ، خدا آن را به من داده و شما بر نمی تابید که من امیرتان باشم .(۱)

از پدر معاویه ، سخنانی گستاخ تر از این ، بر زبان آمده است .(۲)

یـا چگونه می توان به روایـات آنهـا [دل سپرد و] اطمینـان یافت و چگونه آنها را بر گنجینه های نبوت امین بـدانیم با اینکه از مکر و حیله و موضع گیری آنهـا نسبت به پیامبر صـلی الله علیه و آله آگاهیم و می دانیم که چگونه روح نژادگرایی و تفرقه را میانِ مسلمانان پراکندند ؟

آیـا ممکن است کسـی به فقه حجّاج اطمینـان کنـد ؟ همو که عبـد الملک بن مروان را بر پیـامبر ترجیـح می داد و زیارت قبر رسول خدا را بر نمی تافت !(۳)

پرسش هایی که پاسخ می طلبد

چگونه گرفتن احکام از حاکمانی جایز است که سیمای پیامبر صلی الله علیه و آله را این گونه ترسیم کردند ؟!

بـا برخوردی که از بزرگـان اُمَوی نسـبت به پیامبر صـلی الله علیه و آله سـراغ داریم ، چگونه به سـنتی که از سوی آنان تـدوین گشت ، دل سپاریم ؟

چرا سلطان ، [بعضی از] مُحدِّثان را به تدوین سنّت مجبور ساخت ؟ این اکراه (و اجبار) به چه معناست ؟

۱- ۱ . بنگرید به ، مصـنف ابن ابی شیبه ۶ : ۱۸۷ ، حدیث ۳۰۵۵۶ ؛ تاریخ دمشق ۵۲ : ۳۸۰ ، ترجمه ۶۲۹۷ و جلد ۵۹ : ۱۵۰ _ ۱۵۱ ، ترجمه ۷۵۱۰ ؛ البدایه و النهایه ۸ : ۱۳۱ ، احداث سنه ۶۰ ه ؛ سیر اعلام النبلاء ۳ : ۱۴۷ ، ترجمه ۴۰ ؛ مقاتل الطالبیین : ۴۵ (متن از این مأخذ است) .

۲- ۲ . بنگرید به ، تاریخ طبری ۸ : ۱۸۵ ، احداث سنه ۲۸۴ ه ؛ شرح نهج البلاغه ۲ : ۴۵ .

۳- ۳ . شـرح نهج البلاغه ۱۵ : ۲۴۲ ؛ العقـد الفرید ۵ : ۴۲ ، بـاب من زعم أنّ الحجـاج کـان کافراً ؛ الکامل فی اللغه (مبرد) ۱ : ۱۸۵ ، باب فی تکفیر الحجّاج .

چرا زُهْری شرم می کند از اینکه سنت را برای سلطان بنویسد و برای مردم آن را ننگارد ؟

آیا هدف حکومت از تدوین حدیث این بود که آنچه را می پسندد ضبط کند و آنچه را خوش ندارد محو و نابود سازد ؟!

وجدان زُهری او را بر چه چیزی ملامت می کرد ؟ اینکه بر اساس دستور حُکام بعضی از احادیث را بنویسد و بعض دیگر را وانهد ؟ یا چیز دیگری در میان بود ؟

حاکمی که زُهری را به این کار واداشت ، اُموی بود یا مروانی ؟ آیا سیاستِ این دو حکومت _ در این راستا _ با هم فرق داشت ؟

چرا هدایای پیاپی حاکمان ، سوی فقهای درباری (که به بیعت آنان درمی آمدند) سرازیر می شد ، در حالی که «حُجر» و یارانش را از حقوق بیت المال محروم می ساختند ؟

چگونه زُهری _ بعد از آنکه همکاری با هشام را دوست نداشت _ نزد هشام منزلت یافت ؟(۱)

چرا ابو هُرَیره ، اول راوی اسلام [از نظر فزونی روایات] نامیده می شود ، نه دیگر صحابه ؟!

چرا معاویه ، برای عایشه گردنبند طلایی می فرستد که در آن گوهری بود و صد هزار درهم می ارزید ، و به دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله اهمیت نمی دهد ؟(۲)

ابو نُعَیم آورده است که : معاویه به عایشه ، لباس و پول و چیزهایی را هدیه کرد که

۱- ۱ . بنگرید به ، أضواء علی السنه المحمدیه : ۲۶۰ ؛ درباره «زُهری» در جلد دوم سخن خواهیم گفت .

۲- ۲ . بنگرید به ، الزهد (ابن السری) ۱ : ۳۳۷ ، حدیث ۶۱۸ ؛ صفه الصفوه ۲ : ۲۹ ؛ الذخائر و التحف (قاضی رشید بن زبیر) : ۱۱ .

در صندوقچه اش می گذاشت .(۱)

ابن کثیر از عطا روایت می کند که : معاویه برای عایشه (که در مکه به سر می بُرد) گردنبندی فرستاد که قیمتش صد هزار [درهم] بود ، و عایشه آن را پذیرفت .(۲)

از عُرْوَه روایت شده که معاویه برای عایشه صد هزار [درهم] فرستاد .(۳)

معاویه را می نگریم که با گستاخی تمام ، بیت المال را به دوستداران عثمان اختصاص می دهد و به سائل می گوید : دین مردم را از آنها خریدم و [عطا به] تو را به دینت و نظرت درباره عثمان وانهادم ؟(۴)

چگونه ابن عُمَر هدیه معاویه را (که صد هزار درهم بود) می پذیرد و آن گاه که معاویه ، بیعت با یزید را به او یادآور می شود ، می گوید : این را می خواهد [و با این هدایا می خواهد دینم را بخرد] در این صورت ، دینم خیلی ارزان است ؟(۵)

چگونه ابو هُرَیره لباس خز می پوشد(۶) و جامه زربفت(۷) و کتانِ رنگ آمیزی شده(۸) و ابریشم(۹) به تن می کند ، پس از آنکه روزگاری پابرهنه بود و جز تن پوشی فرسوده به تن

۱- ۱ . حلیه الأولیاء ۲ : ۴۸ .

۲- ۲ . تاریخ دمشق ۵۹ : ۱۹۲ ، ترجمه ۷۵۱۰ ؛ البدایه و النهایه ۸ : ۱۳۷ ، احداث سنه ۶۰ه .

۳- ۳ . حلیه الأولیاء ۲ : ۴۷ ؛ البدایه و النهایه ۸ : ۱۳۶ (احداث سنه ۶۰ه) ؛ تاریخ الإسلام ۴ : ۲۴۸ ؛ تاریخ دمشق ۲۷ : ۴۱۱ ، ترجمه ۳۲۶۳ ، عبد اللّه بن حسین سلمی .

۴- ۴ . تاریخ طبری ۴ : ۱۸۰ ، احداث سنه ۵۰ ه ؛ تاریخ دمشق ۱۰ : ۲۷۹ ، ترجمه ۹۰۹ (بِشر بن هَلْباء کلبی) ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۳۲۲ ، احداث سنه ۵۰ ه .

۵- ۵ . الطبقات الکبری ۴ : ۱۸۲ ؛ الکامل فی التاریخ ۳ : ۳۵۱ (باب ذکر البیعه لیزید ...) ؛ سیر اعلام النبلاء ۳ : ۲۲۵ ، ترجمه ۴۵ ، عبد اللّه بن عمر .

۶- ۶ . مصنّف ابن ابی شیبه ۵ : ۱۵۰ ، حدیث ۲۴۶۳۱ ؛ مصنف عبد الرزاق ۱۱ : ۷۶ ، حدیث ۱۹۹۵۸ و۱۹۹۶۳ .

۷- ۷ . الطبقات الکبری ۴ : ۳۳۳ .

۸- ۸ . صحیح بخاری ۶ : ۲۶۷۰ ، حدیث ۶۸۹۳ ؛ سنن ترمذی ۴ : ۵۸۳ ، حدیث ۲۳۶۷ .

۹- ۹ . حلیه الأولیاء ۱ : ۳۸۴ ؛ تاریخ دمشق ۶۷ : ۳۶۵ ، ترجمه ۸۸۹۵ ، ابو هریره دَوسی .

نداشت(۱) و از گرسنگی می مُرد ؟!(۲)

چگونه ابو هُرَیره با «بُسْرَه» (دختر غَزوان) که زنی فرمان رواست ازدواج می کند و سرورِ او می شود ، بعد از آنکه [روزگاری] در ازای خوراک شکمش مزدور او بود ؟(۳)

چرا برای ابو هُرَیره قصری از عقیق می سازند ،(۴) و در «ذو الحَلیفه» زمین هایی به او (و نه دیگر راویان) اختصاص می یابد ؟!(۵)

این سخن اَصْمَعی به چه معناست که می گوید : شخصی برایم حدیث کرد ، گفت : پیری بیابان نشین پیش [ما] آمد ، حُمران را دید ، پرسید : این ، کیست ؟ گفتند : حُمران بن اَبان است . گفت : این را در حالی دیدم که ردایش بر دوشش کج شده بود ، مروان بن حکم و سعد بن عاص بر یکدیگر پیشدستی می کردند که آن را راست سازند .(۶)

از عبد اللّه بن عامر از پدرش روایت شده که گفت : حُمران بن اَبان پایش را دراز کرد ، معاویه و عبد اللّه بن عامر ، بر هم پیشی می جستند که پای حُمران را مالش دهند .(۷)

رفتار مروان و سعد بن عاص و عبد اللّه بن عامر و معاویه ، با یکی از موالیان گمنام همچون حُمران ، چه معنایی می دهد ؟ و از چه روست ؟ ازدواج حُمران (که یکی از

۱- ۱ . الطبقات الکبری ۴ : ۳۲۶ .

۲- ۲ . صحیح بخاری ۵ : ۲۳۷ ، حدیث ۶۰۸۷ ؛ الطبقات الکبری ۴ : ۳۲۷ و ۳۲۹ ؛ حلیه الأولیاء ۱ : ۳۷۷ ؛ الإصابه ۷ : ۴۳۵ ، ترجمه ۱۰۶۷۴ ، ابو هریره دوسی .

۳- ۳ . الطبقات الکبری ۴ : ۳۲۶ ؛ حلیه الأولیاء ۱ : ۳۷۹ و ۳۸۴ ؛ الإصابه ۷ ، ۵۳۷ ، ترجمه ۹۳۲ بُسْرَه بنت غزوان .

۴- ۴ . الإصابه ۷ : ۴۴۴ ، ترجمه ۱۰۶۷۴ ؛ البدایه و النهایه ۸ : ۱۱۴ ، احداث سنه ۵۹ ه .

۵- ۵ . بنگرید به ، مسند الشامیین ۴ : ۲۲۲ ، حدیث ۳۱۳۶ ؛ فتح الباری ۴ : ۱۴۵ ، باب الصائم یصبح جنباً ؛ شرح مشکل الآثار ۲ : ۱۵ ، باب بیان مشکل ما روی عنه صلی الله علیه و آله .

۶- ۶ . انساب الأشراف ۶ : ۸۹ ؛ تاریخ طبری ۵ : ۱۳ ؛ الوافی بالوفیات ۱۳ : ۱۰۳ ؛ تهذیب الکمال ۷ : ۳۰۵ ؛ تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۷۷ .

۷- ۷ . همان .

موالیان عَجَم است) با زنی از بنی سعد ، چه معنایی را دربردارد ؟

چرا بیشتر کسانی که با معاویه همکاری می کردند ، تصریح دارند که دینشان در خطر است و کسانی که این همکاری را برنمی تافتند برای پاسداری از دین ، با معاویه همدست نمی شدند ؟!

ابن حَجَر ذکر می کند که : معاویه برای عبد الرّحمان بن اَبوبکر (وی از فقهای صحابه و از مردمانی است که بر خلافِ وضوی عثمان ، وضو می گرفتند)(۱) پس از آنکه از بیعت با یزید سرباز زد ، صد هزار درهم فرستاد . عبد الرّحمان ، آنها را به خود معاویه بازگرداند و از گرفتن آنها روی برتافت و گفت : دینم را به دنیایم بفروشم ؟!(۲)

این سخن عایشه به چه معناست که به عبد اللّه بن زُبیر می گوید : مرا در کنار هووهایم به خاک بسپار و در خانه با پیامبر دفنم مکن ؛ چرا که خوش ندارم خود را پاک بنمایانم .(۳)

چگونه است که موضع عایشه از موضع برادرش عبد الرّحمان ، در ماجرای مُرَّه بن ابی عثمان ، متفاوت می شود ؟

مُرّه بن اَبی عثمان از عبد الرّحمان خواست که نامه ای به زیاد بنویسد و سفارش او را

۱- ۱ . بنگرید به ، اصحاب الفتیا من الصحابه (ابن حزم) : ۵۷ ، تحقیق سید کسروی ، چاپ اول ، دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۲- ۲ . الإصابه ۴ : ۳۲۷ ، ترجمه ۵۱۵۵ (عبد الرّحمان بن ابی بکر) این نقل را وی از ابراهیم بن محمد بن عبد العزیز زُهری ، از پدرش ، از جدش می آورد ؛ المستدرک علی الصحیحین ۳ : ۵۴۲ ، حدیث ۶۰۱۵ ؛ تاریخ دمشق ۳۵ : ۳۶ ، ترجمه ۳۸۵۵ ، عبد الرّحمان بن ابی بکر .

۳- ۳ . صحیح بخاری ۶ : ۲۶۷۱ ، حدیث ۶۸۹۶ ؛ و بنگرید به جلد ۱ : ۴۹۶ ، حدیث ۱۳۲۷ . جمله اَخیر ، ترجمه این عبارت است : «فإنّی أکره أن اُزَکّی» . در «فتح الباری ۱۳ : ۲۵۷» آمده است : «یعنی خوش ندارم کسی بر من ثنایی فرستد که در من نیست» و در «عمده القاری ۲۵ : ۵۶» می خوانیم : «یعنی عایشه خوش نداشت فردی گمان برد که وی برترین صحابه ، بعد از ابوبکر و عُمَر است» و در «المستدرک علی الصحیحین ۴ : ۶» آمده است که عایشه گفت : من پس از پیامبر به بدعتی دست یازیدم ، مرا با همسران آن حضرت ، در بقیع دفن کنید (م) .

بکنـد ، عبـد الرّحمان نوشت : «إلی زیاد بن أبیه ، أمّا بعـد ...» (به زیاد فرزنـد پدرش ، اما بعد) مُرّه ترسـید آن نامه را برای زیاد ببرد ، پیش عایشه آمد و از او خواست نامه بنویسد ، عایشه نوشت : «از عایشه ، اُمّ المؤمنین ، به زیاد بن ابی سفیان» .

چون مُرَّه نامه را پیش زیاد بُرد [ابن زیاد آن را خواند و] به او گفت : فردا با نامه ات نزدم بیا .

فردا که شـد ، مردم را جمع کرد و گفت : ای غلام ، آن نامه را بخوان ! وی آن را خواند : «از عایشه ، اُمّ المؤمنین ، به زیاد بن اَبی سفیان» سپس زیاد ، حاجت او را برآورد .(۱)

در معجـم البلـدان مـاده «نهر مُرّه» می خـوانیم : آن گـاه زیـاد قطعـه زمینی بـه مسـاحت صـد جریـب در کنـار نهر «اُبُلَّه» را به او واگذارد و دستور داد نهری را برایش حفر کردند ، که به «نهر مُرّه» معروف شد .(۲)

در شرح نهج البلاغه آمده است :

عایشه ـ هنگام وفات فاطمه علیهاالسـلام ـ برای تعزیت ، پیش بنی هاشم نیامد ، بلکه برای علی علیه السـلام از او سخنانی نقل شد که بر شادی اش دلالت می کرد .(۳)

ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین می آورد :

آن گاه که عایشه خبر قتل علی بن ابی طالب را شنید ، سجده شکر به جا آورد .(۴)

عایشه از پیامبر صـلی الله علیه و آله روایت می کند که گفت : هر که می خواهد به دو مرد دوزخی بنگرد ، به این دو نفر نگاه کند ! عایشه نگاه کرد ، ناگهان دید که علی و عباس [به آن

۱- ۱ . الطبقات الکبری ۷ : ۹۹ .
۲- ۲ . معجم البلدان ۵ : ۳۲۳ .
۳- ۳ . شرح نهج البلاغه ۹ : ۱۹۷ .
۴- ۴ . مقاتل الطالبیین : ۲۷ .

سوی] می آیند .(۱)

آیا نقل این اخبار درباره عایشه صحت دارد ؟

آیا این اخبار با آنچه در فضل علی علیه السلام متواتر و مشهور است ، تناقض ندارد ؟

علی علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورد با مشرکان جنگید و در بستر پیامبر خوابید و تا آخرین لحظات همراه پیامبر ماند تا اینکه آن حضرت را در خاک پوشاند و به دفاع از سنت پیامبر پرداخت ؛ آیا سزامند اوست که گفته شود : وی از اهل دوزخ است ؟!

آیا پاداش کسی که در راه خدا جهاد ورزید و بر خط سنت نبوی پایدار ماند و از مکتب رسالت دفاع کرد ، این است ؟!

چرا در روایت «عایشه» ، معاویه ، مروان ، عبد اللّه بن اَبی سَرْح ، وَلید بن عُقْبَه (و دیگر کسانی که درباره شان لعن صریح وارد شده) اهل دوزخ نیستند ؟!

چرا _ در حدیث دیگر _ عایشه ، علی علیه السلام را نام نمی برد ، می گوید : پیامبر میان دو نفر [که کتف آن حضرت را گرفته بودند] راه می رفت ؟!(۲)

آیا این سخن عایشه ، به جهت کینه و عداوت او با علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت است ؟ چنان که امام علی علیه السلام در سخنی به آن تصریح می کند و می فرماید :

و أمّا فلانهُ ، فَأَدْرَكَها رأیُ النساء وَضِغْنٌ غَلا فی صَدْرها كَمِرْجَلِ القین ؛ وَلَو دُعِیَتْ لِتَنالَ مِنْ غیری ما أَتَتْ إِلَیَّ ، لَم تَفْعَل ؛(۳)

و اما فلان زن ! رأی زنانه بر او چیره شد و کینه ای که چون کوره آهنگری زبانه می کشید ؛ اگر از او خواسته می شد آنچه را در نکوهش و تخریبِ من آورد ، در حق شخصِ دیگر بیاورد ، این کار را نمی کرد .

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه ۴ : ۶۴ .
۲- ۲ . صحیح بخاری ۱ : ۲۳۶ ، حدیث ۶۳۳ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۳۱۲ _ ۳۱۳ .
۳- ۳ . نهج البلاغه ۲ : ۴۸ ، خطبه ۱۵۶ ؛ شرح نهج البلاغه ۹ : ۱۸۹ .

بازگشتی به مطالب پیشین

به آنچه پیش از این درباره حُکّام طرح کردیم ، و نقش آنها در تدوینِ سنّتِ پیامبر صلی الله علیه و آله باز می گردیم و اینکه چرا علی رغم وجود بزرگان تابعی و فقها و مجتهدان برجسته ، حاکمان عهده دار تدوین سنت و صدور فتوا شدند .

حواله به آنها و اخذِ احکام از آنان چه معنا می دهد ؟ آیا آنچه را ابن عُمَر ابراز می دارد سخن حق و راست است ؟ اینکه فتوا و سخن حاکمان ، همان قول خدا و رسول می باشد و خطا در آن راه ندارد ؟

چگونه نگارش سنت از روی اکراه صورت پذیرفت ؟ و مردم مجبور شدند به هر خوب و بدی که بر آنها ارائه می شود ، تن دهند .

در صحیح مسلم آمده است : بُشَیْر عَدَوِیّ ، پیش ابن عباس آمد ، حدیث می کرد و می گفت : «پیامبر فرمود :... پیامبر فرمود :...» ابن عباس نه به حدیث او گوش می داد و نه به وی توجه می کرد .

بُشَیر گفت : ای ابن عباس ، مگر من چه کرده ام ؟ می بینم به حدیثم گوش نمی دهی ! از پیامبر برایت حدیث می خوانم و تو اعتنایی نمی کنی !

ابن عباس گفت :

إنّا کنّا مَرَّةً إذا سَمِعْنا رَجُلاً یقول : قال رسولُ اللّه ، ابْتَدَرَتْهُ أَبْصارُنا وَأَصْغَیْنا إلیه بآذاننا ؛ فَلَمّا رَکِبَ الناسُ الصَّعْبَ والذَّلُول ، لَمْ نَأْخُذْ مِنَ النّاس إلاّ ما نَعْرِفُ ؛(1)

زمانی هرگاه می شنیدیم که شخصی می گفت : «پیامبر فرمود» چشمانمان به او دوخته می شد و گوش هایمان سوی او تیز می گشت ؛ اما چون مردم با بی مبالاتی به هر خوب و بدی روی آوردند [و هر راست و دروغی را به عنوان سخن

۱- ۱ . صحیح مسلم ۱ : ۱۲ _ ۱۳ ، باب النهی عن الروایه ... حدیث ۱۷ ؛ صحیح مسلم (یک جلدی) : ۵۰ ، حدیث ۲۱ .

پیامبر ورد زبانشان ساختند] جز آنچه را که [به درستی اش] آگاهیم ، از [دهان [مردم نمی ستانیم .

و گفته اند : کتابی را که قضاوت های علی علیه السلام در آن بود ، نزد ابن عباس آوردند ، وی به جز اندکی ، بقیه آن را محو ساخت .(۱)

در طبقات الفقهاء از سعید بن جُبَیر نقل شده که گفت :

از عبد اللّه بن عُمَر درباره «اِیلاء» (سوگند) پرسیدم ، گفت : آیا می خواهی [من سخنی بر زبان آورم و تو آن را وردِ زبان سازی و [بگویی : ابن عُمَر گفت : ... ابن عُمَر گفت : ...

گفتم : آری ، قول تو را می پسندم .

ابن عُمَر گفت : [باید به سخن حاکمان دل سپاری و گوش فرا دهی و قول آنان را باز گویی و بیان داری :] اولو الأمر ، در این زمینه گفت ؛ بلکه [سخن آنها را همان قول خدا و پیامبر بدانی ، بگویی :] در این باره ، خدا و رسولش گفت .(۲)

چگونه هنگامِ نبودِ حکم در کتاب و سنت ، آنچه را حاکمان بر می گزینند ، نزد بعضی از مسلمان ها حجت شرعی می شود ؟ آیا به راستی این احکام حجت اند ؟

در جامع بیان العلم وفضله (اثر ابن عبد البرّ) از مُسَیَّب بن رافع نقل شده که گفت :

هنگامی که یک مسئله در قضاوت پیش می آمد و در کتاب و سنت حکمی برای آن نبود «صوافی الأُمراء» (فتواهای حکومتی) نامیده می شد و حکم آن به ایشان واگذار می گشت ؛ برای [فتوا در آن] اهل علم را گرد می آوردند و آن گاه که بر دیدگاهی اتفاق نظر می یافتند ، همان حق و درست ، به شمار

۱- ۱ . بنگرید به مصدر پیشین (حدیث ۲۳) و کتاب توجیه النظر إلی اُصول الأثر ۱ : ۵۱ ، فصل۲ ، فی سبب جمع الحدیث فی الصحف .

۲- ۲ . بنگرید به ، مصنف ابن اَبی شیبه ۴ : ۱۲۸ ، حدیث ۱۸۵۶۶ ؛ تفسیر طبری ۴ : ۱۲۸ .

می آمد .(۱)

چرا ابن عُمَر ــ بعد از خود ــ مردم را بر تمسک به فقه عبد الملك بن مروان رهنمون می شود ؛ زیرا به او گفته شد : بعد از شما [مسائل دین را] از چه کسی بپرسیم ؟ گفت : مروان فرزند فقیهی دارد ، از او بپرسید .(۲)

این مروان ، کیست ؟ آیا همان رانده شده ای نیست که پیامبر او را به همراه پدرش از مدینه بیرون راند ، سپس بعد از یزید ، سر سلسله حاکمان مروانی شد ؟!

آیا آن هنگام که مروان خطبه نماز عید را پیش از نماز خواند ، ابو سعید خُدری بر وی نیاشفت و نگفت : به خدا سوگند [شریعت محمد را] تغییر دادید ؟!(۳)

آیا می توان این سخن جَریر بن حازم را راست پنداشت که گفت ، شنیدم نافع می گفت : مدینه را در حالی دیدم که کوشاتر و فقیه تر و قرآن خوان تر از عبد الملك ، در آن نبود !(۴)

با اینکه می دانیم این عبد الملك همان فرزند مروان بن حکم (رانده شده پیامبر) است که از پدر و مادر اُموی زاده شد ؛ پدرش ، مروان بن حکم بن عاص است و مادرش عایشه ، دختر معاویه بن مُغِیره بن اَبی عاص ، همو که در روز جنگ اُحُد بینی حمزه را بُرید(۵) و همان کسی است که پیامبر دستور داد گردنش را بزنند .

به کدام منطق ممکن است عبد الملك ، فقیه ترین و قرآن خوان ترین مردم به شمار آید ؟ با اینکه می دانیم مدینه ــ هیچ گاه ــ از فقها و عالمان تهی نبوده است . آیا به راستی

۱- ۱ . جامع بیان العلم وفضله ۲ : ۱۴۴ ، باب ما جاء فی ذمّ القول ... ؛ و بنگرید به ، اعلام الموقعین ۱ : ۸۴ (در این مأخذ به جای «صوافی الأمراء» ، «صوافی الأمر» آمده است) .

۲- ۲ . تاریخ بغداد ۱۰ : ۳۸۸۰ ، ترجمه ۵۵۶۸ ، عبد الملك بن مروان ؛ تهذیب الکمال ۱۸ : ۴۱۰ ، ترجمه ۳۵۵۹ ؛ تهذیب التهذیب ۶ : ۳۷۴ ، ترجمه ۷۸۱ .

۳- ۳ . صحیح بخاری ۱ : ۳۲۶ ، حدیث ۹۱۳ ؛ سنن بیهقی ۳ : ۲۰۸ ، حدیث ۵۹۲۹ .

۴- ۴ . تهذیب الکمال ۱۸ : ۴۱۰ ؛ تهذیب التهذیب ۶ : ۳۷۴ ؛ تاریخ بغداد ۱۰ : ۳۸۸ .

۵- ۵ . الکامل فی التاریخ ۲ : ۵۸ ، باب ذکر غزوه حمراء الأسد ؛ و بنگرید به ، البدایه و النهایه ۹ : ۶۳ ، احداث سنه ۸۶ ه .

آن قدر میدان خالی بود که حاکمی همچون عبد الملك ، رهبریِ فقهی و قرآنی مدینه را عهده دار گردد با این ادعا که کسی فقیه تر و قاری تر از او نیست ؟!

چرا انس ـ آن گاه که در دمشق به سر می بُرد ـ بر شرایع اسلام می گریست ؟!

زُهَری می گوید : بر انس بن مالك ـ در دمشق ـ در حالی درآمدم که گریه می کرد ، پرسیدم : چه چیز تو را می گریاند ؟ گفت : از آیین اسلامی که درك کردم چیزی جز همین نماز را سراغ ندارم [که بر جای مانده باشد] و همین نماز هم تباه گشت .(1)

بخاری از غیلان روایت می کند که انس گفت : از آنچه در عهد پیامبر بود چیزی را سراغ ندارم [که بر جای مانده باشد] ! گفتند : نماز که پابرجاست ! انس گفت : مگر آنچه را در نماز بود ، ضایع نساختید !(2)

چرا عبادت در این دوران ، جسدی بدون روح و قالبی بی محتواست ؟!

بخاری از اَعْمَش روایت می کند که گفت، شنیدم سالم می گفت، شنیدم اُمّ دَرْداء می گفت: ابو دَرْداء، خشمگین بر من درآمد، پرسیدم: چه چیزی تو را به خشم آورد؟ گفت:

وَاللّه ، ما أَعْرِفُ مِن أُمّهِ مُحمَّد شیئاً إلاّ أَنَّهُمْ یُصَلُّونَ جمیعاً ؛(3)

ص: 314

1- 1 . صحیح بخاری 1 : 198 ، باب تضییع الصلاه عن وقتها ، حدیث 507 ؛ تاریخ دمشق 9 : 335 ، ترجمه 829 ، انس بن مالك .

2- 2 . صحیح بخاری 1 : 197 ، حدیث 506 ؛ البدایه و النهایه ، 9 : 89 ، احداث سنه 93 . در این مأخذ ، آمده است : «قد صَنَعتم فیها ما صَنَعْتم» (آنچه را خواستید با نماز کردید) و مانند آن در دو مأخذ زیر هست ؛ الجمع بین الصحیحین 6 : 613 ، باب افراد البخاری ، حدیث 2015 ؛ الأحادیث المختاره 5 : 103 ، حدیث 1724 .

3- 3 . صحیح بخاری 1 : 232 ، حدیث 622 ؛ مسند احمد 5 : 195 ، حدیث 21747 . در این مأخذ آمده است : «واللّه ما أعرف فیهم شیئاً من أمر محمد» به نظر می رسد معنای حدیث چنین باشد : امور ناپسند و بدعت آمیزی در امت محمد مرا خشمگین ساخت ، به خدا سوگند ، از امری که در امت محمد بر جای مانده ، چیزی را سراغ ندارم جز اینکه همه نماز می خوانند ؛ بنگرید به ، مرقاه المفاتیح 3 : 147 ، فصل سوم .

به خدا سوگند ، از امت محمد چیزی را سراغ ندارم جز اینکه نماز را با هم (به جماعت) می گزارند .

پس از آنکه مواضع این دسته از حاکمان را در شریعت دریافتیم و به گمراه سازی امت توسّط آنها پی بردیم و دانستیم که چگونه طبق نیازها و خواسته های سیاست به تشریع احکام دست می یازند ، آیا می توانیم به احادیث آنان و اجتهادات حَجّاج و فتواهای عبد الملك و روایات حُمران بن ابان ، اطمینان یابیم و جانمان آرام گیرد ؟!

شگفتا از بازی روزگار ! چگونه اینان به حکومت می رسند و تا آنجا پیش می روند که بر کرسی قضاوت و فتوا می نشینند و پس از آنکه شماری از علمای درباری سوی آنها جذب می شوند [و به خدمتشان در می آیند] با سوار شدن بر گرده آنها ، هر چه را خواستند بر زبان می آورند .

سعید بن جُبَیْر می گوید : رَجاء بن حیوه ، از فقیه ترین فقهای شام به شمار می آمد ، لیکن هرگاه بجنبانی اش ، او را شامی می یابی ، می گوید : عبد الملك بن مروان در این قضیه ، چنین و چنان قضاوت کرد .(۱)

با این سخنان ، گمان دارم درباره عبد الملك و دیدگاهش نسبت به شریعت ، شناخت لازم به دست آمد .

هرگاه حال حُکّام و روزگار شریعت ، چنین باشد ، و بعد از آنکه زورگویان حکومت را قبضه کردند و تحت پوشش اجتهاد و مصلحت ، خط مشی مخالف با پیامبر و سنتش را علنی در پیش گرفتند ، درباره وضوی آن دسته از مردم ، چه می توان گفت .

اینان ، بر چسبیدن به فقه عثمان تأکید داشتند . از عبد الملك رسیده است که گفت : به مُصْحَفی که امام مظلوم برایتان گرد آورد ، پایبند باشید ، به فرایضی بچسبید که امام

۱- ۱ . طبقات الفقهاء ۱ : ۶۹ ، باب ذکر فقهاء التابعین فی الشام ... ؛ تهذیب الکمال ۹ : ۱۵۴ ، ترجمه ۱۸۹۰ ، رجاء بن حیوه ؛ المعرفه و التاریخ ۲ : ۲۱۶ .

مظلومتان برایتان فراهم ساخت . او در این باره با زید بن ثابت مشورت می کرد (و او چه رایزنِ خوبی برای اسلام بود) این دو ، آنچه را استوار بود ، ماندگار ساختند و آنچه را شاذ می نمود ، از نظر انداختند .(۱)

در چنین حال و وضعیتی ، آیا می توان به روایات این حُکام و پیروانشان درباره وضو _ که در کتاب های صحاح و سنن هست _ اطمینان کرد ؟!

اِجبار زُهْری بر تدوینِ سنت ، چه معنایی دارد ؟ چرا وی شرم می کند که احادیث را برای سلطان بنگارد و برای مردم ننویسد ؟

نامه عُمَر بن عبد العزیز به سرزمین ها ، از چه روست که می نویسد : بر شما باد به ابن شهاب زُهْری ، هیچ کس را داناتر از او به سنت گذشته نمی یابید .(۲)

آیا بعد این سخن ، می توان معنا و مقصود کلام زُهری را پوشیده داشت که می گوید :

اگر علم عایشه را با علم همه زنان دیگر بسنجند ، علمِ عایشه برتر است .(۳)

و عطا _ فقیه درباری _ می گوید :

عایشه فقیه ترین و داناترین مردم بود ، و نظرش در میان عامه مردم از همه نیکوتر می نمود .(۴)

چگونه می توانیم به صحت وضویی اعتماد کنیم که ابو هُرَیره انجام می داد و هراسان بود از اینکه مبادا یکی از مسلمانان او را در حال وضو ببیند .

۱- ۱ . بنگرید به ، الطبقات الکبری ۵ : ۲۳۳ ، باب فی بقیه الطبقه الثانیه من التابعین ؛ تاریخ دمشق ۳۷ : ۳۵ ، ترجمه ۴۲۵۹ عبد الملك بن مروان (متن از این مأخذ است) ؛ البدایه و النهایه ۹ : ۶۴ ، احداث سنه ۷۷ . در این مأخذ به جای «اسقطا» ، «استقصیا» ضبط است .

۲- ۲ . تاریخ دمشق ۵۵ : ۳۴۴ ، ترجمه ۷۰۰۱ ، ابن شهاب زُهری ؛ سیر اعلام النبلاء ۵ : ۲۳۵ ، ترجمه ۱۶۰ .

۳- ۳ . الإستیعاب ۴ : ۱۸۸۳ ، ترجمه ۴۰۲۹ ، عایشه بنت ابی بکر ؛ تهذیب الکمال ۳۵ : ۲۳۵ ، ترجمه ۷۸۸۵ ؛ الإصابه ۸ : ۱۸ ، ترجمه ۱۱۴۵۷ .

۴- ۴ . همان .

نسائی ــ به سندش ــ از ابو حازم (م ۱۰۰ ه) نقل می کند که گفت : در حالی که ابو هُرَیره (م ۵۹ ه) این گونه وضو می ساخت ، پشت سرش بودم ، به من گفت : ای بنی فَرُّوخ ،(۱) شما اینجا بودید ؟! اگر می دانستم اینجایی ، این گونه وضو نمی گرفتم .(۲)

احمد ــ به سندش ــ از نُعَیم [بن عبد اللّه] مُجْمِر (م حدود ۱۲۰ ه) روایت می کند که گفت : با ابو هُرَیره بر پشت [بام] مسجد بالا ـ رفتم ، زیر پیراهن ، تَنْ پوش هایی داشت ، آنها را درآورد ، سپس وضو ساخت و صورت و دستانش را شست و دست ها را تا بازوها و پاها را تا ساق بالا داد ، سپس گفت ، شنیدم رسول خدا می فرمود :

إنَّ أُمّتی یَأْتُونَ یومَ القیامه ، غُرّاً مُحَجّلین من آثار الوضوء ؛ فَمَنِ اسْتَطاعَ منکم أَنْ یُطیلَ غُرَّته فَلْیَفْعَل ؛(۳)

روز قیامت ، امتم در حالی می آیند که از آثار وضو ، پیشانی و پاهاشان سفید [و درخشان] است ؛ پس هر که می تواند صورت را [در وضو] به گونه ای بشوید که بخش بیشتری از پیشانی شسته شود ، این کار را بکند .

آیا این روایات ، دلالت ندارد بر اینکه اجتهادِ آزاد [و افسار گسیخته] ابو هُرَیره را بدانجا رساند که شستنِ دست ها را تا بازوها و پاها را تا ساق ادامه دهد ، و این کار ، پیش از زمان ابو هُرَیره و نزد دیگر کسان معهود نبود و او این وضو را با هراس و ترس انجام می داد .

آیا این وضو ، امتداد وضوی عثمان و معاویه و ... نمی باشد ؟

آیا این متون ، دلالت ندارد که این وضو در عهد امویان صورت پذیرفت ؟

۱- ۱ . به کسی که از عرب نیست «بنی فرّوخ» گویند .

۲- ۲ . سنن نسائی ۱ : ۹۳ ، باب حلیه الوضوء ، حدیث ۱۴۹ .

۳- ۳ . مسند احمد ۲ : ۴۰۰ ، حدیث ۲۶۲ . از آنجا که این وضو عجیب است ، بخاری این روایت را در «صحیح بخاری ۱ : ۶۳ ، حدیث ۱۳۶» ناقص می آورد و به قول نُعَیم بسنده می کند که گفت : با ابو هُرَیره بر پشت بام مسجد بالا رفتم ، وضو ساخت و گفت : شنیدم ...

بلکه در اینجا ، ارتباطی میان وضوی ابو هُرَیره و وضوی یهود هست ! چرا کَعْب الأحبار می گوید : جز ابو هُرَیره کسی را ندیدم که تورات نخوانده ، همه مطالب آن را بداند ؟!

آیا سرزمین «دَوْس» یک منطقه یهودی نشین بود ؟ از این نظر که عُمَر آن گاه که دید ابو هُرَیره از پیامبر صلی الله علیه و آله فراوان حدیث بر زبان می آورد ، وی را به تبعید در آنجا تهدید کرد و گفت : از پر گویی در حدیث از پیامبر دست بردار ؛ و گرنه ، تو را به سرزمین «دَوْس» ملحق می کنم .

آیا می توان این روایت ابو هُرَیره را پذیرفت که از پیامبر نقل می کند که فرمود : از بنی اسرائیل حدیث کنید ، باکی بر شما نیست .

آیا این مواضع ، در راستای تأیید حُکّام و استوار سازی اهداف آنها ، صورت گرفت ؟

آیا این سخن ابن عُمَر صحیح است که گفت : در فتنه نمی جنگم و [لیکن] پشت سر هر کس که چیره شد ، نماز می گزارم (۱).

پس ، معنای این سخن خدای متعال چیست که فرمود : « فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلَی أَمْرِ اللَّهِ » ؛(۲) با کسی که تجاوز کرده بجنگید تا به امر خدا گردن نهد .

آیا مشروع بودن حکومتِ هر کسی که قوی تر است ، در ضمن مفاهیم شریعت الهی است تا نگرش خود را از قانون جنگل بر گیرند ؟

چرا امثال این نگرش از سوی ابن عُمَر و ابو هُرَیره (و همتایان آنها) بروز یافت ؟

چگونه بعضی جرأت می کنند به ابن عُمَر کم حدیثی را نسبت دهند در حالی که وی بیش از دو هزار حدیث روایت می کند ؟

۱- ۱ . الطبقات الکبری ۴ : ۱۴۹ .

۲- ۲ . سوره حُجُرات (۴۹) آیه ۹ .

آیا ابن عُمَر کم حدیث است یا اُمّ سَلَمه (همسر پیامبر) و ابوذر و عمّار و دیگر کسانی که از مخالفانِ حُکام بودند و بر سنت پاک پیامبر و راه استوار ، محافظت داشتند ؟

آیا واقعیت را باور کنیم یا آنچه را شَعْبی می گوید راست بدانیم که گفت : یک سال با ابن عُمَر هم نشین شدم ، نشنیدم که از رسول خدا حدیث کند ؟(۱)

چگونه آنچه را ابن سعد و ذَهَبی از امام باقر علیه السلام نقل می کنند ، تصدیق کنیم که آن حضرت درباره ابن عُمَر فرمود : «وی با احتیاط ترین اصحاب پیامبر از این نظر بود که هرگاه چیزی را از آن حضرت می شنود ، زیاده و کم نمی کرد»(۲) در حالی که گفته های عایشه و متون دیگر ، این خبر را تکذیب می کند ؟

چگونه ابو هُرَیره از ابزارهای فعال در سیاست اُموی شد تا آنجا که می دانست مأمورانِ مالیاتی شام کی می آیند و مردم را به فرمان بری از آنها و ناسزا نگفتن به عاملان حکومت ، فرا می خواند ؟!

عَجّاج راجز می گوید :

ابو هُرَیره ، از من پرسید : از کدام سرزمینی ؟

گفتم : از اهل عراق .

گفت : به زودی کارگزاران زکات و مأموران می آیند که زکات اموالت را بستانند ، هرگاه آنان آمدند ، اموالت را به پیشباز آنها ببر و آن گاه که در میان اموالت درآمدند ، در دورترین مکان باش و آنان را با اموالت تنها گذار [تا به دل خواه آنچه را می خواهند برگیرند] .

۱- ۱ . سنن ابن ماجَه ۱ : ۱۱ ، باب التوفی فی الحدیث ، حدیث ۲۶ ؛ سنن دارمی ۱ : ۹۶ ، باب من هابَ الفُتیا ، حدیث ۲۷۳ .

۲- ۲ . بنگرید به ، الطبقات الکبری ۴ : ۱۴۴ ؛ سیر أعلام النبلاء ۳ : ۲۱۳ ، ترجمه ۴۵ ، عبد اللّه بن عُمَر .

مبادا آنها را دشنام دهی ، چرا که در این صورت ، اَجرت از بین می رود ، و آنان [خواه ناخواه] زکات مالت را می ستانند .

و اگر [بر این گرفتن] بُردبار بمانی ، این اموال ، ترازوی اعمالت را در قیامت سنگین می سازد .(۱)

در کتاب الأموال (اثر ابی عُبید) آمده است :

مردی پیش ابو هُرَیره آمد و گفت : آیا اموال ارزشمندم را از مأموران پنهان سازم ؟ ابو هُرَیره گفت : نه ، هرگاه آنان نزدتان آمدند ، نافرمانی نکنید ؛ و هرگاه پشت کردند و رفتند ، ناسزاشان مگویید که در این صورت ، عصیانگرید و گناه ظالم را کم کرده اید ، لیکن بگو : این مال من است و این حق دولت ، حق را بستان و باطل را رها کن ! اگر مأمور به حرفت گوش داد که حق را می گیرد و اگر از حق تجاوز کرد ، همه آن اموال در روز قیامت ، بر ترازوی اعمالت گرد می آید .(۲)

آری ، حاکمان این دیدگاه را [در میان مردم] مطرح می کردند تا کسی در برابر تصرّفات (و کارهای بی قید و بند) آنها نایستد و مردم ، کار خدا را به خدا و کار قیصر را به قیصر واگذارند و امت را خواب کنند و رام و اهلی شان سازند تا از دخالت در امور حکومت و حاکم دوری گزینند و [تنها] روزهای جمعه برای نماز بیرون آیند .

همه اینها برای این صورت می گرفت که روحِ خیرخواهی را از مردم بگیرند و مردمان بی مسئولیتی پدید آورند تا هیچ یک از آنها در برابر غارت بیت المال مسلمانان به وسیله صاحبان قدرت ، برنخیزند و حاکمان اطمینان خاطر یابند و فضای مناسب برای تاخت و تازهای آنها در حدود الهی فراهم آید و آنان در لهو و لعب فرو روند و در

۱- ۱ . الشعر و الشعراء (ابن قتیبه) ۱ : ۳۶۱ .

۲- ۲ . کتاب الأموال : ۴۹۹ ، باب ما یستحب لأرباب الماشیه ... ، حدیث ۱۱۰۲ .

شب های مهتابی میان زیبارویان و کنیزکان در قصرهای باشکوهشان ، به عیش و نوش بپردازند و خوشگذرانی کنند .

دردناک تر از همه اینکه : این نگرش در میان مردم پدید آید که هرکس در حالی بمیرد که به این حاکمان وفادار نباشد ــ به حساب دین آنان ــ به مرگِ جاهلیت [یعنی کافر و بی دین] مرده است .

در هر حال ، این موضوع شعبه های گوناگون دارد و بس دراز دامن است . روند بحث ناچارمان ساخت که به گوشه هایی از آن ــ در این سیاق ــ اشاره کنیم تا فریب کاری های این حکومت ها روشن گردد و خواننده به چهره زشت امویان پی ببرد که چگونه با احکام الهی بازی کردند و فریضه ها را از جهات اصلی شان منحرف ساختند تا شریعت تابع هوا و هوس آنان گردد .

آنان از سر کینه توزی با علی ، سنت را وانهادند و دشمنان علی را مقرّب ساختند و مرجع برای حدیث و فتوا قرار دادند ، سپس جمود بر آرای آنها ــ و عدم تخطی از آنها به نظریه دیگری ــ را لازم شمردند .

از این روست که می بینیم معاویه ، چهارصد هزار درهم به سَمُرَه بن جُنْدَب در برابر نقل روایتی توسط او می دهد که مضمونش این است که آیه « وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ »(۱) (و از مردم کسانی اند که جان خود را برای کسب رضای خدا می فروشند) در شأن ابن مُلْجَم ــ قاتل علی علیه السلام ــ نازل شد .(۲)

مدائنی درباره دوران معاویه ، می نویسد :

احادیث ساختگی فراوانی و بهتان ها [همه جا] انتشار یافت و فقیهان و قاضیان و والیان بر اساس آنها رفتار کردند [در این شرایط] بلای بزرگ ،

۱- ۱ . سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷ .

۲- ۲ . شرح نهج البلاغه ۴ : ۷۳ (به نقل از استادش ابو جعفر) .

قاریانِ ریاکار و دین نمایانی(۱) بودنـد که اظهار خشوع و عبادت می کردند و احادیثی را [در مدح حاکمان و توجیه کارهای آنان] می ساختند تا نزد آنها به نان و نوایی برسند و به مجالسشان راه یابند و به اموال و زمین و خانه دست یابند .

[با گـذشت زمان] این اخبار و احادیث به دست دینـدارانی رسـید که کذب و بهتان را حلال نمی شـمردند [لیکن از واقعیت ماجرا و پیشینه این روایات بی خبر بودند و] این احادیث را پذیرفتند و روایت کردند و آنها را حق پنداشتند .

اگر آنان می دانستند که این احادیث ، سخنان یاوه و باطل است ، آنها را روایت نمی کردند و به آنها معتقد نمی شدند .(۲)

اکنون آنچه را اَرجانی ــ به طور مرفوع ــ از امام صادق علیه السـلام روایت می کند ، با روشـنی و دقت تمام ، برایمان آشکار می گردد . امام علیه السـلام پرسـید : آیا می دانی چرا امر شدیـد که خلافِ قول عامه را برگیریـد ؟ [راوی می گوید] گفتم : نمی دانم ! فرمود :

إنَّ عَليّاً لم یکن یُدینُ اللّه بِدین إلاّ خالَفَ علیه الاُمَّهُ إلی غَیْره ، ارادهً لإبطالِ أَمْرِه ؛ وَکانوا یَسْأَلُون أمیرالمؤمنین عَنِ الشَّیْء لا یَعْلَمونَه ، فإذا أَفْتاهُم ، جَعَلُوا لَه ضِدّاً مِنْ عِنْدهم لِیَلْبِسُوا عَلَی النّاس ؛(۳)

همانا ، علی علیه السلام خدا را به دینی نمی پرستید مگر اینکه اُمت ، از روی مخالفت

۱- ۱ . در برخی از منابع به جای «المستضعفون» ، «المتصنّعون» ثبت است ، ترجمه بر اساس واژه اخیر است (م) .

۲- ۲ . همان ۱۱ : ۴۶ .

۳- ۳ . نگاه کنیـد به ، بحث تعادل و تراجیـح (از اصول امامیه) . این حـدیث را صدوق در «علل الشرائع ۲ : ۵۳۱ ، باب ۳۱۵ ، حدیث ۱» نقل کرده است و در «وسائل الشیعه ۲۷ : ۱۱۶ ، حدیث ۳۳۳۵۷» هست .

با آن حضرت ، به غیر آن رو می آوردند تا امر (ولایت و امامت) او را باطل سازند .

پیش امیر المؤمنین علیه السلام می آمدند و آنچه را نمی دانستند از او می پرسیدند ، چون آن حضرت ، ایشان را فتوا می داد ، از نزد خود ضد سخن آن حضرت را می ساختند تا مسائل دین را بر مردم مشتبه سازند .

چکیده و چند دیدگاه

اشاره

آنچه را بیان داشتیم ، می توان در سه نکته زیر خلاصه کرد :

۱ . حکومتِ اموی ، عهده دار تدوین سنت پیامبر شد . روشن گردید [که امویان به این بهانه] چگونه به تحریفِ مفاهیم دست می یازیدند و ارزشی [ساختگی و دروغین [را جایگزین ارزش دیگر [و واقعیتِ اصیل] می ساختند .

در دوران مروانیان این کار شدت یافت و ضربه سنگینی بر پیکره شریعت وارد آمد . پیش از آن ، احکام فقهی از کسانی چون ابن عُمَر ، عایشه و ابو هُرَیره دریافت می شد ، ابن عُمَر _ بعد از خود _ مسلمانان را به فقه عبد الملک بن مروان رهنمون ساخت .

۲ . تدوین سنت با اجبار از سوی سلطان انجام گرفت و همین برهانی است بر اینکه حکومت در این کار ، خواسته ها و اهداف سیاسی را می جُست .

ما در کتاب منع تدوین حدیث بعضی از این اَغراض را آورده ایم . در آغاز ، تدوین آنچه را حکومت می پسندید و حذف آنچه را ناخوشایند می دانست ، دنبال می شد و در پایان به پی ریزی اصولی انجامید که از شریعت و واقعیت تشریع ، فاصله داشت .

دریافتیم که فقه علی علیه السلام را حُکام بر نمی تافتند و با دیدگاه های آن حضرت ، همسو و هماهنگ نمی شدند .

۳ . اندیشه تدوین حدیث از سوی حُکام ، بعد از شورش عمومی بر ضد امویان ، به خون خواهی امام حسین علیه السلام شکل گرفت ؛ زیرا در پی این واقعه ، مسلمانان به اهل بیت روی می آوردند و بر ضرورت عمل به سنت پای می فشردند .

افزون بر این ، بعضی از صحابه و تابعان ، با التزام به سیره عملی پیامبر صلی الله علیه و آله رویاروی حُکام ایستادند .

مجموعِ این رخدادها ، سردمدارانِ حکومت را واداشت که به طور جدّی در پی تدوین سنت بر اساس خط مشی خودشان برآیند تا بتوانند مشکلاتی را که بسا در

آینده ، مقابل آنها پدید آید ، مهار کنند .

پیش از این گفتیم که رویکرد مردم ، نقل حدیث از پیامبر بود . عثمان ، اعتراف کرد که مخالفانِ وضویش «مردمانی اند که از پیامبر حدیث می کنند» اما مکتب خلیفه و حکومت ، به رأی [و اجتهاد خود] پایبند بود و با کسانی که بر اساس نوشته ها ، حدیث می کردند ، درافتاد و مُصحف ها و نوشته هاشان را سوزاند .

این دو خط مشی در تضاد با هم بودند ؛ حُکام به اینان اجازه نمی دادند که کلام پیامبر را نقل کنند و به تدوین حدیث آن حضرت بپردازند ؛ زیرا در پی آن مردم آگاه و بیدار می شدند و بر اجتهادات نادرست و خطای خلفا پی می بردند .

اما این دسته از صحابه (علی رغم همه فشارها و ملابسات) احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را برای مردم باز می گفتند .

در سنن دارِمی آمده است که مردی پیش ابوذر آمد و به او گفت : مگر از فتوا نهی نشدی ؟! ابوذر سرش را بالا آورد و گفت : مگر تو گماشته بر منی ؟!...

لو وَضَعْتُم الصَمْصامَه عَلَی هذه _ وأَشارَ إلی قَفاه _ ثمّ ظَنَنْتُ أَنّی أُنْفِذُ کلمهً سَمِعْتُها مِن رسولِ اللّه قَبْلَ أَن تُجیزوها عَلَیَّ ، فَأَنْفَذْتُها ؛(1)

اگر شمشیر آخته بر گردنم نهید و من احساس کنم که می توانم پیش از آنکه گردنم را بزنند ، سخنی را که از رسول خدا شنیده ام ، بر زبان آورم [و به گوش دیگران برسانم] این کار را خواهم کرد .

معاویه ، گفت : چه شده است ؟! اشخاصی احادیثی را از پیامبر بر زبان می آورند که ما که در کنارش حضور داشتیم و همدمش بودیم ، از او نشنیدیم ... عُباده بن صامِت برخاست و گفت :

۱- ۱ . سنن دارِمی ۱ : ۱۴۶ ، باب البلاغ عن رسول اللّه ، حدیث ۵۴۵ ؛ و بنگرید به ، صحیح بخاری ۱ : ۳۷ ، باب قول النبی رُبّ مبلغ ... ، حدیث ۶۷ ؛ تاریخ دمشق ۶۶ : ۱۹۴ ، ترجمه ۸۴۹۵ ، ابوذر غفاری .

ما آنچه را از رسول خدا شنیده ایم حدیث می کنیم ، هر چند معاویه آن را برنتابد .(1)

معاویه ، می خواست به حجیت احادیث این افراد ، تشکیک کند (تا این تردید ، نسل اندر نسل ، ماندگار شود) اما موضع گیری عُباده بن صامِت و معارضه وی با معاویه ، تلاش های او را هیچ و پوچ کرد و روشن ساخت که معاویه ، در پی تحریف شریعت است .

بر اساس آنچه گفتیم ، روشن شد که حُکام چون دیدند رقیبانشان به سلاح حدیث ، مُسَلَّح است ، از این زاویه و از همین کانال ، وارد شدند تا با آنها مانور دهند ، و این امر بدانجا رسید که زُهْری (همو که به حسب بعضی از متون ، بر تدوین حدیث مجبور شد) بگوید : «حضور در مجلسی ، بی نسخه ای [از حدیث] ذلت است» و به نشر کتاب ها فرا می خواند .(2)

آری ، حاکمان سیاسی با همه توان می کوشیدند آنچه را ترسیم کرده اند ، به اجرا درآورند و در این راستا به موفقیت فراوانی دست یافتند ؛ بر ساخته های فراوانی را در شمار احادیث درآورند و قصه گویان را به خود نزدیک ساختند تا آنچه را که خوشایندشان است ، روایت کنند .

موضوع وضوی پیامبر از این کلیت بیرون نیست ؛ زیرا موضعِ حُمران یهودی و عَمْرو بن شُعَیْب ناصبی را آشکارا و روشن ، در آن می بینیم ؛ چنان که مواضع دیگری برای یهود و دشمنان اهل بیت ــ در اینجا ــ هست .

طَبَرانی ، آورده است :

معاویه ، کَعْب الأحبار را واداشت تا در «شام» داستان سرایی کند .(3)

۱- ۱ . صحیح مسلم ۳ : ۱۲۱۰ ، باب فی الصرف و بیع الذهب ، حدیث ۱۵۸۷ .

۲- ۲ . بنگرید به ، حلیه الأولیاء ۳ : ۳۶۶ ؛ البدایه و النهایه ۹ : ۳۴۵ .

۳- ۳ . المعجم الکبیر ۱۸ : ۷۶ ، حدیث ۱۴۰ ؛ مسند الشاشی ۱ : ۱۴۷ ، حدیث ۸۳ ؛ الإصابه ۵ : ۶۵۰ ترجمه ۷۵۰۱ ، کعب بن ماتع ...

شیخ ابو جعفر اسکافی می گوید :

معاویه ، گروهی از صحابه و شماری از تابعان را گماشت تا اخبار زشتی درباره علی بر زبان آورند که طعن او را اقتضا کند و نفرت از آن حضرت را برانگیزاند .

برای این کار ، دستمزد بالایی قرار داد که هر کسی را بدان بر می انگیخت ؛ کسانی چون ابو هُرَیره و عَمْرو بن عاص و مُغیره بن شُعبه (و از تابعان ، عُرْوَه بن زبیر) روایاتی ساختند که معاویه را خرسند ساخت .(۱)

ابن عَرَفَه (معروف به نَفْطَوَیْه) می گوید :

بیشتر احادیث ساختگی در فضایل صحابه ، در روزگار بنی امیه ساخته شد ؛ این کار ، برای تقرّب به آنها صورت می گرفت . بنی امیه گمان می کردند با این ترفند بینی بنی هاشم را به خاک می مالند .(۲)

محمّد عَبْدَه می نویسد :

فراگیر شدن بلوای دروغ پراکنی میان مردم ، در دولت بنی امیه ، راست است . در این دوران ، ناقلان فراوان شدند و راست گویان کاستی یافتند و بسیاری از بزرگان صحابه از نقل حدیث دست کشیدند مگر برای کسانی که به حفظ او اعتماد داشتند .(۳)

استاد احمد امین می نگارد :

شگفت این است که اگر یک شکل هندسی برای حدیث رسم کنیم ، به هِرَمی می ماند که رأس آن ، عهد پیامبر است ، سپس به مرور زمان توسعه

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه ۴ : ۶۳ ؛ المعرفه و الرجال (بسیوی ، م۲۷۷ه) ترجمه ابو هُرَیره ؛ ابو هریره (شرف الدین) : ۴۲ .

۲- ۲ . شرح نهج البلاغه ۱۱ : ۴۶ ؛ النصائح الکافیه : ۹۹ .

۳- ۳ . أضواء علی النسّه المحمدیّه : ۳۸۹ ؛ تاریخ الإمام محمّد عبده (رشید رضا) ۲ : ۳۴۷ .

می یابد تا به قاعده هرم می رسیم (که دورترین دوران از عهد پیامبر است) .

در حالی که عکس این حالت (قاعده هرم ، عهد پیامبر و رأس آن به طرف دیگر) خردمندانه می نماید ؛ زیرا صحابه پیامبر ، عارف ترین مردم به حدیثِ آن حضرت بودند ، سپس با مرگ بعضی از آنها و فقدان راوی از وی ، می بایست حدیث کاستی یابد و این روند ادامه پیدا کند .

لیکن می بینیم : احادیث دوران اموی ، بیش از روایات عهد خلفای راشدین است و احادیث عصر عباسی بر روایات دوره امویان فزونی می یابد .(1)

احمد امین ، سپس دلیل این امر را پویایی حرکت هجرت در طلب حدیث ، عنوان می کند و تکاپوی یهود و نصارا برای مسخ شریعت اسلام ، بر آن می افزاید و نقش نظام سلطه و اَهدافش را از یاد می برد که قصد داشتند اسلام را از محتوا تهی سازند و آن را از مجرای اصلی اش منحرف سازند .

جای بسی تأسف است که می بینیم نویسندگانی به حقیقت می رسند ، لیکن [دست یازی به] اسرائیلیات را نیرنگ یهود می دانند و تنها ، نقش آنان را در تحریف اسلام خاطر نشان می سازند و از دستانِ اموی که در ورای آن قرار داشت و آنان را بر این کار ترغیب می کرد ، ذکری به میان نمی آورند .

در اینجا می پرسیم : آیا یهودی که با ذلت جزیه می دادند ، بدون پشتیبانی از سوی نظام حاکم می توانستند نقش تخریبی شان را به کار گیرند ؟

ما با استاد امین ــ در سخن فوق ــ مخالف نیستیم ، لیکن بر ضرورت بیانِ شیوه های پشتیبانی خلفا از یهودیان تأکید داریم تا چهره کریه امویان بیشتر نمایان شود و همه بدانند که در ورای پابرجا سازی هر تحریفی ، امویان دست داشتند .

ما در این پژوهش ، نقش یهود را (که خلفای اموی و عباسی در پشت صحنه آنان را

۱- ۱ . ضحی الإسلام ۲ : ۱۲۸ ــ ۱۲۹ .

کـار گردانی می کردنـد) در نهـادینه ساختنِ وضوی عثمانی ، روشن خواهیم ساخت و اینکه روایات حُمران بن اَبان ـ همو که عثمان او را از خود راند و اهل بصـره حدیثش را ترک کردند ـ در عصـرهای متأخر (بیش از آنچه در عهد عثمان و امویان بر زبان می آمـد) انتشار یافت ، هیـچ معجم حـدیثی را نمی توان دیـد که حـدیث حُمران بن اَبان درباره وضوی عثمان ، در صدر بابِ آن نباشد و این اثبات می کند که خط مشیی او را پشتیبانی می کرد .

با توجه به همه اینها ، آیا درست است که جعل حدیث ، به خوارج و شـیعیان و دیگر بدعت گذاران ـ آن گونه که اهل سنت قائل اند ـ منحصر شود ؟!

ابن حَجَر در مقدمه فتح الباری می گوید :

سپس در اَواخرِ تابعان ، تـدوین آثار [و اَحادیث] و باب بندی اَخبار پدید آمد ؛ زیرا علما در شـهرها پراکنده شدند و از سوی خوارج و رافضی ها ، بدعت گذاری فراوان شد .(۱)

ابن حَجَر به این سـخن لب می گشاید و نقش یهود و مسـیحیان و بی دینانی را که در صـفوف اسـلامی رخنه کرده بودند ، یاد نمی کند .

آیا برای رافضـی ها ـ در زمانی که به شـدت از سوی حُکام تحت فشار و تبعیـد و قتل قرار داشـتند ـ این امکان فراهم بود که احادیث را جعل کنند و آنها را میان مسلمانان انتشار دهند ؟!

آیا به راستی سرآغازِ وضع حدیث به دستِ اینان صورت گرفت یا از سوی دیگران روی داد ؟

چگونه ابن حجر بر چنـد طـایفه از مسـلمانان حمله می کنـد و دربـاره اثر گـذاری اهل کتاب و حکام دوسـتدار آنها در احکام شرعی و گرایش لجام گسیخته آنها در وضع

۱- ۱ . مقدمه فتح الباری : ۶ ؛ قواعد التحدیث : ۷۰ ، باب ۲ ، فی معنی الحدیث .

حدیث (به ویژه در عهد عباسی) حرفی بر زبان نمی آورد ؟!

چگونه ابن حجر وضع حدیث را به خوارج و رافضی ها نسبت می دهد (با اینکه می دانیم آنان پیوسته از مخالفانِ حُکام بودند) و به بنی امیه که از بیم برقِ شمشیرها اسلام آوردند و از ستیز با اسلام تا آخرین لحظه (پیش از آنکه از روی ناچاری مسلمان شوند) دست نکشیدند ، حدیث سازی را نسبت نمی دهد یا وی جعل حدیث را به یهود منتسب نمی سازد ، همان ها که دشمنی شان با مؤمنان از همه شدیدتر است .

آیا رافضی ها که از سوی جاسوسان حکومت جباری که با نیروی اسلحه بر مردم سیطره یافته بودند (و در عصر تدوین حکومتی حدیث ، تحت فشار و تعقیب بودند) می توانستند حدیث جعل کنند و به این گسترد گی و شمول ، وحدتِ امت اسلام را از هم بپاشانند ؟!

در فضایی که اگر رافضی ها فقه حاکم را برنمی تافتند ، نهیب می زد که : «اگر کسی به سرش چنان [فکری [است ، به او می گوییم در شمشیر ما فلان [بُرندگی] است» ،(1) آیا معقول می نماید که این حکومت به آنها اجازه دهد فقه و حدیث رافضی شان را انتشار دهند ؟

آری ، رافضی ها توان آن را نداشتند که آشکارا با جریانِ نیرومند حکومت ، درافتند و عباداتشان را بر اساس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله جز پنهانی نمی توانستند به جا آورند .

عبادت رافضه در فضای سیاسی حاکم

اکنون خبری را می آوریم تا بیشتر روشن گردد که آنچه را رافضه بدان عمل می کرد ، عمل جمع زیادی از صحابه و تابعان بود و غالب اینها هراس داشتند از اینکه عملی را به جا آورند که نظام سلطه نمی پسندید .

۱- ۱ . این سخن را عبد الملک بن مروان ، در ضمن خطبه ای که در مکه ایراد کرد ، بر زبان آورد ؛ روی سخنش با دشمنان و مخالفان است (بنگرید به ، جمهره خطب العرب ۲ : ۱۹۲ ، باب خطب عبد الملک بن مروان ، رقم ۱۶۶) .

احمد ـ به سندش ـ از ابو مالک اَشعری روایت می کند که به قوم خویش گفت :

گرد آیید که با شما نمازی بگزارم که رسول خدا می خواند . چون جمع شدند ، پرسید : آیا در میانتان بیگانه ای هست ؟ گفتند : نه ، مگر یکی از خواهرزاده هامان . گفت : خواهر زاده قوم ، از خود آنهاست .

ظرفی که در آن آبی بود ، خواست و به وضو دست یازید ؛ مضمضه و استنشاق کرد و سه بار صورت و دستانش را شست ،(۱) و سر و پشت پاها را مسح کشید .

سپس با آنها نماز گزارد [و در آن نماز] بیست و دو تکبیر گفت .(۲)

ابو مالک اَشعری می خواست نماز پیامبر را با وضوی آن حضرت ، به قومش تعلیم دهد ، لیکن از حُکام و قدرتِ آنها می ترسید ؛ از این رو پرسید : «آیا در میانتان بیگانه ای هست» تا از نبود نیروهای حکومت مطمئن شود .

این ماجرا ، دلیل بر این است که مسلمانان در پرداختن به عباداتشان آزاد نبودند ، بلکه ناگزیر باید آنچه را حُکام می خواست بیاورند و هر که احکام را از آنان نمی ستاند

۱- ۱ . چگونگی تصوّر شستن بار سوم را نزد قائلان به مسح (خواه از اهل بیت یا از صحابه) در بخش روایی این پژوهش ـ تحت عنوان «دیدگاه توفیقی» ـ روشن خواهیم ساخت .

۲- ۲ . مسند احمد ۵ : ۳۴۲ ، حدیث ۲۲۹۴۹ (به اسناد از سعید بن اَبی عَرُوبه از قَتاده) ؛ المعجم الکبیر ۳ : ۲۸۰ ، حدیث ۳۴۱۲ ـ ۳۴۱۴ (به سند از اَبان بن یزید از قَتاده ، و سعید بن اَبی عَرُوبه از قتاده ، و طلحه بن عبد الرحمان از قَتاده) . عبد الرزّاق ، در «المصنّف ۲ : ۶۳ ، حدیث ۲۴۹۹ ، از مَعْمَر ، از قتاده» این روایت را می آورد و در آن به جای «مسح سر و پا» ، «شستن پاها» آمده است و به نقل از آن در «المعجم الکبیر ۳ : ۲۸۰ ، حدیث ۳۴۱۱ ، از اسحاق دَبَرِی» [«دَبَر» نام مکانی است در «یمن»] و همچنین در «الطبقات الکبری ۴ : ۴۵۸ ، از اَبان از قتاده» . پیروان سلطان ، این حدیث را در مصادر اخیر ، تغییر دادند و در آن ، وضوی غَسْلی را (شستن پاها) قرار دادند ، لیکن حقیقت بر پژوهشگر پوشیده نمی ماند ؛ زیرا در وضوی غَسْلی ، ترس و بیم از [مأموران حکومت] معنا ندارد .

(در فرهنگ اینان) «رافضی» (بیرون از دین) به شمار می آمد که فقه را از حُکام بر نمی گیرد و اسلام را بر نمی تابد !!

این روند به روزگاری که در پی آمد اختصاص ندارد ، بلکه در دوره های پیش از آن ، نیز وجود داشت ؛ چنان که مختص به وضو نیست ، تحریف در دست بسته و دست باز نماز خوانـدن ، «آمین» گفتن [بعد از قرائت سوره حمد] و امثال این دو هم ، گاه روی داده است .

از حُذَیْفَه بن یمان رسیده که گفت : ما گرفتار شدیم تا آنجا که شخص جز مخفیانه نمی توانست نماز گزارد .(۱)

از سَهْل بن سَعْد ساعدی (همو که حجّاج در گردنش مُهر نهاد ، چون به نقل اَحادیث می پرداخت)(۲) روایت شده که گفت :

کانَ النّاسُ یُؤْمَرُونَ أنْ یَضَعَ الرَّجُلُ الیَدَ الیُمْنی عَلَی ذِراعِهِ الیُسْری فی الصَّلاه ؛(۳)

کارگزارانِ حکومت ، امر می کردند که شخصِ نماز گزار دست راستش را بر ساق دست چپش بگذارد .

سخن اَنس گذشت که گفت : هر چیزی ــ حتی نماز را ــ تباه ساختید .(۴)

و کلام ابن مسعود که گفت : نماز را در وقتش به جا آورید ، و نمازتان را با اُمَراء نافله قرار دهید .(۵)

۱- ۱ . صحیح مسلم ۱ : ۹۱ ؛ صحیح بخاری ۲ : ۱۱۶ .
۲- ۲ . اُسد الغابه ۲ : ۳۶۶ ؛ تهذیب الکمال ۱۲ : ۱۸۹ ؛ الإستیعاب ۲ : ۶۶۴ ، ترجمه ۱۰۸۹ ؛ تاریخ طبری ۲ : ۵۴۳ .
۳- ۳ . صحیح بخاری ۱ : ۲۵۹ ، حدیث ۷۰۷ ؛ الجمع بین الصحیحین ۱ : ۵۵۸ .
۴- ۴ . بنگرید به ، صحیح بخاری ۱ : ۶۹۷ ، باب تضییع الصلاه ... ، حدیث ۵۰۶ .
۵- ۵ . صحیح مسلم ۱ : ۳۷۸ ، باب الندب إلی وضع الأیدی ... ، حدیث ۵۳۴ .

و گفته عمران بن حُصَين ـ هنگامی که پشت سر امام علی علیه السلام نماز گزارد ـ به مُطَرِّف ، که بیان داشت : (این نماز) نماز محمد را به یادم آورد .(۱)

و از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمود :

لا واللّه ، ما هُم عَلَى شیء ممّا جاءَ به رَسُولُ اللّه إلاّ اسْتِقْبالَ الكَعْبه فَقَط ؛(۲)

به خدا سوگند ، اینان بر چیزی از آنچه رسول خدا آورد ، نیستند مگر تنها رو به قبله ایستادن [و نماز گزاردن] .

خاطر نشان می سازیم که وقوع اختلاف میان ابن مسعود و عثمان درباره مُصْحَف ها ، و ترک قرائت ابن مسعود و دیگر صحابه از سوی عثمان ، به دلایلی صورت گرفت که در بحث قرآنی به آنها خواهیم پرداخت .

بزرگان دو مکتب در عهد اُمَوی

در بحث پیشین بدین جا رسیدیم که اشخاصی [سرشناس] همان خط مشی وضوی مردم را (همان کسانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می آوردند) در دوره امویان ، نمایندگی می کردند و عبارتند از :

عبد الرّحمان بن ابی بکر بن اَبی قُحافه .

عبد اللّه بن عباس (دانشمند امت) .

اَنس بن مالک (خادم پیامبر) .

و آنان که امتداد مکتب وضویی عثمان را نمایندگی می کردند و یاورانِ شیوه وضوی حکومتی بودند ، عبارتند از :

عایشه ، دختر ابوبکر .

۱- ۱ . صحیح بخاری ۱ : ۲۷۲ ، باب اتمام التکبیر فی السجود ، حدیث ۷۵۳ .

۲- ۲ . المحاسن ۱ : ۱۵۶ ، باب الأهواء ، حدیث ۸۹ ؛ بحارالأنوار ۶۵ : ۹۱ ، حدیث ۲۶ ؛ قصار الجمل ۱ : ۳۶۶ .

رُبَیِّع ، دختر مُعَوِّذ بن عَفْراء .

حجّاج بن یوسف ثقفی .

بـا آگـاهی بر اینکه : عایشه ، در این دوران (علی رغم مخالفت با عثمان در ماجراها و احکام دیگر) به لزومِ شسـتن پاها فرا می خوانـد ، نه بـدان خـاطر که چنین کاری را از پیامبر صـلی الله علیه و آله دیـد ، بلکه به جهت این سـخن پیامبر که فرمود : «وَیْلٌ للأعقاب مِنَ النّار» ؛ وای بر پاشنه ها از آتش .

اگر عایشه می خواست برادرش عبد الرّحمان را به شسـتن پاها فرا خواند ، می بایست به فعل پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال کند ، نه بر قولِ آن حضرت ؛ زیرا استدلال بر مطلوب با این جمله ، دشوار است .

آرزومندیم در بحثِ لغوی و قرآنی ، درنگ ژرفی با احادیث «اَسْبِغُوا الوضوء» (وضو را کامل به جا آورید) و «أَحْسِنُوا الوضوء» (وضوی نیکو بگیریـد) و «ویـلٌ للأعْقـاب مِنَ النّار» (وای بر پاشـنه ها از آتش) داشـته باشـیم و مقـدار دلالتِ این جمله ها را بر شسـتن پاها و سه بار شستن اعضا وارسی کنیم و در آن ، ارزش روایاتِ «اَحسنوا» را (که از اقسام مصالح [مرسله] به شمار می آیند) بسنجیم و چگونگی سوء استفاده حُکام را از این مفاهیم برای استوار سازی وضوی عثمانی ، بنمایانیم .

جـای بسـی تـأسف است که می بینیم فقهـا احادیث پیشـین را ــ بعـد از کتاب و سـنت ــ دلیل سومی بر لزومِ شسـتن پاها ، می شمارند . همین این نظر را تقویت می کند که رأی و قیاس و اسـتحسان ، بر مکتب وضوی عثمانی سـیطره یافت تا آنجا که این مکتب قـالب فقهی به خود گرفت و علما آن را با دلیل پشتیبانی کردنـد و ضـعف های آن را با تأویل زدودنـد تا این مکتب را بگسترانند و مردم را بر آن عادت دهند .

تـاکنون روشـن شـد کـه مقصـود عثمـان از مردمـان (در ایـن سـخن که گفت : «مردمـانی احـادیثی را می آورنـد که نمی دانم چیستند») افراد ذیل اند [که با وضوی عثمان مخالف

بودند] :

علی بن ابی طالب علیه السلام .

عبد اللّه بن عباس .

طَلْحَه بن عُبَید اللّه .

زُبَیر بن عَوّام .

سعد بن اَبی وقّاص .

عبد اللّه بن عُمَر (پیش از قتل عثمان) .

عایشه ، دختر ابوبکر (پیش از قتل عثمان) .

محمّد بن ابی بکر (چنان که در نامه علی علیه السلام به او ، هنگامی که وی را بر مصر گماشت ـ به حسب روایت شیخ مفید و شیخ طوسی ـ وجود دارد) .

عبد الرّحمان بن ابی بکر .

اَنس بن مالک .

با این آگاهی که از ابن عُمَر ، وضوی مَسْحی روایت شده است .

طَحاوی ـ به سندش ـ از نافع ، در این باره می آورد :

ابن عُمَر هرگاه با کفش وضو می گرفت ، پشت پاها را مسح می کشید و می گفت : رسول خدا این چنین وضو می ساخت (۱).

جز اینکه ابن عُمَر ، در دوره امویان ، خط مشی خود را تغییر داد و اَحادیثی در وضوی غَسْلی ثلاثی اعضا از وی روایت شده است و این احتمال که بسا این اقوال منسوب به وی از سوی اُمویان جعل گردید و ابن عُمَر هرگز به آنها لب نگشود ، منتفی نمی باشد ، هر چند همکاری وی را با دولت بنی اُمَیَّه می پذیریم و امکان این اقوال از زبان خود او ، هست .

۱- ۱ . شرح معانی الآثار ۱ : ۳۵ ، باب فرض الرجلین ... ، و صفحه ۹۷ ، باب المسح علی النعلین .

بنابراین ، وضوی مردم در عهد امویان ، در برابر وضوی هواداران خلیفه و حکومت ، در موضعِ ضعف نبود ، لیکن به تدریج رو به ضعف نهاد تا اینکه به بعضی از تابعان و اهل بیتِ پیامبر صلی الله علیه و آله منحصر شد ؛ زیرا دستگاه تبلیغاتی و اجرایی حکومت ، فقه عثمان را استوار می ساخت و جبهه مقابل آن را تضعیف می کرد .

پیش از این گذشت که وضوی عبد الرّحمان بن اَبی بکر و برادرش محمّد و همچنین وضوی ابن عُمَر ، مَسْحی بود . همین دلیل و تأکید بر این است که سیره مسلمانان از عهد پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان ابوبکر و عُمَر ، وضوی مسحی بود ؛(۱) به ویژه با این پشتوانه که در دوره ابوبکر و عُمَر ، اختلاف در وضو وجود نداشت و اکنون فرزندانِ آن دو ، وضوی مسحی می گرفتند .

کلام عَیْنی در عمده القاری گذشت که احادیث کسانی را که بر پاها مسح می کشیدند ، می آورد تا رد کند ، از آن جمله ، حدیث عُمَر را ذکر می کند که ابن شاهین در کتاب الناسخ و المنسوخ آورده است .(۲)

از این رو ، مواضع صحابه و فرزندانِ آنها ، اَمثالِ انس بن مالک و عبد اللّه بن عباس و عبد الرّحمان اَبی بکر ، توجیه پذیر است و علی رغم مخالفت حکام ، به ادامه خط سیر سنت نبوی _ در این دوران _ اشاره دارد .

به این ترتیب ، بحث را به بعضی از «عشره مُبَشَّرَه» (ده نفری که مژده بهشت به آنها داده شد) و همسران پیامبر و خادمان آن حضرت و بعضی از بزرگان صحابه (امثالِ ابن عباس و علی علیه السلام و دیگران) رساندیم که وضوی ثُنایی مَسْحی را برای ما نقل کردند و آن را سنت واجب العمل پیامبر شمردند .

نیز جهل کسانی روشن شد که این وضو را _ تنها _ وضوی رافضه یا شیعه می انگارند .

۱- ۱ . در بحث روایی این پژوهش ، نسبتی را که در بعضی از متون به عُمَر داده اند و گفته اند وی در وضو پاها را می شست _ به خواست خدا _ وارسی خواهیم کرد .

۲- ۲ . عمده القاری ۲ : ۲۴۰ ، باب موجب الوضوء .

به بعضـی از ماجراهای پشت پرده این مسـئله پی بردیم و دریافتیم که وضوی پیامبر و وضوی بزرگان صـحابه ، وضوی مسـحی بود ، نه اینکه این وضو ، وضوی شمار اندکی از صحابه باشد که به سخن آنها اعتنا نمی شود .

اهل سـنت ، از سویی بر لزوم اَخـذ [احکام] از صـحابه ، تمرکز دارنـد و از دیگر سو ، آنچه را که خوشـشان نمی آید رها می کنند ، هر چند از جانب سرآمدِ صحابیان باشد .

این رویکرد چرا ؟

اکنون می پرسـیم : چرا علی رغم مشـروعیتِ وضوی مَسْحی در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و در دوره ابوبکر و عُمَر تا زمانِ ما (و با وجود آنکه فقها و محـدثان ، اَسامی و اقوال مسـح کننـدگان را در کتاب هاشان نقل کرده اند) امروزه در میان مذاهب چهارگانه اهل سنت ، کسی را نمی بینیم که به وضوی مَسْحی قائل باشد ؟

چرا پیروان اهل سنت ، وضوی مَسْحی را بر نمی تابند و به آن ، به دیده شک و ناباوری می نگرند ؟!

چرا قائل به وضوی مَسْحی ، به زندیق و بدعت گذار و خارج از دین متهم می شود با آنکه ثابت است که بزرگان صحابه بدان ملتزم بودند و وضوی مسحی می گرفتند و با دیگر صحابه ـ در این راستا ـ مخالفت می ورزیدند ؟! و این اتهام ، به کسی که به راستی در وضو بدعت گذارْد و شیوه بر ساخته ای را رواج داد ، زده نمی شود ؟

چگونه ابن کثیر می گوید : «و کسانی از شیعه که مسح پاها را واجب می شمارند (چنان که پاافزار مسح می شود) گمراه اند و دیگران را گمراه می سازند»(1) در حالی که چند سطر پیش از این سخن ، گروهی از صحابه را ـ که بیش از ده نفرند ـ می آورد که از قائلان به وضوی مَسْحی اند ؟

نسبت به شهاب خَفاجی هم همین سخن جاری است که می گوید : بعضی از بدعت

۱- ۱ . تفسیر ابن کثیر ۲ : ۲۶ ـ ۲۷ .

گذاران ، مسح بر پاها را بدون کفش ، جایز می شمارند و به ظاهر آیه استدلال می کنند .(1)

آلوسی می نویسد : پوشیده نماند که در بحث شستن یا مسح پاها ، بگو مگو فراوان است و قدم های بسیاری لغزیده اند .

تا اینکه می نگارد :

ما برای خاک مالی بینی شیعه (همان ها که از همه راه ها ، راه سراسر سیاهی را می پیمایند) در تحقیق این مسئله ، کلام را می گسترانیم .(2)

چگونه اینان بر شیعه ستم روا می دارند ، در حالی که صحاح معروف ، آکنده از مطالبی است که دلالت بر مشروعیت مسح از سوی صحابه و تابعان می کند ؛ و آن گونه که اینان بیان می دارند ، قول شاذ و نادری نیست .

آیا پیروی از یک دیدگاه فقهی که دیگران آن را نمی پسندند ، در قاموس ابن کثیر و خَفاجی (و امثال این دو) ضلالت است ؟

آیا معنای «ضلالت» دوری از راه نمی باشد ؟ آیا ــ به راستی ــ شیعه امامیه از وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله دور افتاده اند یا اینکه به رغم سیاستِ اعمال فشار حُکّام ، بر آن پایدار مانده اند ؟

آیا مسح بر پاها ، وضوی بدعت گذاران است یا سنت پیامبر به شمار می آید و نص آیه قرآن می باشد ؟

آیا این دسته از صحابه (که وضوی مسحی را روایت می کنند) بر پیامبر دروغ بستند یا آن حضرت ــ پناه بر خدا ــ مردم را در اشتباه انداخت ؟ یا اینکه سیاست وقت با ابزارهای تبلیغاتی اش (و این سخن که «کف پا به آلودگی اَولی است» و مانند آن) در راستای انگیزه هایی که در سر داشت ــ در گذر زمان ــ این سنت را دگرگون ساخت ؟!

۱- ۱ . حاشیه الشهاب علی البیضاوی ۳ : ۲۲۱ .

۲- ۲ . روح المعانی ۶ : ۷۴ .

آیا درگیری آنان با عثمان ، به خاطر ثبات بر سنت پیامبر و تخطئه اجتهاداتِ عثمان نبود ؟

چگونه شیعه را به دوری از مسیرِ سنت متهم می سازند ، در حالی که آنان علی رغم نیرنگ و قساوتِ حکمرانی که به رأی خود عمل می کرد و با اجتهاد از پیش خود به سنت پشت پا می زد ، بر صراط سنت استوار ماندند ؟!

برای یک مجتهد شیعه چه پاسخی دارند اگر [در فتوا و توجیه عمل و رفتارش [بگوید : من اجتهاد ورزیدم و پیامبر در احادیث شما (مانند این سخن که : برای مجتهد اگر فتوایش مطابق واقع باشد ، دو پاداش است و اگر به خطا رود ، یک پاداش) عمل مجتهدان را قیمت گذارْد ؟

چگونه مجتهد مأجور (بر اساسِ سخن پیامبر) به گمراهی و گمراه سازی متهم می شود ؟

آیا گرویدن به یک حکم فقهی که دیگران آن را جایز نمی شمارند ، نزد اهل منطق و حق ، گمراهی به حساب می آید ؟!

نقل بگو مگوها و مشاهداتِ عینی اختلاف مردم با حکومت ، برای رسمِ شاخص های اختلاف میانِ امت ، کافی است و اینکه آنان ــ تا دوران امویان ــ وضوی یکسانی نداشتند ، بلکه برای هر دو مکتب وضویی یاران و پیروانی بود که از آنچه روایت می کردند و به نظرشان می رسید ، دفاع می کردند .

اسامی بعضی از صحابیانِ وضوی مَسْحی

اشاره

برای روشن تر شدن بهتر این مسئله ، متونِ دیگری را از صحابیانی می آوریم که تاکنون اسم نبرده ایم ، تا به ضعف و ناچیزی نسبت دروغی پی ببریم که به مکتب مسح داده می شود و بـدان جهت که اثبـات کنیم «وضوی مسـحی» فعل پیامبر و بزرگان صحابه بود و با وحیی که خدا در قرآن نازل کرده ، مخالفت و تضاد ندارد .

عَبّاد بن تمیم بن عاصم مازنی

طَحـاوی ــ به سـندش ــ از عَبّاد بن تمیم ،(۱) از عمویش عبـد اللّه مـازِنی ، آورده است که : پیـامبر وضو می گرفت و بر پـاها مسح می کشید ، و عُرْوَه ،(۲) همین کار را می کرد .(۳)

ابن اثیر ــ به سـندش ــ از عَبّاد بن تمیم ، از پـدرش ، آورده است که گفت : رسول خـدا را دیـدم که وضو گرفت و آب را بر پایش مسح کشید .(۴)

در الإصابه از عَبّاد بن تمیم مازِنی ، از پدرش ، روایت شده که گفت : رسول خدا را دیدم که وضو گرفت و آب را بر پاهایش مسح کشید .

صاحب الإصابه می گوید : بخاری ــ در تاریخ خود ــ و احمد (در مسـندش) و ابن اَبی شَـیْبَه و ابن ابی عُمَر و بَغَوی و باوردی (و دیگران) همه شان از طریق ابو الأسود ، این روایت را آورده اند ، و رجال سند این حدیث ، ثقه اند .(۵)

شوکـانی می نویسـد : طَبَرانی از عبـاده [عَبّاد] بن تمیم ، از پـدرش روایت کرده که گفت : رسول خـدا را دیـدم که وضو می گرفت و بر پاهایش مسح می کشید .(۶)

۱- ۱ . وی فرزند برادر عبد اللّه بن زید بن عاصم مازنی انصاری ، صاحب حدیث وضو ، است .

۲- ۲ . مقصود از «عُروه» ــ در اینجا ــ ابن زبیر است که اندکی بعد ، ذکر آن خواهد آمد .

۳- ۳ . شرح معانی الآثار ۱ : ۳۵ .

۴- ۴ . اُسد الغابه ۱ : ۲۱۶ ، ترجمه تمیم بن زید ، برادر عبد اللّه بن زید ....

۵- ۵ . الإصابه ۱ : ۳۷۰ ، ترجمه ۸۴۴ ، تمیم بن زید ...

۶- ۶ . نیل الأوطار ۱ : ۲۱۰ ، باب غسل الرجلین .

در کنز العُمّال از عباده [عَبّاد] بن تمیم ، از پـدرش روایت شـده که گفت : رسول خـدا را دیدم که وضو می ساخت و آب را بر ریش و پاهایش می مالیـد (ابن اَبی شـیبه ، احمـد در مسـندش ، بخاری در تاریخش و عدنی و بَغَوی و باوردی و طَبَرانی در المعجم الکبیر و ابو نُعَیم ؛ ابن حجر در الإصابه می گوید : رجال این حدیث ثقه اند) .(۱)

و این چنین می بینیم که «عَبّاد» وضوی مسحی را به دو طریق از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند :

الف) از پدرش ، تمیم بن زید مازنی ، که اسانید آن در بیشتر مصادر آمده است .

ب) از عمویش عبد اللّه بن زید بن عاصم ، که طَحاوی آن را در شرح معانی الآثار می آورد .

از عمـوی عَبّـاد ، روایـتی در وضـوی ثلاـثی غَسْـلی وارد نشـده است و همین ، تقـویت و ترجیحی است بر اینکه وضوی ثنـایی مَسْـحی روایت شده از عبد اللّه بن زید بن عاصم مازنی (عموی عَبّاد) روایت صحیح است و وضوی ثلاثی غَسْلی منسوب به او ، تضعیف می گردد و ما این مطلب را در جلد سوم این کتاب (در بحث مناقشه در مرویات عبد اللّه بن زید بن عاصم) وارسی خواهیم کرد .

اَوس بن اَبی اَوس ثَقَفی

مُتَّقی به سندش تا اَوس بن اَبی اَوس ثَقَفی ، آورده است که وی دید پیامبر بر سر قنات قومی در طائف آمد و وضو گرفت و بر پاهایش مسح کشید .(۲)

حازمی ، به سـندش تا اَوس ، روایت کرده است که وی دید پیامبر بر سـر قنات قومی درآمد و وضو گرفت و بر پاهایش مسـح کشید .(۳)

۱- ۱ . کنز العمال ۹ : ۱۸۶ ، باب فرائض الوضوء ، حـدیث ۲۶۸۲۲ ؛ المعجم الکبیر ۲ : ۶۰ ، حدیث ۱۲۸۶ ؛ مجمع الزوائد ۱ : ۲۳۴ .

۲- ۲ . کنز العمال ۹ : ۲۰۹ ، باب ذیل الوضوء ، حدیث ۲۷۰۴۲ .

۳- ۳ . الإعتبار فی الناسخ و المنسوخ مِن الآثار ۱ : ۶۱ ؛ المغنی ۱ : ۹۱ ؛ غریب الحدیث (ابن سلام) ۱ : ۲۶۸ .

طَبَری ، به سندش از اَوس ، آورده است که گفت : رسول خدا را دیدم که به محل ریختنِ خاکروبه های قومی آمد ، وضو گرفت و بر پاهایش مسح کشید .(۱)

شوکانی می گوید : ابو داود ، از حدیث اَوس بن اَبی اَوس ثقفی روایت می کند که گفت : وی دید پیامبر سر قنات قومی (در طائف) آمد ، وضو ساخت و بر کفش و پاهایش مسح کشید .(۲)

ابن اثیر در اُسد الغابه و احمد ــ در مسندش ــ و مُتَّقی در کنز العمال و دیگران به سندشان از اَوس بن اَبی اوس ، روایت کرده اند که گفت : رسول خدا را دیدم که وضو گرفت و بر پاافزارش مسح کشید ، سپس سوی نماز برخاست .(۳)

اختلاف روایات از اَوس ،(۴) ما را به یکی از امور سه گانه رهنمون است :

اول : عدم عنایت راویان ، در ضبط حدیث از اَوس ، و احتمال می رود که نقلشان از اَوس این باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله بر کفش مسح کشید و با تسامح مسح بر پاها را آورده اند با این اعتقاد که هر دو لفظ بر حقیقت واحد دلالت دارند ، در حالی که مسح بر پاافزار ، غیر از مَسح بر پاهاست .

دوم : تأکید در مسح بر کفش ، از بر ساخته های حُکام باشد ؛ چرا که آنان پس از نزدیک به یک قرن ، به تدوین سنت پرداختند ، بعید نمی نماید که در این حدیث ، دست برده باشند و اَمثالِ آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته اند .

سوم : به آنچه احمد بن محمّد مغربی در کتاب فتح المتعال فی اَوصاف النعال و شیخ طوسی در تهذیب الأحکام گرویده اند ، قائل شویم که : وضو در نعال (پاافزارهای)

ص: ۳۴۲

۱- ۱ . تفسیر طبری ۶ : ۱۳۴ .
۲- ۲ . سنن ابی داود ۱ : ۴۱ ، باب ۶۲ ، حدیث ۱۲۰ ؛ نیل الأوطار ۱ : ۲۰۹ ، باب غسل الرجلین .
۳- ۳ . اُسد الغابه ۱ : ۱۴۰ ، ترجمه اَوس بن اَبی اوس ؛ مسند احمد ۴ : ۸ ، حدیث ۱۶۲۰۳ ؛ کنز العمال ۹ : ۲۰۹ ، فصل فی نواقض الوضوء ، حدیث ۲۷۰۴۱ .
۴- ۴ . به اینکه گاه مسح بر پاست و گاه بر نعلین (و پابند) .

عربی وضو گیرنده را از مسح بر پاها ـ هنگامی که آن را به پا دارد ـ باز نمی دارد .(۱)

بنابراین ، صدور وضوی مسحی از پیامبر صلی الله علیه و آله (چنان که در گذشته روشن ساختیم) ثابت است ، اما قول به زیادت واژه «نَعْلیه» (بر دو پاافزارش) در این روایت (چنان که ابو داود و شوکانی حکایت کرده اند) یا تبدیل لفظ «قَدَمَیه» (دو پایش) به واژه «نَعْلَیه» (دو پاافزارش) آن گونه که در خبر ابن اثیر آمده است ، از اثباتِ مطلوب باز نمی دارد و در حجیت خبر خدشه ای وارد نمی سازد .

نزد ابن عَبْدَرَبّه در الإستیعاب سخنی را یافتیم که قول ما را تأیید می کند ؛ زیرا می گوید : برای اَوس بن حُذَیفه (که همان اسمِ ابی اَوس است) احادیثی هست ؛ از جمله مسح بر پاها .(۲)

وی به این حدیث اعتراف می کند ، هر چند می گوید : در اسناد این حدیث ، ضعفی وجود دارد .

رِفاعَه بن رافع

دارِمی ، به سندش از رِفاعه بن رافع آورده است که وی نزد پیامبر نشسته بود ، آن حضرت فرمود :

نماز برای احدی تمام نمی شود مگر اینکه وضو را (همان گونه که خدای متعال خواسته) کامل به جا آورد ، صورت و دستانش را تا آرنج بشوید و سر و پاهایش را تا قوزک پشت پا مسح کشد .(۳)

همچنین طحاوی در شرح معانی الآثار خبر رِفاعه را به طور مسند می آورد .(۴)

۱- ۱ . بنگرید به ، تهذیب الأحکام ۱ : ۶۵ ، ذیل حدیث ۱۸۲ .

۲- ۲ . الإستیعاب ۱ : ۱۲۰ ، ترجمه اَوس بن اَبی اوس .

۳- ۳ . سنن دارمی ۱ : ۳۵۰ ، باب فی الذی لا یتم الرکوع ، حدیث ۱۳۲۹ ؛ سنن ابن ماجه ۱ : ۱۵۶ ، باب ما جاء فی الوضوء علی ما أمر تعالی ، حدیث ۴۶۰ ؛ مثل این روایت در تفسیر طبری هست .

۴- ۴ . شرح معانی الآثار ۱ : ۳۵ .

سُیوطی می نویسد : بَیْهَقی ـ در سنن خویش ـ از رِفاعه بن رافع روایت کرده است که پیامبر به کسی که بد نماز می گزارد ، فرمود :

نماز هیچ یک از شما تمام نیست مگر اینکه وضو را (آن گونه که خدا امر کرده) کامل به جا آورد ، صورت و دستانش را تا آرنج بشوید و سر و پاهایش را تا برآمدگی پشت پا مسح بکشد .(۱)

ابو داود ـ در سنن خویش ـ(۲) و نسائی(۳) و حاکم(۴) این حدیث را آورده اند .

حاکم می گوید : این حدیث ، بر اساس شرط بخاری و مسلم ، صحیح است و ذَهَبی در تلخیص خود ، با حاکم همراه می شود .

عَیْنی می نگارد : این روایت را ابو علی طوسی ، ابو عیسی تِرمذی ، ابوبکر بَزّار ، حدیث «حَسَن» دانسته اند و ابن حِبّان و ابن حَزْم ، آن را حدیث صحیح شمرده اند .(۵)

در همه این احادیث جمله «حتّی یُسْبِغَ الوضوءَ کما أَمَرَه اللّهُ» (تا وضو را ـ آن گونه که خدا خواسته ـ کامل به جا آورد) را می بینیم که به مکتب رأی اشاره دارد و اینکه آنان در معنای «اسباغ» (کامل آوردن وضو) به تأویل و اجتهاد دست می یازند .

در بخش «فقهی ـ لغوی» این پژوهش (به خواست خدا) آگاهی های بیشتری به دست خواهیم داد . پیش از این ، سخن حجاج و توجیه وی را دریافتیم که می گفت : «کف پا به آلودگی نزدیک تر است» یا سخن عایشه به عبد الرّحمان ، که گفت : «رسول خدا فرمود : وای بر پاشنه ها از آتش» یا این سخن عایشه که : «رسول خدا فرمود : وضو را کامل به جا آورید» .

۱- ۱ . الدر المنثور ۳ : ۲۷ .

۲- ۲ . سنن ابی داود ۱ : ۲۲۷ ، باب صلاه من لا یقیم صلبه ... حدیث ۸۵۸ .

۳- ۳ . سنن نسائی ۲ : ۲۲۵ ، باب الرخصه فی ترک الذکر ... حدیث ۱۱۳۶ .

۴- ۴ . المستدرک علی الصحیحین ۱ : ۳۶۸ ، باب التأمین ، حدیث ۸۸۱ .

۵- ۵ . عمده القاری ۲ : ۲۴۰ ، باب ما جاء فی الوضوء .

عایشه و ابن عُمَر و ابو هُرَیره و عبـد اللّه بن عَمْرو بن عاص ، این دو جمله («اَسْـبِغُو الوضوء» و «ویلٌ للأعقاب مِن النّار») را با هم در روایات وضو درآوردند تا بر شستن پاها دلالت کند .

علمای حدیث ، برای «اِدراج» همین حدیث را مثال می زنند .

احتمال می رود پیامبر صـلی الله علیه و آله با جمله «اَن یُسْبِغَ کما أَمَرَهُ اللّهُ به» (تا وضو را _ آن گونه که خدا امر کرده _ کامل به جا آورد) اشاره کرده باشـد به اینکه «اِسـباغ» (وضوی کامل) با دو بار شسـتن به دست می آیـد ، نه بیشتر از آن ؛ زیرا که از پیـامبر صـلی الله علیه و آله متواتر روایت شـده و نزد شـیعه و سـنی ثابت است که «اِسـباغ» با دو بار ، تحقق می یابـد ، اما تحققِ اسـباغ را با سه مرتبه شستن ، پیامبر نمی پذیرد ؛ چنان که مکتب وضوی مَسْحی و پیروان اهل بیت ، به پیروی از پیامبر و قرآن ، آن را بر نمی تابند .

بجاست _ در اینجا _ سخن یکی از حاشیه نویسان سنن ابن ماجَه را بیاوریم ، آنجا که می نویسد :

این سـخن پیامبر که فرمود : «یَمْسَـح برأسه وَرِجْلَیه» (سـر و پاهایش را مسح کشد) بر اساس ادله خارجی ، باید بر شسـتن حمل شود ؛ چنان که [« وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ »(۱) در] قرآن بر شستن پاها حمل شده است !

اینها نمونه های دیگری برای وضوهای دیگر صحابه اند که پاها را مسح می کشیدند و تأکید داشتند که وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله مَسْحی بود . آنها را آوردیم تا اتهامات مغرضان را (که سوی سیاه چال ها راه می پیمایند) در هم کوبیم .

۱- ۱ . سوره مائده (۵) آیه ۶ .

وضوی بعضی از تابعان و اهل بیت علیهم السلام

اشاره

نمونه هایی از وضوی بعضی از تابعان و برخی از اهل بیت را می آوریم تا استمرار خط مشی وضوی مسحی ، روشن گردد و ثابت کنیم که مَسح پاها (آن گونه که غرض ورزان بیان می دارند) از بدعت های رافضی و شیعه ، نمی باشد .

عُرْوَه بن زُبیر و وضو

خبر عَبّادِ بن تَمیم ، از عمویش زیـد بن عاصم مازنی (صاحب حدیث وضو) پیش از این ، گذشت که وی روایت کرد به اینکه رسول خدا وضو می گرفت و بر پاهایش مسح می کشید .

در خبر دیگر نیز آمده است که عُروَه بن زبیر همین کار را می کرد ، متن خبر را به جهت ذیلی که دارد ، بار دیگر می آوریم .

طَحاوی ـ به سندش ـ از عَبّاد بن تمیم ، از عمویش روایت می کند که :

إنّ النبیّ توضّأَ ومَسَحَ عَلَی القَدَمین ، وَإنّ عُروه کانَ یَفْعَل ذلک ؛(۱)

پیامبر وضو می ساخت و بر پاها مسح می کشید ؛ و عُروَه ، همین کار را می کرد .

در این روایت ، عُروه بن زبیر را می بینیم که بر پاها مسح می کشد .

در مُصَنّف عبـد الرَزّاق ، از مَعْمَر ، از هِشام بـن عُروه ، نقـل شـده اسـت که پـدرش گفت : در آیه « وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْن » (پاهاتان را تا قوزک آن) مسح بر پاها ، به شستن آنها انجامید .(۲)

علمای رجال در مدح و ذمّ هشام و در آنچه وی به پدرش نسبت می دهد ، مختلف اند .(۳)

۱- ۱ . شرح معانی الآثار ۱ : ۳۵ .

۲- ۲ . مصـنف عبد الرزاق ۱ : ۲۱ ، باب غسل الرجلین ، حـدیث ۶۰ ؛ مصـنف ابن اَبی شیبه ۱ : ۲۶ ، باب من کان یقول اغسـل قدمیک ، حدیث ۱۹۴ .

۳- ۳ . همه سـخنانی که در این قسمت می آید ، از «تهذیب الکمال ۳۰ : ۲۳۸ ـ ۲۴۱ ، ترجمه ۶۵۸۵ ، هِشام بن عُروه» بر گرفته شده است .

يعقوب بن شَيْبَه می گويد : هشام ، شخصی معتبر و ثقه است . بر او چيزی انكار نمی شد مگر بعد از آنكه به عراق رفت ؛ زيرا در آنجا ، به طور گسترده به روايت از پدرش دامن زد ، اهل بلدش آنها را نپذيرفتند .

به نظر می رسد هِشام اهل عراق را خام ساخت كه وی جز آنچه را از پدرش شنيده ، روايت نمی كند و اين امكان برايش فراهم آمد كه احاديثی را كه از ديگر اشخاص شنيده بود ـ به ارسال و حذفِ واسطه ـ از پدرش روايت كند .

عبد الرّحمان بن يوسف بن خِراش ، می گويد : مالك ، احاديث هِشام را بر نمی تافت . هشام ، شخصی راست گوست ، اخبارش صحيح اند ، به من خبر رسيده كه مالك بر احاديثی كه هشام برای اهل عراق بيان داشت ، خرده گرفت .

علی بن محمد باهلی ، از شيخی از قريش نقل می كند كه : هشام بن عُروه ، خم شد تا دست ابو جعفر منصور را ببوسد ، ابو جعفر او را از اين كار باز داشت و گفت : ای فرزند عُروه ، تو را با نبوسيدن دستمان گرامی می داريم و دستمان را از نبوسيدن ديگران .

شُعْبَه می گويد : هشام حديث پدرش را در لَمس آلت [از او] نشنيد ؛ يحيی می گويد : از هشام [آن را] پرسيدم ، گفت : پدرم به من خبر داد .

هشام بن عُروه و يكی از مواليان منصور ، در يك روز مردند . منصور برای نماز بر آنها آمد ؛ نخست به عُروَه نماز گزارد و به مذهب قريشی بر او چهار تكبير گفت [سپس بر ديگری نماز خواند] و به مذهب هاشمی بر وی پنج تكبير گفت .

و در روايتی است كه منصور گفت : بر هر كدام بر اساس ديدگاه [و مذهب خودش [نماز گزارديم .

اما عُروه بن زبير (ابو هشام) برادر عبد اللّه است . ميان او برادرش ـ عبد اللّه بن زبير ـ

بیست سال فاصله سنی وجود داشت .(۱)

در پرتو آنچه گذشت ، بعید می دانیم که عُروه بن زبیر از نظرش در مسح بر پاها ، برگردد و به شستن آنها بگرود . آنچه را فرزندش هشام برگرفته [و از پدرش آن را نقل می کند] ضعیف می باشد ؛ زیرا حال وی و دلیل و توجیه وی را ــ که همان قرائت قرآنی است ــ دریافتیم و آیه وضو (چنان که در بحث قرآنی روشن خواهیم ساخت) او را سودمند نمی افتد .

حسن بَصری و وضو

حسن بَصری از بزرگانِ تابعان به شمار می رود ، چهارده ساله بود که در «یوم الدار» حضور یافت(۲) و در زمانِ عُمَر بن عبد العزیز ، قضاوت را بر عهده گرفت .(۳) گفته اند : پدرش «یَسار» از اُسرای «عین التَّمر» بود .

ابو هلال راسبی ، از خالد بن رَباح هُذَلی نقل می کند که :

از اَنس بن مالک درباره مسئله ای سؤال شد ، گفت : از مولایمان حسن بپرسید . گفتند : ای ابو حمزه ، ما از تو می پرسیم ، تو می گویی : از مولایمان حسن بپرسید ؟! گفت : از مولایمان حسن سؤال کنید ؛ چرا که او شنید ما هم شنیدیم ، او حفظ کرد و ما از یاد بردیم .(۴)

ذَهَبی در سیر اَعلام النبلاء می نویسد : شخصی گفته است :

اهل روایات صحیح [کسانی که جز روایات صحیح را نمی پذیرند] از روایاتِ فراوانی که در آنها حسن می گوید «از فلا نی» ، روی گردانده اند ، هر چند ملاقات وی با فلان شخص معین ثابت شده باشد ؛ زیرا حَسَن به «تدلیس» معروف است و از ضعفا

۱- ۱ . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۲۰ : ۱۹ ، ترجمه عروه بن زبیر .
۲- ۲ . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۶ : ۹۷ رقم ۱۲۱۶ .
۳- ۳ . سیر اَعلام النبلاء ۴ : ۵۸۲ ، ترجمه ۲۲۳ ، حسن بصری .
۴- ۴ . تهذیب الکمال ۳ : ۱۰۴ .

تدلیس می کند و روایاتش به دل نمی چسبد .

ما گرچه ثابت کردیم حسن از سَمُرَه حدیث شنید ، اما این احتمال هست که بیشتر روایاتی را که از سَمُرَه می آورد ، از او نشنیده باشد (و دانای حقیقی خداست) .(۱)

اینها بعضی از خرده گیری ها بر حسن بصری است ، در ستایش او مطلب بیش از این است . پیش از این ، سخن اَنس بن مالك ، خادم پیامبر (اگر نقل مذکور صحیح باشد) درباره حسن بصری گذشت که به مردم سفارش می کرد به حسن رجوع کنند و می گفت : از مولایمان حسن بپرسید .

زُهْری می نگارد : عُلما چهار نفرند : ابن مُسَیَّب (در مدینه) ، شَعْبی (در کوفه) ، حسن بصری (در بصره) ، مکحول (در شام) (۲).

حسن بصری با حکام ، پیوندی استوار داشت . پدرش ــ به حسب آنچه در بعضی از نصوص آمده است ــ (۳) از اسیران «عین التَّمر» بود . گفته اند که سیاست امویان و مروانیان بر دو ستون بر پا بود : زبانِ حسن و شمشیر حجّاج و اگر این دو نبودند ، دولت مروانی زنده به گور می شد .

اکنون به سؤال درباره موضع حسن بصری در وضو می پردازیم و اینکه آیا وی به مسح پاها فرا می خواند یا به شستن آنها ؟ متونی که از وی نقل شده ، هر دو وجه را در بردارند ، هر چند گرایش وی به شستن نزدیک تر است ، لیکن ــ با تقریب ذیل ــ می توان وضوی حسن را در ضمن وضوی کسانی شمرد که به مسح قائل اند .

در احتجاج طبرسی ، از ابن عباس نقل شده که گفت : چون علی علیه السلام از جنگ با اهل بصره فارغ شد ، پالان های شتر را روی هم گذارد ، بر آن بالا رفت و خطبه خواند ، خدا را ستود و بر او ثنا فرستاد ، سپس فرمود :

۱- ۱ . سیر أعلام النبلاء ۴ : ۵۸۸ .

۲- ۲ . تهذیب الکمال ۲۸ : ۴۷۱ ؛ تدریب الراوی ۲ : ۴۰۰ .

۳- ۳ . تاریخ دمشق ۲ : ۸۷ ؛ معجم ما استعجم ۱ : ۳۱۹ ؛ عمده القاری ۷ : ۱۴۲ .

ای اهل بصره ، ای دروغ بافان ، ای دردهای درمان ناپذیر ، ای پیروان چهار پایان ، ای لشکریان زن (عایشه) تا شترش جان داشت ، او را پاسخ گفتید و چون شتر پی شد گریختید ؛ آبتان تلخ و شور است و دینتان دورویی و اخلاقتان فرو مایگی ...

آن حضرت پس از ایراد خطبه به راه افتاد و ما همراه او حرکت کردیم ، به حسن بصری گذشت ، وی در حال وضو گرفتن بود ، فرمود : ای حسن ، وضو را کامل ساز .

حسن گفت : ای امیر مؤمنان ، دیروز مردمانی را کشتی که به یگانگی خدا و بندگی و رسالت محمد گواهی می دادند ، نمازهای پنجگانه را می گزاردند و وضو را کامل و تام می گرفتند !

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : آنچه دیدی رخ داد ، چرا یاریگر دشمن علیه ما نشدی ؟

حسن گفت : ای امیر مؤمنان ، به خدا سوگند ، راستش را با تو می گویم . در روز نخست ، بیرون آمدم ، غسل کردم و حنوط مالیدم و رزمْ جامه پوشیدم و شک نداشتم که تخلّف از اُمّ المؤمنین ـ عایشه ـ کفر است ، اما چون به «خُرَیْبَه»(۱) رسیدم ، صدایی مرا ندا داد : ای حسن ، کجا می روی ؟! برگرد که قاتل و مقتول [هر دو] در دوزخ اند ! من هم هراسان برگشتم و در خانه ام نشستم .

چون روز دوم شد ، تردید نداشتم که همراهی نکردن با اُمّ المؤمنین ـ عایشه ـ کفر است . از این رو ، حنوط کردم ... و به قصد جنگ بیرون آمدم تا به «خُرَیْبَه» رسیدم ، از پشت سر پیاپی صدایی مرا ندا می داد : ای حسن ، کجا می روی ، کشنده و کشته هر دو در آتش اند !

علی علیه السلام از حسن پرسید : دانستی آن منادی که بود ؟ گفت : نه . فرمود : آن صدای برادرت شیطان بود و سخن راست بر زبان آورد که قاتل و مقتول آنها [هر دو] در دوزخ جای دارند .

۱- ۱ . خُرَیْبَه : نام یکی از محله های بصره ، بصره صغرا .

حسن بصری گفت : ای امیر مؤمنان ، اکنون دریافتم که آن قوم در هلاکت اند .(۱)

در امالی مفید از حسن بصری روایت شده که گفت :

چون امیرالمؤمنین ــ علی بن ابی طالب ــ به بصره آمد ، در حالی که وضو می گرفتم بر من گذشت ، گفت : «ای جوان ، نیکو وضو ساز ، تا خدا به تو نیکی کند» و رد شد . پشت سرش به راه افتادم ، نگاهی به من انداخت و سویم نگریست و گفت : ای جوان ، حاجتی داری ؟ گفتم : آری ، سخنی مرا بیاموز که سودمندم افتد .

آن حضرت فرمود :

ای جوان ، هر که با خدا راست باشد ، نجات می یابد و هر که بر دینش بترسد ، از هلاکت و سقوط می رهد و هرکس در دنیا پارسایی پیشه کند ، چشمش به ثواب های الهی روشن می گردد ...(۲)

بر اساس خبر احتجاج و این نقل که حسن بصری در «یوم الدّار» حضور داشت و نیز رفتار نرم وی با امویان ، احتمال می رود که حسن بصری از منادیانِ شستن پاها باشد و از کسانی که اصطلاح «اَسبغ الوضوء» (وضو را کامل ساز) را برای آن دلیل می آوردند و امام علی علیه السلام با این سخن که «ای حسن ، وضو را کامل به جا آور» (چنان که در روایت مفید هست) می خواست شیوه وضویی او را تحقیر کند و ناچیز انگارد .

لیکن این احتمال ، به نهایت بعید به نظر می رسد ؛ زیرا با اخلاق امام و خطابی این چنین با جوانی پانزده ساله ، سازگار نمی افتد ، بلکه در پرتو متونی که بعد از این خواهد آمد ، عکس این ادعا احتمال می رود ؛ زیرا حسن از کسانی به شمار می رود که آب اندکی را برای وضو به کار می بُرد . امام علی علیه السلام می خواست لزوم اِسباغ و اِحسان در وضو را به او گوشزد کند و اینکه حق هریک از اعضای وضو را ــ خواه شستن باشد یا

۱- ۱ . احتجاج طبرسی ۱ : ۲۵۱ .

۲- ۲ . امالی مفید : ۱۱۹ .

مسح ــ به جا آورد . این بیان و توضیح ، وظیفه امام می نمود ، چه حسن بصری از یارانِ عثمان باشد یا از مخالفانِ وضوی او .

در مُصَنَّف ابن اَبی شَیْبَه و عبد الرَّزاق ، سخنی است که اشاره دارد به اینکه حسن بصری قایل به مسح بر پاها بود .

از ابن عُلَیّه ، از یونس ، از حسن ، روایت شده که می گفت : «مقصود از آیه وضو ، مسح بر پاهاست» و می گفت : روی پا و کفِ آن را باید مسح کشید .(۱)

از مَعْمَر ، از قَتاده ، از عِکرِمَه و حسن نقل شده که درباره این آیه : « یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاَهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ »(۲) (ای کسانی که ایمان آوردید ، هرگاه سوی نماز برخاستید ، صورت و دست ها را تا آرنج بشویید و سرها و پاهایتان را تا برآمدگی روی پا ، مسح بکشید) گفتند : پاها مسح کشیده می شود .(۳)

جَصّاص می گوید : حسن [« وَأَرْجُلَکُمْ » را در آیه وضو] «وأَرْجُلِکُمْ» قرائت می کرد و آن را بر مسح پاها تأویل کرده اند (۴).

اینکه گفتیم حسن بصری رابطه محکمی با حُکام داشت یا در زمان عُمر بن عبدالعزیز ، منصب قضاوت را بر عهده گرفت یا پدرش از اسیران «عین التَّمر» است (و دیگر چیزها) بدین معنا نیست که همه نظراتش برگرفته از حکومت است [بلکه می توان گفت] وی گاه از سخنان سلطان تأثیر می پذیرفت و گاه از بیم سلطان ، حکمی می کرد و سخنی را بر زبان می آورد و گاه دیدگاه ویژه خود را ابراز می داشت تا رهنمون باشد بر اینکه نقش وی در فقه ، چونان نقش سُفیان ثَوری و ابوحنیفه و امثال آنهاست

۱- ۱ . مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۲۵ ، باب المسح علی القدمین ، حدیث ۱۷۹ .

۲- ۲ . سوره مائده (۵) آیه ۶ .

۳- ۳ . مصنف عبد الرزاق ۱ : ۱۸ ، باب غسل الرجلین ، حدیث ۵۳ .

۴- ۴ . احکام القرآن ۳ : ۳۴۹ .

که شخصیت علمی مستقل داشتند .

رابطه گرم این عالمان با دولت ، گاه به جهت ترس آنها از صدمه و آسیب رسانی حاکمان بود و گاه برای نزدیک شدن دیدگاه های آنها به دیدگاه دولت ، صورت می گرفت .

با نقل روایت ذیل از حسن بصری ، می توان آگاهی فزون تری از این حقیقت به دست آورد و به فضای آکنده از ستمی (از سوی حکام) پی برد که عالمان با آن رو به رو می شدند .

محمد بن موسی حَرَشی می گوید : برای ما حدیث کرد ثُمامَه بن عُبَیْدَه ، گفت : برای ما حدیث کرد عَطیّه بن مُحارِب ، از یونس بن عُبَید ، گفت : از حسن پرسیدم : ای ابو سعید ، تو می گویی : «پیامبر فرمود» در حالی که او را درک نکردی !

حسن گفت : ای فرزند برادر ، از چیزی سؤال کردی که هیچ کس قبل از تو این پرسش را از من نکرد و اگر نزدم عزیز نبودی ، با خبرت نمی ساختم . من در روزگاری به سر می برم که خود می بینی (وی در خدمت کارهای حجاج بود) :

کُلُّ شیءٍ سَمِعْتَنی أَقُول : قالَ رسولُ اللّه ، فهو علیُّ بن أبی طالب ، غَیرَ أَنّی فی زمانٍ لا أَسْتَطیعُ أن أَذْکُرَ علیّاً ؛(۱)

هر چیزی را از من می شنوی که می گویم : رسول خدا فرمود ، مقصودم این است که علی فرمود ، جز اینکه در زمانی هستم که نمی توانم نام علی را بر زبان آورم .

مشهور است که هرگاه کسی می خواست از علی علیه السلام حدیث کند ، می گفت : «ابو زینب می گوید»(۲) [و شخص جرأت نمی کرد ، نام آن حضرت را بیاورد و گرنه گرفتار

۱- ۱ . تهذیب الکمال ۶ : ۱۲۴ ؛ تدریب الراوی ۱ : ۲۰۴ ، باب المرسل .

۲- ۲ . بنگرید به ، نزهه الألباب فی الألقاب (ابن حجر عسقلا نی) ۲ : ۲۶۳ ، رقم ۳۰۲۳ ، به نقل از کتاب «الغرر و الدرر» اثر سید رضی .

می شد و تحت تعقیب و شکنجه قرار می گرفت] .

پس از نقل این حدیث ، سزامند است اخبار حسن بصری را (مانند دیگر اخبار تابعان) وارسی کنیم تا شرایط صدور آنها برایمان روشن گردد ؛ زیرا می دانیم که وی در زمان های بسیاری از قدرت حاکم بیم داشت و از علی علیه السلام جز به کنایه حدیث نمی کرد .

از این رو ، بعید نمی نماید که بعضی از روایات حسن بصری در شرایط سیاسی خاصی صادر شده باشد که خود به آنها ایمان ندارد و از نسبت این اخبار به خود ، می ترسد . اینکه به فرزندش دستور داد کتاب هایش را بسوزاند ، دلیلی بر این مطلب است .

ذَهَبی در سیر أعلام النبلاء می نگارد : [روایت شده] از موسی بن اسماعیل [گفت : [برای ما حدیث کرد سَهْل بن حُصَین باهلی ، گفت : سوی عبد اللّه بن حسن بصری پیک فرستادم که کتاب های پدرت را برایم بفرست . وی به من پیغام داد که : چون بیماری پدرم شدت یافت ، به من گفت : «کتاب ها و نوشته هایم را گرد آور» آنها را برایش جمع آوری کردم و نزدش آوردم و نمی دانستم با آنها می خواهد چه کند !

پدرم به خادم گفت : تنور را برافروز ، سپس دستور داد همه آنها را در تنور اندازند ؛ همه آن نوشته ها سوزانده شد به جز یک صحیفه .

فرزند حسن بصری ، تنها کتاب باقی مانده را برایم فرستاد و به من خبر داد که پدرش می گفت : «آنچه را در این صحیفه هست روایت کن» .

بعدها که فرزند حسن را ملاقات کردم ، مثل آنچه را فرستاده ام از او به من رساند ، خودش زبانی برایم باز می گفت .(1)

از عُروه بن زبیر رسیده که وی کتاب های فقهی اش را آتش زد ، سپس از این کار

۱- ۱ . سیر اعلام النبلاء ۴ : ۵۸۴ ، ترجمه ۲۲۳ ، حسن بصری ؛ و بنگرید به ، الطبقات الکبری ۷ : ۱۷۴ .

پشیمان شد .(۱)

از آنچه گـذشت به دست می آیـد که : حسن بصـری از بزرگـانِ تابعـان بود و از کسانی که می توان او را جزو قائلان وضوی مَسْـحی به شمار آورد (چنان که می توان وی را از قائلان به شستن پاها شمرد) همچنین از سخنانِ حسن ، می توان دریافت که وی به دو بار شستن اعضا معتقد بود (نه سه بار شستن) و همین ، مسحِ پاها را رجحان می بخشد .

جَصّاص ــ بعد از سخن پیشین ــ می نگارد :

آنچه از حسن بصـری در خاطره ها به یاد مانده است ، مَسح سراسـر پاست . جز از حسن (از دیگر سَـلَف که مسح پاها را جایز دانسته اند) به یاد ندارم که مسح همه پا یا بعض آن را معتقد باشند .(۲)

ابراهیم نَخَعی و وضو

(۳)

در طبقات ابن سعد در ترجمه ابراهیم ، آمده است :

به ما خبر داد احمـد بن عبد اللّه بن یونس ، گفت : برای ما حدیث کرد فُضَـیل بن عیاض ، از مُغِیره ، از ابراهیم که گفت : «مَن رَغِبَ عن المَسْـحِ ، فَقَـد رَغِبَ عن السُّنّه ، ولا أَعْلَمُ ذلک إلّا مِنَ الشَّیطان» ؛ هر که از مسـح [سـر و پا] روی گرداند ، از سـنت پیامبر روی بر تافته است ؛ و این کار را جز ترفند شیطان نمی دانم .

۱- ۱ . تهذیب الکمال ۲۰ : ۱۹ ، ترجمه ۳۹۰۵ ، عروه بن زبیر ؛ تاریخ الإسلام ۶ : ۴۲۶ .

۲- ۲ . احکام القرآن ۲ : ۳۴۹ ، باب غسل الرجلین .

۳- ۳ . ابراهیم بن یزید بن قَیْس بن اَسود نَخَعی (م ۹۶ هـ) مُفتی کوفه در زمانِ خویش بود . در کودکی ، بر عایشه درآمد ، از دایی اش و مسروق و عَلْقَمه و ... روایت می کند ؛ و حَکَم بن عُتیبَه و حماد و ... از او روایت کرده اند . از اَعْمَش نقل شده که گفت : «هرگز ندیدم ابراهیم به رأی خود فتوا دهد» . از عبدالملک بن اَبی سـلیمان روایت شده که گفت : شـنیدم از سـعید بن جُبیر [دربـاره حکمی] سؤال شـد ، وی گفت : آیا در حالی که ابراهیم در میانتان هست ، از من فتوا می خواهیـد ؟! (موسوعه طبقات الفقهاء ۱ : ۲۷۳) (م) .

فُضَیل می گوید : مقصود از «این کار» یعنی ترک مسح .(۱)

به ما خبر داد احمد بن عبد اللّه بن یونس ، گفت : برایم حدیث کرد جعفر اَحمر ، از مُغِیره ، از ابراهیم که گفت : «مَن رَغِبَ عن المَسْح ، فقد رَغِبَ عن سُنّه النَّبی» ؛ هر که از مسح [سر و پا] روی برتابد ، از سنت پیامبر روی گردانده است .(۲)

معروف است که ابراهیم نَخَعی ، از موالیان اهل بیت علیهم السلام بود .(۳)

این سخن بدان معنا نیست که همه اَقوال منسوب به ابراهیم ، از امام علی علیه السلام بر گرفته شده است ، بلکه بسا در میان آنها گفته هایی باشد که به وی نسبت داده اند و روح او از آنها بی خبر است و گاه در میان آنها سخنانی است که خطا در استنباط او را گویاست .

آنچه در این میان مهم است اشاره به نقش وی در مخالفت با حجّاج ثقفی است که به وضوی غَسْلی فرا می خواند و ابراهیم به شورش اَشعث بر ضدّ حجاج پیوست و به جواز لعن حجاج فتوا داد .(۴)

اینکه امام مالک در الموطأ حتی یک حدیث را از ابراهیم نخعی روایت نمی کند(۵) و نبود نام ابراهیم در میان رجال الموطأ در کتاب اسعاف المبطأ برجال المُوَطّأ (اثر سُیُوطی) علی رغم گرانقدری ابراهیم و کارآموزدگی وی در حدیث نزد آنها ،(۶) به نقش تعصّب ورزی در حدیث و فقه ، رهنمون است .

نسبت به موضع گیری ابراهیم پیرامون ابو هُرَیره ، همین حال جاری است ؛ زیرا ذَهَبی می نویسد : بر شخصیتِ ابراهیم خُرده گرفته اند ، به جهتِ این سخنش که گفت :

۱- ۱ . الطبقات الکبری۶ : ۲۷۴ _ ۲۷۵ .

۲- ۲ . همان .

۳- ۳ . در این زمینه ، بنگرید به سخن دکتر رواس قلعجی (موسوعه فقه ابراهیم النخعی ۱ : ۱۳۹) .

۴- ۴ . الطبقات الکبری ۶ : ۲۷۹ ؛ تاریخ الإسلام ۶ : ۳۲۴ .

۵- ۵ . به روایت یحیی بن یحیی لیثی .

۶- ۶ . تهذیب الکمال ۲ : ۲۳۸ ، ترجمه ۲۶۵ ، ابراهیم نخعی ؛ صفه الصفوه ۳ : ۸۶، ترجمه ۴۱۲ .

ابو هُرَیره ، فقیه نمی باشد .(۱)

ابراهیم می گفت : اصحاب ما ، احادیث ابو هُرَیره را وا می گذارند و هر حدیثی را از او نمی ستانند مگر آنچه را که در بردارنده صفت بهشت یا دوزخ باشد یا بر عملی تشویق کند یا از شرّی که در قرآن آمده ، باز دارد .(۲)

در این رویکرد نسبت به ابو هُرَیره ، ابراهیم تنها نیست ، بلکه دسته دیگری از کوفیان، این گونه انتقادها را بر وی دارند .(۳)

ثابت شده که خط مشی «عَلْقَمَه» و «ابن مسعود» و «ابراهیم» یکی است ،(۴) اگر این نکته را در مقایسه آنها میزان قرار دهیم ، به این حقیقت دست می یابیم که ابراهیم به وضوی مَسْحی قائل بود ؛ زیرا عبد الرزّاق در مُصَنَّف خود از مَعْمَر از قتاده نقل کرده است که ابن مسعود ، در آیه « وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ »(۵) (و پاهاتان را تا قوزک) [از مسح دست کشید] و به شستن پاها بازگشت .(۶)

در نقل این معنا از ابن مسعود ، عنایتی هست . یا مراد این است که « أرجلکم » به « فاغسلوا » بر می گردد و بر « وجوهکم وأیدیکم » معطوف است ، نه بر « برؤوسکم »(۷)

۱- ۱ . میزان الإعتدال ۱ : ۲۰۴ ، ترجمه ۲۵۱ ، ابراهیم بن یزید نخعی .

۲- ۲ . البدایه و النهایه ۸ : ۱۰۹ .

۳- ۳ . البدایه و النهایه ۸ : ۱۱۰ .

۴- ۴ . سیر أعلام النبلاء ۱۲ : ۱۹۶ ، ترجمه ۱۷۰ ، محمد بن مسلم ؛ تاریخ الإسلام ۱۸ : ۴۱۱ ؛ موسوعه فقه ابراهیم النخعی ۱ : ۱۶۳ .

۵- ۵ . سوره مائده (۵) آیه ۶ .

۶- ۶ . مصنف عبد الرزاق ۱ : ۲۰۱ ، باب غسل الرجلین ، حدیث ۵۸ ؛ المعجم الکبیر ۹ : ۲۴۶ ، حدیث ۹۲۱۰ . این حدیث ، به جهت «تدلیس» ، حدیث «معلول» است ؛ زیرا قَتاده به جز انس از دیگر اصحاب نشنید (بنگرید به ، معرفه علوم الحدیث ۱ : ۱۱۱ ، باب معرفه المدلسین) . هیثمی در «مجمع الزوائد ۱ : ۳۳۴ ، باب لا یکفر اَحدٌ من اهل القبله بذنب» تصریح دارد به اینکه قتاده از ابن مسعود ، حدیث نشنید .

۷- ۷ . سوره مائده (۵) آیه ۶ .

و معنای آن عدم امکان استدلال بر مسح به وسیله آیه وضوست .

در این زمینه ، میـان بزرگـان بحث گسترده ای وجود دارد که در بخش قرآنی این پژوهش ، بـدان خواهیم پرداخت ، لیکن در نگاه نخست ، از جمله فوق ، این معنا به ذهن نمی رسد .

یا اینکه ابن مسـعود ، پس از آنکه به مسح قائل بود ، به شسـتن رجوع کرد . اگر این سـخن درست باشد ، اذعان به جواز مسح پاها از سوی ابن مسعود ، کجاست تا بگوییم وی از این نظریه برگشت !

مثـل این سـخن را دربـاره ابن عبـاس گفته انـد و اینکه وی « وأرجلکم » را به نصب خوانـد و تأویل کرده انـد به اینکه وی [از مسح] به شستن بازگشت .

اینها اقوال و برداشت های راویان است . اگر رجوع ابن عباس از مَسْح به غَسْل ثابت می بود ، گوش های محـدثان سویش تیز می شد و از وی آن را باز می گفتند و شاگردان ابن عباس آن را حدیث می کردند و در سنن شریعت بدان تصریح می شد .

این در حالی است که محفوظ و ثابت از ابن عباس و از اهل بیت پیامبر ، بر خلافِ این دیدگاه است .

آری ، اینها اقوال پراکنده ای هستند که اگر بعضی از آنها در کنار بعض دیگر قرار گیرد ، به نتیجه می رسیم .

از ابراهیم نخعی روایت شـده که اسـراف در وضو را خوش نـداشت و آب دوانـدن لای موهـای ریش را لازم نمی دیـد و می گفت : سـخت گیری در وضو ، وسوسه شـیطان است ، اگر در این کار فضـیلتی بود ، اصـحاب محمد صلی الله علیه و آله بدان گزینش می شدند .(۱)

این سخن ابراهیم است که گفت :

۱- ۱ . کنز العمال ۹ : ۲۰۷ ، باب مکروه الوضوء ، حدیث ۲۷۰۲۴ ؛ و بنگرید به ، مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۶۸ ، باب المضمضه و ... ، حدیث ۷۲۸ . در این مأخذ آمده است : «کثره الوضوء من الشـیطان» وضوی زیاد [مصرف آب فراوان یا وضوی فراتر از حدّ مشروع] از جانب شیطان [و ترفند او [است .

اصحاب پیامبر صورتشان را با آب سیلی نمی زدند و بیشتر از شما در وضو ، آب را نگه می داشتند [و به یکباره همه آب ظرف را مصرف نمی کردند] و بر این باور بودند که یک چهارم مُد ، برای وضو کفایت می کند و آنان در پارسایی ، راست تر و در نفس ، بخشنده تر و در هنگام جنگ و سختی ، دل صاف تر [از شما] بودند .(۱)

در این سخن ابراهیم ، گوشه ای است به کسانی که در وضو [بر مصرف آب و اعضا [می افزایند و فضیلت را در شستن پاها می جویند . ابراهیم درباره آنها می گوید : هر که از مسح روی گرداند ، از سنت روی برتافته است و من این کار را جز وسوسه شیطان نمی دانم .

بدین ترتیب ، ابراهیم می خواست مُدَلَّل سازد که فعل او تابع فعل صحابه است و وی از هواداران مکتب تعبّد محض می باشد (نه مکتب اجتهاد و رأی) و او اگر می دید که صحابه _ فقط _ بر ناخن مسح می کشند ، مسح را به همه پاها نمی کشاند یا از آن به شستن روی نمی آورد .

ابو حمزه ، از ابراهیم روایت می کند که گفت :

اگر اصحاب محمد جز بر ناخن مسح نمی کشیدند ، برای کسب فضیلت ، آن را نمی شستم ؛ و برای ناچیز انگاری و تحقیر قومی همین بس که فقه آنان را بجوییم و امرشان را مخالفت ورزیم .(۲)

شَعْبی

سُیوطی می نویسد : عبد الرزّاق بن همّام و ابن اَبی شَیْبَه (در سننشان) و عبد بن حمید ، و ابن جَریر _ در تفسیرش _ از شَعْبی روایت کرده است که گفت :

۱- ۱ . کنز العمال ۹ : ۲۰۷ ، باب مکروه الوضوء ، حدیث ۲۷۰۲۶ ؛ شرح العمده ۱ : ۳۹۹ .

۲- ۲ . الطقات الکبری ۲ : ۲۴۷ .

جبرئیل به مسح بر پاها نازل شد . آیا نمی بینی که در «تیمُّم» اعضایی که شسته می شد ، مسح می گردد و آنها که مسح می گشت ، رها می شود .(۱)

طَبَری ــ به سندش ــ از ابو خالد می آورد که : شَعْبی « وأرجلَکم » را «وَأَرجُلِکم» می خواند [و عطف بر « وامسحوا برُؤوسکم »(۲) می گرفت] .

پیش از این سخن ، می نگارد : گروهی از قاریانِ حجاز و عراق « وأرجلَکم » را در آیه «وَأَرْجُلِکم» قرائت می کنند و آن را به تأویل می برند [و می گویند] خدا بندگانش را به مسح پاها در وضو (نه شستن آنها) امر کرد .

وی سپس اسامی آنان را می آورد و «عامر شَعْبی» را در زمره آنها ذکر می کند .(۳)

عبد الرزّاق ــ به سندش ــ از شَعْبی روایت می کند که وی گفت :

أمّا جبرئیل ، فقد نَزَل بالمَسْح عَلَی القَدَمین ؛(۴)

اما جبرئیل ، به مسح بر پاها نازل شد .

نیشابوری می گوید : مردم در مسح پاها و شستن آنها ، اختلاف دارند . قَفّال ــ در تفسیرش ــ از ابن عباس و اَنس بن مالک و عِکْرِمَه و شَعْبی و ابو جعفر ، محمد بن علی باقر رضی الله عنه نقل کرده است که : تکلیف واجب در پاها مسح است ؛ و همین ، مذهب امامیه می باشد .

سپس می گوید : دلیل کسی که مَسح را واجب می داند ، قرائت «أَرْجُلِکم» در آیه وضو ، از باب عطف بر «رُؤوسکم» می باشد .

در اینجا نمی توان گفت که «أَرجُلِکم» از بابِ مجاورت ، مکسور خوانده می شود .

ص: ۳۶۰

۱- ۱ . الدر المنثور ۳ : ۲۹ ؛ تفسیر طبری ۶ : ۱۲۹ ؛ مصنف ابن اَبی شیبه ۱ : ۲۶ ، باب فی المسح علی القدمین ، حدیث ۱۸۴ .
۲- ۲ . سوره مائده (۵) آیه ۶ .
۳- ۳ . تفسیر طبری ۶ : ۱۲۹ ــ ۱۳۰ .
۴- ۴ . مصنف عبد الرزاق ۱ : ۱۹ ، باب غسل الرجلین ، حدیث ۵۶ .

چنان که در «جُحْرُ ضَبٍّ خَربٍ» (لانه سوسمار ویران است) این قاعده جاری است [واژه «خربٍ» که خبر «جُحْر» می باشد ــ در اصل ــ مرفوع است ، به جهت مجاورت با «ضَبٍّ» مکسورش خوانند] .

زیرا در کلام فُصَحای عرب و در حالت عادی ، چنین استعمالی کاربرد ندارد ؛ و نیز این استعمال در جایی بجاست که اشتباه و عطفی در کار نباشد ، به خلاف آیه [که این استعمال در آن غلط انداز است و نیز «ارجلکم» بر «رُؤوسکم» معطوف است] (۱).

باری ، شَعْبی (چنان که خواندیم) علی رغم همه فشارهای سیاسی و اجتماعی آن روزگار ، به مسح پاها قائل بود .

ابو نُعَیم ــ به سندش ــ از شَعْبی روایت کرده است که گفت :

مرا دست بسته پیش حجّاج بردند . چون به دروازه قصر رسیدم ، یزید بن اَبی مسلم ، مرا دیدار کرد ، گفت : دریغا ای شعبی ! سینه ات آکنده از علم است و امروز جایی برای شفاعت نیست ، نزد امیر ، علیه خود به شرک و نفاق خبر ده ، تو سزامند آنی که نجات یابی .

سپس محمد بن حجّاج مرا دیدار کرد و مانند سخن یزید را به من گفت .

چون بر امیر درآمدم ، گفت : و تو ای شعبی ، از کسانی هستی که بر ما خروج کرد و به نکوهش ما پرداخت !

گفتم : خدا امیر را شایسته بدارد ، منزل ما ماتم سراست ...

آن گاه حجّاج از سهم الإرث خواهر و مادر و جد(۲) [آن گاه که تنها وارثان میت باشند] پرسید و شعبی اختلاف پنج تن از اصحاب پیامبر (عثمان ، زید ، ابن مسعود ،

۱- ۱ . تفسیر غرائب القرآن ۲ : ۵۷۷ ؛ تفسیر طبری ۶ : ۷۳ ــ ۷۴ .
۲- ۲ . در بسیاری از منابع «الأخت والأم والجدّ» (خواهر ، مادر ، جد) ضبط است و قراین بعد ، آن را تقویت می کند . در بعضی از منابع ــ از جمله در متن مؤلف ــ «الأخت و أمّ الجدّ» (خواهر و مادر جد) آمده است که به نظر می رسد اشتباه در ضبط می باشد (م) .

علی ، ابن عباس) را در این زمینه بیان داشت ، سپس شروع به شرح کلام ابن عباس کرد .

حجاج از وی پرسید : امیرالمؤمنین ــ یعنی عثمان ــ در این باره چه گفت ؟ شَعْبی فتوای او را بیان کرد .

حجاج گفت : به قاضی دستور دهید این مسئله [ارث خواهر و مادر و جد] را بر اساسِ نظری که امیرالمؤمنین ، عثمان ، بر آن رفتار کرده است ، به اجرا درآورد .(1)

سیاست حکومت ــ آشکارا و صریح ــ در این دوران ، چنین است . قاضی در مرافعات باید از رأی عثمان (و نه کس دیگر) پیروی کند و بر اساسِ آن فتوا دهد .

این سخن حجاج که می گوید : «و تو ای شعبی ، از کسانی هستی که علیه ما برخاست و از ما بد گویی کرد»(2) اشاره است به اینکه شعبی از طاعت سلطان بیرون آمد و برای مردم ــ در کنار رأی عثمان ــ دیدگاه دیگران را نقل می کرد و فتوا می داد .

همچنین دریافتیم که شعبی رأی گرایی را دوست نمی داشت ، بلکه بر لزوم پیروی از مأثور ، تأکید می کرد اگر جایی به رأی نظر داد [این کار] تحت شرایط خاصی صورت گرفت . در پایان همین جلد ، بیش از این بر سیاست حکام ، پی می بریم و اینکه آنان نقل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست نمی داشتند ، بلکه نقل اجتهادات ابوبکر و عُمَر را ترجیح می دادند ؛ زیرا عثمان ، سنت را در چارچوب «سنتی که ابوبکر و عُمَر بدان عمل کردند» محدود ساخت ، و نیز بدان جهت که سیاستِ حکام با تقویت جایگاه صحابه (و همه آنها را عادلانی به شمار آوردن که باید قولشان را برگرفت) ثبات می یافت و نقل حدیث مخالف با اجتهاداتِ صحابه ، سلطان را خشمگین می ساخت .

۱- ۱ . حلیه الأولیاء ۴ : ۳۲۵ ــ ۳۲۶ .

۲- ۲ . المعرفه و التاریخ ۲ : ۳۴۴ ؛ سنن بیهقی ۶ : ۲۵۲ ، باب الإختلاف فی مسئله الخرقاء ، حدیث ۱۲۲۳۹ .

کلام یزید بن مسلم ، آن گاه که شَعْبی را در دروازه قصر دیدار کرد و گفت : «دریغا ای شعبی ، در سینه ات علم فراوانی نهفته است» و سخن شعبی که گفت : «تنها بدین سبب در هلاکت افتادید که آثار و احادیث را واگذاشتید و مقیاس ها را برگرفتید»(۱) به این حقیقت اشاره دارد .

اگر شَعْبی میان آثار و رواياتِ موجود ــ در نزد خود ــ صحتِ وضویی را که عثمان از پیامبر صلی الله علیه و آله وصف می کرد ، می دید ، نمی گفت : «جبرئیل به مسح بر پاها نازل شد» و حقی را که عبد الملك بن مروان بر او داشت ادا می کرد ؛ چرا که در تاریخ ثبت شده که وی نزد عبد الملك از برخورداران بود [و امکانات فراوانی به دستش افتاد] .

بنابراین ، پافشاری شَعْبی بر مسح ، دلیل بر اَصالتِ آن است و اینکه وضوی مسحی ، وضوی پیامبر و بزرگان صحابه به شمار می رود ، نه اینکه آن گونه که اینان ادعا می کنند ، تنها وضوی امام علی علیه السلام و رافضی ها باشد .

با توجه به این سخنان ، چگونه شَعْبی ــ که در سلك دولتی ها درآمده است ــ به وضوی امام علی علیه السلام دست می یازد ؛ همو که قسم یاد کرد که علی در حفره گور رفت در حالی که قرآن را [به یاد نداشت و] حفظ نکرد .(۲)

بلکه شَعْبی هر که را که محبت علی را فریاد می زد و به مناقب و فضائل آن حضرت اشاره می کرد ، دروغ گو می خواند ؛ چنان که با حارث همدانی (و دیگران) به همین کار ، دامن زد .

و این تأکیدی است بر اینکه مسئله وضو ، مسئله علی علیه السلام و عثمان نیست ، بلکه مسئله عثمان و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد ، و فراتر از این ، مسئله عثمان و کلام خداست که بر اساس قولِ غالب مفسران ، [قرآن] به مَسْح صراحت دارد .

۱- ۱ . حلیه الأولیاء ۴ : ۳۲۰ ؛ جامع بیان العلم و فضله ۲ : ۱۳۷ .

۲- ۲ . تفسیر ثعلبی ۴ : ۲۸ ؛ تفسیر طبری ۲۳ : ۲۹ ؛ القرطین (ابن مُطَرِّف کِنان) ۱ : ۱۵۸ .

عِكْرِمَه

طَبَرى ــ به سندش ــ از يونس روايت مى كند كه گفت : براى من حديث كرد كسى كه با عِكرمه در «واسط» مصاحبت داشت ، گفت : نديدم كه عِكرمه پاهايش را بشويد ، تا هنگام خروج از «واسط» بر پاها مسح مى كشيد .(1)

و به سندش از عبد اللّه عَتَكى از عِكرمه آمده است كه گفت : بر پاها ، شستن [تكليف] نيست ؛ در آن دو ، مسح نازل شده است .(2)

قُرطُبى ــ پس از سخنى طولانى ــ مى گويد : عِكْرِمَه پاهايش را مسح مى كشيد و مى گفت : حكم پاها ، شستن نيست ، درباره آن دو ، مسح نازل شده است .(3)

فخر رازى در تفسيرش سخنى دارد به اين مضمون : عِكْرِمَه به وجوب مسح بر پاها (نه شستنِ آنها) عقيده داشت .(4)

در تفسير نيشابورى مى خوانيم : مردم در مسح پاها اختلاف دارند ، از عِكرمه منقول است كه : تكليف واجب در پاها ، مسح است .(5)

عبد الرزّاق ، از مَعْمَر ، از قَتاده ، از عِكْرِمَه و حَسَن ، روايت كرده است كه آن دو درباره اين آيه « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ »(6) (اى كسانى كه ايمان آورديد ، هرگاه سوى نماز برخاستيد ، صورت و دست ها را تا آرنج بشوييد و سرها و پاها را تا برآمدگى روى پا ، مسح بكشيد) گفتند : پاها مسح كشيده مى شود .(7)

۱- ۱ . تفسير طبرى ۶ : ۱۲۹ .

۲- ۲ . همان .

۳- ۳ . تفسير قرطبى ۶ : ۹۲ .

۴- ۴ . تفسير فخر رازى ۱۱ : ۱۲۸ .

۵- ۵ . تفسير غرائب القرآن ۲ : ۵۵۷ .

۶- ۶ . سوره مائده (۵) آيه ۶ .

۷- ۷ . مصنف عبد الرزاق ۱ : ۱۸ ، باب غسل الرجلين ، حديث ۵۳ .

از عِکْرِمَه ، از ابن عباس نقل شده که گفت : دو شستن و دو مسح واجب شد ، آیا نمی بینید که خدا تیمم را ذکر کرد و آن را [در موارد و شرایطی واجب ساخت و] به جای دو عضو غَسْلی قرار داد و دو اندام مَسْحی را واگذاشت .

و شخصی از مَطَر وَرّاق پرسید : چه کسانی به مسح بر پاها قائل اند ؟ وی پاسخ داد : فقهای بسیاری .(۱)

جَصّاص در احکام القرآن می نویسد : ابن عباس و حسن و عِکْرِمَه و حمزه و ابن کثیر ، « وأرجلکم » (و پاهاتان را) مکسور قرائت کرده اند و آن را بر مسح ، تأویل برده اند .(۲)

خطیب در الفقیه و المتفقه نقل می کند که عِکْرِمَه ، مسح بر پاافزار را بر نمی تافت ، به او گفتم : از ابن عباس به من خبر رسیده که بر پاافزار مسح می کشید ! عِکْرِمَه ، گفت : ابن عباس هم هرگاه بر خلاف قرآن سخن بگوید ، نباید حرفش را پذیرفت .(۳)

از این سخن ، به اصالت مسح ــ نزد عِکْرِمَه ــ پی می بریم و وجود ارتباط میان قول به مسح بر پاها و انکار مسح بر پاافزار را در می یابیم .

در پرتو آنچه گذشت ، روشن شد که موضع عِکْرِمه نسبت به وضو ، دلیل آشکاری است بر اینکه وضوی امام علی علیه السلام همان وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله است ؛ زیرا اگر وضوی مَسْحی ، وضوی امام علی علیه السلام به تنهایی بود ، دشمنان آن حضرت (امثال شَعْبی و عِکْرِمَه) هرگز از او پیروی نمی کردند ؛ زیرا معروف است که عِکْرِمه ، نخستین کسی است که دیدگاه خوارج را در مغرب انتشار داد و همو ــ بر خلافِ همه مفسران ــ قائل است که خدای متعال آیه « إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ

۱- ۱ . مصنف عبد الرزاق ۱ : ۱۹ ، حدیث ۵۴ .

۲- ۲ . احکام القرآن ۳ : ۳۴۹ ، باب غسل الرجلین .

۳- ۳ . الفقیه و المتفقه ۱ : ۲۳۶ ، باب القول فی المبیّن و المجمل .

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ »(۱) (همانا ولی و سرپرست شما خدا و پیامبر و آن ایمان آورندگانی اند که نماز را به پای می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند) را درباره ابوبکر نازل کرد .(۲)

نیز عِکْرِمه ، قائل است به اینکه آیه تطهیر درباره زنان پیامبر نازل شد و مشهور است که وی در بازارها فریاد می زد : عقیده ای که شما [در شأن نزول این آیه] بدان گرویده اید ، درست نیست ، این آیه ، فقط درباره زنان پیامبر نازل شد .

همچنین عِکْرِمه (از سر کینه توزی با علی علیه السلام و اهل بیت آن حضرت) مردم را به مباهله در آیه تطهیر فرا می خواند (۳).

در این زمینه ، جز مُقاتل بن سلیمان و یک نفر دیگر ، با عِکْرِمَه همراهی نکرده است .

عِکْرِمَه ، احادیث دیگری دارد که همه آنها بر دشمنی با امام علی علیه السلام و تحقیر آن حضرت از سوی وی ، دلالت دارند ، لیکن همه اینها او را وا نمی دارد که در مسئله مسح بر پاها ، با علی علیه السلام مخالفت ورزد .

باری ، آمدنِ اسامی مردمانی همچون انس بن مالک ، شَعْبی ، عِکْرِمَه ، عُرْوَه بن زُبَیر (و دیگرانی که از دشمنانِ امام علی علیه السلام اند) در فهرست وضوی ثُنائی مَسْحی ، دلیلی بر اصالت این خط مشی به شمار می رود و اینکه این وضو ، به راستی همان وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله است ، نه اینکه وضوی خاص امام علی و رافضی ها _ آن چنان که آنها می گویند _ باشد .

۱- ۱ . سوره مائده (۵) آیه ۵۵ .

۲- ۲ . تفسیر فخر رازی ۱۲ : ۲۳ ؛ زاد المسیر ۲ : ۳۸۳ .

۳- ۳ . تفسیر طبری ۲۲ : ۸ ؛ تفسیر ابن کثیر ۳ : ۴۸۴ ؛ تفسیر قرطبی ۱۴ : ۱۸۲ ؛ تاریخ دمشق ۶۹ : ۱۵۰ ، ترجمه ۹۳۳۹ (رَمْلَه دختر ابوسفیان) ؛ سیر أعلام النبلاء ۲ : ۲۰۸ ، ترجمه ۳ ، أم سلمه .

امام باقر علیه السلام

کلینی ـ به سندش ـ از زُراره ، نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود : آیا نمی خواهید وضوی پیامبر را برایتان حکایت کنم ؟ گفتیم : چرا .

امام علیه السلام طشتی خواست که در آن مقداری آب بود . آن را پیش روی خود گذاشت ، سپس آستین هایش را بالا زد ، آن گاه کف دست راست را در آب فرو بُرد و فرمود : «هرگاه دست پاک باشد ، چنین است» دست را پر آب کرد و بر پیشانی نهاد و فرمود : «بسم اللّه» (به نام خدا) و آب را بر اَطراف چانه و ریشش جریان داد . پس از آن ، دستش را ـ یک بار ـ بر صورت و روی پیشانی کشید !

آن گاه دست چپ را در آب فرو بُرد و پر آب ساخت و بر آرنج دستِ راست نهاد و کف دست چپ را بر ساق دست راست کشید تا آب بر اطراف انگشتان جاری شود .

پس از آن ، دست راست را پر آب کرد و بر آرنج دست چپ نهاد و کف دست راست را بر ساق دست چپ کشید تا آب بر اطراف انگشتان جریان یابد .

و پیش سر و پشت پاها را با تَری آب دست چپ و باقی مانده آب و تَری دست راست ، مسح کشید .(1)

در کافی از عُمَر بن اُذَینه ، از زُراره و بُکَیر روایت شده که آن دو از امام باقر علیه السلام درباره وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند . امام علیه السلام طشت یا ظرف کوچک آبی خواست ، دست راستش را در آن فرو بُرد و مشتی آب برگرفت و بر صورتش ریخت و با آن ، صورت را شست .

سپس کف دست چپ را در آب فرو بُرد و مشتی آب برگرفت و بر ساق دست راست ریخت و با آن دست راست را از آرنج تا کف دست شست و دست را به طرف آرنج برنگرداند .

۱- ۱ . الکافی ۳ : ۲۵ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۴ .

آن گاه کف دست راست را در آب فرو بُرد و آب آن را بر ساق دست چپ از آرنج ریخت و مانند دست راست آن را شست .

پس از آن ، با تری آب کف دست (بی آنکه آب تازه ای بردارد) سر و پاهایش را مسح کشید ... امام علیه السلام انگشتانش را زیر بندهای کفش نمی برد .

آن گاه امام علیه السلام فرمود : خدای متعال می فرماید : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاَهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ » (ای کسانی که ایمان آوردید ، هرگاه سوی نماز پا شدید ، صورت و دست ها را بشویید) نباید انسان ، جایی از صورت را نشسته بگذارد . خدا به شستن دست ها تا آرنج فرا خواند ، نباید انسان ، جایی از دست ها را تا آرنج نشسته باقی نهد ؛ زیرا خدا می فرماید : « فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ » ؛ صورت و دست هاتان را تا آرنج بشویید .

سپس فرمود : « وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ » ؛(۱) سر و پاهاتان را تا قوزک روی پا ، مسح بکشید .

هرگاه انسان ، جایی از سر و مقداری از پا (میان کعب تا انگشتان) را مسح بکشد ، کفایت می کند .

پرسیدیم : «کعب» کجاست ؟ فرمود : اینجا (یعنی مفصل پایین تر از استخوان ساق) . پرسیدیم : این برآمدگی ، چیست ؟ فرمود : این ، جزو استخوان ساق است ، کعب (برآمدگی) پایین تر از این است ...(۲)

شیخ طوسی _ به سندش _ از مُیَسِّر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :

آیا وضوی پیامبر را برایتان حکایت نکنم ؟!... سپس امام کفی از آب برداشت و بر

ص: ۳۶۸

۱- ۱ . سوره مائده (۵) آیه ۶ .

۲- ۲ . الکافی ۳ : ۲۵ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۵ ؛ و بنگرید به ، تهذیب الأحکام ۱ : ۵۶ ، باب ۴ فی صفه الوضوء ، حدیث ۷ (متن از این مأخذ است) ؛ الإستبصار ۱ : ۵۷ ، باب ۳۲ ، فی النهی فی استقبال ... حدیث ۱۱۶۸ (با اندکی اختلاف) .

صورت ریخت ، آن گاه کفی از آب را بر ساق دست ریخت ، پس از آن کف دیگری از آب را بر دستِ دیگر ریخت .

سپس سر و پاهایش را مسح کشید و دستش را پشت پا گذاشت و فرمود : کَعب (قوزک پا) اینجاست ... و به دستش به پایین «عُرقوب» (پی پشتِ پا) اشاره کرد و فرمود : این ، همان «ظُنْبُوب» (پی روی پا) است .(۱)

کُلَینی ــ به سندش ــ از محمد بن مسلم ، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود :

آیا وضوی پیامبر را برایتان حکایت نکنم ؟ گفتم : چرا . امام علیه السلام دستش را در ظرف بُرد و آن را نشست ، کفی از آب برداشت و بر صورت ریخت ، سپس دو طرف صورت را دست کشید تا آب به همه آن برسد .

آن گاه با دست راست کفی آب برگرفت و آن را بر دست چپ ریخت ، سپس ساق دست راست را شست .

پس از آن ، با آبی که در دستش باقی بود ، سر و پاها را مسح کشید .(۲)

کُلَینی ــ به سندش ــ از زُراره ، روایت می کند که گفت :

امام باقر علیه السلام وضوی پیامبر را برای ما حکایت کرد . قَدَحی آب خواست ، مشتی از آن برداشت و بر صورت ریخت و همه دو طرف صورت را دست کشید ، سپس دست چپ را در ظرف آب فرو بُرد و آن را بر دست راست ریخت و اَطراف آن را دست کشید ، آن گاه با دست راست ، همین کار را با دست چپ کرد .

پس از آن ، با آبی که در دستش بود (بی آنکه آنها را در ظرف آب فرو برد) سر و پاهایش را مسح کشید .(۳)

۱- ۱ . تهذیب الأحکام ۱ : ۷۵ ، باب ۴ ، صفه الوضوء ، حدیث ۳۹ .

۲- ۲ . الکافی ۳ : ۲۵ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۳ .

۳- ۳ . الکافی ۳ : ۲۴ ، حدیث ۱ ؛ تهذیب الأحکام ۱ : ۵۵ ، باب ۴ ، حدیث ۵۷ .

چکیده

از احادیث پیشین به دو مطلب پی می بریم :

۱ . استمرار اختلاف در وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله تا عهد امام باقر علیه السلام (که در سال ۱۱۴ هجری درگذشت) ؛ زیرا زُراره و بُکَیر ، وضوی پیامبر را از آن حضرت جویا می شدند یا خود امام علیه السلام این وضو را برایشان بیان می داشت ، به جهت این سخن زراره که : «ابوجعفر ، وضوی پیامبر را برای ما حکایت کرد» یا سخن امام باقر علیه السلام که فرمود : «آیا وضوی پیامبر را برایتان حکایت نکنم» (چنان که در روایت زُراره و محمّد بن مسلم و مُیَسِّر ، هست) .

این دو جمله ، بر اهمیت طرح وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی ائمه علیهم السلام (در روزگاری که تعالیم آسمانی در آن تباه شد) رهنمون است . انس و دیگر صحابه ، به خاطرِ تحریفاتی که در شریعت روی داد ، بر حال دین می گریستند ؛ زیرا مردم ــ به مرور زمان ــ به تدریج ، از روی میل یا ترس ، به سیره حکام خو می گرفتند ، چرا که میان صحابه یا تابعان باقی مانده ، کسی که بتواند در برابر اجتهاد حاکمان بایستد ، وجود نداشت .

امام باقر علیه السلام خواست وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای بعضی از اصحابش حکایت کند تا به عنوان یک سند تاریخی و قانونی ، باقی بماند و با آگاهی مردم بر حقیقتِ ویژگی وضوی پیامبر (از سوی اهل بیت آن حضرت و سیره عملی شان در این زمینه) اشتباه و به هم آمیختگی را از میانِ مردم بزداید .

۲ . در پرتو آنچه گذشت ، دریافتیم که وضوی ثُنایی مَسْحی اصالت دارد ؛ زیرا انس بن مالک و شَعْبی و عِکْرِمَه و عُروَه (علی رغم مخالفتشان با علی علیه السلام) این وضو را از پیامبر روایت می کردند و بر این باور بودند که وضوی نازل شده از آسمان ، همین وضوست (نه غیر آن) .

حُکام ، علی رغم آنکه با سیاستِ خشونت علیه صحابه و تابعان تحت شعارِ «من

قال برأسه کذا ، قلنا بسیفنا کذا» (اگر کسی با سرش چنین بگوید ، با شمشیرمان چنان گوییم) می خواستند شریعت دل خواه خود را در میان مردم رسوخ دهند ، نتوانستند با وضوی مَسْحی مقابله کنند .

بعد از قتل امام حسین علیه السلام و حتی در اواخر عهد امویان ، ائمه علیهم السلام در وضو ، تقیه نمی کردند . با مراجعه به روایات امام باقر علیه السلام در کتاب های چهارگانه حدیثی ، می توان دریافت که امام علیه السلام بی آنکه به سخن این و آن ، اهمیت دهد ، وضوی پیامبر را توصیف می نمود .

اُمویان با وضوی صحابه و تابعان (مانند انس بن مالک ، امام باقر علیه السلام ، عبد اللّه بن عباس) راه می آمدند و آن گونه که با دیگران خشونت داشتند ، با اینان برخورد زورگویانه را به کار نمی بستند .

حدیث ابومالک اشعری را بیان کردیم که چگونه از بیان وضوی پیامبر یا نماز آن حضرت برای قومش هراسناک بود .

تا نوبت به آنجا رسید که مردم در وضو ، بر فقهای درباری برآشفتند ؛ زیرا آنان را از مسح بر پاها باز می داشتند . مردم ، اعتقاد غالب به مشروعیتِ این وضو را ، به عنوان شیوه ای برای رویارویی با آنها برگرفتند .

عبد الرزّاق از ابن جَرِیح روایت می کند که گفت ، از عَطا پرسیدم : چرا همچنان که سر را مسح می کشم ، پاها را مسح نکنم ، خدا هر دو را در قرآن [به مسح] گفته است ؟

عَطا گفت : جز به مسح سر و شستن پاها عقیده ندارم ، شنیدم ابوهُرَیره می گفت : وای بر پاشنه ها از آتش ... مردمانی به مسح پاها قائل اند ، اما من آنها را می شویم .(۱)

طَحاوی از عبدالملک روایت می کند که گفت ، به عطا گفتم : آیا از هیچ کدام از

۱- ۱ . مصنف عبد الرزاق ۱ : ۲۰ ، باب غسل الرجلین ، حدیث ۵۸ .

اصحاب پیامبر مسح پاها به تو رسیده است ؟ پاسخ داد : نه .(۱)

می بینیم که عطا ، جزم دارد به اینکه « الکَعْبَیْن » (قوزک پاها) در شستن داخل است با اینکه می داند این کار بر خلاف دیدگاه گروه بزرگی از صحابه می باشد ؛ زیرا از عطا پرسیدند : «چرا چونان که سر را مسح می کشم ، پاها را مسح نکنم ، مسح هر دو ــ با هم ــ در قرآن هست ؟»

ابن جَریح از عَطا درباره « وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ »(۲) (و پاهایتان را تا برآمدگی پشت پاها مسح بکشید) پرسید : آیا قوزک پاها در ضمن جایی از پا داخل است که باید شسته شود ؟ عطا پاسخ داد : آری ، شکی در این نیست .(۳)

عبد الرزاق از محمد بن مسلم ، از ابراهیم بن مَیْسَرَه ، از عثمان بن اَبی سُوَید روایت می کند که وی برای عُمَر بن عبد العزیز مسح بر پاها را یادآور شد ، گفت : از سه تن از اصحاب محمد به من خبر رسیده (که کمترین آنها پسر عمویت ، مُغِیره بن شُعبه است) که پیامبر پاها را می شست .(۴)

در اینجا احادیث فراوانی از این نمونه است که همه بر وجود خط مشی ها و نشانه هایی بر هر دو روش ، دلالت می کنند و اینکه خلفا (و کسانی که در خط آنان بودند) بر شستنِ پاها تأکید داشتند و آن را جزو سنت می شمردند .

اما مردم ، بر عطا (که فقیه درباری بود) اعتراض می کردند و مشروعیت مسح بر پاها را نزد عُمَر بن عبد العزیز (خلیفه مسلمانان در آن زمان) یادآور می شدند .

مدارا با صحابه یا تابعان در وضو ، دیری نپایید و سیاست حکّام در دوره عباسیان تغییر یافت ؛ زیرا بعد از آنکه در روایات امام باقر علیه السلام تقیه را نمی نگریم ، در بعضی از

۱- ۱ . شرح معانی الآثار ۱ : ۴۱ ، باب فرض الرجلین فی وضوء الصلاه .

۲- ۲ . سوره مائده (۵) آیه ۶ .

۳- ۳ . مصنف عبد الرزاق ۱ : ۲۵ ، باب غسل الرجلین ، حدیث ۷۸ .

۴- ۴ . مصنف عبد الرزاق ۱ : ۲۶ ، حدیث ۶۱ ؛ کنز العمال ۹ : ۱۸۷ فرائض الوضوء ، حدیث ۲۶۸۲۶ .

روایات امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام پدیده تقیه رخ نمود و این ، خبر می دهد به اینکه حُکام در عهد عباسی سیاست جدیدی را در پیش گرفتند که در بحث آینده ، به اصولِ آن پی خواهیم برد .

بدین ترتیب ، مشروعیتِ مسح بر پاها را دریافتیم و اینکه گروه بزرگی از صحابه و تابعان ، بر پاهاشان مسح می کشیدند و این کار را به پیامبر صلی الله علیه و آله منسوب می ساختند (و نه به امام علی علیه السلام) تا گفته شود به اینکه وضوی مَسْحی ، فقه طائفه ای شیعی است ، بلکه این وضو ، فقه نبوی و قرآنی می باشد .

پیش از این ، اسامی ده نفر از قائلان به وضوی مسحی را آوردیم و در اینجا اشخاص دیگری بر آنها می افزاییم :

ابو مالک اشعری .

عَبّادِ بن تمیم مازنی .

تمیم بن زید مازنی .

عبد اللّه بن زید مازنی .(1)

عُرْوَه بن زبیر .

حَسَن بَصْری .(2)

ابراهیم نَخَعی .

عَلْقَمَه بن قیس .

ص: ۳۷۳

۱- ۱ . بر اساس روایتی که فرزنـد برادرش از او در «شـرح معانی الآثار ۱ : ۵ ، بـاب فرض الرجلیـن ...» می آورد و از وی در «مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۱۶ ، باب الوضوء کم مره هو ، حدیث ۵۷» روایت شده است . در اینجا روایاتی هست که شستن پاها را گویاست که در جلد سوم این پژوهش به وارسی آنها خواهیم پرداخت .
۲- ۲ . بنابر احتمالی که بر اساس شواهد و قرائن ، آوردیم و یکی از دو قولِ وی ــ در وضو ــ همین است .

عبد اللّه بن مسعود .

اَوس بن اَبی اَوس ثقفی .

رِفاعه بن رافع .

شَعْبی .

عِكْرِمَه .

محمّد بن علی باقر علیه السلام .

اكنون سؤال را تكرار می كنیم و می پرسیم : اگر نسبت وضوی مَسْحی به پیامبر صلی الله علیه و آله صحیح می باشد و بزرگان صحابه و تابعان ، به آن دست یازیده اند ، چرا قائلان به وضوی مسحی ، به بی دینی و كفر متهم می شوند ؟

این هجوم [ناجوانمردانه] بر رافضه یا شیعه از چه روست ؟ آیا آنان ، با پیروی از سنت پیامبر ، در این كار معذور نمی باشند ؟!

چرا آنان را به گمراهی و بدعت ، متهم می سازند ؟ آیا بدان خاطر است كه بر سنتِ پیامبر پایدارند یا این كار در راستای تعصّب گرایی و پیروی از قدرت حاكم ، صورت می گیرد ؟!

وضوی زیدیّه

بسا کسی بپرسد : چگونه می توان به نتیجه گیری شما اطمینان یافت ، در حالی که زیدیه را می نگریم که بر اساس آنچه امام زید بن علی بن حسین ، از پدرش ، از جدش ، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند ، وضو می گیرند ، و اینکه رسول خدا طبق آنچه عثمان از آن حضرت حکایت می کرد ، وضو می گرفت .

اگر تحلیل شما درست باشد که وضوی عثمان ، یک تشریع سیاسی است ، چگونه امام زید ، به وضوی آنان وضو می گیرد و وضوی جد و آبای خود را وا می گذارد ؟!

پیش از پاسخ به این سؤال ، باید وحدت روایات را نزد طالبیان بیان داریم و اینکه آنان در کلیات با هم متفق اند . از لابلای آن ــ اگر خدا بخواهد ــ به حقیقت وضوی طالبیان دست خواهیم یافت .

وحدت فقهی علویان

اشاره

از مسائل مسلم تاریخی این است که فرزندان علی بن ابی طالب (خواه حَسَنی باشند و خواه حسینی) دارای فقه یکسانی هستند و در احکام اساسی با هم اختلاف ندارند و فقه آنها از فقه حُکام جداست .

اکنون بعضی از متون را در این زمینه می آوریم :

۱ . وقت نماز عصر نزد طالبیان

در مقاتل الطالبیّین آمده است که شخصی بر رشید درآمد و گفت : ای امیر مؤمنان ، نصیحتی دارم .

رشید ، به هَرْثَمه گفت : گوش فرا ده چه می گوید . آن مرد گفت : ای امیر مؤمنان ، درباره اَسرار خلافت است ! رشید به او دستور داد زبان نگشاید ، سپس با او خلوت کرد و به خبرش گوش فرا داد ...

آن شخص گفت : در یکی از کاروان سراهای «حُلْوان» بودم ، ناگهان یحیی بن عبد

اللّه بن حسن بن علی را دیدم که جامه پشمی ستبری بر تن داشت و عبای پشمی قرمز رنگی به دوش انداخته بود . دسته ای از مردان با او همراه بودند که هرگاه فرود می آمد ، فرود می آمدند و هرگاه به راه می افتاد بر می خاستند ، و از وی فاصله می گرفتند و به کسانی که آنها را می دیدند وانمود می کردند که او را نمی شناسند ؛ آنان ، یارانش بودند . با هر یک از آنها منشور سفیدی بود که اگر به وی عرضه می شد ، تصدیق می کرد [که از افراد خودی است] .

رشید گفت : آیا یحیی را می شناسی ؟ آن مرد گفت : در قدیم او را دیده بودم ، و همان نشانه ها باعث شد که دیروز بتوانم او را بشناسم .

رشید گفت : اوصافش را برایم باز گوی . آن شخص گفت : مردی است چهار شانه ، گندم گون و دل نشین ، طاس ، زیبا چشم و شکم گنده .

رشید گفت : خودش است ، چه می گفت ؟ آن مرد گفت : چیزی نشنیدم بگوید ، جز اینکه او را دیدم هنگامی که وقت نماز فرا رسید ، غلامش _ که او را می شناسم _ جامه ای شسته برایش آورد . وی آن را در گردنش انداخت و جبه پشمی را از تنش درآورد تا آن را بشوید . چون بعد از ظهر شد ، نمازی گزارد که به گمانم نماز عصر بود ؛ دو رکعت اول را طول داد و دو رکعت آخر را کوتاه خواند .

رشید گفت : مرحبا ! خوب حرکات او را به یاد سپرده ای ! آن ، نماز عصر است و وقتِ آن نزد این قوم ، بعد از نماز ظهر می باشد . خدا پاداش نیکت دهد و سعیت مشکور باد ! که هستی ؟ و از کدام دیاری ؟

آن شخص گفت : مردی از فرزندان این دولتم و اصل و تبارم از «مَرو» است و در شهر دار السلام [بغداد] منزل دارم .

رشید لحظه ای درنگ کرد ، سپس گفت ...(۱)

ص: ۳۷۶

۱- ۱ . مقاتل الطالبیین : ۳۱۰ _ ۳۱۱ .

از این روایت تاریخی ، می توان فهمید که اختلاف فقهی میان خلیفه و فرزندان حسن (به ویژه در شرایط سیاسی و وقایع اجتماعی) معیار و شاخص شناختِ علویان ، به شمار می آمد . در دوران عباسیان ، در خواهیم یافت که چگونه حکام ، مذهب را به عنوان ابزاری به کار گرفتند تا به وسیله آن ، علویان را از مسلمانان کنار زنند ، بلکه آنها را بیرون از اسلام بشمارند در حالی که اصول حدیثی ثابت می کند که آنان چیزی را که نسل اندر نسل به ارث برده اند بر زبان می آورند و بیشتر احادیثشان از پیامبر صلی الله علیه و آله منقول است .

حاکمان با گرایش ها و اهداف سیاسی ، به اختلافات مذهبی میان توده های مردم دامن می زدند تا شیعه را از دیگران جدا سازند . این سخن رشید که می گوید : «مرحبا ! چقدر خوب به خاطر سپردی ! آن ، نماز عصر است و وقت آن ، نزد شیعه همان زمان می باشد» بیانگر همین حقیقت است .

باری ، امکان ندارد فرزندان امام علی علیه السلام در یک حکم ضروری که مسلمان در روز پنج بار به آن دست می یازد ، اختلاف کنند . اگر رأی امام زید را در زمینه وقت نماز عصر وارسی کنیم در می یابیم که همان دیدگاه امام صادق علیه السلام و عبد اللّه بن عباس و دیگر اهل بیت علیهم السلام است .

در مسند الإمام زید در باب اوقات نماز ، آمده است : برایم حدیث کرد زید بن علی ، از پدرش ، از جدّش ـ خدا از همه شان خشنود باد ـ از علی بن ابی طالب (کرّم اللّه وجهه) که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

امامانی بعد از من بر مردم خواهند آمد که نماز را می میرانند (مانند مردن بدن ها) هرگاه دورانِ آنان را درک کردید ، نماز را در وقتش بگزارید ، و باید نماز شما با آن قوم نافله [نماز مستحب] باشد ؛ چرا که ترک نماز از

وقت آن کفر است .(۱)

همچنین در این کتاب می خوانیم : شنیدم امام شهید ــ ابو حسین ــ زید بن علی رضی الله عنه از این سخن خدای متعال سؤال شـد : « أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ » (نماز را از هنگام فرا رسیدن ظهر تا درآمدنِ شب به پای دار) زید رضی الله عنه گفت : «دلوک شمس» هنگام ظهر است و « غَسَقِ اللَّيْلِ » یک سوم شب تا اینکه سفیدی از پایین آسمان برود « وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودا »(۲) (و نماز صبح در معرض دید فرشتگان شب و روز است) ملائکه شب و فرشتگان روز ، آن را مشاهده می کنند .

زید بن علی رضی الله عنه می گفت : برترین اوقات ، اول آنهاست و اگر آن را به تأخیر اندازی ، اشکالی ندارد .(۳)

امام زید ، می خواهد به اوقات سه گانه نماز اشاره کند (چنان که خدای سبحان در قرآن فرمود و شیعه علی علیه السلام امروزه بـدان عمل می کند) و اینکه وقت فضـیلتِ نماز عصـر ، پس از پایان نماز ظهر است ، همان که امام باقر و صادق علیهماالسـلام ابراز داشته اند .

نیز این احتمـال هست که سـخن امـام زیـد در خبر اول «فـإنّ ترکَ الصَّلاـه عَن وقتها کُفر» (نماز را در وقت آن به جا نیاوردن ، کفر است) اشاره به عملکرد امویان و نقش آنها در تغییر اوقات نماز باشـد ، و اینکه ایسـتادگی در برابر این هجوم لازم است و باید مؤمنان را

۱- ۱ . مسند الإمام زید بن علی : ۹۹ ، باب أوقات الصلاه ؛ مانند این روایت را مسلم و احمد و ابو داود و ترمذی ، آورده اند ؛ بنگرید به ، صحیح مسلم ۱ : ۴۴۸ ، باب کراهیه تأخیر الصلاه عن وقتها ، حدیث ۶۴۸ ؛ مسند احمد ۵ : ۱۵۹ ، حدیث ۲۱۴۵۵ ؛ سنن ابی داود ۱ : ۱۱۷ ، باب إذا أخّر الإمام ... ، حدیث ۴۳۱ ؛ سنن الترمذی ۱ : ۳۳۲ ، باب ما جاء فی تعجیل الصلاه ، حدیث ۱۷۶ .

۲- ۲ . سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۸ .

۳- ۳ . مسند الإمام زید بن علی : ۹۹ ، باب أوقات الصلاه .

فراخواند که هر نمازی را در وقت خودش به جا آورند و بر این سنت پایبند باشند .(۱)

چرا که روایاتی در فضیلت گزاردن نماز در وقتش وارد شده است و باید عمل کسانی را که در شریعت بدعت می نهند باطل ساخت و این فراخوانِ پیامبر را اجابت کرد که فرمود :

به زودی کسانی بر شما امیر می شوند که کارهایی آنها را از ادای نماز در وقتش باز می دارد و آن را به تأخیر می اندازند ؛ شما آن را در وقت خودش بخوانید .(۲)

در أنساب الأشراف (اثر بَلاذُرِی) آمده است : اهل مصر ، بدان سبب که «ابن اَبی سَرْح» اوقات نماز را به بازی می گرفت ، نمایندگانی را سوی عثمان فرستادند .(۳)

در تاریخ المدینه (اثر ابن شَبَّه) می خوانیم : هفتصد نفر از مصریان سوی مدینه روانه شدند ، به مسجد پیامبر درآمدند و پیش اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شیوه ای که ابن اَبی سَرْح با اوقات نماز در پیش گرفته بود ، شکوه کردند .(۴)

ص: ۳۷۹

۱- ۱ . این گفته امام زید ، از قبیل این سخن امام صادق علیه السلام است که فرمود : «هر که یقین نیابد که یک بار شستن در وضو او را کفایت می کند ، بر دوبار شستن پاداشی دریافت نمی دارد» (وسائل الشیعه ۱ : ۴۳۶ ، حدیث ۱۴۴) و این سخن آن حضرت که فرمود : «کسی که به رجعتِ ما ایمان نیاورد و متعه ما را حلال نشمارد ، از ما نیست» (وسائل الشیعه ۲۱ : ۸ ، حدیث ۲۶۳۶۵) یا اینکه امام علی علیه السلام از باقی مانده آب وضو _ در حال ایستاده _ آشامید تا توهم بدعت را در این کار بزداید (الکافی ۶ : ۳۸۲ ؛ وسائل الشیعه ۲۵ : ۲۳۶ ، حدیث ۱۷۸۱) یا پیامبر بعضی از نمازهای نافله را در ماه رمضان به جا نیاورد تا سنت نشود (صحیح بخاری ۱ : ۳۱۳ ، باب ۷ ، حدیث ۸۸۲ ؛ و ج۲ : ۷۰۷ ، حدیث ۱۹۰۸ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۵۲۴ ، حدیث ۷۶۱) امثال این امور ، در شریعت فراوان اند .

۲- ۲ . مسند احمد ۱ : ۴۲۴ ، حدیث ۴۰۳۰ ؛ مسند احمد ۵ : ۳۱۵ و ۳۲۹ ، حدیث ۲۲۷۳۸ و ۲۲۸۳۹ .

۳- ۳ . أنساب الأشراف ۶ : ۱۳۴ ، باب ما أنکروا من سیره عثمان .

۴- ۴ . تاریخ المدینه ۲ : ۲۱۴ ، باب فی رجوع أهل مصر ... ؛ تاریخ دمشق ۳۹ : ۴۱۶ .

در تاریخ ثبت شده که : سلیمان بن عبد الملک ، نمازها را به اوقات خودشان باز گرداند .(۱)

در نقل این خبر از خلیفه ، اشاره است به اینکه مسلمانان در مسئله اوقات نماز ، بر حُکام اعتراض داشتند . این اعتراض ، همگانی بود و خلیفه مصلحت دید که درخواستِ آنها را اجابت کند .

بخاری در صحیح خود _ در باب تضییع نماز از وقتِ آن _ دو حدیث از انس می آورد ؛ یکی از غَیْلان از انس است که گفت : از آنچه در عهد محمد بود چیزی را سراغ ندارم [که پابرجا باشد] گفتند : نماز [که هست] گفت : آیا آنچه را در نماز بود ، ضایع نساختید .

خبر دیگر ، از عثمان بن اَبی رَوّاد است که گفت ، شنیدم زُهْری می گفت : بر اَنس بن مالک در حالی که می گریست ، در «دمشق» وارد شدم ، پرسیدم : چرا گریه می کنی ؟ گفت : از آنچه درک کردم چیزی جز همین نماز را سراغ نداشتم ، همین هم ضایع شد .(۲)

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود :

برای هر نمازی دو وقت است ، وقتِ اول ، فضیلتِ فزون تر دارد ؛ وقتِ نماز صبح ، از سپیده دم هست تا زمانی که آسمان روشن شود ، تأخیر آن از این وقت ، عمداً سزاوار نیست .

لیکن [وقت دوم نماز صبح ، پس از روشن شدن هوا] وقتِ کسی است که گرفتار شده یا فراموش کرده یا به اشتباه افتاده یا خوابیده است .

وقت نماز مغرب ، از هنگامی است که خورشید پنهان می شود تا زمانی که ستاره ها در آسمان پدیدار می شوند .

۱- ۱ . سیر اعلام النبلاء ۵ : ۱۲۵ .

۲- ۲ . صحیح بخاری ۱ : ۱۹۷ ، باب ۶ ، حدیث ۵۰۶ و۵۰۷ .

نباید کسی ، آخرِ وقت را وقت نماز قرار دهد مگر از روی عذر یا علتی .(۱)

عُبَید بن زُراره ، از امام صادق علیه السلام درباره وقت نماز ظهر و عصر ، پرسید ، امام علیه السلام فرمود :

هنگامی که خورشید به نیمه روز رسد [و سایه شاخص ، روند بلند شدن را بیاغازد] وقت نماز ظهر و عصر (هر دو) فرا می رسد جز اینکه نماز ظهر قبل از نماز عصر است ، سپس تا غروب خورشید ، وقت نماز ظهر و عصر ، ادامه دارد .(۲)

بعضی از صحابه (از جمله ابن عباس(۳) و عایشه) دیدگاه اهل بیت علیهم السلام را تأیید کرده اند .

عایشه می گوید : رسول خدا نماز عصر را می گزارد ، در حالی که خورشید از حجره اش بیرون نرفته بود [و هنوز آفتاب بر خانه اش می تابید] .

در خبر دیگر ، عایشه می گوید : پیامبر در حالی نماز عصر را گزارد که خورشید [آفتاب] در خانه اش می تابید ، سایه در خانه اش بر آفتاب غلبه نداشت .

و نیز از عایشه نقل شده که گفت : پیامبر نماز عصر را در حالی گزارد که خورشید در حجره ام می درخشید و بعد از آن ، سایه نمایان شد و گسترش یافت .(۴)

۱- ۱ . تهذیب الأحکام ۲ : ۳۹ ، باب فی أوقات الصلاه و علامه ... ، حدیث ۱۲۳ ؛ الإستبصار ۱ : ۲۷۶ _ ۲۷۷ ، باب فی وقت الصلاه ، حدیث ۱۰۰۳ .

۲- ۲ . تهذیب الأحکام ۲ : ۱۹ ، باب فی أوقات الصلاه ، حدیث ۵۱ و۶۸ و۷۳ ؛ الإستبصار ۱ : ۲۴۶ ، باب فی اول وقت الظهر و العصر ، حدیث ۸۸۱ ؛ من لا یحضره الفقیه ۱ : ۲۱۶ ، باب مواقیت الصلاه ، حدیث ۶۴۷ .

۳- ۳ . بنگرید به ، صحیح بخاری ۱ : ۲۰۱ ، باب فی تأخیر الظهر إلی العصر ، حدیث ۵۱۸ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۴۹۱ ، باب فی الجمع بین الصلاتین فی الحضر ، حدیث ۷۰۵ ؛ مسند احمد ۱ : ۲۲۱ ، حدیث ۱۹۲۹ ؛ الموطأ ۱ : ۱۴۳ ، باب الجمع بین الصلاتین فی الحَضَر و السَّفَر ، حدیث ۳۳۰ ؛ سنن ابن ماجه ۱ : ۳۴۰ ، باب فی الجمع بین الصلاتین ، حدیث ۱۰۶۹ .

۴- ۴ . صحیح بخاری ۱ : ۲۰۱ ، باب وقت العصر ، حدیث ۵۱۹ ؛ الجمع بین الصحیحین ۴ : ۷۳ ، حدیث ۳۱۸۲ المتفق علیه من مسند عایشه .

بخاری ــ در باب وقت نماز عصر ــ از ابوبکر بن عثمان روایت می کند که گفت : شنیدم اَبو اُمامَه می گفت : با عُمَر بن عبدالعزیز نماز ظهر را گزاردیم ، سپس بیرون شدیم تا اینکه بر اَنس درآمدیم ، او را در حالی یافتیم که نماز عصر را می گزارد . پرسیدم : ای عمو ، این چه نمازی بود که خواندی ؟ گفت : نماز عصر ! این نماز رسول خداست [که در همین وقت می خواند] و با او [در همین زمان] نماز عصر را می گزاردیم .(۱)

و دیگر روایات فراوان ، که در این زمینه هست .

در مقاتل الطالبیین از حسن بن حسین نقل شده است که گفت : من و قاسم بن عبد اللّه (عبد اللّه بن حسین بن علی بن حسین) در حالی که نماز ظهر را خوانده بودیم ، برای غسلِ ابو الفوارس (عبد اللّه بن ابراهیم بن حسین) [به خانه اش] درآمدیم . قاسم به من گفت : آیا نماز عصر را بخوانیم ؟ از این بیم داشتیم که مبادا در غسل آن مرد کندی کرده باشیم . من با او نماز عصر را خواندم [سپس ابو الفوارس را غسل دادیم] چون از غسل وی فارغ شدیم ، بیرون آمدم و روز را سنجیدم ، آغاز وقت نماز عصر بود ، نماز را اعاده کردم .

[آن گاه خوابیدم] کسی در خوابم آمد و گفت : نماز [عصر] را دوباره خواندی در حالی که پشت سر قاسم نماز گزاردی ؟! گفتم : در غیر وقتش آن را خوانده بودم ! گفت : قلب قاسم ، هدایت یافته تر از دلِ توست .(۲)

از آنچه گذشت ، روشن شد که موضع طالبیان (خواه حَسنی آنها یا حسینی شان) و همچنین دیدگاه بعضی از صحابه ، مانند عبد اللّه بن عباس (دانشمند امت) و انس بن مالک (خادم پیامبر) و عایشه (همسر پیامبر) و دیگران ، جمع میان نماز ظهر و عصر بود یا جمع میان آن دو را تأیید می کردند ، لیکن این ، ابن اَبی سَرْح (والی عثمان بر مصر) بود که وقت نمازها را تغییر داد .

ص: ۳۸۲

۱- ۱ . صحیح بخاری ۱ : ۲۰۲ ، حدیث ۵۲۴ ؛ صحیح مسلم ۱ : ۴۳۴ ، باب فی استحباب التکبیر بالعصر ، حدیث ۶۲۳ .
۲- ۲ . مقاتل الطالبیین : ۴۰۷ .

۲ . مسح بر پاافزار

ابو الفرج اصفهانی ، اخبار کسانی را می آورد که در صفوف یحیی بن عبد اللّه بن حسن ، رخنه کردند ، می گوید : گروهی از اهل کوفه ، با او همراه شدند . در میانشان ابن الحسن بن صالح بن حی وجود داشت . وی در برتری ابوبکر و عُمَر و عثمان (در شش سال امارتش) به مذهب «زیدیّه بُتْرِیَّه» معتقد بود و در بقیه عُمر عثمان ، او را کافر می شمرد .

ابن الحسن [شراب] نبیذ می آشامید و بر پاافزار مسح می کشید و با کارهای یحیی مخالفت می ورزید و یارانِ او را به تباهی می کشاند .

یحیی بن عبد اللّه می گوید : روزی مُؤَذّن اذان داد ، در حالی که من مشغول وضو بودم ، نماز برگزار شد . ابن الحسن منتظر نماند و با اصحابم نماز گزارد . من سوی آنها آمدم و چون دیدم او نماز می خواند ، در ناحیه ای نماز گزاردم و در نماز او شرکت نجستم چون می دانستم که بر پاافزار مسح می کشد .

چون ابن الحسن نماز گزارد ، به یارانش گفت : چرا جانمان را در همراهی با شخصی به کشتن اندازیم که به نماز با ما عقیده ندارد و ما نزد او از کسانی به شمار می آییم که مذهب آنها را نمی پسندد .(۱)

زید بن علی ، از پدرش ، از جدش حسین بن علی (رضی اللّه عنهما) روایت کرده است که گفت : ما فرزندان فاطمه (رضی اللّه عنها) بر پاافزار و عمامه و کلاه و روسری و بدن پوش ، مسح نمی کشیم .(۲) و سخن جدش علی بن ابی طالب را روایت می کند که «سَبَقَ الکتاب الخُفّین» ؛(۳) کتاب خدا بر مسح بر پاافزار پیشی جست .(۴)

۱- ۱ . مقاتل الطالبیین : ۳۱۱ .

۲- ۲ . مسند الإمام زید بن علی : ۸۳ .

۳- ۳ . مسند الإمام زید بن علی : ۸۴ .

۴- ۴ . این روایت در بحث «دوران عُمَر» گذشت .

ابن مَصْـِقَلَه روایت می کند که از امام باقر علیه السـلام درباره مَسح بر پاافزار پرسـید ، آن حضرت فرمود : عُمَر ، سه روز آن را برای مسـافر و یک شـبانه روز برای مُقیم (کسـی که در وطن است) جایز می دانست ؛ و پـدرم ، در سَـِفَر و حَضَـر ، آن را جایز نمی شمرد .

چون از نزد آن حضرت بیرون آمدم و بر آستانه در ایستادم ، فرمود : پیش آی ! به آن حضرت رو آوردم ، فرمود :

إنَّ القومَ کانُوا یَقولُونَ بِرأیهم ، فَیُخَطَئُون ویُصیبُون ؛ وکانَ أبی لا یَقولُ بِرأیه ؛(۱)

آنان ، بر اساس رأی خود فتوا می دادنـد ، گاه به خطا می رفتنـد و گاه حرفِ صواب بر زبان می آوردنـد ؛ پـدرم به رأی خود سخن نمی گفت [بلکه بر اساس کتاب و سنت ، نظر می داد] .

دیـدگاه اهل بیت علیهم السـلام از سوی ابن عباس و عایشه تأییـد شـده است ؛ زیرا نقل شده که هر یک از آن دو می گفتند : «اگر پاهـایم قطع شود برایم محبوب تر است از اینکه بر پـاافزار مسـح کشم» و «مَسـح بر پوست خر از مسح بر کفش ، نزد من پسندیده تر است»(۲) و ...

اما در خصوص ابن عُمَر ، عطا می گوید : ابن عُمَر در مسح بر پاافزار ، با مردم مخالفت می ورزید ، لیکن نمرد تا اینکه با آنان همسو شد .(۳)

بـدین ترتیب روشن شـد که فقه فرزنـدان حسن و امام زیـد و امام باقر علیه السـلام و حتی فقه عبـد اللّه بن عباس ، در مسح بر پـاافزار ، یکسان بود و میانشان کمترین اختلافی یافت نمی شـد ، لیکن فقیه نمایان درباری ، مسـح بر پاافزار را به امام علی علیه السلام و فرزندانش نسبت دادند و پا را از این فراتر نهادند و جزئیات مسئله را به آنها منسوب ساختند .

پیداست که این نسبت ها باطل و پوچ است و با اصول مکتب اهل بیت علیهم السلام سازگاری و هماهنگی ندارد .

۱- ۱ . وسائل الشیعه ۱ : ۴۶ ، باب فی عدم جواز المسح علی الخفین ... ، حدیث ۱۲۱۶ .

۲- ۲ . بنگرید به ، تفسیر فخر رازی ۱۱ : ۱۲۸ .

۳- ۳ . تفسیر فخر رازی ۱۱ : ۱۲۹ .

۳ . حَیَّ عَلَی خیر العَمَل

ابو الفرج اصفهانی روایت می کند : اسحاق بن عیسی بن علی ــ در دوران موسی الهادی ــ والی مدینه شد . شخصی از تبار عُمَر بن خطاب را (که به عبد العزیز بن عبد اللّه معروف بود) به جای خود گمارد . عبد العزیز بر طالبیان ستم روا می داشت و بد رفتاری می کرد و در این زورگویی ، کار را بدانجا رساند که هر روز باید پیش او می آمدند و خویشتن را می شناساندند و این کار در «مقصوره» (سرای قصر) صورت می گرفت .

برای هر کدام از آنها ضامنی از نزدیکان و خویشاوندانش گرفت ؛ حسن بن محمد بن عبد اللّه بن حسن را ، حسین بن علی و یحیی بن عبد اللّه بن حسن ، ضمانت کرد ...

سپس روز جمعه آنان را فراخواند ... نام حسن بن محمد را برد ، حاضر نبود ، به یحیی و حسین بن علی [عتاب آمیز] گفت : او را باید پیش من بیاورید و گرنه شما را زندانی می سازم ، سه روز است که خود را معرفی نکرده است ! یا از شهر بیرون رفته یا خود را پنهان ساخته است .

حسین به او گفت : ما به او دسترسی نداریم ، او مانند دیگر مردم در پی کاری رفته است [غیبت چند نفر امر طبیعی است ، اگر راست می گویی] در پی آل عُمَر بن خطّاب بفرست و آن گونه که ما را گرد آورده ای آنان را نیز گردآور ، سپس یکایک آنها را از نظر بگذران ، اگر در میان آنان بیش از غیبت حسن نیافتی ، رفتار تو نسبت به ما از روی انصاف است .

عُمَری سوگند یاد کرد که زنش سه طلاقه و بردگانش آزاد باشد [اگر حسین را رها کند مگر اینکه تا فردا حسن را نزد او آورد ، و گرنه با سوارانش] به بازار او بتازد و آنجا را ویران کند و به آتش کشد ، و حسین را هزار تازیانه بزند ...

یحیی برآشفت و سوگند یاد کرد که حسن را نزد او خواهد آورد . سوی حسن بن محمد پیغام فرستاد که بیاید .

یحیی و سلیمان و ادریس (فرزندانِ عبد اللّه بن حسن) و عبد اللّه بن حسن اَفطس ، ابراهیم بن اسماعیل طباطبا ، عُمَر بن حسن بن علی بن حسن بن حسین بن حسن ، عبد اللّه بن اسحاق بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی ، عبد اللّه بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب آمدند .

در پی جوانان و موالیانشان فرستادند [آنها هم آمدند] از این رو ، ۲۶ نفر از فرزندان علی ، ده نفر از حاجیان و گروهی از موالی گرد آمدند .

چون مؤذن برای اذان صبح بانگ زد ، به مسجد درآمدند ، آن گاه ندا دادند «أحد ، أحد» عبد اللّه بن اَفْطَس بر مناره بالا سری پیامبر ــ جایگاه جنایز ــ بالا رفت و از مُؤذّن خواست به «حَیَّ عَلَی خیر العَمَل» اذان دهد ، مؤذن چون چشمش به شمشیر [آخته] در دست او افتاد ، به آن اذان داد .

عُمَری صدای اذان را شنید ، احساس شورش کرد ، به هراس افتاد و ترسان گریخت .

حسین نماز صبح را با مردم گزارد و شاهدان عادلی را که عُمَری بر آوردنِ حسن گرفته بود و نیز حسن را فرا خواند و به شهود گفت : این شخص ، حسن است . او را آوردم ، شما نیز عُمَری را بیاورید و گرنه به خدا ، من سوگند خویش گزاردم و آنچه بر عهده گرفتم به جا آوردم .

هیچ یک از طالبیان از دستور او روی برنتافتند مگر حسن بن جعفر بن حسن بن حسن (که وی پوزش خواست و حسین او را مجبور نکرد) و موسی بن جعفر بن محمد ، که حسین به او گفت : تو راحت باش .(۱)

در مسند الإمام زید آمده است : برایم حدیث کرد زید بن علی رضی الله عنه از پدرش علی بن

۱- ۱ . مقاتل الطالبیین : ۲۹۵ (با تلخیص) .

حسین رضی الله عنه که وی در اذانش می گفت : «حَیَّ عَلی خیر العمل ، حَیَّ عَلی خیر العَمَل» ؛(۱) بشتابید سوی بهترین عمل .

از حسین بن علی (شهید فَخّ) روایت شده است که به «حَیَّ علی خیر العمل» اَذان می داد .(۲)

قُوشْچی (در شرح تجرید ، بحث امامت) می گوید : عُمَر ــ در حالی که بر منبر [پیامبر] تکیه زده بود ، گفت : ای مردم ، سه چیز در عهد پیامبر بود و من از آنها نهی می کنم و حرامشان می سازم و بر آنها کیفر می دهم ؛ صیغه زنان ، متعه حج ، و «حَیَّ علی خیر العَمَل» .

سپس قُوشْچی از سوی خلیفه پوزش می طلبد و می نویسد : این کار ، خدشه ای را در خلیفه بر نمی انگیزاند ؛ چرا که مخالفت مجتهد با غیر خودش در مسائل اجتهادی بدعت نمی باشد .(۳)

عذری که وی برای عُمَر می تراشد ، بی معناست ؛ زیرا اگر عُمَر معذور بود ، چرا خود را مُلزم ساخت دیگران را کیفر دهد و گفت : هر که به این کار دست یازد ، مجازاتش می کنم .

و اگر بانگ حیعله سوم (در اذان) جایز نبود ، چرا ابن عُمَر و اُمامه بن سَهْل (و دیگران) در اذان خود «حَیَّ علی خیر العمل» را می آوردند (چنان که ابن حَزْم در المُحَلّی آن را حکایت می کند)(۴) ؟!

به این ترتیب ، دریافتیم که طالبیان ــ همگی ــ در پی فرصت مناسب بودند تا به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فراخوانند و مردم را سوی آن باز گردانند .

۱- ۱ . مسند الإمام زید بن علی : ۹۳ .

۲- ۲ . بنگرید به ، الإمام الصادق والمذاهب الأربعه ۱ : ۲۷۶ .

۳- ۳ . شرح التجرید : ۳۸۶ المقصد الخامس ، مبحث الإمامه .

۴- ۴ . المحلی ۳ : ۱۶۰ مسئله ۳۳۱ ؛ الإحکام ۴ : ۵۹۳ ، فصل فی ابطال من قال الإجماع هو ...

ابن نَبّاح در اذانش بانگ می زد : «حَیَّ علی خیر العمل ، حَیَّ علی خیر العمل» علی علیه السلام هنگامی که او را [در حالِ این بانگ] می دید ، می فرمود :

مَرحباً بالقائلین عدلاً ، وبالصلاه مرحباً وأهلاً ؛(۱)

مرحبا به عدل گویان ، مرحبا و خوشامدا به نماز .

این حدیث (و دیگر متون) دلالت دارد بر اینکه پیروان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران امام علی علیه السلام اندك بودند ؛ زیرا بیشتر آنان (به جز اهل بیت و بعضی از صحابه) گوش به سخن عُمَر داشتند و سیره او را می پیمودند و بر آن خو گرفته بودند .

در این زمینه ، نگارنده بحث عمیق و مفصلی دارد که تحت عنوان «حَیّ علی خیر العمل ، الشرعیه والشعاریه»(۲) به چاپ رسیده است .

۴ . نماز بر میت

علویان ، در شمار تکبیرات [در نماز] بر میت با دیگران اختلاف داشتند و تأکید می کردند که این نماز ، پنج تکبیر دارد ؛ اما عُمَر ــ به جهت اختلافی که مردم داشتند ــ آنان را بر چهار تکبیر گرد آورد .

در مقاتل الطالبیین آمده است : برایم حدیث کرد یحیی بن علی (و دیگران) گفتند : برای ما حدیث کرد عُمر بن شِبّه ، گفت : برای ما حدیث کرد ابراهیم بن محمّد بن عبد اللّه بن اَبی الکرام جعفری ، گفت : ابراهیم بن عبد اللّه بن حسن بر جنازه ای ــ در بصره ــ نماز گزارد ، بر آن چهار تکبیر فرستاد . عیسی بن زید ، به او گفت : تکبیر خاندانت را می دانستی ، چرا یکی از آن کاستی ؟

ابراهیم گفت : این کار ، مردم را گرد می آورد ، ما به اجتماع [و گردآوری] آنها [به

۱- ۱ . من لا یحضره الفقیه ۱ : ۲۸۷ ، حدیث ۸۹۰ ؛ وسائل الشیعه ۵ : ۴۱۸ ، باب فی کیفیه الأذان والإقامه ... ، حدیث ۶۹۷۳ .

۲- ۲ . این کتاب ، با عنوان «پژوهشی در اذان» به وسیله مترجم به فارسی برگردانده شد و به چاپ رسید .

سوی خود] نیازمندیم و در ترک یک تکبیر ــ ان شاء اللّه ــ ضرری نیست !

عیسی از ابراهیم جدا شد و کناره گرفت [این ماجرا] به گوش ابو جعفر منصور رسید ، پیکی را سوی عیسی فرستاد و از او خواست زیدیه را وادارد که ابراهیم را یاری نکنند . عیسی این کار را نکرد و ماجرا پایان نیافت تا اینکه ابراهیم به قتل رسید و عیسی بن زید ، خود را پنهان ساخت .

به منصور گفتند : آیا در پی عیسی بر نمی آیی ؟ گفت : به خدا سوگند ، بعد از محمد و ابراهیم ، در پی مردی از آنها برنخواهم آمد ! آیا به دست خود ، کاری کنم که آنان پرآوازه شوند ؟!(۱) [و به زیانم بینجامد] .(۲)

در متن مذکور ، اموری شایان ژرف نگری است :

الف) اعتراضِ عیسی به ابراهیم : تکبیر خاندانت را می دانستی ، چرا یکی از آن کم کردی ؟

ب) پاسخ ابراهیم به عیسی : این کار ، مردم را گرد می آورد ، ما به اجتماع آنها محتاجیم .

ج) اینکه ابراهیم گفت : در ترک یک تکبیر ــ ان شاء اللّه ــ ضرری نیست ، و عیسی از ابراهیم جدا شد و کناره گرفت .

د) ماجرا به گوش منصور رسید . وی سوی عیسی پیک فرستاد [و گفت حاضر است خواسته های عیسی را برآورد ، به شرط اینکه] وی زیدیه را از پیرامون ابراهیم بپراکند .

دیدگاه فقهی عیسی را روایات زیر ، تأیید می کند :

مرا حدیث کرد زید بن علی ، از پدرش ، از جدش علی ــ درباره نماز میت ــ که

۱- ۱ . این جمله ، ترجمه این عبارت است : «أَنا أَجْعَلُ لَهم بعدَ هذا ذکراً» .

۲- ۲ . بنگرید به ، مقاتل الطالبیین : ۲۲۳ و۲۶۸ . ابو الفرج اصفهانی این مطلب را که «عیسی از ابراهیم جدا شد» نمی پذیرد (بنگرید به ، مقاتل الطالبیین : ۴۱۳) .

فرمود : در تکبیر اول ، حمـد و ثنـای الهی را به جای می آوری ؛ در تکبیر دوم ، بر پیامبر صـلوات می فرستی ؛ در تکبیر سوم ، برای خود و مردان و زنـان بـا ایمـان ، دعـا می فرسـتی ؛ در تکبیر چهـارم ، برای میت دعـا می کنی و آمرزش می خواهی ؛ در تکبیر پنجم ، تکبیر می گویی و سلام می دهی .(۱)

احمد ـ در مسـندش ـ از عبد الأعلی ، روایت می کند که گفت : پشت سر زید بن اَرقم ، بر جنازه ای نماز گزاردم ، وی پنج تکبیر گفت . ابو عیسـی (عبـد الرَّحمـان بن اَبی لیلاـ) برخـاست ، دست او را گرفت و پرسـید : فراموش کردی [که بایـد چهار تکـبیر گفت] ؟! زیـد بن ارقم پاسـخ داد : نه ، من پشت سـر خلیلم ابوالقـاسم نمـاز گزاردم ، او پنـج تکبیر گفت ، و من آن را هرگز ترک نخواهم کرد .(۲)

بَغَوی از طریق ایّوب بن نُعمان ، از زید بن اَرقم ، مثل این روایت را نقل کرده است .(۳)

طَحاوی ـ به سـندش ـ از یحیی بن عبـد اللّه تمیمی آورده است که گفت : با عیسـی (از موالیان حُذَیفه بن یمان) بر جنازه ای نمـاز گزاردم ، وی بر آن پنـج تکبیر گفت ، سپس رو به ما کرد و گفت : خطا نکردم و از یاد نبردم ، لیکن تکبیر گفتم همان گونه که مولاـ و ولی نعمتم (حُذَیفه بن یمان) بر جنازه ای نماز گزارد و بر آن ، پنـج تکبیر گفت ، سـپس رو به ما کرد و بیان داشت : به اشتباه نیفتادم و فراموشم نشد ، لیکن آن گونه که رسول خدا

۱- ۱ . مسند الإمام زید : ۱۶۸ .

۲- ۲ . مسـند احمد ۴ : ۳۷۰ ، حـدیث ۱۹۳۱۹ ؛ المعجم الأوسـط ۲ : ۲۲۸ ، حدیث ۱۸۲۳ ؛ المعجم الکـبیر ۵ : ۱۹۹ ، حدیث ۵۰۸۱ . این خبر از زیـد بن ارقم ، به چند طریق ، روایت شده است . ایوب بن نعمان ، ایوب بن سـعید بن حمزه ، مرقع تمیمی ، ابو سـلمان (همه شان) از زید بن ارقم روایت می کند (بنگرید به ، سـنن دارقطنی ۲ : ۷۳ ، باب ۵ ، حدیث ۵ ـ ۶ و۸ ؛ المعجم الکبیر ۵ : ۱۹۹ ، حدیث ۵۰۸۱ ؛ مسند احمد ۴ : ۳۷۱ ، حدیث ۱۹۳۳۱ .

۳- ۳ . بنگرید به ، الإصابه ۳ : ۴۸ ، ترجمه ۳۱۳۲ ، سعد بن بُجَیْر .

تکبیر گفت ، تکبیر گفتم .(۱)

بعـد از این روایات ، به بعضـی اخباری که درباره فرزنـدان علی علیه السـلام وارد شده ، دست یافتم و اینکه آنان بر میت ، پنج تکبیر می گفتند .

در مقاتل الطالبیین آمده است : حسن بن علی ، بر امام علی نماز گزارد ، و پنج تکبیر گفت .(۲)

پوشیده نماند که دستبرد در اَخبار و جعل احادیث معارضِ ساختگی ، یکی از ترفندهای امویان بود تا بتوانند روایات صحیح سنت [پیامبر] را پیش بخش بزرگی از امت فرهیخته پیامبر صلی الله علیه و آله تضعیف کنند .

مواضع اهل بیت علیهم السلام بر صفحات تاریخ ثبت شدند تا با روشنی تمام رهنمون باشند بر اینکه اصول و خط مشی آنها یکی است و یک روز هم ، از مکتب علی علیه السلام منحرف نشدنـد ، همان مکتبی که تجسّم راستینِ آرمان هایی است که پیامبر می خواست و آنها را با فعل و قول و تقریرش بیان داشت .

آنچه را آوردیم ، نمونه های تطبیقی این انـدیشه است و محققان می تواننـد مسائل دیگری را به آن بیفزایند ؛ مانند : دستْ باز نماز خواندن ، آمین نگفتن در نماز و امثال اینها .

پدیـده تشکیک در فقه علویان و نقل روایات متناقض از آنها ، یک ترفند حکومتی بود که سنگ بنای آن را امویان نهادند و عباسیان بر اساس آن مشی کردند (افق های این ساز و کار را در آینده ، روشن خواهیم ساخت) .

از همه اینها به دست می آیـد که فقه امام زید از فقه عبد اللّه بن حسن و امام باقر و امام صادق علیهماالسلام جدا نیست ، بلکه همه شان سلاله خاندان نبوت و فرزندان علی و

۱- ۱ . شرح معانی الآثار ۱ : ۴۹۴ ؛ مسند احمد ۵ : ۴۰۶ ، حدیث ۲۳۴۹۵ ؛ مجمع الزوائد ۳ : ۳۴ ، باب القیام بالجنازه .
۲- ۲ . مقاتل الطالبیین : ۲۶ ؛ درر الأحادیث النبویّه بالأسانید الیحیویّه : ۲۲ و ۹۳ .

زهرایند و ارتباط و همبستگی دینی میانشان لحاظ شده است (بعضی از روایات را در این زمینه آوردیم) .

اگر مذهب زید ، غیر از مذهب امام باقر و صادق علیهماالسلام بود ، برای او از خدا طلب رحمت نمی کردند و در کتاب های رجال شیعه ، بدین پایه از شکوه و بزرگی یاد نمی شد و درباره اش نمی گفتند که «زید ، ناسخ قرآن را از منسوخ آن باز می شناخت و سرور خاندان خویش بود» و با عباراتی این چنین _ که در متونِ دینی و تاریخی فراوان به چشم می خورد _ او را نمی ستودند .

نسبت به فرزندان و ذریّه امام حسن علیه السلام نیز چنین است . هنگامی که امام صادق علیه السلام دید ابراهیم و خاندان او را در کجاوه ها می رانند ، برایشان دعا کرد و دیدگانش پر از اشک شد .(۱)

با ملاحظه سند صحیفه سجادیه می توان این حقیقت را با روشن ترین شاخص ها دریافت ؛ زیرا صحیفه ای که از عبد اللّه بن حسن به جا ماند ، همانند صحیفه ای بود که نزد امام صادق علیه السلام وجود داشت ؛ زیرا راوی می گوید : در آن نگاه کردم [با شگفتی دیدم که] آن دو [کتاب] یکی هستند و یک حرف از آن دو را نیافتم که بر خلاف حرفی باشد که در صحیفه دیگر هست .

توجیه اختلاف ها

خط مشیی وجود داشت که اقوال مخالف با فقه امام باقر و صادق علیهماالسلام را به امام زید و یحیی (و دیگران) منسوب می ساخت ؛ زیدی ها تحت تأثیر این اقوال قرار گرفتند و به انگیزه های فراوانی به این روایات عمل کردند که در بحث ذیل ، مهم ترین توجیهات این اختلاف را (که میان این دو گروه پدید آمد) وارسی می کنیم .

۱ . سیطره روح انقلابی بر فرزندان حسن و زیدی ها .

۱- ۱ . مقاتل الطالبیین : ۱۴۸ _ ۱۴۹ .

۲ . تلاش حُکام برای ایجاد شکاف در صفوف علویان و گسترش آن .

۳ . کامیابی فقهای اهل سنت در جذب زیدی ها .

نخستین عامل ، سیطره روح انقلابی بر دودمانِ امام حسن علیه السلام و خاندانِ زید و سوء استفاده حاکمان و دسیسه گران از این روحیه ، برای تشکیک در سخنان امام صادق علیه السلام می باشد . آنان کلمات امام باقر و امام صادق علیهماالسلام را برای بنی حسن ، ناشی از حسادت و رقابت با آنها یا ترس از جنگ و کشته شدن (و مشابه آن) می نمایاندند و تفسیر مُغرضانه و نادرست از این سخنان ، ارائه می دادند .

لیکن هر کس در اقوال امام باقر و صادق علیهماالسلام نیک بنگرد ، رنگ و بویی از انگیزه های پست و ذلت بار را احساس نمی کند . سخنان آنها در تخطئه قیام محمد (نفس زکیه) یا نهضت زید بن علی یا ... در حد روشنگری و کشف و اخبار از ناکامی و بی ثمر بودنِ تلاش های آنهاست ؛ زیرا شرایط حاکم در آن زمان ، انقلاب و قیام را بر نمی تافت و این حقیقت را امامان علیهم السلام با تیزبینی شان و معارفی که نسل اندر نسل از پدرانشان _ نسبت به وقایع و رخدادها _ به ارث برده بودند ، می دانستند .

در مقاتل الطالبیین از ابن داحَه ، نقل شده که گفت :

جعفر بن محمّد [امام صادق علیه السلام] به عبد اللّه بن حسن گفت : به خدا سوگند ، حکومت به تو و فرزندانت نمی رسد . این امارت برای این شخص (سفاح) است ، سپس برای این شخص (منصور) و آن گاه برای فرزندانش که از پی اویند . این حکومت در میان اینان _ پیوسته _ هست تا کودکانشان حکم برانند و با زنان [در کارها] مشورت کنند .

عبد اللّه گفت : ای جعفر ، به خدا سوگند ، خدا تو را بر [علم] غیبِ خویش آگاه نساخت ، تو این سخن را از روی حسادت بر فرزندم ، بر زبان آوردی !

آن حضرت فرمود : نه به خدا ! به فرزندت حسادت نورزیدم ، این شخص (یعنی ابو

جعفر منصور) او را بر «احجار الزَّیت» (نام محلی در مدینه) به قتل می رساند ، سپس ــ بعد از او ــ برادرش را در «طفوف» (نام محلی) در حالی که پاهای اسبش داخل آب است ، می کُشد !

پس از این سخن ، امام علیه السلام خشمگین ــ در حالی که عبایش را [بر دوش] می کشید ــ برخاست . ابوجعفر منصور ، در پی آن حضرت روان شد و گفت : ای ابو عبد اللّه ، دانستی چه چیزی را بر زبان آوردی ؟!

امام علیه السلام فرمود : آری ، به خدا سوگند ، می دانستم چه می گویم و این کار ، رخ خواهد داد .(۱)

راوی ، می گوید : چون ابو جعفر به خلافت رسید ، جعفر را «صادق» نامید و هرگاه او را نام می برد ، می گفت : صادق (کسی که جز راستی بر زبان نیاورد) جعفر بن محمّد ، چنین و چنان گفت و این لَقب ، بر آن حضرت باقی ماند .(۲)

در کتاب الاقبال سید بن طاووس ، نامه ای که امام صادق علیه السلام برای عرض تسلیت به عبد اللّه بن حسن (به خاطر آنچه برایش پیش آمد) نوشت ، آمده است . در این نامه ، می خوانیم :

إلی الخَلَف الصالح والذُرّیه الطَیّبَه من وُلد أَخیه وابن عمّه ، أما بعد ؛(۳)

ص: ۳۹۴

۱- ۱ . ابن خلدون در «مقدمه ابن خلدون ۱ : ۳۴۴ ، فصل۵۳» درباره امام صادق علیه السلام می گوید : این مطلب ، صحیح و درست است که آن حضرت ، بعضی از خویشاوندانش را به وقایعی که پیش رو داشتند خبر داد و آنها همان گونه که او می گفت ، راست از کار در می آمد . یحیی (پسر عمویش) را از محل کشته شدنش بیم داد ، اما وی نافرمانی کرد ، بیرون آمد [و به قیام دست یازید] و در «جوزجان» (چنان که معروف است) به قتل رسید . هنگامی که از دیگران کرامت بروز می یابد ، از کسانی که علم و دین و آثارشان برگرفته از نبوت است و عنایت خدا شامل حالشان شده که از اصل و تنه با کرامت (که خود گواه شاخسار پاک و گواراست) برخاسته اند چه گمانی می توان داشت .

۲- ۲ . مقاتل الطالبیین : ۱۷۲ ــ ۱۷۳ .

۳- ۳ . اقبال الأعمال ۳ : ۸۳ .

به خلف و ذریه پاک از نسل برادرش و پسر عمویش ، اما بعد ...

با توجه به این سخن ، می توان دریافت که اختلاف میان عبد اللّه بن حسن ، و جعفر بن محمّد ، اختلافِ مذهبی نبود ، بلکه از بـد فهمی بنی الحسن و زیـدیه ، نسبت به دیدگاه های امام صادق علیه السـلام بر می خاست ؛ زیرا این سـخن امام صادق علیه السلام که می فرماید : «إلی الخَلَف الصالح» (به جانشین نیک) اشاره دارد به اینکه وی از راه مستقیم ، انحراف نیافت .

نسبت به امام زید (فرزند امام سجاد علیه السلام) نیز ماجرا به همین گونه است .

در تاریـخ دمشق از عَمْرو بن قاسم ، نقل شـده که : جعفر بن محمـد ، عمویش زید را یاد می کرد و برای او از خدا رحمت می طلبید و می فرمود : و اللّه ، او سالار [بزرگ ما] بود ، به خدا سوگند ، برای دنیا و آخرتمان ، مثل او در میان ما نماند .(۱)

در الخطط المقریزیّه از جعفر بن محمد ، رسـیده که برای گروهی که از بیعت زید بن علی ، بیزاری می جستند ، فرمود : «بَرِئَ اللّه مِمَّن یَبْرَأُ منه» ؛(۲) خدا نفرت دارد از هر کسی که از عمویم زید ، بیزاری جوید .

ابن حَجَر ، در ترجمه حکیم بن عیّاش ، در الإصابه می آورد :

مردی پیش جعفر بن محمّد صادق آمد ، به او گفت : شـنیده ای که حکیم بن عیّاش ــ در کوفه ــ شـما را ریشخند می کند ؟ آن حضرت پرسید : آیا چیزی از حرف های او ، آویزه گوشت هست ؟ گفت : شنیدم می سرود :

صَلَبنا لکم زیداً عَلَی جِذْعِ نَخْلَه *** ولم نَرَ مهدیّاً عَلَی الجِذعِ یُصْلَبُ

وَقِسْتُم بعثمان علیّاً سفاهَهً *** وعثمان خیرٌ مِن عَلیّ وَأَطْیَبُ

ــ زیدتان را بر تنه درخت خرما به دار آویختیم ، مهدی ای را ندیدیم که بر تنه درخت بر دار

۱- ۱ . تاریخ دمشق ۱۹ : ۴۵۸ ترجمه امام زید بن علی ؛ بغیه الطلب فی تاریخ حلب ۹ : ۴۰۲۹ .

۲- ۲ . تاریخ مدینه دمشق ۱۹ : ۴۵۷ ؛ تهذیب الکمال ۱۰ : ۹۷ .

آویزند .

ـ از روی نابخردی ، عثمان را با علی مقایسه کردند ، عثمان بسی بهتر از علی و پاکیزه تر از اوست .

امام ، دستانش را که می لرزید ، بالا برد و فرمود : «خدایا اگر این بنده ات دروغ می بافد ، سگت را بر او مسلط ساز» .

بنو امیه او را به کوفه فرستادند ، شامگاهی که حکیم از کوفه بیرون آمد ، شیر او را درید . خبر این ماجرا به گوش جعفر رسید ، به سجده افتاد و فرمود : «سپاس خدای را که آنچه را به ما وعده داد ، به انجام رساند» .(۱)

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود :

خدا کشنده زید را لعنت کند و خوار سازد و به ذلت افکند . از آنچه بر ما اهل بیت ، بعد از درگذشت پیامبر فرود آمد ، سوی خدا شکوه می کنیم و علیه دشمنانمان از او یاری می خواهیم که او بهترین یاری رسان است .(۲)

در عیون اخبار الرضا علیه السلام آمده است :

آن گاه که زید بن موسی بن جعفر ، علیه مأمون قیام کرد و مأمون بر او ظفر یافت ، به جهت مکانتِ امام رضا علیه السلام مأمون او را بخشید و به آن حضرت عرض کرد : ای ابو الحسن ، اگر برادرت شورید و آنچه را از دستش بر می آمد ، انجام داد ، پیش از او «زید بن علی» به پا خاست و به قتل رسید . اگر به خاطر تو نبود ، او را می کشتم ، جرمی را که او مرتکب شد ، کار کوچکی نیست !

امام رضا علیه السلام فرمود : ای امیر مؤمنان ، برادرم زید را با «زید بن علی» مقایسه نکن ! او

۱- ۱ . کشف الغمه ۲ : ۴۲۱ ، باب فی ذکر الإمام السادس ... ؛ مانند این سخن ، در منابع ذیل آمده است : الإصابه ۲ : ۲۱۴ ، ترجمه ۲۱۰۷ ، حکیم بن عیاش کلبی ؛ تاریخ دمشق ۱۵ : ۱۳۴ ، ترجمه ۱۷۱۵ ؛ معجم الأدباء ۳ : ۲۴۲ ، ترجمه ۳۷۴ .
۲- ۲ . امالی صدوق : ۴۷۷ مجلس ۶۲ ، حدیث ۶۴۳ .

از علمای آل محمّد بود ، به خاطر خدا به خشم آمد و با دشـمنان خدا جهاد کرد تا کشته شد . پدرم حدیث کرد که از پدرش جعفر شـنید که می فرمود : خدا عمویم زید را رحمت کند او به خشـنود سازی آل محمد فرا می خواند و اگر پیروز می شد به این دعوت وفادار می مانـد ، برای قیام با من مشورت کرد ، گفتم : ای عمو ، اگر می پسـندی که در کُناسَه به دارت آویزنـد ، کاری را که می خواهی بکن .(۱)

در این سخن امام صادق علیه السلام اشاره به خبر پیامبر و امام علی و امام حسین (و غیر آنها) است که : مردی از فرزندانش در کُناسَه به دار آویخته می شود .(۲)

وحدت مواضع دینی

از آنچه گـذشت روشن شـد که مـذهب امام زیـد ، با مذهب امام باقر و صادق علیهماالسـلام مخالفت ندارد و ماجرا نسبت به فرزندان امام حسن علیه السلام نیز چنین است (گرچه در بعضی از موضع گیری های سیاسی با هم اختلاف داشتند) زیرا امکان ندارد زید با برادر بزرگ تر خود ، امام محمّد باقر علیه السلام مخالفت کند ، هر دوی آنها فرزند امام علی بن حسین بن علی علیه السلام اند و همه به فضل و والا قدری و جایگاه بلند آن دو در فقه و شریعت ، شهادت می دهند .

از امـام زیـد ، روایت شـده که گفت : هر که جهاد می خواهـد ، سوی من آیـد ؛ هر که علم می خواهـد ، سوی فرزنـد برادرم بشتابد .(۳)

از امام صادق علیه السـلام روایت شـده که فرمود : آن که قیام کرد ، امام شمشیر است ؛ و آن که [به قیام دست نیازید و] در خانه نشست ، امامِ علم می باشد .(۴)

۱- ۱ . عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲ : ۲۵۵ ، باب ۲۵ ، حدیث ۱ .

۲- ۲ . بنگرید به ، الکافی ۱ : ۳۵۷ ، باب ما یضل به بین دعوی المحق ... ، حدیث ۱۶ ؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲ : ۲۲۵ ، باب ۲۵ ، حدیث ۴ .

۳- ۳ . کفایه الأثر : ۳۰۶ ، باب زید بن علی لم یدع الإمامه لنفسه ؛ بحارالأنوار ۴۶ : ۱۹۹ ، حدیث ۷۳ .

۴- ۴ . بنگرید به ، جهاد الشیعه : ۱۹۰ ، اثر خانم سمیره لیثی .

در کتاب های زیدیه می خوانیم : امام جعفر صادق علیه السلام آن گاه که عمویش زید می خواست از مدینه سوی کوفه رهسپار شود ، به او گفت : ای عمو ، من با شمایم [و همراهتان می آیم] . زید گفت : مگر نمی دانی که قائم ما برای قاعد ماست [و به پشت گرمی او به پا می خیزد]و قاعدمان برای قائم ما [در خانه می نشیند تا نهضت پایدار بماند] ! اگر من و تو [هر دومان با هم] بیرون آییم ، چه کسی جانشین ما میانِ خانواده مان باشد ؟! از این رو ، جعفر به دستور عمویش _ زید _ در مدینه ماند .(۱)

این رهنمود ، روشن می سازد که اهل بیت علیهم السلام در دو زمینه علمی و سیاسی ، با حُکّام رو به رو می شدند و پیداست که اختلاف در روش و اسلوب ، به معنای اختلاف در عقیده و اصول تشریع نیست و اهل بیت علیهم السلام بر این باور بودند که در عرصه تبیین احکام و سیاست ، حفظ هر دو شیوه و به کارگیری آنها لازم است تا این رویارویی با گذشت ایام ، استمرار یابد .

درست است که قیام و قعود ، دو خط متوازی اند ، لیکن هدف مشترکی را نشانه می روند که همان دوام راه سنت پیامبر است . به همین سبب ، در سراسر تاریخ شیعه همواره دو جریان ، حاکم است . جریان انقلابی و برانداز ، و جریان منتظر و محافظ ؛ و از این دو جریان مثبت و منفی است (چنان که دانشمندان فیزیک می گویند) نور پدید می آید . نسبت به «حرکت» نیز امر چنین است ؛ حرکت تحقق نمی یابد مگر اینکه یک پا به جلو برداشته شود و پای دیگر عقب بماند ، هر دوی این کار ، برای حرکت و پیشرفت ضروری است .

صدور بعضی از روایات از امام صادق علیه السلام درباره زید یا دیگر اشخاص ، به معنای تشکیک در قیام آنها نیست ، بلکه از یک موضع تاکتیکی حکایت دارد که شرایط خاص

۱- ۱ . رسائل العدل و التوحید (یحیی بن حسن) : ۸۱؛ بنگرید به ، الإمام علی الرضا ، اثر دکتر محمد بن علی بار .

سیاسی آن زمان اقتضا داشت . به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله موضع امام حسن و امام حسین علیهماالسلام هر دو را صحیح انگاشت و فرمود : آن دو امام اند ، چه قیام کنند و چه در خانه نشینند .

بنابراین ، وحدت فکری و مذهبی و خط سیاسی میان دودمانِ امام حسن علیه السلام و زیدیه و جعفریه ، انفکاک ناپذیر است . اگر این گونه نبود ، یحیی بن عبد اللّه بن حسن ، جعفر بن محمّد صادق را به «حبیبی» (محبوب من) خطاب نمی کرد .

در مقاتل الطالبیین می خوانیم : یحیی ، صادق را «حبیبی» (محبوبم) می نامید ، و هرگاه از او حدیث می کرد ، می گفت : برای من حدیث کرد حبیبم ، جعفر بن محمد .(۱)

و صادق ، همان گونه به فرزندش موسی و اُمّ ولدی که نزد او بود ، به اموری وصیت کرد ، به یحیی هم وصیت کرد .(۲)

آیا این کلمات ، بر وحدت هدف ، و نزدیکی اندیشه و استدلال ، دلالت ندارد ؟

اگر آن دو با هم متحد نبودند ، چگونه «ابو السرایا» ولایت یمن را به ابراهیم (فرزند موسی بن جعفر) سپرد و زید (فرزند دیگر آن حضرت را) بر ولایتِ اهواز گمارد ؟(۳)

از چه رو ، علی بن جعفر (فرزند امام صادق علیه السلام) در زمان منصور ، در برابر جعفری (والی بصره) می ایستد ؟(۴)

اگر این دو با هم هم عقیده نبودند ، خبر ذیل را چگونه تفسیر کنیم که در آن آمده است :

برای ما حدیث کرد ابراهیم بن اسحاق قَطّان ، گفت شنیدم حسین بن علی (شهید

۱- ۱ . مقاتل الطالبیین : ۳۰۹ ، فصل فی أیام الرشید .

۲- ۲ . همان .

۳- ۳ . مقاتل الطالبیین : ۳۵۵ ، فصل فی أیام المأمون ؛ تاریخ طبری ۵ : ۱۲۷ ؛ الکامل فی التاریخ ۵ : ۴۱۸ ، باب ذکر ظهور ابن طباطبا ؛ تاریخ ابن خلدون ۳ : ۳۰۴ .

۴- ۴ . مقاتل الطالبیین : ۳۵۵ .

فَخّ) و یحیی بن عبـد اللّه ، می گفتنـد : ما به پانخاستیم مگر اینکه با خاندانمان مشورت کردیم و به مشاوره با موسـی بن جعفر پرداختیم ، او ما را به قیام فراخواند .(۱)

و آن گاه که سپاهیان ، سرهای شهدای فَخّ را پیش موسی و عباس آوردند و نزدشان گروهی از فرزندان حسن و حسین حضور داشتند ، هیچ یک از آنها جز موسی بن جعفر لب به سخن نگشود .

به امام علیه السلام گفتند : این ، سر حسین است !

آن حضـرت فرمود : آری « إِنَّا لِلّهِ وإِنّـا إِلَیهِ رَاجِعُونَ »(۲) (ما از خـداییم و سوی او باز می گردیم) به خدا سوگند ، او مسـلمان زیست ، نیکوکار ، روزه دار ، شب زنده دار ، اهل امر به معروف و نهی از منکر ، بود . در میان خاندانش ، نظیر نداشت .

آنان ، پاسخی برای گفتن نیافتند .(۳)

اگر اینـان (تـا آن تاریـخ) بـا هم اختلاـف فقهی می داشـتند ، آیـا ممکن بود مثل چنین سـخنی از سوی امام کاظم علیه السـلام درباره اش صادر شود ؟ و آیا امکان داشت که یحیی بن عبد اللّه بن حسن ، امام صادق علیه السلام را «حبیبم» خطاب کند ؟

و همچنین نسـبت به حسـین بن علی (شـهید فَخّ) و یحیی که گفتنـد : ما با مشورت با خاندانمان و رایزنی با موسـی بن جعفر ، دست به قیام زدیم ، او ما را به این کار فرمان داد .

در پرتو این سخنان ، آیا می توان میان وضوی بنی الحسن و زیدیّه ، جدایی انداخت ؟

آیا آن دو ، دو خط متضاد را می پیمودند یا در وضو با هم اتفاق نظر داشتند ؟

آیا وضوی علی بن حسین و زید بن علی و عبد اللّه بن حسن ، با وضوی عثمان و

۱- ۱ . مقاتل الطالبیین : ۳۰۴ .

۲- ۲ . سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶ .

۳- ۳ . مقاتل الطالبیین : ۳۰۲ .

عبد اللّه بن عَمْرو بن عاص و رُبَیِّع (دختر مُعَوِّذ) همسو بود یا آنان به شیوه مردمِ [مخالف با عثمان] وضو می گرفتند و به آنچه امام علی علیه السلام و اَوس بن اَبی اوس و عبد اللّه بن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت می کردند ، عقیده داشتند ؟

هر کس در کتاب های حدیث و رجال ، موضوع وضو را جست و جو کند ، بر حقیقت آشکاری دست می یابد که فشرده آن چنین است :

بنی هاشم بر پاافزار مسح نمی کشیدند و در وضو ، پاها را نمی شستند ، بلکه مردم را به مسح پا فرا می خواندند و در برابر کسانی که شستن پاها را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دادند ، مواضع اعتراضی داشتند ، از جمله :

الف) اعتراض ابن عباس بر رُبَیِّع بنت مُعَوِّذ .

ب) کلامِ امام علی علیه السلام در «رَحْبَه» که فزونی آب وضو را در حال ایستاده نوشید ، سپس فرمود : «این وضوی کسی است که بِدعت نگذارد» و روی سخنش با اصحاب رأی بود .

ج) اعتراض امام علی علیه السلام به رأی گرایان با این سخن که : اگر [احکام] دین بر اساس رأی [و سلیقه شخصی] بود ، کف پا از روی آن ، اَوْلی به مسح بود جز اینکه دیدم پیامبر این چنین وضو گرفت .

د) فرستادن امام سجاد علیه السلام عبد اللّه بن محمّد بن عقیل را پیش رُبَیِّع (دختر مُعَوِّذ) تا او را از وضویی که از پیامبر حکایت می کند ، بپرسد ، رُبَیِّع گفت : پسر عمویت (مقصودش ابن عباس است) نزدم آمد و از وضوی پیامبر پرسید ... (اندکی بعد این روایت خواهد آمد) .

ه) روایاتی از امامان علیهم السلام را که در دوره عباسیان (بخش پایانی این پژوهش) خواهیم آورد و اینکه آنان شستن سه باره اعضای وضو و شستن پاها را بدعت می شمردند و فعل پیامبر نمی دانستند و بر کسانی که به رأی خود این مکتب را رواج دادند ، اعتراض داشتند .

باری ، پدیـده شسـتن پاها (چنان که دریافتیم) یک دیـدگاه حکومتی بود و شـرعیتِ خود را از قرآن به دست نیاورد ؛(۱) زیرا ابن عبـاس بر رُبَیِّع برآشـفت و گفت : «مردم جز شسـتن پاها را بر نمی تابنـد و من در کتاب خـدا جز مسـح پاها را نمی یابم» و قول انس بن مالک و شَعْبی و عِکْرِمَه (و دیگران) که : «قرآن ، به مسح نازل شد» و دیگر نصوصی که پیش از این گذشت .

موضع امام سجاد علیه السلام در وضو

اشاره

از حدیث زیر ، می توانیم موضع امام سـجاد علیه السلام را در وضو ، حدس بزنیم و دریابیم : بیهقی در السنن الکبری از سفیان بن عُیَیْنَه روایت کرده است که گفت :

برای ما حدیث کرد عبد اللّه بن محمد بن عقیل که [گفت :] علی بن حسـین او را سوی رُبَیِّع (بنت مُعَوِّذ) فرسـتاد تا از وضوی پیامبر بپرسد .

رُبَیِّع ، حدیثی را در وصف وضوی پیامبر بیان کرد و در آن گفت : سپس پیامبر پاهایش را شست ...

در پایان ، رُبَیِّع گفت :

وقد أَتانی ابنُ عمّ لک _ تعنی ابن عبّاس _ فَأَخْبَرْتُه ، فقال : ما أجِدُ فی کتاب اللّه إلاّ غَسْلَتَیْن وَمَسْحَتَین ؛(۲)

پسـر عمویت (مقصودش ابن عباس است) نزدم آمد ، او را به این وضو خبر دادم ، گفت : در کتاب خدا جز دو شستن [شستن صورت و دست ها] و دو مسح [مسح سر و پاها] را نمی یابم .

در این حدیث ، اشارات عدیده ای هست ، نکات زیر (که به کار ما می آید) از آن جمله اند :

۱- ۱ . در بخش روایی و قرآنی این پژوهش ، این مسئله را روشن خواهیم ساخت .

۲- ۲ . سنن بیهقی ۱ : ۷۲ ، باب قراءه من قرأ «وأرجلکم» نصباً ، حدیث ۳۴۵ .

نکته اول

این نص در دوره امویان ، صادر شده است ؛ زیرا عبد اللّه بن محمّد بن عقیل در سال ۱۴۵(۱) و امام سجاد علیه السلام در سال ۹۲ هجری درگذشت .(۲) با توجه به این دو تاریخ ، می توان دریافت که عبد اللّه بن محمد در عهد اموی به دنیا آمد .

عبد اللّه بن محمد ــ از نظر سِن ــ از امام سجاد علیه السلام کوچک تر بود و موقعیتِ اجتماعی کمتری را نسبت به او داشت . با توجه به تفاوت سال وفات ، طبقه نویسان ، ابن عقیل را در طبقه چهارم تابعان و علی بن حسین [امام سجاد علیه السلام] را در طبقه دوم ثبت کرده اند .(۳)

امام سجاد علیه السلام پسر عمویش عبد اللّه بن محمد را پیش رُبَیِّع نفرستاد تا به حکم وضو پی ببرد ؛ زیرا معقول نمی باشد که آن حضرت یا عبد اللّه (که فرزندان پیامبرند و در خاندانِ نبوت زیستند) حکم یک امر عبادی را که مسلمان در روز بارها انجام می دهد ، ندانند . چگونه معقول است که امام سجاد علیه السلام در این سن از عُمر ، وضو را نداند در حالی که پدرش امام حسین علیه السلام است و عمویی همچون امام حسن علیه السلام و محمد بن حنفیه دارد .

افزون بر این ، امام سجاد علیه السلام یکی از ائمه مسلمانان و از فقهای مدینه و بزرگ اهل بیت بود .

آیا می توان پذیرفت که این ماجرا برای فرا گرفتن وضو بود در حالی که راوی این خبر ، ابن شهاب زُهْری ، درباره آن حضرت می گوید :

۱- ۱ . تهذیب الکمال ۱۶ : ۷۸ ، ترجمه ۳۵۴۳ .

۲- ۲ . مولد العلماء و وفیاتهم ۱ : ۲۲۱ .

۳- ۳ . به عنوان نمونه ، بنگرید به ، الطبقات الکبری ۵ : ۲۱۱ ؛ تقریب التهذیب ۱ : ۳۲۱ ، ترجمه ۳۵۹۲ .

ما كان أكثر مجالستي مع علي بن حسين ، وما رأيتُ أحداً أفقه منه ؛(۱)

هم نشيني من با علی بن حسين زياد بود ، هيچ كس را فقيه تر از او نديدم .

عبد اللّه محمد قُرَشی ، می گويد : علی بن حسين ، هنگامی كه وضو می گرفت ، رنگ از رخسارش می پريد ، خانواده اش به او می گفت : اين چه حالتی است كه به تو دست می دهد ؟ وی می فرمود :

أَتَدْری بَيْنَ يَدَیّ مَن أُريد أن أَقومَ ؛(۲)

آيا می دانی در پيشگاه چه كسی می خواهم بايستم ؟!

كسی كه چنين حالتی دارد ، آيا می توان پذيرفت كه حكم وضو را نداند ؛ عبد اللّه بن محمد را پيش رُبَيِّع بفرستد تا وضوی پيامبر را از او بپرسد تا آن را برگيرد ؟!

عبد اللّه بن محمد بن عقيل كيست ؟ آيا فرزند زينب صغری (دختر امام علی عليه السلام) نمی باشد و دايی اش محمد بن حنفيه نيست و ... آيا می توان پذيرفت كه مثل چنين شخصيتی حكم وضو را نداند ؟

اگر اين روايت صحيح باشد ، هدف از اين فرستادن و پرسش ، چيست ؟

روشن است كه فرستادن امام سجاد عليه السلام پسر عمويش عبد اللّه بن محمد را سوی رُبَيِّع و سؤال درباره وضو از او ، پرسش آموزشی (چنان كه بعضی تصور كرده اند) نمی باشد ، بلكه استفهام انكاری از سوی آنهاست بر آنچه كه رُبَيِّع ادعا می كرد ، بدين معنا كه : چگونه ممكن است ما ــ كه اهل بيت نبوتيم ــ آنچه را كه رُبَيِّع از پيامبر روايت می كند ، ندانيم ؟!

اين ادعا با سخن رُبَيِّع تأكيد می شود كه گفت : «پيش از اين ، يكی از عموزادگانت

۱- ۱ . تهذيب الكمال ۲۰ : ۳۸۶ ؛ سير أعلام النبلاء ۴ : ۳۸۹ ؛ البدايه و النهايه ۹ : ۱۰۶ .
۲- ۲ . الزهد (ابن عاصم) : ۳۶۷ ؛ المجالسه و جواهر العلم ۱ : ۱۳۶ ، جزء ۶ ، حديث ۷۸۷ ؛ احياء علوم الدين ۱ : ۱۵۱ ، باب ۱ فی فضائل الصلاه ؛ تاريخ دمشق ۴۱ : ۳۷۸ ، ترجمه ۴۸۷۵ ؛ تهذيب الكمال ۲۰ : ۳۹۰ ، ترجمه ۴۰۵۰ .

نزدم آمـد» و رُبیِّع ، وصف وضوی پیامبر را بیان نـداشت ؛ زیرا موضع ابن عباس اعتراضـی بود و چنین است موضع عبد اللّه بن محمّد بن عقیل .

اینکه امام سجاد علیه السلام خود پیش رُبَیّع نیامد از این خبر می دهد که آن حضرت نمی خواست با این آمدن ، به وضوی او مشروعیت بخشد . همین که آن حضرت ، عبد اللّه را (که در آن زمان سن کمی داشت) فرستاد ، برای اینکه اعتراض بر این امر را بنمایاند ، کفایت می کرد .

بعضی با نقل روایت از عبد اللّه بن محمّد بن عقیل از رُبَیِّع که پیامبر صلی الله علیه و آله «سرش را ــ پیش سر و پشت آن و بناگوش ها و گوش ها را ــ یک بار مسح کشید»(1) خواسته اند اثبات کنند که عبد اللّه از قائلان به مسح همه سر است ؛ چنان که امام مالک بدان قائل است .

این سخن رُبَیّع که «یکی از پسر عموهایت نزدم آمد» به روشنی تمام ، اشاره دارد به اینکه رُبیِّع جوهره سؤال ابن عقیل را می دانست و بدان توجه داشت که این سؤال ، پرسش انکاری است ، نه حقیقی .

رُبیِّع با بازگویی این مطلب می خواست بفهماند که این وضو بر اساس دیدگاه او ثابت است ، هر چند علویان آنچه را او می گوید ، جایز نشمارند .

نکته دوم

در سند این روایت ، بعضی از رجال اموی قرار گرفته است که شایانِ اعتماد نیستند ؛ مانند محمد بن عَجْلان قُرَشی (از موالیان فاطمه ، دختر ولید بن عُتْبه) همو که علمای رجال در مدح وی ، اغراق کرده اند ، حتی از فرزندش عبد اللّه نقل شده که گفت : مادرم ، سه سال ، پدرم را باردار بود !(2)

۱- ۱ . سنن ترمذی ۱ : ۴۹ ، باب ما جاء أنّ مسح الرأس مره ، حدیث ۳۴ ؛ مسند احمد ۶ : ۳۵۹ ، حدیث ۲۷۰۶۷ .

۲- ۲ . تهذیب الکمال ۲۶ : ۱۰۷ ، ترجمه ۵۴۶۲ ؛ سیر أعلام النبلاء ۶ : ۳۱۹ ، ترجمه ۱۳۵ .

نکته سوم

آنچه در حدیث عبد اللّه بن محمد بن عقیل از رُبَیِّع ــ در حکم مسح سر ــ نقل شده ، در دیگر وضوهای بیانی حکایت شده از عثمان (و غیر او) نیامده است مگر در یکی از دو حدیث عبد اللّه بن زید بن عاصم مازنی و آنچه از معاویه اجتهاداً روایت شده است .

بنابراین ، نمی توان گفت این کار سنت قابل پیروی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به نحو تشریع انجام داد .

افزون بر این ، آنچه جابر ــ از طریق عبد اللّه بن محمّد بن عقیل ــ از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند این است که گفت : «پیامبر هنگامی که وضو می گرفت ، آب بر آرنج خویش می گرداند»(۱) یا «رسول خدا را دیدم که آب را بر آرنج هایش می چرخاند» .

این عبارت ها ، حقیقت دیگری را بیان می دارد که بر خلاف روایاتی است که در جوامع حدیثی به آن حضرت نسبت داده اند که از سر انگشتان تا آرنج وضو می گرفت ؛ زیرا کسی که آب را بر آرنج هایش می چرخاند ، می خواهد آغاز شست و شو از آنجا باشد ، نه اینکه بخواهد فقط سر انگشتان را با آرنج ها بشوید و از این روست که راوی فعل پیامبر را مشخص می سازد که آن حضرت هنگامی که وضو می ساخت آب را بر آرنج هایش می چرخاند .

به خاطر این مواضع ابن عقیل است که می بینیم ابن سعد ، عبد اللّه بن محمّد بن عقیل را در طبقه چهارم ذکر می کند و درباره اش می نویسد : وی احادیث ناشناخته ای دارد ، به حدیث او احتجاج نمی شود ، دارای علم فراوانی است .(۲)

۱- ۱ . سنن بیهقی ۱ : ۵۶ ، باب ادخال المرفقین فی الوضوء ، حدیث ۲۵۹ ؛ سنن دارقطنی ۱ : ۸۳ ، باب وضوء رسول اللّه ، حدیث ۱۵ .

۲- ۲ . الطبقات الکبری ۱ : ۲۶۵ (القسم المتمم) ترجمه ۴۵ ؛ تهذیب الکمال ۱۶ : ۸۰ ، ترجمه ۳۵۴۳ .

حسن بن علی حُلْوانی ، از علی بن مَدائنی ، از بِشر بن عُمَر زَهْرانی نقل می کند که گفت : مالک ، از عبد اللّه بن محمد ، روایت نمی کرد .(۱)

یعقوب بن شَیْبَه ، از علی بن مَدائنی حدیث می کند که گفت : مالک در کتاب هایش ابن عقیل و ابن ابی فَرْوَه را در نیاورد (۲).

چرا مالک روایات ابن عقیل را نمی آورد ؟ آیا به خاطر عدم صداقت اوست یا به جهت مواضعی است که امام مالک نسبت به عباسیان دارد و آنان از طالبیان ناخرسندند یا به دلایل دیگری است ؟

چرا ابن سعد ، حدیث ابن عقیل را وا می نهد با اینکه به فراوانی علمِ او شهادت می دهد ؟! و چگونه ابن عقیل را با ابن اَبی فروه زندیق (بی دین) مقایسه می کند ؟(۳)

آیا اینکه مالک حدیثی را از ابن عقیل روایت نمی کند _ به راستی _ دلیل بر ضعف اوست ؟ اگر چنین باشد ، امام علی علیه السلام در منطق مدائنی و مالک (و کسانی که بر این باورند) ضعیف ترین اشخاص است ؛ زیرا مالک در الموطأ از علی علیه السلام یک حدیث هم نقل نمی کند و این کار را توجیه می کند به اینکه وی [علی علیه السلام] در مدینه نبود .(۴)

چگونه است که می بینیم امام مالک درخواست منصور را برای نگارش المُوَطّأ می پذیرد با اینکه می داند اَعلم از او هست ؟(۵)

این سخن منصور به او به چه معناست که می پرسد : آیا احادیث ابن عُمَر را گنجاندی ؟ مالک می گوید : آری . منصور می گوید : قول ابن عُمَر را برگیر ، هر چند بر

ص: ۴۰۷

۱- ۱ . ضعفاء العقیلی ۲ : ۲۹۹ ، ترجمه ۸۷۲ ؛ تهذیب الکمال ۱۶ : ۸۰ ؛ تهذیب التهذیب ۶ : ۱۳ .
۲- ۲ . الکامل فی ضعفاء الرجال (ابن عدی) ۴ : ۱۲۸ ، ترجمه ۹۶۹ ؛ تاریخ دمشق ۳۲ : ۲۶۲ ، ترجمه ۳۵۲۰ .
۳- ۳ . بر اساس آنچه در جلد دوم خواهیم آورد .
۴- ۴ . بنگرید به ، مقدمه موطأ مالک ، به قلم دکتر محمد کامل حسین (و دیگران) .
۵- ۵ . بنگرید به منبع پیشین و دیگر کتاب های تراجم ، پیرامون امام مالک .

خلافِ نظر علی و ابن عباس باشد .(۱)

آیا دو مکتب در نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت ؛ یکی ابن عُمَر و هواداران حُکام و دیگری علی و ابن عباس ؟ این گونه روایات ، بر چه چیزی رهنمون است ؟ آیا به راستی ابن عقیل را تضعیف می کند ؟

اگر ابن عقیل نزد امام مالک ضعیف و دروغ گوست ، چرا مذهب مالکیه حدیث او را در خصوص مسح همه سر ، می پذیرند و دیگر اَحادیث او را وا می نهند ؟ این ، یک پرسش [مهم] است [که پاسخ می طلبد] .

مروری دوباره

به اصل موضوع باز می گردیم تا بر وحدت فکری و فقهی و سیاسی طالبیان تأکید کنیم .

خط مشی امام سجاد علیه السلام و ابن عقیل و ابن عباس و امام علی علیه السلام را در وضو دانستیم و از لابلای آن توانستیم به وضوی امام زید (فرزند امام سجاد علیه السلام) پی ببریم و اینکه او با رُبَیِّع همسو نبود .

مواضع دیگر بنی هاشم (مانند ابن عباس) را نقل کردیم که وضویشان را از پدرانشان فرا گرفتند .

شیخ ابو زُهْرَه در کتاب تاریخ المذاهب الإسلامیه پیرامون امام زید ، می نویسد :

پدرش در سال ۹۴ هجری (یعنی هنگامی که زید در چهاردهمین بهار عمر خویش بود) درگذشت . زید از برادرش محمد باقر روایت دریافت کرد ؛ همو که از نظر سن به اندازه ای از او بزرگ تر بود که بتواند برایش پدری کند ؛ زیرا امام جعفر بن محمد باقر در سن امام زید به سر می بُرد (خدای از همه شان خشنود باد) .

۱- ۱ . الطبقات الکبری ۴ : ۱۴۷ .

معقول نمی باشد که امام زید در ۱۴ سالگی همه علم اهل بیت را [در خود] گرد آورده باشد ، ناگزیر باید بخشی از آن را از برادرش فرا می گرفت که علم پدرش را به طور کامل دریافته بود .

امام باقر ، در فضل و علم ، امام بود . علمای بسیاری از او دانش آموختند و از وی حدیث کردند ؛ از آنان است ابو حنیفه (شیخ فقهای عراق) .

حضرت باقر به اوج امامتِ علمی دست یافت تا آنجا که علما را بر اساس اقوالشان و خطا و صوابی که در آن بود ، ارزیابی می کرد .(۱)

اکنون می پرسیم : نقل وضوی موافق با عثمان ، از امام زید بر چه اساسی است ؟ آیا به راستی امام زید آن را از پدرش ، از جدّش برای اصحابش روایت کرد ؟ یا اینکه این اخبار فراوان از زید ، بدون شناخت ملابسات حکم شرعی ، سامان یافته است ؟

با طرح عامل دوم و سوم ، از اسباب اختلاف طالبیان ، پاسخِ این سؤال و دیگر پرسش ها را _ به خواست خدا _ روشن خواهیم ساخت .

عامل دوم

(۲)

عامل دوم ، دامن زدن حکام به آتش اختلاف است که [با تزِ تفرقه بینداز و حکومت کن] می کوشیدند اختلاف میان طالبیان را بگسترانند و میانشان جدایی اندازند تا با تضعیف آنها بتوانند از نظر فکری و سیاسی آنان را در خود هضم کنند و بر ایشان سلطه یابند .

پیش از این ، خبر ابن الحسن بن صالح بن حیّ با یحیی بن عبد اللّه بن حسن درباره «مسح بر کفش» گذشت که چگونه یحیی در امر او مخالفت ورزید و یارانش را به تباهی کشاند ؛ چنان که در این خبر ، اشاره است به اینکه یحیی بن عبد اللّه (و دیگر اهل بیت)

۱- ۱ . تاریخ المذاهب الإسلامیه : ۶۵۳ .

۲- ۲ . در چندین صفحه پیش از این ، عامل اول ، اشاره شد و توضیح آن گذشت .

نماز پشت سر کسی را که بر پاافزار مسح می کشید ، مشروع نمی دانستند و همچنین به بسنده کردن چهار تکبیر در نماز میت ، عقیده نداشتند .

[بنابراین] هرگاه از آنان سخن و رفتاری بروز می یافت که بر خلاف مذهبشان می نمود ، از باب امتثال امر پیامبر صلی الله علیه و آله صورت می گرفت که لازم است وحدت صفوف اسلامی را پاس داشت و به جزئیات شریعت خود را سرگرم نساخت و مواضع این گونه آنان ، دلالت ندارد که فعل مذکور ، سنت پیامبر می باشد .

آری ، ابن الحسن بن صالح بن حَیّ ، می خواست در صفوف اصحاب یحیی ، بذر تفرقه را بپاشاند و احساسات آنها را برانگیزاند ، با این سخن که : «چرا خود را با همراهی کسی به کشتن دهیم که به نماز با ما عقیده ندارد و ما نزد او از کسانی به شمار می رویم که مذهبشان را نمی پسندد» .

امام یحیی ، نماز پشت سر ابن الحسن را بر نمی تافت ؛ زیرا وی حقوق امارت و اخوت را رعایت نمی کرد و می کوشید میان مجاهدان ، تفرقه بپراکند .

ابن الحسن بن صالح ، از اختلافات مذهبی برای برانگیختن شکاف میان انقلابیون ، استفاده کرد ؛ همان چیزی که در کانون اهداف حاکمان و تلاش های آنان قرار داشت و برای ایجاد آن ، اموال هنگفتی را هزینه می کردند .

یحیی بن عبد اللّه ، متن دیگری را از نقش تخریبی ابن حیّ ، در صفوف انقلابیون ، حکایت می کند ــ چنان که در مقاتل الطالبیین آمده است ــ می گوید :

در یکی از روزها ، عسلی به من هدیه شد . گروهی از یارانم آنجا بودند ، آنها را به خوردنِ آن دعوت کردم . در پی این ماجرا «ابن حَیّ» درآمد ، گفت : این کار ، خود گزینشی است ! آیا تو و بعضی از یارانت عسل بخورند و بعضی دیگر محروم باشند ؟!

به او گفتم : این ، هدیه ای است که برایم فرستاده شده است ، از فَیْ ء (اموال عمومی) نیست که این کار در آن جایز نباشد .

ابن حیّ ، گفت : چنین نیست ! اگر تو حکومت را به چنگ آوری ، خودگزینی می کنی و عدالت نمی ورزی .(۱)

و کارهای تخریبی دیگری ــ شبیه این اعتراض ــ از «ابن حَی» بروز یافت .

در مقاتل الطالبیین می خوانیم :

ادریس بن عبد اللّه از واقعه فَخّ رهید . رشید ، در پی او بود تا خبری از وی به دست آورد . چون دریافت که ادریس سوی آفریقا رهسپار شده و به مصر درآمده است ، بسیار اندوهگین گشت ؛ چرا که امکان دست گیری اش وجود نداشت .

رشید ، از این موضوع به یحیی بن خالد شکوه کرد ، وی گفت : من از پس او بر می آیم و سلیمان بن جَریر جَزَری را (که از متکلّمان زیدیّه بُتْرِیَّه بود و از سردمداران آنها به شمار می آمد) فرا خواند . او را برانگیخت و به هر آنچه دوست می داشت از سوی خلیفه وعده داد به شرط اینکه نیرنگی برای ادریس به کار بندد تا او را بکشد و عطر مسمومی را به او داد و شخصی را همراهش ساخت . وی آن عطر را گرفت و از نزد او باز آمد .

سلیمان ، شهر به شهر راه پیمود تا اینکه به ادریس بن عبد اللّه رسید و مذهبش را به او پیوند داد و گفت : چون سلطان مذهبم را دریافت ، در جست و جویم برآمد ، من هم نزد تو آمدم !

[با این ترفند وی توانست دل ادریس را به دست آورد] ادریس با وی انس یافت و او را [برای تبلیغ آیین خود] برگزید .

۱- ۱ . مقاتل الطالبیین : ۳۱۱ .

سلیمان ، مردی شیرین سخن و خوش سیما بود ، در مجلس بربرها می نشست و به مذهب زیدیه احتجاج می ورزید و سوی اهل بیت مردم را فرا می خواند (چنان که [در گذشته] همین کار را انجام می داد)(۱) از این رو نزد ادریس ، موقعیتی یافت تا اینکه فرصت مناسب را به دست آورد .

سلیمان ، به ادریس گفت : فدایت شوم ! این شیشه ، عطر خوش بویی است که برایت از عراق با خود آورده ام ، در این سرزمین ، آن را نمی توان یافت . ادریس آن را پذیرفت ، خود را به آن خوشبو ساخت و آن را بویید .

سلیمان ، سوی رفیق همراهش باز آمد ، از قبل دو اسب را آماده ساخته بودند ، بر آنها سوار شدند و به تاخت از آنجا بیرون رفتند .

ادریس از شدت اثر سم بی هوش افتاد و نزدیکانش از ماجرای او بی خبر بودند سوی راشد (از موالیانش) فرستادند ، وی ساعتی به معالجه ادریس پرداخت و در ماجرای او به فکر فرو رفت .

ادریس از حالت غش به درآمد ، آن روز را به سر آورد و شامگاه درگذشت و راشد دریافت که سلیمان این کار را کرده است . از این رو ، با گروهی در پی او برآمد ...(۲)

این شیوه ، یکی از راه های تصفیه حساب خونین ، نزد حکام بود . پیش از این ، روش آنان را دریافتیم که چگونه از مذهب به عنوان سلاحی بر ضد طالبیان سوء استفاده می کردند .

سلیمان بن جَریر ، با اینکه از متکلمان زیدیه بُتْرِیَّه و از صاحب منصبان در میان آنها بود ، در ضمنِ برنامه حاکمان درآمد [و برای دسیسه های آنان نقش ایفا نمود] .

این جمله سلیمان که به ادریس گفت : «سلطان چون مذهبم را دانست ، در جست و

۱- ۱ . این جمله ترجمه عبارتِ «کما کانَ یَفْعل» است . می توان ضمیر را به ادریس برگرداند و بر اساس آن ، عبارت را این گونه ، ترجمه نمود : چنان که ادریس این کار را می کرد (م) .

۲- ۲ . مقاتل الطالبیین : ۳۲۵ .

جویم برآمد» اشاره دارد به اینکه فقه طالبیان ، غیر از فقه سلطان بود و حُکام ، شریعت را برای مصالح سیاسی به کار می گرفتند تا طالبیان را از روی عباداتشان شناسایی کنند .

از لابلای موضع سلیمان ، به این نکته می رسیم که وی از نفوذیان فکری در میان صفوف زیدیه بود . به همین خاطر ، سلطان او را برای نیرنگ و خیانت به طالبیان ، به خدمت گرفت .

با توجه به این ماجرا ، روشن می شود که حاکمان راه هایی را برای تسلّط بر زیدیّه ، در پیش می گرفتند ، از جمله :

۱ . گنجاندن عالم نماها در میان صفوف آنان ، که کار اصلی شان ، تلاش در راستای دور ساختن فاصله انقلاب زید از فقه امام علی علیه السلام بود .

۲ . پراکندن نعره های طایفه ای بین صفوف زیدیّه [و شاخه شاخه کردن آنها] .

۳ . دست یازی به ایجاد شکاف اختلاف میان طالبیان و دیگران .

و ترفندهای فراوان دیگر .

اما علویان ، در حدّ توان ، می کوشیدند بر وحدت سیاسی و فکری شان محافظت کنند . از اموری که منصور را به عتاب زیدیه واداشت ، همکاری آنها با بنی حسن بود ، این سخن اوست که گفت :

مرا با بنی زید چکار ! از ما چه می خواهند ؟ آیا قاتلان پدر آنها را نکشتیم و به خون خواهی اش بر نیامدیم و سینه آنها را نسبت به دشمنانشان ، شفا نبخشیدیم .(۱)

چگونه علویان بر عباسیان خرده نگیرند در حالی که به چشم خود نقش تخریبی آنها را که ضد مسلمانان به کار می گرفتند ، می دیدند ؛ ساز و کارهای پست و کینه توزانه ای که به مراتب فراتر از نقش ویرانگر امویان و کارهای آنان ، به شمار می آمد .

۱- ۱ . مقاتل الطالبیین : ۲۶۹ .

عامل سوم

عامل سوم ، پیوستن بعضی از فقها به قیام زید بود . در کتاب های تاریخ مشهور است که نُعمان بن ثابت (ابو حنیفه) از مؤیدان قیام های علویان (مانند قیام زید بن علی در کوفه ، محمد ــ نفس زکیه ــ در مدینه ، برادر وی ابراهیم در بصره) و از کسانی دانسته می شد که مردم را به خروج علیه سلطان فاسد ، فرا می خواند .

طبیعی است که این موضع گیری ها بر نفوس مجاهدان (که نسبت به ابو حنیفه ، حالت مهربانانه و محبت آمیزی داشتند) اثر می نهاد .

افزون بر این ، اصول فقه ابو حنیفه ، با رأی همنواست و آن را قیاس استوار می دارد . وی با مخالفانِ فقهی اش [با همین رویکرد] مجادله می کرد و رگه هایی از رأی را بیان می داشت که اعجاب بسیاری از مردم را بر می انگیخت .

نیز ، ابو حنیفه در کوفه می زیست و می دید که بیشتر کوفیان ــ به لحاظ فکری ــ علوی اند . از این رو ، بر خود لازم می دید که در کنار رأی و استدلال به قیاس ، باید به سلاح حدیث و مأثور نیز خود را مجهز سازد .

ابو حنیفه ، می دانست که از سوی حُکام بر سر حدیث چه آمد و در عین حال ، خود را نیازمند حدیث صحیح یافت . از این رو ، به مدینه رفت تا بر گستره احادیث صحیح خود (حدیث امام باقر و امام صادق علیهماالسلام) بیفزاید تا جایگاه اجتماعی اش را در کوفه ــ بیش از گذشته ــ تقویت کند .

رونلدسن (خاور شناس) می نویسد :

شیعه به جهت روابط دوستانه ای که ابو حنیفه با امام صادق داشت ، او را احترام می کردند و بزرگ می شماردند . این خرسندی آنها زمانی فزونی یافت که ابو حنیفه ، درباره عباسیان گفت : اگر آنان بخواهند مسجدی بسازند و از او بخواهند که آجرهای آن را بشمارد ، این کار را نخواهد کرد ؛ چرا که

آنان فاسق اند و شخص فاسق برای عهده دار شدن منصب امامت ، لیاقت ندارد .(۱)

لیکن امام باقر و صادق علیهماالسلام بر شیعیانِ خود از ابو حنیفه بیم داشتند و به آنان اشاره می کردند که نسبت به آرای ابو حنیفه جانب احتیاط و بیم را در پیش گیرند ؛ زیرا این دیدگاه ها با اصول مکتب آنان (مکتب سنت و تعبّد) سازگاری ندارد ، بلکه با اجتهاد ابو حنیفه بر پایه رأی و قیاس ، همسوست . در حالی که در باور اهل بیت علیهم السلام دین خدا (یعنی تشریع احکام) با قیاس (برگرفته از محاسبات عقلی) به دست نمی آید .(۲)

[شایان ذکر است که] قول به رأی ، به طور قطع ، دلالت ندارد که قائل آن [از هواداران حکومت است و] تحت تأثیر حکومت ، آن را ابراز می دارد یا گوینده آن ، از پیروان سیاست اموی است ، بلکه فقیه گاه با نظر سلطان موافق است و گاه با آن هم عقیده نمی باشد . آنچه را در مسئله وضوی عثمان گفتیم ، از این نمونه است ؛ گرایش ابو حنیفه به وضوی عثمان ، بدان معنا نیست که وی آن را از روی سیاست بر زبان آوَرْد ، بلکه وی این رویکرد را بدان جهت پذیرفت که با اصولی که برای خویش ترسیم کرد و فقه خود را بر آن بنیان نهاد ، سازگار است .

بنابراین ، هماهنگی دیدگاه ها میان ابو حنیفه و حکومت ، بدان معنا نیست که وی آنها را برای جلب رضایت امویان یا عباسیان ، بر زبان آوَرْد . بسا وی از باب محبت به عثمان و اعتقاد به صحت صدور این اَخبار از پیامبر ، آنها را گفته باشد . معروف است که ابو حنیفه ، تنها کسی در کوفه بود که برای عثمان رحمت می طلبید .(۳)

۱- ۱ . عقیده الشیعه : ۱۴۳ .

۲- ۲ . بنگرید به ، وسائل الشیعه ۲۷ : ۴۰ _ ۶۰ .

۳- ۳ . مؤید این سخن ، روایتی است که ابن عبد البر از سعید بن اَبی عُروه می آورد ، می گوید : به کوفه آمدم و در مجلس ابو حنیفه حضور یافتم ، وی عثمان را نام برد و بر او رحمت فرستاد (الإنتقاء فی فضل الثلاثه الأئمه الفقهاء : ۱۳۰ ؛ و نیز بنگرید به ، تاریخ المذاهب الإسلامیه : ۲۶۱) .

توضیح آنچه بیان شد ، با تقریر دیگر چنین است :

بر وضوی عثمان تا روزگار قیام زید ، بیش از یک قرن می گذشت . معقول نمی باشد که این وضو ، آثار و نشانه هایش را بر حدیث و مواضعِ تابعان و فقها بر جای نگذاشته باشد ؛ به ویژه آنکه حکومت سعی داشت فقه عثمان را تبیین کند و آرای او را نشر دهد .

افزون بر این ، مکتب وضویی عثمان ، بر اساسِ رأی و استحسان بنا شد و این نگرش در بعضی از اصول با بینش ابو حنیفه یکسان بود .

گرایش ابو حنیفه به وضوی ثلاثی غَسْلی ، از روی اعتقاد وی به صحت این احادیث نقل شده و سازگاری آنها با اصول مذهبش بود ، نه به خاطر اثر پذیری از رویکرد دولتی حاکم در آن زمان ؛ زیرا ابو حنیفه ، نزد عَطاء بن رَباح (در مکه) و نافع ـ از موالیان ابن عُمَر در مدینه ـ حضور یافت و از عاصم بن اَبی نَجُود ، عَطیه عوفی ، عبد الرّحمان بن هُرمُز (از موالیان ربیعه بن حارث) ، زیاد بن عِلاقَه ، هِشام بن عُروه (و دیگران) حدیث آموخت و بیشتر اینان نگرش و بینش یکسانی دارند . ابو حنیفه از این اشخاص و اخباری را که در وضوی غَسْلی (و امثال آن) روایت می کردند ، اثر پذیرفت .

بر این اساس ، زیدیه ، به جهت روابط و مواضعی که ابو حنیفه برایشان آشکار ساخت از فقه حنفی متأثر شدند و به آن چنگ آویختند و آنچه را امام زید از فقه پدرانش از پیامبر برایشان ترسیم کرد ، وانهادند .

این کار ، به دو دلیل صورت گرفت :

الف) پس از شهادت امام زید ، کوفه از علمای زیدیه ، تهی شد و طالبیان به درگیری و نبرد با ظالمان سرگرم شدند و زمینه مناسبی برای ابو حنیفه فراهم آمد تا از نظر فقهی آنان را دربرگیرد ؛ چرا که به لحاظ موقعیت و مسائل سیاسی به آنان نزدیک بود .

ب) دور بودن زیدیه از فقهای علوی موجود در مدینه (مانند : عبد اللّه بن حسن و

امام صادق علیه السلام) و تلاش نفوذی ها برای رخنه در صفوف انقلابیون تا روح تفرقه را میان آنها بپراکند و دست زدن به این شایعه که «عبد اللّه بن حسن» فقیه نمی باشد و رجوع به او جایز نیست ، و از جعفر بن محمد نمی توان مسائل دین را آموخت ؛ زیرا از جهاد به همراه زید دست کشید و شبهاتی مشابه این ، که رجوع فقهی را به ابو حنیفه منحصر می ساخت .

در جامعه شناسی ثابت شده که اختلاف میان خویشاوندان و نزدیکان (خواه در مسائل اعتقادی باشد و خواه فامیلی) از اختلاف میان بیگانگان ، بیشتر به نظر می آید . اگر _ به عنوان نمونه _ اختلاف میان شیعه و سنی را (در عقاید و غیر آن) ملاحظه کنیم ، در می یابیم که وقت زیادی از مسلمانان گرفته است با اینکه نظرات آنها به هم نزدیک است و از اصول یکسانی بر گرفته می شود و در بسیاری از عرصه ها و اصول با هم متحدند ، در حالی که مانند این رویارویی را میان مسلمان و یهودی یا مسلمان و مسیحی (با وجود اختلافشان در بسیاری از مسائل) نمی بینیم .

در مقایسه با اختلاف میان بیگانگان ، نیز امر چنین است .

از آنجا که فقه زیدی از فقه عترت ، سرچشمه می گرفت و امام صادق علیه السلام پسر عموی زید بود ، نفوذی هایی که در صفوف زیدیه رخنه کردند ، می کوشیدند از طریق بالا بردن سطح توقّعات و طرح بعضی از شبهات ، رابطه میانِ زیدیه و جعفریه را تیره سازند تا بزرگان طالبیان را در مدینه از چشم زیدیه بیندازند و بدین ترتیب ، گرد آمدن پیرامون آنها آسان شود و بتوانند از نظر فکری آنان را پوشش دهند .

باری ، پیوسته چنین است که خویشاوند از خویش خود (بیشتر از بیگانه یا کسی که با او هم عقیده نیست) انتظار دارد که او را همراهی کند و یاری رساند و در کنارش باشد و آن گاه که این همکاری را (علی رغم عذرها و دلایلی که او دارد) لمس نکند ، اندک اندک از وی فاصله می گیرد و بسا امر بدانجا رسد که او را در ضمن دشمنان و کینه

توزانش قرار دهد ؛ به ویژه آن گاه که دوری مسافت میان کوفه و مدینه را در نظر آوریم و وجود بزرگانی همچون ابو حنیفه در کوفه ، که وجدان شیعه را آن گونه که می خواستند تحریک می کردند .

به خاطر همه اینهاست که نشانه های فقه حنفی را آشکارا بر فقه زیدی می نگریم و می توانیم ادعا کنیم که بیش از دو سوم آن از ابو حنیفه برگرفته شده است .

شیخ محمد بخیت (مفتی سرزمین مصر در زمان خود) در تقریظ بر مسند الإمام زید بن علی این حقیقت را بیان می دارد ، می گوید :

اما بعد ، من بر مجموعه فقهی که امام عبد العزیز بن اسحاق گرد آورده است ، نگریستم . مجموعه ای که با سند صحیح ، منسوب است به امام شهید ، زید بن علی ــ زین العابدین ــ بن حسین بن علی بن ابی طالب (داماد پیامبر و همسر بتول ، پاره تن رسول) و آن را بر راوی اش حضرت استاد شیخ عبد الواسع خواندم و مجموعه ای یافتم که مسائل فقهی و احکام شرعی در آن گرد آمده اند و به آیات قرآنی و احادیث نبوی مستند است . بیشتر احکامِ آن با مذهب امام اعظم ابو حنیفه ، همخوانی دارد .

از آنجا که مذهب زیدیه در علوم شرعی ، در دیار مصر مشهور نیست ...(۱)

باری ، احتمال می رود که آمدن ابو حنیفه به مدینه (افزون بر تقویت جایگاهی اجتماعی اش در کوفه) برای ایجاد شکاف در میان شیعیان و تفکر آنها باشد .

امام صادق علیه السلام شیعیان را به تمرکز به روایات مأثور فرا خواند و از رأی و قیاس بر حذر داشت و حلقه های درسی را سامان بخشید و اشخاصی را برای پاسخ گویی به مسائل عقیدتی و تفسیر و فقه و مناظره ، آماده ساخت و فرمود : «لَيتَ السِّياط عَلَى

---

۱ - ۱ . مسند الإمام زید بن علی : ۳۶ (مقدمه) . مامقانی در «تنقیح المقال ۱ : ۳۳۶» در ترجمه حسین بن عُلْوان ، از وحید بهبهانی نقل می کند که گفت : زیدیه ، در فروع ، مثل عامه اند .

رؤوس أَصحابى حتّى يَتَفَقَّهُوا» ؛(۱) جای آن هست که بر سر اصحابم تازیانه برافرازم تا [در مسائل دین] عقل و بینش خود را به کار اندازند .

آن حضرت ، به طور ویژه ، بر فقه (آموختن احکام دین) تأکید داشت .

و این ساز و کارها ، اقدام ابو حنیفه را در تلاش برای رخنه در فقه شیعه ، ناکام ساخت . بر خلاف زیدیه که به جنگ و نبرد مسلحانه مشغول شدند و امامانی از اهل بیت در میانشان نبود و اینها به ایجاد شکاف و خلأ فقهی آنها انجامید و ناگزیر به فقه ابو حنیفه پناه آوردند .

تفاوت وضوی زید با وضوی زیدیّه

آنچه امروزه میانِ زیدیّه متداول است ، وضوی امام زید نمی باشد ؛ زیرا این وضو ، وضوی برادرش و وضوی پدرش (امام سجاد علیه السلام) و وضوی جدش (امام علی علیه السلام) و وضوی برادرش (امام باقر علیه السلام) و وضوی فرزند برادرش (امام صادق علیه السلام) و وضوی عمو زاده اش (عبد اللّه بن محمّد بن عقیل) و وضوی عبد اللّه بن عباس و دیگر طالبیان ، نیست (اشخاص بسیاری در نسبت مسند الإمام زید به زید رحمه الله شک کرده اند) بلکه این وضو ـ طبق مبانی و اصولی که نزد ابو حنیفه ثابت است ـ وضوی ابو حنیفه به شمار می رود .

مانند این حکم شرعی ، در فقه زیدیه ، فراوان به چشم می خورد . محقق مسند الإمام زید همه اینها را به ظلم امویان نسبت می دهد .

وی ، علی رغم افت و خیزها در اسلوب ، می نویسد :

از چیزهایی که در میان مردم عادت شد و سبب آن را در نیافتند ، عدم نگارشِ واژه «آل» (آل محمّد) در کتاب هاشان هنگامِ صلوات بر آن حضرت است ، سبب عدم ذکر آن این است که امویان در ذکر آن سخت می گرفتند

۱- ۱ . المحاسن ۱ : ۲۲۹ ، حدیث ۱۶۵ ؛ بحارالأنوار ۱ : ۲۱۳ ، حدیث ۱۲ .

(چنان که مشهور است آنان شیعیان را می کشتند و به سرزمین های دور آواره می ساختند) حتی حجاج از نقل حدیث از علی (کرّم اللّه وجهه) منع کرد . حسن بصری و گروهی از تابعان آن گاه که حدیثی را در جمع مردم روایت می کردند از ترس شمشیر حجّاج نمی توانستند نام علی را بر زبان آورند ، می گفتند : ابو زینب از پیامبر روایت کرد .

این عدم ذکر آل ، میان مردم به صورت عادت درآمد .

اکنون ــ شکر خدا ــ مانع از میان رفته است و آن زمان ترسناک رخت بربست . کتاب های چاپ هند و بعضی از کتاب های مصری چاپ جدید (و امثال این کتاب ها که اهل آن فهمیده و روشن اندیش اند) در صلوات ، بعد از ذکر پیامبر «آل» را می آورند و آن را جزو صلوات قرار می دهند .

صلواتی که در آن آل پیامبر نیاید ، صلوات بی دنباله و ناقص نامیده می شود ؛ چنان که در حدیث آمده است که پیامبر فرمود : صلوات «بَتْراء» (ناکامل) بر من نفرستید ! گفتند : ای رسول خدا ، صلوات «بَتْراء» (دُم بریده) چیست ؟ فرمود : اینکه بر من صلوات فرستید و بر آلِ من صلوات نفرستید .

دارقُطْنی و بَیْهقی در حدیثی آورده اند که پیامبر فرمود : هر که بر من صلوات فرستد و بر اهل بیتم صلوات نفرستد ، از او پذیرفته نمی شود .

مسلم و غیر او ، روایت کرده است ...(۱)

عبد الحلیم جندی در کتاب الإمام الصادق می نگارد :

مذهب ابو حنیفه ، به مذهب زیدی نزدیک تر است تا مذهب حنفی و دیگر مذاهب اهل سنت (چنان که گفته اند) .(۲)

۱- ۱ . مسند الإمام زید بن علی : ۳۴ ، مقدمه .

۲- ۲ . الإمام الصادق (جندی) : ۱۳۱ .

به فرض از باب جدل ، بپذیریم که امام زید در وضو پاهایش را می شست (با اینکه ما عدمِ وقوع آن را روشن ساختیم) این کار ، بر مشروعیت آن و اینکه سنت پیامبر باشد ، دلالت ندارد ؛ زیرا موقعیت امام زید ، موضع امام عادلی است که باید خود را به همه فضائل یک رهبر کار آزموده و مجاهد (که ضد حاکمان ستمگر به پاخاسته) بیاراید و از سرگرم ساختن اصحابش به جزئیات و فروع فقهی ــ از بیم اینکه مبادا میانشان اختلاف افتد و دشمنان از آن سوء استفاده کنند و بر آنان عیب گیرند ــ به شدت بپرهیزد ، بلکه امام می بایست کاری کند که پیروانش با هم اتحاد یابند و در امام زید ، چنین امری رخ داد ، بیشتر فرقه های اسلامی (حتی مُرْجِئَه و خوارج) پیرامونش گرد آمدند .

احتمال دارد که امام زید ، برای رعایتِ حالِ بیشتر لشکریان و برای حفظ وحدت در میان آنها ــ و از باب تقدیم مهم بر اَهم ــ به وضوی غَسْلی دست یازید ، هر چند به مشروعیتِ آن اعتقاد نداشت .

مانند این گونه موضع گیری ، در سخن ابراهیم بن عبد اللّه بن حسن ــ در نماز بر میت ــ لحاظ شد ، آنجا که گفت : چهار تکبیر بر میت ، بهتر اینان را گرد می آورد و ما به اجتماع آنان نیازمندیم و در ترک یک تکبیر ــ اگر خدا بخواهد ــ ضرری نیست .(۱)

و مثل آن ، در کلام ابن مسعود و ابن عوف و دیگر صحابه ای که بر خلاف اعتقادشان با عثمان نماز گزاردند ، آمده است .

چنان که از امام صادق علیه السلام در لزوم خواندنِ نماز جماعت با اهل سنت (از باب حفظ وحدت در صفوف مسلمانان) روایات فراوانی رسیده است ؛ مانند : «وَمَن صَلّی مَعَهم فی الصَّفّ الأوّل ، کَمَن صَلّی خَلْفَ رَسول اللّه فی الصَّفّ الأوّل» ؛(۲) هر که در صف اول با آنان

۱- ۱ . مقاتل الطالبیین : ۲۶۸ .

۲- ۲ . الکافی ۳ : ۳۸۰ ، باب الرجل یصلی وحده ... حدیث ۶ ؛ من لا یحضره الفقیه ۱ : ۳۸۲ ، حدیث ۱۱۲۵ (متن از این مأخذ است) .

نماز گزارد ، مانند کسی است که در صف اول ، پشت سر رسول خدا نماز گزارد .

و اینکه فرمود : ای اسحاق ، آیا با آنان در مسجد نماز می گزاری ؟ گفتم : آری ، فرمود : «صَلِّ مَعَهم ، فإنَّ المُصَلِّی معهم فی الصَّفِّ الأَوّل کالشّاهر سَیْفَه فی سبیل اللّه» ؛(۱) بـا آنـان نمـاز بخوان ؛ زیرا کسـی که بـا آنان در صف اول نماز گزارد ، مانند کسی است که شمشیرش را در راه خدا بر می افرازد .

و این سـخن که : «إذا صَلَّیْتَ معهم ، غُفِرَ لک بعَدَدِ مَن خالَفَکَ» ؛(۲) هرگاه با آنان نماز گزاری ، به شمار [همه] مخالفانت [که مذهب و عقیده تو را ندارند] گناهانت آمرزیده می شود .

چکیده

موضع امام زیـد ـ در وضو ـ نمی توانـد بر خلاف موضعِ امام صادق علیه السـلام و بنی حسن باشـد ، بلکه فقه همه آنها یکی است و چنـان که دیـدیم دعوت و تأکیـدشان بر وحـدت میان مسـلمانان در امور گوناگون و مختلف است و اگر اختلافی میان آنها رخ داد ، تحتِ تأثیراتِ خاص در عصرهای پسین پدید آمد و می توان فشرده آن را در نکات زیر دانست :

۱ . سـیطره روح انقلابی بر بنی حسن و زیدیه و اثر پذیرفتن از اقوال کسانی که میانِ آنان رخنه کردند و باور آنها به این شـبهه ها ؛ مانند این شـبهه که : جعفر بن محمد از جهاد به همراه زید و نفس زکیه و ... دست کشـید و در خانه نشـست ، سخن او را نباید پذیرفت .

۲ . نقش حکـام در گسترش شـکاف میـان زیـدیه و امام صادق علیه السـلام بلکه بستر سازی ـ به صورت غیر مسـتقیم ـ برای روی آوری به فقه ابو حنیفه .

۳ . پیدایش خلأ فقهی میان زیدیه ، پس از قتل امام زید (در سال ۱۲۰ه) و نبود

۱- ۱ . تهذیب الأحکام ۳ : ۲۷۷ ، حدیث ۸۰۹ ؛ وسائل الشیعه ۸ : ۳۰۱ ، حدیث ۱۰۷۲۳ .

۲- ۲ . من لا یحضره الفقیه ۱ : ۴۰۷ ، حدیث ۱۲۱۳ ؛ وسائل الشیعه ۸ : ۲۹۹ ، حدیث ۱۰۷۱۸ .

امامی برای آنها به مدت سی سال (یعنی تا سال ۱۵۰ه) .

در این فاصله زمانی ، اندیشه حنفی توانست در میان صفوفِ فقه زیدی رسوخ کند .

گفتیم که زیدیه ، به دو جهت به فقه ابو حنیفه تن داد :

الف) نزدیکی مکانی و سیاسی ابو حنیفه و رفتار نرم او با مجاهدان از زمان امام زید و حتی قیام محمد (نفس زکیه) در مدینه و برادرش در بصره .

ب) نبود فقیهی از اهل بیت در کوفه ، و اگر هم یحیی بن زید را فقیهی از اهل بیت پنداریم ، وی تنها پنج سال بعد از پدرش زیست و زیدیه او را واگذاشتند .

و اگر احمد بن عیسی بن زید را از فقهای زیدیه در آن عصر بشماریم ، بیشتر فقه وی برگرفته از شاگردان ابو حنیفه ، است .

نسبت به قاسم بن ابراهیم رَسِّی حسنی و یحیی بن حسن بن قاسم (و دیگر بزرگان علویان) ماجرا همین گونه است .

آنچه حقیقت پیش گفته را تأکید می کند (اینکه فقه زیدی دگرگون شد و از آراء امام زید به دور افتاد) آشفتگی مبانی فقه زیدی ، در زمان کنونی است . مشاهده می شود که این فقه تلفیق و آمیخته ای از مبانی چند مذهب است و فقیه و [دانش آموخته] اصولی با نگاه در کتاب های مورد اعتماد آنها ، نمی تواند به فقه زیدی پی ببرد .

در اینجا سخن پیرامون وضو در دوره امویان را به پایان می بریم و به وارسی تاریخ وضو و ملابسات آنها تا پایان عصر عباسی اول می پردازیم .

دوران عباسی اول (۱۳۲ _ ۲۳۲ هجری)

اشاره

ص: ۴۲۵

عهد عباسیان ، بیش از پنج قرن ادامه یافت و آکنده از رویدادهای سیاسی و جریان های فکری و حرکت های علمی و مظاهر تمدنی است . در این فرصت اندک ضرورتی نمی بینیم که به تفصیل سیمایی از آن را به دست دهیم و دیدگاهی همه جانبه نگری را در این زمینه بیان داریم ، بلکه به سخن در دوره نخست عباسی (۱۳۲ تا ۲۳۲ه) بسنده می کنیم ؛ زیرا بیشتر مذاهب فقهی چهارگانه اهل سنت در این دوران پایه گذاری شد .

با توجه به عنایت حکام به جنبه های فرهنگی و تلاش آنها در تدوین علوم ، دوست داریم به یکی از این موضوع های فراوان پُر دامنه ، دست یازیم . این کار به جهت ارتباط این موضوع با بحث ما ــ در اینجا ــ و دیگر پژوهش هایی است که در فقه کلامی مقارن ، پی خواهیم گرفت .

نقش حاکمان در فقه

معروف است که حرکت عباسیان ــ در آغاز امر ــ یک حرکت دینی بود که به «الرضا من آل محمد» (خشنود سازی خاندان پیامبر) فرا می خواند . این شعار ــ در عمل ــ همه دسته های معارض اسلامی بر ضد امویان را در برگرفت ؛ زیرا یک شعار مردمی بود که از دلِ امت بر می خاست و مردم از زمان قتل امام حسین علیه السلام در کربلا و اسارت خاندانِ آن حضرت به شام تا سقوط دولت امویان ، این شعار را دریافتند و با آن عجین شدند .

عباسیان خود را پشتِ شعار «الرضا من آل محمد» (رضایت خاندان پیامبر را به دست آوردن) پنهان ساختند تا مسیر قیام را منحرف سازند و با دو رویی و شیطنت ،

خود را برآورنده آرزوهای گروه های مردم مؤمنی نمایاندند که این خواسته را داشتند .

بی گمان دعوت تحتِ این شعار ، با این هدف صورت می گرفت که حکومت از آنِ خاندان پیامبر است که امام علی و فرزندان مبارک آن حضرت اند که در گذشته به ستم گرفتار آمدند و انواع آزارها و مصیبت ها و محنت ها را به جان خریدند ؛ به امام حسن زهر خوراندند ، امام حسین را کشتند و به امام علی ناسزا گفتند و ...

بانگِ این شعار ، یعنی مردم جایگاه اهل بیت را می شناسند و می کوشند تا حق به حق دار برسد .

جز اینکه عمو زادگانِ اهل بیت _ هنگامی که به حکومت رسیدند _ برای علویان ، سپر را وارونه گرفتند و به تحریف معنای آل دست یازیدند و بیان داشتند که این لقب و شعار ، برای آنهاست (نه علویان) چرا که مقصود از «آل محمد» آنهایند . سپس درصدد تقویت مدعاشان به شاهدی در پی شاهد دیگر ، برآمدند و حاکمانی که بر مسند قدرت تکیه زدند ، شاعران را به سرودن شعر در این زمینه ، برانگیختند و قصیده ها یکی پس از دیگری سروده شد .(۱)

پوشیده نماند که بر اساس نوشته های تاریخی ، عباس بن عبد المُطَّلِب (جدّ عباسیان اول) و فرزندش عبد اللّه ، از حامیان و مدافعان امام علی علیه السلام بودند ، بلکه به وصایت پیامبر برای امام علی علیه السلام تصریح می کردند .

در متون تاریخی آمده است که عباس بن عبدالمُطَّلب از بیعت ابوبکر تخلّف ورزید ،(۲) و در اجتماع سقیفه شرکت نجست ، بلکه برای پشتیبانی امام علی علیه السلام در کنار

۱- ۱ . تاریخ بغداد ۱۳ : ۱۴۲ ، ترجمه ۷۱۲۷ ، مروان بن سلیمان .

۲- ۲ . بنگرید به ، تاریخ طبری ۲ : ۴۴۸ . در این مأخذ می خوانیم : «شخصی از زُهْری پرسید : آیا علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد ؟ زُهری پاسخ داد : نه ، و هیچ کدام از بنی هاشم _ تا زمانی که علی با ابوبکر بیعت نکرد _ دست بیعت به او ندادند» حال عباس که بزرگ بنی هاشم به شمار می آمد ، معلوم است .

آن حضرت باقی ماند و به تجهیز پیامبر پرداخت تا اینکه او را به خاک سپردند ،(۱) موضع گیری او در «شورا» نیز همین رویکرد را داشت .(۲)

نگارنده ، ضرورتی نمی بیند که این امور را شرح و بسط دهد ، و در این زمینه ـ تنها ـ به ماجرایی که میان مهدی عباسی و شریک قاضی روی داد ، بسنده می کنیم .

مهدی ، از شریک قاضی پرسید : درباره علی چه می گویی ؟ گفت : آنچه را جدت عباس و عبد اللّه ، درباره او گفتند ! پرسید : چه گفتند ؟ گفت : عباس در حالی درگذشت که علی نزد او برترینِ صحابه به شمار می رفت و بر این باور بود که بزرگان مهاجران ، از آن حضرت درباره شأن نزول آیه ها سؤال می کردند و آن حضرت ، به هیچ کس نیاز نیافت تا اینکه به خدا پیوست .

و امّا عبد اللّه ، پیشاپیش آن حضرت ، با دو دست شمشیر می زد و در جنگ ها سرداری نفوذناپذیر و سالاری فرمان بردار بود . اگر او به ستم امامت می کرد ، پدرت ، پیش از همه ، از یاری او دست می کشید ؛ زیرا دین خدا را می دانست و به احکام الهی آگاهی داشت .

در پی این سخن ، مهدی خاموش ماند و در فکر فرو رفت و پس از این مجلس ، دیری نپایید که شریک را از قضاوت برکنار ساخت .(۳)

۱- ۱ . طبقات ابن سعد ۲ : ۲۷۹ ، باب ذکر غسل رسول اللّه و تسمیه من غسله ، ابن سعد در این باب ، علی و عباس و فضل بن عباس و عقیل بن اَبی طالب و صالح (از موالیان پیامبر) و شقران را نام می برد ؛ و در صفحه ۲۹۱ می نویسد : عباس و دو فرزندش (فضل و قُثَم) و علی ، در گور پیامبر ، داخل شدند ؛ و در صفحه ۲۹۸ ، می نگارد : عباس ، پیش ابو طلحه انصاری پیک فرستاد که برای پیامبر [در قبر] «لَحِد» درست کند (بنگرید به ، تاریخ ابن خلدون ۲ : ۴۸۷ ؛ سمط نجوم العوالی ۳ : ۵۱۵) .

۲- ۲ . طبقات ابن سعد ۲ : ۲۴۶ .

۳- ۳ . تاریخ بغداد ۹ : ۲۹۲ ، ترجمه ۴۸۳۸ ، شریک بن عبد اللّه ؛ سمط النجوم العوالی ۳ : ۳۹۲ ؛ وفیات الأعیان ۲ : ۴۶۷ ، ترجمه ۲۹۱ .

این واقعیت ما را وا می دارد که حال وضو را در این دوران وارسی کنیم و اینکه آیا وضو از سیاست اثر پذیرفت یا از تأثیرات حکومتی به دور ماند ؟ این کار را بعد از مقدمه ای پی خواهیم گرفت که در آن به واکاوی تاریخی عهد عباسی اول بپردازیم و نقش حکام را در پیدایش مذاهب فقهی و پشتیبانی از آنها بنمایانیم و ظلمی را که بر علویان رفت و چند برابر ستمی بود که آنان در عهد امویان کشیدند ، دریابیم ، تا آنجا که شاعر می سراید :

یا لیتَ جورَ بنی مروان عادَ لَنا ولیتَ عدلَ بنی العبّاس فی النار(۱)

ـ ای کاش ستم مروانیان باز می گشت ، و ای کاش عدل عباسیان [پایان می یافت و]در دوزخ سرنگون می شد .

و نیز این بیت که :

تاللّه ما فَعَلَت علوج أُمیّه مِعشارَ ما فَعَلَت بنو العبّاس(۲)

ـ به خدا سوگند ، ستمی را که [دیوصفتان] بنی امیه کردند به یک صدم ظلمِ بنی عباس نمی رسد .

شاید آنچه را آوردیم در شناخت واقعیت اجتماعی و سیاسی امت ، کمک کند و ما را بر ملابسات و اختلاف مسلمانان در احکام شرعی آگاه سازد .

از دستاوردهای واکاوی این گونه بحث ها این است که نگرش دقیقی پیش روی فقیه و محقق پژوهشگر (و کسانی که به مسائل اختلافی میان مسلمانان توجه دارند ، و دیگران) قرار می دهد و از اموری پرده بر می دارد که پیش از آن در عرصه فقه و شریعت وارسی نشده اند با اینکه سزامند بود این گونه بحث ها در گذشته (به ویژه در فروع فقهی اختلافی) بررسی می شدند .

۱- ۱ . شعر از ابو عطاء سندی است ؛ بنگرید به ، الأغانی ۱۷ : ۳۳۳ ؛ محاضرات الأدباء ۱ : ۲۲۳ .

۲- ۲ . سمط النجوم العوالی ۳ : ۳۶۲ .

جستار حاضر ، نخستین گام در این باب است . آرزومندیم که پژوهش های دیگری از سوی بزرگان ، در پی این تحقیق ، به انجام رسد [و زینت بخش محافل علمی گردد] .

این جستار را که درباره وضو ارائه کرده ایم ، پژوهشی جدید به شمار می آید و تاکنون نمونه ای کاربردی ، بر آن پیشی نگرفته است .

تحقیق گسترده در بعضی از زمینه ها (به ویژه در تاریخ پیدایش مذاهب گوناگون و بیان اسباب اختلاف میان مسلمانان) به نهایت ضروری است ؛ زیرا خردمندانه نمی نماید که مسلمانان تا این حد در بیان حکم خدا (که یکی است) و قرآن (که همه بر آن اتفاق نظر دارند) و آنچه از سوی پیامبر تبیین شده (که نزد همگان معروف می باشد) با هم اختلاف یابند ، سپس امکان صحت همه این نقل ها از پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شود با این سخن که : «صحابه _ همه _ عادل اند» یا عمل به قول هریک از صحابه ، عذر آور است ؛ چرا که فرمود : «أصحابی کالنُّجُوم ، بأَیِّهم اقْتَدَیْتُم اهْتَدَیتم» ؛ اصحابم همچون ستارگان اند ، به هریک از آنها اقتدا کنید ، هدایت می یابید .

چگونه می توان این پایه از اختلاف را در میانِ امتی صحیح و بجا دانست که بهترین اُمت هایند ؛ زیرا خدای متعال فرمود : « کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلْنّاسِ »(1) (شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آمد [و پا به عرصه این عالم گذاشت]) و رسول خدا صلی الله علیه و آله احکام را برای آنها بیان داشت .

آیا این گونه اجتهاد [تفرقه انگیز] اجتهاد مطلوب است یا مذموم ؟ آیا به راستی همه رأی ها و نظرها حجت می باشد ؟ آیا همه قواعدی که در فقه ترسیم شده اند ، قواعد صحیح و استوارند و خطا و اشتباه در آنها راه ندارد ؟

یا اینکه در این میان ، بعضی از مفاهیم و دیدگاه ها ، خاستگاه حکومتی دارند و می بایست در آنها درنگ ورزید و بار دیگر در ادله آنها نگریست ؟

۱- ۱ . سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۰ .

این رویکرد ، همان چیزی است که می خواهیم در حدّ توان آن را توضیح دهیم و بشکافیم .

تغییر بعضی از مفاهیم روایی

آیا آنچه را درباره اختلاف امت گفته انـد ، سـخن درستی است ؛ اینکه این اختلاف ، مایه رحمت برای مؤمنان است ؛ چرا که مختارند هر مذهبی را که خواستند برگیرند ؟!

چگـونه این مفهـوم بـا آنچه از پیـامبر صـلی الله علیه و آله روایت شـده ، سازگـار می افتـد که فرمود : «سَـتَفْرَقُ أُمَّتی إلی نَیِّفٍ وَسَبْعین فِرقةً ، فرقةٌ ناجیةٌ ، والباقی فی النّار» ؛(1) به زودی امتم به هفتاد و اندی فرقه تقسیم می شود ، یک فرقه نجات می یابند و بقیه دوزخی اند .

این فرقه نجات یافته ، کدام فرقه است ؟

چگونه از میـانِ همه فرقه هـا ، تنهـا یکی اهل نجات است و در عین حال ، عمل همه آنها صـحیح می باشـد ؟! چرا _ به عنوان نمونه _ پیامبر نفرمود : همه فرقه ها نجات می یابند و تنها یکی از آنها دوزخی است ؟!

اگر نگوییم میان این دو دسته از روایات تناقض هست ، آیا بینِ آنها درگیری و تضاد وجود ندارد ؟

حکمِ خدای یگانه و آنچه در قرآن نازل شد ، چیست ؟

آیا مفهوم «إختلافُ أُمَّتی رَحْمَه» (اختلاف امتم مایه رحمت است) به راستی همان چیزی است که فقهای اهل سـنت می گـویند ؟ یا آنچه را امام صادق علیه السلام در پاسخ به اعتراضِ شخصی در این زمینه ، بیان داشت ، می تواند معنای این جمله باشد ؟

آن شخص گفت : اگر اختلاف امت رحمت باشد ، پس اجتماعشان مایه عذاب است ؟!

امام صادق علیه السلام در تفسیر این حدیث فرمود : آن گونه که تو فکر می کنی و گروهی

۱- ۱ . بنگرید به ، مسند الربیع ۱ : ۳۶ ، حدیث ۴۱ ؛ سنن دارمی ۲ : ۳۱۴ ، حدیث ۲۵۱۸ .

می پندارند ، نیست . مقصود پیامبر ، آمد و شد میان مردم است ؛ یعنی بعضی با هدف علم آموزی ، سوی بعضِ دیگر می رود و افکار و اندیشه های او را به نظاره می نشیند .

امام علیه السلام به آیه نفر استدلال کرد که می فرماید : « فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » ؛(۱) چرا از هر فرقه ای ، گروهی رهسپار نمی شوند تا مسائل دین را بیاموزند و درک و بینش لازم را به دست آورند و هرگاه سوی آنها بازگشتند ، آنان را بیم دهند بدان امید که پروای دین کنند .

سپس امام علیه السلام فرمود :

پیامبر ، مسافرت به شهرها را در نظر داشت ، نه اختلاف در دین خدا را ؛ دین خدا یکی است ، دین خدا یکی است .(۲)

در پرتو این تفسیر ، در می یابیم که خدای متعال پیامبر را فرستاد تا میان مردم وحدت اعتقادی پدید آورد ، نه اینکه با اختلاف پراکنی آنها را به جان هم اندازد (آن گونه که خواستِ حُکام است) .

قرآن ، از همه می خواهد که به ریسمان الهی چنگ آویزند و هر تفرقه ای را (خواه در فقه باشد یا در عقیده) به دور اندازند و آشکارا بیان می دارد که صراطِ الهی ، راه راست [و روشن] است ، هیچ گونه پوشیدگی و پیچیدگی در آن نیست ؛ چرا که فرمود : « وَأَنَّ هـٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيما فَاتَّبِعُوهُ وَلَاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » ؛(۳) این راه من ، راه مستقیمی است آن را بپیمایید و راه های [گوناگون و انحرافی] را مپیروید که از راه خدا پراکنده می شوید ؛ خدا این را به شما سفارش می کند ، شاید بپرهیزید .

ص: ۴۳۳

۱- ۱ . سوره توبه (۹) آیه ۱۲۲ .

۲- ۲ . بنگرید به ، علل الشرایع ۱ : ۸۵ ، باب۷۹ ، حدیث ۴ ؛ معانی الأخبار : ۱۵۷ ، باب معنی قوله «اختلاف أمتی رحمه» ، حدیث ۱ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۱۴۱ ، باب وجوب الرجوع فی القضاء ... حدیث ۱۰ .

۳- ۳ . سوره انعام (۶) آیه ۱۵۳ .

خط مشی سیاست عباسیان

خلفای عباسی _ به ویژه در دوره نخست _ دور ساختن فرزندان علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام و جدا ساختن همیشگی آنها را از توده های مسلمان ، به عنوان خط مشی کلی سیاست آینده خود ، برگزیدند . نشانه های این نقشه و برنامه آنان ، فراوان است ، به اجمال ، بعضی از آنها را تقدیم می داریم :

۱ . تأکید بر اینکه خلافت بنی عباس ، شرعیت دارد و مقصود از «آل» در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله آنهایند .

عباسیان ، از این احادیث ، برای خود شرافت می جستند و برای مشروع نمایاندن کارها و درستی ادعاهای دینی شان ، از آن استفاده می کردند . آنان مُدعی بودند که می خواهند خواسته های پیامبر را به اجرا درآورند و سنت و دین او را زنده سازند ؛ از این رو ، به القابی که این معنا را گویا باشد ، خود را مُلَقَّب ساختند .

لقب های «الهادی» (هدایتگر) ، «المهدی» (هدایت شده» ، «الرشید» (رشد یافته) ، «المنصور» (یاری شده) ، «الناصر لدین اللّه» (یاریگر دین خدا) ، «المُعزّ لدین اللّه» (عزیز کننده دین خدا) ، «المتوکِّل عَلَی اللّه» (توکل کننده بر خدا) بر خود نهادند تا خویشتن را زیر سپر این القاب مصون دارند و نگذارند مردم به آنها القاب زشت دهند .(۱)

همه این ماجراها دلالت دارند بر اینکه آنان خدا و دین را در خدمت اهداف سیاسی شان درآوردند تا آنجا که ادعا کردند با وجود «عمو» دختر ارث نمی برد تا از این طریق ، فرزندان فاطمه علیهاالسلام را از هر چیزی محروم سازند و عباس بن عبد المُطَّلب (عموی پیامبر) وارث شرعی آن حضرت به شمار آید و پس از او ، این ارث به فرزندان عباس رسد .

۱- ۱ . ابن خلدون در مقدمه اش ، صفحه ۲۲۸ ، می نویسد : بنی عباس برای اسامی بزرگانشان ، حجابی پدید آوردند تا بر سر زبان های کوچه بازاری نیفتند و از ابتذال حفظ شوند ؛ از این رو ، به «سفاح» ، «منصور» ، «مهدی» ، «هادی» ، «رشید» ، ... خود را ملقب ساختند .

۲ . توسعه دایره نقـد و مناقشه علمی میان فقها و فرزنـدان علی علیه السـلام و تنظیم حلقه های علمی میان مـذاهب کلامی ، در راستای دامن زدن به شبهه ها و تشکیک در اسلام تا چهره عالمان اهل بیت و فقهای بنی فاطمه را مخدوش سازند و سپس از نظر اجتماعی و علمی و سیاسی آنان را از اعتبار بیندازند .

۳ . فراخوان به ترجمه کتاب های یونانی و هندی و فارسی و وارد کردنِ بعضـی از علوم آنها (مانند فلسـفه با شبهات برهانی و عقلی ای که داشت) در ضـمن علوم اسـلامی ، به همان انگیزه پیشـین و سرگرم ساختن پیشوایان مسلمان به پاسخ گویی به این مسائل و دور کردنِ آنها از میدان مبارزه سیاسی و نبرد مسلحانه ضد قدرت حاکم ، تا همواره تحت نظارت و سیطره حکومت قرار گیرند و بتوانند مراقب آنها باشند .

۴ . چسباندن تهمت بی دینی به مخالفان

در تاریخ آمده است : شریک بن عبد اللّه قاضـی به نماز پشت سر مهدی اعتقاد نداشت . مهدی او را به حضور فرا خواند و با وی سخن کرد و در میـان حرف ها ، به او گفت : ای زنازاده ! شریک گفت : ای امیر مؤمنان ، تنـدروی مکن ! مادرم ، روزه دار و شب زنـده دار بود ! مهـدی به او خطاب کرد : ای زندیق ، تو را خواهم کشت ! شـریک خندید و گفت : ای امیر مؤمنان زنـدیق ها نشانه هایی دارنـد که به آنها شـناخته می شوند ؛ شـراب می آشامند و با آوازه خوانان دمسازند ! مهدی سـر به دامن فرو بُرد و چیزی بر زبان نیاورد .(۱)

۵ . تلاش برای تقویت توانمنـدی علمی اولاـد خلفـا و اختصـاصِ مربیـانی برای آنها که هر چیزی را یادشان دهنـد تا بتواننـد با ابتکار راه ها و ترفندهای سیاسی جدید مناسب با زمانشان ، از نظام فرمان روایی شان پاسداری کنند .

بدین ترتیب دریافتیم که حرکت علمی در دورانِ عباسیان ، خالصانه در خدمت نشر

۱- ۱ . البدایه و النهایه ۱۰ : ۱۵۳ ، احداث سنه ۱۶۹ ه .

علم و دین نبود ، بلکه در دورن خود انگیزه های سیاسی را نهفته داشت و در پروژه تلاش خلفا برای جذب فقها و محدثان و قاریان و شاعران ، مسائل سیاسی و اجرای اهدافی که حکومت در سر می پروراند (و قصد داشت در شریعت وارد کند) لحاظ می گردید و نقش داشت .

نفس زکیه و منصور

سوء استفاده حکام از شریعت در راستای مصلحت حکومت و نظام ، یکباره رخ نداد ، بلکه بذر آن در اواخر عهد ابوبکر و عُمَر پاشیده شد و برنامه ای است که در آن دوران ترسیم گشت و در زمان امویان به بار نشست و در عصر عباسیان میوه داد .

با نگاهی به نامه محمد (نفس زکیه) به منصور ، می توان دریافت که درگیری میان آنان در مفاهیم دینی بود و محمد خود را به حکومت ، شایسته تر می دید ؛ زیرا محمد از خاندان پیامبر به شمار می آمد .

منصور به محمد (نفس زکیه) امان داد ، محمد در نامه ای به او نوشت :

این حق ، از آن ماست . شما آن را با آبروی ما ادعا کردید و به وسیله شیعیان ما آن را به چنگ آوردید و به فضل ما [از آن] بهره مند شدید . پدر ما ــ علی ــ وصی پیامبر و امام بود ، چگونه شما ولایت او را به ارث بردید در حالی که فرزندانش زنده اند ؟!(۱)

سپس محمد (نفس زکیه) به انتساب خویش به فاطمه (دختر پیامبر) و به خدیجه (مادر مؤمنان) و به حسن و حسین (نوه های پیامبر) بر منصور ، می بالد و امان نامه ای را که منصور به وی عرضه داشت ، به سُخره می گیرد ؛ زیرا می داند که منصور به عهد و پیمایش وفادار نمی ماند ؛ چرا که پیش از آن ، دو بار با محمد بن عبد اللّه بیعت کرد ، سپس آن را شکست ؛ یک بار در مکه و در مسجد الحرام و بار دیگر هنگامی که از

۱- ۱ . مقاتل الطالبیین : ۱۴۲ و ۱۶۲ ؛ عمده الطالب : ۱۰۴ .

خانه اش بیرون می آمد و منصور اَفسار اسب محمد را گرفته بود و می گفت : این شخص ، مهدی ما خاندان است .(1)

محمد ، می خواست منصور و عهد و پیمان هایش را به ریشخند گیرد ، گفت :

من به حکومت از تو سزامندترم و به عهد و پیمان وفادارتر ؛ زیرا به کسانِ قبل از من عهد سپردی و امان دادی ؛ کدام امان را به من می دهی ، امانِ ابن هُبَیره ؟ یا امانِ عمویت عبد اللّه بن علی ؟ یا امانِ ابو مسلم ؟!(2)

و آن گاه که نامه محمد به منصور رسید ، به شدت خشمناک شد و به فکر افتاد که همه تکیه گاه های محمد را از او باز گیرد و مفاهیمی را که طالبیان بر آن استناد می کنند تغییر دهد ؛ از جمله اینکه آنان اولاد فاطمه اند ، و باید خلافت در میان آنها باشد ، یا پیامبر صلی الله علیه و آله پس از خود ، به علی وصیت کرده [و او را جانشین خود ساخته] است و ...

به ویژه بعد از آنکه منصور یقین یافت مردم به بنی عباس ، به عنوان رعیت (افرادی عادی و معمولی) می نگرند . در نامه منصور به عمویش «عبدالصمد بن علی» آمده است :

ما میان قومی زندگی کردیم که دیروز ما را رعایا می دیدند و امروز خلفا .(3)

منصور ، هنگامی که در پاسخ نامه محمد (نفس زکیه) بر قضایای زیر تمرکز کرد ، می خواست این اصول را تغییر دهد :

یک : نفی اینکه نفس زکیه ، فرزند رسول خدا باشد ؛ چرا که خدای متعال فرمود :

۱- ۱ . همان .

۲- ۲ . تاریخ طبری ۶ : ۱۹۶ ، احداث سنه ۱۴۵ ه ؛ المنتظم ۸ : ۶۵ .

۳- ۳ . تاریخ دمشق ۳۲ : ۳۳۱ ، ترجمه ۳۵۲۳ ، منصور عباسی ؛ تاریخ الإسلام ۹ : ۴۷۰ ؛ تاریخ الخلفا : ۲۶۷ .

« مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِن رِّجَالِكَمْ »(۱) (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست) بلکه نفس زکیه ، فرزند دختر رسول خداست و این نسبت ، مجوّزی برای میراث مالی و وراثت در خلافت نمی باشد ، بلکه جوازی برای امامت ، به دست نمی دهد .

دو : منصور در جوابش به محمد ، یادآور می شود که : مسلمانان ، ابوبکر و عُمَر و عثمان را به عنوان خلیفه برگزیدند ، نه علی را تا با این سخن بینی محمد و دیگر طالبیان را به خاک بمالد .

این سخن منصور ، به نقش حکومت عباسیان در دور ساختن امام علی و مکتب آن حضرت از میان مردم اشاره دارد . آنان امام علی علیه السلام را خلیفه چهارم بعد از پیامبر نمی شمردند تا اینکه بعدها در دوران احمد بن حنبل ، آن حضرت ، خلیفه چهارم به شمار آمد .

در مقابل این خط مشی ، رویکرد آنان را به منزلتْ بخشی به ابوبکر و عُمَر و عثمان (بلکه به هریک از صحابه ، به جز علی علیه السلام) می بینیم و محبوبیتِ پیمودنِ روش آنان .

امویان ، بدان جهت که عثمان از خودشان بود ، او را بر دیگر خلفای راشدین رجحان بخشیدند و شیوه او را گرامی داشتند و از سر کینه توزی با امام علی علیه السلام او را از چشم آنها انداختند و در نتیجه فقه علی و خط اصیل سنت در آن روزگار ، کنار زده شد .

و آن گاه که عباسیان زمام قدرت را به دست گرفتند ، مکتب ابوبکر و عُمَر را پروراندند و از روی دشمنی با امویان ، عثمان را از نظر انداختند و نیز به خاطر دشمنی با علویان ، با مکتب علی علیه السلام در افتادند .

بدین ترتیب ، سنت پیامبر (که همان مکتب علی است) در طول حکومت امویان و عباسیان ، تحت فشار و ستم قرار گرفت . از این روست که پیروان مکتب آل البیت در طول قرن ها ، کمتر از دیگران اند و این ، به خاطر شرایط سیاسی سختی است که بر آنها

۱- ۱ . سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۰ .

گذشت .

سه : از نـامه منصور و اصول سـیاست او به دست می آیـد که وی ، یـاری از فقهـا و نزدیـک ساختن آنها را به خود ، ضـروری یافت تا از این رهگذر ، مشروعیت کسب کند و در تنگناها بتواند به راه حل های مناسب و توجیهات لازم دست یازد ؛ زیرا با منزلت بخشی به فقها و علما ، همزمان هم قدرت شرعی و هم قدرتِ اجرایی را به چنگ می آورد .

این روش منصور (که شخصـی زیرک بود) در چگونگی سوء اسـتفاده از شـریعت ، شـگفتی ندارد ، سیره حکام قبل از وی نیز همین بود . آنان با اهرم شریعت ، مخالفان و دشمنانشان را شناسایی می کردند .

پیش از این گـذشت که چگونه ابن اَبی سَرْح (والی عثمان بر مصـر) با همین راهکار ، محمـد بن ابی حُذَیفه را که از مخالفان عثمان بود ، تشـخیص داد ؛ چرا که وی را به احکامی پایبنـد یافت (ماننـد تکبیره الاحرام ، جهر قرائت و بسـمله) که عثمان ، به آنها دست نمی یازید .(1)

نیز دریافتیم که صـحابه بر سـیاست ابن اَبی سَرْح و سوء اسـتفاده وی از اوقات نماز ، اعتراض کردنـد و بدان سـبب که ابن ابی سَرْح اوقات نماز را تغییر داد ، نمایندگانی را پیش عثمان فرستادند ،(2) و ابن اَبی سَرْح ، این کار را نیز به عنوان شیوه ای برای شناسایی مخالفان در پیش گرفت .

باری ، حکام می خواستند مخالفان اعتقادی و فقهی شان را شناسایی کنند و این کار را با استفاده از بعضی از مسائل عبادی که در میان صحابه مورد اختلاف بود ، انجام می دادند ؛ زیرا کسی که به سنت اصیل پیامبر پایبند بود ، نمی توانست از اعتقادش

۱- ۱ . بنگرید به ، تاریخ طبری ۳ : ۳۴۱ .

۲- ۲ . أنساب الأشراف ۶ : ۱۳۴ .

دست بکشد مگر اینکه در حالت خاصی قرار می گرفت که باید برای نجات جان ، مرامش را پوشیده می داشت .

بنابراین ، فراخوان به التزام به احکام حکومتی و پیروی از حاکم (هر چند به پشتت تازیانه زند و مالت را بستاند) یک دعوت سلطه جویانه بود که هسته آن در اواخر عهد ابوبکر و عُمَر و دوران عثمان ، کاشته شد ، سپس در عصر امویان رشد کرد و در زمان عباسیان به بار نشست .

این معنا را ماجراهای بسیاری ، تأکید می کند ، از جمله :

دعوت عبد اللّه بن عُمَر ، مردم را به روی آوری به فقه عبد الملک بن مروان .(۱)

سخن سعید بن جُبَیر درباره رجاء بن حیوه (یکی از فقهای هفت گانه در دوره امویان) که گفت : هیچ شخص شامی را فقیه تر از او نیافتم جز اینکه وقتی از او پرس و جو کردم او را شامی ای یافتم که می گفت : عبد الملک بن مروان ، چنین و چنان ، حکم داد .(۲)

منادی دولت اموی ، فریاد می زد : هیچ کس جز عطاء بن رَباح ، نباید فتوا دهد .(۳)

منادی عباسیان ، ندا می داد : هان ! برای مردم هیچ کس فتوا ندهد مگر مالک بن

۱- ۱ . فَسَوی ، می گوید : برای ما حدیث کرد سعید بن اَسد ، گفت : برای ما حدیث کرد ضَمْرَه از رجاء بن اَبی سَلَمَه ، از عُباده بن نُسَیّ که گفت : به ابن عُمَر گفتند : شما بزرگان قریش ، نزدیک است که از میان بروید ، بعد از شما [مسائل دین را] از که بپرسیم ؟ ابن عُمَر گفت : مروان ، فرزند فقیهی دارد ، از او سؤال کنید (المعرفه والتاریخ ۱ : ۳۱۲ ؛ تاریخ بغداد ۱۰ : ۳۸۸ ، ترجمه ۵۵۶۸ ، عبد الملک بن مروان ؛ سیر أعلام النبلاء ۴ : ۲۷۴ ، ترجمه ۸۹ ؛ تهذیب الکمال ۱۸ : ۴۱۰ ، ترجمه ۳۵۵۹) .

۲- ۲ . بنگرید به ، المعرفه والتاریخ ۲ : ۲۱۶ ؛ تهذیب الکمال ۹ : ۱۵۴ ، ترجمه ۱۸۹۰ ، رجاء بن حیوه ؛ تهذیب التهذیب ۳ : ۲۲۹ ، ترجمه ۵۰۰ ؛ طبقات الفقهاء : ۶۹ .

۳- ۳ . أخبار مکه (فاکهی) ۲ : ۳۴۷ ، حدیث ۱۶۴۳ ؛ تاریخ دمشق ۴۰ : ۳۸۵۰ ، ترجمه ۴۷۰۵ ، عطاء بن ابی رباح ؛ تهذیب الکمال ۲۰ : ۷۸ ، ترجمه ۳۹۳۳ .

انس و ابن ابی ذئب .(۱)

فرستادن نافع دَیْلَمی (از موالیان ابن عمر) به مصر تا سُنَن را به آنها بیاموزاند .(۲)

انتصاب سلیمان بن اَبی موسی و مکحول ، برای صدور فتوا ، در دمشق .(۳)

به همه اینها می توانیم قول ذَهَبی را بیفزاییم که درباره عبد اللّه بن ذَکْوان ، بیان می دارد که وی بعضی از امور بنی امیه را عهده دار شد .(۴)

با توجه به این مطالب ، روشن شد که حُکام در راستای مصالح سیاسی و کشف مخالفان ، از شریعت سوء استفاده می کردند و عباسیان ــ در تعاملشان با این مسئله ــ از امویان زیرک تر بودند ؛ زیرا آرای خود را زیر پوشش بحث های علمی و مناظره های آزاد ، در می آوردند تا از آب گل آلود ماهی بگیرند (به عکس امویان که با امور به قوت و شدت ، برخورد می کردند) .

مناظره ای میان امام صادق علیه السلام و ابو حنیفه

ابو حنیفه ، داستان گفت و گویش با امام صادق علیه السلام را نقل می کند ، می گوید :

ابو جعفر منصور ، به من گفت : «ای ابو حنیفه ، مردم به جعفر بن محمد فریفته شده اند ، مسائل سختی را برای او آماده کن !» من چهل مسئله را آماده ساختم و با هم در «حِیْرَه»(۵) دیدار کردیم .

سپس می گوید : بر ابو جعفر منصور درآمدم در حالی که جعفر بن محمد در سمت

۱- ۱ . کتاب «ما رواه الأکابر عن مالك بن انس» (مروزی) : ۶۱ ؛ تاریخ الإسلام ۱۱ : ۳۳۱ ؛ وفیات الأعیان ۴ : ۱۳۵ ، ترجمه ۵۵۰ ، مالك بن انس .

۲- ۲ . الطبقات الکبری ۱ : ۱۴۴ ؛ تاریخ دمشق ۶۱ : ۴۳۴ ، ترجمه ۷۸۲۸ ، نافع مولی ابن عمر ؛ تهذیب الکمال ۲۹ : ۳۰۴ ، ترجمه ۶۳۷۳ .

۳- ۳ . شذرات الذهب ۱ : ۱۵۶ ؛ تاریخ دمشق ۶۰ : ۱۹۷ ، ترجمه ۷۶۲۲ ، مکحول شامی .

۴- ۴ . بنگرید به ، تاریخ دمشق ۳۴ : ۴۴۳ ترجمه ۳۸۳۶ ، عبدالرحمان بن ضحاك ؛ التحفه اللطیفه ۲ : ۴۷۴ ، ترجمه ۳۷۵۵ ؛ خلاصه تذهیب تهذیب الکمال : ۱۹۶ .

۵- ۵ . مقصود از «حِیره» در اینجا شهری در نزدیکی کوفه (کوفه قدیم) است (م) .

راست او بود . چون به آن دو نگاه کردم ، هیبتی از جعفر در دلم افتاد که از منصور ، چنین هیبتی مرا فرا نگرفت . سلام کردم و اجازه خواستم و نشستم .

منصور به جعفر رو کرد و گفت : ای ابو عبد اللّه ، این شخص ابو حنیفه است ! آن حضرت گفت : آری . سپس منصور رو به من کرد و گفت : ای ابو حنیفه ، مسائل خود را از ابو عبد اللّه بپرس .

من سؤال هایم را مطرح ساختم و او پاسخ می گفت ، می فرمود : «شما [در این مسئله] چنین می گویید ، و اهل مدینه چنان می گویند و ما فلان دیدگاه را داریم» وی گاه طبق نظر ما پاسخ می داد و گاه بر اساسِ نگرش اهل مدینه ، سخنی بیان می کرد و گاه با همه مان مخالفت می ورزید .

به همین ترتیب ، هر چهل مسئله را پرسیدم و او در یکی از آنها هم در نماند .

سپس ابو حنیفه می گوید :

داناترین مردم کسی است که به مسائل اختلافی مردم ، آگاه تر باشد .(۱)

این حدیث ، ما را به امور زیر آگاه می سازد :

۱ . سوء استفاده منصور از ابو حنیفه ، علی رغم آنکه وی ـ در ظاهر ـ از مخالفان حُکام به شمار می آمد و شغل قضاوت را در دوره امویان و عباسیان نپذیرفت ، اما هنگامی که به وی تحتِ چهار چوب مناقشه علمی میان پیشوایان و بیان اقتدار فقهی ، این پیشنهاد داده شد ، ابو حنیفه در مناظره شرکت جُست با اینکه می دانست امام صادق علیه السلام از فقهای اهل بیت و از فرزندان امام علی علیه السلام است و از شخصیت هایی که مشهور بود خود منصور ـ در نهان ـ به آنها احترام می نهد و به فضل و علم آنها اعتراف دارد .

۱- ۱ . بنگرید به ، تهذیب الکمال ۵ : ۷۹ ، ترجمه ۹۵۰ ، جعفر بن محمد ؛ تاریخ الإسلام ۹ : ۸۹ ، ترجمه ۴ ؛ سیر أعلام النبلاء ۶ : ۲۵۸ ، ترجمه ۱۱۷ .

این سخن ابو حنیفه که «هیبتی از جعفر مرا گرفت که از منصور چنین هیبتی در دلم نیفتاد» همین حقیقت را می نمایاند و دلالت می کند که فراهم آوردن چهل مسئله ، به درخواست حکومت و به بهانه نشر علم و انتشار معارف ، صورت گرفت .

آنچه را از ابو حنیفه در کتاب های ما روایت شده ، از یاد نمی بریم و اعتماد وی به رأی خودش که می گفت : «علی می گوید و من می گویم ، صحابه می گوید و من می گویم»(۱) وی خود را به منزله صحابه و اهل بیت علیهم السلام یا بالاتر از آنها می دید .

۲ . این ملاقات ، از سوی منصور برای ابو حنیفه آماده شد ؛ زیرا می گوید : «ابو جعفر به من گفت : ای ابو حنیفه ، مردم شیفته جعفر بن محمد شده اند ، مسائل سختی را برای او آماده کن» و سخن منصور که به ابو حنیفه گفت : «پرسش هایت را برای ابو عبد اللّه مطرح ساز» و ابو حنیفه گفت : «آنها را عرضه می داشتم و او مرا پاسخ می فرمود» .

از این سخن ، می توان دریافت که سؤال ها به دست ابو حنیفه بود و به آنها مبادرت می ورزید و امام صادق علیه السلام هیچ آگاهی پیشینه ای نسبت به مسائلی که ابو حنیفه مطرح می ساخت ، نداشت تا ــ بر اساس عرف مرسوم ــ در آنها بنگرد و جواب لازم را آماده سازد .

این سخن ابو حنیفه که گفت : «آن حضرت ، در هیچ مسئله ای در نماند» و این سخنش که : «داناترین مردم ، کسی است که به مسائل اختلافی مردم داناتر باشد» تأکید دارد بر اینکه امام صادق علیه السلام اَعلَم اهل زمانِ خویش بود .

۳ . این جمله که : «مرا پاسخ می گفت و می فرمود : شما چنین می گویید و اهل مدینه چنان می گویند و نظر ما این است» از وجود سه خط مشی فکری ــ در شریعت ــ خبر می دهد :

قول اهل عراق .

۱- ۱ . الکافی ۱ : ۵۷ ، حدیث ۱۳ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۳۸ ، حدیث ۳۳۱۵۳ .

دیدگاه اهل مدینه .

بینش اهل بیت علیهم السلام .

دو مکتب عراق و مدینه (چنان که درخواهیم یافت) در برابر مکتب اهل بیت علیهم السلام قرار داشتند ؛ زیرا اهل بیت پیرو آثار و احادیث بودند و دیگران بر اساس رأی خود فتوا می دادند . اینان با نظام سلطه اختلاف نداشتند ، بلکه همواره پذیرای نظرات حکومت بودند و به همراهی آنان فرا می خواندند و فرمان بری از سلطان را _ خواه نیکوکار باشد یا بدکار _ واجب می دانستند و نماز را _ که ستون دین است _ پشت سر حاکم فاسق جایز می شمردند .

سخن ابو حنیفه که گفت : «گاه آن حضرت ما را می پیروید و گاه از اهل مدینه پیروی می کرد و گاه هم با رأی ما و هم با دیدگاه آنان ، مخالفت می ورزید» تأکید دارد بر اینکه همه احادیث روایت شده از پیامبر در کتاب ها ، صحیح نمی باشند و نسبت همه آنها به پیامبر درست نیست . امام صادق علیه السلام که از اهل بیت است (و اهل خانه به آنچه در آن است از دیگران آگاه تر می باشد) گاه با اهل عراق همسو می شود ، چون روایات آنها از پیامبر در آن زمینه صحیح است ، و گاه با اهل مدینه _ به جهت درستی نقل آنها _ موافقت می کند و گاه با هر دو گروه مخالفت می ورزد و دیدگاه اهل بیت رسالت را در آن زمینه ابراز می دارد .

بنابراین ، موافقت امام علیه السلام با یکی از این دو مکتب بر وجود ریشه هایی از مکتب اهل بیت در نزد آنها دلالت دارد و اینکه آنان (چنان که بعضی ادعا می کنند) گروهی ناچیز و جدا از مسلمانان نبودند .

با این سخن ، کلام دکتر محمد کامل حسین ، رد می شود که در مقدمه اش بر موطأ مالك می نویسد : شیعه از طریق حضرت صادق علیه السلام احادیثی را روایت می کنند که آنها

را جز در کتاب های شیعه نمی یابیم .(۱)

چنان که سخن ابن سعد در الطبقات ناپذیرفتنی است که پیرامون امام باقر علیه السلام می نگارد : وی شخصی ثقه (راستگو و شایان اعتماد) به شمار می آمد ، دارای علم و احادیث فراوانی بود . کسی که بتوان بر سخن او احتجاج کرد ، از وی روایت نمی کند .(۲)

سخن ابو حنیفه ، این دو دیدگاه را باطل و پوچ می سازد و واقعیت فقهی مسلمانان آن را بر نمی تابد و رهنمون است بر اینکه این دو سخن ، مایه ای از حقیقت را در برندارد و تنها تعصّب محض و تهمتی ناروا بر فقه مسلمانان می باشد .

بدین ترتیب ، روشن شد که فقه امام صادق علیه السلام از فقه صحابه ، بیگانه نیست [و کمتر از آن نمی باشد] چرا که بخشی از آن را نزد انس می یابیم و بخشی از آن را نزد عایشه و بخش دیگر را نزد حُذَیفه ، و فقه آنان و آنچه را قائل اند ، نزد این و آن ، می توان یافت .

با توجه به این حقیقت ، می توانیم ابراز داریم که فقه امام صادق علیه السلام همان فقه رسول خداست ؛ زیرا گاه آن را نزد ابو حنیفه می یابیم و گاه نزد مالک و گاه نزد شخص دیگر .(۳)

اما آن گاه که بنگریم دیدگاه آن حضرت ، از دیگران جداست و سخن دیگری را ابراز می دارد ، باید پیرامون آن به بحث و بررسی بپردازیم (چنان که مسئله وضو ، چنین است) تا ملابساتی را که در این میان است (رسوب های حکومتی ، گرایش های اقلیمی ، شرایط اجتماعی و ...) روشن سازیم .

۱- ۱ . موطأ مالک ، المقدمه ، اک .

۲- ۲ . الطبقات ۵ : ۳۲۴ .

۳- ۳ . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ، به سخنرانی نگارنده بنگرید که تحت عنوان «توثیق فقه الإمامیّه من الصحاح و السنن» ارائه شد و ضمن سلسله نشست های اعتقادی که مرکز پژوهش های اعتقادی (قم) آن را تهیه کرده است ، به چاپ رسید .

استاد ابو زُهْره ، پس از نقل ماجرای ابو حنیفه با امام صادق علیه السلام بر آن تعلیق می زند و می گوید :

ابو حنیفه سخن راستی را بر زبان آورد ؛ چرا که آگاهی به اختلاف فقها و دلایل آرای آنها و شیوه های استنباطشان ، به دست یابی به محکم ترین رأی ها می انجامد ، خواه از میان این دیدگاه ها باشد یا غیر آنها .

بعد از این کار ، میزان صحیحی به دست می آید که رأی ها با آن سنجیده می شوند و فقهی رخ می نماید که نه فقه عراق است و نه فقه مدینه ، بلکه شکل دیگری غیر این دو است ، هر چند همه اینها در پرتو کتاب خدا و سنت پیامبر می باشد .(۱)

عباسیان در اجرای نقشه شان که می خواستند امام صادق علیه السلام را تحقیر کنند و بر آن حضرت چیرگی علمی به دست آورند ، ناکام ماندند و به اهداف خویش (آن گونه که در نظر داشتند) دست نیافتند ؛ زیرا منزلت علمی و معنوی امام علیه السلام به مراتب از دیگران بالاتر بود ، که گوشه ای از آن ، در سخن ابو حنیفه گذشت .

بلکه این مناقشات ، منزلت علمی و اجتماعی امام صادق علیه السلام را اوج داد و روز به روز روی آوری به آن حضرت ، فزونی یافت . قبایل بنی اسد ، مُخارق ، طَیّ ، سلیم ، غَطْفان ، غِفار ، اَزْد ، خُزاعه ، خَثْعَم ، مخزوم ، بنی ضَبَّه ، بنی حارث ، بنی عبد المطَّلب ، جگر گوشه هاشان را برای علم آموزی ، سوی امام می فرستادند ،(۲) بلکه بزرگان علما و محدثان ، مانند یحیی بن سعید انصاری ، ابن جَرِیْج ، مالک بن اَنس ، ابو حنیفه ، ثوری ، ابن عُیَیْنَه ، شُعبه ، ایّوب سَجِستانی ، فُضَیل بن عیاض یَرْبُوعی (و دیگران) نزد امام صادق علیه السلام می آمدند تا بر گستره علم خویش بیفزایند .(۳)

ص: ۴۴۶

۱- ۱ . الطبقات ۵ : ۳۲۴ .

۲- ۲ . بنگرید به ، جعفر بن محمد لسیّد الأهل .

۳- ۳ . بنگرید به ، الإمام الصادق (اَسَد حیدر) ۱ : ۳۹ ؛ مطالب السَؤُول ۲ : ۵۵ .

هیچ کس را در این میان نمی توان یافت که به علم امام صادق علیه السلام اعتراض کند و بر جایگاه آن حضرت خدشه وارد سازد . همه اعتراف دارند که مدرسه آن حضرت ، بهترین عالمان و گزیده ترین مجتهدان و شخصیت های زبده علمی و دینی را بیرون داد و تمدن اسلامی و به ویژه تفکر عربی ، وامدار این اَبر مرد است .

منصور ، برای تضعیف مکانتِ علمی و اجتماعی امام صادق علیه السلام تلاش های خود را به کار بُرد جز اینکه کوشش هایش بی ثمر ماند ، لیکن بعد از این ناکامی ، پاپیچ شیعیان امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام شد تا آنان را از چشم ها بیندازد .

نقل شده است که پیش از تأسیس بغداد ، منصور به همراه پانصد تن از لشکریانش به کوفه آمد . وی می پنداشت که کوفیان از پیروان محمد بن عبد اللّه (نفس زکیه)اند . دستور داد مردم لباس هاشان را به رنگ سیاه درآورند . گفته اند رنگرزان نمی توانستند از عهده این کار برآیند و بقّال ها جامه های خود را با مُرکَّب سیاه می کردند و سیاه می پوشیدند .(۱)

نیز نقل شده که وی ـ در آغاز خلافتش ـ از درگیری فکری پدید آمده میان اهل عراق و مدینه ، سوء استفاده نمود . به تقویت عراقیان پرداخت و از ابو حنیفه و یارانش پشتیبانی کرد و موالیان را به کار گرفت تا از این طریق ، بینی عرب ، به ویژه مَدَنی ها را (که به مشروع نبودن خلافت بنی عباس زبان درازی کردند) به خاک بمالد .

پایبندی حکام به فقه مغایر با علویان

پژوهشگران می دانند که تقویت مکتب اهل رأی ـ در برابر مکتب تعبد و پیروان احادیث مأثور ـ بُعد سیاسی داشت و یک برنامه موقت به شمار می آمد و از سیاست کلی و دائمی حاکمان نبود . منصور (چنان که در مناظره ابو حنیفه با امام صادق علیه السلام دیدیم) این شیوه را به کار بُرد و با نزدیک سازی ابو حنیفه به خود ، هدفی را که در سر

۱- ۱ . مقاتل الطالبیین : ۲۱۲ .

داشت به انجام رساند .

لیکن منصور ، بعد از مدتی سیاستش را با فقها تغییر داد و کوشید آنان را به هم نزدیک سازد . از مالک بن انس خواست که کتاب موطأ را بنویسد و به او گفت : ای ابو عبد اللّه ، علم [آثار و احادیث] را یکسان ساز .

مالک گفت : اصحاب پیامبر در سرزمین ها پراکنده شدند ، هرکس در شهر خود بر اساسِ نظر خودش فتوا می دهد ؛ اهل مکه دیدگاهی برای خود دارد ، و اهل مدینه را قولی هست و اهل عراق دارای نظری می باشند که با اینها فرق می کند .

منصور گفت : از اهل عراق هیچ خوب و بدی را نپذیرم ، علم اصیل نزد اهل مدینه است آن را برای مردمان ماندگار ساز .(۱)

این جمله منصور که : «أمّا أهلُ العراق ، فلا أَقْبَلُ مِنْهم صَرْفاً ولا عَدْلاً» (اما اهل عراق ، هیچ امر واجب یا مستحب _ یا هیچ ریز و درشتی _ را از آنان نمی پذیرم) اشاره به ناامیدی منصور از آنهاست ؛ زیرا آنان عقیده علوی داشتند و نیز بدان جهت که ابوحنیفه در میانشان می زیست که با حکام سرسازگاری نداشت .

لیکن این امر مانع از آن نبود که میان عراقیان کسانی یافت شوند که بر بعضی از امامان اهل بیت علیهم السلام دروغ بندند یا غلو کنند .

از یونس بن عبد الرَّحمان (از اصحاب امام رضا علیه السلام) نقل شده که گفت :

به عراق آمدم و در آن دسته ای از اصحاب ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) را یافتم . اصحاب ابو عبد اللّه فراوان بودند ، از تک تک آنها حدیث شنیدم و کتاب هاشان را فرا گرفتم و بعد از آن ، به امام رضا علیه السلام عرضه داشتم ، آن حضرت احادیثی از آنها را انکار کرد .(۲)

از جعفر بن طَیّار نقل شده که بعضی از خطبه های پدرش را بر امام صادق علیه السلام عرضه

۱- ۱ . بنگرید به ، الإمام مالک (مصطفی شکعه) : ۳۳ ؛ ترتیب المدارک ۱ : ۱۹۲ ؛ الدیباج المذهب : ۲۵ .

۲- ۲ . رجال کشی ۲ : ۲۲۴ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۹۹ .

می داشت . هنگامی که به جایی از آن رسید ، امام علیه السلام فرمود : دست نگه دار و خاموش باش ! سپس فرمود :

در چیزهایی که بدان دست می یابید و نمی دانید چیستند ، جز دست نگه داشتن و درنگ و ردّ آنها به ائمه هُدی ، وظیفه ندارید تا امامان ، معنای مد نظر را به شما بنمایانند و پرده دیدِ تار شما را بزدایند ، خدای متعال می فرماید : « فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُم لَا تَعْلَمُونَ » ؛(۱) اگر نمی دانید از اهل ذکر (آنان که علم راستین را در خاطر دارند) بپرسید .(۲)

امامان علیهم السلام از سویی پیروانشان را ملزم می ساختند که صحیفه ها را بر آنان عرضه دارند و از دیگر سو ، آنها را به امثال اَبان بن تَغْلِب و مؤمن طاق و محمد بن مسلم و ... رهنمون می شدند .

برای رویارویی با فقه اهل عراق ، می بینیم که منصور ، عنایت ویژه ای به مالک می ورزد و از او می خواهد که کتاب الموطأ را بنویسد .

در خبر دیگری آمده است که منصور به مالک گفت :

اگر خدا بخواهد ، مردم را به علم و کتاب های تو واداریم و آنها را در شهرها بپراکنیم و مردم را موظف سازیم که با این آموزه ها مخالفت نورزند و به غیر آن حکم ندهند .(۳)

صاحب کتاب موقف الخلفاء العباسيّين من أئمه المذاهب الأربعه می نگارد :

هر گاه در آن دسته از نظرات مالک که به ماجرای رتبه بندی میان خلفای راشدین مربوط می شود ، نیک بنگریم ، در می یابیم که امام مالک در این

ص: ۴۴۹

۱- ۱ . سوره نحل (۱۶) آیه ۴۳ .

۲- ۲ . الکافی ۱ : ۵۰ ، حدیث ۱۰ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۲۵ ، حدیث ۳۳۱۱۳ ؛ المحاسن ۱ : ۲۱۶ ، حدیث ۱۰۴ .

۳- ۳ . بنگرید به ، الموافقات فی أصول الفقه (لَخْمی غَرْناطی) ۳ : ۳۲۹ ، مسئله ۷ .

زمینه رأی منحصر به فردی دارد . وی بر این باور است که خلفای راشـدین سه نفرنـد (نه چهار نفر) ابوبکر و عُمَر و عثمان ، و مردم در مرتبه پایین تر از آنهایند .

اما علی [علیه السلام] به نظر مالک ، یکی از صحابه است و بر آنها هیچ نوع فزونی (و برتری) ندارد .(۱)

بعضی از نویسندگان ، سبب چرخش سیاست منصور را سوی مُحَدِّثان و نزدیک ساختن مالک را به خود و درخواست نگارش الموطأ را از او (اینکه به مالک گفت : احادیث را بنویس و سامان بخش ، هیـچ کس داناتر از تو نیست)(۲) به این نسبت داده انـد که وی از فزونی نفـوذ سیاسـی و علمی امـام صـادق علیه السـلام هراس داشت ؛ زیرا گرد آمـدن چهـار هزار راوی نزد آن حضـرت ــ در هر روز ــ که از آن حضـرت علم می آموختنـد ، بر خلیفه آسـان تمـام نمی شـد . تقویت این حلقه درسـی ، به معنای تضعیف برنامه های حکومتی و سیاست کلی حکومت در شهرها به شمار می آمد .(۳)

لیکن افزون بر آنچه گفته انـد ، به نظر می رسد این درخواست از عامل سیاسـی دیگری نیز مایه می گرفت که شـرایط سیاسـی حـاکم در آن زمـان بر ایشان دیکته کرد (به ویژه بعـد از قیام نفس زکیه در مـدینه و برادرش ابراهیم در بصـره) منصور بعـد از پیروزی به محمد و برادرش ابراهیم ، سیاست ضد علوی اش را شدت بخشید . در آینده

ص: ۴۵۰

۱- ۱ . موقف الخلفاء العباسیین : ۱۷۰ .

۲- ۲ . الـدیباج المـذهب (ابن حرفون) : ۲۵ ؛ و بنگریـد به ، الأئمه الأربعه (شرباصـی) : ۹۲ ؛ اسـلام بلا مذاهب : ۴۱۵ ؛ الأئمه الأربعه (شکعه) : ۴۱۲ .

۳- ۳ . بنگرید به ، مالک بن اَنس (اثر خَوْلی) . در «الکافی ۱ : ۳۱ ، حدیث ۸» از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : «دوست داشـتم با تازیانه بر سـر اصحابم می ایستادم تا فقه بیاموزند» . این اقوال (و دیگر سخنان) برای تعلیم و پرورش امت بر اساس سنت صحیح و عدم اثر پذیری آنها از حکومت هاست .

نمونه هـایی از این سـیاست را ــ که بر ایجـاد فضـای ترس و وحشت مبتنی بـود ــ خواهیم آورد و نشـان می دهیم که چگونه حاکمان از روی عبادات و فقه اشخاص ، مخالفان و دشمنانشان را شناسایی می کردند .

از این رو ، احتمال می رود که درخواست تدوین سنت از سوی منصور ، در راستای پایه گذاری فقه و حدیث و یکسان سازی آثـار ، صورت گرفت تـا فقه طالبیـان را از بطن جامعه و رخـدادهای جاری دور سازد و نظرات آنها را ــ در میان دیگر آراء ــ دیدگاه های شاذ و ناچیز به شمار آورد .

معروف است که مالک به نگارش و سامان الموطأ مشغول شد و هنوز آن را به پایان نرسانده بود که منصور مُرد ؛(۱) یعنی وی در اواخر دوران منصور آن را نگاشت .

دیدگاه دیگر (۱)

بجاست برای تصویر محنت هایی که بر اهل بیت علیهم السـلام گـذشت و بیان ملابسات صدور اخبار از آنها (در وضو و دیگر احکام) فضای سیاسی آن روزگار را بیشتر روشن سازیم .

در بیشتر کتاب های تاریخی آمده است که سُـفیان ثَوری ، در سال ۱۴۰ هجری (یا ۱۴۴ه) در «مِنی» منصور را دیـدار کرد و بر اسـراف و تبذیر او ، اعتراض نمود . منصور به او گفت : می خواهی مثل تو باشم ؟ ثَوری گفت : مثلِ من مباش ، لیکن کمتر از آنی باش که هستی و بالاتر از آنی که من هستم .

منصـور گفت : بیرون شـو ! ثَـوری از نزد منصـور بیرون شـد و به کوفه آمـد . جور و سـتمی را که منصور بر مسـلمانان روا می داشت ، باز می گفت . منصور مدتی حرف های گزنده او را تحمل کرد ، سپس دستور داد او را دستگیر کنند .

سُفیان ، مخفی شد و آن گاه که در سال ۱۵۸ هجری منصور درگذشت ، سفیان گمان

۱- ۱ . بنگرید به ، حیاه مالک (ابو زهره) : ۱۸۰ ؛ ترتیب المدارک ۱ : ۱۹۲ .

کرد که اختلاف میان او و حکومت با منصور دفن گردید . در دورانِ زندگی مخفیانه در مکه ، در سختی و تنگنا می زیست ، پیش مهدی آمد و همچون توده مردم بر او سلام کرد .

مهدی به وی گفت : ای سفیان ، از این سوراخ به آن سوراخ می خزی ، خیال می کنی که اگر ما بخواهیم گزندت برسانیم ، نمی توانیم ! اکنون در چنگِ مایی ، آیا نمی ترسی که به خواست دلمان درباره ات حکمی دهیم ؟!

سفیان گفت : اگر حکم [ظالمانه ای] در حق من صادر کنی ، خدای قادر متعال (که میان حق و باطل ، فرق می گذارد) درباره ات حکم کند !

ربیع _ که بالای سر سفیان ایستاده بود _ به مهدی گفت : آیا به نادانی مثل این شخص رو می دهی که با کسی همچون شما ، بگو و مگو کند ؟! اجازه ام ده ، گردنش را بزنم .

مهدی گفت : خاموش باش ، وای بر تو ! آیا این و اَمثالِ او جز این را می خواهند که آنان را بکشیم و در ازای سعادت آنها به شقاوت افتیم . قضاوت کوفه را برایش بنویس با این شرط که در حکمی بر او اعتراض نکند .(۱)

حاکمان با سپردن منصب قضاوت به فقها می خواستند شخصیت آنها را پایمال سازند . آنچه را نقل کردیم ، بهترین شاهد در این زمینه است .

چنان که آنان اصول سنت حکومتی را برای پیروانشان ترسیم می کردند . ذَهَبی در تذکره الحفّاظ از شُعیب بن حَرْب نقل می کند که وی از سفیان ثَوری خواست که حدیث سنت را برایش باز گوید ، سفیان گفت ، بنویس : بسم اللّه الرحمن الرحیم ، قرآن ، کلامی است غیر مخلوق ...

تا اینکه گفت : ای شُعیب ، آنچه را نوشتی سودت نمی بخشد مگر اینکه به مسح بر

---

۱ - ۱ . به عنوان نمونه ، بنگرید به ، مروج الذهب ۳ : ۳۲۲ _ ۳۲۳ ، باب ذکر ایام محمد المهدی ؛ حلیه الأولیاء ۷ : ۴۳ ؛ سیر أعلام النبلاء ۷ : ۲۶۳ ترجمه ۸۲ ؛ الوافی بالوفیات ۱۵ : ۱۷۵ ؛ وفیات الأعیان ۲ : ۳۹۰ .

پاافزار اعتقاد یابی ، و باور کنی که آهسته خواندنِ «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» از آشکار ساختن آن ، فضیلتِ بیشتر دارد و حتی به «قَدَر» ایمان آوری و نماز پشتِ سر هر نیکوکار و بدکار را جایز شماری و بدانی که دوران جهاد تا روز قیامت ، سپری شد و به کارهای سلطان باید تن داد و صبور ماند ، خواه ستم کند و خواه عدالت ورزد .

پرسیدم : ای ابو عبد اللّه ، حکمِ همه نمازها چنین است ؟ گفت : نه ، نماز جمعه و نماز عید فطر و قربان را پشت سر هر کس که رسیدی بخوان ، اما در دیگر نمازها اختیار با توست ، می توانی نماز نگزاری مگر پشتِ سر کسی که به او اعتماد داری و می دانی که از اهل سنت است .(۱)

این متن ، خواننده را آگاه می سازد بر اینکه اصول سیاست حاکمان بر مخالفت با روش و فقه امام علی علیه السلام مبتنی بود و در این سخن سفیان که گفت : «ای شُعیب ، آنچه را نوشتی سودت نمی بخشد مگر اینکه به مسح بر پاافزار اعتقاد یابی» اشاره است به اینکه سنت حکومتی ، مسح بر کفش ها و اخفات «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» بود .

همه این احکام ، مخالفت با فقه علی علیه السلام و مکتب اوست ، بلکه تأکید دارد بر اینکه باید از سلطان فرمان بُرد ، خواه نیکوکار باشد و خواه تبهکار .

از محمد بن مسلم روایت شده که گفت ، شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود :

لَیْس عند أَحَدٍ مِنَ النّاس حقٌّ وصوابٌ ولا أَحَد مِنَ النّاس یَقْضی بِقَضاء حَقّ ، إلّا ما خَرَجَ مِن عندنا أهل البیت ؛ وَإذا تَشَعَّبَت بهم الاُمور ، کانَ الخَطأ منهم والصَّوابُ مِن علی ؛(۲)

نزد هیچ کس حق و صوابی نیست و هیچ یک از مردم به قضاوتِ حق حکم نمی کند مگر اینکه از ناحیه ما بیرون آمده است و آن گاه که در امور پراکندگی پیش

۱- ۱ . تذکره الحفاظ ۱ : ۲۰۶ ، ترجمه ۱۹۸ ، سفیان ثوری ؛ تحفه الأحوزی ۲ : ۴۸ ، باب ۶۸ ، ما جاء فی ترک الجهر ببسم اللّه ...

۲- ۲ . الکافی ۱ : ۳۲۹ ، حدیث ۱ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۶۸ .

آید ، خطا از سوی مردم است و صواب از [تعالیم] علی .

سیاستِ حاکمان پیش از منصور و بعد از او ، در برابر اهل بیت علیهم السلام بر ارعاب و ترغیب استوار بود . با مطالعه این نقل ، می توان به زیرکی منصور پی بُرد که چگونه با هرشخصی بر اساس روحیاتش رفتار می کرد .

اکنون متن دیگری را می آوریم که در آن شیوه دشمن آزمایی و چگونگی جاسوسی در میان آنها را روشن می سازد . نقل این گزارش ها تصوری را به خواننده می دهد که بسا نزدیک به واقع باشد .

روزی منصور ، عُقْبَه بن مسلم بن نافع را ــ که از مردمان «اَزْد» بود ــ برای طرح موضوعی به حضور خواست و به او گفت : تو را بلند همت و با عرضه می بینم ! امری هست که سخت مرا می آزارد ، همواره در پی شخصی برای انجام آن بودم و تو را خواستم و در این مأموریت امیدم به توست . اگر از عهده آن برآیی ، نزد من منزلت خواهی یافت و بلند پایه ات گردانم .

عُقْبَه گفت : امیدوارم در عمل ثابت کنم که لیاقت این خوش گمانی امیر مؤمنان را دارم .

منصور گفت : خود را مخفی ساز و امرت را پوشیده دار و در فلان روز پیشم بیا . عُقبه در همان زمان معین ، پیش وی رفت ، منصور گفت : این عموزادگان ما ، کاری ندارند جز اینکه برای فرمان روایی نقشه بکشند تا آن را از چنگ ما بربایند ، شیعیانی در خراسان به فلان قریه دارند که با ایشان مکاتبه می کنند و صدقات اموال و هدایایی از تولیدات بلادشان را برای آنها می فرستند . جامه ها و هدایا و مقداری طلا بردار و به همراه نامه ای از اهل آن آبادی ، به طور ناشناس ، سوی ایشان رهسپار شو ؛ اگر دیدی که از نظرشان دست کشیده اند ، به خدا سوگند ، چه کسی از آنان محبوب تر و نزدیک تر ! و اگر دریافتی که بر همان دیدگاه براندازی حکومتِ مایند ، رفتار

محتاطانه ای را در پیش گیر و در لباس زاهدان و اهل عبادت و خشوع درآی و به آنان نزدیک شو تا عبد اللّه بن حسن را ملاقات کنی ؛ اگر او تو را پس زد ـ که این کار را خواهد کرد ـ بُردبار بمان و بار دیگر به ملاقاتِ او برو و این کار را آن قدر ادامه بده تا به تو انس گیرد و دلش را به دست آوری ، پس آن گاه که حرف دلش را با تو در میان نهاد ، سوی من بشتاب .

عُقْبَه برای این مأموریت رهسپار شد تا بر عبد اللّه درآمد و نامه را به وی داد . عبد اللّه آن را انکار نمود و اموال و هدایا را رد کرد و گفت : این افراد را نمی شناسم ! عقبه ، آن قدر رفت و آمد تا سرانجام عبد اللّه نامه و هدایا را پذیرفت و با عقبه همدم شد .

عُقْبَه از عبد اللّه ، جواب نامه را خواست ، وی گفت : من برای کسی نامه نمی نویسم ، لیکن تو نامه ام سوی آنها باش ، به آنان سلام برسان و بگو که دو فرزندم در فلان وقت ، قیام خواهند کرد .

عُقْبَه ، به راه افتاد تا نزد منصور درآمد و او را از ماجرا با خبر ساخت .(۱)

باری ، منصور ، عبد اللّه بن حسن و دو فرزندش ـ محمد و ابراهیم ـ و دیگر طالبیان را در چندین ماجرا آزمود و می خواست به نظر آنها درباره اموال و سیاست پی ببرد . عبد اللّه بن حسن و دو پسرش و دیگران با ترفندهای عباسیان گول خوردند . از خاندان علوی ، امام صادق علیه السلام تنها کسی بود که در دام نیرنگ آنها نیفتاد و راهکارهای آنها نتوانست آن حضرت را بفریبد .(۲)

مورخان نقل کرده اند که منصور سعی می کرد دل امام صادق علیه السلام را به دست آورد و او را به نظام جذب کند ، یک بار به آن حضرت نوشت : چرا مانند دیگر مردم ، پیش ما نمی آیی ؟!

۱- ۱ . تاریخ طبری ۶ : ۱۵۷ ، احداث سنه ۱۴۴ ه ؛ الکامل فی التاریخ ۵ : ۱۳۹ ؛ المنتظم ۸ : ۴۵ ؛ تاریخ الإسلام ۹ : ۱۵ .
۲- ۲ . مناقب آل ابی طالب ۴ : ۲۲۰ .

امام صادق علیه السلام پاسخ داد :

چیزی نداریم که به خاطر آن از تو بترسیم و از امر آخرت چیزی نزدت نیست تا به تو امید بندیم ، در نعمتی نیستی که آن را شادباش گوییم و حکومت را بلا و مصیبتی نمی دانی تا تو را تسلیت دهیم ، نزد تو چه کنیم ؟!

منصور نوشت : با ما مصاحبت کنی و اندرزمان دهی !

امام صادق علیه السلام پاسخ داد :

هرکه دنیا را بخواهد ، تو را نصیحت نمی کند و هر که خواهان آخرت باشد با تو همدم نمی شود .(۱)

این شیوه ها ، سودی نبخشید و نتیجه نداد ؛ زیرا امام صادق علیه السلام منصور را شخصی می دانست که با احکام بازی می کند و شریعت را پلی قرار داده تا (همانند امویان) از طریق آن به مقاصدش دست یابد .

چگونه امام صادق علیه السلام با شخصی این چنین همکاری کند ، در حالی که پیوسته با تجربه پخته خود در برابر استتار و کمین و تحریف عباسیان ایستاد و این کار را با استفاده از فقه حاکم و اشخاصی که داشت ، به بار نشاند و تأکید می کرد که باید در مقابل ستمگران پایدار ماند .

در کتاب های فقهی و حدیثی امامیه ، ابوابی هست که به کراهیت نشستن پیش قاضیان ستمگر اشاره دارد(۲) و از اظهار نظر در قرآن به رأی بیم می دهد(۳) و شیعه را ترغیب می کند که فقه شان را همراه فقه دیگران نقل کنند .

از امام صادق علیه السلام رسیده که به مُعاذ بن مسلم نحوی ، گفت : به من خبر رسیده که در

۱- ۱ . کشف الغمه ۲ : ۴۲۷ (به نقل از تذکره ابن حمدون) ؛ بحارالأنوار ۴۷ : ۱۴۸ ؛ مستدرک الوسایل ۱۲ : ۳۰۷ ، باب تحریم مجاوره اهل المعاصی ... ، حدیث ۱۴۱۶۱ ، و جلد ۱۳ : ۱۲۸ ، باب تحریم صحبه الظالمین ، حدیث ۱۴۹۷۹ .

۲- ۲ . الکافی ۷ : ۴۱۰ ، حدیث ۱ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۲۱۹ ، حدیث ۳۳۶۳۴ .

۳- ۳ . وسائل الشیعه ۲۷ : ۲۰۲ ، حدیث ۳۳۵۹۷ .

مسجد جامع می نشینی و برای مردم فتوا می دهی ؟

مُعاذ ، گفت : آری ، می خواستم پیش از آنکه بیرون روم ، این مسئله را بپرسم . من ، در مسجد می نشینم ، شخصی می آید درباره چیزی سؤال می کند ، او را می شناسم که از مخالفانِ شماست ، طبق آنچه آنها انجام می دهند ، پاسخ وی را می دهم ؛ شخص دیگری می آید که می دانم از محبان یا از اهل مودت شماست ، او را به آنچه از شما رسیده جواب می گویم ؛ و شخصی می آید که او را نمی شناسم و نمی دانم کیست و چه عقیده ای دارد ، در پاسخ او می گویم : از فلا نی چنین رسیده و از فلان شخص چنان و از فلان کس دیگر ، چنین و چنان ، و در این میان ، قول شما را در میان اقوال می آورم .

امام علیه السلام به من فرمود : همین کار را بکن ، من هم همین شیوه را دارم .(۱)

در الکافی از اسماعیل بن فَضْل هاشمی رسیده است که گفت : از امام صادق علیه السلام درباره «مُتْعَه» (صیغه) پرسیدم ، فرمود : با عبد الملک بن جَرِیح دیدار کن و از او بپرس که در نزدش علم فراوانی هست .

او را ملاقات کردم ، احادیث بسیاری را درباره حلال بودن متعه برایم املا کرد . در میان آنچه ابن جَریح روایت نمود ، این نکته بود که در «مُتْعَه» وقت و عدد ، شرط نیست [در هر زمان و به هر تعداد ـ که شخص بخواهد ـ می تواند زن صیغه کند] .

تا اینکه می گوید : آن نوشته را پیش امام صادق علیه السلام آوردم ، فرمود : راست گفت و آن را امضا نمود .(۲)

۱- ۱ . علل الشرایع ۲ : ۵۳۱ ، حدیث ۲ ؛ رجال کشی ۲ : ۵۲۴ ، حدیث ۴۷۰ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۱۴۸ ، حدیث ۳۳۴۵۱ .

۲- ۲ . الکافی ۵ : ۴۵۱ ، حدیث ۶ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۱۳۸ ، حدیث ۳۳۴۲۰ . در «الکافی ۱ : ۳۵۱ ، حدیث ۸» از ابو الحسن علیه السلام روایت شده که به ابن عم واقِفی فرمود : برو و فقه بیاموز و حدیث به دست آور ! پرسید : از چه کسی ؟ فرمود : از فقهای اهل مدینه ، فراگیر ، سپس آن را بر من عرضه دار .

آری ، چون منصور دریافت که نمی تواند با امام صادق علیه السلام به توافق برسد و از جذب فکری و سیاسی علویان (به ویژه بعد از قتل نفس زکیه) درماند ، سیاست خویش را نسبت به ایشان تغییر داد و راهکارِ گمراه سازی و خشونت را به عنوان اصولِ سیاستِ خویش برگرفت .

سیاستِ شکنجه و سخت گیری نسبت به علویان ، پس از سرکوبی قیام نفس زکیه در «مدینه» و ابراهیم در «بصره» شدت یافت و منصور فرزندان عبد اللّه بن حسن و برادرانش و اهل بیتش را در «رَبَذَه» گرد آورد و بر آنها غل و زنجیر انداخت و چنان به تازیانه شان گرفت که پوست و گوشتشان به هم آمیخت و غرق در خون شدند .

سپس آنها را بر خشن ترین مرکب ها نشاند و سوی عراق و کوفه رهسپار ساخت و در آن زندانِ تنگ و تاریک افکند که روز و شب را از هم باز نمی شناختند و اوقات نماز را نمی دانستند مگر به وسیله جزءهای قرآنی که علی بن حسن بن حسن بن حسن ، تلاوت می کرد .(1)

و نگهبانانی سنگ دل (که از اخلاق انسانی به دور بودند) بر آنان گمارْد که به دستور وی آنها را شکنجه می دادند ؛ چنان که امر کرد اَجساد مردگان در زندان رها شوند ، بوی گند مردگان [و عفونت برخاسته از تجزیه جسد آنها] زندانیان را از پا در می آورد و آنان یکی پس از دیگری در کنار برادر مرده شان به خاک می افتادند .

مسعودی ، می نگارد :

چون ابراهیم بن عبد اللّه ، کشته شد . منصور ، سر ابراهیم را به همراه ربیع [و به وسیله او] برای پدرش ــ که در زندان بود ــ فرستاد . پدر ابراهیم نماز می خواند ، ادریس (برادر ابراهیم) گفت : ای ابو محمد ، در نمازت شتاب کن ! [وی نمازش را خواند [سوی او رو کرد و سر فرزندش را گرفت و گفت : ای ابو القاسم ، خوشامدی ! به خدا

۱- ۱ . بنگرید به ، مقاتل الطالبیین : ۱۲۹ ــ ۱۳۱ .

سوگند ، تو از کسانی هستی که خدا درباره شان فرمود : « الَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلاَ یَنقُضُونَ الْمِیثَاقَ * وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ » ؛(۱) کسانی که به عهد خدا وفا می کنند و پیمان نمی شکنند ، آنان که پیوندهایی را استوار می دارند که خدا خواسته است .

ربیع ، پرسید : ابو القاسم ، در نظر او چگونه شخصی است ؟ عبد اللّه ، پاسخ داد : آن گونه که شاعر گفت :

فتیً کان یَحْمیه مِنَ الذُلّ سَیْفُه وَیَکْفیه أَن یَأْتی الذُّنُوب اجتنابُها

_ جوانمردی که شمشیرش او را سرافراز می داشت و نمی گذاشت تن به ذلت سپارد ؛ و او را همین بس که پرهیز از گناهان دغدغه اش بود .

سپس رو به ربیع کرد و گفت : به اَربابت بگو ، دوران گرفتاری ما و روزگار نعمت و رفاه تو [هر دو] سپری خواهد شد ، وعده ما به قیامت .

آنان در آن زندان [همچنان در بند] ماندند و به اوقات نماز ، جز با تلاوت اَجزاء قرآن پی نمی بردند .(۲)

فرجامِ کارشان این شد که منصور فرمان داد زندان را بر سر آنان خراب کنند تا مزه مرگ را در حالی بچشند که به غل و زنجیر بسته شده اند و دست بعضی از آنها با میخ به دیوار کوبیده شده است و خاک و سنگ سقف و دیوارها روی سرشان آوار می شود .

مورخان (از جمله طَبَری) آورده اند که :

چون منصور آهنگ حج کرد (مهدی در «ری» به سر می برد) «رَیْطَه» دختر ابو عباس ، زن مهدی را فرا خواند و آنچه را خواست ، وصیت کرد و با رَیْطَه عهد نمود و کلیدهای خزائن خود را به او سپرد که به مهدی دهد .

چون مهدی از «ری» به «مدینه السلام» (بغداد) آمد ، رَیْطَه کلیدها را به او داد و به او

۱- ۱ . سوره رعد (۱۳) آیه ۲۰ _ ۲۱ .

۲- ۲ . بنگرید به ، مروج الذهب ۳ : ۲۹۹ _ ۳۰۰ .

گفت که منصور از وی پیمان ستانده که [یکی از درها را] هیچ کس نگشاید مگر اینکه صحت خبر مرگ او را دریابد .

آن گاه که ، خبر مرگ منصور رسید و مهدی خلافت را بر عهده گرفت ، به همراه «رَیْطَه» آن در را گشود ، ناگهان سوله بزرگی نمایان گشت که گروهی از کشته های طالبیان در آن قرار داشتند و در گوش هاشان رقعه هایی دیده می شد که نَسب آنها در آن نوشته شده بود ؛ کودکان و مردان جوان و پیر بسیاری در آنجا به چشم می خوردند ، چون مهدی آن صحنه را دید وحشت کرد و دستور داد گودالی کندند و آنها را در آن دفن کردند و بر روی آن تخت گاهی ساختند .(۱)

عباسیان ، با این شیوه ها می خواستند بر علویان سیطره فکری و سیاسی بیابند .

می دانیم که شیعیان ارزشی برای سلطان ستمگر قائل نبودند ؛ زیرا چنین حاکمی به حکم شریعت چنگ نمی آویزد و از ظلم دست نمی کشد و از حرام های الهی نمی پرهیزد .

از سویی شیعیان ، خلافت را حق اهل بیت علیهم السلام می دانستند و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان وصیت کرد [و جانشین خود ساخت] چرا که آنان به امر او فرا می خوانند و در راه خدا [و عمل به احکام الهی و انجام وظایف دینی] از سرزنش هیچ ملامتگری ، باکی ندارند .

این معنا و مفهوم را خلفای عباسی بر نمی تافتند ؛ زیرا به آنان به چشم دشمنانی می نگریستند که تسلیم ناپذیرند و ارعاب در آنها کارگر نمی افتد و شیعیان را رافضی هایی می شماردند که باید شکنجه شوند ؛ زیرا رویگردانی از خواسته های حکومت ، یعنی «رفض» (و ردّ آنها) و رفض (بر نتافتن اوامر حکومت) در بیشتر موارد مترادف بود با کیفر و مایه عبرت شدن ، طرف داری از دشمنان خلیفه و حزب گرایی ،

۱- ۱ . تاریخ طبری ۶ : ۳۴۴ ، احداث سنه ۱۵۸ه .

بستن تهمت ها به شخص و اتهامِ خروج از دین به او .

حکومت عباسی ، به سیاستِ مقدم داشتن ابوبکر و عُمَر و بیرون دانستن علی از میان خلفای چهارگانه ، بسنده نکرد . پس از آنکه از جذب امام به خود نومید شد و نتوانست در عقیده و افکار امام صادق علیه السلام خدشه وارد سازد ، به آن حضرت بهتان زد و ادعا کرد که وی به «خدایی» قایل است و خود را پیامبر می داند یا می گوید که وحی بر من نازل می شود (و چیزهایی شبیه اینها) .

تهمتِ نزول وحی بر آن حضرت و اینکه او خداست (و غیر آن) از سخت ترین مشکلاتی است که امام صادق علیه السلام با آن رو به رو شد ؛ زیرا بعضی از مردمان ساده اندیش و سطحی نگر ، این شایعات حکومتی را باور می کردند و بر سر زبان هاشان می افتاد ؛ چرا که ملکات باهره ، اندیشه های بلند فقهی و کرامات قدسی را نزد آن حضرت (که دوستش می داشتند) می یافتند .

صائد هندی ، محمد بن مِقْلاس [مِقْلاص] ، وَهْب بن وَهْب قاضی ، مُغیره بن سعید ، سالم بن اَبی حَفْصه عِجْلی (و دیگران) از کسانی اند که احادیث غلوآمیزی را پیرامون ائمه علیهم السلام انتشار می دادند .(۱)

امام صادق علیه السلام به تکذیب آنها پرداخت و یک قاعده کلی را در راستای شناخت معارف ائمه برای اصحابش مطرح ساخت و فرمود :

لا تَقْبَلُوا عَلَینا حَدیثاً إلاّ وافَقَ القرآنَ والسُّنَّهَ ، أَو تَجِدُون معه شاهداً مِن

۱- ۱ . افزون بر این ، حکومت عباسی ، راویان را از نقل روایت صحیح از امام صادق علیه السلام باز می داشت ، اما به نقل دروغ ها و چیزهای عجیب از زبان امام ، کاری نداشت . عُمَر بن حفص بن غیاث ، می گوید : فضل بن ربیع به پدرم نوشت : «از جعفر بن محمد ، چیزی را حدیث مکن» . به پدرم گفتم : ابو بُخْتَری در بغداد ، چیزهای عجیبی را از جعفر بن محمد حدیث می کند و کسی او را از این کار باز نمی دارد ! پدرم گفت : فرزندم ، به کسی که به جعفر دروغ ببندد ، کاری ندارند ؛ اما خوش ندارند کسی سخنان راست او را بر زبان آورد (بنگرید به ، الجرح و التعدیل ۹ : ۲۵ ، ترجمه ۱۱۶ ، وهب بن وهب بُخْتَری) .

أَحاديثنا المُتَقَدِّمه ؛ فإنَّ المُغيره بن سعيد ــ لَعَنَه اللّه ــ دَسَّ فی كُتُب أصحابِ أبی ، أحاديثَ لم يُحَدِّث بها أَبی ، فَاتَّقُوا اللّه ولا تَقْبَلُوا عَلَينا ما خالَفَ قولَ رَبِّنا وَسُنَّهَ نَبِيِّنا ؛(۱)

هيچ حديثی را از ما نپذيريد مگر اينكه با قرآن و سنت سازگار باشد يا شاهدی از احاديث پيشين ما برای آن بيابيد ؛ چرا كه مُغيره بن سعيد (لعنت خدا بر او باد) در كتاب های اصحاب پدرم ، احاديثی را گنجاند كه پدرم آنها را حديث نكرد .

از خدا بترسيد و آنچه را كه بر خلاف سخن پروردگار و سنت پيامبرمان است [و دشمنان ، آنها را بر ما بسته اند و به عنوان گفته های ما بر شما عرضه می دارند] نپذيريد .

با اين گونه احاديث ، ائمه عليهم السلام می كوشيدند تهمت ها و بهتان هايی را كه دشمنان به آنها می زدند ، دفع كنند و ساده انديشان و غافلان را آگاه سازند تا در برابر شايعات مزدورانِ حكومت و غرض ورزان ، پايدار بمانند .

اكنون به بحث پيرامون حركت علمی در عهد عباسيان و سعی آنها برای جذب سياسی و فكری فقها ، باز می گرديم .

علی رغم تلاش های پيوسته خلفا ، آنان در جذب امام صادق عليه السلام و ابو حنيفه به بدنه حكومت ، ناكام ماندند . اما امام مالک به همكاری با نظام سلطه پرداخت و پس از در هم كوبی قيام نفس زكيه و برادرش ابراهيم ، در سلک آنان درآمد و كتاب الموطَّأ را برای آنها تدوين كرد .

می دانيم كه مالک (پيش از آنكه حكومت به او توجه كند و بها دهد) اين مكانت و منزلت را نداشت . پدرش ــ انس بن مالک بن ابی عامر ــ نزد علما معروف نبود و تاريخ از زندگی او و زمان وفاتش چيزی را آشكار نمی سازد ، همه آنچه را درباره اش گفته اند ،

۱- ۱ . اختيار معرفه الرجال ۲ : ۴۸۹ ، حديث ۴۰۱ ؛ بحارالأنوار ۲ : ۲۵۰ ، حديث ۶۲ ؛ معجم رجال الحديث ۱۹ : ۳۰۰ ، ترجمه ۱۲۵۸۷ ، مغيره بن سعد .

این است که وی برادر «نضر» بود . این هم به خاطر شهرت «نَضْر بن اَنس» (برادر مالک) است ، همو که از ابن عباس روایت می کند .

بکر بن عبد اللّه بن شَرود [شروس] صنعانی ، نقل می کند :

نزد مالک بن انس آمدیم ، او از رَبیعه الرَّأی (استاد و معلم مالک) برایمان حدیث می کرد و ما احادیث بیشتری را خواستار می شدیم .

روزی به ما گفت : [از من که شاگرد ربیعه ام ، این گونه خواهان زیادتید] با خود ربیعه چه خواهید کرد ؟ او هم اکنون در رواق خوابیده است .

ما نزد ربیعه رفتیم ، او را از خواب بیدار ساختیم ...

به او گفتیم : چگونه است که مالک به تو [و علمت] احاطه دارد و خودت به خویشتن احاطه نداری ؟

ربیعه گفت : آیا نمی دانید که مثقالی از دولت ، از باری از علم ، بهتر است .(۱)

در این متن ، اشاره ای است به نقش سیاست و حکومت در استوار سازی مذاهب و مقدم داشتنِ مفضول با وجود فاضل .(۲)

در تاریخ بغداد آمده است که ابو العباس دستور داد به «رَبیعه الرَّأی» جایزه ای بدهند ، وی آن را رد کرد و نپذیرفت ؛ به وی پنج هزار درهم داد تا با آن پول کنیزی [برای خود] بخرد ، ربیعه از قبول آن خودداری ورزید .(۳)

منصور نتوانست امام صادق و ابو حنیفه را از خط مشیی که برای خود ترسیم کردند (که همان قطع رابطه با حکومت بود) باز دارد ، لیکن پس از درگذشت ابو حنیفه و به مرور زمان ، توانست مکتب حنفی را جذب حکومت کند .

ص: ۴۶۳

۱- ۱ . تاریخ بغداد ۸ : ۴۲۴ ، ترجمه ۴۵۳۱ ، ربیعه بن عبد الرّحمان ... ؛ طبقات الفقهاء (ابو اسحاق) : ۲۴ ؛ المنتظم ۷ : ۳۵۰ ، ترجمه ۷۳۲ .

۲- ۲ . این روزگار ، بر سر مذاهب اسلامی درآمد ؛ بنگرید به ، الإمام الصادق و المذاهب الأربعه ۱ : ۱۸۳ .

۳- ۳ . تاریخ بغداد ۸ : ۴۲۵ ، ترجمه ۴۵۳۱ ؛ صفه الصفوه ۲ : ۱۵۱ ، ترجمه ۱۸۳ .

این کار ، با نزدیک ساختن [شاگردان ابوحنیفه] ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی و حسن بن زیاد لُؤلُوی ، و واگذاری مقام قضاوت و فتوا به آنان عملی شد .

لیکن علی رغم این چاره اندیشی ها ، نتوانستند صفوف شیعه را بشکافند ؛ زیرا امامان اهل بیت علیهم السلام رهبری آن را بر عهده داشتند و هر بدعتی را از اندیشه شیعی می زدودند و سیاست عصیان اجتماعی را برای آنها ترسیم کردند و شیعیان را رهنمون شدند به اینکه به پیروی از سلطان فاسق تن ندهند و تأکید داشتند که مرافعه سوی حکام و اعتماد بر آنها جایز نمی باشد و می فرمودند : «الفقهاءُ أُمناء الرُّسُل ، فإذا رَأَيْتُم الفقهاء قد رَكِبُوا إلى السَّلاطين فَاتَّهِمُوهم»(۱) (فقها امینان پیامبران اند ، هرگاه دیدید که در دامن سلاطین افتاده اند ، آنان را [به سازش] متهم سازید) و علی رغم آنکه به شدت زیر نظر بودند ، به امر به معروف و نهی از منکر فرا می خواندند .

اینها ــ همه ــ راهکارهای هدفمندی برای بیداری امت و آگاهی آنها به حقیقت است ؛ زیرا عدم همکاری ، یعنی دست رد به سینه حکام و ناشایستی آنها برای عهده دار شدن حکومت و رسیدن به این باور که آنان حاکمان ستمگرند و باید علیه آنان به پاخاست .

از رهنمودهای امام صادق علیه السلام است که می فرمود :

أيّما مُؤْمِنٍ قَدَّمَ مُؤمناً فی خُصُومهٍ إلی قاضٍ أَو سُلطانٍ جائرٍ ، فَقَضَی عَلَيه بغير حُكمِ اللَّهِ ، فَقَد شَرَكَه فی الإثم ؛(۲)

هرگاه مؤمنی در درگیری با مؤمنی او را پیش قاضی یا سلطان ستمگر بکشاند و آن قاضی یا سلطان ، به غیر فرمان الهی حکم براند ، آن مؤمن در گناه آن قاضی شریک است .

ما أُحِبُّ أَنِّی عَقَدْتُ لهم عُقْدَهً أو وَكَيْتُ لَهُم وِكاءً ... وَلا مَدَّهً بِقَلَمٍ ! إنَّ أَعوانَ الظَّلَمَهَ ــ

---

۱ - ۱ . تهذیب الکمال ۵ : ۸۸ ، ترجمه ۹۵۰ ، جعفر بن محمد ؛ سیر أعلام النبلاء ۶ : ۲۶۲ ، ترجمه ۱۱۷ ؛ تاریخ المدینه (سخاوی) ۱ : ۲۴۲ ، ترجمه ۷۷۷ .

۲ - ۲ . الکافی ۷ : ۴۱۱ ، باب کراهیه الإرتفاع إلی قضاه الجور ، حدیث ۱ ؛ من لا یحضره الفقیه ۳ : ۴ ، حدیث ۳۲۱۹ ؛ تهذیب الأحکام ۶ : ۲۱۹ ، حدیث ۵۱۴ .

يومَ القيامه ــ فی سُرادِقٍ مِن نارٍ ، حَتّی يَحْكَمَ اللّه بينَ العباد ؛(1)

دوست نـدارم گرهی برای ستمگران بزنم و دهـانه مشکـی را برايشـان ببنـدم و نـوک قلمی در جـوهر فرو برم ! همانـا يـاوران ستمگران ــ در روز قيامت ــ در پرده های آتشـين انـد [و حسابرسـی از آنها] تا زمانی که خـدا ميان بنـدگان حکم کنـد [به تأخير می افتد] .

مَن حَكَمَ فی دِرْهَمَيْن بِغَيْرِ ما أَنزَلَ اللّهُ فَقَد كَفَرَ ؛ هرکه در دو درهم به غير آنچه خدا نازل کرده حکم کند ، کفر ورزيده است .

راوی می گويد : پرسيدم : به آنچه خدا نازل کرد ، کافر شده يا به آنچه بر محمد نازل شد ؟

امام عليه السلام فرمود : وَيْلَك إذا كَفَرَ بما أُنزِلَ عَلَی مُحَمَّدٍ ، فقد كَفَرَ بما أَنْزَلَ اللَّهُ ؛(2)

وای بر تو ! هرگاه به آنچه بر محمد نازل شد کفر ورزد ، به آنچه خدا فرود آورد ، کفر ورزيده است .

أَيُّمـا رَجُلٍ كانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخٍ له مُماراةٌ فی حَقٍّ ، فَدَعاهُ إلی رَجُلٍ مِن إخوانكم لِيَحْكُمَ بَيْنَهُ وَبَينَه ، فَأَبی إلاّ أن يُرافِعَه إلی هؤلاء ، كـانَ بِمَنْزِلَـهِ الّـذينَ قـال اللّه ــ عزّ وجـلّ ــ فيهم : « أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِينَ يَزْعُمُـونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَـا أُنْزِلَ إِلَيْـكَ وَمَـا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحاكَمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُروا بِهِ »(3) ؛(4)

هر گـاه ميـان شخصـی و برادر دينی اش در حقی مشاجره ای رخ دهـد و آن شـخص او را به مردی از برادران دينی تان دعوت کند که ميان آن دو حکم کند ، اما او جز به مرافعه پيش حاکمان ستمگر

۱- ۱ . الكافی ۵ : ۱۰۷ ، باب عمل السلطان و جوائزهم ، حديث ۷ ؛ وسائل الشيعه ۱۷ : ۱۷۹ ، باب تحريم معونه الظالمين ولو بمده قلم ... ، حديث ۶ .

۲- ۲ . تفسير عيّاشی ۱ : ۳۲۴ ، حديث ۱۲۷ ؛ وسائل الشيعه ۲۷ : ۳۵ ، حديث ۳۳۱۵۰ ؛ جامع أحاديث الشيعه ۲۵ : ۲۶ ، حديث ۴۲ .

۳- ۳ . سوره نساء (۴) آيه ۶۰ .

۴- ۴ . الكافی ۷ : ۴۱۱ ، بـاب كراهيه الإرتفاع ... ، حـديث ۲ ؛ من لا يحضـره الفقيه ۳ : ۴ ، حديث ۳۲۲۰ (متن از اين مـأخذ است) ؛ وسائل الشيعه ۲۷ : ۱۲ ، باب الأول من أبواب صفات القاضی ، حديث ۳۳۰۸۰ .

تن ندهد ، به منزله کسانی است که خدای بزرگ درباره شان فرمود : «آیا نمی نگری به کسانی که می پندارند به آنچه سوی تو و پیامبرانِ پیش از تو نازل شده ، ایمان آوردند [در عین حال [محاکمه سوی طاغوت را خواستارند ، با اینکه امر شدند که به آن کفر ورزند» .

از امام صادق علیه السلام درباره یک قاضی سؤال شد که میان دو آبادی داوری می کند و از سلطان برای قضاوت ، مواجب می ستاند ، آن حضرت پاسخ داد :

إنَّ ذلک سُحْتٌ وَأَنَّ العاملَ بالظُّلم والمُعین له والرّاضی به شرکاء ثلاثَتُهم ؛(۱)

این کار ، حرام است . کارگزار ستمگران و یاری رسانان آنها و کسانی که به این روند خرسندند _ هر سه گروه _ در گناه شریک اند .

همه این احادیث ، به دوری جستن از حاکم ستمگر فرا می خواند .

باری ، شیعه «رافضه» نامیده شدند بدان جهت که همکاری با حاکمان را بر نمی تافتند [و به جرگه آنان در نمی آمدند] نه آن سان که مددکاران ظالمان بوق و کرنا می کنند و دلیل این نامگذاری را رفضِ اسلام (پس زدن اسلام) از سوی شیعه می انگارند .

شیخ محمد جواد مُغْنِیه می نویسد :

با این بیان ، سر اول و تفسیر درستی برای سخن احمد امین و دیگر اهل سنت می یابیم . اینکه [می گویند :] «تشیُّع پناهگاه همه کسانی بود که می خواستند اسلام را ویران سازند» .

زیرا اسلام ، در منطق احمد امین و اسلافش ، در شخص حاکم (خواه ستمگر باشد و خواه عادل) تجسُّم می یابد . هر که با حکومت در افتد و بر حاکم بشورد ، از دایره اسلام بیرون می آید .

۱- ۱ . الکافی ۲ : ۳۳۳ ، باب الظلم ، حدیث ۱۶ ؛ الخصال : ۱۰۷ ، باب الثلاثه ، حدیث ۷۲ ؛ وسائل الشیعه ۱۶ : ۵۶ ، باب تحریم الرضا بالظلم ... ، حدیث ۲۰۹۶۵ ، و جلد ۱۶ : ۱۳۹ ، باب وجوب انکار المنکر ... ، حدیث ۲۱۱۸۲ .

در منطق شیعه ، سلطان ستمگر ، از اسلام و شریعت ، خارج است . هر که علیه چنین حاکمی قیام کند ، دیندار است و در عمل به قرآن و سنت پایدار .(۱)

این متون ، بر تضاد نگرش و اهداف ، میان نظام سلطه و اهل بیت علیهم السلام دلالت دارند و صدور این گونه روایات از امامان علیهم السلام در آن دوران ، به معنای نامشروع بودن آن حکومت ها به شمار می آمد .

طبیعی است که این رویکرد ، حکام را به ستوه می آورد ؛ زیرا قدرت قانونگذاری و اجرایی را در دست خود می دیدند و با نظراتی که ابراز می داشتند ، می کوشیدند اعتماد مردم را به دست آورند ، حال چگونه به اینان اجازه دهند کسانی را در برگیرند [و پیرامون خویش گردآورند] که ارزشی برای سلطان قائل نیستند ؟!

بنابراین ، مخالفت شیعه با کسانی که بعد از پیامبر ــ در ظاهر ــ جانشین او شدند ، تنها به خاطر غصب خلافت و نامشروع بودن آنها نبود ، بلکه جهل و ناآگاهی آنان به قرآن و سنت ، نیز مزید علت شد .

اکنون ، بعضی از روایاتی را می آوریم که این معنا را تأکید می کند .

از اسحاق بن عَمّار ، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود :

اینان ، می پندارند فقیه و عالم اند ، و همه آنچه را امت نیاز دارد ، فرا گرفته اند ، در حالی که همه علم پیامبر را نیاموختند و همه علم پیامبر به آنها نرسید و آن را در نیافتند ، و به همین دلیل ، وقتی حلال و حرام و احکامی را از آنها می پرسند ، اثر (و حدیثی) از پیامبر را در خاطر ندارند تا به آن پاسخ دهند و شرم دارند که مردم به آنان نسبت جهل و ناآگاهی دهند و خوش ندارند پرسش شوند و در جواب درمانند و در نتیجه مردم علم را در معدن و خاستگاه آن [که همان عالمان و امامان اهل بیت اند] بجویند . از این روست که رأی و قیاس را در دین خدا به کار می برند و آثار و احادیث را وا می گذارند و به بدعت ها روی می آورند ، در حالی که پیامبر فرمود «کُلُّ بِدْعَهٍ ضَلاله» ؛ هر بدعتی گمراهی

۱- ۱ . الشیعه و الحاکمون : ۲۹ .

است .

اگر اینان ، هر گاه از دین خدا پرسش می شدند و اثری از پیامبر را نزد خود نمی یافتند [تا بر اساس آن پاسخ دهند] آن مسئله را به خدا و پیامبر و اولو الأمر باز می گرداندند ، کسانی از آل محمّد (که آن را استنباط می کردند) می دانستند .(۱)

از امام باقر علیه السلام روایت شده که ــ در حدیثی طولانی ــ فرمود :

خدا علم را [دست مایه] جهل قرار نداد و امر آن را به هیچ کس از خلقش وانهاد ... لیکن از فرشتگانش رسولانی فرستاد و به او گفت : چنین و چنان بگو ؛ آنان را به آنچه دوست می داشت امر کرد و از آنچه نمی پسندید ، بازداشت ...

هرکس والیان امر خدا و دریابندگانِ علم او را در غیر برگزیدگان (که از خاندانِ انبیایند) گذارْد ، امر خدا را سرپیچید و نادانان و هدایت نایافتگانی را ــ که می پندارند اهل استنباط علم الهی اند ــ بر سرکار نشاند .

این جاهلانِ کج اندیش ، به خدا و پیامبر دروغ بستند ، و از وصیت و طاعت او روی برگرداندند و شایستگان خدا را آنجا که او نشاند ، نگذاردند . خودْ گمراهند و پیروانشان را گمراه ساختند و روز قیامت ، حجتی ندارند .

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود :

از نفرت انگیزترین مردمان ــ در نزد خدا ــ شخصی است که در میان نادانان ، تفاله های جهل را دست مایه خویش قرار داد ، اسیر فضای تاریک روشن فتنه گشت [و این فضا او را فریفت] انسان نماها او را «عالِم» نامند ، در حالی که یک روز را هم به سلامت از جهل در وادی علم سپری نساخت .

سپیده دم بر می خیزد و با تلاش فراوان ، چیزهایی را ــ انبوه ــ گرد می آورد که اندکش بهتر از زیادت آنهاست . چون از آن آب های گندیده سیراب شد و مطالب بی فایده را [در ذهنش] انباشت ، به عنوان قاضی بر کرسی قضاوت ــ میان مردم ــ می نشیند و تعهد

۱- ۱ . تفسیر عیّاشی ۲ : ۳۳۱ ، حدیث ۴۶ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۶۱ ، حدیث ۳۳۱۹۹ .

می سپارد که دعواهایی را فیصله دهد که بر دیگران مشتبه می گشت و راه خلاصی نمی یافتند .

اگر با قاضی پیشین مخالفت می ورزد ، ایمن نیست که قاضی بعدی حکم او را نقض نکند (چنان که او حکم قاضی گذشته را برنتافت) .

و اگر با مسائل دشوار و پیچیده ای رو به رو شود ، به رأی خود ، چیزهایی را می بافد ، سپس به آنها قطع می یابد . عملکرد او در میان شبهه ها ، همچون [تقلّای مگس در] دام عنکبوت است ، نمی داند حرکتش درست است یا به خطا می رود .

گمان ندارد در چیزهایی که نمی داند [و در عرصه هایی که نمی شناسد] علمی باشد و در ورای آنچه او بدان رسیده ، بتوان مذهبی را یافت . اگر با قیاسی حکم را صادر کند [و به خطای خویش پی ببرد] نظرش را تکذیب نمی کند و اگر امری بر او پوشیده ماند ، جهل خود را کتمان می دارد تا به او نسبت نادانی ندهند و آن گاه با گستاخی [به دل خواه خویش ، بی استناد درست و پشتوانه علمی] حکم صادر می کند .

باری ، او کلید تاریکی ها [و سردرگمی ها] و موجْ سوارِ شبهه ها و رهروِ افتان و خیزان جهالت هاست ؛ از ندانسته هایش پوزش نمی خواهد تا سلامت بماند و به علمِ قطعی چنگ نمی زند تا سودمندش افتد ؛ روایات را چنان می پاشد که باد گیاهان خشکیده را [به این سو و آن سو می زند] .

صاحبان میراث ها [که به حکم ناعادلانه او از دست رفت] از او می گریند و صاحبان خون های [به ناحق ریخته شده] از او شیون دارند . ناموس های حرام به قضاوت او حلال می شود و زناشویی های حلال به حکم او حرام می گردد .

سینه اش از علم راستین آکنده نیست تا بتواند پاسخ گوی مسائلی باشد که بر او وارد می آید ، و اهلیتِ کاری را که به واسطه دست یابی به علم حق ادعا می کند ، ندارد .(۱)

۱- ۱ . الکافی ۱ : ۵۵ ، حدیث ۶ ؛ نهج البلاغه ۱ : ۴۷ ، خطبه ۱۶ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۳۹ ، حدیث ۳۳۱۵۵ .

سلطه این خلفا بر حکومت و فتوا به رأی آنان ، امامان اهل بیت علیهم السلام را (از امام علی علیه السلام تا امام عسکری علیه السلام) می آزرْد .

امام عسکری علیه السلام در حدیثی طولانی می فرماید :

... هرکه در قرآن به رأی خویش نظر دهد و تصادفی سخنش درست از کار درآید ، در اینکه از غیر اهلش آن را ستانده ، نادانی را در پیش گرفته است و اگر سخنش به خطا رود ، باید جایگاهش را در دوزخ آماده سازد .(۱)

از ابو بصیر روایت شده که گفت ، به امام صادق علیه السلام گفتم :

مسائلی بر ما وارد می شود ، که از کتاب و سنت چیزی در آن باره سراغ نداریم ، آیا از خودمان نظر دهیم ؟ امام علیه السلام فرمود : نه ، بدان که (در این صورت) اگر نظرت صواب باشد پاداش نداری و اگر به خطا رود ، بر خدا دروغ بسته ای .(۲)

آری ، نظام حاکم این سخنان امامان علیهم السلام را خروج از طاعت می شمرد و از اینجا بود که اتهامات سوی ائمه و شیعیان آنها سرازیر شد و عقاید ناسالم و خروج از اسلام را به آنها تهمت زدند ، سپس از واعظان درباری خواستند که بر آنان بتازند و منزلت آنها را پایین آورند و این کار را به عنوان یک ضرورت سیاسی برآمده از واقعیات اجتماعی قلمداد کردند .

تهمت غلو در امامان و پیامدهایی که به همراه آن بود ، از راهکارهای سیاسی نظام حاکم بود و در پس پرده ، خود آنان قرار داشتند . آنان به شایعاتی که درباره امام صادق علیه السلام پراکندند ، بسنده نکردند ، بلکه به دیگر مخالفان سیاسی شان (مانند سفیان ثَوری و ابو حنیفه) نیز تهمت هایی زدند .

زیرا ابو حنیفه ــ چنان که گفته اند ــ از قیام های علویان (مانند قیام زید بن علی ، محمد نفس زکیه ، ابراهیم) حمایت می کرد و گفته شده که در بعضی از مسائل ، به

۱- ۱ . تفسیر المنسوب بإمام العسکری علیه السلام : ۱۴ .

۲- ۲ . الکافی ۱ : ۵۶ ، حدیث ۱۱ .

دیـد گاه امـام علی علیه السـلام فتوا می داد و می گفت که خلافت ، حق فرزنـدان علی و فاطمه است ، و علی در جنگ با اهل جمل ، بر حق بود ؛(۱) علی ، به عدل راه پیمود و در پیکار با تجاوز گران ، از همه مسـلمانان داناتر بود ، آن حضـرت با کسـی جز به حق نجنگید ، تنها زمانی به پیکار با طلحه و زبیر دست یازید که بیعت خود را شکستند .(۲)

ابو حنیفه ، بـا نقـل این سـخنان ، می خواست به سـیاست حکام در حـدیث اشاره کنـد و اینکه وی ، به بسـیاری از این احادیث حکومتی اهمیتی نمی دهد ؛ زیرا به جعل حدیث از زبان پیامبر و صحابه ، از سوی حاکمان ، آگاهی دارد .

بـا این شـناخت ، ابو حنیفه بسیاری از احـادیث را نادیـده می انگاشت ، نه آن گونه که مُنـذری در مقـدمه بر کتاب الترغیب و الترهیب بیان می دارد که ابو حنیفه ، بـدان جهت احادیث را وانهاد که زنـدیقان روزگار او حـدیث جعل می کردند و مُحَدِّثان غافل آنها را روایت می کردند .(۳)

آری ، از علی بن حسـین بن زیاد از حَریز (که از اصحاب امام صادق علیه السلام به شمار می آید) نقل شده که ابو حنیفه از او پرسـید : آیا تو چیزی را جز با [اسـتناد] به روایت بر زبان نمی آوری ؟ علی بن حسین بن زیاد پاسخ داد : آری [چنین است] .(۴)

این سـخن ما پیرامون ابو حنیفه ، بدان معنا نیست که وی یکی از شـیعیان است یا امام صادق از او خشـنود بود یا در حقش دعا می کرد یـا نگرش های اعتقادی و فقهی او را صـحیح می انگاشت یا از او حـدیث می ستاند ، بلکه می خواهیم بیان داریم که بسیاری از طعن ها به ابو حنیفه ، به سبب مواضع ضد حکومتی و تأیید علویان از سوی وی (و

---

۱ - ۱ . فقهـای حجاز و عراق (از دو فرقـه حـدیث و رأی) از جملـه مالـک ، شـافعی ، ابـو حنیفـه ، اَوزاعی و گروه بزرگی از متکلمان و مسـلمانان ، اجماع دارند که علی علیه السـلام در پیکار با اهل صـفین بر حق بود ، چنان که در جنگ با اهل جمل ، به صواب راه پیمود و آنان که با آن حضرت درافتادند ، ستمگران متجاوزند (بنگرید به ، فیض القدیر ۶ : ۳۶۶ ، به نقل از قادر جرجانی در کتاب الإمامه) .

۲- ۲ . مناقب ابی حنیفه (خوارزمی) ۲ : ۸۳ ، چاپ حیدر آباد .

۳- ۳ . بنگرید به ، الترغیب و الترهیب ۱ : ۱۳ ، مقدمه .

۴- ۴ . رجال کشی ۲ : ۳۸۴ رقم ۷۱۸ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۱۴۷ .

نیز تأیید دیگر دشمنانی که در مقابل خط اعتقادی و فقهی حکومت قرار داشتند) به او زده شد ، و گرنه اهل بیت علیهم السلام قیاس را بر نمی تافتند و احکام مبتنی بر آن را مردود می شمردند .

استاد عبد الحلیم جندی می گوید :

اگر حکومت در می یافت که ابو حنیفه ، مذهب تشیّع را پذیرفته است ، او را وا نمی گذاشت که چندین سال در کوفه (مرکز علمی اهل سنت) تدریس کند .(۱)

گفت و گوهای فراوانی میان امام صادق علیه السلام و ابو حنیفه روی داد که رد آرای قیاسی او را تأکید می کند ؛(۲) چنان که علمای شیعه و اصحاب ائمه علیهم السلام در ردّ قیاس ، کتاب های بسیاری را نوشتند .

۱- ۱ . بنگرید به ، ابو حنیفه : ۲۱۳ .

۲- ۲ . در «علل الشرایع ۱ : ۸۹ ، حدیث ۵» آمده است که : امام صادق علیه السلام از ابو حنیفه پرسید : تو فقیه عراقی ؟ گفت : آری . فرمود : بر چه اساس به آنان فتوا می دهی ؟ گفت : بر پایه کتاب خدا و سنت پیامبرش . فرمود : ای ابو حنیفه ، کتاب خدا را آن گونه که بایسته است می شناسی ؟ ناسخ و منسوخ آن را می دانی ؟ گفت : آری . فرمود : ای ابو حنیفه ، علم بزرگی را ادعا کردی ! وای بر تو ، این علم را خدا قرار نداد مگر نزد اهل کتاب ، کسانی که قرآن بر آنها نازل شد ، وای بر تو ! این علم نزد کسی نیست به جز نزد ذریه ویژه پیامبرمان محمد ... ای ابو حنیفه ، اگر از تو مسئله ای را بپرسند که در کتاب خدا نیست و آثار و سنت در آن باره سخنی نگفته اند ، چه می کنی ؟ گفت : خدا شما را به صلاح بدارد ، قیاس می ورزم و به رأی خود در آن عمل می کنم . امام علیه السلام فرمود : ای ابو حنیفه ، نخستین کسی که قیاس کرد ، ابلیس ملعون بود ، او در برابر پروردگار متعال دست به قیاس زد و گفت : « أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ » (من از آدم بهترم ، مرا از آتش آفریدی و او را از گل) . ابو حنیفه ، خاموش ماند . امام علیه السلام پرسید : ای ابو حنیفه ، بول پلیدتر است یا جنابت ؟ گفت : بول . فرمود : پس چرا مردم در پی جنابت غسل می کنند ، نه بول ؟! ابو حنیفه : ساکت ماند . امام علیه السلام پرسید : ای ابو حنیفه ، نماز برتر است یا روزه ؟ گفت : نماز . فرمود : پس چرا زن حائض ، روزه هایش را قضا می کند و نمازهایش را قضا نمی کند ؟! ابو حنیفه ، حرفی نزد . برای آگاهی بیشتر به این گونه روایات ، بنگرید به ، وسائل الشیعه ۲۷ : ۴۰ _ ۶۰ .

آنچه در اینجا شایان تأکید است ، نقش سیاست در جذب فکری و سیاسی فقهاست و پراکندنِ تبلیغات و تهمت های زشت بر ضد کسانی که امکان جذبشان وجود نداشت .

آنان ، نیروها و علمای دیگر را به کار می گرفتند تا به آنها چیزهایی را که نگفته اند ، نسبت دهند یا حرف های آنها را تحریف سازند یا با گنده کردن و مبالغه ، آن سخنان را در قالب و رنگی بریزند که گوینده از آن ، به دور است .

حاکمان ، می خواستند بیان دارند که ابو هُرَیْرَه ، راویِ روایات اسلام است و ابن عُمر ، فقیه اسلام می باشد (امثال این دو بودند که خط مشی حاکمان را تغذیه می کردند) سخن ابن عُمَر و ارجاع مردم به فقه عبد الملک بن مروان ، از سوی او ، پیش از این گذشت و نیز سؤال منصور از مالک بن انس که چرا از میان اقوال به قول ابن عُمَر دست می یازد و این سفارش منصور به مالک که گفت : به سخن ابن عُمَر بچسب ، هر چند بر خلاف دیدگاه علی و ابن عباس باشد .(1) و در متنِ دیگری است که گفت : از علی و ابن عباس ، تقلید مکن .(2)

نیز دریافتیم که در دوران عباسی ، قبل از مالک و ابو یوسف ، فقهای حکومت ، ابن شُبْرُمَه و ابن اَبی لیلا بودند و این دو ، تا دوران متأخر باقی ماندند . حکام توانستند ابو یوسف را به خود نزدیک سازند و دلش را به دست آورند تا از این رهگذر بر پیروان حنفیّه تأثیر گذارند . ابو یوسف ، نخستین کسی در اسلام است که به منصب «قاضی القضات» گماشته شد .(3)

بیشتر مُورّخان تصریح کرده اند که ابو یوسف ، به جهت فقر مالی ، با دیدگاه استادش

۱- ۱ . الطبقات الکبری ۴ : ۱۴۷ .

۲- ۲ . الإمام الصادق و المذاهب الأربعه ۱ : ۵۰۴ _ ۵۰۵ ؛ أوجز المسالک إلی موطأ مالک ۱ : ۳۰ _ ۳۱ .

۳- ۳ . البدایه و النهایه ۱۰ : ۱۸۰ (در این مأخذ ، افزوده است : به او قاضی قضات دنیا گفته می شد) ؛ تاریخ الإسلام ۱۲ : ۵۰۱ ، ترجمه ۴ ، ابو یوسف القاضی = یعقوب ابراهیم انصاری کوفی .

در عهده دار شدن مناصب حکومتی ـ در دولت عباسیان ـ مخالفت ورزید .(۱)

ابن شُبْرُمَه و ابن ابی لیلا(۲) و همتایـان آنهـا ، از اواخر دوره امویـان تا زمان ابو العباس سفّاح و بخشـی از خلافتِ منصور ، از فقهـای حکومت بودنـد . منصور ، بـا نزدیک ساختن مالک به خود و دادن جایگاه برتر به او (و یکسان سازی حـدیث و فقه به دست مالک) از نفوذ دیگران کاست .

از اواخر عهـد منصـور تـا اواخر دوران هـارون ، حکـومت تـوانست بر مکتب رأی و مکتب حـدیث ، سـیطره یابـد . این کـار با نزدیـک سـاختن ابو یوسف و محمـد بن حسن شـیبانی در بغـداد (و واگـذاری منصب قضاوت به آنها) وجود مالک در رکاب آنان در مدینه ـ پیش از آن ـ صورت گرفت .

دیدگاه دیگر (۲)

پس از این گـذر سـریع (که در آن بعضـی از دیـدگاه هـا را بیان کردیم) به طرح نگرش دیگری دست می یازیم که می تواند سبب نامگذاری مذهب شیعه دوازده امامی به مذهب جعفری باشد .

اینکه گفته اند امام علیه السـلام در فاصـله زمانی پایان حکومت امویان و آغاز خلافت عباسـیان می زیست و این دوران ، زمان منـاسبی برای نشر مـذاهب به شـمار می آمـد ، یگـانه دلیـل در این زمینه نیست ، بلکه امور دیگری ـ در اینجـا ـ به چشم می خورد ، که نقشِ حکام در احکام شـرعی و جـذب فقها و محدثان و قاریان (و غیر آنها) از سوی آنان ، یکی از عوامل مهم در این راستاست .

۱- ۱ . تاریخ بغداد ۱۴ : ۲۵۲ ، ترجمه ۷۵۵۸ ؛ طبقات الحنفیه (ابو الوفا قرشی) : ۲۵۶ ؛ المنتظم ۹ : ۸۰ .

۲- ۲ . در «تهـذیب الأحکام ۶ : ۲۲۰ ، حدیث ۵۲۱» از امـام صادق علیه السـلام روایت شـده که به ابن اَبی لیلا فرمود : بر چه اسـاس قضاوت می کنی ؟ گفت : به آنچه از پیامبر و علی و ابو بکر و عمر رسـیده است . فرمود : آیا از پیامبر به تو رسـیده که علی قاضی ترین شماست ؟ گفت : آری . فرمود : با اینکه این را می دانی ، چگونه به غیر دیدگاه علی حکم می دهی ؟!

امـام صادق علیه السـلام آن گاه که دیـد حاکمان طبق ضوابط خاص خودشان به تـدوین حـدیث پرداختنـد ، سـپس مـذاهب [چهارگانه اهل سـنت] را پایه گـذاری کردنـد و محـدثان و قاریان و شاعران را به حکومت نزدیک ساختند و به حرکت علمی اهتمـام ورزیدنـد ، برایش روشن شـد که این اقـدام حکومت ، یـک انقلاب فرهنگی بر ضـد اصول اعتقادی و فقهی و تاریخی مسلمانان است .

ابو حنیفه ، افکارش را در کوفه (مرکز علویان) منتشـر می ساخت و میان انـدیشه های او و نگرش هایی که مطرح می ساخت ، آموزه هایی دیده می شد که با صریح سخن پیامبر مخالفت داشت .

مالک ، بر پایگاه اسلام سیطره یافت و در مدینه ، برای مردم فتوا می داد .(۱)

لیث بن سـعد ، در «مصـر» فتوا می داد . گفته اند اهل مصر ، از عثمان بد گویی می کردند ، در میانشان لیث پرورش یافت و به فضائل عثمان لب گشود .(۲)

اَوزاعی در «شام» برای مردم فتوا می داد ، همو که به انحراف از اهل بیت علیهم السلام شناخته می شد .(۳)

در هر شـهر و سـرزمینی ، فقه خـاص و اعتقـاد ویژه ای شـکل گرفت که در موارد بسـیاری ، کم و بیش از اصول نبوی و آرای فقهی صحیح ، به دور می نمود .

چون امـام صادق علیه السـلام پشتیبانی حکومت را _ به اشاره و تصـریح _ از این فقها دیـد ، خطر را احساس کرد و ضـرورت برخـورد بـا جنـگ فکری و انقلاـب فرهنگی ای را (که شـبیخون حکـومت عباسـی بر ضـد مکتب علوی ، به شـمار می آمـد) دریافت .

امام علیه السلام با تمام جدیت ، رویارویی با این یورش را آغازید . اصحابش را به

۱- ۱ . بنگرید به ، سیر اعلام النبلاء ۸ : ۶۱ ، ترجمه ۱۰ ، مالک بن انس .

۲- ۲ . تاریخ بغداد ۱۳ : ۷ ، ترجمه ۶۹۶۶ ، لیث بن سعد ؛ تهذیب الکمال ۲۴ : ۲۷۱ ، ترجمه ۵۰۱۶ .

۳- ۳ . بنگرید به ، سیر أعلام النبلاء ۷ : ۱۲۸ _ ۱۲۹ ، ترجمه ۴۸ ، عبـد الرّحمان بن عَمْرو اوزاعی ؛ تاریخ الإسـلام ۹ : ۴۹۴ ، ترجمه ۴ ؛ تذکره الحفاظ ۱ : ۱۸۱ ، ترجمه ۱۷۷ .

روی آوری به فقه و یادگیری احکام فراخواند و از آنجا که بیم داشت شیعیان از خطوط فکری فعال در آن زمان تأثیر پذیرند ، آنچه را از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت رسیده بود ، روشن می ساخت و اسناد آنها را با «عَنْعَنَه» به پیامبر می رساند تا دستاویزِ مغرضان برای خدشه در سخن آن حضرت ، نشود .

بـا این مطلب ، دلیـل عـدم مشارکت امام صادق علیه السـلام در قیام های علویان ، تلویحاً روشن گشت ؛ زیرا امام علیه السـلام عهـده دار مسـئولیتی شد که به مراتب از آنچه جنگ جویان بر دوش داشـتند مهم تر بود ؛ چرا که آنان مرزهای زمینی را پاس می داشتند و امام علیه السلام به دفاع و مراقبت از مرزهای عقیدتی و فکری ، برخاست .

در تاریخ ثبت است که امام صادق علیه السـلام بحث های علمی و فعالیت های معارفی مورد نیاز را میان اصحابش تقسیم کرد :

به اَبان بن تَغْلِب دستور داد که در مسجد بنشیند و برای مردم فتوا دهد .

پاسخ گویی به مسائل قرآنی و علوم قرآن را به حُمْران بن اَعْیَن واگذارْد .

زُراره را برای مناظره های فقهی ، معین ساخت .

مُؤمن طاق را برای گفت و گو پیرامون مسائل کلامی انتخاب کرد .

طَیّار را برای مناظره در امامت (و غیر آن) برگزید .

هِشام بن حکم را به مناظره در امامت و عقاید ، رهنمون شد .

درون کتاب ها آکنده از گفت و شنود و مناظرات آنهاست . فهرست نویسان به اسامی کسانی اشاره کرده اند که در هریک از این میدان ها ، کتاب نوشـته اند . شـمار نگاشـته های آنها در عرصه حدیث ــ به تنهایی ــ به چهار صد اثر می رسد ، همان ها که به اصول چهار صدگانه معروف اند و فقهی شیعی بر پایه آنها می چرخد .(۱)

۱- ۱ . چهار صد کتاب که به چهار صد مؤلف از اصحاب امام باقر و صادق علیهماالسلام و اصحاب دیگر امامان علیهم السلام ــ بر اساس نظر بعضـی از عالمان ــ مربوط می شود (بنگریـد به «منع تدوین حدیث» اثر نگارنده) پژوهشـی در این زمینه داریم که امیدواریم به چاپ برسد .

بی گمان ، نظام حاکم پشتِ طرح بعضی از آرای فقهی ای بود که طالبیان نمی پذیرفتند ؛ زیرا در طرح این نگرش ها ، اصالت بخشی به خط مشی و فقه حکومت و شناسایی مخالفان ، رخ می نمود و احکام فقهی بهترین عرصه برای پی بردن به رافضی ها و کسانی به شمار می آمد که دیدگاه های حکومت را بر نمی تافتند .

پیش از این گذشت ماجرای آن شخصی که پیش رشید آمد و از مخفی گاهِ یحیی بن عبد اللّه بن حسن خبر داد و در پی جمع میان نماز ظهر و عصر ، او را شناسایی کرد و رشید به او گفت : «مرحبا ، خوب به خاطر سپردی ، آن نماز عصر است و وقتِ آن در نگاه این قوم ، همان زمان می باشد» .

و سخن سلیمان بن جَریر که به ادریس بن عبد اللّه بن حسن گفت : سلطان به خاطر خبری که از مذهبم به او داده اند ، مرا خواست ، من هم نزد تو آمدم ...

چنان که ـ پیش از آن ـ حدیث ابو مالک اشعری را آوردیم و اینکه چگونه از آوردن نماز رسول اللّه بیم داشت ، پرسید آیا در میان شما بیگانه ای هست ؟ گفتند ، نه جز یک خواهر زاده . ابو مالک گفت : خواهر زاده قوم ، از خود آنهاست ...

و موارد فراوان دیگر ، که همه آنها تأکید دارند بر اینکه فقه اسلامی از دو طریق تغذیه می شد :

۱ . سلطان ستمکار تحریفگر شریعت و همکارانش

۲ . طالبیان ، که این خط به امام صادق علیه السلام و خاندانِ آن حضرت ، منحصر می شد .

فقها و محدثان و قاریان ، بیشتر بر مدار سلطان دور می زدند ، قواعد را ترسیم می کردند و خلیفه را بر برون رفت ها آگاه می ساختند . خلیفه عالمانی را که در خدمت اهدافش در می آمدند ، به خود نزدیک می ساخت و کسانی که همکاری با او را بر نمی تافتند ، از خود می راند و طرد می کرد .

مورخان نقل کرده اند که رشید به یحیی بن عبد اللّه بن حسن ، امان داد ، سپس بر

وی ظفر یافت و درصدد برآمد امانش را نقض کند . از این رو ، برای جایز شمردن این پیمان شکنی ، از فقها کمک ساخت . جزئیات این ماجرا را ابو الفرج اصفهانی ، چنین تعریف می کند :

سپس رشید ، فقها را گرد آورد . در میان آنها محمد بن حسن (صاحب ابو یوسف قاضی) حسن بن زیاد لُؤلؤی ، ابو البَخْتَری وَهْب بن وَهْب ، وجود داشتند . همه شان در یک مجلس جمع شدند . مسرور کبیر ، امان نامه را پیش آنها آورد . نخست محمد بن حسن در آن نگریست ، گفت : این امانی است مؤکد ، حیله ای در آن نتوان یافت .

یحیی آن امان نامه را ــ در مدینه ــ بر مالك و ابن دراوَرْدی (و دیگران) نشان داده بود ، آنها آن را امان نامه مؤکدی یافته بودند که هیچ نقصی ندارد .

مسرور ، بر سر محمد بن حسن بانگ زد و گفت : آن را به من ده ! امان نامه را گرفت و به حسن بن زیاد لؤلؤی داد ، او با صدای ضعیف گفت : این ، امان است . ابو البختری (وَهْب بن وهب) آن را از دست حسن چنگ زد و گفت : این امان نامه ، باطل است و نقض شده است ! یحیی بن عبد اللّه به شورش دست یازید و از فرمانبری سرپیچید و خون ها بر زمین ریخت ، او را بکش ، خونش به گردنِ من !

مسرور بر رشید درآمد و او را به ماجرا خبر داد . رشید گفت : برو و به او بگو : اگر این امان نامه باطل است ، او را به دست خود پاره کن . مسرور آمد و پیام را رساند . ابو البَخْتَری به مسرور گفت : ای ابو هاشم ، تو آن را پاره کن . مسرور گفت : اگر بر این باوری که این امان نامه ، شکسته شده ، خودت آن را پاره کن .

در این هنگام ابو البَخْتَری ، چاقویی گرفت و در حالی که دستانش می لرزید ، آن نامه را از هم درید و پاره پاره کرد .

مسرور ، او را پیش رشید آورد . رشید از جا جهید و با خوش حالی آن را از دستش گرفت ، در حالی که به او می گفت : ای مبارك ، ای خجسته !

و به ابو البَخْتَری ، یک میلیون و ششصد هزار [درهم] بخشید و او را بر منصب قضاوت گمارد و دیگران را مرخص کرد و محمد بن حسن را زمان درازی از فتوا بازداشت و بر اجرای آنچه می خواست در حق یحیی بن عبد اللّه ، انجام دهد ، موافقت همه را به دست آورد(۱) .(۲)

حاکمان ، با این شیوه ها ، فقها را برای تغییر احکام شرعی به کار می گرفتند .

آری ، سیاست عباسیان (همچون دیگر سیاست ها) بر ارعاب و تشویق ، مبتنی بود و طالبیان _ فرزندان علی علیه السلام _ بیش از همه به ستم آنان گرفتار آمدند .

ماجرایی را که از زبان یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین (که می خواست عمویش عیسی بن زید را ببیند) نقل می کنیم ، تأکیدی است بر این ادعا .

یحیی بن حسین بن زید می گوید : به پدرم گفتم : پدر جان ، میل دارم عمویم ، عیسی بن زید را ببینم ؛ زیرا برای چون منی زشت است که بزرگی از خاندانش چون او را دیدار نکند . پدرم مدتی از این کار طفره می رفت و می گفت : این امر برای او سنگین تمام می شود ، می ترسم با این دیدار ، خانه اش را به جای دیگر انتقال دهد و به زحمت افتد ؛ چرا که نمی پسندد بار دیگر به دیدارش روی .

من پیوسته با پدرم نرمی و چرب زبانی می کردم و مهر می ورزیدم تا اینکه راضی شد به این کار تن دهد . مرا سوی کوفه رهسپار ساخت و گفت : هنگامی که آنجا رسیدی از خانه های «بنی حی» بپرس ، چون بدان سو رهنمون شدی ، راهی فلان کوچه شو ، در وسط آن کوچه ، دری است چنین و چنان ، آن را به یاد بسپار و دور از آن ، در سرِ کوچه بنشین ، نزدیک غروب ، پیری بلند قامت با صورت و بینی کشیده ، سویت خواهد آمد

---

۱ – ۱ . این عبارت ، ترجمه این دو جمله است : «ومَنَعَ محمد ... مِنَ الفُتیا ... وأَجْمَعَ عَلَی إنفاذ ما أراده فی یحیی ...» . شاید مقصود این باشد که رشید ، محمد بن حسن را از فتوا بازداشت تا اینکه بر کیفر و قتل یحیی بن عبد اللّه ، موافقت نمود (م) .
۲ – ۲ . مقاتل الطالبیین : ۳۱۸ _ ۳۱۹ .

که اثر سجده بر پیشانی دارد و جامه ای پشمین پوشیده است و با شتر سقایی می کند [از کار برگشته و شتر را می راند] قدمی از قدم بر نمی دارد مگر اینکه ذکر خدای بزرگ را بر زبان می آورد و اشک هایش سرازیر می گردد .

برخیز و بر او سلام کن و او را در آغوش گیر ، او از تو می هراسد (چنان که وحش از انسان می رمد) خود را به وی بشناسان و انتسابت را بازگوی ، آرام می گیرد و طولانی با تو سخن کند و از همه ما بپرسد و از حال و روزگارش تو را خبر دهد و از همنشینی با تو آزرده خاطر نشود .

نزد او زیاد نمان و به خدایش بسپار ، او از اینکه دوباره نزدش بازگردی ، پوزش می خواهد . خواهش او را در این زمینه بپذیر ؛ چرا که اگر سویش باز گردی ، خود را از تو پنهان سازد ، و از تو برمد و از آنجا نقل مکان کند و در این کار به مشقت افتد .

گفتم : همان گونه که خواستی ، عمل خواهم کرد .

سپس مرا به کوفه فرستاد ، خداحافظی کردم و بیرون آمدم . چون به کوفه رسیدم ، بعد از عصر ، به کوچه «بنی حی» روانه شدم ، پس از شناسایی دری که پدرم برایم توصیف کرد ، بیرون از آن نشستم . چون خورشید غروب کرد ، ناگهان او را دیدم که می آمد و شتر را می راند و همان گونه بود که پدرم برایم وصف نمود ؛ قدمی را بر نمی داشت و نمی نهاد مگر اینکه لبانش به ذکر خدا می جنبید و اشک هایش در چشم هایش حلقه می زد و گاه سرازیر می شد .

برخاستم ، او را در آغوش گرفتم ، از من ترسید (چنان که وحش از انسان می رمد) گفتم : ای عمو ، من یحیی بن حسین بن زید ، پسر برادرت هستم ! مرا در بغل گرفت و چنان گریست که [با خود] گفتم جانش [از قفس تن] درآمد !

سپس شترش را خواباند و کنار من نشست و از یکایک مردان و زنان و کودکان خانواده می پرسید و من اخبار آنان را برایش شرح می دادم و او می گریست .

آن گاه ، گفت : فرزندم ، من با این شتر آب می کشم و بخشی از اُجرت این کار را _ که به دست می آورم _ به صاحب شتر می پردازم و به باقی مانده آن روزگار می گذرانم . بسا مانعی مرا از آب کشی باز می دارد ، به صحرا (یعنی پشت کوفه) می روم ، و سبزی هایی را که مردم دور انداخته اند ، می چینم و قوت خود می کنم .

با دختر این مرد ازدواج کردم و او تا هم اکنون نمی داند که من کیستم . زنم دختری به دنیا آورد ، وی رشد یافت و به سن بلوغ رسید و او نیز مرا نشناخت و ندانست که من کیم !

مادرش به من گفت : دخترت را به پسر فلان سقا (یکی از همسایگانمان که سقایی می کند) بده ، او داراتر از ماست ، دخترت را خواستگاری کرده و بر این کار اصرار دارد . من نتوانستم به او بگویم که این کار جایز نمی باشد و آن مرد ، همتای این دختر نیست ؛ زیرا در این صورت رازم فاش می شد [و مرا می شناختند] .

زنم بر این کار اصرار داشت و من پیوسته کفایت امرم را از خدا می خواستم تا اینکه بعد از اَیّامی آن دختر مُرد . بر هیچ چیزی در دنیا آن گونه که برای آن دختر افسوس خوردم ، دچار تأسف نشدم ؛ چرا که درگذشت و ندانست که چه نسبتی با رسول خدا دارد .

سپس سوگندم داد که برگردم و دیگر بار سوی او باز نروم ، و با من خداحافظی کرد .

بعد از آن ، چون به همان جایی که انتظار او را کشیدم باز آمدم تا او را ببینم [دیگر [او را ندیدم و آن ملاقات ، آخرین دیدار من با او بود .(۱)

آری ، روزگار طالبیان این چنین ، بلکه بدتر از اینها بود . به همین نگاه تاریخی مختصر بسنده می کنیم و به سخن درباره وضو باز می گردیم و به نقش طالبیان در استوار سازی آنچه از وضوی پیامبر از پدرانشان شنیدند (علی رغم تحریفات حاکمان و آنچه را آنان می خواستند با ترغیب و ترهیب جا بیندازند) می پردازیم .

۱- ۱ . مقاتل الطالبیین : ۲۷۱ .

منصور و وضو

در کتاب رجال کشی از حمدویه و ابراهیم (دو فرزند نصیر) نقل شده که گفتند : برای ما حدیث کرد محمد بن اسماعیل رازی ، گفت : برای ما حدیث کرد احمد بن سلیمان ، گفت : برایم حدیث کرد داود رَقّی ، گفت : بر ابو عبد اللّه (امام صادق علیه السلام) درآمدم ، به او گفتم : فدایت شوم ! اعضای وضو را چند بار باید شست ؟

فرمود : خدا یک بار را واجب ساخت ، پیامبر _ به جهت ضعفِ [باور] مردم _ یک بار دیگر بر آن افزود ، هر که آنها را سه بار سه بار بشوید نمازی برای او نمی باشد .

در این میان ، داود بن زُرْبی آمد و همین سؤال را از امام پرسید ، امام علیه السلام فرمود : باید هر یک از اعضا را سه بار سه بار بشوید و به کمتر از آن ، نمازی از وی پذیرفته نیست .

داود می گوید : بدنم به لرزه افتاد و می خواست افکار شیطانی به ذهنم آید که امام علیه السلام تغییر رنگ چهره و حالت مرا دریافت و فرمود : ای داود ، آرام باش ! این ، همان پوشاندن عقیده [تقیه] است و در غیر این صورت ، سر را به باد دادن !

از نزد آن حضرت بیرون آمدیم . منزل ابن زُربی کنار باغ منصور بود . به وی خبر داده بودند که او «رافضی» (شیعه) است و با جعفر بن محمد آمد و شد دارد .

منصور گفت : من به وضوی جعفر بن محمد آگاهم ، اگر چون او وضو بگیرد ، این سخن برایم ثابت می شود و او را خواهم کشت .

از این رو ، هنگام آماده شدن داود برای نماز _ به گونه ای که متوجه نشود _ او را زیر نظر گرفت . داود بن زُرْبی (همان گونه که امام به او امر کرد) اعضای وضو را _ به طور کامل _ سه بار سه بار می شست . هنوز وضو را به پایان نرسانده بود که منصور پیکی سویش فرستاد و او را فرا خواند .

داود بن زُربی می گوید : چون بر منصور درآمدم ، به من مرحبا گفت و بیان داشت

ص: ۴۸۲

که ای داود ، گزارش باطلی از تو به من رسید ، تو آن گونه نیستی ! وضویت را نگریستم ، چون وضوی رافضه نبود ، مرا حلال کن و دستور داد صد هزار در هم به او بدهند .

داود رَقّی می گوید : به همراه داود بن زُرْبی به دیدار امام علیه السلام رفتیم ، وی به امام گفت : فدایت شوم ! خون ما را در دنیا حفظ کردی ، امید داریم به یُمنِ برکتِ شما وارد بهشت شویم .

امام علیه السلام فرمود : خدای تو و همه برادرانِ با ایمانت را بهشتی گرداند ، و به وی فرمود : آنچه بر تو گذشت برای داود رقّی بازگوی تا ذهنش آرام گیرد .

داود ، همه آن ماجرا را بیان کرد .

امام علیه السلام فرمود : بدین علت ، آن فتوا را دادم ؛ چرا که وی در آستانه قتل قرار گرفته بود !

سپس فرمود : ای داود بن زُرْبی ، اکنون اعضای وضو را دو بار دو بار بشوی و بر آن میفزا و گرنه ، نمازت پذیرفته نیست .(۱)

حکومت و حاکمان ، با دامن زدن به اختلافات فقهی گذشته میان صحابه ، و پذیرش آرای مخالفان علی علیه السلام و فرزندانِ آن حضرت ، می کوشیدند افکار عمومی را ضد پیروان علی علیه السلام و آنان که به فقه امام صادق علیه السلام پایبندی داشتند ، برانگیزانند با این برهان که آنان به خواست همگانی تن نمی دهند و به آنچه مردم اُنسی با آن ندارند ، دست می یازند و خروج از جماعت ، فسق است .

امام صادق علیه السلام نمی خواست بهانه ای به دستِ حاکمان دهد تا شیعیان و موالیانش را به باد انتقاد گیرند و آن حضرت ، با در پیش گرفتن تقیه ، می خواست شیعیانش از

۱- ۱ . رجال کشی ۲ : ۶۰۱ ، حدیث ۵۶۴ ؛ تهذیب الأحکام ۱ : ۸۲ ، حدیث ۲۱۴ ؛ الإستبصار ۱ : ۷۱ ، حدیث ۱۱۲۱۹ (به طریق دیگر) ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۴۳ ، حدیث ۱۱۷۲ .

آسیب قدرت حاکم مصون مانند .(۱)

اینکه از امام صادق علیه السلام نقل شده است که گوش ها(۲) و گردنش را(۳) مسح می کشید و برای مسح سر ، آب تازه ای را بر می گرفت ،(۴) بلکه همه سرش را مسح می کرد(۵) و پاهایش را می شست ،(۶) همگی بر تقیه حمل می شود ؛ زیرا مکتب وضویی او برای ما معلوم است و ثابت شده که آن حضرت ، این اعمال را در وضو بر نمی تافت .

سبب صدور این گونه روایات را ، در حدیثی که نَضِیر خَثْعَمی از آن حضرت روایت می کند ، می توان یافت . می گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود :

مَن عَرَفَ إنّا لا نَقُول إلاّ حقّاً ، فَلْیَکْتَفِ بما یَعْلَمُ مِنّا ، فإن سَمِعَ منّا خلافَ ما یَعْلَم ، فَلْیَعْلَم أَنَّ ذلک [جاء] دِفاعٌ منّا عنه ؛(۷)

کسی که می داند ما جز سخن حق نمی گوییم ، به آنچه از ما می داند بسنده کند . اگر خلاف آنچه را که از ما می داند ، شنید ، بداند که آن سخن را برای دفاع از او بر زبان رانده ایم .

۱- ۱ . در «الکافی ۱ : ۵۳ ، حدیث ۱۵» از محمد بن حسن بن اَبی خالد شَیْنُولَه ، روایت شده که گفت ، به ابو جعفر ثانی گفتم : فدایت شوم ! مشایخ ما از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام روایت در اختیار داشتند ، تقیه شدید بود ، از این رو کتاب هاشان را کتمان ساختند و از آنها روایت نکردند ، چون درگذشتند ، کتاب هاشان به دست ما رسید [چه کنیم ؟] امام علیه السلام فرمود : آنها را حدیث کنید ، آنها حق (و درست) است .

۲- ۲ . تهذیب الأحکام ۱ : ۶۲ ، حدیث ۱۶۹ ؛ الإستبصار ۱ : ۶۴ ، حدیث ۱۸۸ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۰۵ ، حدیث ۱۰۵۲ .

۳- ۳ . تهذیب الأحکام ۱ : ۹۱ ، حدیث ۲۴۲ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۱۱ ، حدیث ۱۰۷۰ .

۴- ۴ . وسائل الشیعه ۱ : ۴۰۸ ، حدیث ۱۰۶۰ _ ۱۰۶۲ .

۵- ۵ . تهذیب الأحکام ۱ : ۶۲ ، حدیث ۱۷۰ ؛ الإستبصار ۱ : ۶۰ ، حدیث ۱۷۶ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۱۲ ، حدیث ۱۰۷۱ .

۶- ۶ . تفسیر عیّاشی ۱ : ۳۰۱ ، حدیث ۵۸ ؛ مستدرک الوسائل ۱ : ۳۲۷ ، باب اجزاء الغَرفه الواحده فی الوضوء ، حدیث ۴ ؛ بحارالأنوار ۷۷ : ۲۸۴ ، حدیث ۳۵ .

۷- ۷ . الکافی ۱ : ۵۳ ، حدیث ۶ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۱۰۸ ، حدیث ۳۳۳۳۶ .

فشار دستگاه حاکم بر امام صادق علیه السلام (و دیگر امامان اهل بیت علیهم السلام) بر وضو منحصر نمی شد ، بلکه از مردم می خواستند که به فقه مالک بن انس چنگ بزنند ؛ چرا که منصور به مالک گفت : «تا مردم را به علمِ تو [و احادیثی که گرد می آوری] واداریم» یا اینکه گفت : «تا علم [و احادیث] را یک دست سازیم» .

نظام سلطه ، فتوا را ـ در ایام حج ـ به مالک منحصر ساخت و منادی صدا می زد که : جز مالک ، کسی مردم را فتوا ندهد !

مالک بر کسانی که با رأی او و اجماع اهل مدینه مخالف بودند ، اعتراض کرد ؛ زیرا به لَیْث بن سعد ، نوشت : خدای تو را رحمت کناد ! بدان که از تو به ما خبر رسیده که به چیزهای مختلفی برای مردم فتوا می دهی ، و فتواهایت بر خلاف فتوای مردمانی است که نزد ما و در شهر مایند ...(۱)

این سیاستِ همراه با تهدید و فشار ، امام صادق علیه السلام را وا می داشت که «بوسه» ، «لمس داخل مقعد» ، «لَمس آلت» را ناقضِ وضو شمارد .(۲) فقهای شیعه این اخبار را بر تقیه حمل کرده اند و بر این اخبار (مانند دیگر اخبار تقیه) برهان آورده اند که به خودی خود ، دلالت دارند که تقیه ای صادر شده اند ؛ چرا که بر خلافِ آیات قرآن و احادیث صحیح و ثابت دیگری می باشد که از امامان علیهم السلام روایت شده است .

در تهذیب و استبصار از سَماعه رسیده که : از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال شد که آلت یا فرج یا پایین تر از آن را در حال نماز ، لَمس می کند ، آیا باید دوباره وضو بگیرد ؟ امام علیه السلام فرمود : این کار ، اشکالی ندارد . اینها اعضای جسد اویند .(۳)

در تفسیر عیاشی از قَیْس بن رُمّانَه روایت شده که به امام صادق علیه السلام گفت : وضو می گیرم ، سپس کنیزم را فرا می خوانم ، دستم را می گیرد ، بلند می شوم ، نماز می گزارم ؛

۱- ۱ . اثر الأحکام المختلف فیها (دکتر دیب البغا) : ۴۳۵ ؛ ترتیب المدارک ۱ : ۶۴ .

۲- ۲ . وسائل الشیعه ۱ : ۲۷۲ ، حدیث ۷۱۲ ـ ۷۱۳ .

۳- ۳ . تهذیب الأحکام ۱ : ۳۴۶ ، حدیث ۱۰۱۵ ؛ الإستبصار ۱ : ۸۸ ، حدیث ۲۸۳ .

آیا باید [دوباره] وضو بگیرم ؟ امام علیه السلام فرمود : نه . گفت : اینان می پندارند که این کار «لَمس» است ! فرمود : نه ، به خدا [مقصود از] لمس [در آیه قرآن] آمیزش جنسی است .

سپس فرمود : ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) در سالمندی وضو می گرفت ، سپس جاریه [کنیزش] را صدا می زد ، وی دستِ آن حضرت را می گرفت ، او بر می خاست و نماز می گزارد .(۱)

آری ، صدور مانند این روایات از امام صادق علیه السلام دلالت دارد بر اینکه وضع دینی [در آن روزگار] در حالت عادی نبود . به فرض صدور روایاتی از آن حضرت ، به نظر می رسد این روایات ، در سه سال پایانی عُمر شریف امام علیه السلام بروز یافت ؛ یعنی بعد از سرنگونی قیام نفس زکیه (در مدینه) و برادرش ابراهیم ــ در بصره ــ زیرا نشانه های براندازی این دو قیام ، امام را بر می انگیخت که در مرحله بالایی از تقیه به سر برد .

آگاهان به رویدادهای جاری در عهد عباسی (به ویژه در نیمه دوم ، از دوران منصور تا اواخر دوران هارون) می دانند ما چه می گوییم ؛ چنان که آشنایان به شیوه های حکام و ارعاب آنها ضد اولاد علی علیه السلام و شیعه آن حضرت ، میزان ظلمی را که در آن زمان بر اهل بیت فرود آمد ، درک می کنند .

پیش از این ، خبر «رَیْطَه» و جسدهای هاشمیان در آن خزانه و تسلیم آن به مهدی عباسی ، گذشت و نیز خبر یحیی بن عبد اللّه بن حسن و اینکه عمویش عیسی نمی توانست آشکار سازد که دخترش از ذریه پیامبر است و او نمی تواند او را به همسری آن سقّا درآورد .

چنان که قبل از آن خواندیم که منصور برای ذلیل ساختن بنی حسن ، چه رفتاری را با آنان در پیش گرفت . آنها را در درون زندانی تاریک افکند که اوقات نماز را جز با

۱- ۱ . تفسیر عیاشی ۱ : ۲۴۳ ــ ۱۴۲ .

تلاوتِ جُزْءهای قرآنِ علی بن حسن بن حسن بن حسن ، نمی شناختند .

کسی که بر این امور پی ببرد ، درک می کند که «تقیه» یگانه راه بقای فقه علویان و مکتب آنها به شمار می آمد .

شایان ذکر است که «تقیه» (آن گونه که بعضی مطرح کرده اند) «نفاق» (دو رویی) نمی باشد ؛ زیرا نفاق ، اظهار ایمان به همراه کتمان کفر است . اما تقیه ، اظهار همراهی و موافقت (برای حفظ خون و آبرو و چیزهایی مشابه آن) و عمل بر خلاف واقع به همراه کتمان ایمان ، در راستای تضمین استمرار خط مشی اصیل اسلامی است .

به عبارت دیگر ، منافقان ، کسانی اند که چیزی را که در قلب بدان اعتقاد ندارند ، بر زبان می آورند ؛ مانند : « وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوْا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ » ؛(۱) هنگامی که با مؤمنان رو به رو شوند ، گویند ایمان آوردیم و آن گاه که با شیطان هاشان خلوت کنند ، گویند : ما با شماییم ، آنها را ریشخند می کنیم .

این کار ، ایمان ظاهری + کفر باطنی = نفاق .

اما مَثَل اهل تقیه ، مَثَل مؤمن آل فرعون است ؛ به دلیل این سخن خدای متعال : « وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ » ؛(۲) مردی از آل فرعون که ایمانش را کتمان می داشت ، گفت ...

بیشتر علما به تقیه عمل کرده اند و آن را اجازه داده اند :

از ابو حنیفه ، ثبت است که در حال ناچاری و اجبار ، تهمت زنا به زنان پاک دامن ، ترک نماز ، افطار روزه در ماه رمضان ــ تقیه ای ــ مباح است .

همچنین نسبت به مالک ، نقل شده که در درگاه امویان و عباسیان تقیه می کرد و هنگام سخن درباره طلاق اجباری ، به آیه « إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً »(۳) (مگر اینکه از ایشان

۱- ۱ . سوره بقره (۲) آیه ۱۴ .

۲- ۲ . سوره غافر (۴۰) آیه ۲۸ .

۳- ۳ . سوره آل عمران (۳) آیه ۲۸ .

بیم خاصی داشته باشید) بر جواز تقیه ، استدلال کرد .

شافعی ، کفاره را بر انسانی که از روی ناچاری مجبور شده به خدا سوگند دروغ یاد کند ، واجب نمی دانست .

نَووی شافعی ، بر این فتوا بود که دستِ سارقی که با زور ، وادار به دزدی شده است ، نباید قطع گردد .

نسبت به مذاهب حنفی ، ظاهری ، طَبَری ، زیدی ، نیز حال چنین است [همه آنان تقیه را جایز می شمارند] .(۱)

بنابراین ، مشروعیت تقیه در تاریخ ثابت است . پیامبر صلی الله علیه و آله در رفتار با مشرکان ، بدان عمل کرد (ماجرای عمّار مشهور است) خبر مؤمن آل فرعون ، پیش از این گذشت .

ما اطمینان داریم به اینکه : مسلمانی که [در زبان] به تقیه تن نمی دهد ، اگر به ظلم و تهدید گرفتار آید و در شرایطی که شیعه می زیست ، به سر برد ، به طور حتم ، در عمل آن را تجربه می کند و از این رو ، تقیه ، حقیقتی فطری است که انسان در امور مهم و سرنوشت ساز و در ناملایمات زندگی آن را به کار می بندد ، و امام صادق علیه السلام از این قاعده کلی بیرون نمی باشد .

---

۱ - ۱ . بنگرید به ، کتاب «واقع التقیّه عند الفرق الإسلامیه من غیر الشیعه الإمامیه» استاد عمیدی ، آرای علمای مسلمان را پیرامون تقیه ، در این کتاب می آورد .

مهدی عباسی و وضو

مهدی عباسی (پس از آنکه عیسی بن موسی ــ ولی عهد منصور ــ از اینکه ولایت عهدی را به محمد مهدی ، فرزند منصور ، بسپارد ، خودداری می ورزید) در سال ۱۵۸ هجری خلافت را به دست گرفت . وی سیاستش را با نگاه به ستم ها [و حق و حقوق هایی که پایمال شده بود] آغازید ، از قتل و کشتار دست کشید ، زندانیان سیاسی را آزاد ساخت ، حتی می بینیم که حسن بن زید ، با سینه ای گشاده و خاطری آسوده با مهدی بیعت می کند .

مهدی دید که حجاز (به ویژه بعد از قتل محمد ، نفس زکیّه) یکی از مراکز اساسی حرکت شیعه گشته است . در سال ۱۶۰ هجری به آنجا سفر کرد تا دل مردم آنجا را به دست آورد و آنان در فعالیت های علویان شرکت نکنند . مهدی در حجاز ، سیاست جدیدی را آغازید و عفو عمومی اعلام کرد و در نزدیکی به آنان گشاده دستی های بسیاری را بروز داد (حتی گفته اند شمار جامه هایی که به اهالی مکه هدیه نمود ، به صد و پنجاه هزار لباس می رسید) اموال هنگفتی را صرف آنان ساخت و به اماکن مقدس آنجا اهتمام ورزید .

شیعیان ، نسبت به سیاست مهدی ، احتیاط را در پیش گرفتند و در تعامل با او مراقب بودند ؛ زیرا آنان می دانستند که منصور ، مهدی را چنین اندرز می داد :

فرزندم ، مال انبوهی را برایت فراهم آوردم که خلیفه ای قبل از من ، چنین مالی را گرد نیاورد ، موالیانی برایت جمع کردم که خلیفه ای پیش از من ، چنین موالیانی را جمع نکرد ، شهری را برایت ساختم که مانند آن در دوران اسلامی بنا نشد ؛ بیمی بر تو ندارم مگر از دو شخص : عیسی بن موسی (ولی عهد سابق منصور) و عیسی بن زید (برادر حسن ، همو که در آغاز خلافتِ مهدی با او بیعت کرد) .

ص: ۴۸۹

اما عیسی بن موسی ، عهد و پیمان هایی به من داد که آنها را پذیرفتم ، به خدا سوگند ، اگر بیم آن نبود که ممکن است سخنی را [درباره تو] بر زبان آورد ، از او بر تو نمی ترسیدم [به هر حال] دل نگران او مباش .

و اما عیسی بن زید ، اگر این اموال را هزینه کنی و این موالی را به کشتن دهی و این شهر را ویران سازی تا او را به چنگ آوری ، تو را ملامت نمی کنم .(1)

شایان ذکر است که عیسی ، پس از آنکه همراه ابراهیم در بصره با عباسیان جنگید تا اینکه ابراهیم کشته شد ، کوفه را مرکز فعالیت های سیاسی خود قرار داد . عباسیان ، تحرکات شیعه را زیر نظر داشتند تا به مخفی گاه عیسی و دیگر مجاهدان ، پی ببرند . آنها می کوشیدند از رهگذر شیوه عباداتی که شیعه انجام می دادند ، بر آنها دست یابند .

پیش از این گذشت که چگونه آنان یحیی را شناسایی کردند و سلیمان بن جَریر ، پیش ادریس آمد و گفت : سلطان ، به مذهبم پی برده و مرا خواسته است .

برای اینکه این مطلب به خوبی استوار گردد ، خبر دیگری را از عیسی بن زید می آوریم تا آنچه را درباره ستم بر طالبیان گفتیم ، تأکید شود ، سپس به روایت وضو در این دوران ، بر می گردیم .

در مقاتل الطالبیین از مُنْذِر بن جعفر عبدی ، از پسرش ، نقل شده که گفت :

من و حسن و علی بن صالح ــ دو فرزند حَیّ ــ و عبد ربّه بن عَلْقَمَه و جناب بن نِشـِطاس (بعد از قتل ابراهیم) به همراه عیسی بن زید ، به عنوان سفر حج از شهر بیرون آمدیم .

عیسی ، در هیئت ساربانان خود را در میان ما پوشیده می داشت . شبی در «مکه» در مسجد الحرام گرد آمدیم . عیسی بن زید و حسن بن صالح پیرامون (بخش هایی از) سیره با هم مذاکره می کردند ، وی با عیسی در مسئله ای اختلاف پیدا کرد (غالباً آنان با

۱- ۱ . تاریخ طبری ۶ : ۳۴۵ ، احداث سنه ۱۵۸ه .

هم اختلاف نداشتند) چون فردا شد ، عبد ربّه بن عَلْقَمَه بر مادر آمد و گفت : شفای آنچه در آن اختلاف داشتید ، رسید . این سفیان ثَوری است که آمده است !

همه برخاستند و سوی او به راه افتادند ، در حالی که در مسجد نشسته بود ، نزدش آمدند ، بر او سلام کردند ، سپس عیسی بن زید از آن مسئله پرسید ، وی گفت : پاسخ این مسئله را نمی توانم بدهم ؛ زیرا در آن چیزی است که به سلطان بر می گردد (ناگفته نماند که ثَوری از مخالفان حکومت بود و از اَنظار خود را پوشیده می داشت) .

حسن به او گفت : وی ، عیسی بن زید است ! ثَوری به «جناب بن نِسْطاس» نگاه کرد که آیا این سخن را تأیید می کند ؟! جناب به او گفت : آری ، او عیسی بن زید است .

سُفیان ، از جا پرید و پیش عیسی نشست و او را در آغوش گرفت و به شدت گریست و از اینکه خواسته اش را رد کرد ، پوزش خواست ، سپس مسئله را ــ در حالی که گریه می کرد ــ پاسخ داد .

و به ما رو کرد و گفت : حبّ بنی فاطمه و دل واپسی برای آنها (به جهت هراس و قتل و آوارگی شان) هر کسی را که در قلبش ذره ای ایمان باشد ، می گریاند .

آن گاه به عیسی گفت : پدرم به فدایت ، برخیز ! خود را مخفی ساز تا چیزی را که از اینان بیم داریم به تو نرسد . ما هم برخاستیم و پراکنده شدیم .(۱)

بدین ترتیب برایمان وحدت کلمه طالبیان (خواه حسنی و خواه حسینی) ثابت شد و اینکه فقه آنها از فقه حکام جدا بود و حاکمان ، شریعت را برای شناسایی آنها به کار می گرفتند . ما بعضی از شواهد را آوردیم ، اکنون حدیث دیگری را در این سیاق می آوریم :

شیخ طوسی ، به اسناد از داود بن زُربی ، روایت می کند که گفت :

از امام صادق علیه السلام درباره وضو پرسیدم ، فرمود : اعضای وضو را سه بار

۱- ۱ . مقاتل الطالبیین : ۲۷۵ .

بشوی ... مگر اهل بغداد و سپاه آنان را نمی نگری ؟! گفتم : چرا .

داود می گوید : روزی در خانه مهدی وضو می گرفتم ، کسانی که از آنان بی خبر بودم ، مرا زیر نظر داشتند .

مهدی گفت : هر که می پندارد تو رافضی (شیعه) هستی ــ در حالی که این گونه وضو می گیری ــ دروغ گوست !

با خود گفتم : و اللّه ، امام علیه السلام به همین جهت مرا به این وضو امر کرد .(۱)

مهدی عباسی ، کیست ؟ مقصود امام علیه السلام از این سخن چیست که می گوید : «ألیس تشهد بغداد وعساکرهم» ؛ آیا بغداد و سپاهیانش را نمی بینی ؟!

طَبَری ، متنی را نقل می کند که ما را در شناخت مهدی و کینه توزی او نسبت به علی علیه السلام بسنده می کند . در این متن ، آمده است :

قاسم بن مُجاشِع تمیمی ، وصیت خود را بر مهدی عرضه داشت . در آن ، بعد از شهادت به توحید و نبوت ، آمده بود : «و شهادت می دهم که علی بن ابی طالب ، وصی رسول خدا و وارث امامت ، پس از اوست» . مهدی ، چون به این جمله رسید ، وصیت را پرت کرد ، و در آن نظر نینداخت .(۲)

ص: ۴۹۲

۱- ۱ . تهذیب الأحکام ۱ : ۸۲ ، حدیث ۲۱۴ ؛ الإستبصار ۱ : ۷۱ ، حدیث ۲۱۹ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۴۳ ، حدیث ۱۱۷۱ .
۲- ۲ . تاریخ طبری ۶ : ۳۹۷ ، احداث سنه ۱۶۹ه .

رشید و وضو

در کتاب ارشاد شیخ مفید ، از محمد بن فضل ، روایت شده که گفت :

روایات اصحاب ما در مسح پاها مختلف بود که آیا از سر انگشتان تا برآمدگی روی پا است یا عکس آن ؟ [به همین خاطر] علی بن یَقْطین به امام کاظم علیه السلام نامه نوشت که : فدایت شوم ! اصحاب ما در مسح پاها اختلاف دارند ، اگر صلاح می دانید با خطِ خود ، حکمی را بنویسید تا بدان عمل کنم ؟

امام علیه السلام نوشت : اختلافی را که در وضو یادآور شدی ، دریافتم ؛ در این باره به تو امر می کنم که سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کنی ، صورتت را سه بار بشوی و ناخن را میان ریش بِدَوان ، و دستت را تا آرنج سه بار شست و شو ده ، و همه سرت را مسح بکش و نیز ظاهر و باطن گوش هایت ، و پاهایت را تا برآمدگی مچ سه بار بشوی ، و این شیوه وضو را مخالفت مَوَرز .

چون این نامه به دست علی بن یقطین رسید ، از وضویی که امام برایش ترسیم کرد (و اجماع شیعه بر خلافِ آن بود) در شگفت ماند . با خود گفت : مولایم به آنچه گفته داناتر است و من ، امر او را فرمانبردارم .

علی بن یقطین ــ در وضو ــ بر همین دستور امام علیه السلام بر خلاف اجماع شیعه ، عمل می کرد تا امر آن حضرت را امتثال کند .

از علی بن یقطین ، نزد رشید ، سخن چینی شد . گفتند : او رافضی و مخالفِ توست !

رشید به بعضی از خواصِ خود گفت : سخن درباره علی بن یقطین ، نزدِ من زیاد بر زبان می آید ؛ اتهام می زنند که او بر خلافِ ماست و به رَفْض (تشیّع) گرایش دارد ! در حالی که من در خدمتِ او [به ما] کوتاهی نمی بینم ، بارها او را آزمودم و اتهامی را که بر او می زنند برایم آشکار نشد ! دوست دارم به گونه ای که خودش نفهمد عقیده اش را

دریابم و دلم نسبت به او صاف شود .

گفتند : ای امیر مؤمنان ، رافضی ها ، در وضو ، با اهل سنت مخالف اند ؛ آن را سبک به جا می آورند و به شستنِ پا عقیده ندارند ، او را به گونه ای که خودش متوجه نشود ، به وضو گرفتن امتحان کن .

رشید گفت : آری ، این کار ، امر او را روشن می سازد .

رشید مدتی ابن یقطین را از کارهای بیرون معاف کرد و به شغلی در خانه واداشت . هنگامی که وقت نماز فرا می رسید ، وی در حجره ای خلوت برای وضو و نماز می رفت .

[روزی] آن گاه که وقت نماز درآمد ، رشید پشت دیوار آن حجره ، مخفیانه ایستاد .

ابن یقطین ، آبی برای وضو خواست و چونان که امام فرموده بود ، وضو ساخت و رشید او را می نگریست . چون رشید وضو گرفتن وی را دید ، نتوانست خود را کنترل کند ، بیرون پرید و صدا زد : ای ابن یقطین ، دروغ گفت آن که پنداشت تو رافضی هستی !

به این ترتیب ، منزلت ابن یقطین نزد هارون فزونی یافت .

بعد از این ماجرا ، نامه ای از امام کاظم علیه السلام به دستش رسید که در آن ، آمده بود :

ای علی بن یقطین ، اکنون آن گونه وضو بگیر که خدا امر کرد ؛ یک بار صورتت را به عنوان فریضه بشوی و بار دیگر برای کمال و تمام ، دست ها را نیز تا آرنج همین گونه شست و شو بده ، و سر و پاها را از زیادی آب وضویت مسح بکش . بیمی که بر تو می رفت ، زایل شد (والسلام) .(۱)

۱- ۱ . الإرشاد ۲ : ۲۲۷ _ ۲۲۹ ؛ أعلام الوری ۲ : ۲۱ _ ۲۲ ؛ بحارالأنوار ۴۸ : ۳۸ _ ۳۹ ، حدیث ۱۴ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۴۴ _ ۴۴۵ ، حدیث ۱۱۷۳ .

عباسیان و پایه گذاری مذاهب چهارگانه

اشاره

پیش از این ، آوردیم که حکومت عباسی به فقه مخالف آل البیت علیهم السلام عنایت داشت و عباسیان دو خط مشی اَثَر (حدیث) و رأی را پوشش می دادند ؛ زیرا در انتشار مذهب آل البیت علیهم السلام تضعیف خط حکومتی رقم می خورد و به تقویتِ رقیبانی می انجامید که منصب خلافت را ویژه خود می دانستند .

زیر بال گرفتنِ خط مشی اثر و رأی ، حکومتِ آنان را نیرومند می ساخت و از این طریق می توانستند حکومت خود را مشروع جلوه دهند ؛ زیرا پیشوایانِ خط مشی اهل بیت علیهم السلام به شرعیتِ خلافت عباسی عقیده نداشتند ، بر خلاف رهبران خط مشی اثر و رأی که وارد تشکیلات آنها شدند و در آغوش آنان پرورش یافتند و منصب قضاوت را بر عهده گرفتند .

دولت عباسی ، از توانمندی ها و نیروهای علمی خط مشی اثر و رأی ، به سود خود بهره بُرد . از این رو بر طرد آرای خط مشی آل البیت تأکید داشت ، هر چند عبد اللّه بن عباس (جد اعلای آنها) از رهبران و داعیانِ آن بود .

بعد از همه اینها [اکنون] بر آنیم نگاهی سریع به مذاهب چهارگانه اهل سنت بیندازیم ، مذاهبی که در آن روزگار در برابر مکتب امام علی علیه السلام و عبد اللّه بن عباس (و به طور کلی مذهب اهل بیت علیهم السلام) پایه گذاری شد تا از رهگذر این مرور سریع ، تصوری اجمالی از آنها به دست آوریم و اینکه چگونه این مذهب ها وضوی ثلاثی غَسْلی را (که حکومت عباسی بر آن متمرکز شد) یکی از نقاط اختلافی قرار دادند که می توان از طریق آن ، مخالفان اعتقادی و فقهی حکومت را شناسایی کرد .

مذهب ابو حنیفه

نخستین مذهبی که در این دوران می نگریم (و پیشتر از همه) مذهب ابو حنیفه است . وی از اولین فقیهانی می باشد که برای بیعت با ابو العباس سفّاح ، پیش قدم شد

(در ضـمن فقهایی که با او بیعت کردند) چرا که مردم مشتاق حکومتی بودند که به پاداری عدل و سنت را به ایشان نوید دهد و آنان را از ستم امویان رهایی بخشد .

لیکن به سـرعت ، انحراف عباسـیان را دریافت و دانست که آنان در پی خریـدن بعضـی از فقها و علمایند . به همین جهت ، از قـدرت حاکم فاصـله گرفت و علی رغم ترفنـدهایی که برای جـذب او در پی گرفته شـد ، پیشـنهاد منصب قضاوت را از سوی منصور عباسـی نپذیرفت و هر اندازه بیشتر به او اصرار کردند ، وی خود را از آنان دورتر ساخت و بر قضاوت ، دست رد زد تا آنجا که به زندان افتاد و شکنجه شد ، و گفته اند : وی به دستِ عباسیان ، با زهر از پا درآمد .(۱)

در هر حال ، ابو حنیفه برای سـلطان (و برای دیگر کسان) آرای فقهی اش را تـدوین نکرد مگر پاره ورق هایی که به نام «الفقه الأکبر» در عقاید ، به وی منسوب است و درستی آن ، قطعی و یقینی نیست .(۲)

نظام حاکم بعد از درگذشت ابو حنیفه ، توانست دو تن از بزرگ ترین شاگردانِ او را به خود جذب کند ؛ ابو یوسف قاضی و محمد بن حسن شیبانی ، دو نفری که هر رأیی را که در می یافتند به ابو حنیفه ، نسبت می دادند !

ابو یوسف ، در زمان مهـدی عباسـی (در سال ۱۵۸ هجری) به نظـام سـلطه عباسـی پیوست و بر این پیمـان ، تا روزگار هادی و رشید ، پایدار ماند .

مُوَرِّخـان ، در سـبب پیوسـتن ابـو یوسـف به رشـید و اسـتواری این ارتبـاط آورده انـد که : یکی از فرمانـدهان سوگنـد خود را شکست ، فقیهی را می جُست که در این زمینه ، از او

۱- ۱ . بنگرید به ، طبقات الحنفیه (ابو الوفاء قرشی) ۱ : ۵۰۲ ، فصل فی وفاه الإمام أبی حنیفه .

۲- ۲ . بنگرید به ، سخن احمد امین در «ضحی الإسلام ۲ : ۱۹۸» ؛ ابو حنیفه (ابو زهره) : ۱۸۶ . بعضی از مورخان این کتاب را به ابـو مطیع (حکم بن عبـد اللّه بلخی) نسبت داده انـد که شخصـی فقیه و از هم قطـاران ابو حنیفه است (بنگریـد به ، شـذرات الذهب ۱ : ۳۵۷ ؛ العلو للعلی الغفار (ذهبی) ۱ : ۱۳۴ ، خبر۳۶۳) .

فتوا بخواهد . ابو یوسف را آوردند ، وی فتوا داد که سوگند نشکسته است . آن فرمانده ، دینارهایی را به ابو یوسف بخشید و در نزدیک خود ، خانه ای برایش گرفت و با وی در ارتباط شد .

روزی آن فرمانده ، بر رشید درآمد ، او را غمگین یافت ، از سبب اندوهش پرسید ، رشید گفت : یک مسئله دینی مرا محزون ساخته است ، فقیهی برایم بیاب تا از او بپرسم . فرمانده ، ابو یوسف را پیش رشید آورد .

ابو یوسف می گوید : چون به بارگاه هارون درآمدم ، در راه ورودی بین خانه ها ، جوان خوش چهره ای را دیدم که نشانه شاهزاده بودن بر او نمایان می نمود ،(۱) وی در یکی از حجره های سالن زندانی بود با انگشتش به من اشاره کرد و کمک خواست ، مقصودش را در نیافتم .

چون پیش رشید حضور یافتم ، سلام کردم و ایستادم . رشید پرسید : نامت چیست ؟ گفتم : خداوند امیر مؤمنان را به سلامت دارد ، نامم یعقوب است . پرسید : چه می گویی درباره امامی که دیده مردی زنا می کند ؟ آیا او را حد بزند ؟ گفتم : اجرای حد [بر او] واجب نیست .

یعقوب می گوید : چون این را گفتم ، رشید ، سجده [شکر] کرد . در دلم افتاد که وی بعضی از پسرانش را در حال زنا دیده است و آن که با اشاره از من کمک می خواست ، همان پسر زناکار است .

سپس رشید سر برداشت و پرسید : از کجا این حکم را می گویی ؟ گفتم : زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ادرؤوا الحُدودَ بالشُّبَهات» (حدود را با شبهه ها بردارید) و این شبهه ای است که حدّ با آن ساقط می شود .

رشید پرسید : با وجود دیدن ، چه جای شبهه است ؟ گفتم : دیدن ، بیش از این

۱- ۱ . به نظر می رسد که وی «امین» (فرزند رشید) بود .

نیست که شخص به آنچه رخ می دهد ، علم می یابد ، و حکم در حدود با علم ، به اجرا در نمی آید .

رشید پرسید : چرا ؟ گفتم : زیرا «حد» حق خدای متعال است . امام به اقامه حد مأمور است ، گویا این کار [که حق خدا بود] حق او [امام] می شود و کسی نمی تواند حقش را با استناد به اینکه علم دارم ، بستاند و به چنگ آورد . مسلمانان اجماع دارند که «حد» با اقرار و بیّنه (گواهی شاهدان عادل) به اجرا در می آید ، و بر اجرای آن به وسیله علم ، اجماع نکرده اند .

رشید ، بار دیگر به سجده افتاد ، و دستور داد مال هنگفتی به من دهند ، و من در زمره فقهایی درآیم که حقوق ماهیانه دریافت می دارند ، و در دربار هارون ، بمانم .

ابو یوسف ، می گوید : در حال بیرون آمدن بودم که هدیه آن جوان و مادرش و بستگانش به من رسید و از آنها ، سرمایه دارایی ام فراهم آمد و افزون بر حقوقی که آن فرمانده به من می داد ، حقوق خلیفه هم عایدم شد .

در دربار ماندم ؛ یکی از من فتوا می خواست و دیگری با من مشورت می کرد ، به این یکی فتوا می دادم و به آن دیگری نظر خویش را می گفتم . بدین ترتیب در میان آنها حرمت و جایگاهی یافتم و هدایای آنها به من می رسید و حالم تقویت می شد .

سپس خلیفه مرا خواست و در امور ویژه اش از من استفتا می کرد و با من انس گرفت ، حالم با او پیوسته تقویت شد تا اینکه منصب «قاضی القضات» را به من سپرد .(۱)

این ، حال مشهورترین شاگردان ابو حنیفه است که فقه او را انتشار داد و به تدوین آرای او پرداخت . نقش دولت را در اخذ فتوا و عمل به رأی او دریافتیم و اینکه حکومت او را به منصب «قاضی القضات» گمارد و از او خواست که در خدمت دربار

۱- ۱ . نشوار المحاضره ۱ : ۳۰۵ (متن از این مأخذ است) ؛ وفیات الأعیان ۶ : ۳۸۱ ، ترجمه ۸۲۴ ، ابو یوسف القاضی ؛ المنتظم ۹ : ۷۴ ، ترجمه ۹۸۸ .

باشد و برای مردم فتوا دهد .

دومین شاگرد برجسته ابو حنیفه ، محمد بن حسن شیبانی است که نزد وی درس آموخت و حضور یافت و حدیث شنید ، لیکن رأی گرایی بر او چیره شد .

شیبانی به بغداد آمد و در این شهر به تدریس پرداخت ، سپس به «رَقّه» رهسپار شد . هارون در این شهر به سر می بُرد ، قضاوت «رَقّه» را به او سپرد و با هارون به «ری» آمد و در این شهر درگذشت .

وی ، پا در رکاب حکومت عباسیان بود و در فقه کتاب های فراوانی نگاشت . از آن جمله است کتاب الجامع الصغیر (مطالب این کتاب به نقل از ابو یوسف ، از ابو حنیفه است) و الجامع الکبیر .

شیبانی کتاب های فقهی دیگری نیز دارد ، از جمله : المبسوط فی فروع الفقه ، الزیادات ، المخارج مِنَ الحیل ، الأصل ، الحجّه علی أهل المدینه (و دیگر کتاب ها) .(۱)

وضعیت تدوین نزد اصحاب ابو حنیفه (و مسائلی که طایفه بزرگی از مسلمانان بر مذهب اویند) چنین است .

با توجه به این مطالب ، روشن می شود که چگونه نظام حاکم در نشر یک مذهب و از بین بردن مذهب دیگر ، نقش می آفرید و شغل قضاوت و روی آوردن بعضی از حاکمان به علما ، نقش بزرگی در آشنایی مردم با آن مذهب یا فقیه داشت . فزونی شمار پیروان این یا آن مذهب ، به عوامل جانبی و سیاسی بر می گشت (نه به پایه های قوام بخش یک مذهب و دلایلِ قوی آن) بستگی به این داشت که پیشوایان آن مذهب با منویات و اهدافِ حاکمان ، همراهی پهلو به پهلو داشته باشند .

مذهب مالک

پس از آنکه منصور ، از جذب ابو حنیفه ناامید شد ، به مالک روی آورد تا برای او

۱- ۱ . الأعلام ۶ : ۸۰ .

المُوَطّأ را بنویسد ، و به او نوید داد که مردم را بر این کتاب وا می دارد و علم [آثار و احادیث] را یکدست می سازد .

پس از مرگ منصور ، مهدی عباسی توانست هر دو خط مشی [رأی و اَثَر] را جذب کند ؛ زیرا منصب قضاوت را به ابو یوسف واگذارد و او را به خود نزدیک ساخت ، در حالی که پیش از آن ، منصور ، مالک را به دست آورده بود ؛ زیرا در بحث های پیشین دریافتیم که چگونه مالک در خدمت منصور ، فانی شد .

از مالک نقل شده که به منصور گفت :

اگر خدا تو را شایسته خلافت نمی دید ، امر امت را در اختیارت نمی نهاد (بعد از پیامبر ، فرمان روایی از مردم می گرفت و به اهل بیت او می سپرد) خدا تو را بر آنچه بر عهده ات سپرده است ، یاری رساند و شکر این نعمت را ارزانی ات دارد و تو را کمک کند ...(۱)

در پیش گرفتن این رویکرد از سوی مالک _ در راستای مصلحت حاکمان _ استادش ربیعه الرَّأی را واداشت که از مالک فاصله بگیرد و او را خوش ندارد ؛ چرا که ربیعه ، چاپلوسی سلطان را نمی کرد و همکاری با درباریان را بر نمی تافت . از این رو ، مردم نیز _ به پیروی از حکومت _ ربیعه الرأی را ترک گفتند و پیرامون مالک گرد آمدند .

از منصور ، رسیده که به مالک گفت :

ای ابو عبد اللّه ، این علم را سامان بخش و از آن کتابی فراهم آور و [در آن کتاب] از سخت گیری های ابن عُمَر و آسان گیری های ابن عباس و روایات شاذ ابن مسعود ، بپرهیز ؛ راه میانه (و آنچه را که ائمه و صحابه بر آن اتفاق نظر دارند) در پیش گیر .

اگر خدا بخواهد ، مردم را به علمِ تو واداریم و کتاب هایت را در شهرها

ص: ۵۰۰

۱- ۱ . اخبار أبی حنیفه (ابو عبد اللّه صیمری) : ۶۹ .

بپراکنیم و از آنان عهد ستانیم که با روایاتِ این کتاب مخالفت نورزند و به غیر آن ، قضاوت نکنند .(۱)

مالک ، این خواسته منصور را پذیرفت و الموطأ را نگاشت ، با اینکه می دانست اهل عراق به آنچه بنویسد ، تن نمی دهند ، لیکن منصور ، مالک را آسوده خاطر ساخت که وی با زور و اعمال قدرت ، آنان را بر عمل به این کتاب وا می دارد .

به این ترتیب ، الموطأ قانون اساسی حکومت شد و نخستین کتاب حدیثی که در دولت عباسیان به نگارش درآمد .

قَزّاز روایت می کند که الموطأ را نزد مالک خواند تا آن را بر رشید بیاموزاند و بیان دارد .

قَزّاز ، چهل هزار مسئله از مالک فرا گرفته بود .(۲)

رشید به کارگزارش ــ در مدینه ــ دستور داد که بدونِ نظر مالک ، به امری فیصله ندهد ، و مشهور است که رشید پیش مالک بر زمین می نشست تا حدیث او را بشنود .

ابن حَزْم ، می نگارد :

دو مذهب ، در آغاز انتشار امرشان ، به وسیله ریاست و قدرت ، انتشار یافتند ؛ یکی از آنها مذهب ابو حنیفه است ؛ زیرا هنگامی که ابو یوسف قضاوت را به دست گرفت ، تنها قاضیانی را می گماشت که از اصحاب وی و از منتسبانِ به مذهب او بودند .

مذهب دوم ، مذهب مالک است ...(۳)

ملاحظه می شود که چگونه فقه پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی حکامی تدوین شد که

۱- ۱ . الإمامه و السیاسه ۲ : ۱۵۰ .

۲- ۲ . طبقات الفقهاء (ابو اسحاق شیرازی) : ۱۵۴ ؛ الدیباج المذهب : ۳۴۷ .

۳- ۳ . بنگرید به ، وفیات الأعیان ۶ : ۱۴۴ ، ترجمه ۷۹۲ ، یحیی بن یحیی اللیثی ؛ المُغرب فی حُلی المَغرب ۱ : ۱۶۴ ، ترجمه ۹ .

دغـدغه ای جز حکومت نداشـتند ! و چگونه آنان از فقها در راسـتای ترجیح آرای مخالف با فقه طالبیان (و پیروانِ مکتب تعبُّد محض) بهره بردنـد تـا در عرصه جـامعه ، این فقه (و نه فقه اهل بیت) حاکم باشـد و شـیوه زنـدگی مردم بر اساس آن ، شـکل گیرد .

مالک به منصور اطمینان داد که فقه او در میان مردم باقی خواهـد ماند و اهل بیت در آن سـهمی ندارند . در سـخنی به منصور گفت :

ای امیر مؤمنـان ، ایـن کـار را مکن ! این سـرزمین را که من بسـنده ام ، در شـام هم مردی است که او را می شناسـی (مقصـود اَوزاعی است) اهل عراق هم که اهل عراق اند [و خود مختار] .(۱)

این جمله که : «وأمّـا الشّـام ، ففیه الرَّجُـل الَّذی عَلِمْتَه» (و اما شام ، در آن شخصـی است که نگرش او را می دانی) یعنی وجود اَوزاعی در شام ، شخصی که عداوت و کینه توزی اش را با اهل بیت می دانی و همین ، مطلوب می باشد ؛ یعنی بی مقدمه ، به نتیجه دست یافته ای .

معروف است که منصور ، اَوزاعی را بزرگ می داشت و از آنجـا که انحرافش را از اهل بیت می دانست با وی نامه نگاری می کرد .

دِهْلَوی در حجه اللّه البالغه می نگارد :

هر مذهبی که اصحابش مشهور بودند و قضاوت و فتوا به آنان واگذار شد و کتاب هاشان میان مردم شهرت یافت و آشکارا بر کرسی تدریس نشستند ، در همه سرزمین ها گسترش پیدا کردند ، پیوسته ـ در هر زمانی ـ انتشار یافت [و ماندند] .

و هر مذهبی که اصحابش گمنام بودند و قضاوت و فتوا را به دست

۱- ۱ . بنگرید به ، الموطأ ۱ : ۲۷ ، مقدمه .

نگرفتند و مردم به آنها رغبت نشان ندادند ، پس از مدتی از میان رفت .(۱)

این سخن ، نسبت به مذاهب حکومتی است و گرنه ، به مذهب اهل بیت علیهم السلام اجازه داده نشد به دست مردم افتد ، بلکه از روی مناسک دینی و عبادات شرعی ، پیروان این مذهب را شناسایی می کردند . آنان از مخالفان نظام سلطه ، به شمار می آمدند .

مشهورترین کتاب های مذهب مالکی عبارت اند از : المُدَوَّنه ، الواضحه ، العتیبه ، الموازنه .

مذهب شافعی

شافعی به فقه مالکی پیوست و از کودکی المُوَطّأ را حفظ کرد . دوست داشت نزد مالك برسد . از والی مکه ، نامه ای برای والی مدینه ستاند تا او را پیش مالك ببرد . چون به مدینه رسید و آن نامه را به والی داد ، والی گفت : پای برهنه و پیاده ، از مدینه تا خود مکه راه بپیمایم ، برایم آسان تر است از اینکه در خانه مالك بروم . احساس ذلت نمی کنم مگر زمانی که در خانه او می ایستم .(۲)

از این سخن به دست می آید که شافعی ، بعد از آنکه مالك سرشناس شد و نزد عباسیان منزلت یافت ، خواهان ارتباط با او شد ، حتی والی مدینه بیان داشت که در برابر مالك و ایستادن به در خانه او ، احساس خواری و کوچکی می کند .

شاگردی شافعی پیش مالك نزدیک به نُه سال ، طول کشید . پس از مرگ مالك ، شافعی به شدت در تنگدستی افتاد و به مکه بازگشت . این ایام ، با آمدن والی «یمن» به حجاز مصادف شد . بعضی از قریشیان با والی یمن گفت و گو کردند ، والی شافعی را با خود بُرد و یکی از کارهایش __ ولایت نجران __ را به او سپرد .

سپس پیش رشید به شافعی تهمت زدند که گرایش علوی دارد و دست به کار قیام

۱- ۱ . حجه اللّه البالغه : ۳۲۱ ، باب الفرق بین اهل الحدیث و أصحاب الرأی ؛ الإنصاف : ۶۱ .

۲- ۲ . تاریخ دمشق ۵۱ : ۲۸۵ __ ۲۸۶ ، ترجمه ۶۰۷۱ ، شافعی ؛ معجم الأدباء ۵ : ۱۹۲ ، ترجمه ۸۱۳ .

علیه حکومت است . او را در غل و زنجیر بستند و به بغداد فرستادند . از تهمتِ همدستی با علویان رهایی یافت و اخلاصِ وی نسبت به حکومت ثابت شد . دوستش محمد بن حسن شیبانی (همو که سه سال با شافعی نزد مالک درس می آموخت و وی را می شناخت) شهادت داد که شافعی ، شخصی مورد اعتماد و از پیروان دولت است [با این شهادت] شافعی از بند رهایی یافت .(۱)

بعد از این ماجرا ، علاقه و ارتباط شافعی با شیبانی ، پایدار شد و نزد وی آرای ابو حنیفه را در زمینه رأی و قیاس ، فرا گرفت .

بنابراین ، شافعی از دو مکتب درس آموخت : مکتب رأی و قیاس را از محمد بن حسن شیبانی آموخت ، و مکتب اثر و حدیث را از مالك بن اَنس فرا گرفت . دستاورد این آموخته ها ، مکتب جدیدی شد که شافعی (پس از آنکه در سال ۱۹۹ه با امیر عباس بن عبد اللّه بن عباس ــ امیر مصر ــ از بغداد به مصر بازگشت) آن را در مصر اشاعه داد .(۲)

شافعی در تقویت بنای مکتب خود ، به مالك تاخت ؛ چرا که احادیث صحیح را به جهت سخن یکی از صحابه یا تابعان یا رأی خودش ، واگذاشت ؛ چنان که به ابو حنیفه و اصحابش حمله کرد ؛ زیرا در حدیث شرط می کردند که باید مشهور باشد و قیاس را بر خبر واحد ــ هر چند سندش صحیح بود ــ مقدم می داشتند و این کار آنان را برنتافت که بعضی اخبار را بدان جهت که مشهور نبود رها ساختند و به احادیث ناصحیح به این دلیل که مشهورند ، عمل کردند .

مالکی ها از شافعی رنجیدند و از وی دور شدند ؛ زیرا وی آرای پیشینی را که خود ــ درگذشته ــ به آنها قائل بود و بیشتر آنها با نظر مالك همخوانی داشت ، تغییر داد و در پرتو قیاس و رأی آمیخته با حدیث ، دیدگاه جدیدی را به جای آنها گذاشت . چون

۱- ۱ . بنگرید به ، حلیه الأولیاء ۹ : ۷۱ ؛ سیر أعلام النُبَلاء ۱۰ : ۸۶ ، ترجمه شافعی ؛ طبقات الشافعیه (سُبکی) ۲ : ۱۲۱ ، ترجمه ۲۵ ، ابو علی کرابیسی .

۲- ۲ . بنگرید به ، تاریخ دمشق ۵۱ : ۲۷۱ .

مذهب جدید شافعی استقرار یافت ، بعضی از عوام اصحاب مالک بر او یورش آوردند و او را به قتل رساندند .(۱)

طعن هایی بر شافعی زده اند ؛ مانند :

عدم نقل بخاری و مسلم ، حدیثی از شافعی را در صحیح خودشان .

احمد بن حنبل از شافعی نقل می کند که گفت : شما به اخبار صحیح از ما داناترید .(۲)

سخن ابو حاتم رازی که گفت : شافعی فقیه بود ، نه مُحَدِّث .(۳)

لیکن احتمال می رود که این طعن ها ، از روی تعصب باشد . اینکه بخاری و مسلم از شافعی حدیث نمی کنند ، دلیلی برای خدشه بر او نیست ؛ زیرا این کار ، بر مدارِ واقع نمی چرخد . حدیث صحیح آن است که نزد آن دو صحیح به شمار می آید ، هر چند بر خلاف واقع باشد . از این روست که در جاهای بسیاری از اشخاص ضعیف یا کسانی که به دروغ گویی شناخته شده اند ، روایت می کنند و این روایات به منزله روایات صحیح شمرده می شود .

خدشه بر بخاری ، تنها به این اشکال منحصر نیست ، وی از امام هادی علیه السلام نیز روایت نمی کند با اینکه آن حضرت از معاصران او _ در بغداد _ می باشد .

بعید نمی نماید که عدم روایت بخاری و مسلم از شافعی (و دیگر طعن هایی که به شافعی زده اند) به دلیل این سخن او باشد که گفت : علی بن اَبی طالب ، در عصر خویش ، امام حق بود و معاویه و اصحابش ، گروه سرکش بودند .

آری ، شافعی احکام یاغیان ، و چگونگی تعامل با آنها را از امام علی علیه السلام فرا گرفت ؛

۱- ۱ . کتاب المحن (ابو عرف تمیمی) : ۴۴۵ ؛ معجم الأدباء ۵ : ۲۱۵ ، ترجمه ۸۱۳ ، شافعی .

۲- ۲ . حلیه الأولیاء ۹ : ۱۷۰ ؛ تاریخ دمشق ۵۱ : ۳۸۵ ، ترجمه ۶۰۷۱ ، شافعی .

۳- ۳ . المقصد الأرشد ۲ : ۳۶۹ ، ترجمه ۸۹۴ ، شافعی ؛ طبقات الحنابله ۱ : ۲۸۱ ، ترجمه ۳۸۹ (در این مأخذ آمده است : شافعی فقیه بود ، و نسبت به حدیث ، شناختی نداشت) .

چنان که ـ علی رغم ایستادگی حکام بر ضد او ـ محبت خود را نسبت به آل محمد ابراز می داشت و مشهور است که می سرود :

إنْ كانَ رَفْضاً حُبُّ آل مُحمّد فَلْيَشْهَد الثَّقَلان أَنِّى رافضى(۱)

ـ اگر حُبّ (دوست داشتن) خاندان پیامبر «رفض» است ، انس و جن (آدمی و پری) باید شهادت دهند که من رافضی ام .

این موضع گیری ها را حکام بر نمی تافتند و به نظر نگارنده ، همین رویکردها باعث شد که طعن های مذکور (و امثال آن) را به شافعی بزنند .

مذهب احمد بن حنبل

احمد بن حنبل در دوران مهدی عباسی در سال ۱۶۴ هجری به دنیا آمد و در بغداد رشد و پرورش یافت و در پانزده سالگی به علم آموزی روی آورد و به سرزمین ها سفر کرد و از شیوخ ، حدیث نوشت و از شافعی علم آموخت و رابطه استواری را با او برقرار ساخت و در زمان سکونتِ شافعی در بغداد ، ملازم او شد .

احمد ، نخستین کسی است که از قاضی ابو یوسف (متوفای سال ۱۸۲ هجری) درس فرا گرفت و خود تصریح می کند که اولین نفری می باشد که از او حدیث نگاشت جز اینکه مدتِ زیادی با او نماند و به فقه حدیثی روی آورد که [در آن روزگار] هشیم بن بَشیر واسطی آن را رهبری می کرد ، احمد همراه هُشَیم ماند تا اینکه وی در سال ۱۸۳ هجری درگذشت .

همچنین احمد از مُحَدِّثان بسیاری حدیث دریافت کرد و با خود عهد بست که به مکتب حدیث پایبند باشد و با مکتب رأی و قیاس مخالفت ورزد . مُوَطّأ مالك را چهار بار ، پیش عبد الرحمان بن مهدی (محدِّث بصره) خواند و شیفته شافعی بود .

۱- ۱ . حلیه الأولیاء ۹ : ۱۵۳ ؛ تاریخ دمشق ۹ : ۲۰ ، ترجمه ۷۵۱ ، ابو سعید استرآبادی واعظ ؛ طبقات الشافعیه الکبری ۱ : ۲۹۹ .

احمد در سال ۱۹۸ هجری ، در مسجد خَیْف ، بر کرسی نقل حدیث تکیه زد ؛ و گفته اند : وی تا به چهل سالگی نرسید (یعنی تا سال ۲۰۴ هجری) فتوا نداد و تدریس نکرد .

احمد بن حنبل ، از همان کودکی ، عباسیان را تأیید می کرد . درباره آنها دو حدیث آورده است که تنها او نقل می کند و در آنها به ظهور ابو العباس سفّاح و دولت عباسیان و پرچم های سیاه آنها ، بشارت می دهد .(۱) وی می گفت : عباس ، پدر خلفاست .(۲)

احمد بر وفاداری به عباسیان پایدار ماند ، علی رغم آنکه به فتنه عدم اعتقاد به خلق قرآن گرفتار آمد و تازیانه خورد . گروهی برای شورش علیه «واثق» از او فتوا خواستند ، وی آنان را از خود راند و بر خلافتِ واثق مُهر تأیید زد و گفت :

کسی که علیه او برآشوبد ، مسلمانان را به جان هم انداخته و با احادیث که از رسول خدا رسیده ، مخالفت کرده است .(۳)

بعضی پرهیز او را از قبول اموال بنی عباس ، به غصبی بودن آن اموال نسبت داده اند نه خدشه در مشروعیت خلافت آنها .

احمد بن حنبل ، امام علی علیه السلام را چهارمین نفر از خلفای راشدین می دانست . در عین حال ، نمی پذیرفت که معاویه ، باغی بر امام علی علیه السلام باشد ؛ با آنکه شافعی بدان اعتقاد داشت و معاویه را طغیانگر می دانست .

ص: ۵۰۷

۱- ۱ . تاریخ الخلفا : ۲۵۶ . احمد _ در مسندش _ از ابو سعید خُدری آورده است که رسول خدا فرمود : در پایانِ زمان و ظهور فتنه ها ، مردی از اهل بیتم خروج می کند که او را «سفاح» گویند ، بخشش مالی او بسیار است (مسند احمد ۳ : ۸۰ ، حدیث ۱۱۷۷۴ ؛ الخصائص الکبری ۲ : ۲۰۳) این حدیث را احمد ، بیهقی و ابو نُعَیم از ابو سعید خُدری روایت کرده اند و نیز زائده و ابو معاویه و ابو عَوانه ، از اَعمش آن را می آورد (البدایه و النهایه ۶ : ۲۴۷ و جلد ۱۰ : ۵۰ _ ۵۹) .

۲- ۲ . إسلام بلا مذاهب (شکعه) : ۴۶۶ .

۳- ۳ . بنگرید به ، السنه (خلال) ۱ : ۱۳۳ ، حدیث ۹۰ ؛ طبقات الحنابله ۱ : ۱۴۵ _ ۱۴۶ ؛ الآداب الشرعیه ۱ : ۱۹۶ .

شایـان ذکر است که احمـد ـ ماننـد دیگر پیشوایان مـذاهب ـ شـهرت نیافت . بعضـی سـببِ آن را در این دانسـته انـد که وی «مُحَدِّث» بود (نه فقیه) حتی گفته اند شـهرت احمد به جهت عدم اعتقاد او به خلق قرآن است و وی برای این سخن ـ در زمان معتصم ـ سـی و هشت تازیـانه خورد . آن گـاه که «واثق» ولاـیت یافت ، بار دیگر احمـد را امتحان کرد ، لیکن آزاری به وی نرسانـد و تنها او را از رفت و آمـد با مردم بازداشت . احمد ، همچنان از چشم ها پنهان ماند و برای نماز و دیگر کارها از خانه بیرون نمی آمد تا اینکه واثق درگذشت .

متوکل در سال ۲۳۲ هجری خلافت را به دست گرفت و سـخت گیری اش را بر علویـان شـدت بخشـید . وی به کینه توزی با اهل بیت علیهم السلام معروف است .

متوکـل ، معتزله را از اطرافِ خـود رانـد و ابن اَبی داود و محمـد بن عبـد الملـک زَیّات را آزار و شـکنجه داد و اموالشـان را مصادره کرد ، و اصـحاب حـدیث را به خود نزدیک ساخت و از محدثان خواست که برای مردم منبر بروند و حدیث کنند ، و آنان را منزلت بخشید و اموالی را ارزانی شان داشت .

ابن کثیر نقل می کند که تولیت یحیی بن اکثم با مشورت احمد بن حنبل صورت گرفت .(۱)

در نص دیگری آمـده است که متوکـل گفت : ای احمـد ، می خواهم تو را میـان خودم و خـدا حجت قرار دهم ، مرا بر شـیوه سنت و جماعت آگاه ساز و بر آنچه از اصـحابت نوشـته ای (که آنان نیز از تابعان و تابعان از زبان اصـحاب پیامبر نوشـته انـد) بیاگاهان .(۲)

بعضـی نزد متوکل از احمد سـخن چینی کردند که وی ، پدران متوکل را دشنام می دهد و آنها را به بی دینی متهم می سازد . متوکل دستور داد که آن مرد سخن چین را

۱- ۱ . البدایه و النهایه ۱۰ : ۳۱۶ .

۲- ۲ . البداید و النهایه ۱۰ : ۳۳۶ .

دویست ضربه تازیانه بزنند .(۱)

آری ، متوکل به سخنان جاسوسان گوش فرا داد که گفتند احمد ، علویان فراری را پناه داده است . از این رو ، فرمان داد خانه اش را محاصره و تفتیش کنند و چون دروغ آنها ثابت شد ، متوکل درهم های فراوانی را برای احمد فرستاد .(۲)

باری ، متوکل ، صله های ارزشمندی را به احمد می رساند و با وی مهربانی می کرد و برایش ماهانه ، چهار هزار درهم معین ساخت و او را به «سامراء» فرا خواند تا به دیدارش تبرک جوید و از علمش بهره ببرد . احمد ، نخست روی برتافت ، سپس این درخواست را پذیرفت .(۳)

از احمد روایت شده که گفت : رافضه را بر آیین اسلام نمی بینم .(۴)

احمد ، دل متوکل را به دست آورد ، حتی گفته اند که بعضی از فرماندهان متوکل به او گفتند : احمد ، غذای تو را نمی خورد ، شراب تو را نمی آشامد ، بر فرش تو نمی نشیند و آنچه را می نوشی حرام می داند ! متوکل گفت : به خدا سوگند ، اگر معتصم از گور درآید و از احمد بدگویی کند ، از او نمی پذیرم .(۵)

* * *

پس از این مرور سریع بر شکل گیری مذاهب چهار گانه اهل سنت ، می توانیم ــ به روشنی تمام ــ دریابیم که روایات وضویی که در این کتاب ها آمده ، نسخه های تکراری وضوی عثمانی و فقه مخالف با مکتب تعبد محض و دیدگاه امام علی علیه السلام و ابن عباس است .

۱- ۱ . البدایه و النهایه ۱۰ : ۳۴۰ .

۲- ۲ . حلیه الأولیاء ۹ : ۲۰۷ ؛ البدایه و النهایه ۱۰ : ۳۳۷ ؛ سیره الإمام احمد : ۹۵ .

۳- ۳ . البدایه و النهایه ۱۰ : ۳۳۷ ــ ۳۳۹ .

۴- ۴ . مناقب احمد (ابن جوزی) : ۲۱۴ .

۵- ۵ . البدایه و النهایه ۱۰ : ۳۳۹ ؛ تاریخ الإسلام ۱۸ : ۱۲۸ ، ترجمه ۴ ، ابن حنبل .

زیرا فقه و روایت ــ چنان که گفتیم ــ در دامان حکومت اموی و عباسی رشد و پرورش یافت . به نقش تخریبی آنان در شریعت و خریدن فقها و بعضی از تابعان به وسیله آنان پی بُردیم . همه اینها برای دور ساختن مردم از دست یازی به فقه علی علیه السلام صورت می گرفت .

آنان تصور می کردند که روی آوری به فقه علی علیه السلام مقدمه ای برای دور سازی آنها از حکومت است ، بلکه گامی برای نزدیکی مردم به اهل بیت نبوت می باشد . این کار ، حاکمان را به زحمت می انداخت و آن را بر نمی تافتند . از این روست که می بینیم بر پایبندی به سخن عُمَر تأکید دارند ، هر چند بر خلافِ دیدگاه امام علی علیه السلام و ابن عباس باشد .

به متن زیر ــ که در همین سیاق است ــ بنگرید :

مالك بن انس بر منصور درآمد ، منصور به او گفت :

ای مالك ، از چه روست که می بینم بر قول ابن عُمَر (نه دیگر اصحاب پیامبر) تکیه می کنی ؟!...

ای مالك ، به آنچه نزد خود حق می یابی ، پایبند باش ، علی و ابن عباس را تقلید مکن !(۱)

با توجه به این مطالب ، نمی توانیم بدون تحقیق سند و دلالت و پیرایش زیادت و کمی روایات این کتاب ها و بی شناخت ملابسات تاریخی صدور احکام ، به این متون اطمینان یابیم ؛ زیرا احکام و احادیث این کتاب ها با دستِ سیاست سامان یافت و حکومت ها ــ چنان که دریافتیم ــ تدوین چیزهایی را می خواستند که خود می پسندیدند و آنچه ناخرسندشان می ساخت باید ترک می شد .

۱- ۱ . بنگرید به ، الجرح و التعدیل (رازی) ۱ : ۳۰ .

وضوی ثلاثی غَسْلی در دوره عباسیان

اشاره

بعد از آنکه نمایی از تأسیس مذاهب چهارگانه را به دست آوردیم و به اهداف حاکمان نسبت به جذب فقها و تدوین فقه ـ و انحصار آن در این چهار مذهب ـ پی بردیم ، لازم است سیر تاریخی مسئله وضو را در این دوران وارسی کنیم و به نقل آرای علمای این مذهب ها (از نظر روایت و فتوا) بپردازیم ، سپس آنها را با آرای امامان مکتب تعبد محض (مذهب اهل البیت علیهم السلام) مقابله نماییم تا بتوانیم امتداد موارد اختلافی را (که در عهد عثمان پدید آمد و جزئیات و فروعی به وضو اضافه شد) در دوران های بعد ، تشخیص دهیم .

سه بار شستن اعضای وضو و شستن پاها ، مدار اول اختلاف میان مسلمانان در عهد عثمان بود ، لیکن این امر روند تکاملی به خود گرفت . از این روست که می بینیم ابن عُمَر پاهایش را هفت بار می شوید و وضو را پاکیزگی می شمارد ،(1) و ابو هُرَیره ، دست ها را تا زیر بَغَل شست و شو می دهد ،(2) و برای وضو آستین ها را تا شانه بالا می زند و بازوها را می شوید و پاها را تا زانو بالا می زند و ساق پاها را هم شست و شو می دهد .(3)

در مُصنَّف ابن اَبی شیبه آمده است : چون ابو هریره ، دست هایش را می شست ، از آرنج ها فراتر می رفت ، و آن گاه که پاهایش را شست و شو می داد ، از مچ پا به ساق ها سرایت می داد .(4)

در روایت دیگری می خوانیم که راوی می گوید ، به ابو هُرَیره گفتم : آیا به آنچه خدا واجب ساخت ، بسنده نمی کنی ؟ گفت : آری ، لیکن شنیدم رسول خدا می فرمود :

۱- ۱ . فتح الباری ۱ : ۲۴۰ ، باب اسباغ الوضوء ، حدیث ۱۳۹ ؛ مواهب الجلیل ۱ : ۲۶۲ .

۲- ۲ . سنن نسائی ۱ : ۹۵ ، باب حلیه الوضوء ، حدیث ۱۴۹ .

۳- ۳ . مسند احمد ۲ : ۴۰۰ ، حدیث ۹۱۸۴ .

۴- ۴ . مصنّف ابن ابی شیبه ۱ : ۵۸ ، حدیث ۶۰۶ .

ارزش وضو به میزانِ تمیز سازی اعضاست ، دوست دارم این پاک ساختن فزونی یابد .(۱)

از معاویه روایت شده که پیش مردم وضو می گرفت ، چون نوبت سر می رسید ، مشتی آب بر می گرفت و آن را از جلو تا وسط سرش می انداخت ، در آن حد که قطره های آب می ریخت یا در آستانه ریختن قرار می گرفت ، سپس از پیش سر تا پشت آن و برعکس مسح می کشید .(۲)

اما مکتب تعبد محض ، این تغییر را در وضو بر نمی تافت ؛ زیرا وضو را از امور توقیفی و تعبُّدی می شمرد که باید در آن به شریعت رجوع کرد . از نظر آنان ، وضو [فقط] پاکیزگی نبود (چنان که ابن عُمَر می گفت) یا ارزش وضو با اندازه چرک زدایی اعضا (بر اساس قول ابو هُرَیره) رقم نمی خورد ، بلکه وضو ، انجام عبادتی بود که خدا به آن دستور داد و آیه قرآن درباره اش نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن تأکید کرد .

امام علی علیه السلام به مراحل چهارگانه ای که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر شریعت گذشت در خطبه ای _ که به خطبه شِقْشِقیه معروف است _ اشاره می کند ، می فرماید :

یَکْثُرُ العِثارُ فیها والإعْتذار منها ، فَصاحِبُها کراکب الصَّعْبَه ؛ إنْ أَشْنَقَ لَها خَرَمَ ، وَإنْ أَسْلَسَ لَها تَقَحَّمَ ، فَمُنِی النّاسُ لَعَمْر اللّه بِخَبْطٍ وَشِماسٍ وَتَلَوُّنٍ وَاعْتِراضٍ ،...(۳)

لغزش ها در آن زمان فراوان شد و پوزش از آنها فزونی یافت ، صاحب آن ، همچون سوار بر مرکب چموشی بود که اگر افسار آن را بکشد به خویش آسیب زند و اگر آن را رها سازد ، به پرتگاه افتد .

به خدا سوگند ، مردم به اسب چموشی گرفتار آمدند که نامتعادل ، به این سو و آن سو می رود و هر دم مسیری را می پیماید و راه درست را نمی رود .

۱- ۱ . مصنف ابن ابی شیبه ۱ : ۵۸ ، حدیث ۶۰۷ .
۲- ۲ . سنن ابی داود ۱ : ۳۱ ، باب صفه وضوء النبی ، حدیث ۱۲۴ ؛ سنن الکبری ۱ : ۵۹ ، باب الإختیار فی استیعاب الرأس بالمسح ، حدیث ۲۷۶ .
۳- ۳ . نهج البلاغه : ۳۳ ، خطبه ۳ .

«خَبْط» حرکت در غیر مسیر است ؛ چرا که در دوران ابوبکر ، سیاست ، مرتدان و دیگران را به هم آمیخت و عُمَر به چیزی فتوا می داد و سپس ضد آن فتوا را بر زبان می آورد ، یا بار دیگر بر خلاف آن فتوا لب می جنباند .

امام علی علیه السلام درباره چنین اشخاصی می فرماید : نمی داند به صواب می رود یا به خطا ؛ اگر به صواب راه پیماید ، می ترسد که خطا کرده باشد و اگر به خطا رود ، امید دارد که به صواب برسد ؛ نادانی است که در جهالت گام می زند ، کوری است که در تاریکی گمشده اش را می جوید ، در صراط علم به نظر قطعی دست نیافت ، روایات را همچون باد که کاه ها را به هر سو می پراکند ، زیر و رو می کند .(1)

و اما «شِمّاس» (چموش) و «تَلَوُّن» (رنگارنگی) و «إعْتِراض» (مخالفت) مراحل سه گانه ای است که آنها را در کتاب منع تدوین الحدیث روشن ساخته ایم . هر که دوست دارد [در این زمینه آگاهی بیشتر به دست آورد] به آنجا رجوع کند .(2)

از امام صادق علیه السلام در تفسیر این سخن خدای متعال که : « وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ »(3) (گمراهان از شاعران پیروی می کنند) حکایت شده که فرمود :

نَزَلَت فی الذین غَيَّرُوا دينَ اللّه وَتَرَكُوا ما أَمَرَ اللّه ، ولكن هل رَأَيْتُم شاعراً قَطّ تَبَعَه أَحَدٌ ، إنّما عَنَى بذلك ، الَّذين وَضَعُوا ديناً بآرائهم ، فَتَبَعَهُم النّاسُ عَلَى ذلك ؛(4)

این آیه ، درباره کسانی فرود آمد ، که دین خدا را تغییر دادند و امر خدا را واگذاشتند . آیا هرگز دیده اید که کسی شاعری را بپیرود ؟! مقصود این آیه ، آنان اند که دینی را با آرای خود ساختند و مردم از آنان پیروی کردند .

۱- ۱ . نهج البلاغه : ۵۳ ، خطبه ۱۷ .

۲- ۲ . منع تدوین الحدیث : ۲۸۷ _ ۲۹۳ .

۳- ۳ . سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۴ .

۴- ۴ . تفسیر قمی ۲ : ۱۲۵ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۱۳۳ ، حدیث ۳۳۴۰۴ .

نیز از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه که « اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابا مِن دُونِ اللَّهِ »(1) (بی آنکه به خدا اعتنا کنند ، دانشمندان و رهبانانشان را اَربابان خود گرفتند) روایت شده که فرمود :

أَما أَنَّهم لَم یَتّخُذُوهم آلهةً إلاّ أَنّهم أَحَلُّوا لَهم حَراماً وَحَرَّموا علیهم حَلالاً فَاتَّبَعُوهم ؛(2)

هان ! بدانید که آنان اَحبار و رُهبان هاشان را خدایانِ خود نساختند جز اینکه رهبان ها برایشان چیزهایی را حرام و چیزهایی را حلال کردند و آنان هم از ایشان پیروی کردند .

پیش از این ، به کلام انس بن مالك با حجّاج پی بردیم و این سخن انس که گفت : «حجاج دروغ بافت ، قرآن به مسح نازل شد» و سخن ابن عباس با رُبَیِّع که گفت : «مردم جز شستن پاها را بر نمی تابند و در قرآن جز مسح را نمی یابم» و دیگر سخنان .

همه اینها بر لزوم پیروی از سخن وحی و آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان سنت آورده است ، تأکید دارند .

اما این روایتِ ابن عُمَر از پیامبر صلی الله علیه و آله که چون آن حضرت بار سوم [اعضای وضو را] شست ، فرمود : «این وضوی من و وضوی پیامبران قبل از من است» دلالت ندارد که این فعل ، به نحو سنت انجام شد ، بلکه بیشتر بر عدم مشروعیتِ این فعل برای مردم رهنمون است و اختصاصِ آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله می رساند ؛ زیرا پیامبر آن را بعد از شستن مرتبه دوم (که فضیلت دارد) آورد و فرمود : «هر که دو بار بشوید ، دو پاداش دارد» یا

ص: ۵۱۴

۱- ۱ . سوره توبه (۹) آیه ۳۱ .

۲- ۲ . تفسیر عیّاشی ۲ : ۸۶ ، حدیث ۴۷ و صفحه ۸۷ ، حدیث ۴۹ ؛ وسائل الشیعه ۲۷ : ۱۳۴ ، حدیث ۳۳۴۰۹ .

«دو بار پاداش داده می شود» که معنای دیگری است بر اینکه شستن بار دوم ، سنت است ، به خلاف تصریح آن حضرت در بـار سوم به این جمله که : «این وضوی من و وضوی انبیـای پیش از من است» تـا دلالـت کنـد که این فعل ، از مختصاتِ پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد ؛ زیرا آن را برای خودش (نه دیگران) مُعَیَّن ساخت .

بنابراین ، این حدیث ، برای نفی سه بار شستن دلالت بیشتر دارد تا اینکه دلیل بر آن باشد .

بعیـد نمی نماید که این سخن امام صادق علیه السلام که : «هرکس معتقد نباشد که یک بار شستن او را کفایت می کند ، بر دو بـار شستن پاداشـی دریـافت نمی دارد» برای نفی شسـتن بار سوم و [نکوهش] تعمّق در دین و شسـتن زیاد اعضای وضو ، آمده باشد .

اما این موضوع که «معاویه در هنگام مسح سر ، مشتی آب تازه برگرفت و آن را بر وسط سرش ریخت تا حدی که قطره های آب از سرش می چکیـد ــ یا نزدیک بود فرو چکد ــ سپس از پیش سر تا پشت آن و بر عکس ، مسح کشید» در وضوهای بیانی دیگر دیـده نمی شود مگر در آنچه از عبد اللّه بن زید بن عاصم و رُبَیِّع (دختر مُعَوِّذ) حکایت شده است و حتی این عمل ، در روایاتی که به طور صحیح از عثمان روایت شده ، وجود ندارد .

ما در چگونگی نسبت این خبر به عبـد اللّه بن زیـد و سیر فقهی این مسئله (و دیگر فروعات) در مجلـدات آینـده این کتاب ، اشاره خواهیم کرد ؛ لیکن در اینجا لازم است اشاره کنیم که موضوع مسح سر از روزگار معاویه تغییر یافت و حکمِ آن ناپیدا شد ، حتی فقهای مذاهب چهارگانه ، شستن سر را به جای مسح آن جایز می شمارند ، هر چند بعضـی از آنها به کراهتِ این کار قائل اند .

باری ، امروزه «مسح سر» به عنوان یک حکم الزامی ، در وضوی مسلمانان مذاهب

چهارگانه اهل سنت ، نمی باشد .(۱)

این ، اشاره گذرایی به این مسئله بود ، تفصیل آن را به جلدهای دیگر این کتاب وامی نهیم .

اکنون ، به اصل بحث باز می گردیم و بیان وضوی ثلاثی غَسْلی را نزد پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت ، پی می گیریم .

۱. فقه حَنَفی

حنفیه بر وضوی ثلاثی غَسْلی ، اتفاق نظر دارند . با مراجعه به کتاب های مهم آنان می توان به این حکم پی بُرد ؛ مانند : شرح معانی الآثار ، اثر طَحاوی (م۳۲۱ه) ، احکام القرآن ، اثر جَصّاص (م۳۷۰ه) ، المبسوط ، اثر سرخسی (م۴۸۳ه) ، بدائع الصنائع ، اثر کاشانی (م۵۸۷ه) ، شرح فتح القدیر ، اثر ابن هَمّام (م۶۸۱ه) ، عمده القاری ، اثر عَیْنی (م۸۵۵ه) ، الفتاوی الهندیّه ، و دیگر کتاب ها .

اکنون ، متنی را که از کتاب المبسوط (اثر سرخسی) گرفته ایم ، می آوریم .

محمد بن حسن شیبانی ، فروع فقهی ابو حنیفه را نوشت و نام کتابش را المبسوط گذاشت . سپس محمد بن احمد مَرْوزی ، این کتاب را خلاصه کرد و آن را المختصر نامید . آن گاه ، شمس الدین سرخسی ، المختصر را شرح داد و آن را المبسوط نام نهاد .

۱- ۱ . در «الفقه علی المذاهب الأربعه (جزیری) ۱ : ۵۷» در بیان وضوی حنفیه ، آمده است : هرگاه سرش را به همراه صورت بشوید ، از مسح کفایت می کند . و درباره وضوی مالکیه ، می گوید : فرض چهارم : مسح همه سر از رستنگاه مو [در پیشانی] تا گودی پشت سر (همان ، ص۵۸) . می دانیم که مالکی ها گرفتن آب جدید را برای [مسح] سر ، شرط می کنند و اینکه مکلف دستش را از جای رویش موها تا گودی پشت سر بکشد تا شستن حاصل شود . و درباره وضوی شافعیه ، می گوید : هرگاه به جای مسح سر ، آن را بشوید ، کفایت می کند ، لیکن خلاف آن اَولی است (همان ، ص۶۱) . و درباره وضوی حنابله ، می گوید : شستن سر از مسح آن بسنده است (چنان که دیگران گفته اند) به شرط کشیدن دست بر سر ، و این کار (چنان که دریافتی) مکروه می باشد (همان ، ص۶۲) .

ما آرای ابو حنیفه را از این کتاب گرفته ایم و بر نقلِ متنِ المختصر (مَرْوَزی) بسنده می کنیم ، اگر به شرح سرخسی نیاز نیابیم .

درباره وضو ، از وی نقل شده که :

سپس سه بار صورتش را شست ، آن گاه ساقِ دستانش را سه بار سه بار شست و شو داد ، پس از آن ، سر و گوش هایش را یک بار مسح کشید .

سرخسی در شرط این عبارت می نویسد :

سنت در مسح _ نزد ما _ یک بار ، با یک آب است . و در المجرّد از ابو حنیفه ، سه بار با یک آب ، نقل شده است .

در ادامه ، می خوانیم :

پس از آن ، پاهایش را تا برآمدگی روی آن ، سه بار سه بار ، شست .(۱)

۲ . فقه مالکی

مالکیه ، شیوه عثمان را در وضو ، می پیماید . هر کس کتاب های مهم آنها را بخواند ، به این حقیقت پی می برد ؛ مانند : اَحکام القرآن ، اثر قُرطُبی (م۳۴۰ه) ، احکام القرآن ، اثر ابن عربی (م۵۴۳ه) ، بدایه المجتهد ، اثر ابن رشد (م۵۹۵ه) ، المُدَوَّنه الکبری و المُوَطَّأ ، اثر مالک (م۱۷۹ه) و دیگر کتاب ها .

متن زیر را از کتاب المُوَطَّأ می آوریم . حدیث نخستِ «باب العمل فی الوضوء» (از کتاب الطهاره) چنین است :

برایم حدیث کرد یحیی بن مالک ، از عَمْرو بن یحیی مازنی ، از پدرش ، که به عبد اللّه بن زید بن عاصم (جد عَمْرو بن یحیی مازنی ، وی از اصحاب پیامبر بود) گفت : آیا می توانی به من نشان دهی که رسول خدا چگونه وضو می ساخت ؟ عبد اللّه بن زید ، پاسخ داد : آری .

۱- ۱ . بنگرید به ، المبسوط (سرخسی) ۱ : ۷ .

آن گـاه آب وضـویی خـواست ، بر دسـتش ریخت و دو بـار دو بـار دسـتانش را شـست و شـو داد ، سـپس سه بـار مضـمضه و استنشاق کرد ، پس از آن سه بار صورتش را شست ، آن گاه دستانش را دو بار دو بار تا آرنج شست و شو داد .

سپس سـر را پشت و رو ، با دست مسح کشـید ، از پیش سـر آغازید و تا پشت سر دست کشید و به همین ترتیب ، از پشت سر به طرف جلو دست کشید تا به مکان نخست بازگشت .

پس از آن پاها را شست .(۱)

مالک در المُوَطَّأ شمارِ شستن را به یک بار و دو بار و سه بار ، مشخص نمی سازد و بابی را در اِفراد و تثنیه و تثلیث (یک بار و دو بار و سه بار شسـتن) منعقد نمی کند ، تنها به همین روایت بسـنده می کند که در آن ، جز شستن سه مرتبه صورت و شست و شوی پاها ، نیامده است .

لیکن ابن رشد قُرطبی مالکی ، می گوید :

علمـا اتفـاق دارنـد بر اینکه اعضـای غَسـلی وضو را بایـد یـک بـار یـک بـار (به طور کامل) شـست ، و دو بار و سه بار شسـتن مستحب است .(۲)

مـالکی هـا از قول مالک و دیگر روایات ، نتیجه گرفته انـد که سه بار شسـتن نیز منـدوب می باشـد و وضوی مُجزی است ، هر چند با شستن یک بار ــ به طور کامل ــ وضو ، تحقق می یابد .

ابن عربی در احکام القرآن تحقیق منحصر به فردی دارد ، می گوید :

این سـخن راوی که پیـامبر صـلی الله علیه و آله دو بـار و سه بـار وضو می سـاخت ؛ بـا یـک بار ، آب ، همه عضو را در بر می گرفت و بار دوم و سوم را زیادی می آورد [ادعای] غیبی است که آدمی آن را درک نمی کند .

۱- ۱ . الموطأ ۱ : ۱۸ ، کتاب الطهاره ، حدیث ۳۲ .

۲- ۲ . بدایه المجتهد ۱ : ۹ ، باب ۲ ، مسئله ۷ .

راوی ، تنها دید که پیامبر صلی الله علیه و آله برای هر عضوی ، یک بار آب بر می دارد ، از این رو ، گفت که پیامبر یک بار [یک بار] وضو می ساخت . این سخن ، به لحاظ صورت و معنا ، حرف درستی است ؛ زیرا قطع داریم که اگر در یک بار ، آب همه عضو را فرا نمی گرفت ، آن حضرت ، بار دیگر آب بر می داشت .

اما هنگامی که پیامبر در هر عضو ، بیش از یک مشت یا دو مشت آب بر می داشت ، نمی توانیم ثابت کنیم که در مشت اول ، آب ، همه عضو را در بر می گرفت و واجب انجام می یافت ، و مشت های بعدی ، زیادی ریخته می شد یا در بار اول و دوم ، آب ، همه عضو را فرا نمی گرفت (و به حسب آب و وضعیت نظافت اعضای وضو) بر ریختن آب می افزود و در ریختن آب کم و زیاد بر اعضا ، راه آسانی را نشان داد .

دانای حقیقی خداست ، شاید پیامبر صلی الله علیه و آله با تکرار این کار ، می خواست برای امت گشایش پدید آورد ؛ چرا که بیشتر آنها با یک بار ، نمی توانند آب را به همه اعضا برسانند . پیامبر ، به آنان لطف کرد و کمترین حالات [و توان] آنها را برای رهایی از تکلیف در نظر گرفت .

از این روست ، که مالک در وضو ، یک بار و دو بار و سه بار را مشخص نمی سازد مگر جاری شدن کامل آب بر اعضا .

می گوید : «احادیث ، در دفعات شستن مختلف اند» مقصود اختلافی است که روشن می سازد مراد ، فراگیری آب به همه اعضای وضو ، به طور کامل است ، نه شمار صوری دفعات .

پیامبر صلی الله علیه و آله ــ چنان که گذشت ــ صورتش را به سه مشت آب و دست هایش را با دو مشت آب ، شست ؛ زیرا صورت ، فرو رفتگی هایی دارد ، گرد و مُحدَّب است ، آب با یک بار ــ در بیشتر وقت ها ــ بر همه آن جاری نمی شود ، به خلاف ساق دست که هموار است و آب به آسانی همه آن را در بر می گیرد و جریان آب بر آن ، بیشتر از جریان آن بر صورت است .

ص: ۵۱۹

اگر گفته شود : پیامبر صلی الله علیه و آله یک بار یک بار وضو می گرفت و می فرمود : «این وضویی است که خدا نماز را بی آن نمی پذیرد» و دو بار دو بار وضو می ساخت و می فرمود : «هر که دو بار وضو گیرد ، خدا دو بار پاداشش می دهد» ، سپس سه بار سه بار وضو گرفت و فرمود : «این وضوی من و وضوی انبیای قبل از من ، وضوی پدرم ابراهیم است» و اینها دلالت دارند که شمار دفعات شستن اعضا ، افزون بر «اسباغ» (رساندن آب بر همه اعضا) متفاوت می باشد که بر حسب آن پاداش دو برابر می گردد .

می گوییم : این احادیث ، صحیح نیستند . در هر زمان و در هر مجلسی شما را سفارش کردم که خود را به احادیثی که سند صحیح ندارند ، سرگرم مسازید . چگونه چنین اصلی را می توان بر اخباری بنا نهاد که اصالت ندارند .

افزون بر این ، برای این اخبار می توان تأویل درستی را ارائه داد و گفت : اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله یک بار یک بار وضو ساخت و گفت : «این وضویی است که خدا نماز را جز به آن نمی پذیرد» بر اساس ظاهر این احادیث ، کمترین تکلیف الزامی می باشد که همان جاری ساختن آب بر همه اعضاست .

سپس پیامبر ، با دو مشت آب وضو ساخت و فرمود : «هرگاه دو بار دو بار وضو گیرد ، پاداش دو برابر دارد» در زحمت هر مشت آب ، یک ثواب .

و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار سه بار وضو گرفت و فرمود : «این وضوی من است ...» بدان معناست که این کار را از باب مدارا به امتم انجام دادم و بر ایشان سنت ساختم . از این رو ، بیش از سه بار کراهت دارد ؛ زیرا مشت اول ، عضو را برای جاری شدن آب آماده می سازد و ژولیدگی آن را برطرف می سازد ، مشت دوم ، چرک و چربی و آلودگی های عضو را می شوید ، و مشت سوم آن را پاک می سازد .

اگر کسی عقلش به اینها نرسد، بادیه نشینی خشک مغز است، باید نرم خویی را در پیش گیرد تا علم بیاموزد و شیوه وضو را دریابد و به آن اقدام کند .

از این روست که گفته اند : «هر که بر سه بار بیفزاید ، بدی و ظلم کرده است» (پایان سخن ابن عربی) .(1)

نیز از ابن عربی رسیده که : هرگاه وضو می گیری ، سعی کن میان مسح پاها و شستن آنها جمع کنی ، که این کار اولی است (2).

می گویم : ما تحقیقی نزدیک به آنچه ابن عربی می آورد ، داریم که در پایان بحث روایی این پژوهش _ به خواست خدا _ خواهیم آورد ، پس با همراه باشید .

۳ . فقه شافعی

علمای شافعی در احکام ، کتاب های فراوانی نوشته اند . با مراجعه به کتاب های مهم آنان می توانیم بر وضوشان پی ببریم و اینکه وضوی آنها _ در اصول _ از وضوی مذاهب دیگر اهل سنت جدا نیست و از آنچه عثمان حکایت کرده ، اثر پذیرفته است .

مهم ترین کتاب های شافعی ، عبارت اند از :

الأُمّ ، اثر شافعی (م۲۰۴ه) ، المختصر ، اثر مُزَنی (م۲۶۴ه) ، اختلاف العلما ، اثر مَرْوَزی (م۲۹۴ه) ، معالم السُّنَن ، اثر خَطّابی (م۳۸۸ه) ، المهذّب ، اثر فیروزآبادی (م۴۷۶ه) ، المجموع ، اثر نَووی (م۶۷۶ه) ، فتح الباری ، اثر عَسْقلانی (م۸۵۲ه) و دیگر کتاب ها .

این وضو را شافعی از ابن عباس نقل می کند که گفت : رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفت ، دستش را در ظرف آب فرو برد ، یک بار استنشاق و مضمضه کرد ، سپس دستش را در آب فرو برد ، یک بار آب بر صورت و یک بار بر دستانش ریخت ، و سر و گوش هایش را یک بار مسح کشید .

سپس وی روایتی را از حُمران (از موالیان عثمان) از عثمان نقل می کند که وی در

۱- ۱ . احکام القرآن (ابن عربی) ۲ : ۷۷ _ ۷۸ ، مسئله ۴۸ .

۲- ۲ . کتاب الوصایا : ۱۴۳ ، چاپ اعلمی .

«مقاعد» با سه بار شستن اعضا ، وضو می ساخت .(۱)

آن گـاه ، شـافعی می گویـد : میـان وضوی پیامبر و وضوی عثمان اختلافی وجود نـدارد . پیامبر هنگامی که با یک بار شسـتن اعضـا وضو می سـاخت ، کمال و اختیار ، سه بار شسـتن بود [و گرنه] یک بار کفایت می کرد ، پسـندیده آن است که انسان صورت و دستان و پاهایش را با سه بار شستن ، درخشان سازد ، و همه سر را مسح کشد .

اگر شـخص در شسـتن صورت و دست ها و پاها ، بر یک بار (که آب همه اعضای وضو را فرا گیرد) بسـنده کند ، همین او را کفـایت است ؛ و اگر در مسـح سـر به همـان آبی که در دسـتانش هست ، یک بار مسـح بکشـد ، او را کفایت می کنـد و این کمترین عملی است که باید انجام دهد .

و اگر انسـان ، بعضـی از اعضـا را یـک بـار و بعضـی از آنها را دو بار و بعضـی را سه بار بشویـد ، او را کفایت می کنـد ؛ زیرا هر گاه در همه آنها یک بار بسنده باشد ، در بعضی از آنها نیز یک بار بسنده است .

سپس عثمان روایت عبـد اللّه بن زیـد بن عاصم را نقل می کند و بعد از آن می گوید : دوست نمی دارم که وضو گیرنده ، بر سه بار شستن بیفزاید ، و اگر این کار را کرد ــ اِن شاء اللّه ــ کراهت ندارد .(۲)

۴ . فقه حَنبلی

وضو نزد حنبلی ها ــ در اصول ــ با مـذاهب دیگر اهل سـنت ، اختلافی ندارد . همه آنها از احادیثی که پیش از این ذکر شد ، سرچشـمه می گیرد . مـا عوامـل دست یازی عثمان به این وضو را روشن ساختیم و بیان کردیم که چگونه حاکمان از سـر کینه توزی با طالبیان ، این وضو را پذیرفتند و آن را در راستای شناسایی آنان به کار می بردند .

۱- ۱ . الأُمّ ۱ : ۳۲ ــ ۳۳ .
۲- ۲ . الأُمّ ۱ : ۳۲ .

افزون بر مسند احمد ، دو کتاب هست که می توان احکام فقه حنبلی را از آنها به دست آورد ؛ یکی از آنها مسائل عبد اللّه بن احمد (فرزند احمد) می باشد و دیگر مسائل احمد که ابو داود ، سلیمان بن اَشعث سجستانی آنها را گرد آورده است .

مشهورترین کتاب های فقه حنبلی ها عبارت اند از :

المغنی ، اثر ابن قُدامه (م۶۲۰ه) ، المُحَرَّر فی الفقه ، اثر ابن تَیمیّه (م۶۵۲ه) ، الإنصاف ، اثر مرداوی (م۸۸۵ه) .

بـدین جهت که مسـند احمد از قدیمی ترین مصادر است ، ما بعضـی از روایات را از این کتاب می آوریم تا به حقیقت حال ، پی ببریم .

احمد ـ به سـندش ـ از بُسْـِر بن سعید ، از عثمان ، روایت می کند که : وی در «مقاعد» وضو می گرفت ، صورت را سه بار و دستانش را سه بار سه بار می شست ، سپس سر و پاهایش را سه بار سه بار ، مسح می کشید .(۱)

و از بُسر بن سعید ، از عثمان ، روایت می کند که : وی ، سه بار سه بار ، وضو می ساخت .(۲)

نیز روایت دیگری را از حُمران از عثمـان می آورد که : وی صورت را سه بـار می شـست ، سـپس دست ها را تا آرنـج سه بار شست و شو می داد ، آن گاه سرش را مسح می کشید ... پس از آن ، پاها را تا برآمدگی روی پا ، سه بار می شست .(۳)

و از حُمران از عثمان روایت می کند که وی در «مقاعد» وضو می ساخت ... اعضای وضو را سه بار سه بار ، می شست .(۴)

۱- ۱ . مسند احمد ۱ : ۶۷ ، حدیث ۴۸۷ .

۲- ۲ . مسند احمد ۱ : ۶۷ ، حدیث ۴۸۸ .

۳- ۳ . مسند احمد ۱ : ۵۹ ، حدیث ۴۱۸ .

۴- ۴ . مسند احمد ۱ : ۶۸ ، حدیث ۴۹۳ .

با وارسی روایات عثمان در مسند احمد می توان دریافت که وی تنها روایات وضوی ثلاثی غَسْلی را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند و حتی یک روایت از آن حضرت نمی آورد که به یک بار یا دو بار شستن ، وضو ساخت .

روایات وضوی ثلاثی غَسْلی ــ در مسند احمد ــ بیش از دوازده روایت است ؛ در بعضی از آنها آمده است که وی سه بار سر را مسح کشید و نیز سه بار پاها را شست مگر یک روایت که در آن آمده است : و سرش و روی پاهایش را مسح کشید .(۱)

از حدیث نخست (روایت بُسْر از عثمان) که در آن می خوانیم : «سپس سر و پاهایش را سه سه ، مسح کشید» مسح بر پاها استفاده می شود .

می نگریم که احمد ، وضوی عثمانی را سازگار با نظر متوکل و حکومت بنی عباس (که امتداد خط مشی امویان و عثمان در وضوست و به امام علی علیه السلام نیز منسوب است)(۲) نقل می کند . ما نمی خواهیم احمد را به دروغ گویی یا جعل حدیث متهم کنیم ؛ چرا که وی بسیاری از فضائل امام علی علیه السلام را نقل می کند ، لیکن فقهای سه گانه دیگر ــ در دوران امویان و عباسیان ــ نزد اشخاصی شاگردی کردند که به حکومت وابسته بودند ، از اساتید اموی و عباسی علم می آموختند .

از این رو ، بعید به نظر نمی رسد که آنچه را اینان دریافت داشتند ، از حکام اثر پذیرفته باشد ؛ زیرا حاکمان به تدوین فقه و حدیث فرمان دادند ، به همین جهت ، می بینیم که آنان دیدگاه امام علی علیه السلام و عبد اللّه بن عباس و اَوس بن اَبی اَوس و عَبّاد بن تمیم (و دیگران) را در وضو ، جز به ندرت ، نمی آورند و در بیشتر وقت ها نظرات آنان را به آنچه خود می پسندند ، تحریف می کنند .

* * *

۱ــ ۱ . مسند احمد ۱ : ۵۸ ، حدیث ۴۱۵ .

۲ــ ۲ . مسند احمد ۱ : ۸۲ و ۱۱۰ و ۱۱۴ ، حدیث ۶۲۵ و ۸۷۲ و ۹۱۹ .

از آنچه گذشت ، به دست می آید که مذاهب چهارگانه اهل سنت ، در وضوشان با هم اتحاد دارند و در نقاط زیر با هم مشترک اند :

محبوبیت شستن بار سوم ، در اعضای غَسْلی و تأکید بر اینکه این کار ، سنت پیامبر است .

لزوم شستن پاها ، چون رسول خدا آنها را شست .

شستن دست ها به همراه آرنج ها .

جایز بودن شستن سر ، هر چند بعضی آن را مکروه دانسته اند .

اما اعضای وضو و ارکان آن ، نزد همه مسلمانان (به پیروی از قرآن) یکی است که همان «شستن صورت» ، «شستن دست ها» و «مسح سر» می باشد و در پاها اختلاف دارند که آیا باید مسح کشید یا باید شسته شود ، و اینکه همه سر را باید مسح کشید یا بعضی از آن را و ...

باری ، مذاهب چهارگانه اهل سنت ، در شستن سه بار اعضای غَسْلی و نیز جواز شستن سه بار پاها ، اتفاق نظر دارند ، حتی آنان شستن سر را ــ به جای مسح آن ــ جایز می شمارند ، لیکن بعضی از آنها به کراهت شستن سر معتقدند .

بدین ترتیب ، می توانیم به مدرسه وضوئی در عهد عباسی اول ، مکتبِ «سه بار شستن اعضای غَسْلی و شستنِ اعضای مَسْحی» اطلاق کنیم .

چنان که روشن گشت علوم آنها تدوین شد و فروعاتشان رو به فزونی نهاد و شیوه های استدلال مختلفی یافت و پس از آنکه مذهب ها روایی بودند ، مذاهبِ فتوایی پایه گذاری شد و مسائل شرعی به شکل فتواهایی گریز ناپذیر درآمدند .

واجبات وضو ، در مذهب ابو حنیفه ، چهار چیز است : شستن صورت ، شستن دست ها به همراه آرنج ها ، مسح یک چهارم سر (یک چهارم سر را به اندازه کف دست دانسته اند و بر این باورند که اگر شخص ، سر را به همراه صورت بشوید ، از مسح کفایت می کند ، لیکن کراهت دارد) و شستن پاها به همراه قوزک پا .

ص: ۵۲۵

حنفی ها می گویند : شستن همه عضو ، یک بار واجب است و شستن بار دوم و سوم ــ بر اساس روایت صحیح ــ سنتِ مؤکد می باشد .

واجبات وضو ، در مذهب مالکی ، هفت چیز است : نیت ، شستن صورت ، شستن دست ها به همراه آرنج ، مسح همه سر (و اگر شخص سرش را بشوید ، از مسح بسنده است جز اینکه مکروه می باشد) شستن پاها به همراه قوزک پا ، موالات ، دست کشیدن روی اعضای غَسْلی .

مالکی ها می گویند : شستن بار دوم و سوم ، در هر عضو غَسْلی ــ حتی در پاها ــ از فضائل به شمار می رود .

واجبات وضو ، در مذهب شافعی شش چیزند : نیت ، شستن صورت ، شستن دو دست به همراه آرنج ، مسح بعضی از سر هر چند اندک باشد (و هرگاه شخص ، به جای مسح ، سر را بشوید ، او را کفایت می کند ، لیکن خلاف این کار اولی است و مکروه نمی باشد) شستن پاها به همراه برآمدگی پشت آن ، ترتیب بین اعضای وضویی که در قرآن ذکر شده است .

شافعی ها می گویند : شستن بار دوم و سوم ، سنتِ مستحب و مندوب است .

واجبات وضو ، در مذهب حنبلی ، شش چیز است : شستن صورت ، شستن دست ها به همراه آرنج ، مسح همه سر (و شستن سر از مسح کفایت می کند ، اما این کار مکروه است) شستن پاها به همراه قوزک پا ، ترتیب ، موالات .

حنبلی ها می گویند : شستن مرتبه دوم و سوم ــ در اعضای غَسْلی ــ سنت مستحب و مندوب می باشد .(۱)

ص: ۵۲۶

۱- ۱ . واجبات وضو را از مأخذ زیر برگرفته ایم : الفقه علی المذاهب الأربعه ، اثر جَزیری ، جلد اول ، باب الوضوء (برای آگاهی بیشتر به این کتاب مراجعه کنید) .

وضوی ثُنایی مَسْحی در دوره عباسیان

اشاره

پس از آنکه سیمایی از مذاهب چهارگانه اهل سنت در ذهنمان ترسیم شد و به اهداف حکام در جذب و خریدن فقها پی بردیم و ریشه های وضوی ثلاثی (و چگونگی اثر پذیری مذاهب چهارگانه را از آن در عهد عباسی) روشن ساختیم ، بجاست سیر تاریخی مسئله وضو و چگونگی آن را نزد مکتب تعبد محض (که به اهل بیت علیهم السلام نمود می یابد) در این دوران ، بنگریم .

هرگاه معاصر بودن ابو حنیفه و مالك را با دولت امویان و شاگردی آنها را در آن ، مدّ نظر قرار دهیم ، در می یابیم که شافعی و احمد ، نسخه تکراری فقه مالك و ابو حنیفه در دوران عباسی است ، هر چند هر کدام از آن دو ، اصول ویژه خود را دارند . در اینجا باید دیدگاه امامان اهل بیت علیهم السلام را دریابیم و به چگونگی امتداد وضوی آنان در دوره عباسی ، پی ببریم .

از حدیث وضوی امام باقر علیه السلام شروع می کنیم که در دوران اموی صادر شد ، سپس وضوی امامان از نسل آن حضرت را در پی می آوریم و راز تأکید آنها را بر بیان بعضی از جزئیات وضو روشن می سازیم .

شایان ذکر اینکه ــ چنان که در گذشته گفتیم ــ امام باقر علیه السلام در وضو تقیه نمی کرد ؛ زیرا وضویی را که آن حضرت توصیف می نمود ، قابل خدشه از سوی تابعان و مذاهب دیگر نبود . آن حضرت بر شستن یک بار و دو بار تأکید داشت که در احادیث نبوی ، به تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت است و در کتاب های صحاح و مسانید می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله همین گونه وضو می گرفت .

اما تأکید عثمان بر شستن بار سوم ، مورد اختلاف است .

باری ، آنچه را امام باقر علیه السلام مطرح می ساخت ، میان مسلمانان ، اتّفاقی [و خدشه ناپذیر] است و اختلافی در آن وجود ندارد .

ص: ۵۲۷

اکنون بعضی از روایات آن حضرت را می آوریم :

روایت اول

زُراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود : آیا وضوی رسول خدا را برایتان حکایت نکنم ؟ گفتیم : چرا .

امام علیه السلام کاسه بزرگی را که در آن مقداری آب باشد ، خواست . آن را پیش روی خود گذاشت ، آستین ها را بالا زد ، سپس کف دست راست را در آب فرو بُرد و فرمود : «هرگاه دست پاك باشد [وضو] این چنین است» آن گاه مشت را پر آب کرد و بر پیشانی نهاد و فرمود «بسم اللّه» و آب را بر اطراف ریش جاری ساخت و سپس دست را بر صورت و ظاهر پیشانی ، یک بار کشید .

پس از آن ، دست چپ را در آب فرو بُرد و آن را پر آب کرد و بر آرنجِ دست راست نهاد و کف دست را بر ساق آن گذراند تا اینکه آب بر اطراف انگشتان جاری گشت .

آن گاه مشت راست را پر آب کرد و بر آرنج چپ گذاشت و کف دست را بر ساق آن مرور داد تا آب بر اطراف انگشتان جاری شد .

و پیش سر و پشت پاها را با تری دست چپ و باقی مانده رطوبت دست راست مسح کشید .

راوی می گوید [سپس] امام باقر علیه السلام فرمود : خدا یکی است و یک [مرتبه] را دوست می دارد . سه مشت آب برای وضو ، تو را کفایت می کند : یکی برای صورت ، دو تا برای دو دست ؛ و با تری دست راست ، پیشانی ات را مسح می کشی و با باقیمانده تری آن ، روی پای راست را مسح می کنی ، و با رطوبت دست چپ ، روی پای چپ را مسح می کشی .

زُراره می گوید ، امام باقر علیه السلام فرمود : شخصی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره وضوی

رسول خدا پرسید ، آن حضرت مثل این حدیث را بیان داشت .(۱)

روایت دوم

از زُراره و بُکَیر ، روایت شده که از امام باقر علیه السلام درباره وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند . آن حضرت ، طشت یا ظرفی را که در آن آب باشد ، خواست . دست راست خود را در آن فرو بُرد ، مشتی آب برگرفت و آن را بر صورت ریخت و بدین وسیله صورت را شست . سپس کف دست چپ را در آب فرو بُرد ، مشتی آب برگرفت و بر ساق دست راست ریخت و به وسیله آن ، دست راست را از آرنج تا کف شست (آب را از کف به آرنج بر نمی گرداند) آن گاه کف دست راست را در آب فرو بُرد ، و با آن مشتی آب بر ساق دست چپ ــ از ناحیه آرنج ــ ریخت و مانند دست راست آن را شست . پس از آن ، سر و پاهایش را با تری کف دست ها ــ بی آنکه آنها را به آب جدیدی بزند ــ مسح کشید .

راوی می گوید : آن حضرت ، انگشتان را زیر بند کفش ها نمی بُرد .

سپس فرمود : خدای متعال می فرماید : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاَةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ » (ای کسانی که ایمان آوردید ، هرگاه سوی نماز برخاستید ، صورت و دست هاتان را بشویید) انسان نباید چیزی از صورت را نشسته وانهد ؛ و به شستن دست ها تا آرنج امر کرد ، انسان نباید جایی از دو دست را تا آرنج نشسته واگذارد ؛ زیرا خدای متعال می فرماید : « فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ » ؛ صورت و دست هاتان را تا آرنج ها بشویید .

۱- ۱ . الکافی ۳ : ۲۵ ، صفه الوضوء ، حدیث ۴ ؛ من لا یحضره الفقیه ۱ : ۳۶ ، باب صفه وضوء رسول اللّه ، حدیث ۷۴ . روایتی را که امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند ، در بحث «دوران امام علی علیه السلام » گذشت . این روایت در «کنز العمال ۹ : ۱۹۶ ، حدیث ۲۶۹۰۸» آمده است .

سپس فرمود : « وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكَمْ وَأَرْجُلَكَمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ »(۱) (و سرها و پاهاتان را تا برآمدگی روی پا مسح کشید) هرگاه انسان جایی از سر یا قسمتی از پاها ــ میان برآمدگی روی پا تا اطراف انگشتان ــ را مسح کشد ، او را کفایت می کند .

راوی می گوید : پرسیدیم : «کعبین» کجاست ؟ فرمود : اینجا (یعنی مفصل پایین تر از استخوان ساق) پرسیدیم : این استخوان دیگر چیست ؟ فرمود : این جزو استخوان ساق است ، «کعب» پایین تر از این می باشد .(۲)

در جمله «لا ـ يَرُدُّها إلى المَرافق» (آب را از کف دست سوی آرنج بر نمی گرداند) و «ثمّ مَسَحَ رأسه وقَدَمَيْه ببُلَل كَفّه ، لم يُحْدِثْ لَهما ماءً جديداً» (سپس با تری کف دست ها ــ بی آنکه آنها را به آب تازه ای زند ــ سر و پاهایش را مسح کشید) اشاره به فعل بعضی از مردم است که آب را از سر دست سوی آرنج ها سرازیر می کنند و در مسح سر ، آب جدیدی را می گیرند و آن را جزو سنت پیامبر می شمارند .

راوی می خواهد تأکید کند که در شیوه وضوی امام باقر علیه السلام اثری از این عملکرد را مشاهده نکرد .

روایت سوم

از بُکَیر بن اَعْیَن ، از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : آیا وضوی پیامبر را برایتان حکایت نکنم ؟ آن حضرت ، کفی از آب با کف دست راست خود برداشت و با آن صورت را شست ، سپس با دست چپ کفی از آب برداشت و با آن دست راست را شست ، آن گاه با دست راست کفی از آب برداشت و با آن دست چپ را شست ، سپس به باقی آب دستان ، سر و پاها را مسح کشید .(۳)

۱- ۱ . سوره مائده (۵) آیه ۶ .

۲- ۲ . الکافی ۳ : ۲۵ ــ ۲۶ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۶ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۳۸۹ ، باب کیفیه الوضوء وجمله من أحکامه ، حدیث ۱۰۲۲ .

۳- ۳ . الکافی ۳ : ۲۴ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۲ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۳۹۰ ، حدیث ۱۰۲۳ .

روایت چهارم

از مُیَسِّر ، از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : آیا وضوی رسول خدا را برای شما حکایت نکنم ؟ سپس کفی از آب برداشت و آن را بر صورت ریخت ، آن گاه کف [دیگری از] آب برداشت و بر ساق دست ریخت ، پس از آن ، کف دیگری آب برداشت و بر ساق دستِ دیگرش جاری ساخت . آن گاه ، سر و پاهایش را مسح کشید .

سپس آن حضرت ، دستش را بر روی پا نهاد ، فرمود : این ، همان «کَعْب» است .

راوی می گوید : آن حضرت ، با دستش به پاشنه پا اشاره کرد ، سپس گفت : این ، «ظُنْبُوب» (درشت نی) است .(۱)

از این روایت (و آنچه در روایت دوم گذشت) در می یابیم که نشانه های اختلاف در مفهوم «کَعْب» و مناقشه ها در آن ، از دوران امام باقر علیه السلام آشکار شد .

روایت پنجم

از ابن اُذَیْنَه ، از بُکَیر و زُراره (فرزندان اَعْیَن) روایت شده که از امام باقر علیه السلام درباره وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند . آن حضرت ، طشت یا کاسه بزرگی را که در آن آب بود ، خواست . کف دو دستش را در آن شست ، سپس کف دست راست را در آب ظرف فرو برد و با آن صورتش را شست و از کف دست چپ برای شستن صورت مدد جُست .

سپس کف دست راست را در آب فرو بُرد ، مشتی آب برگرفت و با آن دست راست را از آرنج تا سر انگشتان شست (آب را به طرف آرنج بر نمی گرداند) پس از آن ، کف دست راست را در آب فرو برد و مشتی آب برگرفت و بر دست چپ (از آرنج به طرف کف دست) ریخت ، آب را سوی آرنج بر نمی گرداند (همان کاری را که با دست راست انجام داد) .

آن گاه ، با آبی که در کف دستانش بود (آب تازه ای را نگرفت) سر و پاهایش را تا

۱- ۱ . تهذیب الأحکام ۱ : ۷۵ با صفه الوضوء ، حدیث ۳۹ .

برآمدگی روی پا ، مسح کشید .(۱)

این حدیث (و نیز روایت دوم) دلالت دارند بر اینکه بعضی از مردم ، هنگام شستن دست ها [در وضو] آب را سوی آرنج سرازیر می کردند و برای مسح ، آب تازه ای می گرفتند .

راوی می خواهد تأکید کند که امام باقر علیه السلام در وضو ، آب را سوی آرنج ها بر نمی گرداند ، و برای مسح ، آب جدیدی نمی گرفت .

روایت ششم

از اَبان و جمیل بن دَرّاج ، از زُراره بن اَعْیَن ، نقل شده که گفت : امام باقر علیه السلام وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را برای ما حکایت کرد . کاسه بزرگی از آب خواست . دست راست را در آن فرو برد و کفی آب گرفت و آن را بر صورت (از بالای صورت) جاری ساخت . سپس دو طرف صورت را دست کشید .

آن گاه ، بار دیگر دست چپ را در ظرف فرو بُرد ، و آن را [پر آب کرد و] بر دست راست ریخت و اطراف آن را دست کشید . سپس بار دیگر دست راست را در ظرف فرو برد و آن را [پر آب کرد و] بر دست چپ انداخت (و همان کاری را که با دست راست کرد ، انجام داد) .

پس از آن ، با آبی که در دستانش باقی مانده بود (بی آنکه آنها را دوباره در ظرف آب فرو برد) سر و پاهایش را مسح کشید (۲).

روایت هفتم

از محمد بن مسلم ، از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : یکی از شما مشتی روغن

۱- ۱ . تهذیب الأحکام ۱ : ۵۶ ، حدیث ۷ ؛ الإستبصار ۱ : ۵۷ ، باب النهی عن استقبال الشعر ... ، حدیث ۱۶۸ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۳۹۲ _ ۳۹۳ ، باب کیفیه الوضوء و ... ، حدیث ۱۰۳۰ .

۲- ۲ . تهذیب الأحکام ۱ : ۵۵ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۶ ؛ الإستبصار ۱ : ۵۸ ، باب النهی عن استعمال الماء الجدید للرأس ، حدیث ۱۱۷۱ ؛ الکافی ۳ : ۲۴ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۱ .

می گیرد و با آن همه بدنش را چرب می کند ، آب راحت تر [و سیّال تر از این [است ، آیا وضوی رسول خدا را برای شما حکایت نکنم ؟ گفتم : چرا .

امام علیه السلام دست را در ظرف آب فرو برد ــ دستش را شست و شو نداد ــ کفّی از آب برگرفت و آن را بر صورت ریخت ، سپس همه دو طرفِ صورت را دست کشید ، آن گاه با دست راست ، کف دیگری آب برگرفت و آن را بر دست چپ ریخت و ساق دست راست را با آن شست . آن گاه کف دیگری آب برگرفت و ساق دست چپ را شست .

سپس با باقی مانده آب دستان ، سر و پاهایش را مسح کشید .(۱)

روایت هشتم

از اَبان و جَمیل ، از زُراره ، نقل شده که گفت : امام باقر علیه السلام وضوی پیامبر را برای ما حکایت کرد ، کاسه آبی خواست ، کفی از آب برگرفت و بر صورت ریخت ، سپس صورت را از دو طرف (به طور کامل) دست کشید ، سپس دست چپ را در ظرف فرو بُرد [مشتی آب برگرفت] و آن را بر دستِ راست ریخت و اطراف آن را دست کشید .

آن گاه ، بار دیگر دست راست را در ظرف فرو بُرد [آبی برگرفت] و آن را بر دست چپ ریخت ، و همان شیوه ای را که در دست راست به کار برد ، با این دست نیز انجام داد .

پس از آن ، با باقی مانده آب دست ، سر و پاهایش را مسح کشید ، و دو دست را بار دیگر [برای مسح] در آب فرو نبرد (۲).

روایت نهم

از داود بن فَرْقَد ، نقل شده که گفت ، شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود :

۱- ۱ . وسائل الشیعه ۱ : ۳۹۱ ، باب کیفیه الوضوء و ... ، حدیث ۱۰۶۲ ؛ الکافی ۳ : ۲۱ ، باب مقدار الماء الذی یجری ... ، حدیث ۱ (در این مأخذ ، راوی آغاز حدیث را می آورد و چگونگی وضوی آن حضرت را نمی آورد) .

۲- ۲ . الکافی ۳ : ۲۴ ، حدیث ۱ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۳۹۰ ، حدیث ۱۰۲۵ .

إنَّ أبی کانَ یقول : إنّ للوضوء حَدّاً ، مَن تَعَدّاه لَمْ یُؤْجَرْ .

وکانَ أبی یَقول : إنّما یَتَلَدَّدُ .

فقال له رَجُلٌ : وَما حَدُّه ؟ قال : تَغْسِلُ وَجْهَکَ وَیَدَیْکَ ، وَتَمْسَحُ رَأْسَکَ وَرِجْلَیْکَ ؛(۱)

پدرم می فرمود : همانا برای وضو ، حد و اندازه ای است ، هر که از آن فراتر رود ، پاداشی دریافت نمی دارد .

پدرم می فرمود : چنین کسی ، خود رأی است و لجاجت می ورزد .

شخصی پرسید : حد وضو چیست ؟ فرمود : صورت و دست هایت را بشویی و سر و پاهایت را مسح کشی .

علامه مجلسی ، واژه «تَلَدُّد» را برگرفته از «لُدَد» می داند که به معنای خصومت است ؛ یعنی کسی که از حد وضو تجاوز می کند و با خدا بگو مگو دارد و خود را در احکام او به زحمت می اندازد .(۲) سپس آنچه را ابن اثیر در النهایه در معنای «تَلَدُّد» آورده است ، نقل می کند .(۳)

شیخ حرّ عاملی ، بر این روایت ، تعلیق می زند و می نویسد : مقصود از «تَلَدُّد» تجاوز از حدّ وضوست . شخص [با این کار] خود را در حیرت و سر در گمی و زحمت می اندازد ، بی آنکه ثوابی دریافت دارد ؛ زیرا وی به بیش از مُسمای شستن و مسح ، امر نشده است .(۴)

پیش از این ، در معنای «تعدّی» (فراتر رفتن) سخنی را از امام باقر و صادق علیهماالسلام آوردیم . از امام باقر علیه السلام درباره این سخن امام علی علیه السلام که فرمود : «هذا وضوءُ مَن لم

۱- ۱ . الکافی ۳ : ۲۱ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۳ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۳۸۷ ، حدیث ۱۰۲۰ .

۲- ۲ . مرآه العقول ۱۳ : ۶۷ .

۳- ۳ . النهایه ۴ : ۲۴۴ ، باب اللام مع الدال .

۴- ۴ . وسائل الشیعه ۱ : ۳۸۷ ، حدیث ۱۰۲۰ ، بنگرید به پی نوشت حدیث .

یُحْدِث» (این وضوی کسی است که حدث پدید نیاورد) سؤال شد و راوی پرسید که : کدام «حدث» بالاتر از «بول» (ادرار) است ؟ امام علیه السلام فرمود :

إنّما یَعْنی بذلک التَعدّی فی الوضوء ، أن یَزیدَ عَلَی حَدِّ الوضوء ؛(۱)

مقصود آن حضرت ، تعدی در وضوست ؛ اینکه شخص بر حَدِّ وضو بیفزاید .

کُلَینی ــ به سندش ــ از حَمّاد بن عثمان ، روایت می کند که گفت : نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم ، آبی خواست ، کف خود را پر آب کرد و آن را به صورت فراگیر ساخت ، سپس کفِ [دست چپ] خود را پر آب کرد و آن را به دست راستش فراگیر ساخت ، آن گاه کف [دست راست] خود را پر آب کرد و آن را به دست چپ فراگیر ساخت .

پس از آن ، سر و پاهایش را مسح کشید و فرمود : «این وضوی کسی است که حدثی پدید نیاورد» آن حضرت از واژه «حدث» تعدی در وضو را در نظر داشت .(۲)

و از امام باقر علیه السلام رسیده است که فرمود :

إنّما الوُضوء حَدٌّ مِن حُدود اللّه ، لِیَعْلَمَ اللّهُ مَن یُطیعُهُ وَمَن یُعْصیه وَإنَّ المُؤْمنَ لا یُنَجِّسُهُ شیءٌ ، إنّما یَکْفیه مِثْلُ الدُّهن ؛(۳)

همانا «وضو» حدی از حدود الهی است [خدا با وضو بندگان را می آزماید] تا بداند چه کسی او را فرمان می برد و چه کسی او را عصیان می ورزد ! مؤمن را چیزی نجس نمی سازد ، او را مانند روغن مالی کردن ، کفایت می کند [همان اندازه که آب پوست را در بر گیرد] .

امام باقر علیه السلام در این سخن ــ همانند جدش امام علی علیه السلام ــ می خواهد به کسانی گوشه

۱- ۱ . بنگرید به ، معانی الأخبار : ۲۴۸ ، باب معنی الإحداث فی الوضوء ، حدیث ۱ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۴۰ ، باب اجزاء الغرفه الثانیه ، حدیث ۱۱۶۵ .
۲- ۲ . الکافی ۳ : ۲۷ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۸ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۳۷ ، باب استحباب غسل الیدین ... ، حدیث ۱۱۴۸ .
۳- ۳ . الکافی ۳ : ۲۱ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۳ ؛ تهذیب الأحکام ۱ : ۱۳۸ ، حدیث ۷۸ .

زنـد کـه از پیش خـود در دیـن فرو رفتنـد و در دین ، چیزی را در آوردنـد که بـاآن بیگـانه است و شسـتن را جـایگزین مسـح ساختنـد و بر شـمار شسـتن ها افزودنـد . همه اینها را با این اعتقاد انجام دادنـد که مصـداق اِسـباغ و اتمام (وضوی کامل و تام) است .

اینکه امام می فرماید : «یَکْفیه مِثْل الدُّهن» (چونان روغن مالی ، او را کفایت می کند) اشاره به عدم ضـرورت ، چند بار شستن است و اینکه طهـارت در وضو ، طهـارت حقیقی نمی باشـد ، بلکه طهـارت حکمی است [بـا فراگیری آب بر اعضـا] همچون روغن مالی کردن ، «وضو» تحقق می یابد ؛ چرا که مؤمن را چیزی نجس نمی سازد .

خلاصه

از آنچه گذشت ، نکات زیر به دست می آید :

۱ . امـام باقر علیه السـلام شسـتن بار سوم را ــ در وضو ــ بر نمی تافت و یک بار شسـتن را باعث اسـقاط تکلیف می دانست ، رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه وضو می ساخت .

اما شستن بار دوم ، سنت پیامبر است و پاداشی افزون دارد .

هر که یقین نیابـد که یـک بار شسـتن او را کفایت می کنـد ، بر دو بار شسـتن پاداشـی دریافت نمی دارد ؛ زیرا طهارت وضـو (همچون برطرف ساختن نجاست و مانند آن) طهارت حقیقی نمی باشد ، بلکه طهارت حکمی است ، می توان با یک بار ، آن را امتثـال کرد و تحقق بخشید ؛ چرا که مؤمن را چیزی نجس نمی سـازد ، در طهـارت او مقـداری آب (ماننـد مقـداری روغن برای چرب کردن عضو) بسنده است .

۲ . مسـح سـر و پاهـا ، بایـد بـا تری بـاقی مانـده در دست صورت گیرد ، آن حضـرت هنگـامی که وضو ساخت ، فرمود : «این وضوی کسـی است که به حَدَث دست نیازید» . مقصود امام علیه السـلام از «مُحْدِث» کسـی است که در وضو ، تعدّی کرد [و از حدّ آن پا فراتر نهاد] .

۳ . شستن دست ها از آرنج به سوی سر انگشتان است . سرازیر ساختن آب از کف

دست سوی آرنج جایز نمی باشد .

۴ . شستن سر جایز نیست ، بلکه باید جلو سر را مسح کشید ، و مسح مقداری از آن کفایت می کند .

اختلافات دیگری پیرامون محدوده صورت و دیگر چیزهاست که در عنوان بعدی آنها را شرح می دهیم .

ص: ۵۳۷

موارد اختلافی وضو در دوران اُموی

افزون بر آنچه گذشت ، مسائل اختلافی جدیدی که در وضو ــ در دوران امویان ــ پدید آمد ، عبارت اند از :

یک : اختلاف مسلمانان در جواز باز گردانی آب ، در شستنِ ساقِ دست ها .

بعضی این کار را جایز می شمارند و بعضی به عدم جواز آن قائل اند . راوی روایتِ دوم و پنجم ، می خواهد اشاره کند که امام باقر علیه السلام پس از ریختنِ آب بر آرنج ها ، آب را از سر انگشتان سوی آرنج ها باز نمی گرداند ، و تأکید دارد که این شیوه ، عملکرد پیامبر و جزو وضوی آن حضرت بود .

دو : اختلاف در جواز گرفتن آب جدید برای مسح سر و پاها .

اینکه راوی نقل می کند : «سپس آن حضرت سر و پاهایش را با تری کف دستش ــ بی آنکه آن دو را به آب جدیدی بزند ــ مسح کشید» (روایت دوم) و می گوید : «آن گاه امام با زیادی آب کف دو دست ــ بی آنکه آب جدیدی بر گیرد ــ سر و پاهایش را مسح کشید» (روایت پنجم) می خواهد اشاره کند که امکانِ تحقق «مسح» بدون وجود آب ، هست . بر خلاف «شستن» که به آب وابسته است .

راوی می خواهد بیان دارد که : امام باقر علیه السلام با تری کف دست ، بی آنکه آب جدیدی را بر گیرد [سر و پاها را] مسح کشید .

سه : جواز مسح بخشی از سر یا پا .

به خلاف عضو غَسْلی ، که باید آب ، همه اجزای عضو غَسْلی را در بر گیرد (روایت دوم) .

چهار : اختلاف در معنا و مفهوم «کَعْب» .

امام باقر علیه السلام تأکید کرد که «کعب» برآمدگی روی پا و جای بند کفش است ، نه برآمدگی دو طرف انتهای ساق ، بلکه «کعب» پایین تر از استخوان ساق می باشد . (روایت دوم و پنجم) .

پنج : تأکید بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله یک بار اعضا را می شست . شستن دو بار ، وضوی پیامبر و سنت آن حضرت است (که در اغلب روایات به چشم می خورد) و هر که از این حد فراتر رود ، سرکش و ستیزه جوست .

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیهماالسلام معنای «تعدی» را به زیادت از حدی که خدا در قرآن واجب ساخت ، تفسیر نمود و اینکه وضوی شخص «مُتعدّی» (متجاوز از حد) وضوی فرد بدعت گذار است ؛ زیرا فرمود : «هذا وضوءُ مَن لَمْ یُحْدِث» ؛ این وضوی کسی است که در دین ، بدعت ننهاد .

از مسائلی که در دوران امام باقر علیه السلام بر سر زبان ها افتاد ، این بود که : آیا زلف ها یا بناگوش ها ، جزو صورت اند یا نه ؟

از امام باقر علیه السلام روایتی وارد شده که محدوده صورت را ــ برای ما ــ روشن می سازد (این را از لابلای جواب سؤالی که زراره از آن حضرت می پرسد ، می توان دریافت) . زراره از امام علیه السلام می پرسد : حَدِّ صورت را که سزامند وضوست ــ وضویی که خداوند گفته است ــ برایم باز گویید ؟

امام علیه السلام می فرماید : هیچ کس نباید صورتی را که خدای متعال به شستنِ آن امر کرد ، زیاده و کم کند ؛ اگر بر آن بیفزاید ، پاداش دریافت نمی دارد و اگر از آن حد بکاهد ، گناهکار است .

اندازه صورت [برای وضو] اندازه میان انگشت وسط و ابهام ، از پیشانی تا چانه می باشد . این قسمت را که دایره وار ، دو انگشت در بر می گیرد ، جزو صورت است و بیشتر از آن ، جزو وجه نیست .

زُراره ، می گوید ، پرسیدم : آیا بناگوش ها جزو صورت اند ؟ امام علیه السلام فرمود : نه .(۱)

ص: ۵۳۹

۱- ۱ . الکافی ۳ : ۲۸ ، باب حد الوجه الذی یغسل ، حدیث ۱ ؛ تهذیب الأحکام ۱ : ۵۴ ، حدیث ۳ ؛ من لا یحضره الفقیه ۱ : ۴۴ ، باب حدّ الوضوء و ترتیبه وثوابه ، حدیث ۸۸ ؛ تفسیر العیاشی ۱ : ۲۹۹ ، حدیث ۵۲ .

از جمله مسائل اختلافی حکمِ گوش هاست ؛ آیا گوش ها را باید شست یا مسح کرد ؟ آیا این سخن بعضی درست است که می گویند باطن گوش ها جزو صورت اند و ظاهر آنها جزو سر می باشد ؟

در کافی و تهذیب روایت شده که زراره گفت ، پرسیدم : مردمانی می گویند باطن گوش ها جزو صورت و ظاهر آنها جزو سر است ! امام باقر علیه السلام فرمود : «لَیْسَ عَلَیهما غَسْلٌ ولا مَسْح» ؛(۱) گوش ها نه شسته می شود و نه مسح می گردد .

اندکی هم درباره اختلاف در مفهوم «کَعْب» سخن بگوییم ؛ زیرا این مسئله ، از مهم ترین چیزهایی است که در آن دوران مطرح گشت .

کُلَینی (چنان که در حدیثی از امام باقر علیه السلام گذشت) روایت کرده است که آن حضرت فرمود :

... « وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ »(۲) (و سر و پاهاتان را تا برآمدگی روی پا مسح بکشید) هرگاه شخص ، جایی از سر یا بخشی از پاهایش ــ میان «دو کعب» تا اطراف انگشتان ــ را مسح کشد ، او را بسنده است .

پرسیدم : کعب ، کجاست ؟

فرمود : اینجا ؛ یعنی مفصل پایین تر از استخوان ساق .(۳)

در روایت دیگر است که امام علیه السلام دستش را روی [برآمدگی] پشت پا گذاشت و فرمود : این ، همان «کعب» است . و با دست به پایین «عُرْقُوب» (درشت نی) اشاره کرد ، سپس فرمود : این ، همان «ظُنْبُوب» است .(۴)

۱- ۱ . الکافی ۳ : ۲۹ ، حدیث ۱۰ ؛ تهذیب الأحکام ۱ : ۹۴ ، حدیث ۹۸ و جلد ۱ : ۵۵ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۰۴ ، باب إنّه لا یجب غسل الأذنین مع الوجه ، حدیث ۱۰۴۹ .

۲- ۲ . سوره مائده (۵) آیه ۶ .

۳- ۳ . بنگرید به ، الکافی ۳ : ۲۵ ــ ۲۶ ، حدیث ۵ .

۴- ۴ . تهذیب الأحکام ۱ : ۷۵ ، حدیث ۳۹ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۳۹۲ ، حدیث ۱۰۲۸ .

در دعائم الإسلام آمده است که امام باقر علیه السلام جواز مسح بعضی از سر و پا را با استناد به کاربرد «باء» بیان کرد ، فرمود : به جهتِ جایگاه «با» در « برؤوسکم » مسح ، به بعضی از سر است [یعنی «باء» در اینجا برای تبعیض است] چنان که خدای بزرگ در «تیمّم» فرمود : « فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِنْهُ »(۱) (از آن خاک پاک ، به صورت و دست هاتان بکشید) این ، بدان خاطر است که خدای بزرگ می دانست که غبارِ زمین ، بر همه صورت و همه قسمت های دستان ، جریان نمی یابد ، فرمود : « بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم » (به بعضی از صورت و دست هاتان) و چنین است مسح سر و پاها ، در وضو .(۲)

شهید اول در الذکری می نویسد :

از بهترین سخن ها در این زمینه ، عبارتی است که ابو عَمْرو زاهد ، در کتاب فائت الجمهره می آورد . می گوید : مردم در [معنا و جای] کعب ، اختلاف دارند . ابو نَصْر اَصمعی به من خبر داد که «کَعْب» دو برآمدگی پایین ساق ــ از راست و چپ ــ است» . سَلَمَه ، از فَرّاء ، برایم نقل کرد که «کعب» همان «مُشط الرِّجل» ([محل اتصال] بندهای انگشتان)(۳) می باشد و با پایش [جای آن را نشان داد] و گفت : این چنین [از سر انگشتان تا انتهای بندها] .

ابو العباس ، می گوید : این قسمتی را که اَصمعی «کعب» می نامد ، نزد عرب «مَنْجَم» (نقطه تعادلی پا یا ترازِ آن) است .

و سَلَمَه ، از فرّاء ، از کسائی ، برایم نقل کرد که گفت : وی در مجلس [درس] محمد بن علی بن حسین ، حضور یافت ، محمد بن علی گفت : اینجا ، محل «کعب» است .

ص: ۵۴۱

۱- ۱ . سوره مائده (۵) آیه ۶ .

۲- ۲ . دعائم الإسلام ۱ : ۱۰۹ ؛ مستدرک الوسائل ۱ : ۳۱۶ ، حدیث ۵ .

۳- ۳ . بندهای انگشتان پا از سر انگشتان شروع می شود و به محل برآمدگی روی پا پایان می یابد و اندازه آن حدود یک کف دست است ، و درست همان محلی می باشد که به اعتقاد شیعه محل مسح پاهاست (م) .

گفتنـد : این دو برآمـدگی ؟ فرمود : نه آن دو برآمـدگی ، لیکن این محـل (و بـا دست به [محل اتصال] بنـدهای انگشـتان پا اشاره کرد) .

گفتنـد : مردم می گوینـد : کعب ، این [دو برجسـتگی] است ! فرمود : نه قول خاصه [شـیعه] این است که برآمدگی روی پا «کَعْب» است ، و قول عامه [اهل سنت] این است که دو برآمدگی انتهای ساق «کعب» می باشد .(۱)

از زُراره ، روایت شـده که گفت : به امام باقر علیه السـلام گفتم : مرا نمی آگاهانید از اینکه از کجا دانستید مسح به بعضـی از سر و بخشـی از پاهـاست [نه همه آن] ؟ امـام علیه السـلام خندیـد و فرمـود : ای زُراره ، رسول خـدا ، این را فرمود ، و کتـاب خـدای بزرگ به آن نازل شـد ؛ چرا که فرمود : « فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ » (صورتتان را بشوییـد) از این آیه ، دریافتیم که باید همه صورت را شـست ، سپس فرمود : « وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ » (دست هـا را تا آرنـج شـست و شو دهیـد) و شسـتن دست ها را تا آرنج ، به شستن صورت ، وصل کرد . از این می فهمیم که باید دست ها را تا آرنج شست .

سپس خدا ، بین کلام [با فعل] فاصـله انداخت و فرمود : « وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ » (به سرتان مسح بکشید) مسحِ بعضی از سر ، بـه جهت مکـان «بـاء» است . آن گـاه پاهـا را به «سـر» وصـل کرد (چنـان که دست هـا را به صـورت وصـل نمـود) و گفت : « وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ »(۲) (و پاهاتـان را تـا برآمـدگی روی پـا) از این رو دریافتیم وقتی که این جمله [بی هیـچ فاصـله ای] وصل [و عطف] به «سر» است ، مسح آن هم [مانند مسح سر] به بخشی از پا می باشد .

پیامبر صلی الله علیه و آله این را برای مردم ، تفسیر کرد ، اما آنها آن را ضایع ساختند .(۳)

ص: ۵۴۲

۱- ۱ . ذکری الشیعه : ۱۵۲ المبحث الخامس ، غسل الرجلین .

۲- ۲ . سوره مائده (۵) آیه ۶ .

۳- ۳ . الکافی ۳ : ۳۰ ، باب مسح الرأس و القدمین ، حدیث ۴ ؛ من لا یحضره الفقیه ۱ : ۱۰۳ ، حدیث ۲۱۴ ؛ تهذیب الأحکام ۱ : ۶۱ ، حدیث ۱۷ ؛ الإستبصار ۱ : ۶۳ ، حدیث ۵۱۸۶ .

بـا مراجعه به احـادیث اهـل بیت علیهم السـلام می توان به رونـد بسـیاری از فروعات فقهی پی بُرد . روایتی که از امام باقر علیه السـلام نقل شـد (و تأکیـد آن حضـرت بر لزوم ترتیب میانِ اعضای وضو) گاه به مذهب اَمثال ابو حنیفه و مالک ، نظر دارد که ترتیب میان اعضای وضو را لازم نمی دانستند .

نسـبت به دیگر فروعـات فقهی نیز ، همین حـالت ، هست . بـا مقـایسه سـخن امـام باقر علیه السـلام با آرای طرح شـده از سوی پیشوایان مذاهب ــ در روزگار آن حضرت ــ می توان به حکم شرعی از زاویه ای نزدیک به واقع ، پی بُرد .

آنچه گـذشت ، نمـایی از سـیر اختلاـف در مسـئله وضو ، در روزگـار امویان بود و روایاتی که از امام باقر علیه السـلام در این زمینه بروز یافت . به سخنان امامان از نسل آن حضرت ــ که در دوره عباسیان زیستند ــ اشاره می کنیم تا خواننده ، به حقیقتِ ماجرا بیشتر پی ببرد و ناشناخته های پوشیده ، برایش آشکار گردد .

ص: ۵۴۳

مسائل اختلافی وضو در دوران عباسی

اشاره

امام صادق علیه السلام ـ و امامان بعد از او ـ همان شیوه پدرانشان را پیمودند و با کسانی که مسح بر پاافزار را جایز می شمارند ، به شدت ، مقابله کردند .(۱) آنان تأکید داشتند که مسح باید بر قسمت جلو سر صورت گیرد ،(۲) و باید پاها را مسح کشید و شستن آنها [به عنوان یکی از اجزای وضو] جایز نمی باشد .

از امام صادق علیه السلام رسیده که فرمود : شخصی چهل سال خدا را عبادت می کند ، در حالی که در وضو ، او را فرمان نمی برد ؛ چرا که اعضایی را که خدا مسح آن را خواسته ، می شوید .(۳)

در روایت دیگر آمده است که : گاه شصت سال و هفتاد سال ، از عُمر انسان می گذرد و خدا نمازی را از او نمی پذیرد . راوی می گوید ، پرسیدم : چطور این امر رخ می دهد ؟ امام علیه السلام فرمود : زیرا وی عضوی را که خدا به مسحِ آن امر کرده ، می شوید .(۴)

امام صادق علیه السلام با این زمزمه درافتاد که گوش ها جزو «سر» یا «صورت» باشد ،

۱- ۱ . قرب الإسناد : ۱۶۲ ، حدیث ۵۹۱ . از مدائنی نقل شده که گفت : از امام صادق علیه السلام درباره مسح بر پاافزار پرسیدم ، فرمود : نه بر کفش مسح بکش و نه پشت سر کسی که این کار را می کند نماز بگزار .

۲- ۲ . وسائل الشیعه ۱ : ۴۱۸ ، حدیث ۱۰۸۶ . از مَعْمَر بن عُمَر ، از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : برای مسح سر ، به اندازه جای سه انگشت ، کفایت می کند ؛ و مسح پا هم چنین است .

۳- ۳ . من لا یحضره الفقیه ۱ : ۳۶ ، حدیث ۷۳ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۲۲ ، حدیث ۱۱۰۳ .

۴- ۴ . الکافی ۳ : ۳۱ ، حدیث ۹ ؛ تهذیب الأحکام ۱ : ۶۵ ، حدیث ۳۳ . شگفت اینجاست که موسی جار اللّه ، این خبر را ، تحریف شده و بدون سند در «الوشیعه : ۱۲۰» می آورد و می گوید : صادق می فرمود : «مردی هفتاد سال عمر می کند ، خدا یک نماز او را هم نمی پذیرد ؛ زیرا وی بر پاافزار مسح می کشد ، پاها را نمی شوید» . نیک بنگرید که تحریف تا کجا می رسد ! وی کسی است که خلاف این سخن را در صفحه ۱۴۱ کتاب از تهذیب شیخ طوسی نقل می کند و روایتی را می آورد که در آن می خوانیم : مسح پاها [یک تعلیم] قرآنی متواتر است .

فرمود : گوش ها ، نه جزو سرند و نه بخشی از صورت به شمار می آیند .(۱)

از این سخن می توان دریافت که فرقه هایی از مسلمانان ــ در آن زمان ــ بودند که گوش ها را ــ به این اعتبار که جزو صورت است ــ در ضمن وضو می آوردند ، و فرقه های دیگری بودند که آنها را (به این اعتبار که جزو سرند) در وضو ، داخل می ساختند .

امام صادق علیه السلام می خواهد اشاره کند که گوش ها ، اندام های مستقل اند ، به سر و صورت ربطی ندارند . به فرض ، گوش ها جزو سر به شمار آیند ، مسح آنها واجب نمی باشد ؛ زیرا مسح سر با مسح بعضی از سر تحقق می یابد و ضرورتی ندارد که همه سر را در برگیرد .

اما اینکه به امام صادق علیه السلام نسبت داده اند که آن حضرت گوش ها را مسح می کشید یا برای مسح سر و پا ، آب تازه ای را می گرفت (به فرض درستی آن) بعید به نظر نمی رسد ؛ زیرا آن حضرت ، در بدترین حالات فشار و تهدید و ترور ، به سر می بُرد ؛ به ویژه در پایان دورانِ منصور ، که وی بر هاشمیان پیروز شد و آنها را به کوفه تبعید کرد .

امام صادق علیه السلام ادرار ، خروج باد از مقعد ، خواب ، خروج مدفوع و جنابت را باعث از بین رفتن وضو ، می دانست (۲).

این سخن امام علیه السلام اشاره است به اینکه لَمس آتش و حرارت ، لَمس آلت ، بیرون آمدن خون (و دیگر چیزهایی که اهل سنت امروزه بدان قائل اند) وضو را از بین نمی برد .

این مسائل ، از امور مطرح در روزگار امام صادق علیه السلام بود .

در من لا یحضره الفقیه از عَمْرو بن اَبی مِقْدام روایت شده که گفت : برایم حدیث کرد کسی که شنید امام صادق علیه السلام می فرمود : در شگفتم از کسی که از دوباره وضو

۱- ۱ . الکافی ۳ : ۲۹ ، حدیث ۲ مسح الرأس و القدمین ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۰۴ ، باب أنه لا یجب غسل الأذنین مع الوجه ، حدیث ۱۰۵۰ .

۲- ۲ . بنگرید به ، وسائل الشیعه ۱ : ۳۹۷ ، حدیث ۱۰۳۸ .

گرفتن ، روی بر می تابد ، در حالی که رسول خدا [با اینکه وضو داشت ، برای نماز [دوباره وضو می گرفت .(۱)

از آن حضرت روایت شده که می فرمود : شستن بار اول ، واجب است ؛ و بار دوم ، پاداشی ندارد ؛ و بار سوم ، بدعت می باشد .(۲)

امام علیه السلام در روایت دیگر ، این سخن را تفسیر می کند به اینکه : وضو ، دو دو [شستن دو بار اعضا] است . هر که بر این بیفزاید ، پاداشی دریافت نمی دارد ؛(۳) یعنی هرکس یقین ندارد که یک بار [شستن] در وضو ، او را کفایت می کند ، برای دو بار شستن پاداشی نمی بیند (و چنین است کسی که بیش از دو بار ، اعضا را بشوید) .

با این شیوه ، امام صادق علیه السلام با کسانی که از حدود خدا در وضو فراتر می رفتند ، برخورد می کرد . احادیث فراوانی از آن حضرت رسیده که این مطلب را تأیید می کند . از جمله اینکه آن حضرت به جزئیت استنشاق (آب را در بینی کشیدن و فین کردن) و مضمضه (آب را در دهان چرخاندن) قائل نبود ، با این تعلیل که : داخل بینی و دهان ، جزو درون بدن است ، نه برون و ظاهر بدن .(۴)

امام علیه السلام با این رویکرد ، می خواست در برابر اجتهادات فقهای پیرو ابن عُمَر بایستد ؛ زیرا معروف است که وی می گفت : هنگام وضو ، چشم ها را باز نگه دارید ، امید است آنها آتش دوزخ را نبینند .

امام صادق علیه السلام می فرمود : هنگام وضو ، با آب صورت را [سیلی] نزنید ، لیکن آرام

۱- ۱ . من لا یحضره الفقیه ۱ : ۳۹ ، حدیث ۸۰ .
۲- ۲ . تهذیب الأحکام ۱ : ۸۱ ، حدیث ۶۱ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۳۶ ، حدیث ۱۰۴۳ .
۳- ۳ . تهذیب الأحکام ۱ : ۸۱ ، حدیث ۵۹ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۳۶ ، حدیث ۱۱۴۵ .
۴- ۴ . الکافی ۳ : ۲۴ ، باب المضمضه و الإستنشاق ، حدیث ۳ . به اسناد از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود : مضمضه و استنشاق واجب نیست ؛ زیرا این دو ، جزو درون بدن است (بنگرید به ، تهذیب الأحکام ۱ : ۱۳۱ ، حدیث ۵۰) .

بر آن آب بپاشید .(۱)

نزدیک به این سخن ، از امام کاظم علیه السلام روایت شده است . ابو جَریر رَقاشی ، می گوید ، از امام کاظم علیه السلام پرسیدم : برای نماز چگونه وضو سازم ؟ آن حضرت فرمود :

لا تَعَمَّقْ فی الوضوء ، وَلا تَلْطِمْ وَجْهَکَ بالماء لَطْماً ، ولکن اغْسِلْهُ مِن أَعْلی وَجْهک إلی أَسْفلِهِ بالماء مَسْحاً ؛ وکذلک فَامْسَح بالماء عَلَی ذِراعَیْک وَرَأْسِکَ وقَدَمَیْک ؛(۲)

در وضو ، فرو مرو و حیران نمان ، صورتت را با آب سیلی مزن ، لیکن از بالای صورت به پایین آن ، آب را با دست بکش ، و همچنین آب را بر ساق دستان و سر و پاهایت بکش .

این پاسخ امام علیه السلام در درون خود به پدیده رواج تعمّق در وضو و زیاده روی در ریختن آب ـ تا حد اسراف ـ اشاره دارد . همین امر امام علیه السلام را برانگیخت تا مقدمه ای بیان دارد که بسا ـ در نگاه نخست ـ به سؤال شخص ، ربطی ندارد ؛ زیرا شخص ، بیان چگونگی وضو را از امام علیه السلام خواست . امام پاسخ را با این سخن آغازید که : «لا تَعَمَّق فی الوضوء» ؛ در وضو تعمَّق مکن .

این جواب امام ، به قضیه مهمی رهنمون است که همان شیوع پدیده فراوانی شستن ها و شستن اعضای مسحی می باشد . امام علیه السلام این مقدمه را پیشکش داشت تا برای آن شخص ، ماهیت وضو را روشن سازد و بیان کند که وضو (آن گونه که بعضی تصوّر کرده اند) کوبیدن آب به صورت نیست ، و داخل کردن آب به چشم (چنان که ابن

۱- ۱ . الکافی ۳ : ۲۸ ، باب حد الوجه الذی یغسل ، حدیث ۵ ؛ تهذیب الأحکام ۱ : ۳۵۷ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۲ .

۲- ۲ . قرب الإسناد : ۳۱۲ ، حدیث ۱۲۱۵ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۳۹۸ ، باب کیفیّه الوضوء و جمله من أحکامه ، حدیث ۱۰۴۱ و صفحه ۴۳۴ ، حدیث ۱۱۴۰ . در بعضی از نسخه ها به جای «لا تعمَّق» آمده است : «لا تَغْمس» .

عُمَر این کار را می کرد) نمی باشد ، و شستنِ دست ها را تا بغل و پاها را تا ساق (آن گونه که ابو هُرَیره انجام می داد و ادعا می کرد این کار ، زیور مؤمن است) نیست ، و عدم جواز جواب سلامِ اشخاص هنگام وضو (چنان که عثمان معتقد بود) و شبیه اینها نمی باشد .

همه اینها ، تعمّق در وضو به شمار می آید و در دین از آن نهی شده است . اگر آن حضرت ــ بعضی وقت ها ــ به زدنِ آب بر صورت فرمان داد ، به جهت علتی (مانند پریدنِ چُرت ، سرمازایی) بود ، نه اینکه سنتی دایم به شمار آید و از باب تعمّق در دین به این کار دست یازد .

فقها ، مسحی را که در ذیل این روایت آمده است ، نخست بر «مجاز» ــ به معنای شستن ــ سپس بر «حقیقت» حمل کرده اند و همین ، عین صواب است .

امام علیه السلام در اینجا از «شستن» مجازاً به «مسح» تعبیر می آورد تا بیان دارد که مطلوب در وضو ، همان یک مرتبه ای است که شستن و طهارتِ شرعی به آن صدق کند . از این رو در بسنده بودن آن مبالغه می کند و تعبیر مسح بر ساق دستان را با مسح سر و پاها ــ در کنار هم ــ می آورد تا عدم جواز زیاده روی در شستن دو بار یا سه بار را ثابت کند ، بلکه لزوم بسنده کردن به یک مرتبه را (همچون روغن مالی کردن) برای کسی که «متعمّق در دین» به او اطلاق می شود ، خاطر نشان سازد .

بنابراین ، امام علیه السلام هنگامی که درباره شستن صورت ، می فرماید «به مسح آن را بشوی» از واژه «مسح» ــ در اینجا ــ مبالغه در کفایت شستنی است که بدان امر شده است و بسنده نبودن شستن های فراوان را گویاست و اینکه شستن اعضای مسحی ــ به جای مسح ــ کفایت نمی کند .

اینها برای بی اعتبار سازی و رَدّ مکتب وضویی است که پیروان مکتب رأی و اجتهاد ، آن را پذیرفتند .

امام کاظم علیه السلام برای مردم وضویی را روایت می کند که خدا به پیامبر دستور داد :

از عیسی بن مُسْتَفاد ، از امام کاظم علیه السلام از پدرش ، روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی و خدیجه (آن گاه که اسلام آوردند) فرمود : جبرئیل نزد من است ، شما را به بیعت اسلام فرا می خواند و برایتان می گوید که اسلام شروطی دارد ؛ اینکه بگویید : شهادت می دهیم که خدایی جز «اللّه» نیست ... و کامل به جا آوردن وضو در سختی ها ؛ [شستن] صورت و دست ها و ساق دست ها ، و مسح سر و مسح پاها تا برآمدگی روی آن .(۱)

در روایت دیگر ، از امام کاظم علیه السلام از پدرش روایت شده که فرمود : رسول خدا به مقداد و سلمان و ابوذر ، فرمود : شرایع اسلام را می دانید ؟ گفتند : آنچه را خدا و پیامبرش به ما معرفی کرده ، می شناسیم .

پیامبر ، فرمود : شرایع اسلام ، بیش از حد شمارند ؛ مرا بر خود گواه گیرید و شهادت دهید به اینکه خدایی جز خدای یکتا نیست ... و وضوی کامل بر صورت و دست ها و ساق دست ها تا آرنج ها ، و مسح بر سر و پاها تا برآمدگی روی آن (نه مسح بر کفش و مقنعه و عمامه ...) اینها شروط اسلام اند ، و بسیاری از آنها باقی ماند .(۲)

این روایت ــ مانند روایت پیشین ــ بر اهمیت وضو تأکید دارد و اینکه «وضو» از شرایط اسلام است . سپس امام علیه السلام حدود وضو و اعضای غَسْلی و مسحی آن را روشن می سازد .

در پرتو آنچه گذشت برایمان ثابت می شود که مکتب امام باقر و امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام یک مکتب است و امتداد مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد ؛ امام کاظم علیه السلام سخن امام صادق علیه السلام را بر زبان می آورد و امام صادق علیه السلام از زبان پدرش می گوید و همین طور این سلسله تا پایان به پیش می رود .

۱- ۱ . الطرف : ۵ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۰۰ ، باب کیفیه الوضوء و جمله من أحکامه ، حدیث ۱۰۴۴ (متن از این مأخذ است) .
۲- ۲ . الطرف : ۱۱ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۰۰ ، باب کیفیه الوضوء ، حدیث ۱۰۴۵ .

از هَیثَم بن عُروَه تمیمی نقل شده که گفت : از امام صادق علیه السلام درباره این آیه « فَاغْسِلُوا وُجُوهَکَمْ وَأَیْدِیَکَمْ إِلَی الْمَرَافِقِ » (صورت و دست هاتان را تا آرنج بشویید) پرسیدم ؛ از پشت دست تا آرنج دست کشیدم و گفتم : آیا همین گونه است ؟

آن حضرت ، این کار را برنتافت ، دستش را از آرنج سوی سر انگشتان کشید .(۱)

این کار ، معنای دیگری است برای آنچه از امام باقر علیه السلام نقل کردیم که آن حضرت ، آب را از انگشتان سوی آرنج ها بر نمی گرداند .

نسبت به مفهوم تعدّی در وضوء ، هم حال چنین است ؛ نزد امام باقر و صادق و کاظم (و دیگر امامانِ اهل بیت) این مفهوم ، معنای یکسانی دارد .

حَمّاد بن عثمان ، روایت می کند ، می گوید : نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم . آن حضرت آبی خواست ، کف دست را پر آب ساخت و آن را به همه صورتش رساند ، سپس کف دست [چپ] را پر آب کرد و آن را به همه دست راست فراگیر ساخت ، آن گاه کف دست [راست] را پر آب کرد و آن را به همه دست چپ رساند .

پس از آن ، سر و پاها را مسح کشید و فرمود : «این وضوی کسی است که حَدَث [و بدعتی در وضو] پدید نیاورد» آن حضرت از واژه «حَدَث» تعدّی در وضو را قصد می کند .(۲)

و امام علیه السلام فرمود : «مَن تَعَدّی فی وضوئه کانَ کناقِضِه» ؛(۳) هر که در وضویش زیاده روی کند ، مانند کسی است که آن را می شکند و باطل می سازد .

این سخن ، اشاره است به سخن خدای متعال که فرمود : « وَمَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ » ؛(۴) هر که از حدود الهی فراتر رود ، به خویشتن ستم کرده است .

۱- ۱ . الکافی ۳ : ۲۸ ، حدیث ۵ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۰۵ ، حدیث ۱۰۳۵ .

۲- ۲ . الکافی ۳ : ۲۷ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۸ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۳۷ ، حدیث ۱۱۴۸ .

۳- ۳ . من لا یحضره الفقیه ۱ : ۳۹ ، حدیث ۷۹ .

۴- ۴ . سوره طلاق (۶۵) آیه ۱ .

این معنا از امام رضا علیه السلام رسیده است و اینکه آن حضرت به مأمون عباسی نوشت : «الوضوءُ ، مرّةٌ فریضه ، واثنتان إسباغ» ؛(۱) در وضو ، شستن بار اول ، واجب است و بار دوم «اسباغ» (وضوی کامل و تام) می باشد .

نیز در نامه امام رضا علیه السلام به مأمون ، می خوانیم : وضو ، چنان است که خدا در قرآن [بدان] فرمان داد : شستن صورت و دست ها تا آرنج ها و مسح سر و پاها ، یک بار .(۲)

در این سخن امام که فرمود : «آن چنان که خدا در کتابش امر کرد» اشاره است به اینکه حقیقت این امر (و خواست الهی) با یک بار ، تحقق می یابد و تکرار در آن واجب نمی باشد .

و به زودی در خواهیم یافت که امر واجب و «مأمور به» (آنچه بدان امر شده) در کتاب خدا ، یک بار است (نه بیشتر) فعل پیامبر صلی الله علیه و آله همین یک مرتبه شستن بود ، صحابه _ به تواتر _ آن را از پیامبر نقل کرده اند .

امام رضا علیه السلام سببِ مسح سر و پاها را (و عدم شستن آنها را) این گونه بیان می دارد :

خداوند شستنِ صورت و دست ها و مسح سر و پاها را واجب کرد ، و همه وضو را شستن قرار نداد و همه وضو را مسح نساخت ؛ این [شستن و مسح کشیدن ، نه تنها یکی از آن دو] به دلایل گوناگونی است :

اینکه عبادت سترگ ، همان رکوع و سجودند ، و رکوع و سجود با صورت و دست هاست ، نه با سر و پاها .

اینکه آدمیان همه وقت نمی توانند سر و پاها را بشویند . این کار ، در سرما و مسافرت و بیماری و اوقات شب و روز ، بر آنان گران می آید ؛ شستن صورت و دست ها سبک تر از شستن سر و پاهاست .

۱- ۱ . عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱ : ۱۳۵ ، باب ما کتبه الإمام ... ، الکتاب ۲ .

۲- ۲ . عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱ : ۱۳۰ .

همانا واجبات ، به اندازه طاقتِ کمترین مردمان تندرست ، وضع گردید سپس قوی و ضعیف را در بر گرفت .

اینکه سر و پاها (مانند صورت و دست ها) همه وقت ، آشکار و پیدا نیستند ، به جهتِ عمامه ، کفش ها و غیر آن ...(۱)

در روایت دیگری آمده است که از آن حضرت درباره فریضه وضو ، در قرآن سؤال شد ، امام علیه السلام فرمود :

المَسْحُ والغَسْلُ فی الوضوء للتَّنْظیف ؛(۲)

وضو ، مسح کشیدن است . شستن ــ در وضو ــ برای پاکیزه ساختن اعضاست .

از ایّوب بن نوح نقل شده که گفت : به امام رضا علیه السلام نامه نوشتم و از آن حضرت درباره مسح بر پاها پرسیدم ، امام علیه السلام فرمود :

الوضوء ، المسح ؛ ولا یَجِبُ فیه إلاّ ذاک ، وَمَن غَسَلَ فلا بَأْسَ ؛(۳)

وضو ، مسح است ؛ جز همین اندازه واجب نمی باشد ، و هر که اندام های وضو را بشوید ، اشکالی ندارد .

شیخ حُرّ عاملی می گوید : شیخ طوسی «غَسْل» (شستن) را [در اینجا] بر پاکیزه سازی حمل کرده است ، می توان آن را بر تقیه حمل کرد ؛ چرا که بعضی از عالمان اهل سنت ، قائل به تخییرند .(۴)

درباره مسح بر عمامه و کلاه و کفش ها ، امام رضا علیه السلام می فرماید : بر عمامه و کلاه و کفش ، مسح مکش .(۵)

ص: ۵۵۲

۱- ۱ . عیون اخبار الرضا علیه السلام ۱ : ۱۱۱ ، باب فی العلل ، حدیث ۱ .

۲- ۲ . تهذیب الأحکام ۱ : ۶۴ ، باب صفه الوضوء ... ، حدیث ۳۰

۳- ۳ . تهذیب الأحکام ۱ : ۶۴ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۲۹ ؛ الإستبصار ۱ : ۶۵ ، حدیث ۷۱۹۵ .

۴- ۴ . وسائل الشیعه ۱ : ۲۹۶ ، باب وجوب المسح علی الرجلین ، حدیث ۱۱۰۰ .

۵- ۵ . فقه الرضا علیه السلام : ۶۸ ؛ بحارالأنوار ۷۷ : ۲۶۸ ، حدیث ۲۳ .

در دعائم الإسـلام می خوانیم : امامان علیهم السلام از مَسْح بر عمامه و روسری و کلاه و دستکش و جوراب و گالش و کفش نهی کرده اند مگر کفش های بندداری که بندها ، جلو مسح بر پاها را نمی گیرد .(۱)

در فقه الرضا علیه السـلام از عالم [امام رضا علیه السـلام] روایت شـده که فرمود : در شـرابخواری و مسـح بر کفش ها ، جای تقیه نیست ؛ و از روی جوراب ، بر پاها مسح مکش مگر به خاطر عذر یا سرمایی که بیم صدمه بر پاها باشد .(۲)

از همه آنچه گـذشت به دست می آیـد که مکتب تعبُّد محض (مکتبی که خـدا آن را برای پیامبرش بنیان نهاد و امام علی علیه السلام و ابن عباس و مردانی بزرگ ، آن را رهبری کردند) تا عهدِ تابعان و تابعانِ تابعان استمرار یافت ، سپس امامان اهل بیت علیهم السلام و جانشینانی عدالت محوری از آنان ، این خط مشی را در شرایط سخت و در تنگناهای شدید ، ادامه دادند .

از این روست که میـان احـادیث وضویی آنهـا و وضوهـای بیـانی شـان (که از نظر گذرانـدیم) ناسازگاری نمی توان یافت ، به عکس وضوی مـذاهب چهارگـانه اهل سـنت که اختلاف بین آنها آشـکار و مشـهود است ؛ بعضـی بر این باورنـد که واجبات وضو ، هفت عمل می باشد ، برخی دیگر آن را چهار چیز می شـمارند ، و دسـته ای آن را شش واجب می داند ، هر چند همه شان در سه بار شستنِ اعضا و شستن اعضای مسحی ، با هم متحدند .(۳)

ص: ۵۵۳

۱- ۱ . دعائم الإسلام ۱ : ۱۱۰ .

۲- ۲ . فقه الرضا علیه السلام : ۶۸ ؛ مستدرک وسائل الشیعه ۱ : ۳۳۱ ، باب عدم جواز المسح علی الخفین ، حدیث ۷۵۷ .

۳- ۳ . بنگرید به ، الفقه علی المذاهب الأربعه (جزیری) ۱ : ۵۳ ـ ۶۱ ، کتاب الطهاره ، باب فرائض الوضوء ؛ نویسنده ، در این مأخذ ، اختلاف جمهور علمای اهل سنت را در واجبات وضو و تعداد آنها ، آورده است .

این امر ، تأکیـد حکومتی را بر بعضـی از اعمـال وضو و تشدیـد مخـالفت با مکتب تعبـد محض را در این مفردات ، روشن می سـازد ؛ همـان که امام صادق علیه السـلام را برانگیخت تا بفرمایـد : [شسـتنِ] بار اول ـ در وضو ـ واجب است و دفعه دوم ، پاداشی ندارد و بار سوم ، بدعت می باشد .

سپس آن حضـرت ، در روایتِ دیگری ، سخنش را روشن ساخت و فرمود : هر که یقین نیابد که وضوی یک بار او را کفایت می کند ، بر دو بار [شستن] پاداشی دریافت نمی دارد .(۱)

و زُراره بن اَعْیَن ، از امـام علیه السـلام روایت می کنـد که فرمود : وضو ، دو بـار دو بار است ، هر که بر آن بیفزایـد ، پاداشـی داده نمی شود .(۲)

زمانی درباره وضو از امام علیه السلام سؤال شد ، فرمود : وضوی علی ، جز یک بار یک بار نبود .(۳)

در روایتِ دیگری امـام علیه السـلام به خـدا سوگنـد یـاد کرد که وضوی پیامبر صـلی الله علیه و آله جز یک بار یک بار نبود ، فرمود : به خدا سوگند ، وضوی پیامبر جز یک بار یک بار نبود .(۴)

سپس امـام علی علیه السـلام تأکیـد کرد که وسواس ، ایمـان نیست و در طهـارت و پاکیزگی جایگاهی نـدارد ؛ هر که بیش از یـک بار وضو بگیرد و بر این عقیـده باشـد که یک بار او را بسـنده نیست ، وضویش صـحیح نیست و با آنچه خـدا خواسـته به مخالفت برخاسته است ؛ به همین جهت امام علیه السلام می فرماید : پیامبر ، یک بار یک بار وضو می ساخت ، و

۱- ۱ . تهذیب الأحکام ۱ : ۸۱ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۶۰ ـ ۶۱ .

۲- ۲ . تهذیب الأحکام ۱ : ۸۱ ، حدیث ۵۹ .

۳- ۳ . الکافی ۳ : ۲۷ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۹ ؛ من لا یحضره الفقیه ۱ : ۳۸ ، حدیث ۷۶ ؛ تهذیب الأحکام ۱ : ۸۰ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۵۶ .

۴- ۴ . وسائل الشیعه ۱ : ۴۳۸ ، باب اجزاء الغرفه الواحده فی الوضوء ، حدیث ۱۱۵۰ .

این وضو ، وضویی است که خدا نماز را جز به آن نمی پذیرد .(۱)

از آن حضرت روایت شده که فرمود : وضو ، حدی از حدود الهی است تا خدا بداند چه کسی او را فرمان می برد و چه کسی عصیانگری می کند ؛ و مؤمن را چیزی نجس نمی سازد ، به اندازه روغن مالی کردن او را [آب وضو] بسنده است .(۲)

و نیز رسیده است که فرمود : شرایع دین (برای کسی که بخواهد به آنها چنگ آویزد و خدا بخواهد او را هدایت کند) این است : وضوی کامل و تام ، چنان که خدا در قرآن امر فرمود : «شستن صورت و دست ها تا آرنج ، مسح سر و پاها تا برآمدگی روی پا» [و انجامِ این کار به صورت] یک بار یک بار ، و دو بار [شستن اعضای غَسْلی] جایز می باشد .(۳)

این سخنان ، یا صریح اند یا اشاره دارند یا ناظرند به اینکه سه بار شستن ، بدعت است و مخالفت با فعل و قول پیامبر به شمار می رود ؛ چنان که مخالفت با فعل و قول امام علی علیه السلام نیز هست و همچنین بر خلاف اسباغ (وضوی کامل ساختن) است که خدا بدان فرمان داد ؛ زیرا خدای متعال ، برای کسی که بر شمار شستن ها ــ به عنوان یک حکم دینی ــ بیفزاید پاداشی نمی دهد ، بلکه بر این کار ، شخص را مجازات می کند .

از امام صادق و باقر علیهماالسلام روایت شده که فرمودند : فضیلت در یک بار شستن است ، و هر که بر دو بار بیفزاید ، پاداش داده نمی شود .(۴)

در حدیث دیگر است که فرمود : دو بار شستن ، اسباغ (کامل ساختن) وضوست .(۵)

ص: ۵۵۵

۱- ۱ . من لا یحضره الفقیه ۱ : ۳۸ ، حدیث ۷۶ .

۲- ۲ . الکافی ۳ : ۲۱ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۲ .

۳- ۳ . الخصال : ۶۰۳ ، باب الواحد إلی المائه ، حدیث ۹ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۳۹۷ ، باب استحباب الوضوء لمس کتابه القرآن ، حدیث ۱۰۳۷ .

۴- ۴ . السرائر ۳ : ۵۵۳ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۴۴۱ ، حدیث ۱۱۶۷ (با این عبارت که : هر که یقین نیابد که یک بار او را بسنده است ، بر دو بار پاداشی دریافت نمی دارد) .

۵- ۵ . بنگرید به ، وسائل الشیعه ۱ : ۳۰۹ ، باب اجزاء الغرفه ... ، حدیث ۱۱۶۰ .

در پرتو آنچه گذشت ، برایمان ثابت شد که مکتب امام صادق علیه السلام امتداد مکتب پدرش امام باقر علیه السلام و مکتب جدش امام سجاد علیه السلام است ؛ کسانی که علمشان را از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت داشتند ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را به نوشتن صحیفه آن حضرت (از دهان پیامبر صلی الله علیه و آله به دست امام علی علیه السلام) ویژه ساخت و این صحیفه ، بعد از امام علی علیه السلام نزد فرزندان آن حضرت ماند .(۱) آنان ــ چنان که دریافتیم ــ در سر و پاها جز مَسح را اجازه نمی دادند و همچنین سه بار شستن را مجاز نمی دانستند و آن را بدعت می شمردند ؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله بر نمی تافت که مسلمانان این کار را به نحو تشریع و سنت انجام دهند .

و نیز به دست آمد که آنان علیهم السلام برای مسح سر و پاها ، آب جدیدی را بر نمی گرفتند . پیش از این ، اخبار راویان گذشت که در آنها این عبارات نمود داشت :

سپس به باقی مانده آبی که در دستش بود ، سر و پاهایش را مسح کشید و دستش را در ظرف آب ، فرو نبرد .(۲)

سپس به آبی که در دستانش باقی ماند ، سر و پاهایش را مسح کشید .(۳)

آن گاه با زیادی تری [دست ها] سر و پاهایش را مسح کرد .(۴)

پس از آن ، با رطوبت باقی مانده در دست ها سر و پاهایش را مسح کشید و دستانش را در ظرف آب ، باز نگرداند .(۵)

سپس با زیادی آب کف دست ــ بی آنکه آب تازه بر گیرد ــ سر و پاهایش را تا

۱- ۱ . نگارنده در کتاب «منع تدوین الحدیث» این را ثابت کرده است (به این کتاب رجوع کنید) .
۲- ۲ . الکافی ۳ : ۲۴ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۱ ؛ الإستبصار ۱ : ۵۸ ، حدیث ۱۱۷۱ .
۳- ۳ . الکافی ۳ : ۲۴ ــ ۲۵ ، حدیث ۳ .
۴- ۴ . الإستبصار ۱ : ۶۹ ، حدیث ۱۲۰۹ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۳۹۱ ، باب کیفیه الوضوء و ... ، حدیث ۱۰۲۷ .
۵- ۵ . الإستبصار ۱ : ۵۸ ، حدیث ۱۱۷۱ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۳۹۲ ، حدیث ۱۰۲۹ .

برآمدگی روی پاها مسح کشید .(۱)

تفسیر امامان علیهم السلام از «اِسباغ» (وضوی کامل) و معنای تعدّی در وضو و اِحداث در آن ، پیش از این گذشت . آنچه را امامان علیهم السلام در این زمینه بیان داشتند از آنچه نظام حاکم در راستای تقویت وضوی عثمانی از این مفاهیم استفاده کردند ، متمایز است . فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت ، در عصرهای بعد _ خواه آگاهانه و خواه به غفلت _ وضوی عثمانی [مورد حمایت حکام] را برگرفتند و آن را در کتاب هاشان نگاشتند و دیدگاه های وضویی شان را بر آن بنا نهادند ، سپس کسان بعد از آنها ، به این نگرش وضویی چسبیدند .

موضع مهدی عباسی و منصور و رشید ، در وضو (پیش از این) گذشت ؛ چنان که بر آزار و شکنجه هاشمیان و امامان اهل بیت علیهم السلام از سوی آنان (به ویژه بعد از پیروزی بر محمد بن عبد اللّه بن حسن «نفس زکیه») آگاهی یافتیم و همین امر ، امام صادق علیه السلام را واداشت که داود بن زُربی را _ برای حفظ دین و جانش _ به تقیه رهنمون شود .

نسبت به علی بن یقطین ، نیز همین ماجرا رخ داد . امام کاظم علیه السلام نامه ای به وی نوشت و او را بر وضویی بر خلاف آنچه نزدش ثابت بود ، رهنمون شد تا جانش نجات یابد و دینش محفوظ بماند .

گزیده روایات مکتب تعبد محض این است که وضوی مُجزی و «مأمور به» همان یک بار شستن است . شستن بار دوم [اعضای غَسْلی] فعل پیامبر و سنت آن حضرت می باشد و هر که از این فراتر رود ، پاداشی ندارد .

باید در نظر داشت که مقصود از سخن آنان و تأکیدشان بر یک بار ، یک بار آب ریختن _ هر چند برای شستن بسنده نباشد _ نیست ، بلکه معنای آن تحقق یک بار

۱- ۱ . تهذیب الأحکام ۱ : ۵۶ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۷ ؛ وسائل الشیعه ۱ : ۳۹۳ _ ۳۹۴ ، باب کیفیه الوضوء و جمله من أحکامه ، حدیث ۱۰۳۰ (به نقل از شیخ مفید) .

شستن است ، اگرچه دفعات ریختن آب بر عضو ، متعدد گردد . شستن بعد از آن (برای بار دوم) سنت می باشد . امّا شستن بار سوم ، اسراف و بدعت به شمار می رود و جزو دین نیست ، هر چند بر اساس روایات امامان علیهم السلام این کار ویژه رسول خداست و نمی توان آن را به همه مسلمانان تعمیم داد .

اسامی بعضی از مُؤیدان وضوی مَسْحی در عهد عباسی

از آنچه گذشت تکامل بنای دو مکتب وضویی در دوران عباسی روشن شد . رهبران مکتب وضوی ثلاثی غَسْلی ــ در این عصر ــ فقهای چهارگانه بودند و این فقها ، به وضوی عثمان (همان وضویی که عثمان با اجتهاد از پیش خود آن را به پیامبر نسبت می داد و بزرگان صحابه با وی مخالفت می ورزیدند) چسبیدند . این کار ، یا از روی اعتقاد به صحت این روایات و ثبوت طُرُق و حجیت صدور آنها نزد ایشان بود و یا تحت تأثیر قدرتِ حاکم صورت گرفت ، حکومتی که می خواست مردم را از آنچه اولاد امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند ، دور سازد ؛ چرا که مصلحت عباسیان در جدا ساختن مردم از علویان رقم می خورد ، به دو جهت :

اول : امکان شناسایی علویان تا آنان را از چشم ها بیندازند ؛ چرا که آنان مخالفان خلفای عباسی و طالب حکومت بودند .

دوم : توجیه تراشی برای شکنجه و کیفر علویان با این ادعا که آنان از جماعت مسلمانان خارج شدند و تخم تفرقه را میان مسلمانان می پراکنند ؛ زیرا عبادتشان با عبادتِ مسلمانان همخوانی ندارد و وضوی آنها از وضوی مذاهب چهارگانه ، جداست .

به نظر می رسد احتمال دوم رجحان دارد ؛ یعنی مذاهب چهارگانه از فقه صحابه ای که مورد پسند حکومت بود ، تأثیر پذیرفتند و این کار ، به سبب یورش تبلیغات [گسترده ای] صورت گرفت که نظام حاکم بر ضد فقه اهل بیت و نابودسازی آن به کار

بست و علما و اساتید را از لب جنباندن به چیزی که خلاف فقه حکام را بنمایاند ، باز می داشت .

بـا توجه به تأکیـد حکومتی بر وضوی غَسْلی ــ تـا در میـان مسـلمانان رواج یابـد ــ بجـاست در اینجـا وجه دیگری از وضو را بنمایانیم و به اسامی کسانی اشاره کنیم که به وضوی مسحی پایبند بودند و در دوران عباسی آن را انجام می دادند .

نمی خواهیم فهرستِ همه اسامی این افراد را بیاوریم ، بلکه شـماری از اشخاص را نام می بریم که امتداد مکتب وضوی مردم [نه وضوی حکومت] را ثابت می کند و از ایستادگی آنها در برابر قدرت حاکم ــ در این دوران ــ خبر می دهد .

این را نیز می پذیریم که بیشتر مردم به شـیوه وضوی غَسْلی ، وضو می ساختند ؛ زیرا ابن عباس می گفت : «مردم جز شسـتن [پاها] را بر نمی تابند و در کتاب خدا جز مسح [بر پاها] را نمی یابم» .

خاطر نشان می سازیم که در گذشته نام ۲۴ تن از صحابیان و تابعان را آوردیم که به وضوی مَسْحی قائل بودند . اکنون اسامی بعضی از امامان علیهم السلام یا راویان حدیث از آنها را که به وضوی مسحی اعتقاد داشتند ، می آوریم :

امام کاظم علیه السلام .

امام رضا علیه السلام .

داود بن فَرْقَد .

علی بن یَقْطین .

بُکَیْر بن اَعْیَن .

زُراره بن اَعْیَن .

محمد بن مسلم .

اَبان بن عثمان .

ابن اَبی عُمَیر .

عُمَر بن اُذَینه .

جَمیل بن دَرّاج .

علی بن رِئاب .

محمد بن قَیْس .

فَضل بن شاذان .

ابن محبوب .

ابو جَریر رَقاشی .

علی بن ابراهیم بن هاشم .

عیسی بن مُسْتَفاد .

دیگر اصحاب ائمه علیهم السلام .

اینان ، خط مشی همان مردمانی را که با وضوی عثمان مخالفت ورزیدند ، ادامه دادند .

اگر بر اینها اسامی قاریانی را بیفزاییم که آیه « وَأَرْجُلَكُمْ » را «اَرْجُلِكُم» می خوانند (چنان که فقهای بزرگ اهل سنت و برخی از اصحاب ائمه علیهم السلام چنین قرائتی داشتند) و آنها را در فهرست اشخاصی درآوریم که وضوی مَسْحی می گرفتند ، این افراد از ده ها تن فراتر می رود و به صدها نفر می رسد .

در اینجا مسئله ای شایان تأکید است و آن اینکه : مکتب مسح (چنان که گفتیم) در صدر اول اسلامی اصالت داشت ، بزرگان صحابه و تابعان بدان ملتزم بودند و از آن دفاع می کردند ، به عکس مکتب وضوی غَسْلی که نزد مسلمانان ــ در گذر زمان ــ متواتر نبود ، بلکه میان صحابه و تابعان در آن اختلاف پدید آمد .

به سخن ابن عباس و اختلاف او با رُبَیِّع (دختر مُعَوِّذ) پی بُردیم و قول اَنس و

اختلاف وی با حَجّاج بن یوسف ثَقَفی و سخن امام علی علیه السلام و اعتراض آن حضرت با اهل رأی ــ در این زمینه ــ گذشت ؛ چنان که مخالفتِ اهل بیت علیهم السلام با خلفا در این مورد ، خاطر نشان شد .

بگو مگوهای فراوانی در این مسئله ، میانِ بزرگان رخ داده است و اسامی قائلان وضوی مسحی (از صحابه و تابعان) در کتاب های پیشینیان هست ، هر که بخواهد می تواند بر آنها پی ببرد .

تأکید داریم بر اینکه قول به مَسح برگرفته از قرآن است ، اگر بر شستن پاها مسلمانان اتفاق نظر داشتند و اختلافی میان آنها وجود نداشت ، انگیزه ای برای ذکر اقوال مسح کنندگان در کتاب های سَلَف نبود .

نیز احتمال می دهیم که مشروعیتِ مَسح بر پاها ، از متواترات عملِ مذاهبی بود که بدین شیوه عمل می کردند و انقراض یافتند و همچنین این احتمال هست که مشروعیتِ مسح ، خط مشی صحابه ای به شمار می آمد که از سوی عثمان و اموی ها (مانند ابن مسعود ، ابوذر ، عمار) مورد خشم قرار گرفتند .

چرا در کتاب صحاح و مسندها ، از این افراد ، خبر وضویی روایت نمی شود ؟! بعید نمی نماید که اینان احادیثی را روایت کردند ، لیکن عالمان درباری (که تدوین دین حکومتی را پذیرا شدند) این روایات را از جوامع حدیثی شان انداختند .

زیرا معقول نمی باشد که ابن مسعود ، در برابر بدعت های عثمان و امثال او ، دست بسته بایستد ؛ وی قطعاً اعتراض کرد ، لیکن امامان حدیث با رسم ضوابطی برای قبول حدیث ، وادار شدند احادیثی را که با دیدگاه خلفا ناسازگار می افتاد ، واگذارند و همین ، این سخن را روشن می سازد که مشهور است اصحاب صحاح و سُنَن ، احادیثشان را از میان ۴۰۰ یا ۶۰۰ هزار حدیث برچیدند و این عملکرد آنان ، حذف صدها هزار حدیث توسط بخاری و امثال او را توجیه می کند و نسبت به مذاهب

انقراض یافته ، همین حال جاری است .

اگر از باب مثال ، رأی ابن حَزْم اندلسی را برگیریم(۱) (که تجسّم دیدگاه داود ظاهری است) و به دیدگاه ابن جَریر طَبَری رجوع کنیم(۲) (که نمایانگر رأی مذهب اوست و در یک دوره زمانی بدان عمل می کرد) در می یابیم که مسح پاها [در وضو] در عهد آنان مشروعیت داشت ؛ چرا که عمل آنها بر همین شیوه بود .

ابن جوزی در المنتظم می نگارد :

ابن جَریر ، به جواز مسح بر پاها معتقد بود و شستن آنها را واجب نمی دانست ؛ به همین جهت ، به رَفْض (تشیّع) نسبت یافت .

در حق او ابوبکر بن ابی داود ، ماجرایی را پیش حاجب بُرد ، چیزهایی را درباره اش یادآور شد ، وی آنها را انکار کرد .(۳)

آری ، اگر پژوهشگر ، احکامِ شریعت را به دور از رسوبات حکومتی وارسی کند ، سرنوشتِ کسانی را که به جواز مسح بر پاها قائل اند ، در می یابد و به اهداف فقها و محدثانی پی می برد که از سر کینه توزی با خوارج و شیعه ، اخبار مسح بر پاها را به مسح بر کفش ها تحریف کردند و این کار ، با گنجاندن آنها در باب هایی صورت گرفت که با دیدگاه هاشان تناسب داشت .

اگر در تعامل حکام با علما (و کسانی که به رویکرد حاکمان تن نمی دادند) نیک بنگریم ، در می یابیم که چگونه آنان را آواره می ساختند و خارج شده از دین می شمردند .

در تاریخ آمده است که «ابن جَریر طَبَری» شبانه دفن شد و کسی را خبردار نکردند [با وجود این] مردمان بی شماری گرد آمدند و چندین ماه ــ شب و روز ــ بر قبرش نماز

۱- ۱ . بنگرید به ، المحلی ۲ : ۵۴ و ۶۱ .

۲- ۲ . بنگرید به ، تفسیر طبری ۶ : ۱۳۰ .

۳- ۳ . المنتظم ۶ : ۱۷۲ ترجمه ۲۸۵ ، محمد بن جریر ؛ نیز بنگرید به ، الکامل فی التاریخ ۷ : ۹ .

گزاردند .

در نقل ثابت بن سِنان آمده است : مرگِ طبری از مردم پوشیده ماند ؛ زیرا عامه جمع شدند و از دفن او در روز بازداشتند و ادعا کردند که وی «رافضی» (شیعه) است ، سپس انگ بی دینی بر او زدند .(۱)

چرا این کار صورت گرفت ؟ آیا بدان جهت بود که به مسح پاها عقیده داشت و اصحاب مذاهب چهارگانه اهل سنت ، این نگرش را نمی پذیرفتند ، یا به دلیل دو جلد کتاب درباره حدیث غدیر بود که در پایان عمر آن را نگاشت(۲) و حکومت این خط مشی او را بر نمی تافت ؟ یا به خاطر چیز دیگری ، این سرنوشت برایش رقم خورد ؟

در پرتو آنچه گذشت ، در می یابیم که مصالح سیاسی نظام حاکم ، در ورای تدوین آنچه می پسندید و حذف آنچه ناخوشایندش می نمود ، قرار داشت و اصالت بخشیدن به مذاهب و قائل شدن به مشروعیت دیدگاه همه شان و آرای همخوان با آنها ، یک فراخوان حکومتی بود که نشانه هایش را در فقه و حدیث بر جای گذاشت .

با مرور اجمالی بر کتاب های فقه و تاریخ و مسائل اختلافی موجود در آنها ، می توان بر این مطلب آگاهی یافت .

می دانیم که نقش سیاست بر تدوین فقه و حدیث ، منحصر نماند ، بلکه نقش آن در تدوین تاریخ و لغت عرب ، کمتر از آنچه گذشت ، نیست و پژوهشگران [به خوبی] این حقیقت را می دانند .

۱- ۱ . المنتظم ۶ : ۱۷۲ ، ترجمه ۲۸۵ ، محمد بن جریر .

۲- ۲ . ذَهَبی می گوید : یک جلد در طُرُق این حدیث دیدم که اثر ابن جَریر بود . از این حدیث و کثرت طرق آن ، در حیرت فرو رفتم (تذکره الحفاظ ۲ : ۷۱۳ ، ترجمه ۷۲۸) . ابن کثیر در «البدایه و النهایه ۵ : ۲۰۸» می نویسد : به این حدیث ، ابو جعفر محمد بن جَریر طَبَری (صاحب تفسیر و تاریخ) اهتمام می ورزد و دو جلد کتاب را سامان می دهد و در آن ، طرق و الفاظ حدیث را می آورد .

سخن را با کلام بعضـی از بزرگان در تأسیس مذاهب اسلامی به پایان می بریم و در آن ، تأسف آنها بر سدّ باب اجتهاد ــ نزد اهل سنت ــ روشن می شود ؛ چرا که اگر اجتهاد به روی آنها باز می بود ، امور فراوانی در شریعت آشکار می گشت .

۱ . سید جمال الدین اَسد آبادی

استاد سید جمال الدین اسد آبادی ، می گوید :

به کـدام حـدیث ، باب اجتهاد بسـته شـد ؟ یا کـدام امام گفت : هیچ یک از مسـلمانان ــ بعد از من ــ نباید به هدایت قرآن و حـدیث صـحیح راه جویـد ؟ یـا همت خویش را به کار گیرد و مفهوم اجتهاد را بگستراند و بر دانش های هر عصـر و نیازهای زمان و احکام آن منطبق سازد و نتایج لازم را به دست آورد و [در عین حال] با جوهر نص ، مخالفت نورزد ؟!

خـدا محمـد را به عنوان پیامبری با زبان قومش (زبان عربی) فرسـتاد تا آنچه را می خواهـد به آنان بفهمانـد ، بیاموزاند و مردم آنچه را پیامبر برایشان می گوید ، دریابند .

تردیدی نیست که اگر اَجَل به ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد ، مهلت می داد و آنان تا به امروز می زیسـتند ، با جدیت به اسـتنباط های خود ادامه می دادند و برای هر قضیه ای حکمی را از قرآن و حدیث ، برداشت می کردند و هر اندازه ژرف بینی بیشتری را به کار می بردند ، فهم و دقت نظرشان فزونی می یافت .

آری ، این بزرگان (امامان حدیث و سران امت و پیشوایان مذاهب) اجتهاد ورزیدند و به نیکی از عهده این کار برآمدند (خدا بهترین پاداش ها را به آنها دهاد) لیکن این باور درست نمی باشد که آنان به همه اسـرار قرآن احاطه یافتند و توانسـتند آنها را در کتاب هاشان تدوین کنند .(۱)

ص: ۵۶۴

۱- ۱ . الإمام الصادق و المذاهب الأربعه ۱ : ۱۷۹ (به نقل از خاطرات سید جمال الدین : ۱۷۷) .

۲ . عبد المتعال صعیدی (از عالمان الأزهر)

استاد عبد المتعال صعیدی (یکی از علمای الأزهر) می گوید :

بعد از این ، می توانیم بیان داریم که منع از اجتهاد ، به روش های ظالمانه و با به کارگیری قدرت و زور و فریفتن با اموال ، رخ داد . بی گمان اگر این شیوه ها برای غیر مذاهب چهارگانه اهل سنت (که اکنون آنها را تقلید می کنیم) رقم می خورد ، آنها نیز تا الآن مُقَلِّدانی داشتند و نزد کسانی که منکرشان اند ، مقبول می افتاد .

ما از پایبندی به این مذاهب چهارگانه (که به این وسایل فاسد [زر و زور و ...] بر ما واجب ساخت) رهاییم ، و آزادانه می توانیم به اجتهاد در احکام دین مان باز گردیم ؛ زیرا منع از آن جز با خشونت و زور صورت نگرفت و اسلام جز آنچه را با خشنودی و مشورت میان مسلمانان ، به دست آید ، بر نمی تابد ؛ چنان که خدای متعال در آیه ۲۸ سوره شوری فرمود : « وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ » ؛ و امر آنان با مشورت بین آنها سامان می یابد .(۱)

۳ . عبد الدائم بقری اَنصاری

دکتر عبد الدائم بقری ، می گوید :

راز عقب ماندگی مسلمانان ، منع از اجتهاد است . این همان دِر انعطاف پذیری است که با قفل شدن آن ، مسلمانان به اندازه ای که جهان پیشرفت کرد ، عقب ماندند ؛ زیرا آنچه را پیشینیان نهادند به صورتی درآمد که نمی توان در آن تغییر و تبدیل پدید آورد .

والیان و قدرتمندان ، به دلایل سیاسی ، علما را از اجتهاد بازداشتند تا فرمان روایی شان را حفظ کنند و اطمینان یابند که مخالفی هرگز با آنها در نمی افتد و هرگاه کسی با آنان بستیزد ، به حرفش گوش ندهند ؛ زیرا باب اجتهاد بسته شد و از این روست

۱- ۱ . الإمام الصادق و المذاهب الأربعه ۱ : ۱۷۸ (به نقل از میدان الإجتهاد : ۱۴) .

که تشریع اسلامی تا زمان حاضر راکد مانده است ، در حالی که همین تشریع (قانونگذاری) روح جماعت و حیاتِ امت می باشد .

من فتنه پراکنده ای را که در دوران عثمان روی داد و رشد جامعه اسلامی را متوقف ساخت (چرا که در زمان عثمان جنگ خارجی تبدیل به جنگ داخلی شد) به این باز می گردانم که عثمان ، طرفدار حفظ وضع موجود بود و هنگام انتخابش ــ به عنوان خلیفه ــ با عبد الرّحمان بر لزوم اقتدا به ابوبکر و عُمَر (در همه امور ، بی اجتهاد) موافقت کرد ، این محافظه کاری را بر خود شرط نمود ، در حالی که امام علی علیه السلام ــ در آن هنگام ــ این شرط را برنتافت و فرمود : زمانه تغییر کرده است .

از این رو ، همان عاملی که عثمان را به خلافت رساند ، خود باعث سرنگونی او شد .(۱)

۴ . عزّ الدین عبد السلام

استاد عزّ الدین عبد السلام ، می گوید :

شگفت تر از همه این است که هرگاه یکی از فقهای مُقَلِّد به ضعف قول امامش پی می بَرَد ــ به گونه ای که برای ضعف آن هیچ دفاعی را نمی یابد ــ باز هم در آن مسئله مقلد باقی می ماند و قول کسانی را که از کتاب و سنت و قیاس های صحیح برای مذهبشان شاهد می آورد ، وا می گذارد و بر تقلید امامش جمود می ورزد ، بلکه برای ظاهر کتاب و سنت چاره اندیشی می کند و به تأویلات باطل و دور از ذهن برای آنها ــ در راستای دفاع از مقلدش ــ دست می یازد .

مردم ، همواره ــ در هر مسئله ای ــ جویای اتفاق نظر علما بودند تا اینکه این مذاهب و مُقَلِّدانِ متعصّب آنها به صحنه آمدند . هریک از آنها از امامش پیروی می کند با اینکه مذهبش از ادله به دور است و در آنچه امامش گفته چنان مقلد است که گویا او پیامبر

۱- ۱ . الإمام الصادق و المذاهب الأربعه ۱ : ۱۷۹ (به نقل از الفلسفه السیاسیه فی الإسلام : ۲۱) .

مُرسَل می باشد .

این شیوه ، فاصله گرفتن از حق و دور شدن از صواب است و هیچ خردمندی به آن تن نمی دهد .(۱)

۵ . جمال الدین بن جوزی

وی ، می گوید :

بـدان که مقلِّد ــ در آنچه به تقلیـد آن گردن نهاده ــ اطمینان و اعتماد نـدارد . تقلیـد ، از کار انداختنِ ثمره عقل به شـمار می رود ؛ زیرا انسان برای تأمل و تدبُّر آفریده شده است . بسی زشت است که کسی که به او شمعی داده اند تا در پرتو نور آن راه را بجوید ، آن را خاموش سازد و در تاریکی راه بپیماید .

و بدان که در قلب همه اصـحاب مذاهب ، شـخص ، بزرگ جلوه کرده است . سـخن او را بی تدبر (و ژرف اندیشی) در آنچه گفته است ، می پیروند و این ، عین گمراهی است ؛ زیرا باید به متن سخن نگریست نه به گوینده آن .(۲)

۶ . دِهْلَوی

دِهْلَوی ، می گوید :

هر مذهبی که اصحابش مشهور بودند و بر مسند قضاوت و فتوا تکیه زدند و کتاب هاشان میان مردم شهرت یافت و آشکارا بر کرسی تدریس نشستند ، در گوشه و کنار زمین انتشار پیدا کرد و این کار ــ پیوسته ــ در هر زمانی ادامه یافت .

و هر مـذهبی که اصـحابش گمنام بودند و عهده دار قضاوت و فتوا نشدند و مردم به آنها روی نیاوردند ، بعد از مدت زمانی ، از میان رفت .(۳)

* * *

۱- ۱ . الإمام الصادق و المذاهب الأربعه ۱ : ۱۷۷ (به نقل از الإنصاف : ۳۷) .

۲- ۲ . الإمام الصادق و المذاهب الأربعه ۱ : ۱۷۷ (به نقل از تلبیس ابلیس : ۱۰۱) .

۳- ۳ . الإمام الصادق و المذاهب الأربعه ۲ : ۱۱ (به نقل از حجّه البالغه : ۳۲۱) .

مکتب اهـل بیت علیهم السـلام ماننـد دیگر مـذهب هـای حکومتی نبود ، بلکه ویژگی های خاص خود را داشت و به اسـتقلال فکری و تن ندادن به نظام سـلطه شناخته می شد ، بلکه رویکرد ستیز با خلفای جور را در پیش گرفت و به پیروانش اجازه نمی داد که در کارهـای کسـانی درآینـد که خود را «اولوا الأمر» می نامنـد و به توجیه افکـار آنهـا بپردازنـد ، بلکه اهل بیت علیهم السـلام شـیعیان را به دوری از خلفای جور و امر به معروف و نهی از منکر ـ در صورت امکان و فراهم بودن شـرایط ـ فرا می خواندند .

به اعتقـاد نگارنـده ، بقای مـذهبی ماننـد مـذهب اهل بیت علیهم السـلام علی رغم همه ملابسات ، به قوت روحی و ملکات (و داشـته های) ربّانی آن ، بر می گردد ، نه به تلاش علما و دوره هایی که حاکمان صالح فرمان روایی داشتند ؛ زیرا انتشار دیگر مذاهب ، مانند این مذهب نبود .

انتشار مذاهب اهل سـنت ، به مقوماتِ جانبی آن (مانند عهده دار شدن مسند قضاوت و پشتیبانی خلیفه از آنها) بر می گشت و دائر مدار منصب قضاوت و فتوا ، این مذاهب ، شدت و ضعف می یافت .

مـذهب حنفی زمـانی قوی شـد که ابو یوسف قاضـی در دولت آبرویی به دست آورد و نزد خلفـا مقبول افتاد . نسـبت به دیگر مذاهب ـ در عصرهای متأخر ـ همین روند جاری است ، آنها به میزان پشتیبانی خلیفه ، بروز و ظهور می یافتند .

اما انتشار مذهب جعفری و بقای آن تا زمان حاضـر (علی رغم مخالفت حکام با آن) به ملکات روحی و مقومات ذاتی خودش بر می گردد ، و هیچ کس این حقیقت را انکار نمی کند .

دکتر محمد سلام مدکور ، می نویسد :

شماری از مذاهب را یافتم که امور سیاسی ، در شکل گیری و اثر

گذاری بر خط مشی آن ، نقشی ندارد ؛ مانند مذهب شیعه و خوارج .(۱)

بنابراین ، اهل بیت و شیعیان آنها با حجت و برهان هایی که در دستشان بود ، یاری می شدند و کسانی که با آنان مخالفت می ورزیدند و خوارشان می ساختند ، به آنها آسیبی نمی رساند . بسا پیامبر صلی الله علیه و آله در این سخن آنان را قصد کرده است که فرمود :

وَلَن تَزال طائفهٌ من أُمّتی عَلَی الحق منصورین ، لا یَضُرُّهُم مَن خالَفَهم ؛(۲)

و دسته ای از امتم ، پیوسته بر [به پاداری] آیینِ حق یاری می شوند ، مخالفت از سوی دیگران به آنها ضرر نمی زند .

پیامبر صلی الله علیه و آله در این سخن ، اهل حدیث و اهل شام را مدّ نظر ندارد ؛ چنان که بخاری و احمد و دیگران ، ابراز می دارند .

حتی اگر بگوییم مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله مُحَدِّثان است ، این حدیث ، ناظر به این سخن پیامبر است که فرمود :

«اللّهمّ ارْحَم خُلَفائی ... الَّذین یَأتُونَ مِن بَعْدی ، یَرْوُون حدیثی وسُنَّتی ؛(۳)

پروردگارا ، بر جانشیانِ من رحمت فرست ... کسانی که بعد از من می آیند و حدیث و سنتِ مرا روایت می کنند .

خلفای سه گانه و پیروانشان ، از تدوینِ حدیث پیامبر و نقل آن ، منع کردند ،

۱- ۱ . مناهج الاجتهاد فی الإسلام : ۹۷ ؛ الفقیه و المتفقه ۱ : ۵ _ ۶ ، حدیث ۳۰ .

۲- ۲ . سنن ابن ماجه ۱ : ۴ _ ۵ ، باب اتباع سنه الرسول ، حدیث ۶ _ ۷ ؛ نیز بنگرید به ، صحیح بخاری ۶ : ۲۶۶۷ ، باب قول النبی لا تزال طائفه ... حدیث ۶۸۸۱ ؛ صحیح مسلم ۳ : ۱۵۲۳ ، حدیث ۱۹۲۰ و۱۹۲۳ .

۳- ۳ . الخصائص الکبری (سیوطی) ۲ : ۴۶۸ ؛ المعجم الوسیط ۶ : ۷۷ ، حدیث ۵۸۴۶ ؛ مجمع الزوائد ۱ : ۱۲۶ .

نمی توان آنها را از اهل حدیث شمرد ، به عکس اهل بیت علیهم السلام که حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را نگاشتند و برای مردم روایت می کردند .

پیامبر صلی الله علیه و آله خلفای خود را به شماره ، مشخص ساخت و فرمود : این امر [دین] پایان نمی یابد تا دوازده خلیفه _ که همه شان از قریش اند _ در آن ، ایامشان سپری شود .(۱) اینان همان کسانی اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان امت بر جای گذاشت و فرمود : من در میان شما دو چیز گران بها بر جای می گذارم ؛ کتاب خدای بزرگ ، و عترتم ، اهل بیت من .(۲)

و در روایت مسلم و دارِمی و احمد و طَبَرانی ، آمده است که آن حضرت فرمود :

إنّی تاركٌ فیكم الثَّقَلیْن ؛ أَوَّلُهُما كتابُ اللّه ... وأهلُ بیتی ، اُذَكِّرُكُمُ اللّه فی أَهْلِ بیتی ؛(۳)

من در میان شما دو چیز نفیس ، بر جای می نهم ؛ نخست آنها کتاب خداست ... و اهل بیتم ، خدا را به یادتان می آورم درباره اهل بیتم .

و این اشخاص ، همان هایند که پیامبر صلی الله علیه و آله در این سخن ، مدّ نظرشان قرار داد و فرمود :

لا یَزال فی هذه الاُمّه عِصابهٌ عَلَی الحَقّ ، لا یَضُرُّهُم مَن خالَفَهم ، حَتّی یَأْتیهم أمْرُ اللّه وَهُم عَلَی ذلك ؛(۴)

پیوسته در این امت ، گروهی بر [آیین] حق اند ، کسانی که با ایشان مخالفت می ورزند ، آسیبی به [دین] آنها وارد نمی سازد و بر دین حق پایدارند تا اینكه امر الهی فرا رسد .

ص: ۵۷۰

۱- ۱ . صحیح مسلم ۳ : ۱۴۵۲ ، حدیث ۱۸۲۱ ؛ و بنگرید به ، صحیح ابن حِبّان ۱۵ : ۴۳ ، حدیث ۶۶۶۱ ؛ امالی صدوق : ۳۸۸ ، حدیث ۵۰۰ ؛ كفایه الأثر : ۲۷ و ۴۴ و ۵۰ و ۷۶ .
۲- ۲ . امالی صدوق : ۶۱۶ ، حدیث ۸۴۳ ؛ الفصول المختاره : ۱۷۳ ؛ كفایه الأثر : ۲۶۵ ؛ سمط النجوم العوالی ۳ : ۶۳ از ابن ابی شیبه .
۳- ۳ . صحیح مسلم ۴ : ۸۷۳ ، حدیث ۲۴۰۸ ؛ سنن دارِمی ۲ : ۵۲۴ ، حدیث ۳۳۱۶ ؛ المعجم الكبیر ۵ : ۱۸۳ ، حدیث ۵۰۲۸ ؛ مسند احمد ۴ : ۳۶۶ ، حدیث ۱۹۲۸۵ .
۴- ۴ . الفقیه و المتفقه ۱ : ۳۰ ، ۵ _ ۶ ؛ نهایه الأرب ۱ : ۳۳۲ .

فشرده آنچه گذشت این است که : حاکمان سعی کردند بذر تفرقه را میان افراد امت بپاشانند و آنان را به التزام به این مذهب ، ضد آن مذهب وادارند و شیعیان را که با آنان مخالف بودند ، به انحراف عقیدتی و خروج از اسلام ، نسبت دهند .

آنان ، به واعظانِ مساجد و نویسندگان و داستان سرایان ، فرمان می دادند که پاره های این اختلاف را بگسترانند .

هیچ کس نمی تواند انکار کند که عنایت نظام حاکم به رویکردی یا فرقه ای ـ به طور موقت ـ بر حسب نظام سیاست (نه نظام طبیعی) به آن اعتبار و عظمت می بخشد ؛ زیرا خضوع در برابر سلطان [و قدرت حاکم] امری گریزناپذیر است .

اگر حکومت ها در مانند این امور دخالت نمی کردند ، برای امت پر فایده تر بود و دین و دنیاشان سامان بهتری می یافت ، لیکن حکومت ها وحدت مسلمانان و بیداری آنها را خطر بزرگی برای مصالح خود می دیدند [چرا که آنان] به عیب های آنان پی می بردند و از فرمان بری شان روی بر می تافتند .

از این رو ، حکومت ها بهره گیری از این مذهب را بر ضد آن مذهب ، راه آسان و مناسبی دیدند که می توان مسلمانان را به آن سرگرم ساخت و آنها را به درگیری هایی کشاند که از آن به دور بودند ؛ مشاجراتی که صفای امت را کدر می ساخت و انس و اُلفت آنها را می درید .

تاریخ ، نیت های شوم و مقاصدی را که حکومت ها در ورای این خط مشی در سر داشتند ، نمایانده است . در این راستا ، اشخاصی که از حق و انسانیت بویی نبرده بودند ، حاکمان را مدد می رساندند .

اگر خواننده به کشتارهای طایفه ای ـ به ویژه آدم کشی هایی که میان مذاهب چهارگانه رخ داد ـ آگاهی یابد ، به آنچه گفتیم پی می برد .

در هر حال ، اُمت ، همان گونه که سیاست می خواست (یا چنان که والیان جور

خواستارش بودند) دچار تفرقه گشت و حاکمان دست به کار شدند تا به این فرقه یا آن طایفه ، شرعیت بخشند ، با اینکه آنها ــ در واقع ــ به کلی از روح اسلام به دور بودند .

اختلاف گسترش یافت و سر در گمی و پریشانی رخ نمود و دشمنی ها روی داد و بدین ترتیب ، حاکم نجات پیدا کرد و استبداد سر بر آورد و هر آنچه را به صلاح امت یافت ، درید و مصلحان از چاره جویی برای مشکلات امت درماندند و حکومت ها مؤاخذه شیعه و افکندن هر سرزنشی بر آنها را بنا نهادند و انواع تهمت ها را بر قامت شیعه تراشیدند و به باطل بافی و دور ساختن مردم از حق و حقیقت ، پرداختند .

از حکم هایی که علیه شیعه بر زبان آوردند این بود که شیعه ، صحابه را کافر می شمارند ، در حالی که میان نقد و تکفیر فاصله زیادی هست و میان احترام صحابه (همراه با قابل مناقشه دانستنِ سخنانِ آنها و امکان وارسی احادیثشان) و بین افکندن هاله ای از قداست و عصمت بر صحابه (و بستن باب مناقشه و گفت و گوی منطقی و سالم با نصوص آنها) فاصله فراوانی وجود دارد .

حاکمان تنها به این بسنده نکردند ، بلکه بر هر کسی که سخن حق می گفت و می خواست از جمود فکری برهد ، حکم می کردند که وی «رافضی» (شیعه و بیرون از آیین اسلام) است یا می نگریم که آنان حق و سنت صحیح را وا می گذارند بدان دلیل که رافضه بدان پایبندند و شبیه شدن به آنان جایز نمی باشد .

دردناک تر از همه این است که آنان بدعت ها را جزو فرهنگ دینی امت ساختند و آنها را سنت شماردند .

در تهذیب الأحکام آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام چون به کوفه درآمد ، به امام حسن علیه السلام امر کرد که در میان مردم ندا دهد «در ماه رمضان ، نباید در مساجد نماز جماعت برپا شود» امام حسن علیه السلام این فرمان آن حضرت را ــ میان مردم ــ ندا داد . آنان چون این سخن را شنیدند ، فریادِ وا عُمَرا وا عُمَرایشان بلند شد .

چون امام حسن علیه السلام پیش امیرالمؤمنین علیه السلام باز آمد ، آن حضرت پرسید : این صدا چیست [که به گوش می رسد] ؟ امام حسن علیه السلام فرمود : ای امیرالمؤمنین ، مردم فریاد می زنند : واعُمَرا ! وا عُمَرا !

امام علی علیه السلام فرمود : به آنان بگو : نماز [تراویح را] بگزارند .(۱)

این در حالی است که عُمَر خود اعتراف داشت که فراخوان وی به این نماز ، سنت پیامبر نمی باشد بلکه بدعتی از سوی اوست و نیکو بدعتی به شمار می آید .

ابن تیمیه در منهاج السُنَّه هنگام بیان تشبُّه به شیعه می نویسد :

از اینجاست که بعضی از فقها به ترک بعضی از مستحبات (آن گاه که شعار شیعه گردد و سُنّی از رافضی تمایز نیابد) روی آورده اند . مصلحت تمایز سنی از شیعه ــ نزد آنها ــ به جهت دوری گزینی از شیعه و مخالفت با آنها ، از مصلحت آن مستحب ، بیشتر است .(۲)

مصنّف الهدایه (که از حنفی هاست) می گوید : انگشتر را در دست راست کردن ، مشروع است لیکن از آنجا که رافضه این شیوه را در پیش گرفته اند ، ما انگشتر را در دست چپ می نهیم .(۳)

غزالی می گوید : هم سطح سازی قبرها مشروع می باشد ، لیکن از آنجا که رافضه آن را شعار خود ساخته اند ، ما به پشته سازی قبرها روی می آوریم .(۴)

شیخ عبد الرّحمان در کتاب رحمه الأمه فی اختلاف الأئمّه (چاپ شده در حاشیه میزان الشعرانی ۱ : ۸۸) می نگارد : سنت در قبر ، هموار سازی آنهاست و این ــ بنابر نظر

۱- ۱ . تهذیب الأحکام ۳ : ۷۰، حدیث ۲۷ .

۲- ۲ . منهاج السنّه النبویّه ۴ : ۱۵۴ .

۳- ۳ . منهاج السنّه النبویّه ۴ : ۱۳۷ .

۴- ۴ . الصراط المستقیم ۳ : ۲۰۶ (به نقل از الذخیره ، اثر غزالی) .

راجح _ اَولی از مذهب شافعی است .(۱)

ابو حنیفه و احمد می گویند : برآمده ساختن روی قبرها اَولی است ؛ زیرا هم سطح سازی آنها با زمین ، شعار شیعه شده است (۲).

زُرقانی در المواهب اللدنیّه وصفِ عمامه بستن پیامبر را بنابر روایت علی ، می آورد که فرمود آن گاه که رسول خدا بر سر آن حضرت عمامه بست ، تحت الحنک آن را بر شانه آن حضرت انداخت . سپس قول حافظ عراقی را می آورد که می گوید : این کار ، شعار بسیاری از فقهای امامیه شده است ، بجاست از آن پرهیز شود ، به جهت ترک همانندی با آنان .(۳)

پیروان اهل بیت علیهم السلام به احتیاط نسبت به فقه اهل سنت امر شده اند ؛ زیرا بر نقش سیاست در تغییر احکام ، آگاهی دارند .

آری ، تهمتِ تشیّع ، از بزرگ ترین تهمت هایی بود که به انسان روی می آوَرْد و از تهمتِ بی دینی _ در حیات او _ خطرناک تر می نمود . در پرتو همین نصوص بود که مردم امام علی علیه السلام (و کسانی را که سیره آن حضرت را می پیمودند) دشمن می داشتند .

امام سجاد علیه السلام می فرماید :

أَحِبُّونا حُبَّ الإسلام ؛ فَوَ اللّه ، ما زالَ تقولون فینا حَتّی بَغَّضْتُمونا إلی

ص: ۵۷۴

---

۱ - ۱ . نَووی در «المجموع ۵ : ۲۵۹» می گوید : نظر صحیح این است که «تسطیح» (هموار سازی) اَفضل می باشد ، نص شافعی در «الأمّ» و «مختصر المزنی» همین است و جمهور اصحاب پیشین ما و گروه هایی از متأخران (که از آنهاست ماوِردی ، فُورانی ، بَغَوی ، خلائق) به همین دیدگاه ، قطع دارند . جمهور باقی مانده (چنان که مصنّف آن را صحیح می داند) تسطیح را صحیح دانسته اند و به تضعیف «تسنیم» (برآمده ساختن روی قبر) تصریح کرده اند (چنان که مصنّف بدان تصریح کرده است) .

۲- ۲ . بنگرید به ، حلیه العلماء ۲ : ۳۰۷ .

۳- ۳ . بنگرید به ، شرح المواهب ۵ : ۱۳ .

النّاس ؛(۱)

مـا را به دوسـتی اسـلام ، دوست بداریـد ؛ به خـدا سوگنـد ، پیوسـته از مـا بـد گویی کردیـد تـا اینکه مـا را پیش مردم دشـمن نمایاندید .

و از سخنان آن حضرت است که فرمود :

ما أَكْذَبَكم وَما أَجْرَأَكم عَلَى اللّه ، نحنُ مِن صالحی قومنا ، وبحسبنا أن نكونَ مِن صالحی قومنا ؛(۲)

چقدر دروغ می بافید و بر خدا جسارت می ورزید ! ما از صالحان قومِ خویشیم و همین ما را بس ، که از نیکانِ آنهاییم .

زَمَخشری ، در چگونگی فرستادن صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله می نویسد :

امـا هرگاه شـخص ، غیر پیامبر (دیگر اهل بیت) را به صـلوات اختصاص دهـد (چنان که به پیامبر صـلوات می فرسـتد) این کار مکروه می باشـد ؛ زیرا صـلوات برای نـامِ پیـامبر شـعار گشت ، و نیز بـدان جهت که این کـار به تهمتِ «رفض» می انجامـد ، و رسول خدا فرمود : هر که به خدا و روز آخرت ایمان دارد ، در جاهای تهمتْ خیز ، نایستد .(۳)

[ماجرا به همین جا ختم نشد ، بلکه افراد بسـیاری را به بهانه های واهی به تشیّع متهم ساختند و بعضی آنها را شکنجه و آزار و اعدام کردند ، نمونه های زیر از آن جمله اند :]

به مولا ظهیر الـدین اردبیلی ، اتهام تشـیّع زدنـد و او را به اعـدام محکوم کردنـد ؛ زیرا وی به عدم وجوب مدح صـحابه بر منبر عقیده داشت و این کار را واجب نمی دانست .

به همین خاطر او را گرفتند و به محکمه فرستادند و قاضی حکم اعدام را برایش صادر کرد .

۱- ۱ . الطبقات الکبری ۵ : ۲۱۴ ؛ تاریخ دمشق ۱۴۱ : ۳۹۲ ، ترجمه ۴۸۷۵ ، علی بن الحسین علیه السلام .
۲- ۲ . الطبقات الکبری ۵ : ۲۱۴ ؛ تهذیب الکمال ۲۰ : ۳۹۴ ، ترجمه ۴۰۵۰ ؛ تاریخ الإسلام ۶ : ۴۳۵ .
۳- ۳ . الکشاف ۳ : ۵۶۸ .

این حکم در حق وی به اجرا درآمد ، سرش را بریدند و بر دروازه «زَویله» (در قاهره) آویختند .(۱)

خَیْثَمَه بن سلیمان عابد را (از سوی مردم) به تشیُّع متهم ساختند ؛ چون در فضائل صحابه _ از جمله فضائل علی علیه السلام _ کتاب نگاشت .

غیث بن علی می گوید : درباره او از خطیب پرسیدم ، گفت : «ثقه ، ثقه» (بسیار مورد اعتماد است) گفتم : می گویند وی شیعه شده است ! گفت : نمی دانم [چرا این نسبت را به او می دهند] جز اینکه وی در فضایل صحابه ، تألیفی را سامان داد و هیچ کس را ویژه نگردانید .(۲)

ذَهَبی درباره عبد الرزّاق بن هَمّام ، می نویسد : وی صاحب کتاب هایی است ، اشخاصی او را ثقه دانسته اند و حدیثش در کتاب های صحاح آمده است ، احادیثی دارد که تنها او آن را روایت می کند . بر وی خرده گرفته اند که گرایش شیعی دارد ، وی در تشیّع غلو نمی ورزد ، بلکه علی را دوست می دارد و کسانی را که با آن حضرت جنگیدند ، دشمن می دارد .(۳)

درباره جعفر بن سلیمان ضُبَعی گفته اند : وی از اشخاص مورد اعتماد شیعه است . سَیّار بن حاتم و عبد الرزّاق بن هَمّام ، از او حدیث می کند ، و بدعتِ تشیّع از او رونق یافت .(۴)

محمّد بن طلحه بن عثمان (ابو الحسن نَعَّال) به تشیّع و رفض (خروج از دین)

۱- ۱ . شذرات الذهب ۸ : ۱۷۳ ، احداث سنه ۳۹۰ه .

۲- ۲ . لسان المیزان ۲ : ۴۱۱ ، ترجمه ۱۶۹۶ ، خیثمه بن سلیمان ؛ تاریخ دمشق ۱۷ : ۷۲ ، ترجمه ۲۰۳۳ .

۳- ۳ . تذکره الحفاظ ۱ : ۳۶۴ ، ترجمه ۳۵۷ ، عبد الرزّاق بن همّام صَنعانی . از محمد بن جریر ، نقل شده که گفت : عبد الرزاق ، شخصی راست گوست ، اندکی تشیع و موالاتِ او ، آسیب زا نیست .

۴- ۴ . تذکره الحفاظ ۱ : ۲۴۱ ، ترجمه ۲۲۷ ، جعفر بن سلیمان ضُبَعی .

متهم گردید و در معرض خطر قرار گرفت ؛ زیرا ابو القاسم از وی نقل کرد که بر معاویه لعن می فرستد .(۱)

محیی الـدین عثمانی اموی (م ۶۶۸ ه) به تشیّع متهم شـد . ابن عماد ، در شـرح حال وی می نویسد : وی ، شـیعه است . علی را برتر از عثمان می شمارد ، با اینکه ادعا دارد نسبش به عثمان می رسد ، هموست که می سراید :

اَدینُ بما دانَ الوصیّ ولا أَری سِواه وإن کانت أُمَیّهُ مَحْتِدی

وَلو شَهِدَتْ صِفِّین خَیْلی لأعذرت وساءَ بنی حَرْب هناک مشهدی(۲)

ــ به همان دینی پایبندم که وصـی [و جانشـین پیامبر] داشت ، جز وصـی آن حضرت را (هر چند اُمیه ، اصل و تبارم باشد) بر نمی تابم .

ــ اگر در صِفِّین حضور می یافتم ، از قوم خویش عذر می خواستم و حضور من در آنجا «بنی حَرْب» را ناخوشایند می افتاد .

حاکم نیشابوری ــ صاحب المسـتدرک ــ را شیعه می شمارند به این دلیل که در کتابش حدیث «طائر مشوی» (پرنده بریان) و حدیث «مَن کنتُ مولاه ، فَعَلیٌّ مولاه»(۳) (به هر که مولا منم ، علی است مولای او) را می آورد .

ذَهَبی می افزاید : حاکم درباره معاویه ، بد گویی کرد ؛ به همین جهت او را آزار رساندند [و در تنگنا و سختی افتاد] .(۴)

شافعی را به «رفض» (شیعه و خروج از دین) متهم کرده اند ، بدان جهت که به اهل بیت علیهم السلام عشق می ورزید .

۱- ۱ . بنگرید به ، تاریخ بغداد ۵ : ۳۸۳ ، ترجمه ۲۹۰۸ .

۲- ۲ . تاریخ الإسلام ۴۹ : ۲۷۲ ، ترجمه ۲۹۴ ، یحیی بن محمّد بن علی ؛ مرآه الجنان ۴ : ۱۷۰ ؛ البدایه والنهایه ۱۳ : ۲۵۸ .

۳- ۳ . تاریخ بغداد ۵ : ۴۷۳ ، ترجمه ۳۰۲۴ ، حاکم نیسابوری .

۴- ۴ . بنگرید به ، شذرات الذهب ۳ : ۱۷۷ ، احداث سنه ۶۶۹ .

ابن مَعین ، شافعی را تضعیف می کند بدان سبب که بر معاویه عیب می گرفت .(۱)

سلیمان بن عبد القوی (م ۷۱۲ه) از علمای حنبلی را در مصر تازیانه زدند ، بدان جهت که سرود :

کَم بَیْنَ مَن شَکَّ فی خلافته وبَیْنَ مَن قالَ أَنّه اللّه(۲)

ـ چقدر میان این دو گروه فاصله است ! کسانی که در خلافت علی شک دارند و کسانی که به خدایی او قائل اند .

به وی نسبت داده اند که ابوبکر و عُمَر را به ریشخند می گرفت و مقام عُمَر را پایین می آورد ؛ زیرا در شرح الأربعین می نگارد :

اسباب اختلاف میان علما ، تعارض روایات و نصوص است . بعضی از مردم بر این باورند که عُمَر باعث این کار شد ؛ زیرا صحابه از او خواستند اجازه دهد تا سنت را تدوین کنند ، اما وی آنان را از این کار بازداشت با اینکه می دانست پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «اُکْتُبُوا لاِءَبی شاه» (برای ابوشات ، احادیث را بنویسید) و فرمود : «قَیِّدُوا العِلْمَ بالکِتابَه» (دانش را با نوشتن ماندگار سازید) .

اگر صحابه به حال خود واگذاشته می شدند ، هر کدام از آنها آنچه را از پیامبر شنیده بود ، می نگاشت و سنت ضبط می شد و میانِ پسین [و آخرین فرد] امت و پیامبر ، جز صحابی ای که روایتِ آن حضرت را نوشته بود [واسطه ای [باقی نمی ماند ؛ زیرا این دیوان ها ، از آنان به تواتر نقل می گشت (چنان که از بخاری و مسلم به تواتر نقل می شود) .(۳)

ص: ۵۷۸

۱- ۱ . بنگرید به ، الرواه الثقات المتکلم فیهم : ۳۱ ؛ المغنی فی الضعفاء ۲ : ۵۵۲ ، ترجمه ۵۲۷۱ ، شافعی .

۲- ۲ . شذرات الذهب ۶ : ۴۰ ، احداث سنه ۷۱۶ ه .

۳- ۳ . الدرر الکامنه (ابن حجر) ۲ : ۲۹۸ ، ترجمه ۱۸۵۰ ؛ بنگرید به «منع تدوین الحدیث» ، اثر نگارنده .

شگفت آور از همه اینها این است که ابن کثیر در تاریخ خود ، درباره شهاب الدین احمد ، معروف به «ابن عبد ربّه» (مؤلف العقد الفرید) اظهار می دارد که وی ، شیعه است و تشیّعِ رسوایی در او هست ؛ زیرا وی اخبار خالد قَسْری را (با سوء حالی که دارد) روایت می کند ، متن سخن ابن کثیر ، چنین است :

صاحب العقد الفرید به خالد ، چیزهایی نسبت داده است که نادرست اند ؛ زیرا صاحب العقد الفرید ، تشیُّعِ رسوایی دارد و درباره اهل بیت غلو می کند . بسا کسی تشیّعی را که در سخن اوست نفهمد . شیخ ما ذَهَبی ، فریفته اش شد و او را به حفظ (و غیر آن) ستود .(۱)

حتی امر بدانجا رسید که «جابر بن حیّان» را شخصیتی افسانه ای دانستند ؛ چرا که ثابت است وی علم کیمیا را از امام جعفر صادق علیه السلام فرا گرفت .(۲)

رِیاشی می گوید : شنیدم محمد بن عبد الحمید می گفت ، به ابن اَبی حَفْصَه گفتم : چه چیز تو را به دشمنی با فرزندان علی واداشت ؟ پاسخ داد : هیچ کس محبوب تر از آنها پیش من نیست ، لیکن نزد این قوم ، چیزی سودمندتر از کینه توزی و ستم بر آنها نیافتم .(۳)

متوکل (و فرزندش منتصر) ابن ابی حفصه شاعر را ، به خاطر شعری که در آن بر امام علی علیه السلام تاخت [و هر ناروایی را بر آن حضرت بار کرد] گرامی داشت و دستور داد سه هزار دینار بر سر او بریزند ؛ همچنین متوکل از فرزندش «منتصر» و سعد ایتاخی ، خواست که آن دینارها را (در راستای ارج و احترام شعر او) از روی زمین ، برایش

۱- ۱ . البدایه و النهایه ۱۰ : ۲۱ .

۲- ۲ . بنگرید به ، کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی الفقه ۲۹ : ۳۷۴ ؛ زیرا به مناسبت سخنش در این باره می گوید : و اما جابر بن حیان ، صاحب کتاب های مشهور در علم کیمیا ، شخصیتی مجهول و ناشناخته است ، در میان اهل علم و دینداران ، ذکری از او نیست .

۳- ۳ . العقد الفرید ۵ : ۷۴ ، باب من اخبار الطالبیین .

برچینند .(۱)

آری ، گاه فطرت ، انسان را سوی حق می راند ، لیکن اتهامِ رفض و خروج از دین و ناسزاگویی به صحابه (و دیگر تهمت ها) برایش رقم می خورد .

آیا خردمندانه می نماید که هر آنچه حاکمان تشریع کردند و به شرع نسبت دادند ، به راستی شرعی [و حکم دین] باشد ؟

آیا رسول خدا به ترک همانندی با شیعه ــ هر چند دیدگاه آنها با حق سازگار باشد ــ فرا خواند ؟

آیا رافضی ها همان کسانی اند که اسلام را به دور افکندند یا آنها مردمانی اند که تعامل با خلفای جور را پس زدند ؟

چرا امروزه ، تنها شیعه (و نه دیگران) به صلوات بر محمد و آل محمد ، شناخته می شوند ؟

آیا پیامبر پیروانش را به محبت نسبت به آل محمد و فرستادن صلوات بر آنها ، امر نکرد و از صلوات بی دنباله ، باز نداشت ؟

چرا کسانی را که بر رسول خدا صلوات کامل می فرستند (و صلوات بی دنباله را بر نمی تابند) متهم می سازند که مخالف سنت پیامبرند و رافضی (بیرون از آیین اسلام) می باشند ؟

چرا علی علیه السلام و فرزندان آن حضرت را به باد انتقاد می گیرند و عیب ها را به آنان می بندند ؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را سفارش کرد ؟!

معنای این سخن خدای متعال چیست که فرمود : « قُل لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى » ؛(۲) بگو از شما هیچ پاداشی [برای رسالتم] نمی خواهم مگر [اظهار] مودّت

۱- ۱ . تاریخ طبری ۷ : ۳۹۷ ؛ الکامل فی التاریخ ۶ : ۱۴۰ .

۲- ۲ . سوره شوری (۴۲) آیه ۷۳ .

(و دوستی) نسبت به خویشاوندانم .

«القربی» (خویشـان و نزدیکـان) کیـان انـد ؟ چرا پیـامبر صـلی الله علیه و آله اجر رسالت را ویژه آنان ساخت ؟ آیا محبت ـــ به تنهایی ـــ کافی است یا [افزون بر آن] باید آنان را پیروید و به آنها اقتدا کرد ؟!

* * *

پروردگارا ، ما از آنچه کنیه وران بر زبان می آورند ، بیزاری می جوییم ، و اصـحاب پیامبرت را (کسانی که از آنان خشنودی و در دعوت و جهاد در راه تو ، اخلاص ورزیدند) دوست می داریم .

پروردگارا ، میانِ ما و قوممان به حق ، حکم کن !

پروردگارا ، قلب هایمان را پس از آنکه هدایت کردی ، منحرف مگردان ، و از نزد خود ، رحمتی ارزانی مان دار !

پروردگارا ، به تو ایمان آوردیم و پیامبرت را پیرویدیم و به سـنتش خود را آراستیم و اهل بیت آن حضـرت و اصحابش را که راه او را پیمودند و به هدایتش راه یافتند و دعوت حق را شنیدند و جانشان با همه توان و از سر راستی آن را پذیرفت و کسانی که واجبات را به پا داشتند و سنت ها را زنده ساختند ، دوست می داریم .

پروردگارا ، به پیامبرت ایمان آوردیم و از منافقانی که از سـر دو رویی ، گردن کشـی کردند و غائله هایی را فرا روی پیامبر به راه انداختنـد و ایمـان قلبی و روحی نیاوردنـد ، بلکه ایمانشـان لقلقه زبـان بود (و در کتـابت آنان را یادآور شـدی) بیزاری می جوییم .

خـدایا ، از کسانی نفرت داریم که با پیامبرت درافتادنـد و خیره سـری کردنـد و کسانی که درباره شان فرمودی : « وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرا » ؛(۱) و هر که (بعـد از آنکه

۱- ۱ . سوره نساء (۴) آیه ۱۱۵ .

هدایت برایش روشن شد) با پیامبر مخالفت و دشمنی و لجبازی ورزد و غیر مسیر مؤمنان را در پیش گیرد ، او را به همان سمتی می گردانیم که دوست می دارد و دوزخ را به وی می چشانیم ، که بد فرجامی برای اوست .

بارالها ، همان سخنی را بر زبان می آوریم که امام سجاد علیه السلام درباره صحابه فرمود :

اَللّهمّ وأصحابُ مُحمّد خاصَّةً ، الّذين أَحسَنُوا الصّحابه ، و الَّذين أَبْلُوا البَلاءَ الحَسَن فی نَصْرِه وَكانَفُوه وَأَسْرَعُوا إلی وَفادَته ، وَسابَقُوا إلی دَعْوَته ، وَاسْتَجابُوا لَه حَيْث أَسْمَعَهُم حُجَّةَ رِسالاته وَفارَقُوا الأَزواجَ والأولادَ فی إظهار كَلِمَتِه ، وَقاتَلُوا الآباءَ وَالأَبْناءَ فی تَثْبيتِ نُبُوَّته ، وَانْتَصَرُوا به .

وَمَن كانوا مُنْطَوينَ عَلَى مَحَبَّته يَرْجُون « تِجارَةً لَنْ تَبُور » فی مَوَدَّته وَالَّذينَ هَجَرَتْهُم العَشائر إذ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ ، وَانْتَفَتْ مِنْهم القَرابات إِذْ سَكَنُوا فی ظِلِّ قَرابَته .

فلا تَنْسَ اللّهمّ ما تَرَكُوا لَكَ وَفيك ، وَأَرْضِهم مِن رِضوانك وَبما حاشُوا الخَلْقَ عَلَيك ، وَكانوا مَع رَسولك دُعاةً إليك ، وَاشْكُرهُم عَلَی هَجْرِهم فيك دِيار قَوْمهم وَخُروجِهم من سَعَةِ المَعاش إلی ضِيْقِه ؛(۱)

پروردگارا ، به خصوص اصحاب محمد ؛ کسانی که او را به نیکی همراهی کردند و در یاری اش از آزمایش ها سرافراز بیرون آمدند ، و او را مدد رساندند و به استقبالش شتافتند و سوی دعوتش از هم سبقت جستند و آن گاه که حجتِ رسالت هایش را به آن شنواند ، سخنش را پذیرفتند ، و در راه آشکارسازی پیام او از زن و فرزند گذشتند و برای استوار سازی نبوتِ آن حضرت ، با پدران و فرزندان درافتادند ، و به واسطه [وجود آن حضرت] پیروز گردیدند .

و آنان که محبت پیامبر را در دل داشتند و در دوستی او به «تجارتی فناناپذیر» دل بستند .

و کسانی که با پیوستن به آن حضرت ، قوم و عشیره آنها را از خود راندند و آن گاه که در سایه

۱- ۱ . الصحیفه السجادیه : ۴۰ ، من دعائه علیه السلام فی الصلاه علی حمله العرش ؛ و بنگرید به ، ینابیع الموده ۳ : ۴۹۲ .

قرابت او آرمیدند خویشاوندان رابطه شان را با آنها بُریدند .

پروردگارا ، آنچه را برای تو و در راه تو از دست دادنـد ، از یاد مبر و بـدان خاطر که مردم را بر دینت گرد آوردند و همراه با پیامبرت سوی تو فرا خواندنـد ، از رضوانِ خویش ، خشـنودشان گردان ؛ و برای آنکه در راه تو ترک دیار خویش کردند و از رفاه در زندگی ، در تنگنا افتادند ، شکر گزارشان باش .

و سخن امام علی علیه السلام برای مردم درباره اهل بیت که فرمود :

فَـأَیْنَ تَـذْهَبُون وَأَنّی تُؤْفَکُون ؟ وَالأَعْلام قائِمهٌ ، وَالآیاتُ واضِـحهٌ ، والمنارُ مَنْصُوبَهٌ فَأَیْنَ یُتاه بِکُم ؟ کَیْفَ تَعمَهُونَ وَبَیْنکُم عِتْرَه ؟ وَهُم أَزِمَّهُ الحَقِّ ، وَأَعْلامُ الدِّین ، وَأَلْسِنَهُ الصِّدقِ ؛ فَأَنْزِلُوهم بِأَحْسَنِ مَنازلِ القرآن ، وَرِدُوهم وُرُودَ الهِیْمِ العِطاش .

أَیّها النّاسُ ، خُذُوها عن خـاتم النَّبیین ؛ إنَّه یَمُوت مَن مـاتَ مِنّا وَلَیْسَ بِمیِّتٍ وَیَبْلی مَن بَلی مِنّا وَلَیْسَ ببـالٍ ، فَلاـ تقولوا بمـا لا تَعْرِفُون فـإنَّ أَکْثَرَ الحَقِّ فیما تُنْکِرون ، وَاعْـذِرُوا مَن لاـ حُجَّهَ لکم علیه ــ وأَنَا هو ــ أَلَم أَعْمَل فیکم بالثَّقَلِ الأَکْبَر وَأَتْرُکْ فیکم الثَّقَل الأَصْغر ؟! قَد رَکَّزَتُ فیکم رایهَ الإیمانِ وَوَقَفْتُکُم عَلَی حدود الحَلام وَالحَرام ؛(۱)

«به کجا می روید و کی باز می گردید ؟ که ملامت ها بر پا ، دلیل ها هویدا و نشانه ها برجاست ! گمراهی تا کجا ؟ سرگشتی تا کی و چرا ؟

خاندان پیامبرتان میانِ شماست که زمامداران حق و یقین اند ، پیشوایان دین اند و با ذکر جمیل و گفتار راست قرین اند .

پس همچون قرآن ، نیک حرمتِ آنان را در دل بدارید و چون شتران تشنه که به آبخور روند ، روی به آنان آرید .

مردم ، از خـاتم پیـامبران فرا گیریـد : «می میرد از مـا آن کـه می میرد و مرده نیست ، و می پوسـد آن که می پوسد و پوسـیده نیست» پس مگویید آنچه را نمی دانید ، که بیشتر حق در چیزی است که

۱- ۱ . نهج البلاغه ۱ : ۱۵۳ ــ ۱۵۴ ، خطبه ۸۷ .

منکر آنید و آن را که بر او حجتی ندارید ــ و آن منم ــ معذور شمارید .

آیا حکم قرآن را در میان شما جاری نداشتم و دو فرزند را و خاندان پیامبر را برای شما نگذاشتم ؟ رایتِ ایمان را در میان شما پابرجا کردم و مرزهای حلال و حرام را برایتان جدا» .(۱)

و در سخن دیگر فرمود :

فَاسْتَجِيبُوا لِلدّاعى وَاتَّبِعُوا الرّاعى ، قَد خاضُوا بِحارَ الفِتَن وأَخَذُوا بِالبِدَعِ دُونَ السُّنَن ، وَأَرَزَ المُؤمنون ، ونَطَقَ الضّالُّون المكذِّبونَ .

نَحن الشِّعار وَالأصحابُ وَالخَزَنَهُ وَالأَبْوابُ ، وَلا تُؤْتَى البُيُوتُ إلاّ مِن أَبْوابِها ، فَمَن أَتاها مِن غَيْرِ أَبوابها سُمِّيَ سارقاً ؛(۲)

«پس دعوت کننده را پاسخ دهید و فرمان روا را فرمان برید ، به دریاهای فتنه در شدند و بدعت ها را گرفتند و سنت ها را وانهادند ؛ مؤمنان به گوشه ای رفتند و گمراهان دروغ زن ، به زبان آمدند و سخن گفتند .

ما خاصگان و گنجوران نبوت و درهای رسالتیم ! به خانه ها جز از درهای آن نتوان درآمد و هر که جز از در به خانه درآمد او را دزد خوانند .

اینان ، مصداق های آیت های بلند معنای قرآن و گنجینه های خدای رحمان اند» .(۳)

و در جای دیگر ، آن حضرت بیان داشت :

تَاللّه لَقَد عُلِّمتُ تَبْليغَ الرِّسالاتِ ، وَإتْمامَ العِدات ، وَتَمامَ الكَلِمات ؛ وعندنا أَهْلَ البيت أَبْواب الحُكْم وَضِياء الأَمْر .

أَلا وَإنَّ شرائعَ الدّين واحدةٌ ، وَسُبُلَه قاصِده ، مَن أَخَذَ بها لَحقَ وَغَنِمَ ، وَمَن وَقَفَ عَنها ضَلَّ وَنَدِمَ ؛(۴)

ص: ۵۸۴

۱- ۱ . نهج البلاغه (ترجمه دکتر جعفر شهیدی) : ۷۰ ، خطبه ۸۷ .
۲- ۲ . نهج البلاغه ۲ : ۴۳ ــ ۴۴ ، خطبه ۱۵۴ .
۳- ۳ . نهج البلاغه (ترجمه شهیدی) : ۱۵۲ ، خطبه ۱۵۴ (با اندکی تصرف) .
۴- ۴ . نهج البلاغه ۱ : ۲۳۳ ، خطبه ۱۲۰ .

«به خدا دانستم رساندن پیام ها را و انجام دادن وعده ها را و بیان داشتنِ امر و نهی ها را . درهای حکمت الهی نزد ما اهل بیت گشوده است و چراغ دین با راهنمایی ما افروخته است .

بدانید که راه های دین یک راه است و آن راست و کوتاه است . کسی که آن را در پیش گیرد ، به منزل رسد و غنیمت بَرَد و کسی که در آن نرود ، گمراه و پشیمان شود» .(۱)

و نیز امام علی علیه السلام درباره اهل بیت ، فرمود :

وَاعْلَمُوا أَنَّكُم لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتّى تَعْرِفُو الَّذى تَرَكَه ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِميثاقِ الكتاب حَتّى تَعْرِفوا الَّذى نَقَضَهُ ، وَلَن تَمَسَّكُوا به حَتّى تَعْرِفُوا الَّذى نَبَذَه ، فَالْتَمِسُوا ذلك مِن عند أَهْلِه ؛ فَإِنَّهم عَيْشُ العِلْمِ وَمَوْتُ الجَهْل ، هُم الذين يُخْبِرُكم حُكْمُهُمْ عَن عِلْمِهم ، وَصَمْتُهم عَن مَنْطِقِهم ، وَظاهِرُهم عَن باطنهم ، لا يُخالِفُونَ الدِّين وَلا يَخْتَلِفونَ فيه ، فهو بينهم شاهِدٌ صادقٌ وَصامِت ناطِق ؛(۲)

«بدانید که تا واگذارنده رستگاری را نشناسید ، رستگاری را نخواهید شناخت ، و تا شکننده پیمان قرآن را ندانید ، با قرآن ، پیمان استوار نخواهید ساخت ، و تا واگذارنده قرآن را به جای نیارید ، در قرآن چنگ نتوانید انداخت .

پس رستگاری را نزد کسانی جویید که اهل آن اند (و آنان از خاندان پیامبران اند) که دانش به آنان زنده است و نادانی به دانش آنان مرده ؛ آنان حکمشان شما را از دانش آنان خبر دهد ، و خاموشی شان از گفتار ، و نهان آنان از ظاهرشان پدیدار ، نه با این دین مخالفت دارند ، و نه در آن خلاف آرند ؛ دین میانِ آنان گواهی است راست و خاموشی گویاست» .(۳)

و همچنین آن حضرت ، بیان داشت :

لا يُقاسُ بآل مُحمد مِن هذه الأُمَّه أَحَدٌ ، وَلا يُسَوِّى بهم مَن جَرَتْ نِعْمَتُهم عَليه أَبَداً ؛ هُم أَساسُ الدِّين وَعِمادُ اليَقين ، إليهم يَفىءُ الغالى ، وَبِهم يُلْحَقُ التّالى ، وَلَهُمْ خَصائِص

ص: ۵۸۵

۱- ۱ . نهج البلاغه (ترجمه شهیدی) : ۱۱۸ ، خطبه ۱۲۰ .

۲- ۲ . نهج البلاغه ۲ : ۳۲ ، خطبه ۱۴۷ .

۳- ۳ . نهج البلاغه (ترجمه شهیدی) : ۱۴۴ ، خطبه ۱۴۷ .

حَقِّ الوِلایه ، وَفیهم الوَصیَّهُ والوِراثَهُ ؛(۱)

«از این امت ، کسی را با خاندانِ محمد هم پایه نتوان پنداشت و هرگز نمی توان پرورده نعمت ایشان را در رتبتِ آنان داشت که آل محمد پایه دین و ستون یقین اند . هر که از حد درگذرد ، به آنان باز گردد و هر که واماند ، بدیشان در پیوندد .

حق ولایت ، خاص ایشان است و میراث پیامبر ، مخصوص آنان» .(۲)

و دیگر سخنانی که آن حضرت درباره اهل بیت دارد و به نکوهش امویان می پردازد و از نقش گمراه کننده آنها خبر می دهد که چگونه (از سر کینه توزی با علی علیه السلام و انتقام جویی از اسلام) امت را از خط مشی پیامبر صلی الله علیه و آله دور ساختند .

۱- ۱ . نهج البلاغه ۱ : ۳۰ ، خطبه ۲ .

۲- ۲ . نهج البلاغه (ترجمه شهیدی) : ۹ ، خطبه ۲ .

سخن پایانی

شایان تأکید است که دستاورد تاریخی ما از ویژگی «وضوی پیامبر» به معنای تشکیک در وضوی دیگران نیست ، بلکه بیان باورها و دلیل های خودمان می باشد ، دیگران می توانند آنچه را گفتیم برگیرند و واقع گرایانه آن را وارسی کنند و می توانند آن را وانهند ؛ زیرا آنچه را در این پژوهش آمد ، جز جستاری علمی نمی باشد که آن را با روشی نو و با رویکرد تازه ای ارائه کردیم و امیدواریم که در مراکز علمی مطرح شود .

این پژوهش ، به منزله یک مناقشه دانشجو با اساتید خویش به شمار می آید ؛ روندی که دیر زمانی است در مراکز علمی اسلامی مان با آن اُنس داریم .

این شیوه بحث را در پیش گرفتیم ، چون دیدیم که اساتید و نویسندگان و محققان در دانشگاه ها و مراکز آموزش اسلامی ، از وارسی تشریع به همراه ظروف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی حاکم در هنگام صدور خبر ، غفلت می ورزند و اخبار نزد آنها ، طبق اصول مذهبی ویژه هر مذهب (و از زاویه ای محدود و تقلیدی ، بدون مناقشه در متون و دلالت آنها و شناخت شرایط صدورشان) رقم می خورد ، حتی چنان به اخبار می چسبند و هاله ای [از قداست] در برشان گرفته که نمی توان در آنها مناقشه کرد ، چه رسد به اینکه کسی بخواهد در آنها خدشه کند .

می دانیم که کشف رویه دیگر ملابسات تشریع و شکستنِ موانع روانی موجود در میان مسلمانان و بیان دلایل دیگر و فراخوان به خبر صحیح ، بسا دشمنی مبلغانِ جمود بر اندیشه های سَلَف و کسانی را که به بستن دهان ها و گوش ها و چشم ها (بر آنچه در تاریخ اسلام و اختلاف مسلمانان جریان یافته) فرمان می دهند ، برانگیزاند .

خواننده این کتاب ، هر از گاهی که به روش گفت و گوی ما در بحث پی می برد و در می یابد که ما ماجراها را با جدیت ــ بی آنکه احساسات دیگران را جریحه دار سازیم ــ وامی شکافیم ادعای ما را تأیید می کند ؛ زیرا می بیند که پیوسته پرسش ها و شک هایی را بر نتایجی که به دست می آوریم ، می گذاریم و تنها به این بسنده نمی کنیم که نتایج بحث های وضویی دیگران را زیر سؤال ببریم تا آنچه را که ممکن است درباره ما و

نوشته هامان گفته شود ، درست از کار درآید .

اگر خواننده ما را در جلدهای دیگر کتاب همراهی کند ، این واقعیت را در می یابد .

هدف اول و اساسی از این بحث ، دعوت به در پیش گرفتن روش جدید در بحث و رسیدن به حقیقتِ فقه اسلامی از آسان ترین و سالم ترین شیوه های آن است (نه چیز دیگر) .

کارمان را با کتاب طهارت ـ به ویژه وضو ـ آغازیدیم ؛ زیرا وضو ، نخستین باب از ابواب فقهی است ، سپس در موسوعه دیگری از «اَذان» سخن گفتیم و سبب اختلاف مذاهب اسلامی را در صیغه های اذان و شمار فصل های آن ، روشن ساختیم ؛ چرا که شافعیه ، به چهار تکبیر در اول اذان قائل است بر خلاف مالکیه که به دو تکبیر قائل می باشد با وجود اعتقاد همه به اینکه اذان منقول از پیامبر ، نقل همه است .

اگر چنین باشد ، چرا میان مذاهب اسلامی در اذان ، اختلاف هست ؟ (و دیگر پرسش ها در این زمینه) .

پس از پایان کتاب «وضوء النبی» و «موسوعه الأذان بین الأصاله والتحریف» تدوینِ تکه هایی از بحث «صلاه» (نماز) را شروع کرده ام . این کار ، با گردآوری مسائل اختلافی نماز (دستْ بسته و دستْ باز نماز خواندن ، بعد از سوره حمد «آمین» گفتن ، بسمله را آشکارا یا آهسته خواندن ، و ده ها مسئله دیگر) صورت گرفت و همه اینها بر اساس خط مشیی است که جدید می باشد و با قلمی که به فهمِ همگان آید .

از خدای سبحان می خواهم که مرا در کامل کردن و به پایان رساندنِ این بحث ، موفق بدارد ؛ چرا که توفیق ، تنها از جانب اوست .

مدخل کتاب «وضوء النبی» (وضوی پیامبر) به فضل و منت الهی ـ در اینجا ـ به پایان رسید ، چهار جلد دیگر آن ، در پی خواهد آمد .

آخرین خواست ما که ورد زبان است ستایش ایزد ، خدای جهانیان است

پیوست

اشاره

ص: ۵۸۹

هنگـامی که مـدخل این پژوهش را برای چـاپ آمـاده می ساختم ، کتاب رجال الشـیعه فی المیزان (اثر عبـد الرّحمان عبـد اللّه زُرَعی ، چاپ «دار اَرقم» در کویت) به دستم رسید .

مؤلف ــ در این کتاب ــ به شـیعه ، به ویژه بر سـید شـرف الدین (از علمای بزرگ شـیعه) می تازد و به او در مناقشه بر حدیث ابو حَیَّه از علی بن ابی طالب ــ درباره وضو ــ نسبت حُقه بازی و گمراه سازی و کتمان حقایق ، می دهد .

وی ، سپس نامه امام علی را به محمد بن ابی بکر و اهل مصر ، می آورد که مناقشه آن در بحث «دوران امام علی علیه السلام » گذشت .(۱)

همچنین روایتی را ذکر می کنـد که شـیخ طوسـی در دو کتاب تهـذیب الأحکام و الإسـتبصار ــ به سـندش ــ از امام علی علیه السلام می آورد که آن حضرت [هنگام وضو] پاهایش را شست و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود : «یا علی ، خلِّل بَیْنَ الأَصابع لا تُخَلَّلْ بالنَّار» ؛(۲) ای علی ، میان انگشتان آب بدوان تا آتش بین آنها راه نیابد .

این روایت را در راستای رجحانِ دیدگاه خود و تکذیب سید شرف الدین ، خاطر نشان می سازد .

مؤلف ، پس از نقل این دو خبر می نگارد :

این طُرُق از علی است ، در سند این روایات ، ابو حَیَّه و ابو اسحاق و ابو

۱- ۱ . بنگرید به ، همین کتاب ، ذیل عنوان «دوران امام علی علیه السلام » .

۲- ۲ . تهذیب الأحکام ۱ : ۹۳ ، حدیث ۲۴۸ ، باب صفه الوضوء ؛ الإستبصار ۱ : ۶۶ ، حدیث ۱۹۶ ، باب وجوب المسح علی الرجلین ، و جلد ۴ : ۲۹۲ ، حدیث ۱۱۰۲ ، باب دیه الأصابع .

الأَحْوَص و زُهَیر بن معاویه ، وجود نـدارد ، چگونه این عالمِ پرهیزگار ! و دروغ گوی تهمت زن ، این حـدیث را بر روایتِ ابو حَیّه ، توهم می کند .(۱)

می گویم : با مراجعه به کتاب تهـذیب و الاسـتبصار می توان بر حقیقتِ دیگری (غیر آن چیزی که ناقد تصور می کند) دسـت یافت ؛ زیرا شیخ طوسی بعد از آوردن خبر سابق می گوید :

این روایت ، موافق عامّه است و ورود آن تقیه ای می باشد ؛ زیرا پیداست که مذهب ائمه علیهم السـلام مسح پاها در وضوست (نه شستن آنها) و این مشهورتر از آن است که در ذهن کسی شک خلجان کند .(۲)

و در کتاب الإستبصار می گوید :

این خبر با مـذهب اهل سـنت همسوست و تقیه ای وارد شـده است ؛ زیرا بی هیچ شک و تردیدی پیداست که مذهب ائمه ما ، مسح پاهاست و این امر مشهورتر از آن است که در آن شک یا شبهه ای راه یابد .

روشن شـد که راویـان این خبر ، همه شـان سُـنی انـد و رجـالِ زیـدیه و روایتی که به آنهـا اختصـاص دارد (بر اساس آنچه در چندین جا بیان گشت) عمل نمی شود .(۳)

[سـند این حدیث ، در نزد شـیعه و سنّی ، ضعیف می باشد ؛ زیرا در آن «حسین بن عُلْوان» و عَمْرو بن خالد واسطی ، آمده که خدشه های فراوانی دارند .]

حسین بن عُلْوان

نجاشی درباره حسین بن عُلْوان (از شخصیت های سند این حدیث) می گوید :

۱- ۱ . رجال الشیعه فی المیزان : ۳۳ .

۲- ۲ . تهذیب الأحکام ۱ : ۹۳ .

۳- ۳ . الإستبصار ۱ : ۶۶ .

«مولاهم ، کوفی عامّیّ» ؛(۱) از موالیان ایشان به شمار می رود ، شخصی کوفی و سُنّی است .

ابن حَجَر ، می گوید : حسین بن عُلْوان کَلْبی ، از اَعْمَش و هشام بن عُروه ، روایت می کند . یحیی می گوید : «وی بسیار دروغ گوست» ، علی [بن مدائنی] می گوید : «وی ــ به راستی ــ شخصی ضعیف می باشد» . ابو حاتم و نسائی و دارقُطنی ، گفته اند : «وی متروک الحدیث است» (کسی به حدیث او اعتنا نمی کند و آن را نمی آورد) ابن حِبّان می گوید : وی بر هِشام و دیگران ، به نوعی [ماهرانه] حدیث می بَست [حدیث جعل می کرد و به آنها نسبت می داد] .(۲)

عَمْرو بن خالد واسطی

مِزّی (از شخصیت های اهل سنت) درباره عَمْرو بن خالد واسطی (که یکی دیگر از رجال سند حدیث گذشته است) می نویسد : از عبد اللّه بن احمد بن حنبل ، از پدرش نقل شده که : عَمْرو بن خالد واسطی ، متروک الحدیث می باشد و شخصیت او قابل اعتنا نیست .(۳)

ابو بکر اَثْرَم می گوید : از احمد بن حنبل نقل شده که عَمْرو بن خالد ، دروغ گوست ، از زید بن علی از پدرانش ، احادیث جعلی را روایت می کند ، دروغ می بافد .(۴)

عباس دُوری ، می گوید : از یحیی بن مَعین نقل شده که ، عَمْرو بن خالد ، شخصی ثقه (راستگو و قابل اعتماد) نیست .(۵)

هاشم بن مَرْثَد طَبَرانی ، می گوید : از یحیی بن مَعین نقل شده که ، عَمْرو بن خالد ،

۱- ۱ . رجال نجاشی : ۵۲ ، ترجمه ۱۱۶ .

۲- ۲ . لسان المیزان ۲ : ۲۹۹ ، ترجمه ۱۲۴۴ ؛ میزان الإعتدال ۲ : ۲۹۸ ، ترجمه ۲۰۳۰ .

۳- ۳ . تهذیب الکمال ۲۱ : ۶۰۶ ، ترجمه ۴۳۵۷ .

۴- ۴ . همان .

۵- ۵ . تاریخ ابن معین (بروایه الدوری) ۴ : ۳۷۸ ، ترجمه ۴۸۶۶ .

کذّاب است ، شخصیتی به شمار نمی آید .(۱)

اسحاق بن راهْوَیه و ابو زُرعه ، گفته اند : عَمْرو بن خالد ، حدیث جعل می کرد .(۲)

ابو حاتم می گوید : عَمْرو بن خالد ، متروک الحدیث است ، فراموش کار می باشد ، به حدیث اشتغال ندارد .(۳)

ابو عُبَید آجُری می گوید : از ابو داود ، درباره عَمْرو بن خالد (همو که از ابو حَفْصِ آبار روایت می کند) پرسیدم ، گفت : وی ، کذّاب است .

در جای دیگر ، می گوید : از ابو داود درباره عَمْرو بن خالد ، سؤال کردم ، گفت : شخصی قابل اعتنا نیست .(۴)

وَکیع می گوید : عَمْرو بن خالد ، همسایه ما بود . به دروغ پردازی اش پی بُردیم ، از آنجا رفت . پرسیدم : واسطی بود ؟ گفت : آری .(۵)

شخصِ دیگری از وَکیع حکایت می کند که گفت : عَمْرو بن خالد ، در همسایگی ما به سر می برد ، حدیث می ساخت . چون رازش آشکار شد ، به «واسط» رفت . نسائی می گوید : وی ، شخصی ثقه نمی باشد .(۶)

و این چنین در نصوصی که مِزّی از علمای رجال نقل می کند ، حتی یک نفر هم عَمْرو بن خالد واسطی را توثیق نمی کند .

بعضی (مانند نسائی) در نسبت المجموع به امام زید شک کرده اند ؛ زیرا تنها از طریق عَمْرو بن خالد واسطی ، روایت شده است .(۷)

۱- ۱ . تهذیب التهذیب ۸ : ۲۴ ، ترجمه ۴۱ .

۲- ۲ . الضعفاء و المتروکین (ابن جوزی) ۲ : ۲۲۵ ، ترجمه ۲۵۵۶ .

۳- ۳ . الجرح و التعدیل ۶ : ۲۳۰ ، ترجمه ۱۲۷۷ .

۴- ۴ . تهذیب التهذیب ۸ : ۲۴ ، ترجمه ۴۱ .

۵- ۵ . تهذیب الکمال ۲۱ : ۶۰۶ ؛ تهذیب التهذیب ۸ : ۲۴ .

۶- ۶ . الکامل فی الضعفاء ۵ : ۱۲۳ ؛ المغنی فی الضعفاء ۵ : ۱۲۳ .

۷- ۷ . بنگرید به ، تاریخ المذاهب الإسلامیه ، اثر ابو زهره (فقه امام زید) .

شیخ طوسی ، می گوید : عَمْرو بن خالد ، بُتْری مذهب است .(1)

بنابراین ، روشن شد که سند این روایت ، نزد شیعه و سنّی _ به طور یکسان _ ضعیف است . آنچه انسان را می جزاند این است که زُرعی و امثال وی ، احادیث را ناقص و بُریده می آورند و از آنها به آنچه اَغراضشان را برآورد ، بسنده می کنند ، سپس دیگران را به کتمان حقایق و گمراه سازی و زیاده کردن در روایت ، متهم می سازند ؛ چنان که این کار را در نقلی که وی از شیخ مفید از علی بن یقطین می آورد ، می توان ملاحظه کرد .

شیخ مفید ، از علی بن یقطین نقل می کند که به امام کاظم علیه السلام نامه نوشت :

فدایت گردم ، اصحاب ما در مسح پاها اختلاف دارند ، اگر صلاح می دانید به خط خود آنچه را بایسته است بنویسید ، تا _ اِن شاء اللّه _ بدان عمل کنم .

ابو الحسن علیه السلام به وی نوشت : اختلافی را که در وضو یادآور شدی ، دریافتم . آنچه را در این زمینه به تو امر می کنم این است که سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کنی ، صورتت را سه بار بشویی و دست ، لای موهای ریش بدوانی ، و دستانت را از سر انگشتان تا آرنج بشویی ، و همه سرت را مسح بکشی و ظاهر و باطن گوش هایت را مسح کنی و پاهایت را تا قوزک پا بشویی ، و بر خلاف این دستور ، عمل نکنی .

زُرَعی _ بعد از نقل این خبر _ می گوید : لیکن یکی از راویان شیعه یا شخص مفید ، این روایت را به حال خود وا نمی گذارد ، بلکه ذیلی به آن می چسباند که امام این کار را تقیه ای انجام داد .

زُرَعی سخنش را _ در اینجا _ بدون هیچ دلیلی ، می پراند . ما همه این روایت را می آوریم تا خواننده گرامی بر ملابسات تشریعی که پیش از این تأکید کردیم ، پی ببرد ؛ زیرا در کتاب الإرشاد پس از متن پیشین ، آمده است :

ص: ۵۹۵

۱- ۱ . رجال طوسی : ۱۴۲ ، ترجمه ۱۵۳۴ .

نزد رشید از علی بن یقطین سخن چینی شد ، گفتند : وی شخصی رافضی و مخالف عقیده توست . رشید به بعضی از خواصش گفت : درباره علی بن یقطین و اتهام او به اختلاف در مذهب و گرایش به رفض ، بگو مگو زیاد است ، در حالی که در خدمت او کوتاهی نمی بینم ، بارها او را آزمودم و از تهمتی که به او می زنند ، چیزی دستگیرم نشد . دوست می دارم به گونه ای که نفهمد و از ترس من کاری را انجام ندهد ، به حقیقتِ ماجرا پی ببرم .

گفتند : ای امیر مؤمنان ، جماعت شیعه در وضو با اهل سنت مخالف اند ، آن را سبک به جا می آورند و به شستن پاها عقیده ندارند . او را ناخودآگاه زیر نظر بگیر ، با وضویش مذهب او را در خواهی یافت !

هارون گفت : آری ، همین کار ، امر او را آشکار می سازد . سپس مدتی او را از کارهای دیوانی مرخص ساخت و به اشتغالاتی در «قصر» سرگرم نمود تا اینکه وقت نماز فرا رسید .

علی بن یقطین ، در یکی از حجره های قصر برای وضو و نماز ، خلوت می کرد . چون وقت نماز شد ، رشید پشت دیوار آن حجره (به گونه ای که علی بن یقطین را ببیند ولی او متوجه نگاه هارون نشود) ایستاد .

وی ، آبی برای وضو خواست ، سه بار مضمضه و سه بار استنشاق کرد ، و صورت را شست و آب لای موهای ریش دواند و دستانش را تا آرنج سه بار شست و شو داد ، سر و گوش ها را مسح کشید و پاهایش را شست ، و رشید او را می نگریست . چون رشید این حال را دید ، نتوانست خودداری کند ، از پشت دیوار برآمد به گونه ای که علی بن یقطین او را دید ، سپس صدا زد : ای علی بن یقطین ، دروغ می گوید آن که می پندارد تو رافضی هستی !

و بدین ترتیب ، نزد هارون منزلت یافت و روزگار به کامش شد .

ص: ۵۹۶

پس از این ماجرا ، نامه ای از امام کاظم علیه السلام به دستش رسید که : ای علی بن یقطین ، از این پس ، آن گونه وضو ساز که خدا فرمان داد ؛ صورتت را یک بار به عنوان فریضه و بار دیگر به عنوان «اسباغ» (شستن کامل و تام) بشوی ، دست ها را همین گونه از آرنج بشوی ، و پیش سر و پشت پاها را با تری آب وضو [که در دست باقی است] مسح بکش ، بیمی که بر تو می رفت ، برطرف شد (والسلام) .(1)

با نگاهی به این روایت ، می توان به فضای تقیه ای پی بُرد که شیعه با آن رو به رو بود ؛ چنان که بعضی از ملابسات تشریع را در می یابیم و شیوه زُرعی را در نقل اَخبار می شناسیم که چگونه به عمد ، آنها را بُریده و ناقص یا تحریف شده (در راستای اغراض خود) نقل می کند و این کار او به ترفند بعضی از متعصبان می ماند که درباره مخالفانشان شایع می سازند که می گویند : «لا إله» (خدایی نیست) و ادامه سخن آنها را که «إلاّ اللّه» (به جز اللّه) است نمی آورند تا به آنان طعن زنند و نسبتِ شرک و کفر به آنها دهند .

از این رو ، در خطاب به زُرَعی می گوییم : اگر به راستی می خواهی بر مراجع شیعه تکیه کنی و بنابر تعبیر خودت «به کتاب های مورد اعتماد آنها رجوع کنی تا سلاح از دست این اَشخاص پلید بیفتد» واجب است به نزاکت و انصاف پایبند باشی و اخبار آنها را کامل (نه ناقص و بی دنباله) نقل کنی ؛ زیرا اگر به آغاز خبر اعتماد کردی باید آخر آن را بپذیری ، تبعیض صفقه و گرفتنِ بعضی از آنها (و این ادعای یاوه که ادامه خبر بر ساخته مفید و اَمثالِ اوست) درست نمی باشد .

اگر حدیث جعلی باشد ، این جعل ، همه خبر را در بر می گیرد ؛ و اگر ساختگی نباشد ، باید ذیل آن را قبول کنی ، چنان که آغاز آن را پذیرفتی .

این عملکرد زُرَعی مرا به یاد حکایتی انداخت که پدرم درباره رفتار مبلغان مسیحی

۱- ۱ . الإرشاد ۲ : ۲۲۸ .

بر ضد اسلام در آفریقا ــ در اواخر دهه ۱۹۵۰ ــ نقل می کرد ، می گفت :

از کارهای مبلغانِ مسیحی این بود که کتابی را بر ضد قرآن چاپ کردند و در آن بیش از هزار و دویست شبهه را پراکندند که بعضی از آنها به وجوه اِعراب قرآن ، ارتباط داشت و بعضی به معانی و بلاغت مربوط می شد ؛ آنان به وجود تناقض در کلام الهی لب می جنباندند و اینکه قرآن معجزه جاودان نیست ، تا مسلمانان ساده لوح را در دینشان ، به شک اندازند .

نسخه ای از این کتاب را برای نقد ، نزد علامه مرحوم سید هبه الدین شهرستانی آوردند ، چون وی کتاب را ورق زد ، آهی از ته دل کشید و گفت : مرگ بر هواپرستی و عصبیت و دنیاگرایی ! چگونه تحریف حقایق را در نظرشان آراسته است ، وجهی را نقل کرده اند و وجه دیگر را واگذاشته اند !

شبهه های این کتاب ، پرسش ها و جواب هایی است که میانِ محمد بن ابی بکر بن عبد القادر رازی و یکی از برادران دینی اش ، ردّ و بدل می شد ، آنها را با هم مذاکره کردند و نتیجه را در کتاب أسئله القرآن و أجوبتها (پرسش و پاسخ هایی پیرامون قرآن) گرد آوردند یا مسائل رازی از غرائب التنزیل است .

مبلغانِ مسیحیت پرسش های آن کتاب را گرفته اند و آنها را در قالب جدیدی ریخته و با چاپ و صفحه آرایی زیبا ، انتشار داده اند ، بی آنکه اشاره کنند این شبهه ها از مسلمانان گرفته شده است ، تا بدین وسیله ، مردم را گمراه سازند و از حقیقت دور سازند ، لیکن خدا نور خویش را کامل گرداند ، هر چند کافران را ناخوشایند افتد .

چقدر امشب به دیشب می ماند ! تاریخ تکرار می شود ، و شیوه های تحریف و فریب و گمراه سازی ، در موارد بسیاری ، در اصولشان با هم اختلاف ندارند و نسبت دروغ بافی و به گمراهی افکنی ، به اهل حق و باطل زده می شود و در این میان ، حق تباه می گردد .

اما بر شخصیت های علمی و پیروان منطق و خرد ، لایه های پنهان و فریب کاری ها پنهان نمی ماند ، آنان ، ترفندهایی را که غرض ورزان (امثال زُرعی) در پیش می گیرند ، می شناسند ، و چیزهای مشکوک و اختلافی را به اصول ثابت در شریعت و مسلم در نزد خردمندان ، عرضه می دارند و با علم و منطق آنها را محک می زنند ؛ مسائل اختلافی نزد آنها ، نخست با کتاب و سنت ثابت ارزیابی می شود و سپس واقعیت عملکرد مسلمان و ملابسات تشریع را وارسی می کنند تا حقیقتی را که ضایع شده بنمایانند .

با توجه به این مطلب ، روشن می شود که زُرَعی ، به تحریف و حیله گری و گمراه سازی دست می یازد ، نه سید شرف الدین ؛ و از قدیم گفته اند : «رَمَتْنی بِدائها وَانْسَلَّت» ؛(۱) بیماری و عیب خویش را بر من افکند و گریخت .

خواننده این سطور ، آن گاه که مآخذ زُرَعی را (که در پی نوشت کتابش به آنها اشاره شده است) وارسی کند ، به ادعای ما بیشتر پی می برد ؛ به عنوان نمونه ، زُرعی احادیثی را نقل می کند که در نکوهش زُراره اند و از روایتِ مدح او سخنی به میان نمی آورد .

اگر زُرَعی ــ به راستی ــ واقع نگر و بی طرف بود ، همه متونی را که در آن ستایش و مذمت (هر دو) هست می آوَرْد و به مناقشه آنها می پرداخت و تنها به روایات ذَمّ (که علمای رجال آنها را برای وارسی ظرف خبر و بیان ملابسات آن آورده اند) بسنده نمی کرد .

اگر زرعی در ادعایش راست می گوید و زُراره کذّاب است و سخن او را نباید گرفت ، باید برای ما سخن یکی از علمای رجال شیعه را بیاورد که در زراره خدشه می کند و

---

۱ - ۱ . بنگرید به ، امثال العرب : ۴۷ ، رقم ۴۶ ؛ مجمع الأمثال ۱ : ۱۰۸ . این ضرب المثل را در جایی به کار می برد که به آنچه دیگران بر شخص عیب می گیرند و کنایه می زنند ، او به دیگران عیب گیرد و کنایه زند (نهایه الأرب ۳ : ۳۱) .

احادیثش را از اعتبار می اندازد .

آیه اللّه خوئی (که زُرَعی در نقـل اقوال به معجمِ وی اسـتناد می کنـد) همه احـادیثی را که در مـذمت زُراره است (پس از نقل آنها) از نظر سند یا دلالت ، ضعیف می شمارد ، چرا زُرعی به این مطلب اشاره نمی کند ؟!

روایاتی که ـ در کتاب های رجال ـ در مـذمت زُراره انـد ، تحت شـرایط خاصـی صادر شـده اند و عالمانِ رجال آمده اند تا ملابسات آنها را بنمایانند ، نه اینکه در زُراره (و کسانی مانند او) خدشه کنند .

زُراره ، فراتر از آن است که در وی شک راه یابـد و شـیعیان به طُرُق حدیثی و ضوابط رجالی و درایی شان ، به ارزش زراره و جایگـاه وی نزد امـام صـادق علیه السـلام از زرعی و همتایان وی (که در پی تحریف و گمراه سازی و دگرگون کردن حقایق اند) آگاه ترند .

اکنون ، به حدیث وضوی امام علی علیه السـلام باز می گردیم . پیش از این روشن شد که آن حضـرت ، وضوی ثنایی مسحی می گرفت . اشخاص ذیل ، روایات وضوی مَسحی را از امام علی علیه السلام نقل می کنند :

مُسَیَّب بن عَبْد خَیْر ، از پدرش از علی .(۱)

ابو اسحاق سَبِیْعی ، از عَبْد خَیْر ، از علی .(۲)

سُدِّی ، از عَبْد خَیْر ، از علی .(۳)

نَزَّالِ بن سَبْرَه ، از علی .(۴)

ص: ۶۰۰

۱- ۱ . مسند حُمَیدی ۱ : ۲۶ ، حدیث ۴۷ ؛ مسند احمد ۱ : ۱۲۴ پ ، حدیث ۱۰۱۴ .

۲- ۲ . مسند احمد ۱ : ۹۵ و ۱۲۴ ، حدیث ۷۳۷ و۱۰۱۳ ؛ سنن دارمی ۱ : ۱۹۵ ، حدیث ۷۱۵ .

۳- ۳ . مسند احمد ۱ : ۱۱۶ ، حدیث ۹۴۳ ؛ شرح معانی الآثار ۱ : ۳۵ ، حدیث ۱۵۹ .

۴- ۴ . مسند ابی داود طیالسی : ۲۲ ، حدیث ۱۴۸ (دار المعرفه ، بیروت) ؛ مسند احمد ۱ : ۱۵۹ و۱۵۳ ، حدیث ۱۳۶۶ و۱۳۱۵ ؛ سنن نسائی ۱ : ۹۳ ، حدیث ۱۳۳ ؛ احکام القرآن (جصاص) ۳ : ۳۵۲ .

حَبَّهُ العُرَنی ، از علی .(۱)

ابو مَطَر ، از علی .(۲)

مَعْقِل جُعْفی ، از علی .(۳)

حُصَین بن جُنْدَب ، از علی .(۴)

ما در جلد سوم این پژوهش ــ به خواست خدا ــ در سند و دلالت و نسبت این روایات به امام علی علیه السلام مناقشه خواهیم کرد .

آری ، از امام باقر علیه السلام رسیده است که آن حضرت ، صورت و روی پیشانی اش را یک بار شست ، سپس دست چپ را در آب فرو برد ، مشتی آب برگرفت و آن را بر آرنج دست راست نهاد و کفِ دست را بر ساق آن گذراند تا آب بر اَطراف انگشتان جریان یابد ؛ سپس دست راست را پر آب ساخت و آن را بر آرنج دست چپ نهاد و کف دست را بر ساعد مرور داد تا آب بر سر انگشتان جاری شود .

و جلو سر و پشت پاها را با تری دست راست ، مسح کشید ، سپس فرمود : مردی از امیرالمؤمنین درباره وضوی پیامبر پرسید (آن گاه مثل این وضو را برای او حکایت کرد) .(۵)

آنچه را امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت می کند ، در کتاب های صحاح و سُنَن ــ به اشارت یا صراحت ــ آمده است و این متون ، روایاتِ نقل شده از اهل بیت علیهم السلام را (در کتاب های امامیه) تأیید می کند .

همه اینها ما را رهنمون است بر اینکه سید شرف الدین ، قصد حقه بازی و گمراه

۱- ۱ . تفسیر طبری ۶ : ۱۳۵ .

۲- ۲ . مسند احمد ۱ : ۱۵۸ ، حدیث ۱۳۵۵ .

۳- ۳ . طبقات ابن سعد ۶ : ۲۳۹ .

۴- ۴ . طبقات ابن سعد ۶ : ۲۴۱ .

۵- ۵ . بنگرید به ، الکافی ۳ : ۲۵ ، باب صفه الوضوء ، حدیث ۴ .

سازی را (که زُرَعی به او تهمت می زند) ندارد ، بلکه می خواهد حقایق را توضیح دهد و از مجهولات پرده بردارد ؛ و این عملکرد او ، کسانی را که به جمود فکری فرا می خوانند و خواستارِ بستن دهان ها و گوش هایند ، خرسند نمی سازد .

انسان ــ چنان که می دانیم ــ در بحث های علمی ، از سه حال خارج نیست :

۱ . اینکه شخص به نتیجه اشتباهی برسد ؛ یعنی مقدماتی که در بحثش پی می نهد ، مقدماتِ غلط انداز باشد ؛ چنین فردی ، گاه معذور است .

۲ . اینکه شخص در راستای گمراه سازی و وارونه کردن حقایق بکوشد ؛ یعنی به دلیل های دیگران پی ببرد و آنها را درک کند ، لیکن از روی تعصّب مذهبی (و پیروی از گذشتگان و تقلید از آباء و اَجداد) دلایل دیگران را نادیده انگارد یا آنها را ناقص و یا تحریف شده نقل کند .

۳ . اینکه شخص ، از روی باور و یقین ، به حقیقت دست یابد و از رویارویی با پرسش ها و اشکالات ــ حتی بر خودش ــ نهراسد ، و شبهه های مطرح شده را با روح علمی و با شکیبایی و بی طرفانه ، بررسی کند .

زُرَعی ــ بنابر برداشت ما ــ از اشخاص دسته دوم است ؛ زیرا در شیوه بحث خود ، به فحش و ناسزاگویی پناه می آورد ، صورتی از قضیه را نقل می کند و از وجه دیگر چشم می پوشد (مانند کسانی که به بعضی از کتاب خدا ایمان می آورد و به بخش دیگر کفر می ورزند) و این عملکرد زُرَعی ، ضعفِ شخصیتی و شکستِ درونی اش را می نمایاند .

بعید به نظر می رسد که شخصی مانند زُرَعی (که ادعا دارد به کتاب های شیعه در فقه و رجال مراجعه کرده است و به صفحات آنها اشاره می کند) به دلایل بی شماری که زراره را می ستایند ، دست نیافته باشد ؛ مانند :

کَشّی ــ که روایات نکوهش زراره ، به نقل وی منحصر است ــ می گوید : بزرگان شیعه بر تصدیق این اصحاب درجه یک امام باقر و امام صادق علیهماالسلام اتفاق نظر دارند و به

فقه آنها تن داده اند ، می گویند : در میان اَوَّلی ها از همه فقیه تر ، شش نفرند ؛ زُراره ...(۱)

امام صادق علیه السلام به جمیل بن دَرّاج می فرماید : خدا محوران (کسانی که در برابر فرمان الهی سر فرود می آورند) را به بهشت بشارت ده ؛ بُرَیْد بن معاویه عِجْلی ، ابو بصیر ــ لَیْث بن بَخْتَری مرادی ــ محمد بن مسلم ، زُراره ، چهار شخص شرافتمندی که اُمنای خدا بر حلال و حرام اویند ؛ اگر اینها نبودند ، آثار (روایات) پیامبر پایدار نمی ماند و از میان می رفت (۲).

نیز امام صادق علیه السلام درباره آنان می فرماید : اینان پایدارندگانِ عدل اند و قائلان صدق و سخن راست و درست .(۳)

یا این سخن که فرمود : خدا زُراره بن اَعْیَن را رحمت کناد ! اگر او و همتایانش نبودند ، احادیث پدرم ، از دست می رفت (۴).

همچنین فرمود : اینان حافظان دین اند و امینان پدرم بر حلال و حرامِ خدا ، ایشان در دنیا سوی ما شتافتند و در آخرت ، به طرف ما سبقت گیرند .(۵)

یا این سخن که فرمود : [ای زراره] من از تو راضی ام ، از آنچه مردم [درباره ات] می گویند ، باکی نداشته باش .(۶)

تنها به نقل ادله ای از رجال کشی ــ که زراره را می ستاید ــ بسنده کردیم تا امثالِ زُرَعی را به مغالطه شان و عدم واقع نگری (و حفظ بی طرفی) در بحث ملزم سازیم . اینکه وی از ذکر وجه دیگر [ادله مدح] با اینکه بر آن دست می یابد ، چشم می پوشد ، به چه معناست ؟!

۱- ۱ . رجال کشی ۲ : ۵۰۷ ، رقم ۴۱ .

۲- ۲ . رجال کشی ۱ : ۳۹۸ ، رقم ۲۸۶ .

۳- ۳ . رجال کشی ۲ : ۵۰۸ ، رقم ۴۱ .

۴- ۴ . رجال کشی ۱ : ۳۴۸ ، رقم ۲۱۷ .

۵- ۵ . رجال کشی ۱ : ۳۴۸ ، رقم ۲۱۹ .

۶- ۶ . رجال کشی ۱ : ۳۵۲ ، رقم ۲۲۲ .

با اینکه زُرَعی کتاب های رجال را می کاود تا راویان ضعیف را شکار کند ، آیا معقول می نماید که وی بر خبری که در ذیل می آید (و امثال آن) دست نیافته باشد ؟ و اگر آنها را دیده است ، چرا با اینکه می بیند امام صادق علیه السلام سبب تکذیب و لعن زراره را بیان می دارد ، وجه دیگر را نقل نمی کند ؟!

از عبد اللّه بن زُراره نقل شده که گفت ، امام صادق علیه السلام به من فرمود :

به پدرت از طرف من سلام برسان و بگو : من برای آنکه از تو دفاع کنم بر تو عیب می گیرم ! چرا که مردم و دشمنان به هر کسی که ما او را گرامی بداریم و جایگاهش را بستاییم ، می تازند تا اشخاصی را که ما آنها را دوست می داریم و به خود نزدیک می سازیم ، آزار دهند و به خاطر محبت و منزلت و نزدیکی اش نسبت به ما ، او را تهمت زنند و آسیب رسانند و بکشند ؛ و هر کسی را که ما بر او عیب گیریم ، آنها می ستایند .

تو را سرزنش کردم ؛ زیرا شهرت یافته ای که به ما نزدیکی و سوی ما گرایش داری ، تو را به باد انتقاد گرفتم تا با این عیب و نقص ، در امر دین ، بزرگت دارند و بستایند و بدین وسیله ، شرّ آنها را از تو باز دارم .

خدای متعال می فرماید : « أَمَّا السَّفِينَهُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُم مَّلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَهٍ غَصْبا » ؛(1) اما کشتی برای بینوایانی بود که در دریا [ماهی می گرفتند و] کار می کردند ، خواستم آن را ناقص سازم [چرا که] در ورای آنان پادشاهی بود که هر کشتی [سالمی] را به زور می ستاند .

این آموزه قرآنی از نزد خداست . به خدا سوگند ، کشتی را عیبناک نساخت مگر اینکه از ستم پادشاه مصون ماند و به دست او نیفتد (کشتی سالم

۱- ۱ . سوره کهف (۱۸) آیه ۷۹ .

بود ، عیبی در آن راه نداشت و سپاس خدای را) خدا تو را رحمت کناد ، این مَثَل را دریاب .

و اللّه ، تو از محبوب ترین اصحاب پدرم در زمان زندگی و پس از درگذشتِ اویی ، تو از برترین کشتی های آن دریایی ...(۱)

با توجه به این مطلب ، درباره امثال زُرَعی چه بگوییم ؟! کسانی که بر وجوه تقیه ــ در کتاب های شیعه ــ پی می برند ، سپس به شیخ مفید نسبت می دهند که [از پیش خود [به روایت افزوده است و بر امامش ادعا کرده که او این کار را تقیه ای انجام داده است !!

آیا این نقل ، رازِ مذمت زراره را از سوی امام صادق علیه السلام روشن نمی سازد ؟!

اگر زُرَعی این معنا را می فهمد ، چرا به وارونه نمایی حقایق و یاوه بافی ، دست می یازد ؟ و اگر این معنا را درک نمی کند باید فاتحه اسلامِ [او را] خواند .

آری ، شیوه گمراهگری و کتمان حقایق ، از مهم ترین نیرنگ هایی است که رسالت اسلامی از زمان ظهورش با آن رو به رو شد . این روش ، زاییده امروزه نیست . رسول خدا صلی الله علیه و آله از عمل یهود و نصارا و اینکه به بعضی از کتاب ایمان می آوردند و بعضی دیگر را بر نمی تافتند ، می رنجید و آزرده خاطر می گشت .

باری [با همه این کارشکنی ها] حق از پشت این ابرهای تیره ــ خواهی نخواهی ــ بیرون می آید .

در پایان دوست دارم خاطر نشان سازم که احادیث غَسْلی منسوب به امام علی علیه السلام را (چه آنهایی را که ابو حَیَّه یا ابو الأَحْوَص یا ابو اسحاق روایت کرده است و چه احادیثی را که دیگران روایت می کنند) در جلد سوم این پژوهش(۲) ــ به خواست خدای متعال ــ بررسی خواهیم کرد .

۱- ۱ . رجال کشی ۱ : ۳۴۹ ، رقم ۲۲۱ .

۲- ۲ . در بحث روایی ، ذیل عنوان «مناقشه در روایات صحابه در بیان وضوی پیامبر» وارسی احادیثی که از امام علی علیه السلام روایت شده است .

منابع و مآخذ

قرآن کریم .

نهج البلاغه ؛ تحقیق : شیخ محمد عَبْدَه ، دار الذخائر ، ایران ۱۴۱۲ه .

صحیفه سجادیه ؛ تحقیق : سید محمد باقر موحد اَبطحی ، مؤسسه امام مهدی علیه السلام ، قم ۱۴۱۱ه .

۱ . آلوسی ، محمود (م ۱۲۷۰ه) روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی (= تفسیر الآلوسی) دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

۲ . ابن اَبی الحدید ، عزّ الدین هبه اللّه (م ۶۵۶ه) شرح نهج البلاغه ، تحقیق : محمد ابو الفضل ابراهیم ، دار احیاء الکتب العربیه ، چاپ اول ، ۱۳۷۸ه .

۳ . ابن اَبی جَراده ، عُمَر بن احمد (م ۶۶۰ه) بُغیه الطَّلَب فی تاریخ حَلَب ، تحقیق : سهیل زکار ، دار الفکر .

۴ . ابن اَبی شَیْبه ، عبد اللّه بن محمد (م ۲۳۵ه) المُصَنَّف ، تحقیق : کمال یوسف الحوت ، مکتبه الرشد ، چاپ اول ، ریاض ۱۴۰۹ه .

۵ . ابن اَبی عاصم شیبانی ، احمد بن عُمَر (م ۲۸۷ه) الدِّیات ، اداره القرآن و العلوم الإسلامیه ، کراچی ۱۴۰۷ه .

۶ . ابن اَبی عاصم شیبانی ، احمد بن عَمْرو ، (م ۲۸۷ه) الزُّهد ، تحقیق : عبد العلی عبد الحمید حامد ، دار الریان ، چاپ دوم ، قاهره ۱۴۰۸ه .

۷ . ابن اَبی عاصم ، احمد بن عَمْرو (م ۲۸۷ه) السُّنَّه ، تحقیق : محمد ناصر الدین

الألبانی ، المکتب الإسلامی ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۰۰ه .

۸ . ابن اَثیر ، علی بن اَبی الکرم (م ۶۳۰ه) اُسُدُ الغابه فی معرفه الصحابه ، انتشارات اسماعیلیان ، تهران .

۹ . ابن اَثیر ، علی بن اَبی الکرم (م ۶۳۰ه) الکامل فی التاریخ ، تحقیق : عبد اللّه قاضی ، دار الکتب العلمیه ، چاپ دوم ، بیروت ۱۴۱۵ه .

۱۰ . ابن اَثیر ، مبارک بن محمد (م ۶۰۶ه) النِّهایه فی غریب الحدیث و الأثر ، تحقیق : طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی ، المکتبه العلمیه ، بیروت ۱۳۹۹ه .

۱۱ . ابن ادریس حِلّی ، محمد بن منصور (م ۵۸۹ه) السَّرائر ، مؤسسه انتشارات اسلامی ، چاپ دوم ، قم ۱۴۱۰ه .

۱۲ . ابن اَعْثَم ، احمد (م ۳۱۴ه) کتاب الفتوح ، تحقیق : علی شیری ، دار الأضواء ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۱ه .

۱۳ . ابن السَّری ، هَنّاد (م ۱۵۲ه) الزُّهد ، تحقیق : عبد الرحمان عبد الجبار الفریوائی ، دار الخلفا ، چاپ اول ، کویت ۱۴۰۶ه .

۱۴ . ابن تَغْری بِرْدِی ، یوسف اَتابکی (م ۸۷۴ه) النُّجوم الزاهره فی ملوک مصر و قاهره ، وزاره الثقافه و الإرشاد القومی ، مصر .

۱۵ . ابن تَمّام ، محمد بن احمد (م ۲۵۱ه) المِحَن ، تحقیق : عمر سلیمان العقیلی ، دار العلوم ، چاپ اول ، ریاض ۱۴۰۴ه .

۱۶ . ابن تیمیّه حَرّانی ، احمد بن عبد الحلیم (م ۷۲۸ه) منهاج السنّه النبویّه ، تحقیق محمد رشاد سالم ، مؤسسه قرطبه ، چاپ اول ۱۴۰۶ه .

۱۷ . ابن تیمیه حَرّانی ، احمد بن عبد الحلیم (م ۷۲۸ه) شرح العمده فی الفقه ، تحقیق : سعود صالح العطیشان ، مکتبه العبیکان ، چاپ اول ، ریاض ۱۴۱۳ه .

۱۸ . ابن تیمیَّه حَرانی ، احمد بن عبد الحلیم (م ۷۲۸ه) کُتُب و رسائل و فتاوی شیخ

الإسلام ابن تیمیه ، تحقیق : عبد الرّحمان بن محمد النجدی ، مکتبه ابن تیمیه ، چاپ دوم .

۱۹ . ابن جَعْد ، علی (م ۸۴۵ه) مسند ابن الجعد ، تحقیق : عامر احمد حیدر ، مؤسسه نادر ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۰ه .

۲۰ . ابن جوزی ، عبد الرّحمان بن علی (م ۵۹۷ه) تلبیس ابلیس ، تحقیق : سید جمیلی ، دار الکتب العربی ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۰۵ه .

۲۱ . ابن جوزی ، عبد الرّحمان بن علی (م ۵۹۷ه) زاد المسیر فی علم التفسیر ، المکتب الإسلامی ، چاپ سوم ، بیروت ۱۴۰۴ه .

۲۲ . ابن جوزی ، عبد الرحمان بن علی (م ۵۹۷ه) صفه الصَّفْوَه ، تحقیق : محمود فاخوری و محمد رواس قلعجی ، دار المعرفه ، چاپ دوم ، بیروت ۱۳۹۹ه .

۲۳ . ابن جوزی ، عبد الرَّحمان بن علی (م ۵۹۷ه) الضعفاء و المتروکین ، تحقیق : عبد اللّه القاضی ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۰۶ه .

۲۴ . ابن جوزی ، عبد الرّحمان بن علی (م ۵۹۷ه) غریب الحدیث ، تحقیق : عبد المعطی امین قلعجی ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، لبنان ۱۴۰۵ه .

۲۵ . ابن جوزی ، عبد الرَّحمان بن علی (م ۵۹۷ه) مناقب احمد .

۲۶ . ابن جوزی ، عبد الرَّحمان بن علی (م ۵۹۷ه) المنتظم ، دار صادر ، چاپ اول ، بیروت ۱۳۵۸ه .

۲۷ . ابن حِبّان ، عبد اللّه بن محمد (م ۹۷۹ه) طبقات المحدثین بأصبهان و الواردین علیها ، تحقیق : عبد الغفور عبد الحق البلوچی ، مؤسسه الرساله ، چاپ دوم ، بیروت ۱۴۱۲ه .

۲۸ . ابن حِبّان ، محمد (م ۳۵۴ه) الثِّقات ، تحقیق : سید شرف الدین احمد ، دار الفکر ، چاپ اول ، ۱۳۹۵ه .

۲۹ . ابن حِبّان ، محمد (م ۳۵۴ه) صحیح ابن حِبّان بترتیب ابن بلبان الفارسی تحقیق : شعیب الأرنَؤُوط ، مؤسسه الرساله ، چاپ دوم ، بیروت ۱۴۱۴ه .

۳۰ . ابن حَجَر عَسْقلا نی ، احمد بن علی (م ۸۵۲ه) الإصابه فی تمییز الصَّحابه ، تحقیق : علی محمد البجاوی ، دار الجیل ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۲ه .

۳۱ . ابن حَجَر عَسْقلا نی ، احمد بن علی (م ۸۵۲ه) تقریب التهذیب ، تحقیق : محمد عوامه ، دار الرشید ، چاپ اول ، سوریا ۱۴۰۶ه .

۳۲ . ابن حَجَر عَسْقلا نی ، احمد بن علی (م ۸۵۲ه) تلخیص الحبیر فی أحادیث الرافعی الکبیر ، تحقیق : سید عبد اللّه هاشم الیمانی المدنی ، مدینه ۱۳۸۴ه .

۳۳ . ابن حَجَر عَسْقلا نی ، احمد بن علی (م ۸۵۲ه) تهذیب التهذیب ، دار الفکر ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۰۴ه .

۳۴ . ابن حَجَر عَسْقلا نی ، احمد بن علی (م ۸۵۲ه) الدُّرَر الکامنه فی اَعیان المائه الثامنه ، اشراف : محمد عبد المعید ضان ، مجلس دائره المعارف العثمانیه ، چاپ دوم ، حیدر آباد هند ۱۳۹۲ه .

۳۵ . ابن حَجَر عَسْقلا نی ، احمد بن علی (م ۸۵۲ه) فتح الباری شرح صحیح البخاری ، تحقیق : محب الدین الخطیب ، دار المعرفه ، بیروت .

۳۶ . ابن حَجَر عَسْقلا نی ، احمد بن علی (م ۸۵۲ه) لسان المیزان ، تحقیق : دائره المعارف النظامیه _ هند ، مؤسسه الأعلمی ، چاپ سوم ، بیروت ۱۴۰۶ه .

۳۷ . ابن حَجَر عَسْقلا نی ، احمد بن علی (م ۸۵۲ه) المطالب العالیه ، تحقیق : سعد بن ناصر ، دار العاصمه _ دار الغیث ، چاپ اول ، سعودی ۱۴۱۹ه .

۳۸ . ابن حَجَر عَسْقلا نی ، احمد بن علی (م ۸۵۲ه) نزهه الألباب فی الألقاب ، تحقیق : عبد العزیز محمد سَدیری ، مکتبه الرشد ، چاپ اول ، ریاض ۱۴۰۹ه .

۳۹ . ابن حَزْم ، علی بن احمد (م ۴۵۶ه) الإحکام فی اُصول الأحکام ، دار الحدیث ،

چاپ اول ، قاهره ۱۴۰۴ه .

۴۰ . ابن حَزْم ، علی بن احمد (م ۴۵۶ه) اَسماء الصَّحابه الرُّواه و ما لکلٍّ واحد منهم مِن العَدَد ، مکتبه القرآن ، قاهره ۱۹۹۱م .

۴۱ . ابن حَزْم ، علی بن احمد (م ۴۵۶ه) المحلی ، تحقیق : لجنه احیاء التراث العربی ، دار الآفاق الجدیده ، بیروت .

۴۲ . ابن خُزَیْمه ، محمد بن اسحاق (م ۳۱۱ه) صحیح ابن خُزَیْمَه ، تحقیق : محمد مصطفی الأعظمی ، المکتب الإسلامی ، بیروت ۱۳۹۰ه .

۴۳ . ابن خلدون ، عبد الرّحمان بن محمد (م ۸۰۸ه) تاریخ ابن خلدون ، دار القلم ، چاپ پنجم ، بیروت ۱۹۸۴م .

۴۴ . ابن خلدون ، عبد الرحمان بن محمد (م ۸۰۸ه) مقدمه ابن خلدون ، دار القلم ، چاپ پنجم ، بیروت ۱۹۸۴م .

۴۵ . ابن خَلِّکان ، احمد بن محمد (م ۶۸۱ه) وَفَیات الأعیان و اِنباء اَبناء الزمان ، تحقیق : احسان عباس ، دار الثقافه ، لبنان .

۴۶ . ابن دُرَید ، محمد بن حسن (م ۳۲۱ه) جُمهره اللغه ، تحقیق : رمزی منیر بَعْلَبَکی ، دار العلم للملایین ، چاپ اول ، بیروت ۱۹۸۷م .

۴۷ . ابن راهْوَیه ، اسحاق بن ابراهیم (م ۲۳۸ه) مسند اسحاق بن راهْوَیه ، تحقیق : عبد الغفور ، مکتبه الإیمان ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۲ه .

۴۸ . ابن رشد ، محمد بن احمد (م ۵۹۵ه) بَدایه المجتهد و نهایه المقتصد ، دار الفکر ، بیروت .

۴۹ . ابن سعد ، محمد (م ۲۳۰ه) الطبقات الکبری (= طبقات ابن سعد) دار صادر ، بیروت .

۵۰ . ابن سعید ، علی بن موسی (م ۶۸۵ه) المُغْرِب فی حلی المَغْرب ، تحقیق : شوقی

ضیف ، دار المعارف ، چاپ سوم ، قاهره ۱۹۵۵م .

۵۱ . ابن شَبَّه نُمَیْری ، عُمَر (م ۲۶۲ه) تاریخ المدینه الموره (= أخبار المدینه المنوره) تحقیق : علی محمد دندل و یاسین سعد الدین بیان ، دار الکتب العلمیه ، بیروت ۱۴۱۷ه .

۵۲ . ابن شهرآشوب ، محمد بن علی (م ۵۸۸ه) مَناقب آل اَبی طالب (= مناقب ابن شهرآشوب) تحقیق : لجنه من اَساتذه النجف ، المکتبه الحیدریه ، نجف ۱۳۷۶ه .

۵۳ . ابن طَلْحه ، محمد (م ۶۵۲ه) مطالب السَّؤُول .

۵۴ . ابن عبد البَرّ ، یوسف بن عبد اللّه (م ۴۶۳ه) الإستذکار الجامع لمذاهب فقهاء الأمصار ، تحقیق : سالم محمد عطا ، محمد علی معوض ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۲۰۰۰م .

۵۵ . ابن عبد البَرّ ، یوسف بن عبد اللّه (م ۴۶۳ه) الإستیعاب فی معرفه الأصحاب ، تحقیق : علی محمد البجاوی ، دار الجیل ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۲ه .

۵۶ . ابن عبد البَرّ ، یوسف بن عبد اللّه (م ۴۶۳ه) الإنتقاء فی فضائل الثلاثه الأئمه الفقهاء ، مالک و الشافعی و أبی حنیفه ، دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۵۷ . ابن عبد البَرّ ، یوسف بن عبد اللّه (م ۴۶۳ه) جامع بیان العلم و فضله ، دار الکتب العلمیه ، بیروت ۱۳۹۸ه .

۵۸ . ابن عبد ربّه ، احمد بن محمد (م ۳۲۸ه) العقد الفرید ، تحقیق : مفید محمد قمیحه و عبد المجید الترحیبی ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۰۴ه .

۵۹ . ابن عَدی ، عبد اللّه (م ۳۶۵ه) الکامل فی ضعفاء الرجال ، تحقیق : یحیی مختار غزاوی ، دار الفکر ، چاپ سوم ، بیروت ۱۴۰۹ه .

۶۰ . ابن عربی ، محمد بن عبد اللّه (م ۵۴۳ه) اَحکام القرآن ، تحقیق : محمد عبد القادر عطا ، دار الفکر ، لبنان .

۶۱ . ابن عساکر ، علی بن حسن (م ۵۷۱ه) تاریخ دمشق ، تحقیق : عُمَر بن غرامه ، دار الفکر ، بیروت ۱۹۹۵م .

۶۲ . ابن عقیل ، محمد (م ۱۳۵۰ه) النَّصائح الکافیه لِمَن یَتولّی معاویه ، چاپ و انتشارات فرهنگ ، چاپ اول ، قم ۱۴۱۲ه .

۶۳ . ابن عِماد حنبلی ، عبد الحَیّ بن احمد (م ۱۰۸۹ه) شَذَرات الذَهَب فی اَخبار مَن ذَهَب ، تحقیق : عبد القادر الأرنائووط و محمود الأرنائوط ، دار ابن کثیر ، چاپ اول ، دمشق ۱۴۰۶ه .

۶۴ . ابن عِنَبه ، احمد بن علی (م ۸۲۸ه) عمده الطالب ، تحقیق و تصحیح : محمد حسن آل الطالقانی ، المطبعه الحیدریه ، چاپ دوم ، نجف ۱۳۸۰ه .

۶۵ . ابن فارِس ، احمد (م ۳۹۵ه) مُعجم مقاییس اللغه ، تحقیق : عبد السلام محمد هارون ، دار الجیل ، چاپ دوم ، لبنان ۱۴۲۰ه .

۶۶ . ابن فَرحون ، ابراهیم بن علی (م ۷۹۹ه) الدِّیباج المذهب فی معرفه اَعیانِ علماء المذهب ، دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۶۷ . ابن قُتَیْبه دِیْنَوَری ، عبد اللّه بن مسلم (م ۲۷۶ه) تأویل مختلف الحدیث ، تحقیق : محمد زهری النجار ، دار الجیل ، بیروت ۱۳۹۳ه .

۶۸ . ابن قُتَیْبه دِیْنَوَری ، عبد اللّه بن مسلم (م ۲۷۶ه) المعارف تحقیق : ثروت عکاشه ، دار المعارف ، قاهره .

۶۹ . ابن قُتَیَبه دِیْنَوری ، عبد اللّه بن مسلم (م ۲۷۶ه) الشعر و الشعراء (= طبقات الشعراء) تحقیق : مفید قمیحه و محمد امین الضناوی ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۲۱ه .

۷۰ . ابن قُتَیْبه دِیْنَوَری ، عبد اللّه بن مسلم (م ۲۷۶ه) الإمامه و السِّیاسه ، تحقیق : محمد الزینی ، نشر مؤسسه الحلبی و شرکاه .

۷۱ . ابن قُدامه ، عبـد اللّه بن احمـد (م ۶۲۰ه) المغنی فی فقه الإمـام احمـد بن حنبـل الشيبانی ، دار الفكر ، چاپ اول ، بيروت ۱۴۰۵ه .

۷۲ . ابن قَيِّم الجَوْزِيَّه ، محمد بن اَبی بكر (م ۷۵۱ه) اِعلام الموقعين عن ربّ العالمين ، تحقيق : طه عبد الرَّئوف سعد ، دار الجيل ، بيروت ۱۹۷۳م .

۷۳ . ابـن قيِّم الجـوزيّه ، محمـد بـن اَبی بكر (م ۷۵۱ه) زاد المعـاد فی هـدی خير العبـاد ، تحقيق : شُعيب اَرنائوط و عبـد القادر اَرنائوط ، مؤسسه الرساله _ مكتبه المنار الإسلاميه ، بيروت _ كويت ، چاپ چهاردهم ، ۱۴۰۷ه .

۷۴ . ابن كثير ، اسماعيل بن عُمَر (م ۷۷۴ه) السِّيره النبويّه ، تحقيق : مصطفی عبد الواحد ، دار المعرفه ، بيروت ۱۳۹۶ه .

۷۵ . ابن كثير ، اسماعيل بن عُمَر (م ۷۷۴ه) البِدايه و النهايه ، مكتبه المعارف ، بيروت .

۷۶ . ابن كثير ، اسماعيل بن عُمَر (م ۷۷۴ه) تفسير ابن كثير (= تفسير القرآن العظيم) دار الفكر ، بيروت ۱۴۰۱ه .

۷۷ . ابن ماجَه ، محمد بن يزيد (م ۲۷۵ه) سُنَن ابن ماجه ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقی ، دار الفكر ، بيروت .

۷۸ . ابن مُطَرِّف ، محمد بن احمد (م ۴۵۴ه) القرطين (= مشكل القرآن و غريبه) دار المعرفه ، بيروت .

۷۹ . ابـن مَعيـن ، يحيی (م ۲۳۳ه) تاريـخ ابن مَعين (بروايه الـدوری) تحقيق : احمـد محمـد نور يوسف ، مركز البحث العلمی و احياء التراث الإسلامی ، چاپ اول ، مكه ۱۳۹۹ه .

۸۰ . ابن مُفلِح ، ابراهيم بن محمد (م ۸۸۴ه) المقصد الأرشد فی ذكر اَصحاب الإمام احمد ، تحقيق : عبد الرحمان بن سليمان ، مكتبه الرشد ، چاپ اول ، سعودی ۱۴۱۰ه .

۸۱ . ابـن مُلَقِّن ، عُمَر بـن على (م ۸۰۴ه) خلاصه البَدْرُ المُنير فى تخريج كتاب الشرح الكبير للرافعى ، تحقيق : حمدى عبد المجيد اسماعيل السلفى ، مكتبه الرشد ، چاپ اول ، رياض ۱۴۱۰ه .

۸۲ . ابن منظور ، محمد بن مكرم (م ۷۱۱ه) لسان العرب ، دار صادر ، چاپ اول ، بيروت .

۸۳ . ابن نديم ، محمد بن ابى يعقوب (م ۴۳۸ه) فهرست ابن النديم ، تحقيق : رضا تجدد .

۸۴ . ابن هِشام ، عبد الملك (م ۲۱۸ه) السيره النبويّه ، تحقيق : طه عبد الرَّئوف سعد ، دار الجيل ، چاپ اول ، بيروت ۱۴۱۱ه .

۸۵ . ابن يحيى ، محمد بن زكريا (در گذشته بعد از سال ۱۳۴۸ه) اَوجز المسالك إلى مُوَطَّأ مالك .

۸۶ . ابو اسحاق شيرازى ، ابراهيم بن على (م ۴۷۶ه) طبقات الفقهاء ، تحقيق : خليل الميس ، دار القلم ، بيروت .

۸۷ . ابو الفِداء ، اسماعيل بن على (م ۷۳۲ه) تاريخ اَبِى الفداء (المختصر فى اَخبار البشر) مكتبه المتنبى ، قاهره .

۸۸ . ابو الفَرَج اصفهانى ، على بن حسين (م ۳۵۶ه) مقاتل الطالبيين ، تحقيق و اشراف : كاظم مظفر ؛ مكتبه الحيدريه ، چاپ دوم ، نجف ۱۳۸۵ه .

۸۹ . ابو الفَرَج اصفهانى ، على بن حسين (م ۳۵۶ه) الأغانى ، تحقيق : عبد على مهنا و سَمير جابر ، دار الفكر ، لبنان .

۹۰ . ابو الوفاء قرشى ، عبد القادر (م ۷۷۵ه) طبقات الحنفيّه (= الجواهر المُضيئه فى طبقات الحنفيّه) نشر مير محمد كتب خانه ، كراچى .

۹۱ . ابو داود ، سليمان بن اَشعث (م ۲۷۵ه) سنن اَبى داود ، تحقيق : محمد محيى

الدین عبد الحمید ، دار الفکر ، بیروت .

۹۲ . ابو رَیَّه ، محمود (معاصر) اَضواء عَلَی السُنَّه المحمدیّه ، منشورات الأعلمی ، بیروت .

۹۳ . ابو زُهْرَه ؛ حیاه مالک (بر گرفته از : الإمام الصادق و المذاهب الأربعه) .

۹۴ . ابو شامَه ، عبد الرّحمان بن اسماعیل (م ۶۶۵ه) مختصر المؤمل فی الردّ إلی الأمر الأول ، تحقیق : صلاح الدین مقبول احمد ، مکتبه الصحوه الإسلامیه ، کویت ۱۴۰۳ه .

۹۵ . ابو شهید ، محمد بن محمد (معاصر) الإسرائیلیات و اَثرها فی کتب التفسیر .

۹۶ . ابو عُبَیْد ، قاسم بن سلام (م ۲۲۳ه) الأموال ، تحقیق : خلیل محمد هراس ، دار الفکر ، بیروت ۱۴۰۸ه .

۹۷ . ابو عَوانه ، یعقوب بن اسحاق (م ۳۱۶ه) مسند اَبی عوانه ، دار المعرفه ، بیروت .

۹۸ . ابو نُعَیم اصفهانی ، احمد بن عبد اللّه (م ۴۳۰ه) تاریخ اَصبهان ، تحقیق : سید کسروی حسن ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۰ه .

۹۹ . ابو نُعَیْم اصفهانی ، احمد بن عبد اللّه (م ۴۳۰ه) حِلْیهُ الأولیاء و طَبَقات الأصفیاء ، دار الکتب العربی ، چاپ چهارم ، بیروت ۱۴۰۵ه .

۱۰۰ . ابو نُعَیم اصفهانی ، احمد بن عبد اللّه (م ۴۳۰ه) المسند المستخرج عَلَی صحیح الإمام مسلم ، تحقیق : محمد حسن الشافعی ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، لبنان ۱۴۱۷ه .

۱۰۱ . ابو هِلال عسکری ، حسن بن عبد اللّه (م ۳۹۵ه) الأوائل ، پی نوشت ها : عبد الرزاق غالب المهدی ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۹۹۷م .

۱۰۲ . ابو یَعْلی ، احمد بن علی (م ۳۰۷ه) مسند اَبی یعلی ، تحقیق : حسین سلیم اَسد ، دار المأمون ، چاپ اول ، دمشق ۱۴۰۴ه .

ص: ۶۱۶

۱۰۳ . ابو یَعْلی ، محمد (م ۵۲۶ه) طبقات الحنابله ، تحقیق : محمد حامد الفقی ، دار المعرفه ، بیروت .

۱۰۴ . احمد امین (م۱۳۷۳ه) ضحی الإسلام ، دار الکتاب العربی ، چاپ اول ، بیروت .

۱۰۵ . احمد امین (م ۱۳۷۳ه) ظهر الإسلام ، دار الکتب العربی ، چاپ پنجم ، بیروت .

۱۰۶ . احمد امین (م ۱۳۷۳ه) فجر الإسلام ، دار الکتاب العربی ، چاپ یازدهم ، بیروت ۱۹۷۵ه .

۱۰۷ . احمد بن حنبل (م ۲۶۶ه) سیره الإمام احمد بن حنبل ، تحقیق : فؤاد عبد المنعم احمد ، دار الدعوه ، چاپ دوم ، اسکندریه ۱۴۰۴ه .

۱۰۸ . احمد بن حنبل (م ۲۴۱ه) مسند احمد ، مؤسسه قرطبه ، مصر .

۱۰۹ . احمد زکی صفوت ؛ جُمْهَره خُطَب العرب ، المکتبه العلمیه ، بیروت .

۱۱۰ . ادلبی ، صلاح الدین احمد ؛ منهج نقد المتن ، دار الآفاق الجدیده ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۰۳ه .

۱۱۱ . اِرْبِلی ، علی بن عیسی (م ۶۹۳ه) کشف الغُمّه فی معرفه الأئمه ، دار الأضواء ، بیروت ۱۴۰۵ه .

۱۱۲ . اَزْدی ، ربیع بن حبیب (از بزرگان قرن دوم هجری) مسند الربیع ، تحقیق : محمد ادریس و عاشور بن یوسف ، دار الحکمه ، مکتبه الإستقامه ، چاپ اول ، بیروت _ سلطنه عمان ۱۴۱۵ه .

۱۱۳ . اَزْدی ، مَعْمَر بن راشد (م ۱۵۳ه) الجامع ، تحقیق : حبیب الأعظمی ، المکتب الإسلامی ، چاپ دوم ، بیروت ۱۴۰۳ه (انتشار یافته به عنوان پیوست به کتاب المصنّف صنعانی ، جلد ۱۰) .

۱۱۴ . اَزهری ، حسن بن محمد (م ۱۲۵۰ه) حاشیه العطار علی جمع الجوامع المعطار ،

دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، لبنان ۱۴۲۰ه .

۱۱۵ . اَزْهَری ، محمـد بن احمد (م ۳۷۰ه) تهـذیب اللغه ، تحقیق : محمـد عوض مرعب ، دار احیاء التراث العربی ، چاپ اول ، بیروت ۲۰۰۱م .

۱۱۶ . اَسَد حیدر (م ۱۴۰۵ه) الإمام الصادق و المذاهب الأربعه ، تحقیق و نشر : انتشارات فقاهت ، چاپ اول ، قم ۱۴۲۷ه .

۱۱۷ . البار ، محمد بن علی (؟) الإمام علی .

۱۱۸ . الشکعه ، مصطفی (معاصر) إسلام بلا مذاهب ، قاهره ۱۹۷۷م .

۱۱۹ . الشکعه ، مصطفی (معاصر) الإمام مالک .

۱۲۰ . اَمینی ، عبد الحسین (م ۱۳۹۲ه) الغدیر فی الکتاب و السنّه و الأدب ، دار الکتات العربی ، چاپ چهارم ، بیروت ۱۳۹۷ه .

۱۲۱ . باعُونی ، محمد بن احمد (م ۸۷۱ه) جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی بن اَبی طالب علیه السـلام ، تحقیق : محمد باقر محمودی ، مرکز احیای فرهنگ اسلامی ، چاپ اول ، قم ۱۴۱۵ه .

۱۲۲ . بخاری ، محمد بن اسماعیل (م ۲۵۶ه) التاریخ الکبیر ، تحقیق : سید هاشم الندوی ، دار الفکر .

۱۲۳ . بخاری ، محمد بن اسماعیل (م ۲۵۶ه) صحیح البخاری ، تحقیق : مصطفی دیب البغاء ، دار ابن کثیر ، چاپ سوم ، بیروت ۱۴۰۷ه .

۱۲۴ . بَرْقی ، احمد بن محمد (م ۲۷۴ه) المحاسن ، تحقیق : سید جلال الدین حسینی ، دار الکتب الإسلامیه ، تهران ۱۳۷۰ه .

۱۲۵ . بروجردی ، حســین (م ۱۳۸۳ه) جـامع اَحـادیث الشـیعه ، گردآوری : اسـماعیل معزی ملاـیری ، چـاپ خـانه مهر ، ایران ۱۴۱۵ه .

۱۲۶ . بَزّار ، احمد بن عَمْرو (م ۲۹۲ه) مسند البَزّار ، تحقیق : محفوظ الرحمن زین

اللّه ، مؤسسه علوم القرآن ـ مکتبه العلوم و الحکم ، چاپ اول ، بیروت ـ مدینه ۱۴۰۹ه .

۱۲۷ . بَلاذُری ، احمد بن یحیی (م ۲۷۹ه) اَنساب الأشراف ، تحقیق : سهیل زکار و ریاض زرکلی ، دار الفکر ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۷ه .

۱۲۸ . بَیاضی عاملی ، علی بن یونس (م ۸۷۷ه) الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم ، تحقیق : محمد باقر بهبودی ، انتشارات مرتضوی ، چاپ اول ، ایران ۱۳۸۴ه .

۱۲۹ . بَیْهَقی ، احمد بن حسین (م ۴۵۸ه) سُنَن الکبری ، تحقیق : محمد عبد القادر عطا ، مکتبه دار الباز ، مکه ۱۴۱۴ه .

۱۳۰ . بَیْهَقی ، احمد بن حسین (م ۴۵۸ه) شُعَب الإیمان ، تحقیق : محمد سعید بسیونی زغلول ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۰ه .

۱۳۱ . بَیْهَقی ، احمد بن حسین (م ۴۵۸ه) معرفه السُّنَن و الآثار عن الإمام الشافعی ، تحقیق : سید کسروی حسن ، دار الکتب العلمیه ، لبنان .

۱۳۲ . تِرْمِذی ، محمد بن عیسی (م ۲۷۹ه) سُنَن التِرمذی ، تحقیق : احمد محمد شاکر و دیگران ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ۱۳۵۷ه .

۱۳۳ . تَفْرشی ، سید مصطفی (از بزرگان قرن یازدهم هجری) نقد الرجال ، تحقیق و نشر ، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ اول ، قم ۱۴۱۸ه .

۱۳۴ . تَنُوخی ، محسن بن علی (م ۳۸۴ه) نِشوار المحاضره ، تحقیق : عبود الشالجی ، چاپ اول ، ۱۳۹۱ه .

۱۳۵ . ثَعْلَبی ، احمد بن محمد (م ۴۲۷ه) تفسیر الثعلبی (= الکشف و البیان فی تفسیر القرآن) تحقیق : ابو محمد بن عاشور و نظیر الساعدی ، دار احیاء التراث العربی ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۲۲ه .

۱۳۶ . ثَقَفی ، ابراهیم بن محمد (م ۲۸۳ه) الغارات ، تحقیق : سید جلال الدین محدث .

۱۳۷ . جاحظ ، عَمْرو بن بحر (م ۲۵۵ه) البَیان و التبیین ، تحقیق : فوزی عطوی ، دار صعب ، بیروت .

۱۳۸ . جزائری دمشقی ، طاهر بن صالح (م ۱۳۳۸ه) توجیه النظر إلی اُصول الأثر ، تحقیق : عبد الفتاح اَبو غده ، مکتبه المطبوعات الإسلامیه ، چاپ اول ، حلب ۱۴۱۶ه .

۱۳۹ . جَزیری ، عبد الرّحمان (م ۱۳۶۰ه) الفقه علی المذاهب الأربعه ، دار احیاء التراث العربی ، چاپ اول ، مشهد ۱۴۰۶ه .

۱۴۰ . جَصّاص ، احمد بن علی (م ۳۷۰ه) اَحکام القرآن ، تحقیق : محمد الصادق قمحاوی ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت ۱۴۰۵ه .

۱۴۱ . جوهری ، احمد بن عبد العزیز (م ۳۲۳ه) السَقیفه و فَدَک ، تحقیق : محمد هادی امینی ، شرکه الکتبی ، چاپ دوم ، بیروت ۱۴۱۳ه .

۱۴۲ . جوهری ، اسماعیل بن حَمّاد (م ۳۹۳ه) الصحاح (= تاج اللُّغه و صحاح العربیّه) تحقیق : احمد عبد الغفور العطار ، دار العلم للملایین ، چاپ چهارم ، بیروت ۱۴۰۷ه .

۱۴۳ . حازِمی ، محمد بن موسی (م ۵۸۴ه) الإعتبار فی الناسخ و المنسوخ مِن الآثار ، مطبعه الأندلس ، حَمْص ۱۳۸۶ه .

۱۴۴ . حاکم نیشابوری ، محمد بن عبد اللّه (م ۴۰۵ه) المستدرک علی الصحیحین ، تحقیق : مصطفی عبد القادر عطا ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۱ه .

۱۴۵ . حاکم نیشابوری ، محمد بن عبد اللّه (م ۴۰۵ه) معرفه علوم الحدیث ، تحقیق : سید معظم حسین ، دار الکتب العلمیه ، چاپ دوم ، بیروت ۱۳۹۷ه .

۱۴۶ . حسین الحاج حسین ؛ نقد الحدیث ، مؤسسه الوفاء ، بیروت .

۱۴۷ . حَلَبی ، علی بن بُرهان الدِّین (م ۱۰۴۴ه) السیره الحلبیّه فی سیره الأمین و المأمون ، دار المعرفه ، بیروت ۱۴۰۰ه .

۱۴۸ . حُلْوانی ، حسین بن محمد (از بزرگان قرن پنجم هجری) نزهه الناظر و تنبیه

ص: ۶۲۰

الخاطر ، تحقيق و نشر : مؤسسه امام مهدی علیه السلام ، چاپ اول ، قم .

۱۴۹ . حَمَوی ، یاقوت بن عبد اللّه (م ۶۲۶ه) معجم الأدباء (= اِرشاد الأریب إلی معرفه الأدیب) دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۱ه .

۱۵۰ . حَمَوی ، یاقوت بن عبد اللّه (م ۶۲۶ه) معجم البلدان ، دار الفکر ، بیروت .

۱۵۱ . حُمَیدی ، عبد اللّه بن زبیر (م ۲۱۹ه) مسند الحمیدی ، تحقیق : حبیب الرحمن الأعظمی ، دار الکتب العلمیه _ مکتبه المتنبی ، بیروت _ قاهره .

۱۵۲ . حُمَیدی ، محمد بن فتوح (م ۱۰۹۵ه) الجَمْعُ بین الصَّحیحین البخاری و مسلم ، تحقیق : علی حسین البواب ، دار ابن حزم ، چاپ دوم ، لبنان ۱۴۲۳ه .

۱۵۳ . حِمْیَری ، عبد اللّه بن جعفر (از بزرگان قرن سوم) قرب الاسناد ، تحقیق و نشر : موسسه آل البیت ، قم ۱۴۱۳ه .

۱۵۴ . خازن ، علی بن محمد (م ۷۲۵ه) تفسیر الخازن (= لباب التأویل فی معانی التنزیل) ضبط و تصحیح : عبد السلام محمد علی شاهین ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، لبنان ۱۴۱۵ه .

۱۵۵ . خَزّاز قمی ، علی بن محمد (از علمای قرن چهارم) کفایه الأثر فی النص عَلَی الأئمه الإثنی عشر ، تحقیق : سید عبد اللطیف حسینی کوه کمری ، انتشارات بیدار ، قم ۱۴۰۱ه .

۱۵۶ . خَزْرَجی ، احمد بن عبد اللّه (در گذشته بعد از سال ۹۲۳ه) خلاصه تهذیب الکمال فی اسماء الرجال ، تحقیق : عبد الفتاح ابو غده ، مکتب المطبوعات الإسلامیه _ دار البشائر ، چاپ پنجم ، حَلَب _ بیروت ۱۴۱۶ه .

۱۵۷ . خطیب بغدادی ، احمد بن علی (م ۴۶۳ه) تاریخ بغداد ، دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۱۵۸ . خطیب بغدادی ، احمد بن علی (م ۴۶۳ه) تقیید العلم ، دار احیاء السنه النبویّه .

ص: ۶۲۱

۱۵۹ . خطیب بغدادی ، احمد بن علی (م ۴۶۳ه) الفقیه و المتفقه ، تحقیق : عادل بن یوسف ، دار ابن جوزی ، چاپ دوم ، سعودی ۱۴۲۱ه .

۱۶۰ . الفلسفه السیاسیه فی الإسلام .

۱۶۱ . خَفاجی ، احمد بن محمد (م ۱۰۶۹ه) حاشیه الشهاب علی البیضاوی (= عنایه القاضی و کفایه الراضی) المکتبه الإسلامیه ، محمد ازدمیر ـ دیار بکر ـ ترکیه .

۱۶۲ . خَلّال ، احمد بن محمد (م ۳۱۱ه) السُّنَّه ، تحقیق : عطیه الزهرانی ، دار الرایه ، چاپ اول ، ریاض ۱۴۱۰ه .

۱۶۳ . خوارزمی ، الموفق بن احمد (م ۵۶۸ه) مناقب اَبی حنیفه .

۱۶۴ . دار قطری ، علی بن احمد ؛ موقف الخلفاء العباسیین من أئمه المذاهب الأربعه ، چاپ اول ، دوحه ۱۴۰۵ه .

۱۶۵ . دار قُطنی ، علی بن عُمَر (م ۳۸۵ه) سنن الدار قطنی ، تحقیق : سید عبد اللّه هاشم یمانی المدنی ، دار المعرفه ، بیروت ۱۳۸۶ه .

۱۶۶ . دارِمی ، عبد اللّه بن عبد الرّحمان (م ۲۵۵ه) سنن الدارمی ، تحقیق : فؤاز احمد زمرلی و خالد السبع العلمی ، دار الکتاب العربی ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۰۷ه .

۱۶۷ . دَوْرَقی ، احمد بن ابراهیم (م ۲۴۶ه) مسند سعد بن اَبی وَقاص ، تحقیق : عامر حسن صبری ، دار البشائر الإسلامیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۰۷ه .

۱۶۸ . دِهْلَوی ، احمد بن عبد الرَّحیم (م ۱۱۷۶ه) الإنصاف فی بیان اَسباب الإختلاف تحقیق : عبد الفتاح ابو غده ، دار النَّفائس ، چاپ دوم ، بیروت ۱۴۰۴ه .

۱۶۹ . دِهْلَوی ، احمد بن عبد الرَّحیم (م ۱۱۷۶ه) حجه اللّه البالغه ، تحقیق : سید سابق ، دار الکتب الحدیثه ، مکتبه المثنی ، قاهره ـ بغداد .

۱۷۰ . دیب البغا ، دکتر مصطفی (معاصر) أثر الأحکام المختلف فیها .

۱۷۱ . دِیْنَوری ، احمد بن مروان (م ۳۳۳ه) المجالسه و جواهر العلم ، دار ابن حزم ،

چاپ اول ، بیروت ۱۴۲۳ه .

۱۷۲ . ذَهَبی ، محمـد بن احمـد (م ۷۴۸ه) تاریـخ الإسـلام ، تحقیق : عُمَر عبـد السـلام تدمری ، دار الکتاب العربی ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۰۷ه .

۱۷۳ . ذَهَبی ، محمد بن احمد (م ۷۴۸ه) تذکره الحُفّاظ ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت .

۱۷۴ . ذَهَبی ، محمد بن احمد (م ۷۴۸ه) الرُّواه الثِّقات المُتَکَلَّم فیهم بما لا یُوجب رَدَّهم ، تحقیق : محمد ابراهیم الموصلی ، دار البشائر الإسلامیه ، چاپ اول ، لبنان ۱۴۱۲ه .

۱۷۵ . ذَهَبی ، محمد بن احمد (م ۷۴۸ه) سیر اَعلام النُبَلاء ، تحقیق : شعیب ارنائوط و محمد نعیم العرقسوسی ، مؤسسه الرساله ، چاپ نهم ، بیروت ۱۴۱۳ه .

۱۷۶ . ذَهَبی ، محمـد بن احمد (م ۷۴۸ه) العِبَر فی خبر مَن غَبَر ، تحقیق : صـلاح الـدین المنجد ، مطبعه حکومه الکویت ، چاپ دوم ، کویت ۱۹۸۴م .

۱۷۷ . ذَهَبی ، محمـد بـن احمـد (م ۷۴۸) العُلُو للعلی الغفـار فی إیضـاح صـحیح الأخبـار و سـقیمها ، تحقیـق : اَشـرف بن عبد المقصود ، مکتبه اَضواء السَلَف ، چاپ اول ، ریاض ۱۴۱۶ه .

۱۷۸ . ذَهَبی ، محمـد بن احمد (م ۷۴۸ه) الکاشف فی معرفه من له روایه فی الکتب السـتّه ، تحقیق : محمـد عوامه ، دار القبله ، چاپ اول ، جده ۱۴۱۳ه .

۱۷۹ . ذَهَبی ، محمد بن احمد (م ۷۴۸ه) المغنی فی الضُّعَفاء ، تحقیق : نور الدین عتر .

۱۸۰ . ذَهَبی ، محمـد بـن احمـد (م ۷۴۸ه) میزان الاعتـدال فی نقـد الرجـال ، تحقیـق : علی محمـد معوض و عـادل احمـد عبد الموجود ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۹۹۵م .

۱۸۱ . رازی ، محمد بن اِدریس (م ۲۳۷ه) الجَرْح و التعدیل ، دار احیاء التراث العربی ،

ص: ۶۲۳

چاپ اول ، بیروت ۱۲۷۱ه .

۱۸۲ . راغب اصفهانی ، حسین بن محمد (م ۵۰۲ه) محاضرات الأُدباء و مُحاورات الشُّعَراء و البُلَغاء ، تحقیق : عُمَر الطباع ، دار القلم ، بیروت ۱۴۲۰ه .

۱۸۳ . رافعی قزوینی ، عبد الکریم بن محمد (م ۶۲۳ه) التدوین فی اَخبار قزوین ، تحقیق : عزیز اللّه عُطارِدی ، دار الکتب العلمیه ، بیروت ۱۹۸۷م .

۱۸۴ . رَبعی ، محمد بن عبد اللّه (م ۳۷۹ه) تاریخ مولد العلماء و وفیاتهم ، تحقیق : عبد اللّه احمد ، سلیمان الحمد ، دار العاصمه ، چاپ اول ، ریاض ۱۴۱۰ه .

۱۸۵ . رضوی ، مرتضی (معاصر) آراء علماء المسلمین ، بیروت ۱۴۱۴ه .

۱۸۶ . رُعَیْنی ، محمد بن عبد الرَّحمان (م ۹۵۴ه) مواهب الجلیل لشرح مختصر خلیل ، دار الفکر ، چاپ دوم ، بیروت ۱۳۹۸ه .

۱۸۷ . رُویانی ، محمد بن هارون (م ۳۰۷ه) مسند الرُّویانی ، تحقیق : ایمن علی ابو یمانی ، مؤسسه قرطبه ، چاپ اول ، قاهره ۱۴۱۶ه .

۱۸۸ . زَبیدی ، محمد بن مرتضی (م ۱۲۰۵ه) تاج العَروس مِن جواهر القاموس ، تحقیق : گروهی از محققان ، دار الهدایه .

۱۸۹ . زُبَیْر بن بَکّار (م ۲۵۶ه) الأخبار المُوَفَّقیّات ، چاپ بغداد ۱۹۷۲م .

۱۹۰ . زُرَعی ، عبد الرَّحمان ؛ رجال الشیعه فی المیزان ، دار الأرقم ، کویت ۱۴۰۳ه .

۱۹۱ . زُرْقانی ، محمد بن عبد الباقی (م ۱۱۲۲ه) شرح الزرقانی علی موطأ مالک ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۱ه .

۱۹۲ . زُرْقانی ، محمد بن عبد الباقی (م ۱۱۲۲ه) شرح المواهب اللَدُنِّیه .

۱۹۳ . زَرْکَشی ، محمد بن بهادر (م ۷۹۴ه) الإجابه لإیراد ما اسْتَدْرَکَتْه عائشه عَلَی الصَّحابه ، تحقیق : سعید اَفغانی ، المکتب الإسلامی ، چاپ دوم ، بیروت ۱۳۹۰ه .

۱۹۴ . زِرِکلی ، خیر الدِّین (م ۱۴۱۰ه) الأَعلام ، دار العلم للملایین ، چاپ پنجم ،

بیروت ۱۹۸۰م .

۱۹۵ . زَمخشری ، محمود بن عُمَر (م ۵۸۳ه) الفائق فی غریب الحدیث ، تحقیق : علی محمد البجاوی و محمد ابو الفضل ابراهیم ، دار المعرفه ، چاپ دوم ، لبنان .

۱۹۶ . زید بن علی (م ۱۲۲ه) مسند زید بن علی ، دار الحیاه ، بیروت .

۱۹۷ . زَیْلَعی ، عبد اللّه بن یوسف (م ۷۶۲ه) تخریجُ الأحادیث و الآثار الواقعه فی تفسیر الکشّاف للزمخشری ، تحقیق : عبد اللّه بن عبد الرَّحمان السعد ، دار ابن خُزَیمه ، چاپ اول ، ریاض ۱۴۱۴ه .

۱۹۸ . سُبْکی ، عبد الوَهّاب بن علی (م ۷۷۱ه) طبقات الشافعیه الکبری ، تحقیق : محمود محمد الطناحی و عبد الفتاح محمد الحلو ، دار هجر للطباعه و النشر و التوزیع ، چاپ دوم ، قاهره ۱۴۱۳ه .

۱۹۹ . سَخاوی ، محمد (م ۹۰۲ه) التُّحْفَهُ اللَطیفه فی تاریخ المدینه الشریفه ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۴ه .

۲۰۰ . سَرَخسی ، محمد بن احمد (م ۴۸۳ه) المبسوط ، دار المعرفه ، بیروت .

۲۰۱ . سعید خن ، مصطفی (معاصر) اَثر الإختلاف فی القواعد الأُصولیّه فی اختلاف الفقهاء ، مؤسسه الرساله ، بیروت ۱۴۰۲ه .

۲۰۲ . سَلاوی ، احمد بن خالد (م ۱۳۱۵ه) الإستقصا لِإءَخبار دُوَل المَغْرب الأقصی ، تحقیق : جعفر و محمد ناصری ، دار الکتاب و دار البیضاء ، ۱۴۱۸ه .

۲۰۳ . سُلَیم بن قیس (م ۷۶ه) کتاب سُلَیم بن قیس ، تحقیق : محمد باقر انصاری .

۲۰۴ . سَمعانی ، عبد الکریم بن محمد (م ۵۶۲ه) الأَنساب ، تحقیق : عبد اللّه عمر البارودی ، دار الفکر ، چاپ اول ، بیروت ۱۹۹۸م .

۲۰۵ . سَمیره مختار اللیثی ، جهاد الشیعه فی العصر العبّاسی الأوّل ، دار الجیل ، چاپ دوم ، بیروت ۱۳۹۸ه .

۲۰۶ . سِنْدی ، نور الدِّین عبد الهادی (م ۱۱۳۶ه) حاشیه السِنْدی علی النسائی ، تحقیق : عبد الفتاح اَبو غده ، مکتب المطبوعات الإسلامیه ، چاپ دوم ، حلب ۱۴۰۶ه .

۲۰۷ . سید ابن طاووس ، علی بن موسی (م ۶۶۴ه) اِقبال الأَعمال ، تحقیق : جواد قَیّومی ، دفتر تبلیغات اسلامی ، چاپ اول ، قم ۱۴۱۴ه .

۲۰۸ . سید اهل ؛ جعفر بن محمد .

۲۰۹ . سید بن طاووس ، علی بن موسی (م ۶۶۴ه) الطرف مِنَ المناقب فی الذریّه الأطائب ، المکتبه الحیدریّه ، نجف اشرف .

۲۱۰ . سید ثامر عمیدی ؛ واقع التقیّه عند المذاهب و الفرق الإسلامیه ، مرکز الغدیر ، ۱۴۱۶ه .

۲۱۱ . سید جمال الدین ؛ خاطرات سید جمال الدین (بر گرفته از : الإمام الصادق و المذاهب الأربعه) .

۲۱۲ . سید شرف الدین ، عبد الحسین (م ۱۳۷۷ه) المراجعات ، تحقیق : حسین الراضی ، چاپ دوم ، ۱۴۰۲ه .

۲۱۳ . سید مرتضی ، علی بن حسین (م ۴۳۶ه) رسائل الشریف المرتضی ، تحقیق : سید احمد حسینی ، دار القرآن ، قم ۱۴۰۵ه .

۲۱۴ . سیف بن عُمَر ضَبّی (م ۲۰۰ه) الفتنه و وقعه الجمل ، تحقیق : احمد راتب عرموش ، دار النفائس ، چاپ اول ، بیروت ۱۳۹۱ه .

۲۱۵ . سُیُوطی ، عبد الرّحمان (م ۹۱۱ه) الخَصائص الکبری ، دار الکتب العلمیه ، بیروت ۱۴۰۵ه .

۲۱۶ . سُیُوطی ، عبد الرَّحمان (م ۹۱۱ه) الدُّر المنثور ، دار الفکر ، بیروت ۱۹۹۳م .

۲۱۷ . سُیُوطی ، عبد الرَّحمان (م ۹۱۱ه) شرح سُنَن ابن ماجَه ، نشر قدیم خانه ،

کراچی .

۲۱۸ . سُیُوطی ، عبد الرّحمان (م ۹۱۱ه) الوسائل فی مسامره الأوائل ، دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۲۱۹ . سُیُوطی ، عبد الرَّحمان (م ۹۱۱ه) تاریخ الخُلَفاء ، تحقیق : محمد محیی الدِّین عبد الحمید ، مطبعه السعاده ، مصر ۱۳۱۷ه .

۲۲۰ . سُیُوطی ، عبد الرَّحمان (م ۹۱۱ه) تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی ، تحقیق : عبد الوهاب عبد اللطیف ، مکتبه الریاض الحدیثه ، ریاض .

۲۲۱ . شاشی ، هیثم بن کلیب (م ۳۳۵ه) المسند الشاشی ، تحقیق : محفوظ الرحمان زین اللّه ، مکتبه العلوم و الحکم ، چاپ اول ، مدینه ۱۴۱۰ه .

۲۲۲ . شاطبی ، ابراهیم بن موسی (م ۷۹۰ه) الموافقات فی اصول الشریعه ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۱ه .

۲۲۳ . شافعی ، محمد بن اِدریس (م ۲۰۴ه) الأُمّ ، دار المعرفه ، چاپ دوم ، بیروت ۱۳۹۳ه .

۲۲۴ . شافعی ، محمد بن ادریس (م ۲۰۴ه) مسند الشافعی ، دار الکتاب العلمیه ، بیروت .

۲۲۵ . شَرْبینی ، محمد خطیب (م ۹۷۷ه) مُغنی المحتاج إلی معرفه ألفاظ المنهاج ، دار الفکر ، بیروت .

۲۲۶ . شرف الدین موسوی ، سید عبد الحسین (م ۱۳۷۷ه) ابو هُرَیره ، مؤسسه انصاریان ، قم .

۲۲۷ . شوکانی ، محمد بن علی (م ۱۲۵۵ه) فتح القدیر الجامع بین فنی الروایه و الدرایه من علم التفسیر ، دار الفکر ، بیروت .

۲۲۸ . شوکانی ، محمد بن علی (م ۱۲۵۵ه) نَیْلُ الأوطار من اَحادیث سید الأخبار شرح

ص: ۶۲۷

منتقی الأخبار ، دار الجیل ، بیروت ۱۹۷۳م .

۲۲۹ . شهرستانی ، محمد بن عبد الکریم (م ۵۴۸ه) الملل و النحل ، تحقق : محمد سید کیلا نی ، دار المعرفه ، بیروت ۱۴۰۴ه .

۲۳۰ . شهید اول ، محمد بن جمال الدین (م ۷۸۶ه) ذکری الشیعه فی احکام الشریعه ، تحقیق و نشر : مؤسسه آل البیت ، چاپ اول ، قم ۱۴۱۹ه .

۲۳۱ . شیخ حُرّ عاملی ، محمد بن حسن (م ۱۱۰۴ه) وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه ، تحقیق و نشر : مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ دوم ، قم ۱۴۱۴ه .

۲۳۲ . شیخ صدوق ، محمد بن علی (م ۳۸۱ه) اِکمال الدِّین و اِتمامُ النِّعمه ، مؤسسه انتشارات اسلامی ، چاپ اول ، قم ۱۴۰۵ه .

۲۳۳ . شیخ صدوق ، محمد بن علی (م ۳۸۱ه) الأمالی ، تحقیق : بخش پژوهش های اسلامی مؤسسه بعثت ، مؤسسه بعثت ، چاپ اول ، قم ۱۴۱۷ه .

۲۳۴ . شیخ صدوق ، محمد بن علی (م ۳۸۱ه) الخصال ، تحقیق : علی اکبر غفاری ، انتشارات جامعه مدرسین ، چاپ اول ، قم ۱۴۰۳ ه .

۲۳۵ . شیخ صدوق ، محمد بن علی (م ۳۸۱ه) علل الشرایع ، تحقیق : سید محمد صادق بحرالعلوم ، المکتبه الحیدریه ، نجف ۱۳۸۵ه .

۲۳۶ . شیخ صدوق ، محمد بن علی (م ۳۸۱ه) عیون اَخبار الرضا علیه السلام ، تحقیق : شیخ حسن اَعلمی ، مؤسسه اعلمی ، بیروت ۱۴۰۴ه .

۲۳۷ . شیخ صدوق ، محمد بن علی (م ۳۸۱ه) معانی الأخبار ، تحقیق : علی اکبر غفاری ، مؤسسه انتشارات اسلامی ، قم ۱۳۷۹ه .

۲۳۸ . شیخ صدوق ، محمد بن علی (م ۳۸۱ه) من لا ـ یحضره الفقیه ، تحقیق : علی اکبر غفاری ، مؤسسه انتشارات اسلامی ، چاپ دوم ، قم .

۲۳۹ . شیخ طَبْرِسی ، فَضْل بن حسن (م ۵۴۸ه) اِعلام الوَری بأَعلام الهُدی ، تحقیق و

نشر : مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ اول ، قم ۱۴۱۷ه .

۲۴۰ . شیخ طوسی ، محمد بن حسن (م ۴۶۰ه) الإستبصار فیما اخْتُلِفَ مِنَ الأخبار ، تحقیق : سید حسن موسوی خرسان ، دار الکتب الإسلامیه ، چاپ چهارم ، تهران ۱۳۹۰ه .

۲۴۱ . شیخ طوسی ، محمد بن حسن (م ۴۶۰ ه) الأمالی ، تحقیق : بخش پژوهش های اسلامی مؤسسه بعثت ، نشر مؤسسه بعثت ، چاپ اول ، قم ۱۴۱۴ه .

۲۴۲ . شیخ طوسی ، محمد بن حسن (م ۴۶۰ه) تهذیب الأحکام ، تحقیق : حسن موسوی خرسان ، دار الکتب الإسلامی ، چاپ سوم ، تهران ۱۳۶۴ش .

۲۴۳ . شیخ طوسی ، محمد بن حسن (م ۴۶۰ه) رجال الطوسی ، تحقیق : جواد قیّومی ، انتشارات جامعه مدرسین ، چاپ اول ، ایران ۱۴۱۵ه .

۲۴۴ . شیخ طوسی ، محمد بن حسن (م ۴۶۰ه) رجال الکشی (= اختیار معرفه الرجال) با حواشی میر داماد استرآبادی ، تحقیق : سید مهدی رجائی ، مؤسسه آل البیت ، قم ۱۴۰۴ه .

۲۴۵ . شیخ طوسی ، محمد بن حسن (م ۴۶۰ه) الفهرست ، تحقیق : جواد قیّومی ، مؤسسه انتشارات فقاهت ، چاپ اول ، قم ۱۴۱۷ه .

۲۴۶ . شیخ کُلَینی ، محمد بن یعقوب (م ۳۲۹ه) الکافی ، تصحیح و تعلیق : علی اکبر غفاری ، دار الکتب الإسلامیه ، چاپ پنجم ، تهران ۱۳۶۳ش .

۲۴۷ . شیخ مفید ، محمد بن محمد (م ۴۱۳ه) الإرشاد ، تحقیق : مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، دار المفید ، چاپ دوم ، بیروت ۱۴۱۴ه .

۲۴۸ . شیخ مفید ، محمد بن محمد (م ۴۱۳ه) الأمالی ، تحقیق : حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری ، دار المفید ، چاپ دوم ، بیروت ۱۴۱۴ه .

۲۴۹ . شیخ مفید ، محمد بن محمد (م ۴۱۳ه) رساله المسح عَلَی الرجلین ، کنگره

جهانی هزاره شیخ مفید ، چاپ اول ، ایران ۱۴۱۳ه .

۲۵۰ . شیخ مفید ، محمد بن محمد (م ۴۱۳ه) الفصول المختاره ، تحقیق : سید علی میر شریفی ، چاپ دوم ، دار المفید ، بیروت ۱۴۱۴ه .

۲۵۱ . صاغانی ، حسن بن محمد (م ۶۵۰ه) التکمله و الذیل و الصله لصحاح الجوهری ، دار الکتب ، قاهره ۱۹۷۰م .

۲۵۲ . صالحی شامی ، محمد بن یوسف (م ۹۴۲ه) سُبُل الهدی و الرّشاد ، تحقیق و تعلیق : عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۴ه .

۲۵۳ . صعیدی ، عبد المتعال ؛ میدان الإجتهاد .

۲۵۴ . صَفَدی ، خلیل بن اَیبک (م ۷۶۴ه) الوافی بالوَفَیات ، تحقیق : احمد اَرنائوط و ترکی مصطفی ، دار احیاء التراث ، بیروت ۱۴۲۰ه .

۲۵۵ . صنعانی ، عبد الرَّزاق بن هَمّام (م ۲۱۱ه) المُصَنَّف ، تحقیق : حبیب الرحمن الأعظمی ، المکتب الإسلامی ، چاپ دوم ، بیروت ۱۴۰۳ه .

۲۵۶ . صَیْمَری ، حسین بن علی (م ۴۳۶ه) اَخبار اَبی حنیفه و اَصحابه ، عالم الکتب ، چاپ دوم ، بیروت ۱۴۰۵ه .

۲۵۷ . طَبَرانی ، سلیمان بن احمد (م ۳۶۰ه) مسند الشامیین ، تحقیق : حمدی عبد المجید السلفی ، مؤسسه الرساله ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۰۵ه .

۲۵۸ . طَبَرانی ، سلیمان بن احمد (م ۳۶۰ه) المعجم الأوسط ، تحقیق : طارق بن عوض اللّه و عبد المحسن ، دار الحرمین ، قاهره ۱۴۱۵ه .

۲۵۹ . طَبَرانی ، سلیمان بن احمد (م ۳۶۰ه) المعجم الصغیر ، تحقیق : محمد شکور محمود الحاج اَمریر ، المکتب الإسلامی ، دار عمار ، چاپ اول ، بیروت _ عمان ۱۴۰۵ه .

۲۶۰ . طَبَرانی ، سلیمان بن احمـد (م ۳۶۰ه) المعجم الکبیر ، تحقیق : حمـدی بن المجیـد السلفی ، مکتبه الزهراء ، چاپ دوم ، موصل ۱۴۰۴ه .

۲۶۱ . طَبْرِسی ، احمد بن علی (از بزرگان قرن ششم هجری) الإحتجاج عَلی اَهْل اللجاج ، تحقیق : محمد باقر خرسان ، مؤسسه الأعلمی ، چاپ دوم ، لبنان ۱۴۰۳ه .

۲۶۲ . طَبَری ، محمد بن جَریر (م ۳۱۰ه) تاریخ الطبری (= تاریخ الأُمم و الملوک) دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۲۶۳ . طَبَری ، محمد بن جَریر (م ۳۱۰ه) تفسیر الطَّبَری (= جامع البیان عن تأویل آی القرآن) دار الفکر ، بیروت ۱۴۰۵ه .

۲۶۴ . طَحاوی ، احمد بن محمد (م ۳۲۱ه) شرح مشکل الآثار ، تحقیق : شُعَیب الأرنؤوط ، مؤسسه الرساله ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۰۸ه .

۲۶۵ . طَحاوی ، احمـد بن محمـد (م ۳۲۱ه) شـرح معـانی الآثـار ، محمـد زهری النجار ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۳۹۹ه .

۲۶۶ . عاصِمی ، عبد الملک بن حسین (م ۱۱۱۱ه) سمط النجوم العوالی فی أَنباء الأوائل و التوالی ، تحقیق : عادل احمـد عبد الموجود و علی محمد معوض ، دار الکتب العلمیه ، بیروت ۱۴۱۹ه .

۲۶۷ . عبـد بن حَمِیـد (م ۲۴۹ه) المنتخب من مسند عبـد بن حَمیـد ، تحقیق : صبحی البـدری السامرائی و محمود محمد خلیل الصعیدی ، مکتبه السنّه ، چاپ اول ، قاهره ۱۴۰۸ه .

۲۶۸ . عسکری ، نجم الدین ؛ الوُضوء فی الکتاب و السُّنَّه ، مطبوعات النجاح ، قاهره .

۲۶۹ . عظیم آبادی ، محمد شمس الحق (م ۱۳۲۹ه) عون المعبود شرح سُنَن اَبی داود ، دار الکتب العلمیه ، چاپ دوم ، بیروت ۱۹۹۵م .

۲۷۰ . عُقَیْلی ، محمد بن عُمَر (م ۳۲۲ه) ضعفاء العقیلی ، تحقیق : عبد المعطی امین

ص: ۶۳۱

قلعجی ، دار المکتبه العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۰۴ه .

۲۷۱ . علامه حِلّی ، حسن بن یوسف (م ۷۲۶ه) خلاصه الأقوال فی معرفه الرجال (= رجال العلاّمه) تحقیق : جواد قیّومی ، انتشارات فقاهت ، چاپ اول ، قم ۱۴۱۷ه .

۲۷۲ . علامه مجلسی ، محمد باقر (م ۱۱۱۱ه) بحارالأنوار ، مؤسسه الوفاء ، چاپ دوم ، بیروت ۱۴۰۳ه .

۲۷۳ . علامه مجلسی ، محمد باقر (م ۱۱۱۱ه) مرآه العقول فی شرح اخبار الرسول ، دار الکتب الاسلامیه ، چاپ اول ، تهران ۱۴۰۸ه .

۲۷۴ . علی بن جعفر (متوفای قرن دوم هجری) مسائل علی بن جعفر ، تحقیق : مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام ، چاپ اول ، مشهد ۱۴۰۹ه .

۲۷۵ . عَیّاشی ، محمد بن مسعود (م ۳۲۰ه) تفسیر العیّاشی ، تحقیق : سید هاشم محلاتی ، انتشارات علمی اسلامی ، تهران .

۲۷۶ . عَیْنی ، محمود بن احمد (م ۸۵۵ه) عمده القارئ شرح صحیح بخاری ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

۲۷۷ . غَزالی ، محمد بن محمد (م ۵۰۵ه) اِحیاء علوم الدین ، دار المعرفه ، بیروت .

۲۷۸ . غَسّانی ، ابو الحسن (زنده در سال ۴۶۰ه) اَخبار و حکایات ، تحقیق : رشدی صالح ملحس ، دار الأندلس ، بیروت ۱۴۱۶ه .

۲۷۹ . غَسّانی ، رشید بن زبیر (م ۵۶۳ه) الذخائر و التُّحَف ، تحقیق : محمد حمید اللّه ، مقدمه : صلاح الدین المنجد ، چاپ دوم ، مطبعه الکویت ، ۱۹۸۴م .

۲۸۰ . فاکِهی ، محمد بن اسحاق (از بزرگان قرن سوم هجری) اَخبار مکه من قدیم الدَّهر و حدیثه ، تحقیق : عبد الملک عبد اللّه بن دهیش ، دار خضر ، چاپ دوم ، بیروت ۱۴۱۴ه .

۲۸۱ . فخر رازی ، محمد بن عُمَر (م ۶۰۶ه) التفسیر الکبیر (= مفاتیح الغیب) دار

الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۲۱ه .

۲۸۲ . فَراهیدی ، خلیل بن احمد (م ۱۷۵ه) کتاب العَیْن ، تحقیق : مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی ، دار و مکتبه الهلال .

۲۸۳ . فَسَوی ، یعقوب بن سُفیان (م ۲۸۰ه) المعرفه و التاریخ ، تحقیق : خلیل المنصور ، دار الکتب العلمیه ، بیروت ۱۴۱۹ه .

۲۸۴ . فَضل بن شاذان (م ۲۶۰ه) الإیضاح ، تحقیق : سید جلال الدین حسینی اَرْمَوی ، مؤسسه چاپ و نشر دانشگاه تهران ، چاپ اول ، ایران .

۲۸۵ . قاری ، علی بن سلطان محمد (م ۱۰۱۴ه) مرقاه المفاتیح شرح مشکاه المصابیح تحقیق : جمال عیتانی ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۲۲ه .

۲۸۶ . قاسم بن محمد (از امامان زیدیه ، م۱۰۲۹ه) الإعتصام بحبل اللّه المتین ، مطابع الجمعیّه الملکیّه ، اُردن ۱۴۰۳ه .

۲۸۷ . قاسمی ، محمد (م ۱۳۳۲ه) قواعد التحدیث من فنون مصطلح الحدیث ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۳۹۹ه .

۲۸۸ . قاضی عِیاض ، عِیاض بن موسی (م ۵۴۴ه) تَرتیب المدارك و تقریب المسالك ، تحقیق : احمد بکیر محمود ، مکتبه الحیاه ، بیروت .

۲۸۹ . قاضی نعمان مغربی ، نعمان بن محمد (م ۳۶۳ه) دعائم الإسلام ، تحقیق : آصف بن علی ، دار المعرفه ، قاهره ۱۳۸۳ه .

۲۹۰ . قُرطُبی ، محمد بن احمد (م ۶۷۱ه) تفسیر القرطبی (= الجامع لأحکام القرآن) دار الشَعب ، قاهره .

۲۹۱ . قلعجی ، محمد رواس ؛ موسوعه فقه ابراهیم نَخَعی ، دار النفائس ، بیروت ۱۴۰۶ه .

۲۹۲ . قمی ، علی بن ابراهیم (از بزرگان قرن سوم و چهارم هجری) تفسیر القمی ،

تحقیق : سید طیب موسوی جزائری ، دار الکتاب ، چاپ سوم ، قم ۱۴۰۴ه .

۲۹۳ . قُنْدوزی ، سلیمان بن ابراهیم (م ۱۲۹۴ه) ینابیع المودّه لذوی القُربی ، تحقیق : سید علی جمال اَشرف الحسینی ، دار اُسوه ، چاپ اول ۱۴۱۶ه .

۲۹۴ . قُوشْچی ، علاء الدین (م ۸۷۹ه) شرح التجرید ، منشورات رضی ، قم .

۲۹۵ . قَیْسی ، محمد بن عبد اللّه (م ۸۴۲ه) توضیح المشتبه فی ضبط اَسماء الرواه و اَنسابهم و اَلقابهم و کناهم ، تحقیق : محمد نعیم العرقسوسی ، مؤسسه الرساله ، چاپ اول ، بیروت ۱۹۹۳م .

۲۹۶ . کاشانی ، علاء الدین (م ۵۸۷ه) بَدائع الصَنائع فی ترتیب الشرائع ، دار الکتاب العربی ، چاپ دوم ، بیروت ۱۹۸۲م .

۲۹۷ . کراجکی ، محمد بن علی (م ۴۴۹ه) کنز الفوائد ، انتشارات مصطفوی ، چاپ سنگی ، قم ۱۳۶۹ه .

۲۹۸ . کَلاعی ، سلیمان بن موسی (م ۶۳۴ ه) الإکتفاء بما تَضَمَّنه مِن مغازی رسول اللّه و الثلاثه الخلفاء ، تحقیق : محمد کمال الدین عزّ الدین علی ، عالم الکتب ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۷ه .

۲۹۹ . مالک بن اَنس (م ۱۷۹ه) المُدَوَّنه الکبری ، دار صادر ، بیروت .

۳۰۰ . مالک بن انس (م ۱۷۹ه) المُوَطَّأ ، تحقیق : محمد فؤاد عبد الباقی ، دار احیاء التراث العربی ، مصر .

۳۰۱ . مامقانی ، عبد اللّه (م ۱۳۵۱ه) تنقیح المقال (چاپ سنگی) المطبعه المرتضویه ، نجف ۱۳۵۰ه .

۳۰۲ . مبارکفوری ، عبد الرّحمان بن الرَّحیم (م ۱۳۵۳ه) تُحفه الأَحوزی بشرح جامع الترمذی ، دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۳۰۳ . مُبَرَّد ، محمد بن یزید (م ۲۸۵ه) الکامل فی اللغه ، دار الکتب العلمیه ، بیروت

۱۴۰۷ه .

۳۰۴ . مُتَّقی هندی ، علاءِ الدین علی (م ۹۷۵ه) کنز العمال فی سُنَن الأقوال و الأفعال ، تحقیق : محمود عُمَر الدِمیاطی ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۹ه .

۳۰۵ . مَحاملی ، حسین بن اسماعیل (م ۳۳۰ه) امالی المَحاملی (بروایه ابن یحیی البیع) تحقیق : ابراهیم قَیْسی ، المکتبه الإسلامیه ، دار ابن القیّم ، چاپ اول _ عمان _ اردن ، الدمام ۱۴۱۲ه .

۳۰۶ . محمد ابو زُهْرَه (معاصر) تاریخ المذاهب الإسلامیّه فی السیاسه و العقائد ، دار الفکر العربی ، ۱۹۸۹م .

۳۰۷ . محمد سلام مدکور ؛ مناهج الاجتهاد فی الإسلام .

۳۰۸ . محمد عَجّاج الخطیب ؛ السُّنَّه ما قبل التدوین ، دار الفکر ، بیروت ۱۴۰۱ه .

۳۰۹ . مَرْوَزی ، محمد بن مخلد (م ۳۳۱ه) ما رواه الأکابر عن مالک بن اَنس ، تحقیق : عواد الخلف ، مؤسسه ریان ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۶ه .

۳۱۰ . مَرْوَزی ، نُعَیْم بن حماد (م ۲۲۹ه) الفتن ، تحقیق : سَمیر اَمین الزهیری ، مکتبه التوحید ، الطبعه الأولی ، قاهره ۱۴۱۲ه .

۳۱۱ . مِزّی ، یوسف بن زکی (م ۷۴۲ه) تهذیب الکمال ، تحقیق : بشار عواد معروف ، مؤسسه الرساله ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۰۰ه .

۳۱۲ . مسعودی ، علی بن حسین (م ۳۴۶ه) مروج الذَهَب و معادن الجوهر ، فهرست ها : یوسف اسعد داغر ، دار الهجره ، چاپ دوم ، قم .

۳۱۳ . مسلم بن حَجّاج (م ۲۶۱ه) صحیح مسلم ، تحقیق : محمد فؤاد عبد الباقی ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت .

۳۱۴ . مُغْنِیه ، شیخ محمد جواد (م ۱۹۷۹ میلادی) الشیعه و الحاکمون ، منشورات سید رضی ، قم .

۳۱۵ . مَقْدِسی ، محمد بن عبد الواحد (م ۶۴۳ه) الأحادیث المُختاره ، تحقیق : عبد الملک بن عبد اللّه بن دهیش ، مکتبه النهضه ، چاپ اول ، مکه ۱۴۱۰ ه .

۳۱۶ . مَقْدِسی ، محمد بن مُفْلِح (م ۸۰۳ه) الآداب الشرعیه و المِنَحُ المَرعیّه ، تحقیق : شُعَیب الأرْنَؤوط ، عُمَر القیام ، مؤسسه الرساله ، چاپ دوم ، بیروت ۱۴۱۷ه .

۳۱۷ . مَقْدِسی ، مطهر بن طاهر (م ۵۰۷ه) البَدْء و التاریخ ، مکتبه الثقافه الدینیّه ، پور سعید .

۳۱۸ . مَقْریزی ، احمد بن علی (م ۸۴۵ه) الخطط المقریزیه (= المواعظ و الإعتبار فی معرفه الخطط و الآثار) ، دار العرفان _ الشیاح ، لبنان .

۳۱۹ . مَقْریزی ، احمد بن علی (م ۸۴۵ه) النزاع و التخاصم ، مکتبه الأهرام ، مصر .

۳۲۰ . مُناوی ، محمد بن علی (م ۱۰۳۱ه) فَیْضُ القدیر شرح الجامع الصغیر ، المکتبه التجاریه الکبری ، چاپ اول ، مصر ۱۳۵۶ه .

۳۲۱ . مُنذری ، عبد العظیم بن عبد القوی (م ۶۵۶ه) الترغیب و الترهیب من الحدیث الشریف ، تحقیق : ابراهیم شمس الدین ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۷ه .

۳۲۲ . منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام (م ۲۶۰ ه) تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام مدرسه امام هادی ، چاپ اول ، قم ۱۴۰۹ه .

۳۲۳ . منسوب به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ؛ فقه الرضا ، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام ، چاپ اول ، مشهد ۱۴۰۶ه .

۳۲۴ . مِنْقَری ، نَصْر بن مزاحم (م ۲۱۲ه) کتاب صِفِّین ، تحقیق : عبد السلام محمد هارون ، المؤسسه العربیه الحدیثه ، چاپ دوم ، قاهره ۱۳۸۲ه .

۳۲۵ . نجاشی ، احمد بن علی (م ۴۵۰ه) رجال النجاشی ، انتشارات اسلامی ، چاپ پنجم ، قم ۱۴۱۶ه .

۳۲۶ . نسائی ، احمد بن شُعَیب (م ۳۰۳ه) السُّنَن الکبری ، تحقیق : عبد الغفار سلیمان بُنْداری و سید کسروی حسن ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۱ه .

۳۲۷ . نسائی ، احمد بن شعیب (م ۳۰۳ه) سُنَن النسائی (= المجتبی من السنن) تحقیق : عبد الفتاح ابو غده ، مکتب المطبوعات الإسلامیه ، چاپ دوم ، حلب ۱۴۰۶ه .

۳۲۸ . نوری طَبْرِسی ، حسین (م ۱۳۲۰ه) مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ، تحقیق و نشر : مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، چاپ اول تحقیق شده ، قم ۱۴۰۸ه .

۳۲۹ . نَووی ، یحیی بن شَرَف (م ۶۷۶ه) شرح النَّووی عَلَی صحیح مسلم ، دار احیاء التراث العربی ، چاپ دوم ، بیروت ۱۳۹۲ه .

۳۳۰ . نَووی ، یحیی بن شرف (م ۶۷۶ه) المجموع شرح المهذب ، دار الفکر ، بیروت .

۳۳۱ . نیشابوری ، حسن بن محمد (م ۷۲۸ه) تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان (= تفسیر النیسابوری) ضبط و تخریج آیات و احادیث : زکیرا عمیرات ، دار الکتب العلمیه ، چاپ اول ، بیروت ۱۴۱۶ه .

۳۳۲ . واسطی ، علی بن محمد (از بزرگان امامیه در قرن ششم) عیون الحکم و المواعظ ، تحقیق : حسین حسینی بیرجندی ، دار الحدیث ، چاپ اول ، قم .

۳۳۳ . هَرَوی ، قاسم بن سلام (م ۲۲۳ه) غریب الحدیث ، تحقیق : محمد عبد المعید خان ، دار الکتاب العربی ، چاپ اول ، بیروت ۱۳۹۶ه .

۳۳۴ . هَیْثَمی ، علی بن اَبی بکر (م ۸۰۷ه) بُغیَهُ الباحث عن زوائد مسند الحارث ، تحقیق : حسین احمد صالح الباکری ، مرکز خدمه السنه و السیره النبویّه ، چاپ اول ، مدینه ۱۴۱۳ه .

۳۳۵ . هَیْثَمی ، علی بن اَبی بکر (م ۸۰۷ه) مجمع الزوائد و منبع الفوائد ، دار الریّان ـ دار الکتاب ، قاهره ـ بیروت ۱۴۰۷ه .

۳۳۶ . هَیثَمی ، علی بـن اَبی بکر (م ۸۰۷ه) موارد الظمآن إلی زوائـد ابن حِبّان ، تحقیق : محمـد عبـد الرزاق حمزه ، دار الکتب العلمیه ، بیروت .

۳۳۷ . یافعی ، عبـد اللّه بن اَسـعد (م ۷۶۸ه) مرآه الجنـان و عبره الیقظـان ، مؤسـسه الأعلمی ، اُفست از چاپ اول دائره المعارف النظامیه ، حیدر آباد _ دکن ۱۳۳۸ه .

۳۳۸ . یحیی بن حسن ؛ رسائل العدل و التوحید .

۳۳۹ . یحیی بن حسین بن قاسم (م ۲۹۸ه) دُرَر الأحادیث النبویه بالأسانید الیحیویه ، منشورات الأعلمی ، بیروت ۱۴۰۲ه .

۳۴۰ . یعقوبی ، احمد بن اَبی یعقوب (م ۲۸۴ه) تاریخ الیعقوبی ، دار صادر ، بیروت .

ص: ۶۳۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

